فراموشخانه و فراماسونری در ایران

جلد اول

نوشته: اسماعیل رائین

مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر
تهران، ۱۳۵۷

رائین، اسماعیل
فراموشخانه و فراماسونری در ایران (جلد اول)

چاپ سوم: ۱۳۵۷
چاپ چهارم: ۱۳۵۷
چاپ و صحافی، چاپخانهٔ سپهر، تهران

فهرست

درباره چاپ دوم کتاب

جلد اول کتابی که اینک در دست شماست، نخستین بار در ژانویه سال ۱۹۶۸ (دیماه ۱۳۴۶) با همکاری شرکت ایتالیائی Stampato_ DA. Cesare Batisti editori در آنکشور چاپ و منتشر شد. جلد دوم کتاب در بهار ۱۹۶۸ (اردیبهشت ۱۳۴۷) و جلد سوم آن در دسامبر همین سال (مطابق با آذرماه) در ۲۰ هزار نسخه چاپ و در سراسر جهان پخش شده است. و اینک جلد اول و دوم کتاب که در تهران ـ چاپخانه داورپناه ـ از روی نسخه چاپ اول بصورت افست تجدید چاپ و در یکهزار نسخه منتشر شده، همراه با جلد سوم آن که مستقیماً از ایتالیا رسیده است، تقدیم خوانندگان عزیز میشود.

استقبال بی نظیری که مستشرقین و دانش پژوهان و همه محافل و مجامع خاورشناسی و ایرانیان مقیم خارج از کشور از چاپ اول مجلدات اول و دوم و سوم کتاب بعمل آوردند، سبب شد که قبل از اقدام بچاپ و انتشار مجلدات چهارم و پنجم در صدد تجدید چاپ مجلدات نخستین برآئیم. لازم بیادآوری است که دو جلد آخر کتاب تا اواخر سال مسیحی جاری (آذر ماه ۱۳۴۸) چاپ و منتشر خواهد شد و در این مجلدات برای اولین بار در جهان، فعالیتهای محرمانه فراماسونری در ایران و اعمال و رفتار و سوابق فراماسونهای ایرانی تجزیه و تحلیل میشود. این دو جلد، حاوی مطالب تکان دهنده‌ای است که آگاهی بر آنها برای هر ایرانی میهن‌دوست و علاقمند به تحولات سرزمین خویش لازم و ضروری است. اگرچه پاره‌ای از حقایق و اسرار فاش‌شده در این دو جلد به افسانه بیشتر شبیه است، ولی ارائه مدارکی که با صرف یک عمر و متجاوز از بیست سال تلاش مداوم گردآوری شده، کوچکترین جائی برای شک و تردید، در حقیقت آنها باقی نمی‌گذارد. بعنوان مثال ـ در جلد چهارم سوابق سی و هفت نفر از استادان

اعظم واستادان بسیار ارجمند فراماسونری ایران را که هریك از آنها دارای پرونده‌های سنگینی هستند ، به تفصیل شرح داده‌ایم . اینان غالبا در محاکم دادگستری ایران و یا محاکمات اداری ، سابقه و پرونده تخلف دارند که همراه با اسناد و مدارك مستندی از سوء استفاده ها و گذشته‌های تاریك آنان فاش ودرجلد چهارم ارائه خواهدشد . دراین جلد همچنین متن بیست و یك سخنرانی محرمانه فراماسونها که درمحافل ماسونی ایران ایرادشده و ۱۸۰ دستور و بخشنامه سری که لژهای فراماسونری ایران صادر کرده‌اند ، عینا منعکس خواهد شد . با اتکاء به همین اسناد و مدارك متأسفانه بایستی گفته شود که مجامع فراماسونری ایران ، برخلاف آنچه که ادعا میکنند ، نه تنها پیشرو اصلاحات و آزادی واعتلای جامعه ایرانی نبستند، بلکه تا آنجاکه توانسته‌اند در برابر پیشرفتها و آزادی های فردی و اجتماعی ایران بنفع خودشان و بیگانگان، سدها وموانع فراوان ایجاد کرده‌اند. سری بودن محافل فراماسونی واصراری که آنان درپنهانکاری اعمال و کردارشان دارند ، سبب شده‌است که پرده ضخیمی برروی گفته‌ها ونظریات ومقاصد ونیات شوم آنان کشیده شود . تنی چند ازاین گروه که گام خواسته‌اند درراه آزادگی و پیشرفت اجتماع و مردم ایران گام بردارند بشهادت اسناد ومدارك بدست‌آمده با مخالفت شدید کهنه پرستان و یا عوامل شوم وبیگانه پرستی که برلژ های فراماسونری تسلط دارند ، مواجه شده اند . وما در جلد چهارم تاآنجاکه توانسته‌ایم ، پرده از روی اعمال وافعال آنان برداشته‌ایم، وشاید بتوانیم ادعا کنیم که برای نخستین بار درایران وجهان بدین کار خطیر اقدام شده است .

در جلد پنجم کتاب که بنام «فراماسونری سرطان جامعه ایرانی» است، تاریخ اعمال و افعال و مقاصد سیاهکارانه فراماسونهای ایرانی ازسال ۱۸۱۰ تا ۱۹۶۸ بتفصیل تشریح شده است . این جلد از کتاب که بایستی بدان نام (تاریخ دو قرن سیاهکاری فراماسونهای ایرانی) داد ، پرده از روی اعمال رجال وسیاستمداران وزمامداران فراماسون که سبب تقسیم وتجزیه مناطق مختلفی از سرزمین‌های میهن عزیز ما شده‌اند، برمیدارد. دراین جلدهمچنین ارتباط ننگ‌آور ایندسته ازاجنبی پرستان بادشمنان استقلال مملکت ما بخوبی تشریح شده است . در جلد پنجم کتاب سعی کرده‌ایم ارتباط فراماسونری را با صهیونیسم ویهودیان جهان وریشه ارتباط آنان رادر گذشته وحال بخوبی شرح دهیم . دو فصل آخر کتاب را به سازمان جدید فراماسونری در شرف تکوین «گراند لژ ایران» اختصاص داده‌ایم . از خدای بزرگ مسئلت داریم ما را در انجام این خدمت به میهن عزیزمان و همه میهن پرستانی که آرزومند پیشرفت وتعالی این آب و خاك هستند یاری کند .

اسماعیل رائین

انگیزهٔ تهیه و تدوین این کتاب

در یکی از روز های گرم سال ۱۳۳۰ که برای مطالعه بکتابخانه دانشکده حقوق رفته بودم، گفتگوی یکی از دانشجویان متصدی کتابخانه نظرم راجلب کرد. دانشجو درحالیکه میکوشید خشم خودرا ظاهر نکند بکتابدار میگفت: چطور تاامروز کتابی بزبان فارسی درباره فراماسونری در ایران وجهان نوشته نشده؟ درحالیکه این جماعت قریب یکصدسال است که دراین مملکت مقامات حساسی را دارند و درگذشته موارد متعددی پیش آمده است که حتی سیاست کشور مارا رهبری میکردند!؟ سؤالات پی در پی دانشجو وقیافه حق بجانب کتابدار، مرا باین گفتگو علاقمند ساخت.

بهبقیه گفتگوی یکطرفه گوش دادم. کتابدار میگفت: منهم نزد خود گرفتار چنین سؤالی هستم و تاکنون نتوانستهام جواب قانع کنندهای بآن بدهم، در حالیکه مصلحت اقتضای شغل روزانه با دانشجویان ومراجعین متعددیمواجه میشوم کهعلاقمند بمطالعه در این امر هستند و بمآخذ لازم دست نمییابند. من اطمینان دارم کهتا بامروز نهتنها کتابخانههای ما بلکه هیچیك از کتابخانه های ایران و حتی اگر اغراق نگفته باشم، کتابخانههای دنیا نمیتوانند مآخذ و منابعی درباره مسئله فراماسونری درایران در دسترس علاقمندان قرار دهند وعلت این امر آنست که تاکنون حتی یك رسالهنیز در این باره بزبان فارسی یا السنه دیگر نوشته نشده است.

امروز هفده سال از آن روز میگذرد، و هنوزهم هیچکتاب یا نشریه ورسالهای بزبان فارسی ویا زبانهای دیگر درباره فراماسونری در ایران نوشته نشدهاست وآنچه

که اکنون من در این مجموعه انتشار میدهم در واقع مدارك و اطلاعاتی است که اولین بار اقدام بجمع آوری و انتشار آنها کرده‌ام، باشد که مبنای کارهای مهمتر و وسیعتری در این باره قرار گیرد.

در این هفده سال هرکس که می‌شنید من در این باره بمطالعه مشغولم با دلسوزی و ابراز نگرانی مرا از این کار برحذر میداشت و خطرات چنین مطالعهٔ تحقیقی را بمن تذکر میداد. حتی از صاحبان قدرت که در حسن نیت آنها شکی ندارم بمن توصیه کردند که با شاه سیم برق بازی نکنم که موجب مرگ آنی است!! و بیاد دارم که یك روز استاد دانشمندی که خود کتابی دربارهٔ یکی از روساء فراماسونری نوشته و از «فراموشخانه» نیز ذکری بمیان آورده بود، در کتابخانه مجلس شورایملی مرا از ادامه این کار منع کرد و هنگام این توصیه چنان لحن حق بجانب بخود گرفت که اطمینان پیدا کردم دلش شدیداً بحالم میسوزد. از همه جالبتر گفتگوئی بود که با یك شخصیت عالیمقام ماسونری در ایران دست داد. وی که فاضلی ارجمند و قدیمی است و مقام علمی و فرهنگی آشکاری دارد، علنی بمن گفت: ماسونها در دنیا و ایران قدرت و نفوذ زیادی دارند و دشمنان خویش را تا دم مرگ فراموش نمیکنند..!!

لیکن علیرغم این اعلام خطرها از آنجائی که جز تحقیق علمی و تاریخی نظر دیگری نداشتم با علاقه وافری بکار ادامه دادم و بسیار خوشوقتم که پس از هفده سال، در اینکار، بمیزان قابل توجهی موفق شده‌ام. بدون تردید یکی از علل این توفیق آشنائی شخصی من با عدهٔ کثیری از ایران پرستان که جز بخاك وطن و مردم سرزمینی که در آن زندگی میکنند، بچیز دیگری عشق نمیورزند و با همه سازمانهای انترناسیونالیستی مخالفند. همچنین آشنائی با عده‌ای از فراماسونهای ایران که اغلب ساعتها با آنها به بحث و مذاکره و تحقیق در شرح حال و فعالیتهایشان گذرانده و اطمینان حاصل کرده‌ام که هیچیك از این افراد، خطرناك و تحمل ناپذیر نیستند و مردانی آگاه و آرام بشمار میروند که چه بسا مصاحبت آنان از نظر کسب اطلاع و تحقیق غنیمتی است. هر دسته و جماعتی از عناصر نیك و بد ترکیب شده‌اند و من میتوانم بجرأت ادعا کنم که دربین فراماسونهای ایران عده‌ای را میشناسم که بنوبه خود ایرانیانی شریف و با تقوی و پرهیزکارند،

و واجد صفات عالی انسانی میباشند. درحالیکه دربین آنان شیطان صفتانی هستند که جزجمع کردن مال ازراههای ناصواب و یاخدمت به بیگانگان هدفی ندارند و اینان‌را در جلد چهارم این کتاب معرفی خواهم کرد.

اشکال بزرگ مطالعه و تحقیق درباره فراماسونها، تنها شناسائی آنها نیست، بلکه این حقیقتی است که هیچیك از آنان اقرار بفراماسون بودن‌خود نمیکنند وعلیرغم گفتگوها و اظهار آشنائیها هیچیك از آنان حاضر نیستنداطلاعاتی‌درباره وضع‌وفعالیت خود و جمعیت خویش ـ حتی به تحقیق کننده بدهند و بدین جهت است که در بسیاری موارد‌مطالعه درباره ماسونری‌اصولاً کاردشوار ومحال بنظرمیرسید، بویژه‌که‌ماسونهای ایران بر طبق رسوم و سننی که دارند افشاء اسرار و سوابق تاریخی فعالیتهای‌جمعیت خود را جرم وکیفر آنرا مرگ میدانند!! معهذا ازنظر یك محقق علاقمند و بیطرف، تمام اینها تشویق‌آمیزاست، زیراپیمودن‌راه‌هموار و بی‌خطر، لیاقت راه رفتن‌نمیخواهد و دربین رهگذر، من همیشه سوگندی راکه درروز اول، هنگام استراق سمع دانشجو وکتابدار دانشکده حقوق نزد خویش یادکرده بودم، بیادمیآوردم. این سوگند مبتنی برآن بودکه در راه تحقیق ماسونی اقدام کنم ومجموعه‌ای‌کامل وجامع‌وآزادو بیطرف و صادق برای آگاهی عموم بویژه نسل جوان میهن خود فراهم آورم و در تمام‌سطور آن هرگز له‌وعلیه این سازمان جهانی و اعضاء ونمایندگان آن در ایران و جهان قلم نزنم وهمواره شهامت وصداقت یك محقق صادق اجتماعی را پیش چشم خود قراردهم. مع‌الوصف دراین مختصر، ناچار بتذکر مواردی هستم که‌گاه به دشمنی‌ها ودوستی‌های خاص‌این‌جماعت‌برخوردکرده‌ام. ازجمله‌این‌مواردخصومت، مردماجراجوئی درسازمان فراماسونری انگلیس در ایران بودکه بتصورمخالفت من با فراماسونری وسائل توقیف مرا به‌اتهام جمع‌آوری اطلاعات علیه فراماسونهای صاحب مقام در ایران فراهم آورد. این اقدام مفسده انگیز ونسنجیده او موجبات، آشنائی مرا با یکی از فراماسونهای ایرانی بنام‌محمدخلیل‌جواهری‌فراهم‌ساخت‌که‌ازبرکت‌آشنائی‌با او توانستم اطلاعات تاریخی و اسناد جامعی درباره لژ همایون گرد آورم. سالها قبل روزیکه از زندان بمنزلم بازگشتم، او با دسته گلی بدیدنم آمد و ضمن نکوهش عمل برادر فراماسونش

تعداد زیادی از اسناد و اطلاعات گرانبهای فراماسونری در ایران را در اختیارم گذاشت. آنروز دانستم که برای تحقیق و مطالعه تاریخی، صداقت و بیطرفی بزرگترین سرمایه محقق است و بس.

ooo

اینك لازم است تذکر دهم که برای تحقیق درباره سازمان فراماسونری در ایران وشناختن فراماسونهائی که مؤسسین اصلی این فرقه جهانی هستند، تحقیقات خود را برروی چه پایه‌هائی قرار داده‌ام:

۱ـ تحقیق و مطالعه کتب، مجلات و روزنامه‌ها و آرشیوهای موجود در جهان و ایران.

۲ـ استفاده از منابع خارجی که با فراماسونری ارتباطی ندارند.

۳ـ مطالعه و عکسبرداری و خریداری پرونده‌های خصوصی فراماسونهای ایرانی در گذشته و حال.

۴ـ ملاقات و گفتگو با کسانیکه عضو سازمان فراماسونری ایران بوده و هستند ویا اشخاصی که از این سازمان سرّی اطلاعات دقیق و صحیح دارند. در این مورد نیز بعلت تعهدات اخلاقی از ذکر اسامی اشخاص معذورم.

۵ـ همکاری با ایران پرستان و ناسیونالیستهائی که دسترسی باسناد و مدارك لژهای کنونی ماسونری در ایران دارند.

با این مقدمات، متن کتاب از شرح اقدامات کسانیکه برای نخستین بار فکر ماسونی را در ایران رواج دادند آغاز میشود. از آغاز فعالیت ماسونی در ایران به لژهائی برمیخوریم که چند سالی، پنهانی فعالیت میکردند و سپس تعطیل شدند. از شروع جنگ بین‌الملل اول فعالیت رسمی ماسونری انگلستان در ایران آغاز شد و اکنون در همه ایران بیش از بیست وپنج لژماسونی کار میکنند که تا حدود امکان بمعرفی آنان اقدام شده. بسیار اتفاق افتاده است که ضمن مطالعه درباره لژهای تعطیل شده باسناد و مدارك گرانبهائی برخورد کردم که بعللی نتوانستم از آنها استفاده کنم که ذکر این

علل فعلاً در اینجا صلاح نیست. علاوه براین در مدت هفده سالیکه با این مطالعه مشغول بودم اطلاعات صحیح و دقیقی از لژهای موجود ماسونی در تهران و شهرستانها و اسامی کارگردانان و اعضاء آنها بدست آوردم که درصورت زنده ماندن، لااقل تا یک ربع قرن دیگر انتشار آنها برایم غیر ممکن است و اگر توفیق ادامه حیات دست داد، امید با نتشار بقیه تحقیقاتم را بصورت جلد آخر بخصوص بحث گرائیها وارزنده «فراماسونری سرطان جامعه ایرانی» دارم.

نتیجتاً آنچه اینک در دسترس خوانندگان ودانش پژوهان گرامی قرارمیگیرد، در حقیقت سنگ اولیه بنای عظیمی است که باید مرکز تحقیق ومطالعه قرار گیرد و افتخار من اینست که این سنگ اولیه را برروی پایه مستحکم ومطمئنی نصب نموده‌ام. شکی نیست که علیرغم تمام زحمات به بسیاری از اسرار و اقدامات ماسونها دست نیافته‌ام. چه بسا که در باره بعضی از مطالب هیچ نفهمیده‌ام، لیکن مطمئناً بیش از این برای کسیکه ماسون نبوده و در عرف ماسونها «بیگانه» محسوب میشود، مقدور نبوده است.

برای نوشتن تاریخ مفصل فراماسونری در ایران حتماً باید از بایگانی راکد و قدیمی لژ اسکاتلند و گراند اوریان فرانسه که در ایران سلولهای مخفی داشته‌اند استفاده کرد و بدان دسترسی داشت. اینکار از من و شاید هیچکس دیگری که عضو فراماسونری نباشد، ساخته نیست وامید است روزی امکان چنین استفاده‌ای برای محققان پیش آید. آرزو دارم که روزی نویسندگان عضو فراماسونری که بحمدالله تعدادشان درکشور ما نیز زیاد است رأساً در این باره بتحقیق ومطالعه بپردازند، ازرازها و سوابق تاریخی این سازمان عظیم و اسرارآمیز جهانی در کشور خود پرده بردارند ومردم را از برنامه‌ها وهدفهای آنها ونقشه‌های سیاسی خانمانسوز وایران بربادده که اعضاء ماسونری درگذشته داشته‌اند آگاه سازند و بدین ترتیب با آگاهی فکر و آزادی عقیده و بیداری مردم ایران که بعضی ازفراماسونهای ایرانی بدان مؤمن ومعتقد میباشند، یاری نمایند.

اسمعیل رائین تهران اردیبهشت ماه ۱۳۴۶

فصل اول

پیشگفتار

فراماسونری که انگلیسها از ۳۵۰ سال قبل آنرا با کلمات دلپذیر آزادی ، برادری، برابری و نوع دوستی رواج دادند، از قرن هیجدهم به بعد به بزرگترین وسیلهٔ استعمار ملتها تبدیل شد. مردم بی‌خبر و خوش باور افریقا ، آسیا و خاورمیانه که در گرداب جهل و نادانی ، ظلم وشقاوت و بیدادگری گرفتار بودند ، بزودی فریب نیرنگ‌های پیشقدمان فراماسونری را خوردند و مخصوصاً با کوشش مداوم عمال سیاست استعماری که اکثراً فراماسون بودند قسمتهائی از ایران نیز از دست رفت. فراماسونهائی که در نقش عاملین استعمار ظاهر شدند ، اساس ملیت ما را برهم زدند ، افتخارات ملی را مسخره کردند و بکرات بیگانه پرستی را جایگزین وطن‌پرستی ساختند و بعلت اعتقادی که بزعم خود بایجاد یك حکومت برادری جهانی و انترناسیونالیستی داشتند ، هر کجا که با افکار ملی و ناسیونالیست‌ها روبرو شدند درمحو آن کوشیدند .

پیش از آنکه بحث اصلی فعالیت‌های فراماسونری در ایران بمیان آید ، کوشش میشود نقاب از چهرهٔ «برادران ماسون» درمدت دو سه قرن گذشته برداشته شود وهموطنان عزیز از آنچه در پرده‌های محافل و لژها و درون نهانگاههای ماسونی میگذرد آگاه گردند و آنگاه بکشور خود میپردازیم .

در این پیش گفتار چگونگی نفوذ فکر استعماری دولت انگلیس که ازقدیم درطرح

نقشهٔ اسارت ملت ایران و ایجاد دسته‌های فراماسونی از لوازم اساسی آن بوده است ، نشان داده میشود . دربارهٔ آن قسمت از سیاست انگلیس که بلافاصله یا اندکی پس از رسوخ درکشورما باآغاز « خدمات» ماسون‌ها ارتباط داشته ودارد ، نیز مطالبی هست که ملاحظه خواهید فرمود .

روزیکه الیزابت اول ملکهٔ انگلستان درسال « ۱۶۰۰ م (۱۰۲۰هـ) بمنظور هجوم انگلیسها بسرزمین هندوستان فرمان انحصار بازرگانی شرق را به‌نام شرکت «هندشرقی» امضاء کرد، وزارت مستعمرات انگلستان هم نقشهٔ شوم اسارت ملت ایران را پی ریزی نموده فرمان « هجوم به هند » با « حملهٔ دسته جمعی بایران » در یك زمان صادرشد .

بموجب این فرامین :

۱ـ وزارت خارجهٔ انگلستان مأموریت یافت برای اعزام سفراء و تأسیس سفارت‌خانه ومؤسسات انگلیس درایران اقدام کند .

۲ـ بشرکت‌های انگلیسی دستور تأسیس شعبات تجاری ، جاده سازی ، ایجاد بانك‌ها وبالاخره گرفتن امتیازات جهت استخراج معادن داده شد .

۳ـ شرق شناسان انگلیسی مأمور شدند بایران عزیمت نمایند ودربارهٔ ادبیات، تاریخ وهنر ایرانی مطالعه وتحقیق کنند .

۴ـ به باستانشناسان مأموریت مطالعه در آثار تاریخی ایران داده شد و بطور طبیعی این مطالعات با بغارت رفتن بسیاری از آثار گرانبهای ایران همراه بود .

۵ـ به بیوناپتدگراند لـژهای انگلستان و فرانسه وفراماسنی اکوسه دستور داده شد که در « فراماسون کردن » مأمورین اعزامی بایران ، تشکیل لژهای فراماسنی درین کشور بکوشند و در تشویق ایرانیانی که عازم انگلستان هستند ، به عضویت در فراماسونری مجاهدت بعمل آورند .

۶ـ مجریان سیاست رسمی انگلستان دستور یافتندکه از فساد ، رشوه‌خواری ، دزدی، وناپاکی که موجودبود، بحداکثراستفاده کنند وهیچ اقدامی دررفع این بلایا بعمل نیاورند سهل است بلکه بمنظور پیش بردن مقاصد خویش حتی درترویج آنها بکوشند .

۷ـ به مأمورین سیاسی و دیپلمات‌ها اختیار انعقاد معاهدات ، تجزیهٔ قسمتهای مختلف یك کشور ، تضعیف دولت مرکزی ، مبارزه با پیشرفت فرهنگ و تمدن محلی که همهٔ آنها درمسیر استقرار سیاسی انگلستان و پیشبرد سیاست آندولت بود ، اعطا گردید .

نتایج این روش استعماری طی سیصدوپنجاه سال اخیر درکشورهای ایران وهند و بسیاری ازکشورهاکه مصائب استعمار مستقیم یا غیرمستقیم‌را چشیده‌اند، معلوم است. هندوستان از سال ۱۶۰۰م ـ(۱۰۲۰ ه) به‌بعد برای بریتانیای‌کبیر اهمیت پیداکرد ، و بگفتهٔ لردکرزن « امپراتوری انگلستان بدون هندوستان نمیتوانست دوام بیاورد » ؛ همچنانکه امروز هم « امپراطوری » انگلستان بدون درآمد نفت خاورمیانه بهیچوجه قادر بادامه حیات خود نیست وبرای حفظ موجودیت خود از هیچگونه تلاشی در این رهگذر خودداری نمیکند[۱].

ایران گذشته ازآنکه خود بازار خوبی برای تجارت انگلستان بوده وهست ، کلید دروازهٔ هند نیز بشمار میرفت وبرای نفوذ درهند ، وسیله‌ای سریع وقاطع محسوب می‌شد .

بنابراین برای حفاظت هندوستان وتسلط برخلیج فارس ، تنگه‌خیبر ، اقیانوس

---

۱ ـ سردنیس رایت سفیرکبیر انگلیس درتهران روز چهارم تیر ۱۳۴۲ (۲۵ ژوئن ۱۹۶۳) پس از واقعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ نطقی در دانشکدهٔ عالی مشترك ستاد برای عده‌ای از افسران ارشد ارتش شاهنشاهی راجع بسیاست دفاعی انگلستان ایراد کرد و گفت :

« گرچه جمعیت انگلستان نسبت به جمعیت جهان فقط دو درصد است ولی ما هنوز از لحاظ تجارت مقام‌دوم‌را دردنیا حائزهستیم... نفت ـ خون وحیات انگلستان است که اقتصاد ما بر اساس آن میچرخد ، ادامه جریان نفت خاورمیانه برای انگلستان موضوع پراهمیتی از نظر گردانندگان چرخهای صناعت و دستگاه‌های حمل ونقل این کشورمیباشد. همانطوری که مطلع هستید انگلستان درتوسعه صنعت نفت خاورمیانه پیشقدم بوده و در این جریان سرمایه عظیمی را بکار انداخته است و از این نظر ما دراین ناحیه دارای سرمایه بزرگی هستیم . بنابراین انگلستان منافع خاصی از لحاظ وجود ثبات و استقلال سیاسی کلیه ممالك تولید کنندهٔ نفت درخاورمیانه داردکه دراین میان ازنظرانگلستان ایران حائزبالاترین حداهمیت است ... »

هند وحتی آسیای مرکزی، دردست داشتن زمام امور ایران و مهارکردن « زمامدارانی که براساس فرمانهای سابق‌الذکر پرورش یافته بودند، لازم بنظرمیرسید. امروز پس از گذشت سیصدوپنجاه سال باوجود استقلال‌وتجزیهٔ هندوستان به دوکشور (هندوپاکستان) هنوز ایران ازنظر اولیای سیاست انگلستان منطقهٔ حیاتی وپرارزشی بشمار میرود.

« جان مارلوکلارد » رئیس سابق روابط عمومی کنسرسیوم نفت در ایران که بنام مستعار « جان مارلو » کتابهائی نوشته است در کتاب خود موسوم به « خلیج فارس درقرن بیستم » در بارهٔ اهمیت ایران برای انگلستان چنین می‌نویسد:[۱]

خلیج فارس درتاریخ امپراطوری انگلیس جای خاصی دارد. مدتهای مدید در نظر انگلیسها خلیج فارس منطقه‌ای ازچشم افتاده بود که هیچکس حاضر بسکونت در آن نمیشد.

در این منطقه جائی‌که جزء مستملکات انگلیس باشد وجود نداشت. وفقط از جهت قرارگرفتن در مسیر هندوستان بودکه اهمیتی داشت. اما امروزه که هندوستان ودیگر مستملکات امپراطوری‌از دست رفته‌است،این منطقه گرم و خشک بدرخشانترین جواهر تاج امپراطوری انگلستان یا اقلاً ضرابخانه و انبار ذخائر گروه استرلینگ مبدل شده است. پیداکردن علت این تغییر دشوار نیست. مهمترین علت‌البته نفت‌است. اگر بخاطر نفت نباشد انگلستان میتواند از تعهدات خود در این منطقه بآسانی و با

۱ــ ص۷۲ ــ جان مارلوکلارد که درسالهای (۱۹۶۰ تا ۱۹۶۲م‌ــ ۱۳۳۹ ـ ۱۳۴۱ ش.) رئیس روابط عمومی کنسرسیوم نفت در ایران بود و یکی از عوامل سرشناس نفت انگلیس درخاورمیانه‌است‌که‌تاکنون چندین‌کتاب نوشته‌است‌و کتاب «خلیج‌فارس درقرن‌بیستم» او درسال ۱۹۶۲م (۱۳۴۱ ش) منتشرشده، درخرداد ۱۳۴۱ که سمینار نفت برای مطبوعات ایران درتهران تشکیل شده بود ، مقاله‌ای در روزنامه «ابزروور» در روز ۱۷ ژوئن ۱۹۶۲ بقلم «سر ویلیام هیتر» در انتقاد از کتاب او منتشر گردید . روزیکه ابزرور بتهران رسید، عین نوشته «هیتر» را در جمله بحث وانتقاد سمینار نفت برای‌آقای‌عبدالله‌انتظام رئیس هیئت مدیرهٔ شرکت نفت خواندم . و در بارهٔ اتهامات ناروائیکه جان مارلو به دستگاه حاکمه ایران واردساخته بود سئوال‌کردم.این‌سؤال و جواب باآنچه که‌در کتاب مذکور نوشته شده بود سبب شد تا دولت ایران کلارد را با اخطار فوری ۴۸ ساعته از کشور اخراج کند.

مسرت شانه خالی کند. همچنان که در مناطق دیگر که سابقاً اهمیتی داشته‌اند این کار را کرده است.

میزان منابع شناخته شده نفت در نیمکره باختری و خاورمیانه با درنظر گرفتن افزایش مصرف در نیمکره باختری چنان است که باید گفت خاورمیانه تنها منطقه‌ایست که اروپای باختری در مقابل افزایش نیازمندیهای خود در آینده میتوانند بآن تکیه داشته باشد. تا آنجاکه قضیه مربوط بانگلستان است این مطلب تمام‌نیست. نفت خاورمیانه نفت استرلینگ است و داشتن آن بداشتن دلار احتیاجی ندارد و سبب تحصیل ارزهای خارجی برای منطقه استرلینگ میشود . مثلا حاکم کویت مقدار زیادی لیره در بانک‌های لندن ذخیره کرده است که اگر آنها را از بانک خارج کند وضع لیره استرلینگ سخت در خطر می‌افتد. بنابراین چه بخواهیم چه نخواهیم وفور نعمت و زندگی مرفه ما بستگی بسیار نزدیکی به حفظ وضعیت ما در این منطقه دارد اما وضع سیاسی این منطقه خوب نیست. استبداد کهنه‌ای که بر این منطقه حکمفرماست وجود خود را مرهون انگلستان میداند و انگلستان با آنکه کاری باوضاع داخلی ندارد(۱) معهذا این وضع را در برابر حملات خارجی حفظ می‌نماید» و بدین ترتیب ملاحظه میشود که سیاستمداران انگلیسی چگونه از سال ۱۶۰۰ میلادی به بعد برای تسلط بر ایران و مطیع ساختن ایرانی کوشش کرده بودند .

تا زمانیکه پادشاهان صفوی در ایران حکومتی نیرومند داشتند، برای انگلیسها دست اندازی باینکشور دشوار بود و حتی میسر نبود، در دوره سلطنت نادرشاه هم آنها نتوانستند پیشرفتی حاصل نمایند. تنها در دوران حکومت زندیه بود که انگلیس‌ها موفق شدند فرمانی برای تجارت در ایران بدست آورند. ولی صدور این فرمان موفقیت قابل توجهی بشمار نمیرفت و منظورشان را تأمین نمیکرد . بدین جهت بود که آنان بفکر افتادند، عجالتاً «جای پای» خود را محکم کنند و در انتظار حصول موفقیت‌های مناسبتری بنشینند. این فرصت در دوران قاجاریه برایشان پیش آمد . در این دوران انگلیسها موفق شدند زمام امور سیاسی و اقتصادی ما را در دست بگیرند . در زمان

سلطنت فتحعلیشاه، مخصوصاً هنگامیکه ناپلئون امپراطور فرانسه باتفاق پل اول امپراطور روسیه میخواست باکمك ارتش ایران به تسخیر هندوستان اقدام نماید، انگلیس‌ها با تمام وسایل وارد معرکه شدند وازینکار جلوگیری کردند، ودراین تاریخ باورود سرهارد فورد جونز وسرجان ملکم که هردو از «استادان» فراماسونری بودند، روابط ایران و انگلستان وارد مرحله جدیدی گردیدکه ورق حوادث بسیاری رابنفع سیاست انگلستان برگرداند.

خود سرهاردفوردجونز مینویسد: «... ازبزرگان ایران هرکسی‌را که توانستم فراماسن کردم و برای آمدن سرجان ملکم زمینه راآماده ساختم...»[۱].

وسپس درباره استفاده از وجوهات موقوفه «اود» هند که در اختیار سفارتخانه انگلستان در بغداد وتهران قرارداشت میگوید «... این پول در دست من اهرمی بود که میتوانستم با نیرویش همه چیز را تکان بدهم و بحرکت دربیاورم...»[۲]

از این موقع انگلیس ها مطابق مقتضیات روز روش های گوناگونی در پیش گرفتند تا برای حفظ منافع امپراطوری بریتانیا ورسوخ درکلیه شئون اجتماعی ایران

---

۱ ـ یادداشتهای جونز کتابخانه محمود محمود.

۲ـ خان ملك ساسانی درکتاب دست پنهان سیاست انگلیس در ایران صفحه ۱۰۳ می‌نویسد «انگلیسها... مؤسسه اوقاف هندوستان را ظاهراً برای کمك بطلاب علوم دینی در قنسولگری بغداد تأسیس کردند. حالا به‌بینیم داستان این اوقاف هند چگونه بود.

بطوریکه از طرف خود انگلیسها شهرت‌داده میشدرقاصه زیبای عشوه گری‌که ازهفتاد و دو ملت در طول زمان عمرش دلربائی کرده و تمول بسیار بچنگ آورده بود چون شیعه و بلاعقب درهندوستان از دنیا رفت دولت انگلیس را وصی قرارداد تا دارائی منگفتش‌راهر ساله‌درمیان‌علما وطلاب‌شیعه‌تقسیم نماید. صحت‌واقعه بکلی‌مشکوک‌است اماهرساله‌قونسولگری انگلیس در بغداد مبالغ کثیری باین اسم دربین علما و طلاب عتبات عالیات‌تقسیم‌مینمود و همیشه عده زیادی از طلاب علوم دینی در نزدیکی قنسولگری انگلیس برای دریافت حقوق منتظر بودند. معلوم است باچنین وضعی چه نوع طبقه و پیشوای روحانی برای ایران وسایر مناطق شیعه تهیه میشد اما روحانیون حقیقی وطلاب متدین هرگزوجوه اوقاف هند راقبول نمینمودند.

اقدام نمایند.

توسل آنها به رشوه، پیشکشی، مداخل، تقدیمی وهدایا و ترویج نفاق وفساد و خیانت و تقویت خیانتکاران و بیگانه‌پرستان از وحشتناکترین روشها وطرقی بود که هنوز هم پس از گذشت سیصد و پنجاه سال آثار آنرا برأی العین می‌بینیم وبارزترین نمونه آن زنجیر جهل و بیسوادی است که اینك بتدریج از گردهٔ ملت ایران برداشته میشود.

فساد دربار ودولت

در دوره سلطنت فتحعلیشاه بواسطهٔ مخارج گزاف حرمسرا و عیاشی درباریان و شاهزادگان قاجاریه مخارج دربار و دولت افزایش یافت. بودجه و درآمد مملکت صرف پرداخت به «زنان حرمسراها»، «وظیفه دعاگویان» و «مقرری چاکران درباری» میگردید. درهمین موقع بودکه سرجان ملکم، سر گور اوزلی، سرهارد فورد جونز استادان لژهای فراماسنی انگلستان باتفاق سایر نمایندگان سیاسی آنکشور باکیسه‌های زر ولیره‌های چشم خیره‌کن بسوی دربار ایران هجوم آوردند.

شاه قاجارکه در زیر فشارکسر بودجه و مخارج سرسام آور حرمسرای خویش[۱] عاجز مانده بود، مجبور شد بتدریج کسری درآمد عمومی مملکت را باگرفتن رشوه‌که بعناوین مختلف از قبیل «تقدیمی»، «پیشکشی»، «مداخل»، «سیورسات»، «عایدی» و غیره باو تقدیم میشد تأمین نماید، وروز بروز نیز دامنه این نوع درآمدهارا توسعه‌دهد.

پیشکشی، تقدیمی و مداخل‌که در ابتدا ظاهراً فقط برای احترام و قدر شناسی کوچکتر از بزرگتر بود، رفته رفته حکم رشوه را پیداکرد. و چون پادشاه قاجار رأساً براساس آن عمل‌مینمود، گذشته از خرابی کشور وظلم و جور حکام نسبت به رعایا، بمصداق «الناس علی دین ملوکهم» خود سرمشقی، برای رشوه‌گیری وزراء و مأمورین دولت‌نیز شد وگرفتن رشوه ومقرری از انگلیسها برای اولین‌بار توسط میرزاابوالحسن شیرازی فراماسون‌راسخ‌العقیده بصورت‌مستمری درآمد وبعدهابنام «مقرری‌خانوادگی»

۱ــ عصر بی‌خبری ص۲۳.

تغییر عنوان داد. بطوریکه فرزند میرزا ابوالحسن پس از مرگ پدرش از دولت انگلیس تقاضا کرد[۱]، رشوه‌ای راکه به پدرش میدادند باوهم بدهند. ولی اربابان پدرش بطوریکه در شرح حال میرزا ابوالحسن به تفصیل ذکر خواهد شد حاضر بپرداخت «مقرری» وی نشدند وآنرا ازپدر به پسر منتقل نکردند.

جان ویلیام کی نویسنده انگلیسی کتاب «تاریخ جنگهای افغانستان» در بارهٔ مأموریت‌های سرجان ملکم وسرهارد فورد جونز و پرداخت رشوه توسط آنها به شاه و درباریان قاجار چنین مینویسد:

«ملکم مأموریت داشت از دو طریق با دادن «رشوه» و «کمك» با ایران وارد مذاکره شود. اول اینکه سالی سه یا چهار لك روپیه [سیصد تا چهارصد هزار روپیه] برای مدت سه‌سال بدولت ایران بدهد. دوم اینکه با دادن رشوه بشاه ووزراء، آنها را با خود همراه گرداند. ملکم راه دوم را در پیش گرفت وبمقصودخویش نائل آمده[۲].

هر اشکالی که بود بوسیلهٔ لیره و طلای انگلیس بطور معجزه آسائی حل میشد «...و باید قبول کردکه سرهاردفوردجونس ازین‌راه موفقیتهای قابل ملاحظه‌ای بدست آورد. حتی تمام قضایای سیاسی در ایران فقط بوسیله طلا حل وفصل میشد مثلاً اگر بنا بود یکی از عمال دولت فرانسه از ایران اخراج شود، دولت قیمت اخراج او را درست مانند یك‌اسب تعیین میکرد. ایران مملکتی است‌که درآن بدون‌صرف پول‌زیاد نمی‌توان یکقدم برداشت...»[۳]

بنظر «واتسن» نویسنده انگلیسی کتاب «تاریخ‌قاجاریه» رشوه ومداخل که سلف‌او برای بزنجیر کشیدن هیأت‌حاکمه فاسدایران، آنرا رواج داد. درزبان انگلیسی‌معادل دقیقی ندارد، اما ممکن است آنرا بتناسب جمله وقرینه: کمیسیون- عایدی متفرقه- عوض- برداشت- دزدی ومنفعت» ترجمه‌کرد.

۱- بایگانی عمومی انگلیس سند۱۴۲-F.O.S.

۲- عصر بی‌خبری تألیف ابراهیم‌تیموری ص ۲۵.

۳- ص ۱۹ تاریخ ایران دوره قاجاریه تألیف گرنت‌واتسن.

واتسن مینویسد: «بطور کلی مداخل عبارت از در آمدی است که بصورت تعدی برای کمبود مخارج بهر صورت وعنوان حتی بزور و جبر دریافت میگردد! در ایران اگر دوطرف معامله یعنی دهنده وگیرنده رئیس و مرئوس ویا دو نماینده برای انجام معاملهای حاضر باشند باز ممکن نیست معاملهای بدون دخالت یك واسطه که مدعی دریافت حق‌العمل برای انجام کار میباشد صورت گیرد. البته ممکن است گفته شود که طبیعت بشر در همه جا یکسان است وروش مشابهی در همه جای دنیا ودر تمام ممالك بنامهای مختلف رایج است و ایران نیز مثل سایر جاهاست. ولی تا آنجاکه من اطلاع دارم در هیچ کشوری مانند ایران این امر تا باین حد علنی و بدون خجالت عمومی نیست ...»[1]

قراردادهای ننگین بازی ماهرانه انگلیسها در دوران سلطنت ناپلئون ازشاهکار-های سیاسی آن دولت محسوب میشود. در این نیرنگ سیاسی سیاستمداران انگلیسی موفق به‌تحمل معاهدات شوم و اسارت-باری بهایران شدند وقسمتی از خاك میهن ما را تجزیه‌کردند.

همینکه خطر حمله ناپلئون بهندوستان علنی شد، انگلیسها با دادن رشوه و خدعه و نیرنگ درسالهای ۱۲۱۵-۱۲۲۴-۱۲۲۷ق- (۱۸۰۰-۱۸۰۹-۱۸۱۲ م) چند معاهده با دولت ایران منعقدکردند. رجال نادان و پول‌پرست وخیانتکار دربارقاجاریه در این معاهدات متعهد شدندکه «... هر عهد و شرطی را که با هر یك از دولت‌های فرنگ بسته‌اند باطل و ساقط سازند و لشکر سایر طوایف‌فرنگستان را ازحدودمتعلقه بخاك ایران راه عبور بطرف هندوستان و بسمت بنادر هند ندهند»[2] ونیزازطرف‌دیگر دولت ایران قبول کرد «هرگاه پادشاه افغانستان تصمیم بگیردکه بـه هندوستان حمله نماید چون سکنه هند رعایای اعلیحضرت پادشاه انگلستان میباشندیك قشون کوه‌پیکر با تمام لوازم و مهمات آن از طرف کارگزاران اعلیحضرت قدرقدرت شاهنشاهی ایران

۱- تاریخ ایران دوره قاجاریه ص۱۹.

۲- معاهده ۱۲۳۴ بین‌ایران وانگلیس.

بافغانستان مأمور خواهد شدکه آن مملکت را خراب و ویران نماید و تمام جدیت و کوشش رابکار خواهند بردکه‌این ملت بالکل مضمحل شده و پریشان گردد. این معاهدات یك طرفه در جنگ‌های ایران و روس سبب سازش انگلیسها و روسها و انعقاد معاهده ننگین گلستان و ترکمانچای بوسیله میرزا ابوالحسن شیرازی وزیر خارجه فراماسن ایران شد. در زمان محمد شاه انگلیس‌ها دردربار ودولت ایران نفوذزیادی نداشتند. محمد شاه برای تنبیه حاکم یاغی هرات بدان صوب لشکر فرستاد و هرات را محاصره کرد ولی انگلیسها نیروئی بجنوب ایران فرستادند و با اشغال خاك ایران و بوشهرشاه قاجار را مجبور بتخلیه هرات‌کردند.

بار دیگر هنگامیکه ناصرالدینشاه هنوز گرفتار صدراعظم‌های فاسد وکثیف و جیره‌خوار نشده بود، سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه‌را بانیروئی بهرات‌اعزام داشت. ولی انگلیسها بعناوین مختلفی سرانجام‌جلو پیشرفت کار را گرفتند. دانشمند محترم مرحوم خان ملك ساسانی مینویسد[۱]: «... در رجب ۱۲۷۲ـ (مارس ۱۸۵۶) که روسها تقاضای صلح کردند حسام‌السلطنه بعد از تصرف غوریان وبادغیسات وغیره بهرات‌رسیده بود، انگلیسها در ۲۱ ربیع‌الاول ۱۲۷۲ چندکشتی‌جنگی وبادی ببوشهرآوردند وعدهٔ ناچیزی سرباز بحری پیاده‌کردند میرزاآقاخان[۲] خود را دست وپاچه ووحشت‌زده‌نشان داد و بی‌حساب بودن قوای انگلیس و اشغال سرتاسر خاك ایران را بعرض شاه رسانید لذا دولتیان بی‌درنگ مصمم شدند فرخ خان‌کاشی را که صندوقدار شاه بود برای عقد صلح با انگلیسها بپاریس بفرستند. حسام‌السلطنه قاصدهای باد پیما بطهران فرستاده و نوشت‌که از آمدن‌کشتی‌های انگلیس به‌بوشهرنگران نباشند انگلیسها هرگز نمیتوانند از برازجان بالاتر بیایند. با وجود مراسلات پی درپی حسام‌السلطنه، درباریان فرخ خان امین‌الملك را یازدهم ذیقعده ۱۲۷۲ از راه اسلامبول بپاریس فرستادند پیش از آنکه فرخ خان بپاریس برسد در هفتم صفر ۱۲۷۳ هرات‌فتح شد وحسام‌السلطنه ضمن

۱ــ ص ۲۹ سیاستگران دوره قاجار.

۲ــ میرزا آقاخان فراماسن بود. رجوع شود به‌فصل پنجم همین کتاب.

فتح نامه عریضه‌ای بشخص شاه نوشت که شورش سپاهیان هند شروع شده اگر اجازه میفرمایند، باهمین قشونی که همراه دارم بهندوستان بروم. میرزا آقاخان در نزد شاه سعایت‌ها کرده ودلایل و شواهدی آورد که اگر حسام‌السلطنه بهندوستان برود سلطنت ایران را هم برایگان بدست خواهد آورد... حسام‌السلطنه قاصدها فرستاد و فریادها کرد که درهندوستان شورش عظیمی برپا شده وهرچه ازانگلیسها بخواهید خواهند داد بیدار باشید مفت نبازید بخرج کسی نرفت[1]. علت بروز این وضع رادرآن موقع میتوان چنین تشریح کرد: ناپلئون سوم امپراطورفرانسه باکمک لرد پالمرستون به امپراطوری؛ میرزا آقاخان صدراعظم ایران نیز تبعه دولت انگلیس و نوکر سفارت بود؛ فرخ خان را هم انگلیس‌ها «آبستن» کردند و باین ترتیب هنوز هیئت سفارت فوق‌العاده از رنج راه نیاسوده بود که معاهده ننگینی، در هفتم رجب سال ۱۲۷۳ امضاء شد وایرانیان، افغانستان را یکسره بدولت انگلیس بخشیدند».

صدراعظم‌های ایران و فراماسونری

انگلیسها برای آنکه همیشه دولت و دربار قاجار را در دست داشته باشند، بعد از قتل امیرکبیر حتی الامکان سعی داشتند، صدر اعظمهای دست نشانده خویش را روی کار بیاورند. این صدر اعظمها، نخست از راه گرفتن «رشوه» و برقراری «مقرری» تحت نفوذ قرار میگرفتند. ولی انگلیس‌ها برای آنکه آنانرا تا پایان عهده «انگلوفیل» نگاهدارند و هیچگاه بخیال استقلال فکری، وطنپرستی و ناسیونالیستی نیافتند به‌لطایف الحیل همگی را واردسازمان جهان‌وطنی فراماسون میتمودند. دراین فرقه، برای اجرای نظریات معماراعظم، اصولی نظیر اطاعت محض، حفظ اسرار وغیره رعایت میشد که آنانرا وادار به‌اطاعت بی‌چون و چرا از اوامر صادره میکرد.

اگر نظر کوتاهی بتاریخ یکصد و پنجاه ساله اخیر ایران بیفکنیم، خواهیم دید که دردوران تسلط اجانب درایران، چند صدراعظم کشور ما که فراماسون نبودند یا کشته ومقتول شدند، و یا پس از مدت کوتاهی خانه‌نشین و معزول گردیدند[2].

۱ـ نوشتجات محمد حسن‌خان اعتمادالسلطنه درکتابخانه سلطنتی.

۲ـ درنیم‌قرن‌اخیر نخستین رئیس‌الوزراء ایران که‌طوق برادری ماسن‌ها را بگردن ـ

میرزا آقا خان نوری، میرزا حسینخان سپهسالار، میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان و میرزا حسنخان مشیرالدوله از جمله اولین کسانی بودندکه باکمك مستقیم انگلیس‌ها و حمایت علنی آنان بمنصب صدارت ایران رسیدند و قبل ازهمه به حلقهٔ «برادران ماسون» درآمدند.

اینان پس از اینکه در لژها سوگند وفاداری و اطاعت از دستور معماراعظم را یاد میکردند بمقام صدارت عظمی برگزیده میشدند و طبیعی است که در مدت تصدی خود ، آنی روی از قبله ماسونی انگلستان برنمیداشتند!

دخالت سفرای انگلیس در امور فراماسنی از جمله مسائل مهم و قابل توجهی است که باید درباره آن مطالعه فراوان کرد . قدرت ماسونی در انگلستان از قدرت دولتها و وزارتخانه‌های انگلستان بالاتر و برتر است بدین معنی که درحالیکه همه سازمانهای دولتی انگلستان از فراماسونری جدا هستند ، هیچیك از آنها را نمیتوان از ماسونری بیگانه دانست. رجال برجسته انگلستان اکثراً عضوماسون هستندومجری اوامر «معمار اعظم» میباشند. در وزارتخارجه بریتانیا هم فراماسونها گل سرسبدبشمار میروند وقدرت زوال ناپذیری دارند. در ایران همیشه درکادر سیاسی واداری سفارت انگلستان وکنسولگریها عناصر فراماسن واجدمقامات معظمی بوده‌اند. اگرروزی اسناد یکصدوپنجاه‌ساله اخیر فراماسونری منتشر شود، مشاهده‌خواهدشدکه‌دیپلماتهای فراماسن

نیانداخت و باین مقام رسید، رضا خان سردار سپه اعلیحضرت (شاه فقید) بود. اعلیحضرت فقید نه تنها فراماسن نشد بلکه در دوران سلطنتش محافل ماسن‌ها را بست و اجازه فعالیت بآنها نداد.

در حوادث بعد از شهریور ۱۳۲۰ــ۱۹۴۱م فقط پنج رئیس‌الوزراء مشهور ایران که دوران صدارتشان با حوادث مهمی بپایان رسید فراماسن نبودند اینان عبارت بودند از مرحومین: عبدالحسین هژیر، سپهبد حاجعلی رزم‌آرا، سپهبد زاهدی و آقایان اسدالله‌علم ودکتر امینی. چند سال قبل فراماسونهای ایران از اسدالله‌علم دعوت میکنند تا در حلقه برادران فراماسن درآید. ایشان درجوابشان میگویند: من دردنیافقط دست یکنفررامیبوسم وآن شاه ایران است و بس . بنابراین نمیتوانم عبودیت و تسلیم مطلق شدن را در محافل فراماسونری بپذیرم.

انگلیس چگونه اوامر صادره گراندلژ «ادنبورگ» و دیوتایند گراندلژ «لندن» را در ایران اجراء میکردند. نخستین سفیر انگلیسی که مقام مهمی در لژ فراماسنی انگلیس داشت و این حلقه برادری را بگردن رجال ایران انداخت سر گوراوزلی بارت بود. او درسال ۱۸۱۰ میلادی (۱۱۸۹ هجری) باتفاق میرزا ابوالحسن خان ایلچی که لرد مویرای انگلیسی اورا فراماسن کرده بود، وارد ایران شد.

سر گوراوزلی را بموجب نوشته‌ها و گزارش‌هائی که شخصاً نوشته است میتوان دشمن ایران و ایرانی دانست. بدین لحاظ دقت و توجه بنظریات وعقاید واعمال او در ایران اهمیت فراوان دارد. این فراماسون بزرگ که استاد اعظم لژ فراماسونی «لندن» بوده در نامه‌ایکه بتاریخ ۱۵ اکتبر سال ۱۸۴۴ میلادی از پطرز بورگ بوزارت خارجه انگلستان نوشته است درباره ایرانیان و روش برادران ماسونش چنین مینویسد:

سرگر اوزلی اولین مؤسس لژ فراماسونری در ایران

«عقیده صریح وصادقانه من اینست که چون مقصود نهائی ما» «فقط صیانت هندوستان می باشد در اینصورت بهترین سیاست» «این خواهد بود که کشور ایران را در همین حال ضعف و توحش» «و بربریت نگاهداریم و سیاست دیگری مخالف آن تعقیب» «نکنیم ...»[1]

سر گراوزلی[2] سفیر کبیر و فرستاده مخصوص پادشاه انگلستان بدربار ایران از صاحبمنصبان نظامی انگلیس نیز بود . وی هنگامیکه بایران آمد مأموریت داشت :

۱ـ قراردادهائی باایران منعقد سازد .

۲ـ برای ضعیف نگاهداشتن ایران قسمتهائی از ایران را تجزیه نماید .

۳ـ سازمان‌های اطلاعاتی و خرابکاری بوجود آورد.

۴ـ لژ فراماسونری راتأسیس کند .

او با دستورالعملهائی ازجانب رهبران انگلستان بایران آمد که هنوز هم فرامین صادرشده باو درمورد ایران معتبر است. بعلاوه اوزلی بموجب مندرجات دائرة المعارف

۱ـ مجله پادشاهی آسیائی ژانویه ۱۹۴۴

۲ـ Sir gore Ouseley

و تاریخ فراماسنی شش جلدی گاولد [۱] مأموریت داشت لژی بنام اصفهان نیز در بین ماسونهای ایران تأسیس نماید.

نویسندگان تاریخ فراماسنی جهانی که همه مأخذشان اسناد (اتحادیه گراند لژهای انگلستان) است درباره مأموریت سرگور اوزلی و تأسیس لژ در ایران بیک نحو اظهار نظر وعقیده کرده‌اند و مینویسند [۲]:

در سال ۱۸۱۰ میلادی (۱۲۲۴ هجری) سرگر اوزلی بارت که بسمت میهماندار میرزا ابوالحسن خان ایلچی ایران در دربار انگلستان وشاهزادگان فراری انتخاب شده بود، از طرف پادشاه انگلستان بسمت سفیر مخصوص در دربار ایران انتخاب شد. او علاوه برمقام سفارت کبرای بریتانیا، بمقام استاد اعظم لژ موقتی نیز رسید، واین مقام را گراندلژ انگلستان بوی تفویض کرد. سرگراوزلی هنگامیکه از انگلستان حرکت کرد، دوسمت داشت: یکی سفارت کبری و دیگری مأمور عالیمقام (استاد اعظم) و (معمار بزرگ فراماسنی) بموجب مقام دوم خود او میبایست لژ جدیدی از ماسون در ایران تأسیس کند، وفرمان تأسیس این لژ هم اکنون در اسناد بایگانی گراندلژ انگلستان موجود است ولی هیچ نشانه‌ای در دست نیست که اوزلی توانسته باشد در ایران لژ فراماسنی دایر کند.

همچنین مدارک موجوده درگراند لژ انگلستان نشان میدهد که این لژ هیچگاه بطور رسمی و با تمام تشریفات در ایران تأسیس نشد ولی عده‌ای از ایرانیان بوسیله اوزلی فراماسن گردیدند. نویسندهٔ دائرة‌المعارف فراماسنی پس از اینکه عضویت میرزا عسکر خان افشار ارومی ومیرزا ابوالحسن خان سفرای ایران را در دربارهای فرانسه و انگلستان تائید میکند درباره مأموریت سرگر اوزلی چنین مینویسد «درخلال همین سنوات (۱۸۱۰) سرگر اوزلی سفیرپادشاهی انگلستان در دربارشاهنشاه ایران بعنوان گراند ماستر ایالتی تعیین گردیده بود. اما دلیلی تاکنون بدست نیامده است که نشان بدهد درکشور ایران لژی بوسیله افراد خارجی تشکیل یافته باشد» [۳].

۲و۱ــ ص۳۹۴ تاریخ فراماسونری درجهان چاپ۱۸۸۶ لندن.

۳ــ دائرة‌المعارف فراماسنی ص۴۵۲.

سرگر اوزلی روز ۱۸ جولای ۱۸۱۰ م باکشتی جنگی(شیر۶۴) از بندر پرتسموث از طریق هندوستان عازم ایران گردید . وی هنگام اقامت خود در ایران ، عده‌ای از درباریان و اطرافیان شاه را فراماسن کرد. یك مجله فراماسنی از قول یك افسر ایرانی مینویسد که «اکثر اعضاء دربار ایران در زمان سفارت سرگور اوزلی بارت‌از« برادران» فراماسنی بودند»[1].

اوزلی باوارد کردن درباریان در لژفراماسنی آنهارادر ردیف دوستان وطرفداران باوفای بریتانیا درآورد. شاید از روزیکه سرجان ملکم بایران آمد، فکر تصفیه‌دربار ایران ازعناصر طرفدار روسیه درمیان انگلیس‌ها پیداشد. این نقشه با ورود درباریان در لژ فراماسنی تکمیل و در انقلاب مشروطیت ایران با موفقیت خاتمه یافت. ازآن پس دربار قاجار از وجود طرفداران روسیه پاك شد و بجای آن برادران فراماسن‌قرار گرفتند.

سرگر اوزلی در ایران چه‌کرد؟

این انگلیسی زیرك وفعال که سه سال سفیر ورئیس لژ فراماسنی انگلستان در پایتخت ایران بود، باهمدستی میرزا ابوالحسن خان ایلچی معاهده شوم ترکمانچای‌را با روسها منعقد ساخت و با جدا کردن ۱۷ شهر قفقاز ازپیکر شاهنشاهی‌ایران‌وضمیمه نمودن آنها به خاك روسیه نخستین قدم را برای «ضعیف ساختن» ایران برداشت . سرگر اوزلی باکمك میرزا ابوالحسن شیرازی که اونیزاز «اساتید بزرگ فراماسنی» بود، در سال (۱۸۱۲م ۱۲۲۷ه)معاهده‌ای بین ایران‌وانگلستان‌منعقدکرد. ودر بهارهمانسال بەتبریز رفت تا شاهزاده عباس میرزا را، که مامور جنگ با روسها بود، ملاقات کند . لیکن هنوز بەتبریز نرسیده بودکه خبر اتحاد روس و انگلیس را شنید. درهمین‌موقع نماینده نظامی روسها از قفقاز به تبریز وارد شد که سرگر اوزلی را واسطه بین صلح ایران و روس قرار بدهد . چون اوضاع اروپا تغییر کرده بود بنابراین سیاست دولت انگلیس نیز نسبت بایران تغییر نمود. تا آن تاریخ سرگر اوزلی‌دولت ایران‌راتشویق

1. G.F. Freemason June 28,1873.

میکرد که با روسها دشمن باشد. و برادران فراماسنی را در دربار ترغیب می‌نمود تا در اجرای مقاصد محفل فراماسنی لندن بکوشند و روسها را از ایران برانند. ولی با تغییر سیاست انگلستان در اروپا، برادران ماسنی مجبور به عقب گرد شدند. عمال سیاسی انگلستان در ایران با کمك برادران ماسون، آنچه در قوه داشتند برای مساعدت به دولت روسیه اقدام کردند. و ایران ضعیف و تجزیه و کوچك شده بهترین هدف سیاست استعماری انگلستان قرار گرفت. برای تحقق این نظریات و هدف‌ها جیمز موریه دشمن ایران و ایرانی که منشی سفارت انگلیس در ایران بود، مأمور شد تا با فرمانده ارتش روسیه در آنسوی ارس ملاقات کند. جیمز موریه عضو دیگر فراماسنی انگلستان در لژ ایران بود در این مأموریت تمام صاحبمنصبان انگلیسی را که در قشون عباس میرزا بودند همراه برداشته و باتفاق سرگر اوزلی بطهران آورد. و اوزلی خبر جمع آوری صاحبمنصبان انگلیسی ارتش ایران را باطلاع فرمانده روسی رسانید. چند روز بعد روسها که از وضع قشون عباس میرزا و رفتن افسران انگلیس اطلاع حاصل کرده بودند در محلی موسوم به (اصلاندوز) به ایرانیان شبیخون زدند و آنها را تار و مار کردند.

برای اینکه بهتر بتوانیم چهره این «استاد فراماسنی» و اولین «رئیس محفل فراماسنی انگلستان در ایران» را مشاهده کنیم لازم است قسمتی از یادداشتهای شخص ویرا نقل نمائیم، اوزلی مینویسد: «در اول سپتامبر ۱۸۱۳ [۱۲۲۸] در تبریز با عباس میرزا نایب‌السلطنه ملاقات شد. موضوع صحبت ما صلح بین دولتین ایران و روس بود. من اظهار نمودم که ماژور دارسی رفتن خود را بتعویق انداخته است در صورتیکه من باید بوزیر مختار دولت انگلیس مقیم پطرز بورغ در باب صلح ایران با روسیه اطلاعاتی بفرستم و لازم است او را باین مأموریت اعزام دارم، عباس میرزا پس از شنیدن این سخن آگاهی از عزیمت ماژور دارسی افسر ارشد مستشاری انگلیس در قوای ایران ناراحت شده و به اوزلی پرخاش کرده بود. چه بخوبی میدانست که اعزام ماژور دارسی بروسیه، جز بمعنی دادن گزارش آرایش‌های جنگی قوای ایران بدشمن در حال جنگ چیز دیگری

۱ــ آنچه به نقل از سرگر اوزلی در این صفحات نوشته شده از کتاب: (اقدامات نمایندگی اعلیحضرت در دربار ایران چاپ ۱۸۲۲ میباشد.)

نیست . از این‌رو سعی کرد مانع رفتن دارسی گردد و طی چند جلسه‌ای که برای بحث در باره همین موضوع تشکیل یافت بین اوزلی و او گفتگوهای شدیدی درگرفت[۱]. خود اوزلی در این باره می‌نویسد : «شاهزاده عباس میرزا با شدت غضب اظهار نمود که من امیدوارم شما فکر فرستادن او را از راه تفلیس هرگز نخواهید کرد تا اینکه صلح برقرار گردد. من در جواب گفتم والا حضرت باید بدانند که وجود صلح یا جنگ بین دولتین ایران و روس هیچوقت مانع نخواهد شد که از مسافرت یکنفر از اتباع دولت انگلیس از میان مملکت دولت روس جلوگیری کنند . شاهزاده جواب داد این مسافرت برای من خیلی اهمیت دارد . من هرگز اجازه نخواهم داد ماژور دارسی از راه تفلیس برود مگر اینکه بین دولتین روس و ایران صلح برقرار گردد . من جواب دادم ماژور دارسی دیگر در خدمت دولت ایران نیست و اینک فقط یکی از اتباع دولت انگلیس است و از هر راهی که میخواهد و صلاح میداند مسافرت خواهد نمود. بعلاوه ممکن است سئوال کنم ایراد والا حضرت در این باب چه می‌باشد؟ شاهزاده درجواب گفت از آنجائیکه ماژور دارسی از استعداد جنگی وقوای لشکری من کاملاً مطلع است وقشون و مملکت مرا خوب می‌شناسد ـ رفتن او بروسیه متضمن خطرات بعدی برای من خواهد بود. من هرگز رفتن او را بتفلیس اجازه نخواهم داد. من گفتم البته والاحضرت از اظهار تعجب و نارضایتی من، در قبال چنین نسبتی که بیکی از صاحبمنصبان پادشاه انگلستان که طرف اعتماد است داده میشود، درشگفت نخواهند شد. هرگاه این شخص علناً متهم است و خیانت میورزد من نه تنها راه مسافرت او را تغییر خواهم داد بلکه او را بلندن خواهم فرستاد تا مجازات شود . من و سایر انگلیس‌ها از اشخاص خائن متنفریم. ولی اگر معلوم شود این نسبت تهمتی بیش نیست پس اجازه می‌خواهم والا ـ حضرت را مطلع کنم که بهر حال من راضی نمیشوم دامن یکی از اشخاصیکه تحت حمایت من است چنین لکه‌دار شود. و یا مسیر مسافرت او تغییر کند . ماژور دارسی باید از راه تفلیس برود. عباس میرزا گفت در اینصورت نتیجه این خواهد شد که دستور بدهم قراولها

۱ـ ترجمه یادداشتهای سر گر اوزلی .

او را با تیر بزنند. من در جواب گفتم والاحضرت بهتر است قدری ملاحظه داشته باشند و دست تعدی بطرف یکی از اتباع انگلیسی دراز نکنند. بعلاوه والاحضرت چگونه راضی می‌شوند کسی را تهدید نمایند ...»[۱] بدین ترتیب «گراند ماستر» لژ فراماسنی انگلستان در ایران بزرگترین فاجعه را برای مردم و استقلال مملکت ما بوجود آورد و با اعزام ماژر دارسی به‌قفقاز وراهنمائی قشون روس سبب شکست قوای عباس میرزا و از دست رفتن شهرهای قفقاز گردید.

اعمال اولین رئیس لژ فراماسنی درایران و بخصوص خیانتهائی که میرزا ابوالحسن خان ایلچی دومین فراماسون ایران مرتکب شد، سبب گردید که مردم و افکار عمومی همواره اعمال و کردار اعضاء لژها و محافل ماسونی را مخرب و مضر بحال مملکت بدانند و حتی نسبت (خیانت و جاسوسی) بآنها بدهند.

در حالیکه شاید عدهٔ کثیری از فراماسنهای ایرانی با نیت و هدف پاك وارد این سازمان شده وحقیقتاً شیفته آزادی برادری ومساوات بوده‌اند، اما پس از ورود به محافل مزبور، غفلتاً خود را دست‌بسته‌در دام خارجیان وخیانتکاران دیده‌اند.

باانعقادمعاهده شوم وننگین ترکمان‌چای، رئیس لژفراماسنی هم‌تغییرمأموریت یافت و از ایران خارج گردید. او در ماه اوت ۱۸۱۴ میلادی (۱۲۲۹ هجری) ـ وارد پطرز بورغ شد. پادشاه روسیه ویرا پذیرفت و از او تجلیل فراوان کرد. اوزلی رویهم پنج سال در ایران ماند و نه تنها عده کثیری از درباریان و امنای دولت را فراماسون کرد، بلکه موفق شد پایه های سیاست انگلیس را در ایران مستحکم کند و پس از عزیمت وی در سالهای ۱۸۲۶ (۱۲۴۱ هجری) دولت ایران از یکطرف مشغول ترمیم خسارت جنگهای دهساله با روسها شد، و ازسوی دیگر مشغول تصفیهٔ عناصر در باری ازلوث وجود خائنین، فراماسونها وهمچنین سرکوبی گردنکشان ایالات مختلف گردید.

مع‌الوصف در این مدت‌کوتاه، باوجوددسایس فراوان‌سفیرانگلیس ومخالفتهای علنی او، شاه ایران موفق شد. ارتش نیرومندی بوجود آورد.

لیاقت ارتش نوبنیاد ایران در جنگ باعثمانی بخوبی‌ظاهر گردید. ارتش‌ایران

---

۱ ـ گفتگوی عباس‌میرزا باسرگوراوزلی، ترجمه‌ازکتاب سفرایران وارمنستان.

که میخواست شکست قفقاز را جبران کند، عساکر عثمانی را در چندین جنگ تارو مارکرده و داخل خاک آندولت شد. پیروزی های آن سبب انعقاد امضاء پیمانی بین دولتین گردید. محمود محمود در باره این ارتش و انعکاس وجودی آن مینویسد: داما این قشون باید در ایران وجود داشته باشد. اساساً ایران نیرومند در ممالک آسیای وسطی، برای دولتی که در آسیا و ممالک زرخیز آن خیال استعمار دارد، بسیار خطرناک است. هیچیک از مللی که در این قسمت از آسیا سکنی دارند، مانند ملت ایران دارای استعداد ذاتی و سوابق تاریخی نیستند ملت ایران ملت مرموزی است. هر آن انتظار ظهور مردان نامی در میان آنان میرود. این ملت دارای استعداد ذاتی است روحش زوال نابذیر است ممکن است حوادث دوران چندی آنرا درحال وقفه نگاهدارد ولی طولی نمی کشد که با نیروی تازه دیگری حیات اجتماعی خود را از سر می گیرد. چنانکه در این یکصد و پنجاه سال اخیر ازطرف عمال سیاسی اجانب وخائنین داخلی که در انواع لباس‌ها ومحافل هستند، کوشش‌های فراوان شده است که این روح مرموز ایرانی را محدود و نابودکنند، ولی تا امروز نتوانسته‌اندموفقیتی حاصل نمایند[۱].

سر ویلیام اوزلی انگلیسی دیگری که باید او را هم در ردیف بنیان‌گذاران فراماسونری ایران بشمار آورد، سرویلیام اوزلی Sir William Ouseley کوچکترین فرزند سروان «رالف اوزلی» و برادرسرگور اوزلی است.

ویلیام اوزلی که درسال ۱۷۶۷ م ـ ۱۱۸۱ هـ ـ در شهر منوث انگلستان متولد شده بود[۲]، درارتش انگلستان تا درجه سرگردی پیش‌رفت و در سال ۱۷۹۶ م ـ ۱۲۱۰ هـ ـ با دختر لرد ایر[۳] فرمانده فوج شهر کارلایل ازدواج کرد. ولی پس از این ازدواج ناگهان خدمت نظام را ترک گفت ویکباره عاشق زبان وادبیات فارسی شدو بفکر مسافرت بایران افتاد. این نظامی کارکشته سابق که تا آنروز جز مقررات و انضباط خشک سربازخانه چیزی نمیدانست، یکباره مردی شاعرمسلک وادیب از آب‌در آمد.. هیچیک ازمورخین

۱ـ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد دوم.

۲ـ موزه بریتانیا ADD.MS.33108 و Fol. 425

۳ـ Ayr

انگلیسی و شرق شناسان در باره این تغییر حالت چیزی ننوشته‌اند . ولی اگر روزی اسناد فراماسونی و یا سازمان اینتلیجنس سرویس انگلستان منتشر شود ، معلوم خواهد شدکه سوء ظن ایرانیان نسبت باین نوع شرق‌شناسان « مصلحتی » بی جهت نبوده است و بیست. جناب سرگرد اوزلی انگلیسی ، در شرایطی ، « ناگهان» عاشق ادبیات فارسی شد. که دریك جیب دیپلم فراماسنی ، در جیب دیگر حکم جمع آوری اطلاعات برای ارتش و در جیب سوم دستور زبان فارسی خویش‌راپنهان کرده بود وی‌در سال ۱۸۰۱ میلادی (۱۲۱۵) هجری ابتدا نامه‌ای[۱] به لردجی‌چستر[۲] نوشت و از او برای مسافرت بایران و نوشتن کتاب درباره ایران و ایرانیان کمك خواست واز وی تقاضا کرد کـه ترتیباتی بدهد که دولت انگلستان کلیه مخارج سفر او را بعهده بگیرد . از غرایب روزگـار تقاضای اوزلی فوراً مورد موافقت جی‌چستر ودولت بریتانیا واقع شد و ناگهان دولت انگلیس که برای هر شیلینگ‌مخارج خود هزاران حساب میکرد، کلیه هزینه سفرو مخارج مدت اقامت او و رادر ایران برعهده‌گرفت!! این وقایع در روزهائی اتفاق‌میافتاد که برادر بزرگ او، سرگوراوزلی نیز بسمت سفیر کبیر انگلیس‌دردربار ایران‌منصوب گردید و درعین‌حال‌مأموریت‌یافت که‌شعبه‌فراماسونری‌لژانگلیس‌رادر ایران‌دایرکند . باری، سرانجام ویلیام بعنوان منشی برادرش تعیین و مأمور شدکه‌بایران سفرکند. وی چند ماه پیش از این سفر در لندن میهماندار میرزا ابوالحسن خان ایلچی‌سفیرایران در دربار انگلستان بود‌در خانه او با میرزا و منشیان بزبان فارسی سخن میگفت و اشعار سعدی و حافظ وگفته‌های سایر سخن‌سرایان ایرانی را حفظ میکرد. بطوریکـه بزودی درزبان فارسی بدرجه اجتهاد رسید و آنگاه باتفاق برادرش در ۱۸ ماه‌جولای ۱۸۱۰ م ـ ۱۲۲۴ هـ باکشتی‌جنگی(شیر۶۴)ازپرتسموت عازم ایران گردید.

اوزلی در این سفر نخستین‌کتاب خودرا به‌رشته تحریردرآورد وآ نرابه‌لردمویرا که بعداً لقب «مارکویس هی‌ستینگ» گرفت تقدیم کرد . لرد مویرا ، از فراماسونهای

۱ـ روزگارنو جلد ۳ شماره ۳ .

Chichester ـ۲

زیردست بود که در هندوستان ایرانیان سرشناس را مرتباً به‌باشگاه فراماسونری دعوت مینمود و برماسنهای انگلیسی که از هند با یران مأموریت میافتند بسمت سروری و استادی داشت. لرد مویرا میرزا ابوالحسن شیرازی را بعضویت لژ فراماسونری مفتخر ساخت و نسبت بکلیه فراماسن‌هائی که با یران میآمدند، «ابراز مرحمت» مینمود.

ویلیام اوزلی پس از سه‌سال اقامت در ایران و «مطالعه لازم و جمع‌آوری ۷۶۹ جلدکتاب نفیس خطی فارسی وعربی با نگلستان بازگشت. او سه جلدکتاب درباره سفر خود با یران نوشت که آنهارا در سال‌های ۱۸۱۹م(۱۲۳۴ هـ) (۱۸۲۱ م) (۱۲۳۶هـ)و (۱۸۲۳م) (۱۲۳۸ هـ)درلندن منتشر ساخت. و اوزلی شرق شناس لقب گرفت و با اتکاء باین شهرت به‌نشر کتب درباره ادبیات وشعرای فارسی‌زبان ومتون فارسی در انگلستان، اسکاتلند، هلند، آلمان وفرانسه پرداخت وتا پایان عمر درزمینه‌ادبیات ایران کارکرد.

متأسفانه ازکارهائی که او در ایران انجام داد سند ومدرکی دردست نیست و، فقط دریادداشتهای مورخین ماسونی ذکرشده است که او نیز مثل برادرخود «سرگر» مأموریت داشت لژ ماسونی را در اصفهان تشکیل دهد.

خاورشناسان انگلیسی و انجمن آسیائی

بررسی اعمال این دو مأمور سیاسی و فراماسونری انگلیسی در ایران، این نکته را روشن میکندکه «سازمان فراماسونری» و یا «فراماسن»های انگلیسی همواره بهترین وسیله‌پیشرفت مقاصد سیاسی بریتانیا در ایران محسوب میشدند و یا لااقل از عوامل مؤثر این پیشرفت بوده‌اندوهستند. همچنین بموجب این مدارک معلوم میشودکه از سال ۱۸۱۰م(۱۲۲۴ هـ) به بعد ماسن‌ها باشکال وصورمختلف بایران آمده و بعناوین گوناگون فعالیت میکردند. بدیهی است ماسن‌هائی که بظاهر مأمور کلیساها بودند و یا مستشرقینی که دلشان برای «ادب»، «انسانیت»، «تاریخ» و سوابق درخشان فرهنگی و اجتماعی ملت ما کباب بود، دررأس طبقات فوق قرار داشتند. در سالنامه های «یونایتد گراند لژ» اسامی اغلب مستشرقینی که بایران آمده‌اند و یا در ادبیات و تاریخ بزبانهای فارسی، عربی، هندی، اردو، ترکی و سایر السنه شرقی کار

کرده‌اند بوضوح دیده میشود[۱] که همگی با استظهار به فعالیت‌های ماسونی، بکار خویش ادامه میداده‌اند.

شرق شناسان برجسته‌ای که «فراماسن» بودند و درقرون نوزدهم و بیستم بیشتر فعالیت خود را صرف ایران و ایرانی کرده‌اند عبارتند از:

۱ـ سرجان ملکم Sir john Malcom (۱۷۶۹م ـ ۱۸۳۲ م)

۲ـ سرویلیام جونز Sir William Jones (۱۷۶۴ ـ ۱۸۹۴)

۳ـ ری نولداین نیکلسن Reynoladlleyne Nicholson (متوفی بسال ۱۸۶۸)

۴ـ هنری راولینسون Henry Rawlinson (۱۸۱۰ـ۱۸۹۵)

۵ـ ادوارد براون (۱۸۶۲ـ۱۹۲۶)

۶ـ تامابی‌واکر آرنلد Thomas Walker Arnold (۱۸۶۴ـ۱۹۳۰)

۷ـ سرادوارد دنیس‌راس Dr.A.D.Ross (۱۸۷۱ـ۱۹۴۰)

اینها هفت‌خاورشناس بزرگ انگلیسی بودند[۲] که‌درقرن نوزدهم بموجب‌مندرجات

۱ـ رجوع شود به سالنامه ۱۸۵۳ و ۱۹۰۰ یونایتدگراند لژ اف انگلند.

۲ـ علاوه برهفت مستشرق فوق‌الذکر، اشخاص زیر نیز ازمستشرقین انگلیسی‌هستند و بعید نیست که درزیر ماسك «مستشرق» اسراری نیز پنهان داشته باشند:

۱ـ لارنس همارث.

۲ـ ا. ه. وین فیلید.

۳ـ الیس ایچ متیز.

۴ـ د.ل. ترنر.

۵ـ هارولدنیکسن.

۶ـ دکتر مارگرت‌سمیث.

۷ـ س هیلسون.

۸ـ سرویلیام فوستر.

۹ـ ا. استوری.

۱۰ـ ا.ج. آربری.

سالنامه‌های فراماسنی انگلستان بمقام «استادی» رسیدند و در ایران دوستان فراماسن وهواداران فراوانی داشتند.

ادوارد براون همان کسی است که «مشروطه خواهان ایران» ازاو درداخل کشور وهمچنین درانگلستان «الهام» میگرفتندو بتصدیق وتأییدمشروطه خواهانی که باانگلیسها مربوط بودند، وی همواره در جراید کشورو بوسیله دوستان خویش درپارلمان از آنها طرفداری میکرد وحتی میتوان گفت آنهارا اداره می‌نمود.

فتح‌الله مجتبائی مترجم کتاب «تاریخ ادبیات ایران ازفردوسی تاسعدی» درمقدمه کتاب خود درباره کارهای سیاسی براون مینویسد[۱]:

«ادوارد براون به‌امور سیاسی واجتماعی ایران آن زمان نیز توجه خاص داشت. وی در دوران انقلاب مشروطیت (۱۹۰۵-۱۹۱۲) ایرانیانی راکه از وطن متواری شده بودند گردهم جمع کرده، انجمنی بنام انجمن ایران[۲] تشکیل داد، و به‌پشتیبانی مشروطه‌خواهان برخاست. و از سوی دیگر، دربرابر تجاوزات کشورهای بیگانه، باسخنرانیها ومقالات مؤثر خود، مدافع استقلال وحامی حقوق ملت ایران شد.

«شرح مختصری از وقایع اخیر ایران[۳]، انقلاب ایران[۴]، بحران ایران[۵] دردسامبر ۱۹۱۱، حکومت وحشت در تبریز[۶]، مطبوعات وشعر جدید در ایران[۷]، آثاری است که دراین باب تألیف کرده است.»

شرق شناسان انگلیسی مرکزی بنام «انجمن آسیائی» دارند که آن را در (۱۷۸۴ م) ۱۱۹۸ هـ «سرویلیام جونز» دربنگاله تشکیل داده است. این انجمن روز ۱۵ مارس (۱۸۲۳ م) ۱۲۳۸ هـ. درلندن تشکیل یافت و «هنری توماس کول-

---

۱- ص ۶۵۵.

۲- Persia Society

۳- Abrief Narrative of recent Events in Persia, Luza c and co 1909

۴- The Persian Revolution of 1905_1909

۵- The Persian Crisis of Dec 1911

۶- The Reign of Terrer At Tabriz,London,1912

۷- The Press And Poetry of Modern Persia.

بروک » را بریاست خود انتخاب کرد . کول بروک هنگام اقامت در هند کتب نفیس سانسکریت را جمع‌آوری کرد و به‌کتابخانهٔ وزارت هند انتقال داد . ریاست افتخاری این انجمن را همیشه (مقام سلطنت انگلستان) دارد واز روز تأسیس تاکنون با همین نام و عنوان فعالیت میکند.[۱] نخستین گزارش این انجمن در ۱۸۲۷ م - ۱۲۴۲ هـ - انتشار یافت وهفت سال بعد« مجلهٔ انجمن سلطنتی آسیائی» بعنوان ارگان انجمن منتشر گردید . مجلهٔ روزگار نو مینویسد: « عده‌ای از علاقمندان انگلیسی از آنروز تاکنون سرمایهٔ مخصوصی برای طبع ونشر مجله وتحقیقات و اعزام متخصص بشرق میپردازند» روزگار نو بدون اینکه نامی از محل ارسال و جوهات و عایدی وبودجه انجمن ببرد ، شرح مفصلی دربارهٔ انجمن آسیائی و مجله مذکور منتشرساخته است ».[۲]

بدین ترتیب بود که‌هجوم همه جانبه سیاست استعماری انگلستان بخاك میهن ما آغازگردید . و تشکیلات فراماسونری بعنوان یکی از وسائل اصلی مجریان این سیاست بکار رفت .

زیانهائی که دیپلماتهای فراماسون انگلیسی به استقلال وتمامیت ارضی کشور ما واردساختند ، بقدری سهمگین ووحشتناك بودکه حتی‌خائن‌ترین فرد ایرانی نمیتوانست آنرا تحمل کند . باین جهت پس از تحمیل معاهدات ننگین ترکمانچای بوسیله سرگراوزلی و آشکار شدن هدف‌های اصلی او بتدریج ، پایه های لژهای فراماسونری در ایران سست شد، تاجائیکه یکصد سال پس از ورود « اوزلی » بایران انگلیسهافقط موفق شدند یك لژرسمی ازین فرقه را بطور علنی در ایران تأسیس نمایند و بسیاری ازمساعی ایشان در راه بدام کشیدن رجال ایرانی عقیم ماند .

یکی‌ازعلل عمده شکست لژهای ماسونی درایران ، اختلافات حل نشدنی‌رجال

۱ـ روساء انجمن آسیائی درقرن نوزدهم ونیمهٔ اول قرن بیستم عبارت بوده‌اند از : چارلزوات کین- ویلیامزوین- سرجورج توماس‌تون‌تن -سرچارلزجیمزلایل - هنری‌توماس ولزلی - هیس‌تینگر - کول بروك - پرفسورسره‌ونی‌ویلیامز - پرفسورهواس هی سن‌ویلسن - سرتیپ سرهنری‌رولن‌سن-لارنس‌هی‌ورث میلز .

۲ـ روزگار نو ص ۱۰ تا ۲۸ جلد ۴ شماره ۴ .

کشورما بایکدیگر بود . رجال و درباریان قاجاریه بهیچوجه با یکدیگر سرسازش و اتحاد نداشتند و به همین لحاظ حضور آنها دریك لژواطاعت از دستورات « معمار اعظم انگلستان » بطور دسته جمعی و اجراء نظریات دیکته شده ، غیر ممکن بود . اما در عین حال همین عده درخفا و پنهانی به لژهای فراماسونی انگلستان وارد شده و آنچه را کــه دیپلماتهای فراماسون عضو سفارت انگلستان درتهران بآنها دیــکته میکردند اجرا مینمودند .

فصل دوم

پیدایش فراماسونری درجهان

قرنهاست که تشکیلات اسرارآمیزی بنام (بنّایان آزاد) در بسیاری از کشورهای جهان درخفا و پنهانی فعالیت می‌کند. هنوزهم باهمه آزادی ودموکراسی که در دنیا وجود دارد، صاحبان این تشکیلات همچنان درپس پردهٔ ضخیمی ازاسرارکارهای خود را انجام میدهند. آنها اغیاروافراد غیرماسون را بدرون لژهای خود نمیپذیرند وبکسیکه (ماسون) نباشد «بیگانه» میگویند.

ماسن‌ها بگفته‌ها، انتقادات وحتی ناسزاهای مخالفین وبیگانگان پاسخ نمیگویند و با سکوت مطلق نیات و هدف‌های خویش را پیش میبرند. نویسندگان و گویندگان مخالف را با عواملی که دارند میکشند یا از جامعه طرد میکنند و نمیگذارند صاحب شغل ومقام وعنوان شوند.

از یکصد و پنجاه سال قبل تا کنون بتدریج کلمات فراموشخانه وفراماسونری واردکتب لغت، تواریخ، جراید ومجلات وکتب فارسی شده است. در این مدت طولانی هیچ کتابی در باره «سازمان فراماسونری ایران» بطور علنی نوشته و منتشر نشده و مردم ایران یا از اسرار درون لژ های ماسونی ایران، مرام و نظام و هدف های این سازمان اسرارآمیز جهانی بی‌خبرند ویا اگر برخی ازآنها در این باره چیزی‌میدانند اطلاعات آنان اندك ومختصروبی‌اهمیت است.

دربارهٔ وجه تسمیه «فراماسون» که ترجمهٔ فارسی آن «بنّای آزاد» میشود،

تفسیرها و توجیهات فراوان کرده‌اند که نمیتوان بقطعیت، یك یا بعضی از آنهارا پذیرفت. هرچه هست این کلمه بایستی اشتقاق و مأخذی بسیار قدیمی داشته باشد که بواسطهٔ مرور زمان فراموش شده وشاید روزی درزوایای اوراق تاریخ گذشته پیدا شود وحقایق رمزهای را برای جهانیان بگشاید.

درالسنه مختلف، کلمه فراماسونری باشکال وحروف گوناگونی نوشته وخوانده شده است که برخی از آنها درذیل میآید:

۱ـ فارسی: فراموشخانه ـ فراماسون ـ فرای مایسان ـ فریمسان ـ فریمسن و بنایان آزاد.

۲ـ عربی: البنایه‌الحره ـ ماسونیه.

۳ـ فرانسه: FRANC MACONNERIE

۴ـ انگلیسی: FREEMASONRY ـ MASON

۵ـ سوئدی: FRIMURARIMURARORDEN

۶ـ دانمارکی: FRIMURERI

۷ـ ترکی‌عثمانی:

FARMASONLUK
MASONLUK
FARMASONLAR

۸ـ چك‌اسلواکی:

SVOBODNI ZEDNARVI
ZEDNAR

۹ـ آلمانی:

FREIMAURER
FREIMAUREREI
FREIMAURIEH

۱۰ـ ایتالیائی: MASSONERIA

۱۱ـ رومانی: FRAEMASONERIE

ФРАК МАСОНЫ ۱۲ـ روسی

СВОБОДНО МАСОНСТВО ۱۳ـ بلغاری

フリーメーソン ۱۴ـ ژاپنی :

ܦܪܝ ܡܣܘܢ . ۱۵ـ آسوری :

Ֆրի մասոն ۱۶ـ ارمنی :

فری میسن ۱۷ـ اردو :

फ़री मेसन ۱۸ـ هندی :

פרי מסונר . ۱۹ـ عبری :

برای اطلاع از ریشه اصلی این کلمه بدنیست آنچه را که دائرةالمعارف بریتانیا دراین باره نوشته و بنظر صحیح تر میآید نقل نمائیم . دائرةالمعارف بریتانیا مینویسد :

ازقرن ۱۴ میلادی به‌بعد بعضی‌ازنویسندگان این لغت را برای‌آنهائی‌که سنگ تراشی میکردند بکار میبردند .

ولی دلائل فراوانی وجود داردکه ثابت میکند معنی ومنظور لغت «بنّای‌آزاد» و «سنگتراش» که‌قبلاً بکار برده میشده ، بزودی معنای وسیعتری پیدا کرده است .

نجارها درسال ۱۶۶۶ م (۱۰۷۶ ه) کلمه « آزاد » را بدنبال شغل وحرفه‌خود بکار میبردند. همچنین خیاطان قرن پانزدهم این لغت را بخود نسبت داده بودند ، وبدینوسیله میخواستند بمردم بفهمانندکه در دوختن لباس در نقاط مختلف و باشکال گوناگون ، آزاد ومختار هستند .

« گولد » نویسنده تاریخ فراماسونری مینویسد « آن‌گروه ازمردم که از اصول فراماسونی پیروی میکردند ، همه ازجمله‌کسانی بودندکه درقرن هفدهم درمحفل‌اکبر انگلستان گردآمده بودند . در این محفل مردان آزاد ، بنّاها ، طلاکاران وکسانیکه حرفه‌هائی نظیر آنها داشتند جمع شده بودند » .

دکتر برنتانو DR. BRENTANO مینویسد: « هرجا که در تزئین ساختمانها از هنر طلاکاری قدردانی میشد ودر هرشهرستانی که حرفه وفروش مصنوعات طلا کاری پیشرفت میکرد (آزادی) برای‌هنرمندان بیشتر بود . بهمین جهت برتری شغل بنّائی بکسی اعطا میگردید، که‌قبلاً از هرقید و بندی رها شده باشد . . . ولی بتدریج این قانون از اهمیت افتاد و اشخاص‌غیربنّا نیز که باسنگ، کاری نداشتند ، مورد اعتماد وهمکاری بنّایان‌آزاد قرارگرفتند[1] .

دوترجمه از « OLD CHARGES » که درسال ۱۸۵۰ م (۱۲۶۶ ه) برای موزهٔ بریتانیا خریداری شده نشان میدهد که مؤلف آنها یك بنّا بوده که باسیاری از

---

1 - OTEVELOPMENT OF GILDS . ET CP. 65

رموز تعلیماتی ماسونی آشنایی کامل داشته است.

دکتر برتانو در کتابهایش مینویسد: اسرار و اطلاعات مربوط بعلوم هفتگانه بوسیله یکنفر ناشناس در دو قطعه ازسنگ نوشته شده و از زمان طوفان نوح برای آیندگان باقیمانده است.

در این لوحه‌ها مطالبی مربوط بسابقهٔ تاریخی و قوانینی که براعضای «گروه بنائی حکومت میکرده شرح داده شده است...» کاملاً میتوان فهمید این نویسنده خواسته است بمردم بقبولاند که جمعیت «بنّایان آزاد» وکلمه «بنّای آزاد» اززمان نوح پیغمبر وجود داشته است تا اهمیت فرقه ماسونی را زیادتر جلوه دهد. لیکن حقیقت غیرازین است.

کلمهٔ فراماسون درزبان فرانسه از دوکلمه بوجود آمده یکی «فرانک» بمعنای آزاد ودیگری «ماسون» بمعنای بنّا، درزبان انگلیسی‌هم این دوکلمه با همین‌معانی نقل شده است. عنوان «فرانك» درقرون وسطی به بعضی از اصناف اطلاق میشد که برایگان کار نمیکردند وبیگاری نمیدادند وحجارها از این قبیل بودند. لیکن‌بنّاها میبایست بیگاری میدادند. ساختن کلیساهای بزرگ اروپا که امروز بعداز صدهاسال هنوز پابرجاست، سبب آزادی بنّاها شد. زیرا مسیحیان متعصب وقتی عمل بناها را دیدند همه بآزادی آنها رأی دادند و بدین ترتیب کلمات «فرانك ماسون» در زبان فرانسه و «فری مایسن» درزبان انگلیسی متداول ومعمول گردید.

درزبان فارسی از روزیکه این کلمه شنیده شده[1] (فراموشخانه) و پس از آن «فریمسن»[2] و از سال ۱۹۰۶ م ـ که لژ (گراند اوریان) در ایران تشکیل گردید کلمات (ماسون) و (ماسونی) بوسیله وثوق‌الدوله، دبیرالملك، محمد علی فروغی وتقوی درنوشته‌های ماسونی‌وترجمهٔ کتاب قانون اساسی بکاررفت. درباره تاریخ‌تشکیل فراماسونری درجهان کتب ورسالات متعدد وهزاران‌مقاله نوشته شده ولی‌ازهمه‌جامعتر

۱ـ نوشته‌ها و رسالات میرزا ملکم خان.

۲ـ صفحهٔ ۱۶۸ سفرنامه میرزا صالح شیرازی مجموعه کتب خطی موزه بریتانیا.

دایرة‌المعارف مخصوص فراماسونری است که در سال ۱۹۱۲م (۱۳۳۰ هـ) بانگلیسی[۱] انتشار یافته است .

دراین فصل سعی شده است که مختصری ازتاریخچه پیدایش فرقه « بنّایان آزاد » یا « سازمان بین‌المللی فراماسونری » عصر حاضر از مجموعهٔ کتب فرانسه و انگلیسی دربن باره ومقالات وکتبی که بزبان فارسی ترجمه ویانوشته شده نقل شود :

باوجودیکه تاکنون کتب مختلفی دربارهٔ تأسیس فرقه

بشر اولیه — فراماسون (بنّایان آزاد) بالسنه مختلف وبوسیلهٔ نویسندگان جهان نوشته شده ، با اینحال هیچیك ازنویسندگان بقطعیت درباره ریشه‌اصلی؛مبدأ پیدایش این فرقه وفلسفه وعلت وجودی آن‌اظهارنظر نکرده‌اند .

نویسندگانی که عضو سازمان فراماسونری انگلیس وفرانسه هستند معتقدند که فراماسونها از روزی که بشردست بکار خشت وگل زده وآغاز ساختمان نموده وصنعت بنائی بوجود آمده پیدا شده‌اند . بنابراین بعقیدهٔ همین دسته از نویسندگان « اولین جمعیت ماسونها درعهد حضرت‌آدم تأسیس شده است »[۲] .

ازاین عقیده افراطی که بگذریم باید به بنّایان وکارگران ساختمان اهرام مصر توجه‌کنیم . بطوریکه میدانیم ، ساختمان اهرام مصر متعلق بسه چهار هزارسال قبل‌از میلادمسیح است .

در آن ایام که فراعنه مصر بوسیلهٔ میلیونها تن از نفوس بشری دست بساختمان اهرام زدند،بنایان، معماران وصنعتگرانی‌که بالاجبار ویا از روی میل درکارساختمان اهرام دست داشتند ، باهم متفق ومتحد شدند تا دربرابر زورگوئی واجحاف و تعدیات فراعنه دستهٔ متحدی بوجودآورندکه شرایط زندگانی‌وکاررا برخویش تسهیل نمایند .

۱- ENCYELOPAEDIY OF FREEMASONARY AND ITS KINDRED SCIENCES

۲- مقاله اسرار تشکیلات فراماسون مجله اطلاعات هفتگی سال ۱۳۲۶ بقلم حمزه سردادورطالبزاده .

برخی دیگر از ماسونها بخصوص بانیان تشکیلات فراماسونری در روسیه معتقدند که سنگ اول بنای « فرقهٔ ماسونی » در زمانی نهاده شد که سلیمان نبی به بنای معبد معروف خود موسوم به « هیکل سلیمان » اقدام نمود.

میگویند درساختمان معبد هیکل سلیمان برای اولین دفعه درجهان ، یکصدو هشتاد و سه هزار و ششصد نفر از بهترین معماران و بنّایان و سنگتراشان زمان دورهم گردآمدند که سی هزار تن از آنان از کنعانیان بودند . و تنها عده سنگتراشان وتجارانی که در بنای معبد سلیمان کمر خدمت بسته بودند هشتاد هزار تن بالغ میشد واعضاء همین جمعیت بزرگ بودند که اولین تشکیلات فراماسونری عالم را بوجود آوردند[1] .

بعضی از علماء و دانشمندان سابقه این فرقه را بـه فیثاغورث نسبت میدهند .

« ورزالیدر » کـه خود یکی از افراد برجستهٔ این فرقه در قرن نوزدهم بوده معتقد است که بانی ومؤسس فراماسون حضرت موسی است .

از گفته‌ها وعقاید و نظریات غیرمستند که صرفنظر کنیم ،

فرقهٔ ایزیس مصر متوجه فرقهٔ ایزیس در مصرقدیم میشویم . دربارهٔ این فرقه سرّی کـه در دوران عظمت و افتخار مصر بـوجود آمـده در دائرة‌المعارف فراماسونری بیش از همه بحث شده است . نویسندگان دائرة‌المعارف معتقدند که قرنها پیش از میلاد مسیح در مصر فرقه‌ای وجود داشته کـه بنام خدای مصریان قدیم « ایزیس » معروف بود . گروه‌کثیری از دانشمندان و هنرمندان مصری وسایر ملل و اقوام درآن گرد آمده بودند ودر کار ساختمانهای عظیمی که هم اکنون بقایای آن در « اسوان » مصر باقی است ، شرکت داشته و دارای شهرت و اهمیت فوق‌العاده بوده‌اند .

درآن روزگار هرکس که سودای تحصیل علم را درسرداشت رنج سفر را بهوای یافتن گنج برخود هموار میکرد وبمصر میشتافت وتقاضای ورود بفرقهٔ ایزیس میکرد

1 ــ دربارهٔ معبد سلیمان بموقع خود مفصلا توضیحاتی داده خواهد شد .

ولی این خواهش بآسانی مورد قبول واقع نمیشد ، زیرا داوطلب میبایست مورد آزمایش‌های دقیق قرار میگرفت تامراتب سرّ نگهداری وثبات واستقامت اومعلوم شود، همچنین او می‌بایست نشان دهد که در موقع خطر از مهلکه نمیگریزد و از مصیبت وبلا نمی‌هراسد و در مقام حفظ حق و اعانت بمظلوم تهدید و شکنجه در اوبی‌اثر است کشته شدن، وزنده زنده سوختن ودست‌وپا بریده ومثله شدن‌را بجان میخرد ولی‌اسرار را بروز نمیدهد.

شروع بامتحان از این قرار بود که رئیس فرقه که او را نماینده «ایزیس» میدانستند بر کرسی می‌نشست و دریك دست تازیانه و دردست دیگر عصائی میگرفت وداوطلب دربرابر او میایستاد و بپرسش‌های او پاسخ میداد. اوموظف بودهرعمل‌خوب وبدی راکه طی مدت عمر چه درخفا وچه‌آشکار کرده‌است صریحاً اظهار بدارد اگراز این مرحله آزمایش خوب بیرون میآمد رئیس او را می‌پسندید ویرا بیکی ازرعمای فرقه میسپرد تا مرحله دوم امتحان وی آغاز بشود.

دراین مرحله امتحان‌کننده‌که برای امتحان دهنده ناشناس بود ، ماسکی‌بشکل یکی از جانوران بصورت میزد و امتحان دهنده را بمکانی هولناك و تاریك میبرد که پس از پیمودن راه درازی بچشمهٔ آبی میرسید ودرآنجا متوقف میشد ، امتحان‌کننده جامی از آب برمیگرفت و به داوطلب میداد ومیگفت :

«ای کسیکه میخواهی سالك مسلك ما باشی اینست آب فراموشی ، آنرا بنوش و در این مسلك آنچه بلا وعذاب برتو وارد شود فراموش کن و از راه صواب و حقیقت دور مشو».

وآنگاه که داوطلب آبرا مینوشید بمکانهای خوفناکتر وتاریکتری برده میشد ، همینکه روشنائی نمودارمیگردید ونسیمی که ببوی خوش آمیخته شده‌بود باو میوزید، و نغمات جان‌پروری می شنید، علامت پیروزی و قبول شدن او در امتحان بود . از این پس اهمیت آموختن علوم ومعارف وصناعت فرقه را بیدا میکرد وعضو جمعیت محسوب میشد . آندسته از نویسندگانی که چنین روایاتی را ذکر میکنند معتقدند که بدین

ترتیب اولین دستهٔ (بنّایان و ماسونهای) جهان‌را ایزیسهای مصری تشکیل داده‌اند .

نخستین فرقهٔ بنّایان

پانصد سال قبل از میلاد مسیح که علم و معرفت و هنر وصنعت دردسترس همه نبود ، هرکس هنری داشت که از آن درساختمان قصور وقلاع وساختمان یا تزئین ابنیه عالی مورد استفاده قرار میگرفت مورد توجه صاحبان قدرت و تسلط که اکثر از رؤسای ممالک و اقوام وطوایف بودند قرار میگرفت .

مثلاً کسی که از بنّائی و سنگتراشی اطلاع داشت برای ساختمان برج و بارو قلعه و پل ، خندق و بسیاری از امور لشکرکشی مورد احتیاج پادشاهان و سرداران بود ، و صنعتگرانی که قادر بساختن تزئینات معابد و مجسمه ها بودند مطلوب رؤسای روحانی و پیشوایان فکری و مذهبی اقوام قرار میگرفتند .

صاحبان علم وصنعت نیز چون میدانستند مورد احتیاج هستند اسرار ورموز علم وصنعت خود را از مردم دیگر مستور نگاه میداشتند وبطبقات غیر از خود بروز نمیدادند تا همیشه مورد احتیاج ارباب قدرت وسطوت باشند ودرپناه آنها بسر برند واگر ظلمی بآنها شود داد خود را بوسیلهٔ کسانیکه از علم وهنر آنها استفاده مینمایند بگیرند ودرهمین دوران صنعتگران وهنرمندان برای آنکه بتوانند درموقع ضرورت واحتیاج از حق یکدیگر دفاع نمایند تشکیل فرقه‌های سرّی میدادند واگر کسی مایل بود با رموزکار آنها آشنا شود میبایست ابتدا عضویت فرقهٔ سرّی را قبول نماید سپس امتحانات عدیده‌ای را که بمنظور حفظ اسرار ورموزکار بعمل میآید ، بگذراند . مراحل آزمایشی نیز بقدری مشکل بود که اغلب شاگردان بعذاب آمده و فرار میکردند و فقط کسانیکه درکلیهٔ مراحل امتحانی پیروز میگشتند بعضویت پذیرفته میشدند . بنوبهٔ خود صلاحیت کسب علم وفن را تحصیل میکردند وتردید نیست که مهمترین شرط صلاحیتشان حفظ اسرار بود .

احراز این صلاحیت نیز بنوبه خود مراحل مختلفی داشت و فردی که پس از گذرانیدن امتحانات دشوار بدرجهٔ شاگردی میرسید ، پس از طی سالها وقت و تحمل رنج و مشقت بسیار میتوانست ارتقاء رتبه حاصل کند و بدرجه (رفاقت) و سرانجام

بمقام استادی نائل آید .

اولین بار در روم قدیم ، پس از اینکه وضع کشور بعلت مردن « روموِلوس » بانی شهر روم رو بخرابی میرفت، شخصی زمام امور را دردست گرفت که به صنعتگران علاقهٔ زیادی داشت . وی جماعت عظیمی از این افراد را دور خود جمع کرد و مقام مهمی برای آنان قائل شده و همگی را بدستجات و فرق مختلف تقسیم نمود . او برای هر دسته معبدی ساخت . از جمله این فرقه‌ها جماعت « بنّاء ها » بودند که هروقت دولت احتیاج بساختن عمارت و ابنیه‌ای پیدا میکرد بآنان رجوع مینمود .

باری در زمان جانشین رمولوس فرقهٔ بنّاها بیش از سایر فرق صنعتگران مورد توجه بود ، بنّاها مانند شرکتهای تجارتی اموال منقول و غیرمنقول داشتند و مخارج عمومی آنان ازصندوق فرقه پرداخته‌میشد وازجملهٔ این‌مخارج، هزینهٔ جشنهای بزرگی بود که در مواقع معین برپا میکردند. بنّاها از دادن مالیات معاف بودند و ساختمان معابد و قلعه‌ها و سنگرها بعهدهٔ آنان گذارده میشد . این افراد دقائق صنعت خویش را کاملاً مکتوم نگاه میداشتند و برای آنکه یکدیگر را بشناسند علائم و اشاراتی وضع کرده بودند که در محاورات و تماسهای عادی بکار میبردند .

هروقت دولت روم بساختن برج و بارو ویا خراب کردن قلاع دشمن احتیاج پیدا میکرد به‌آنان رجوع مینمود وبنّاها جماعتی راکه مناسب میدیدند مأموراجرای فرمان‌دولت میکردند ومنظوردولت را بنحواحسن انجام‌میدادند. وازجمله جالب‌ترین کارهایشان این بود که قبل از شروع بساختمان ابتدا یك سلسله منازل موقت برای خویش میساختند تا هنگام فراغت از کار ، درآن استراحت کنند و آنگاه به اصل ساختمان مورد سفارش خود میپرداختند، ودرتمام مدتی‌که‌کارادامه داشت منازل‌بنّایان وکارگران مرکز گفتگووتبادل نظر بود ، وهر گروه دربارهٔ‌کاروفن خود صحبت‌میکردند وترتیب کار فردای خود را میدادند و تمام تصمیمات باکثریت آراء گرفته میشد . این منازل را « لژ » میگفتند وهمین اصطلاح است که امروز بمحل تجمع فراماسون‌ها اطلاق میشود .

جمعیت بنّاهای روم سه طبقه داشتند :

شاگرد

رفیق

استاد

تمام افراد و طبقات این جماعت یکدیگر را برادر خطاب میکردند ودرهمه حال کوچکترها رعایت حال بزرگترها را مینمودند . شاگرد هنگامی بدرجهٔ رفیق میرسید که بداند چگونه «شاقول» را بکاربرد . برای نائل شدن رفیق بدرجهٔ استادی نیز امتحانات سختی از قبیل امتحاناتی که در فرقهٔ ایزیس معمول میشد بعمل میآمد .
رئیس این گروه بموجب آراء عمومی برای مدت پنجسال انتخاب میشد و تا وقتیکه دولت روم قدرت وشوکت داشت وبساختن معبد ، کاخ ، قلعه و برج و بارو میپرداخت براهمیت و پیشرفت علمی و عملی افراد فرقهٔ بنّا افزوده میشد ولی همینکه هجوم ژرمنها بروم و سقوط آندولت آغاز شد ستارهٔ اقبال فرقهٔ بنّایان نیز رو بافول نهاد تاجائیکه مضمحل ومنقرض شدند.

پس از ظهور دین مسیح ، بنّایان مجدداً مقام سابق خود را بدست آوردند و مسیحیان باجتماعات «ماسونری» آمیخته گردیدند و در حقیقت از این تاریخ فرقهٔ ماسونری ، یك فرقه مسیحی شد و سرنوشت آن با سرنوشت مسیحیت توأم گردید . بدین معنی که ، هرجا و هروقت مسیحیان برامور غلبه وسلطه داشتند ماسونری رونق وجلال میافت و هرجا وهر زمان که مسیحیان شکست می‌خوردند، ماسونها نیز پژمرده می‌شدند و بحال تباهی و انحطاط می‌افتادند . لیکن دربن گیرودار یك عامل اصلی وجود داشت که همواره ماسونری را از انحطاط نجات میداد ، وآن ویران شدن شهرها وآبادیها بود ؛ زیرا پس‌از آنکه جنون جنگ وانهدام وحریق فرو می‌نشست، سلاطین وسرداران بزرگ و پادشاهان ، بمرمت ابنیه و تجدید ساختمان و آبادیها و احداث کلیساها احتیاج پیدامی کردند، متوجه فرقهٔ بنّایان می‌شدند ودراین موقع بود که بناها بعلت احتیاجی که به آنان وجود داشت ، مورد احترام واقع میگردیدند ومجامعشان رونق

می‌گرفت. نمودار ممتاز این وضع، دوران تسلط سزار بر سرزمینی که امروز انگلستان، فرانسه و بلژیک خوانده می‌شود، بود. در این دوران خرابی و ویرانی وافری روی داد ولی چون بزودی مرمت آنها و برپا کردن قلاع و حصارها مورد توجه قرار گرفت، بنّایان و کارگران ساختمانی مورد توجه سزار قرار گرفتند و فرق آنها نیز رونق یافت.

محمد عبداله عنان یکی از نویسندگان عرب وجود فرقهٔ فراماسونری را به ۱۲ مبداء و سازمان زیر مرتبط دانسته و عقیده دارد که این دوازده عامل سبب پیدایش و توسعهٔ فرقهٔ بنّایان و فراماسونری فعلی شده‌اند:[1]

۱ـ فرقهٔ بطریق‌ها (پاتریک‌ها)
۲ـ اسرار بت‌پرستان و بتکده‌های آنان
۳ـ ساختمان و بنائی معبد سلیمان
۴ـ صلیبیون
۵ـ سواران معبد
۶ـ جمعیت صنعتگران رومی
۷ـ اجتماع و تشکیلات کارگران و بنّاها در قرون وسطی
۸ـ اجتماع برادران صلیب گلگون
۹ـ وجود اولیور کرمول و اقدامات او
۱۰ـ اقدامات پرنس شارل استوارت
۱۱ـ ساختمان کلیسای سنت‌پل بوسیلهٔ سر کرستوفرن
۱۲ـ اقدامات دکتر دزاگولیه و دوستانش در سال ۱۷۱۷

عنان می‌نویسد: معنای این امر آن نیست که اصل ایجاد فرق (بنّایان آزاد) حتماً بوسیلهٔ یکی از عوامل دوازده‌گانه فوق بستگی دارد، زیرا وجود فلسفه بنّای آزاد متکی یکی از دو اصل زیر است:

۱ـ صنعت خاص بنّائی

۱ـ تاریخ جمعیتهای سری و جنبش‌های تخریبی ص ۱۰۴

۲ـ نظریه فلسفی دربارهٔ اسرار مرگ وزندگی

« البرت چیر شوارد » که خود بنّای آزاد است در کتاب جدیدی که بعنوان « اشارات و رموز » نوشته است دربارهٔ بنّایان آزاد مینویسد :

« تاکنون آراء ونظریات بسیار متناقض درباب اصل جمعیت برادران بنّای آزاد و زمان ایجاد ومکان آن نشرگردیده است و دربارهٔ عللی که جمعیت مزبور بر اساس آن بوجود آمده و همچنین اقسام رسوم و تقسیمات مختلف آن تفسیرها نوشته‌اند. لیکن آنچه تاکنون دراین‌باره نوشته‌شده نظریاتی بیش نیست‌وحقیقتی ندارد. «کنت‌دال ویلا» که از بنّایان آزاد ومعروف بوده است مینویسد : « فکرفلسفی بنّای آزادنتیجه اختلاط دسته‌ای از بنّایان درقرون وسطی بایك فرقه سرّی ازشاگردان فلسفه میباشد. در این اختلاط ، بنّایان شکل و صورت‌را بدسته دوم تقدیم نمودند و متفکرین فلسفی ذهن و فکر را بدسته اول ارزانی داشتند».

اتحادیه کارگران ساختمانی در آلمان

آنچه مسلم‌است و از لحاظ‌مدارك تاریخی میتوان‌آنرا مستند بردلائل‌قطعی دانست‌این‌است که‌اولین تشکیلات فراماسونری که می‌توان آنرا اولین اتحادیه «کارگران بنّاخانه» نامید از اواخر قرن ۱۲ و اوائل قرن ۱۳ میلادی در کشور آلمان بوجود آمده و پایه و اساس فراماسونی‌کنونی جهانی را تشکیل داد. درآن زمان مسیحیان آلمان‌که غرق تعصبات مذهبی بودند ، دست بساختن کلیساهای بزرگی زدند که مستلزم مخارج بسیار و کارگر بیشمار بود. دهها هزار بنّا و شاگرد بنّا و نقاش و سنگتراش و نجار و کارگران سایر صنوف مربوط بساختمان مجبور بودند که سالیان دراز در جوار محل کار و کنار هم بسر برند و در غم و شادی یکدیگر دمساز باشند تا بتوانند کلیسا یا بنای معظمی را تمام کنند. کارگران ، استادکاران و معماران هر روز که دست از کار میکشیدند ، اسباب و ابزارخود را در انبارهای مخصوصی که «لژ» میگفتند میگذاشتند و از انظار مخفی میکردند. باقتضای حوائج و مصالح مشترکی که داشتند ، جمعیتهائی برای حفظ منافع صنفی خود تشکیل دادند و برای همکاری و تعاون صنفی و رفع اختلافات بین

اعضاء جمعیت قواعدی تنظیم نمودند . از جمله این قواعد آن بود که هیچکدام رموز هنر و صنعت خود را بروی کاغذ نیاورند و بهیچکس جز صندوقچه سینه خود اعتماد نکنند و هرگاه استادی شاگرد خود را لایق دید باید اسرار خود را شفاهاً بوی بگوید. برای اینکه کسی استراق سمع نکند و این اسرار را از دهان این و آن نربایند آنان حتی مجبور شدند اصطلاحات واشارات و رموزی بکار برند تا دیگران چیزی از آنها سر در نیاورند و چون در آن زمان کمتر کسی سواد خواندن و نوشتن داشت ، لذا این روش بسیار پسندیده افتاد و کار بجائی رسید که اگر استادان شاگردی را لایق میدیدند میخواستند اورا بدرجه استادی مفتخر سازند ویرا در «لژ» امتحان میکردند. لژ علاوه بر اینکه انبار مخصوص بنّائی بود ، محل آموزش و امتحان نیز بشمار میرفت و ابتدا آنرا «هوتی» میگفتند . این لغت در زبان آلمانی بمعنای لژ است و در لژ هیچگاه غیر از بحث راجع به مسائل فنی ، صحبت دیگری نمیشد . وسائل تعلیم و آزمایش عبارت بود از بیان شفاهی استاد با کمك خط کش ، گونیا ، پرگار ، شاقول و سایر چیزهائی که در بنّائی مورد استفاده قرار میگرفت . شاگرد میبایست سوگند یاد کند که اسرار بنّائی را بدیگران بروز ندهد و نوشته‌ای از خود باقی نگذارد تا بعد از مرگش اسرار بنّائی بدست سایرین بیفتد و اگر روزی مجبور گردید که یکی از اسرار را برای مریدی که در شهر دیگری است بفرستد بوسیله رمز ارسال بدارد .

اسرار و رموز بنّائی بشکل هر یك از آلات و ابزار سنگتراشی ، نجاری و معماری بود که شاگرد آنرا در مکتب استاد میآموخت . بنّایان بشاگرد دیپلم کتبی نمیدادند بلکه همین اشارات و رموز را باو میآموختند و او نیز هنگام مرگ و پیری آنها را بهمین طریق بشاگرد خویش میآموخت .

اما آنچه استادان را وادار میکرد که رموز کار خود را بشاگردان بیاموزند عقیده مذهبی‌شان بود . زیرا در قرون وسطی هر شهری بوجود میآمد ابتدا در آن کلیسائی ساخته میشد و سپس وجود کلیسا سبب تجمع مردم در محل میگردید و آبادی و شهر دایر میگشت .

هنوز هم که چند قرن از سازمان بنّایان میگذرد با وجودیکه فن چاپ و علم

هندسه هرگونه رمز و رازی را در بن فن ازبین برده‌است با اینحال فراماسونهای کنونی همچنان در افشاء اسرار خود کوشا هستند. گرچه در سازمانهای فعلی فراماسونری امروز سنگتراش و بنّا وجود ندارد، معهذا همان اصطلاحات بنّائی و سنگتراشی و حتی لباس و لوازم مخصوص این صنعت مورد استفاده است و افراد فرقه بین خود برای هر لغتی معنای مخصوصی قائل هستند که پوشیده از دیگران است.

باری، بنّایان و سنگتراشان آلمانی Gtemnetzeu بتدریج تشکیلات خود را بانگلستان، فرانسه، سویس، ایتالیا و اسپانیا انتقال دادند.

آلمانها پنج لژدائمی برای تعلیم نوآموزان بنّائی درشهرهای ذیل بوجود آورده بودند که آنها را «هابت هوتن» یعنی لژهای بزرگ مینامیدند.

۱ ـ لژ شهر استراسبورگ

۲ ـ لژ کولونی

۳ ـ لژ وین

۴ ـ لژ زوریخ

۵ ـ لژ ماگدبورگ

این پنج لژدرتوسعه فراماسونری درجهان و ایجاد لژهای مختلف درانگلستان وسپس‌فرانسه نقش مؤثری داشتند، عده‌ای ازمورخان عقیده دارندکه معماران وبنایان وسنگتراشان ایتالیائی تحت تأثیرلژهای بنّائی آلمانی، شاهکارهائی از معماری جهان را بوجود آوردند. بنابراین میتوان گفت که سازمانهای ماسونی انگلستان که فراماسونری کنونی برروی آن پایه‌گذاری شده، ازلژهای پنجگانه «هابت هوتن» سرچشمه گرفته است.

فصل سوم

فراماسونری در انگلستان



اولین گراند ماسترلژ انگلند در ۱۷۱۷ ANTHONY SAYER



ژرژ ششم آخرین پادشاه انگلستان در لباس فراماسونری اسکاتلند در دوم دسامبر ۱۹۱۹ وارد لژ شماره ۲۶۱۲ ناویان بریتانیا شد. در دوم ژوئن ۱۹۳۶ در لژ شماره ۹۹ کلامیس وابسته به گراند لژ اسکاتلند و در سی‌ام نوامبر ۱۹۳۶ در تشریفات بزرگ فراماسونری، عالی‌ترین مقام ماسونی گرفت.



ادوارد هفتم در لباس فراماسونری



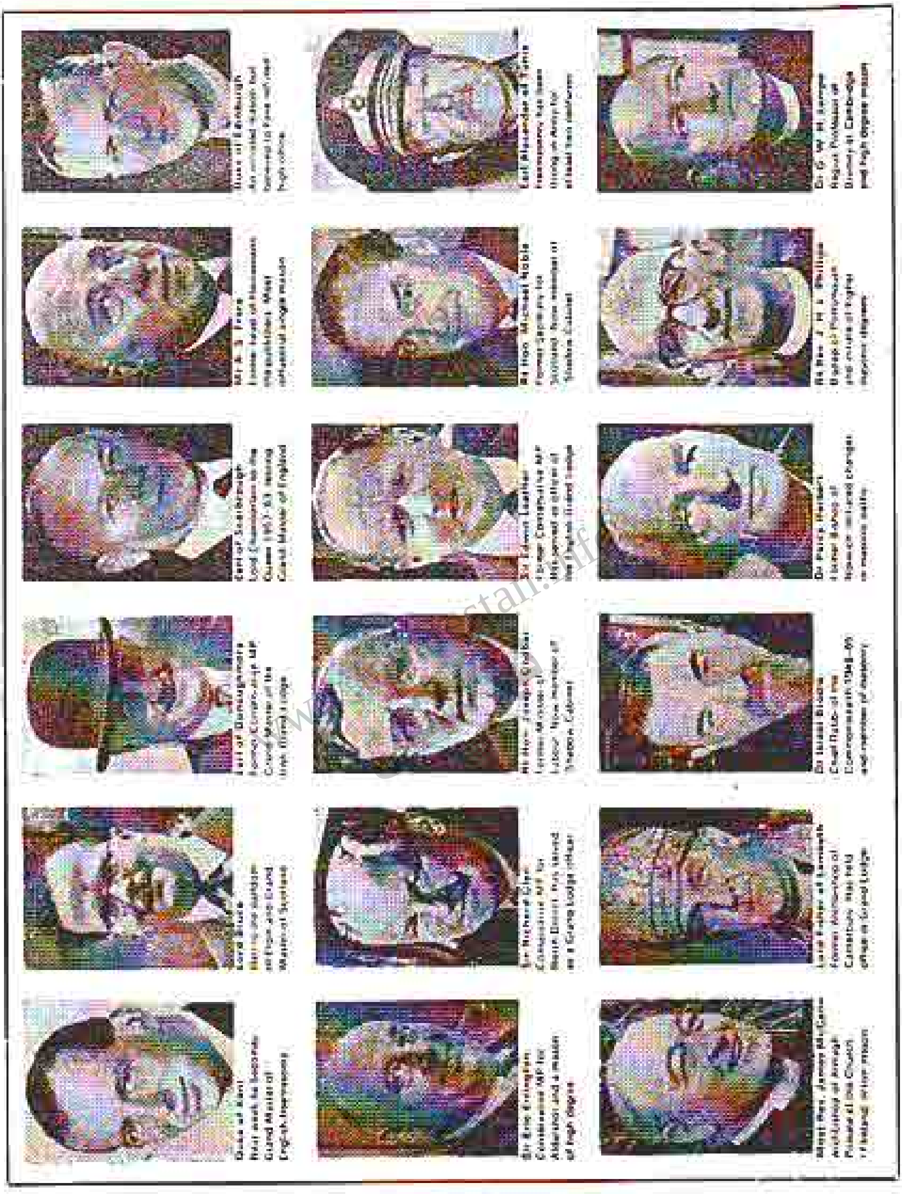
ویندزور پادشاه مخلوع انگلستان در لباس ماسونی

فراماسونی در انگلستان

سازمان فراماسونی در انگلستان ابتدا بوسیله مجامع بنّایان و سنگتراشان بوجود آمد. دراین کشور اولین «لژ» برای تعلیم دادن به بنّاهای تازه‌کار در نیمه اول قرن سیزدهم تأسیس گردید.

درباره فعالیت سنگتراشان آلمانی اطلاعات مبسوطی دردست نیست. فقط نویسنده آلمانی فیندل[1] درکتاب تاریخ فراماسونی[2] که بزبان آلمانی نوشته با استناد بمدارکی که بعد میدهد ثابت میکند که تشکیلات فراماسونی انگلیس از سازمان سنگتراشان آلمانی بوجود آمده. و بتدریج عده‌ای اعضاء صنفی وارد لژهای آن شده‌اند. فیندل مینویسد: اشراف انگلستان از روی تفنن میل کردند که در جلسات درس «لژ»‌های صنفی حضور شوند و از تعالیم استادان بنّا بهره‌مند گردند. اولین شرط ورود اشراف انگلیسی به لژهای «بنّائی» این بود که توآموز معتقد بخداوند ومتدین بدیانت مسیح

۱ـ Herr Findel
۲ـ Allgemeine Geschichte der freimaurerei 1862



باشد بدینطریق کفار و مشرکین بلژها راه نمی یافتند و بعلاوه تمام کسانیکه درصنوف مختلف بنّائی کار میکردند خود را خدام مسیح میدانستند .

در آثار سنگتراشان آلمانی و سنگهائی که برای کلیساهای خود میتراشیدند



رؤسای کنونی فراماسونری انگلستان که بر ۲۵۰۰۰ ماسون سروری و ریاست دارند.

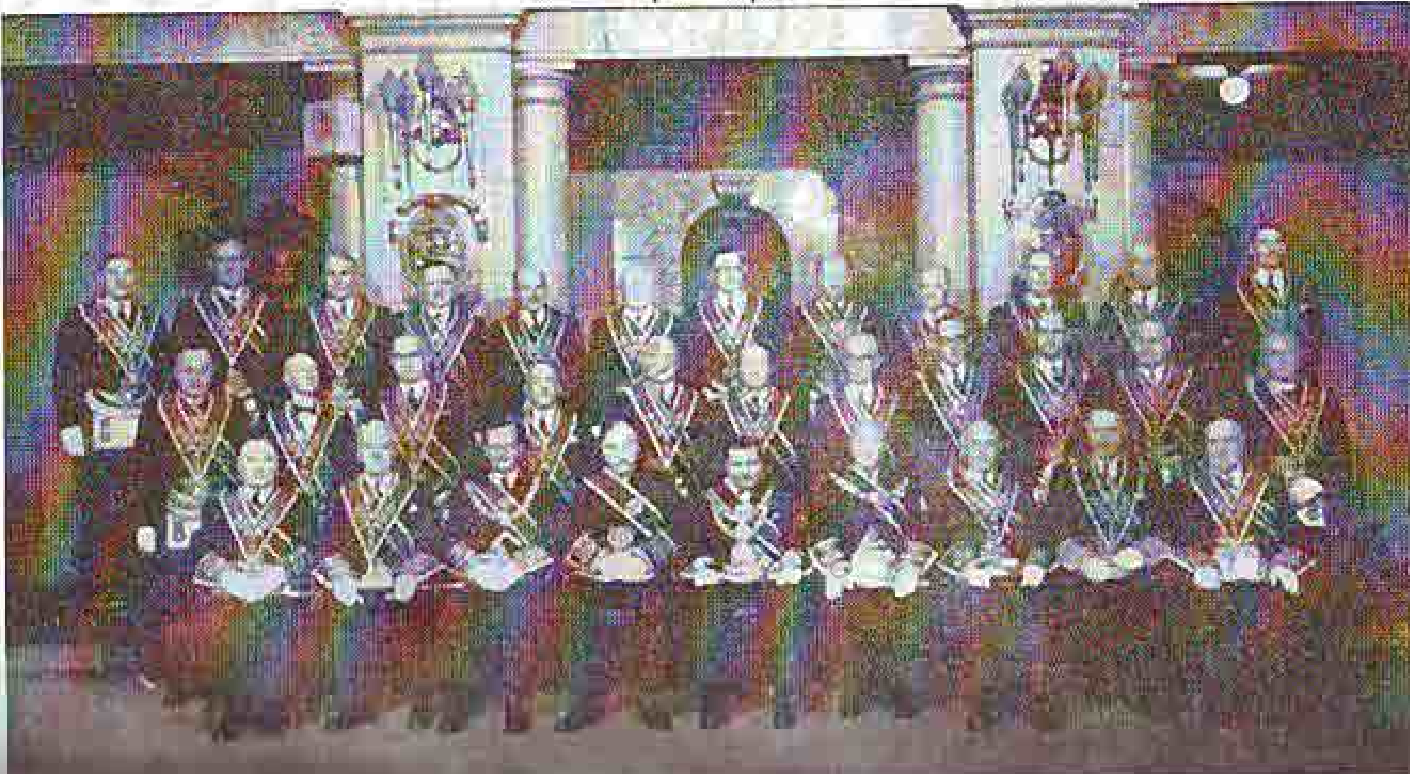


رئیس فراماسونری هند و نایب
رئیس فراماسونری لندن

این کلمات دیده میشود: «ما خدّام حضرت مسیح بنام پدر و پسر و روح القدس و همچنین بنام حضرت مریم و چهار سنگتراش شهید گرد هم آمدیم تا بتوانیم با حفظ مقررات صنفی بهتر عهده دار خدمت بخداوند و حضرت مسیح گردیم» مقصود از چهار سنگتراش شهید چهار حجار رومی بودند که در دوره زمامداری «دیوکلسین» برحسب دستور وی بقتل رسیدند و علت قتل آنها این بود که حاضر نشدند برای دیکتاتور روم از سنگ مرمر بتی بتراشند.

حریق لندن

درسال ۱۶۶۶ میلادی (۱۰۴۵ هـ) حریق بزرگی درشهر لندن رویداد که در آن ۴۰۰۰۰ خانه و ۸۶ کلیسا بکلی طعمه حریق شد. شدت حریق باندازه‌ای بود که تقریباً میتوان گفت بیش از نصف شهر لندن سوخت. و پس از خاموش شدن آن برای تجدید بنای شهر فعالیت شدیدی آغاز گردید. این فعالیتها مجالی برای خودنمائی و عملیات فرقه بنّاها و سنگتراشان و لژهای «ماسنی» انگلستان بوجود آورد زیرا هرچه بنّا و عمله در انگلستان بود بشهر لندن روی آورد. حتی اشرافی که با بی علاقگی و از روی تفنن علم هندسه را فراگرفته بودند بکمک بنّاها شتافتند. دولت انگلیس حتی ناچارشد برای تجدید بنای پایتخت کشور خود از سایر ممالک نیز عمله و بنّا بخواهد. هجوم تعداد زیادی از بنّایان آلمانی، ایتالیائی، فرانسوی بلندن سبب تجدید حیات و فعالیت فرقه فراماسونری شد و کریستوفورن معمار معروف انگلیس ریاست فرقه ماسونری را در این



موقع عهده‌دار گردید.

معماران و بنّایان انگلیسی و سایر ملل با تلاش فراوان و مساعدت کامل فرقه فراماسونری انگلیس دوباره شهر لندن را ساختند و لندن کنونی یادگار همان دوران تجدید ساختمان بعد از حریق است و ازجمله بناهای معروفی که تحت نظارت مستقیم کریستوفورن معروف توسط فراماسونها و بنّایان آن عهد ساخته شد، کلیسای مجلل «سنت پل» است که شهرت و ارزش جهانی دارد.

پس از آنکه شهر لندن ساخته شد و خرابیها ازبین رفت، چون احتیاج بساختمان کم شد، محافل و فرق ماسونری نیز رو به تحلیل رفت وفقط چهار محفل در لندن باقی ماند وفرمانی از محفل «سنت پول» صادر گردید، مبنی براینکه امتیازات ماسونری منحصر بکسانی که کارآنها بنّائی وسنگتراشی است نباشد. هرکس بتواند وارد فرقه شود و بعضویت آن پذیرفته گردد و در چنین صورتی عضو جدید از همان امتیازات فرقه که برای بنّایان و سنگتراشان در نظر گرفته شده است استفاده خواهد کرد. براثر صدور این فرمان افرادی غیر از بنّا و سنگتراش از قبیل علماء و نقاشان و غیره وارد فرقه ماسونری گردیدند و امتیازات مساوی کسب کردند. قبلاً بعضی از سلاطین و رجال سیاسی وارد این جمعیت شده بودند ولی آنها بعنوان عضو افتخاری در آن پذیرفته میشدند لیکن پس از وضع مقررات جدید هرکس دارای شرائط معینی بوده چه بنّا و چه غیر بنّا میتوانست بعضویت فرقه فراماسون درآید. در سال ۱۷۱۷ م (۱۰۹۶ ه) آتش انقلاب لندن را فرا گرفت[1] و مردم خشمگین، دیوانه‌وار در خیابانها براه‌افتاده هرچه بدستشان میرسید میسوزاندند و خراب میکردند. دولت و مجلس و دربار بجان هم افتاده بودند و هریك برای دیگری کارشکنی میکردند، دزدان و جنایتکاران از بازار آشفته استفاده کرده و بجان مردم افتاده بودند و در نتیجه چنان آشوبی بپا شده بود که نظیر آنرا تاریخ انگلستان بیاد ندارد. شماره محکومین باعدام هرروز زیادتر می‌گردید بااین‌وصف مردم‌دست ازانقلاب نمیکشیدند. رفته رفته اوضاع کشور بجائی

---

۱ ـ نقل از شماره ۷۰۶ مجله تهران مصور ـ اسفند ۱۳۳۵ «قدرت نامرئی».

رسید که دیگررشته کار ازهم گسیخت و هیچکس را یارای مقاومت درمقابل انقلابیون باقی نماند . درچنین موقعیتی سازمان فراموشخانه در انگلستان مجدداً نضج گرفت و علل این امر قابل بررسی است : ازجمله این علل آن بود که طبقه‌ئی که بیش از همه ازوقوع انقلابات ناراضی بود، طبقه «جنتلمن»ها وآقازاده‌های انگلیسی بود. جنتلمن‌ها کسانی بودند که خانه و زندگی و درآمد مناسب و مرفهی داشتند و از هرج و مرج زیان میدیدند ، ازین رو تصمیم گرفتند که باتفاق گروه‌های مذهبی وکسانیکه پای‌بند اصول دیانت و نظم و اخلاق بودند ، جمعیتی تشکیل دهند ودراعاده آرامش بکوشند. رهبراین‌دوگروه به‌ترتیب«دزاگولیه» و«دکترجیمز آندرسن» نام‌داشتند واندرسن‌ریاست مختلط یك شرکت انگلیسی و فرانسوی را عهده‌دار بود .

استاد محمد عبدالله عنان دربارهٔ این دو نفر چنین می‌نویسد :

« ... و اما دربارهٔ تعلیمات و اسرار فلسفی که جمعیت بنّای آزاد اتکاء بدان‌دارد گفته میشود که رهبران آنان دوتن از مردان دین (روحانی) بنام دکتر « دزاگولیه » و دکتر (آندرسن) بوده‌اند که در سال ۱۷۱۷ مبادی و نظامات انگلستان را تأسیس نمودند وقبل ازاقدام آنها ازاسراربنّای آزاد چیزی شنیده نشده‌بود ولی بعضی ازمحققین منکر این امر هستند وبر بطلان آن چنین‌استدلال‌می‌کنندکه نظام جدید ناگزیر باید ثمرهٔ جنبش بزرگی باشد که روزگاران درازی درحال نضج وقوام بوده‌است .

هرگاه این دو دانشمند انگلیسی را در این امر فضل و برتری باشد همانا در ابتکار نظامات جمعیت نبوده بلکه در اصلاح و تهذیب آن بوده‌است ... »[۱] شناختن این‌دو انگلیسی سیاستمدار وفیلسوف که اساس فراماسونری نوین را پی‌ریزی کردند ضروریست .

«ژان تئوفیل دزاگولیه » کـه ماسونهای کنونی اورا بانی فراماسونری جدید میدانند ، پسر « ژان دزاگولیه » کشیش « اتر »[۲] واقع در ولایت « شارانت[۳] »

۱ــ تاریخ‌جمعیتهای سری و جنبشهای تخریبی‌ص۱۰۶

۲ــ Aitre ۳ــ Charente

فرانسه است .

او در روز ۱۳ مارس ۱۶۸۳ م (۱۰۹۴ ﻫ) در لاروشل بدنیا آمد . دوران اولیه زندگی او درخانهٔ پدرش بسختی بسر آمد . در آن زمان پرتستانها گرفتار تضییقات و فشار حکومت سلطنتی فرانسه بودند . لغو اعلامیهٔ نانت در سال ۱۶۸۵ م (۱۰۹۶ﻫ) موجب نگرانی خانواده دزاگولیه شد بطوریکه او وفرزندانش سرانجام بانگلستان فرار کردند .

خانوادهٔ دزاگولیه ابتدا سعی کردند در « گرنزی »[1] سکنی گزینند . لیکن بعد تصمیم گرفتند درلندن بمانند . دراین شهر « ژان دزاگولیه » خادم کلیسای پرتستان « سولاوستریت » شد وشخصاً شروع بتعلیم فرزندش کرد . زبانهای کلاسیك و معلومات دیگری باو آموخت و پس از چند سال که کار تعلیم « تئوفیل » پایان یافت ، پدرش مدرسه‌ای در « ایلانگیتون » باز کرد و تئوفیل را برای کمك بخود بتدریس وادار ساخت . تئوفیل پس از مرگ پدرش ، تصمیم گرفت تحصیلات خود را در اکسفورد بپایان برساند ودر آنجا ارزش و استعداد خود را نشان داد .

وی درسال ۱۷۱۰ م (۱۱۲۱ ﻫ) حکم نایب کشیشی و لیسانس خود را درعلوم وصنایع گرفت وسپس عضو مدرسه « کریست چورج » شد وبعلت شهرتی که بدست آورده بود ازاو برای جانشینی دکتر « کیل » دعوتی بعمل آمد . دکتر کیل دراکسفورد شاغل کرسی علوم تجربی بود ودزاگولیه بواسطه مرسوم ساختن طریقهٔ تجارب علمی وعملی ، دراروپا مشهور گردید . درس وی عبارت بود ازمقداری تجربه‌اندوخته شده که درحضور دانش آموزان انجام میشد و منحصراً بوسیلهٔ توضیحات فلسفی وریاضی بهم مربوط می گردید . این طریقهٔ تعلیم اومورد قبول عامه واقع شد وچون وی درکاردستی واجرای آزمایشها مهارت فراوان داشت بسرعت پیشرفت نمود بطوریکه در ۱۷۱۲ م (۱۱۲۳ ﻫ) پاداش زحمات

---

1 — Guernesey

خود را گرفت و عنوان استادی علوم را یافت ودرهمان سال با دختر مرد سرشناسی بنام ویلیام پودسه ازدواج کرد ودر سال ۱۷۱۸م (۱۱۳۰ ه) بادریافت عنوان دکتر در قوانین کشوری ، بدرجهٔ کمال رسید . دزاگولیه در سال ۱۷۱۳ م (۱۱۲۴ ه) درلندن در محلهٔ « چانل رو » واقع در نزدیکی « وست مینستر » و ساحل تایمز مسکن گزید و چون منزل جدیدش وسعت کافی داشت توانست در آن مجالس کنفرانس عمومی برای مردم شهر ترتیب دهد وشیوهٔ کار او این بودکه برای حضور درکنفرانس‌های خود از اشخاص نام نویسی می‌کرد و از هرکس ۶۳ شلینك « سه‌گینی » بابت شرکت در جلسات میگرفت .

این اقدام نه تنها در لندن ، بلکه در نقاط دیگر عالم نیز ، جسورانه بود ولی با استقبال‌عمومی مواجه شد. بطوریکه حتی افرادطبقات عالیه لندن‌هم بسوی‌خانهٔ این فرهنگدوان پرتستان روی آوردند وروزانه تا ۴۰ نجیب‌زاده درسر کلاسهای درسش‌حاضر میشدند .

در ژوئیه سال ۱۷۱۴ م (۱۱۲۵ ه) که دزاگولیه بعنوان عضو پیوسته مجمع سلطنتی‌علوم انتخاب شده وشغل‌نگاهداری مجموعه‌ها واجرای تجربیات علمی‌را دراین مجمع قبول کرده بود یك مقرری ۴۰ الی ۵۰ لیره‌ای برای او معین شد و دوك « دوچاندس » ویرا بسمت کشیش مخصوص خود برگزید .

دزاگولیه درابتدای قرن هیجدهم درانگلستان‌مقام ومرتبهٔ ممتازی را دارا بود ، برای اینکه علیه لوئی ۱۴ پادشاه فرانسه اقدام‌کنند ، درهنگام محاصرهٔ دژهای فلاندر توسط قشون متحدین (انگلیس وهلند) ، کتاب «اوزانان» را راجع بجنگ ومحاصره برای تسهیل کار جنگجویان وطن خویش ترجمه کرد . وبتدریج چنان بین طبقات لشکر واعیان نفوذ نمودکه‌شهرتش به اروپا نیزراه یافت . جرج دوم پادشاه‌انگلیس هنگام جلوس خود مقرری سالانه‌ای در (اسکس) بوی بخشید و در عین حال ویرا بسمت کشیش مخصوص پرنس « دوگال » ولیعهد خود منصوب نمود .

تئوفیل دزاگولیه در ۶مارس ۱۷۴۴ م (۱۱۵۶ه) در لندن درگذشت ودر کلیسای سلطنتی (ساووا) بخاك سپرده شد.

مهمترین و اسرار آمیزترین اثری که درقرن ۱۸ بوسیله او بوجود آمد تجدید حیات فراماسونری انگلستان است که مورخین ماسونی آنرا «فراماسونری نظری» ومخالفین، آنرا «فراماسونری سیاسی» ودشمنان این فرقه آنرا «سازمان جاسوسی بین المللی» مینامند.

تمام نویسندگان ماسونی عقیده دارند که دزاگولیه شخصی بوده که در ۱۷۱۹ م (۱۰۹۸ ه) فراماسونری جدیدالاحداث را از فنای محض وفوری نجات داده است. اما درعین حال عدهٔ زیادی از نویسندگان نسبت باین مسئله که او برای الحاق واتحاد چهار لژ قدیمی لندن فعالیت میکرد، دچار تردید هستند[1].

اگر مشاغلی را که او در سال ۱۷۱۹ م (۱۱۳۱ ه) درگراند لژ انگلستان داشته مورد قبول قرار دهیم، می‌توان از این تردید نجات پیدا کرد. زیرا او در این سال بمقام استاد اعظمی GRAND MAITRE برگزیده شد.

«فای» نویسندهٔ فرانسوی می‌نویسد: «... دزاگولیه در سال ۱۷۱۹ بسمت استاد بزرگ انتخاب شد. این سمت برای وی افتخار بزرگی بشمار می‌رفت. مخصوصاً اهمیت آن بیشتر از این جهت بود که بقول بعضی‌ها وی درفراماسونی تازه وارد ومبتدی بود...»[2]

قدرمسلم آنست که دورهٔ استادی وی برای فراماسونری انگلستان دورهٔ درخشانی بشمار می‌رفت. زیرا وی درین مدت اشخاص زیادی را که بسازمان فراماسنی بی‌اعتنا بودند، وارد لژ ساخت لیکن بعللی که هرگز ذکر نشده مدتی از استادی لژ کناره گیری کرد ودرسالهای ۱۷۲۲ و ۱۷۲۵ م مجدداً بتقاضای استادان اعظم به لژ بازگشت وعنوان نمایندهٔ استاد بزرگ Depute Grand Maiter را که بزرگترین مناصب ماسونی است قبول کرد. در پست جدید او در اداره و توسعهٔ فراماسونری انگلستان بسیار کوشید نطقهای پس از غذا و مهمانیها رواج داد. همچنین رسم نوشیدن «پیاله فراماسونی» را که از بین رفته بود دوباره زنده کرد. بزرگترین و مهمترین

۱ــ صفحهٔ ۱۰۸ فراماسونری و انقلابهای قرن ۱۸

۲ ـ ایضاً ص ۱۲۵

دزاگولیه، ملحق ساختن خانواده سلطنتی انگلستان بفراماسونی آن کشور بود
اقدامی بسیار شجاعانه بشمار می‌رفت و سبب شد که از آن روز تاکنون «سیاست»
فراماسونی انگلستان بشود و مقامات دولتی انگلیس در این سازمان رخنه کنند.

نویسندهٔ کتاب فراماسونری و انقلابهای قرن هیجدهم می‌نویسد «... دزاگولیه
نقش فعال و ارتباط بین اعیان و نجباء دولت وقت و محافل مدیره فراموشخانه
در اجراء خدمات مهمتری کرده است. وی در نتیجه صمیمیت و نزدیکی باخانواده



دزاگولیه بنیانگذار فراماسونری در انگلستان

شاهی توانست جلب مساعدت ادارات ومقامات دولتی را بکند ودرسال(۱۷۳۷م) افتخار یافت ، هنگامی که ریاست یك جلسهٔ محفل بزرگ فراموشخانه‌را بعهده داشت دو مقام عالی فراموشخانه را به «فردریك پرنس دوگال» ولیعهد انگلستان تفویض نماید. **فی‌الحقیقه درآن روزگار فراموشخانه با سلطنت کوس برابری میزد زیرا همانطوریکه ماسونها محتاج بودند با حکومت و قدرت وقت روابط حسنه داشته باشند ، تخت و تاج انگلستان هم باتکاء و یاوری این اجتماع مقتدر احتیاج داشت زیرا «محفل ژاکوبن»ها ازفعالیت خود درانگلستان دربار را سخت در هراس افکنده بود** و این عمل باعث تسهیل کار دزاگولیه می‌شد و ویرا در رسیدن بمنظور کمك میکرد ...[۱]

از همین تاریخ بود که بقول مرحوم محمود محمود «..... این دیگر آن فراماسون اولی نبود ، اگر کسانی هم از بقایای آن در انگلستان باین اسم و رسم وجود داشتند ، آنها هم باین محفل عالی داخل شدند ومرکزشان بنام لژ عالی «گراند لژ» درلندن دایر گردید خدمتی که دزاگولیه بدین طریق بخاندان سلطنتی انگلستان کرد ، آنقدر مهم بود که هنگامیکه کتاب «فلسفه تجربی» او تحت چاپ بود شاه و ملکه و پرنس دوگال ولیعهد انگلستان قبل‌از انتشار باو کمك نقدی‌کردند. بعلاوه باشارهٔ دولتیها ، شهردار لندن ، و دوکهائی مثل‌بکلای[۲] ، چاندوس[۳] ،کلیولاند[۴] مونتاگو[۵] ، نورفلك[۶] ، ووارتن[۷] وکنتهائی مانند برلینگتن[۸] ، بیوت[۹] ، کراوفورد[۱۰] ، هالیفاکس[۱۱] ، ماکلسفلد[۱۲] ، پمبروك[۱۳] ، سوفولك[۱۴] ، سوسکس[۱۵] ، تامند[۱۶] ، تایرکنل[۱۷] و کنت‌هائی مانند هیلس بروگ[۱۸] ، کابم[۱۹] ، لانگسدیل[۲۰] و بیش ازپنجاه نفر ازنجبای

۱ـ ص ۱۰۹

۲ـ Buccleugh

۳ـ Chandos

۴ـ Cleavelandes

۵ـ Montague

۶ـ Norfolk

۷ـ wharton

۸ـ Burlington

۹ـ Buit

۱۰ـ Crawfurd

۱۱ـ Halifax

۱۲ـ Macclesfield

۱۳ـ Pembroke

۱۴ـ Suffolk

۱۵ـ Sussex

۱۶ـ Thomond

۱۷ـ Tyrconnel

۱۸ـ Hilssborough

۱۹ـ Cobbam

۲۰ـ Longsdale

طراز اول دیگر انگلستان درخرید ونشر این کتاب شرکت نمودند وآنرا جزوافتخارات خود بحساب آوردند . در حالیکه قبلاً طبقات اعیان و شاهزادگان ، درباره « یجما بهیچوجه اعتنائی بفرقه « فراماسونی حرفه‌ای » نداشتند وحتی آنرا تمسخرمیکردند .

دزاگولیه برای اینکه خدمت خودرا بدربار انگلستان کامل کند ، پس از انقضاء مدت (استادی) خویش ، موفق شد موافقت فراماسونها و چهار لژموجود درلندن را برای تفویض مقام استادی اعظم گراند لژانگلستان به « دوك دومونتگیو » جلب نماید واورا جانشین خود سازد . احرازمقام استادی بوسیله یکی از افراد خانـدان سلطنتی انگلستان، نفوذ دربارشاهی‌را درمجامع فراماسونی زیادکرد. بطوریکه پس‌ازاین دوك انگلیسی « دوك دونورفلك » بمقام استادی رسید .

یکبار، هنگامیکه دزاگولیه برای مطالعه درامر نقشه ساختمان منبع و توزیع آب شهر « ادنبیره » بدانشهر رفته بود . ازمحفل بزرگ اسکاتلند دیدن کرد و بعنوان شاگرد[۱] (Apprenti) واردآن لژشد. وپس ازمدت کوتاهی موفق گردید بین‌محافل انگلستان واسکاتلند تماس‌دائمی وهمکاری‌صمیمانه‌ای برقرارکند. این‌همکاری ویا باصطلاح فراماسونها « شناسائی » تا امروز هم بین دو محفل مزبور برقرار است وفقط « رقابت برادرانه » بین لژها وجود دارد .

دزاگولیه در سال ۱۷۳۱ م (۱۱۴۳ هـ) بعنوان سیاحت به هلند رفت و ریاست جلسه محفل آنجا را بعهده گرفت . اوبلروك‌دو «اورن فرانسوا دوهابسبورگ» که بعداً گراندوك «توسکان» وامپراتور وامپراتوری «مقدس رومن وژرمن» شد، اولین رتبه‌های ماسونی یعنی شاگرد و رفیق را اعطاء کرد و در سال ۱۷۳۵ م ـ (۱۱۴۷ هـ) بپاریس آمد و در جلسه مشهور «هتل دوبوسی»[۲] واقع درکوچه «بوسی» شرکت نمود و دراین جلسه‌که با حضوردوك دو «ریچموند»[۳] و کنت دو» والدگریو»[۴] سفیر بریتانیا در فرانسه

۱ـ مترجم کتاب فراموشخانه وانقلابهای قرن هجدهم کلمهٔ Apprenti را نوآموز ترجمه‌کرده است .

۲ ـ Bussy   ۳ ـ Richmond   ۴ ـ Waldegrave

و بارون دو «منتسکیو»[1] و لرد دو «رسله»[2] و عدهٔ زیادی از ماسونهای دیگر تشکیل شده بود محفل جدیدی افتتاح شد که برای اولین بار وزرای فرانسه در آن شرکت کردند و فی‌المجلس دوك دو «کینگستون» و لرد «چیوتن» و کنت دو «سن فلوراتن» وزیر پادشاه فرانسه و چند تن دیگر از شخصیتهای معروف در لژ جدید پذیرفته شدند. دزاگولیه اندکی قبل از مرگش نیز در منطقه آبهای معدنی «بات» بعنوان استاد در جلسات محفل «بیرابن» شرکت جست و بدینترتیب آخرین قدم را در راه احیای ماسونیسم قبل‌ازمرگش برداشت. همکار دیگر دزاگولیه که در سرنوشت فراماسنی جدید مؤثر بود، دکتر ژ. اندرسن نام دارد. وی نویسنده «قانون اساسی فراماسونی»[3] است که هنوز هم پس از گذشت ۲۲۳ سال قانون موضوعه او بدون تغییر یك کلمه سرمشق محافل فراماسنی جهان است. دزاگولیه بر کتاب مزبور مقدمه‌ای نوشته است که هم اکنون نیز باقیست. اندرسن در این کتاب مقدمه‌ای در باره تاریخ ماسونی نوشته سپس در باره تکالیف لژهای ماسون، قواعدی وضع و تنظیم کرده که تا امروز نیز چیزی بر آن اضافه یا کم از آن نهاده نشده است.

اتحاد و الحاق چهار لژ بنائی حرفه‌ای

حال که از سرنوشت مؤسس «فراماسنی نوین» اطلاعاتی بدست آوردیم، لازم است که در باره فعالیت او و همکارش دکتر اندرسن در اتحاد و الحاق چهار لژ «ماسنی حرفه‌ای» که در کوی «گروت گاردن» لندن تشکیل میشد مطالبی بیان کنیم.

در سال ۱۷۱۷ م (۱۱۲۹ ه) که دزاگولیه و اندرسن و سایر انگلیسهای مقیم لندن چهار لژ ماسنی حرفه‌ای را با یکدیگر متحد کرده و نام «گراند لژ انگلستان» را بر آن گذاشتند، لندن در آتش نا امنی و هرج و مرج میسوخت و بنظر دزاگولیه و اندرسن و سایرین فقط «سازمان ماسنی حرفه‌ای» بود که میتوانست عده‌ای را دور خود جمع کرده مبارزه دامنه‌داری را علیه یاغیان آغاز کند. این چهار لژ که تعداد کمی عضو داشتند، باقیمانده سازمان «کریستوفورن» معمار معروف انگلیسی در سال

1 - Montesquieu　　2 - Reseleh　　۳ - استعمال کلمهٔ قانون اساسی، بوسیله سازمانهای فراماسونی جهانی رواج پیدا کرده است. داد میشود.

۱۶۲۶ م (۱۰۳۵هـ) بودند که قبل از اینکه متحد شوند، بدکه‌های شرابخواری و پرحرفی تبدیل شده بودند و احتمال میرفت بزودی متلاشی شوند. بناهائی که عضو این چهار لژ و یا سایر لژهای بنائی بودند، بعلت رکود کارهای ساختمانی و ساختن کلیسا، اهمیت خود را از دست داده و صفوف خود را برای ورود اصناف دیگر، آزاد و مجاز ساخته بودند و حتی بیکاران را بداخل دکه‌های خود راه میدادند.

«فای» نویسنده کتاب فراماسونری و انقلابهای قرن هیجدهم مینویسد:[۱] «... این مجامع معمولاً مرکب از یکمده پرگو و شرابخوار بود. بهمین نهج چندسال بیش لازم نبود که این مجامع که سابقاً آنقدر ذی‌نفوذ ومورد تحسین وتمجید بود به‌پست‌ترین درجه انحطاط وفساد افتند...»

چهار لژ مزبورقبل از اتحاد خود بیشتر در قهوه‌خانه‌ها تشکیل میشدند. یکی از آنها قهوه‌خانه «غاز کباب» دیگری قهوه‌خانه «تاج» سومی قهوه‌خانه «درخت سیب» و آخری میخانه «لیوان بزرگ و خوشه انگور» را مرکز خود قرار داده بود و بعلت آنکه ماسون‌های حرفه‌ای بودند، بجلسات بی‌اثر خود ادامه میدادند تا یکروز اعضاء خود را برای تشکیل جلسه عمومی فوق‌العاده‌ای دعوت کردند.

این جلسه با شرکت کلیه اعضاء که سر و وضع مرتبی هم نداشتند در روز عید سن‌ژان ۲۴ ژوئن ۱۷۱۷ م ـ (۱۱۲۹ هـ) تشکیل گردید ومحفل بزرگ انگلستان راکه تا امروزهم باقیست و بنام لژبزرگ انگلستان «Grandeloge D' Angleterre» خوانده میشود بوجودآورد. درهمین جلسه اعضای لژها «انتوان‌سیر»[۲] را بعنوان‌سروربزرگ واستاد اعظم «Grand Maitre» خود برگزیدند و این روز تاریخی را بنام «Laisme» که بفارسی آنرا «جهاد بزرگ» و «دین رهائی»[۳] قرون معاصر ترجمه کرده‌اند، نامیدند. و با آنکه هیچیك از چهار محفل مزبور، اهمیت شایانی نداشتند، لیکن پس از اتحاد فعالیتی را آغاز کردند و از آنروز خود را بطور دربست در اختیار «غیر ماسن‌ها»

۱ ـ ترجمه فارسی کتاب صفحه ۹۴ و ۹۵.

۲ ـ Antoine sayer

۳ ـ صفحه ۹۷ کتاب فراموشخانه و انقلابهای قرن هجدهم.

گذاشتند و بطیب خاطر ارتباط خود را با مجامع بنّائی قدیمی و صنفی و حرفه‌ای قطع کرده ویکنوع فراماسونری سیاسی و فلسفی ترتیب دادند. فراماسونها در باره این الحاق و تغیر روش ماسنی مینویسند[۱] «... از آنروز فراماسنی حرفه‌ای از بین رفت و «فراماسنی نظری» جای آنرا گرفت که هسته مرکزی آن بجای کارگران متخصص میبایستی از سازمانهای فیلسوفان و روشنفکران [و یا بعبارت ساده سیاستمداران انگلیسی از قرن ۱۹ به بعد] تشکیل شود...»

تا قبل از این اتحاد کلیه اتحادیه‌های صنفی بنّاها « Macons »[۲] بنام «Maconnerie»[۳] نامیده میشد. در این اجتماعات فقط صحبت از حرفه بنّائی وعلم هندسه و عمل آن بود. وقتی اشخاص دیگری غیر از بنّاها عضو این اتحادیه شدند و الحاق و اتحاد چبار لژ صورت گرفت، بجای صحبت از بنّائی و هندسه صحبت از فلسفه و سیاست پیش آمد. افراد جدید، اعضائی بودند که بهیچوجه قید «بنّا» بودن نداشتند وخود را «بنّای آزاد» یا فرانك ماسون«Franc _ nacon» مینامیدند. بتدریج بفراماسونری، «Franc Maconnerie»[۴] موسوم‌شدند‌زیرا در حقیقت هیچیك‌از آنها بنّا بمعنای خاص کلمه نبودند. بعدها که فراماسونری انگلیسی‌وارد آلمان شد ولژهائی در این کشور تشکیل گردید، چون محل انعقاد جلسات آنها سری و باصطلاح حزبی، زیر زمینی بود آنها را خانه‌های فراموشی « Fergissen Haus » نامیدند که لفظ فارسی «فراموشخانه» ترجمه ای از این کلمه آلمانی است و فقط بعلت شباهت اتفاقی حروف اول، باکلمه فرانسه «فراماسونری» وجه مشابهتی دارد. نویسندگان ومترجمین ایرانی برای اینکه ترجمه کلمه «فراماسونری» را ساده کرده باشند حرف «ن» وسط این کلمه را حذف کرده وهمه جا آنرا «فراماسون» و «فراماسونری» نوشتند.

در نتیجه این وضع فراماسونری بعنوان یك مجمع فنی بنّاها و مقید به حرفه بنّائی بودن اعضاءآن از سال (۱۷۱۷ م) ۱۱۲۹ هـ. ازبین رفت وبجای بنّایان حرفه‌ای

---

۱ ـ صفحه ۹۷ فراموشخانه و انقلابهای قرن ۱۸

۲ و ۳ ـ درزبان انگلیسی این دو کلمه راچنین مینویسند: Masonry _ mason

۴ـ « درزبان انگلیسی‌این کلمه را « Freemasonry » میگویند.

سابق ، فراماسونری جدید و « بنایان آزاد » شده بوجود آمدند که اجتماعشان یك اجتماع فلسفی وسیاسی شد وجنبه فنی و لغوی آن تحت‌الشعاع قرار گرفت و بصورت تشریفاتی باقی ماند .

درنتیجه اقداماتی که سازمان جدید فراماسونری کرد ، دولت انگلستان بآن آزادی داد وبرخلاف سابق که سازمانهای ماسونری مجبور بودند درخفا وپنهانی فعالیت کنند، علناً لژهای خودرا تشکیل داده ورجال ودانشمندان وصاحبان قدرت و نفوذ را رسماً بسوی‌خود خواندند وآنان نیزازآنها حمایت‌کردند . از همین تاریخ فراماسونها لباس مخصوص پوشیدند و درجشنها با لباس فراماسونی ظاهر گردیدند .

دربارهٔ تأسیس «گراند لژ انگلستان» بعدها بین نویسندگان آزاد و نویسندگانی که عضو فراماسون بودند ، گفتگوها ومشاجرات قلمی‌شدیدی درگرفت دسته‌ئی‌تشکیل «گراند لژ» را خلاف هدف اصلی‌وفلسفه ماسونری‌میدانستند و معتقد بودندکه تشکیل دهندگان این لژ چون افراد صنفی وماسون نبودندحق‌ائتلاف و ایجاد «گراند لژ» را آنهم با افراد غیر صنفی نداشتند درحالیکه دسته دیگر مخالف این نظریه بودند وانحصارحرفه‌ای را از تشکیلات فراماسونری برمیداشتند .

آنتونی‌کوئن نویسندهٔ فراماسن فرانسوی در این باره چنین مینویسد :

« . . . مسئله‌ای که حل آن برای ما اهمیت دارد این است که آیا اعضاء این چهارلژ فقط و فقط افراد صنفی بودند یا نه ؟ بسیاری از مورخین برای سهولت کار خود وبمنظورتعیین تاریخ قطعی تبدیل فراماسونری عملی به‌علمی باین سئوال جواب مثبت میدهند . حال‌آنکه تعیین تاریخ قطعی این تبدیل بسیار دشوار بنظر میرسد. قاعدتاً بایستی این تبدیل بتدریج در تمام لژها انجام گرفته باشد ، بعقیده ما تشکیل لژ بزرگ انگلیس ، برای سر و سامان دادن بتشکیلاتی بوده است که از خیلی قدیم وجود داشته‌است نتیجه تازه ومهمی که ازتشکیل‌اتحادیهٔ فوق‌بدست‌آمده استقراریك‌قوه مرکزی بوده است که تمام حوزه‌های صنفی از دستورات آن پیروی میکردند .

باید‌دانست که این شورای مرکزی نه تنها مانند شورای « Loge Mère »

یا لژ بزرگ باختلاف صنفی رسیدگی میکرد بلکه باداره تشکیلات تابعه خود نیز میپرداخت و تعلیمات خود را درباب انتخاب طریقه واحد زندگی وهمچنین پیروی ازقواعد و مقررات فرقه و بیان مطالب از طریق بکار بردن علائم و اشارات مخصوص ، بآنها میآموخت[1] .

بموجب نوشته‌ها و اسنادی که فراماسونها منتشر کرده‌اند و دائرةالمعارف بریطانیا نیز آنرا تأیید میکند «... بزرگترین وقدیمی‌ترین گراند لژدنیا همان «گراند لژ انگلستان» است که مرکز آن « لندن لژ » میباشد . این گراند لژ در روز یادبود «سنت جون باتیست» ، درسال ۱۷۱۷م(۱۱۲۹ هـ) درنتیجه ائتلاف چهار لژ درلندن تشکیل وگشایش یافت‌که سه لژ اولیه و قدیمی آن هنوز هم فعالیت دارند ...»[2]

بموجب نوشته دائرةالمعارف بریتانیادرهمین‌اوقات لژهای دیگری نیزدرلندن وسایرشهرهای کشورانگلستان وجود داشته‌اند که هنوزهم پس‌ازگذشت ۲۴۴سال‌روشن نشده‌که درموقع‌اتحاد ، ازاین‌لژهای « صنفی » نیز دعوت بعمل آمده است یاخیر ؟

احتمال میرود که از سایرلژها دعوتی برای ائتلاف در روز موعود بعمل نیامده باشد ، زیرا درصورت مجلس‌های « مادر لژ » که در بایگانی « لندن لژ » است دراین باره سکوت مخصوصی‌که معرف عدم دعوت از سایرین میباشد ، دیده میشود .

در همین‌زمان نشانه‌های بسیاری ازوجود لژهای حرفه‌ای دراسکاتلند وایرلند دیده میشود . این لژها که بوسیله بنّاها بوجود آمده بود باوسعت کامل ازطرف میهن پرستان ایرلندی و اسکاتلندی حفظ و نگهداری میشد .

در اوائل فعالیت گراند لژ انگلستان ، جمعیت های حرفه‌ای مذکور در ایرلند بسرعت از لژهای اسکاتلند و انگلستان‌جلو افتاده وبا قبول قانون‌اساسی دکتر آندرسن و تعرفه قدیمی(Old charges or ms constitution) حتی دارای «گراند لژ» نیز شدند . نویسندگان ومحققین دائرةالمعارف بریطانیا معتقدند که « ... ازلحاظ قدمت

۱ــ صفحهٔ ۱۱ فراموشخانه .

۲ــ جلد نهم دائرةالمعارف بریطانیاسال ۱۹۵۷ ص ۷۳۷ .

گراند لژ ایرلند از گراند لژ انگلستان جلوتر است و تاریخ رسمی تأسیس آن سال (۱۷۲۵ م ۱۱۳۸ ق) میباشد ... »

دراسکاتلندلژهای فراماسنی تاریخی‌قدیمیتر ازلژهای انگلستان‌وایرلند دارند. لژشماره ۱ شهر ادنبورگ در سال۱۵۹۹ م (۱۰۰۸ هـ) بوجود آمده است. وبسیاری از لژهای ماسنی اسکاتلندکه تعداد آنها ازصد تجاوز میکرده است[۱] ، تا پایان قرن نوزدهم از تشکیلات هسته مرکزی سازمان فراماسونری « لندن » مجزا بودند. حتی عده زیادی ازآنها تاروزیکه منحل شدند، وابستگی بسازمان لندن را قبول نکردند.

در سال ۱۷۱۷ م (۱۱۳۰ هـ) که سازمان مرکزی درلندن بوجود آمد، فقط ۳۳ لژ اسکاتلند به گراند لژ انگلستان پیوستند و از این سال گراند لژ انگلستان بوسیله سه نفر ناشناس بین لژهای مؤتلفه (اسکاتلند - ایرلند - لندن) رابطه مستقیم برقرار کرد و آنها را شدیداً کنترل و تحت نفوذ خود درآورد . دائرةالمعارف بریتانیا مینویسد: « ... هنوز ثابت نشده است که چطور این دولژ اخیر باتشکیلات فراماسونی بعنوان جمعیت سری آشنائی و ارتباط پیدا کردند؛ رابط اینها غالباً سه نفر ناشناس بودندکه‌کسی آنها را نمیتوانست بشناسد[۲]. برای اولین‌بارگراند لژ انگلستان توانست سیستم‌کنترل برسایر لژها را ابداع و بدیگران تحمیل نماید.

بنابراین سازمانهای ماسنی چه در نیم‌کره‌غربی وچه در نیم‌کره شرقی، راهی‌جز تمرکزدرانگلستان واطاعت ازروش ودستورات‌گراند لژانگلستان نداشته‌اند ونخواهند داشت، وخواه ناخواه، نفوذهای سیاسی ناشی از فعالیتهای سیاستمداران فراماسون انگلیسی نیزدرآنها مؤثر است.

محمود محمود مینویسد[۳] « فراماسون یا فراموشخانه اصلی که ابتدا بکارگران

۱- صفحه ۷۳۳ دائرةالمعارف بریتانیا سال۱۹۵۷

۲- تاریخ فراماسونری این‌سه ناشناس را معرفی نمیکند ولی‌نویسندگان هیتلری‌آنهارا نمایندگان سازمانهای سیاسی دولت انگلستان یعنی وزارتخانه های (خارجه ومستعمرات) وسازمانهای پلیسی‌وجاسوسی‌این‌کشور میدانند «کتاب‌آلمانی تاریخ فراماسونری جهان که در سال۱۹۴۲ دربرلن چاپ شده است. »

۳- صفحه ۱۸۱۳ جلد ۷ تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس .

و بنایان تعلق داشت ، چندین قرن در اروپا و بدون دخالت سیاسیون شیاد و بدون شاخ و برگ علناً بکار خود مشغول بود . بعدها همینقدر که فئودالها رو بزوال میرفتند ، فراماسونها هم رو به ضعف رفتند ، ولی انگلیسهای مآل اندیش این وسیله را از دست آنها گرفتند و خود با این نام بتشکیلات وسیعی پرداختند و در سال (۱۱۲۹ م) (۱۷۱۷ م) رسماً به تشکیل آن اقدام کردند .

این دیگر آن فراماسون اولی نبود ، اگر کسانی هم از بقایای آن در انگلستان با این اسم و رسم وجود داشتند ، آنها هم با این محفل عالی داخل شدند و مرکزشان بنام لژ عالی « گراند لژ » در لندن دایر گردید .

عقاید و رسوم و تشریفات فراماسون جدید بکلی چیز دیگری شد که هیچ شباهت به فراماسون اول نداشت . در تحت سرپرستی و هدایت این محفل عالی تشکیلات فراماسون بسرعت در تمام انگلستان و در مستعمرات آن کشور توسعه یافت ... »

گراند لژهای انگلیسی

پس از اتحاد چهار لژ « ماسنی حرفه‌ای » و ایجاد « فراماسنی نظری » و اتخاذ روش سیاسی و فلسفی ، گراند لژ انگلیسی دارای اهمیت فراوان شد .

در نتیجه ورود شاهزادگان ، نجبا ، اشراف و دوکها به لژ لندن ، در مدت پانزده سال محفل بزرگ لندن ، مرکز فراماسنی انگلیس گردید و ظرف مدت سی سال بصورت مرکز ماسنی جهان درآمد . علت هجوم مردم انگلیس بلژ « فراماسنی » ایجاد هسته مقاومت در مقابل کلیسا بود . از دو قرن قبل از « اتحاد لژها » ، مقتضیات برای تأسیس مرکز متحدی وجود داشت . در همه جا دانشمندان ، فضلا علیه نظم اجتماعی و فکری که کلیسا تحمیل کرده بود ، قیام کرده و درصدد ایجاد کانون مقاومتی برآمدند . مردم عامی طبقات مختلف اغلب کانون هائی تشکیل میدادند ولی چون این کانونها دارای وحدت فکری نبودند و اقداماتشان اکثراً مبهم و درهم و برهم و بی نظم بود ، مجموعاً اعمال یکدیگر را خنثی میکردند و هیچگاه « اهمیت اجتماعی بزرگی » نداشتند و پیوسته در جستجوی نیروئی برای حفظ استقلال و موقعیت خود بودند .

اقداماتی که «ژان والانتین آندریس[1]» استاد شهر «توبینگن» آلمان باسم فرقه مذهبی «رزکروا» (Rose - Croix) کرد، مردم عاصی اروپا، بخصوص انگلستان را که از دست کشیشها و کلیسا بجان آمده بودند، بیدار ساخت و آماده رهائی از قیود خلق الساعه کلیسا نمود. پس از او «ژوهن تولاند» عالم ربانی انگلیسی که قوانین انجمن بقراطیون را تدوین کرد تا اندازه‌ای از عطش مردم عاصی و تشنهٔ رهائی از قیود کاست.

«تولاند» وهمفکرانش میخواستند همه چیز را تابع عقل و استدلال کنند ولی موفقیتی نصیبشان نشد. درنتیجه همهٔ چشمها متوجه تشکیلات سری ماسونهای حرفه‌ای گردید ولی چون آنها «غیر ماسن» را بدرون لژهای خود راه نمی‌دادند، این در نیز بروی صاحبان افکار «عقلی و استدلالی» مسدود ماند.

همینکه تئوفیل دزاگولیه و آندرسن و سایر همفکران آندو فراماسنی عملی و فلسفی و سیاسی را بمردم عرضه کردند گروههای افراد ناراضی استقبال شایانی از آنان بعمل آوردند بطوریکه در مدت سی سال این فلسفه نوین که با سیاست جهانگردی انگلستان نیز همگام بود، نه تنها درسرتاسر انگلستان بلکه در اکثر کشورهای جهان رسوخ کرد.

دراسکاتلند نیز درقرن هفدهم دو نوع محفل ماسنی «حرفه‌ای» و «فلسفی وسیاسی» وجود داشت وچون صاحبان این دوفکر در این سرزمین فعالتر بودند سریعتر از «محفل بزرگ لندن» توسعه یافت. گرچه محفل لندن موفق نشد در بین سالهای ۱۷۵۰-۱۷۱۷م (۱۱۶۴-۱۱۳۰ ه) در تمام سازمانهای فراماسنی انگلستان واروپا تأثیر کند و آنها را تحت یک تشکیلات درآورد، لیکن همه مراکز ماسنی از آن روز تاکنون «گراند لژ انگلستان» را بعنوان مرکز وکانون رهبری و فعالیت ماسونی شناخته‌اند ومیشناسند.

مثلاً درکشور ما باوجودیکه فراماسونهای اولیه «عسکرخان - میرزا صالح - میرزا ابوالحسن‌خان» همه‌عضو «گراند لژ انگلستان» بودند با اینوصف هیچکدام آنها اجازه تشکیل لژ در ایران را بدست نیاوردند و یا بعلت مشکل بودن شرایط نتوانستند لژی

---
[1] - Jean Valentin Andreas

تشکیل دهند. درخود انگلستان هم از سال ۱۷۲۹ م. (۱۱۴۱ ه) به بعد که محفل بزرگ ایرلند تشکیل گردید. هیچگاه سروری و وابستگی بمحفل لندن را تأیید نکرد.

با اینحال مجامع فراماسنی ایرلند قانون اساسی فراماسونی انگلستان را بعنوان کتاب قانون خود قبول کرده و آنرا بکار بستند. باید دانست که فعالیت و ابتکار محفل بزرگ لندن درولایات دیگر انگلستان ایجاد رنجش وحسادت کرد و از آنجمله محفل بزرگ یورك York که عنوان خود را «محفل بزرگ کل انگلستان» قرار داده بود، رهبری محفل «لندن لژ» را قبول نکرد واجرای قواعد و اصول قدیمی را برای حفظ «اولویت» خویش ادامه داد، لیکن با اینوصف اعضای آن، هیچگاه نتوانسته‌اند از تأثیر جنبش «محفل بزرگ لندن» برکنار بمانند.

فراماسونهای انگلیسی رنگ آبی را برای نشانها وحمایل وعلائم خود انتخاب کردند وبهمین جهت تشکیلات آنها به «فراماسونری آبی» نامیده میشود. فراماسونهای آبی باجلب توافق و همکاری عناصر حاکمه کشور، پیشرفت زیادی کردند بطوریکه سرعت ووسعت این پیشرفت برای خودشان هم غیرمنتظره بود. سیاستمداران امپراطوری نیز اصولاً وبقصد آن وارد فراماسونری میشدند تا شیوه سیاسی مستحکم و مداومی را درمشی عمومی آن بگنجانند وحتی چند قرن بعد بتوانند درسراسر جهان محافل سیاسی وماسونی خود را دایر کنند. دستهای نامرئی سیاست بریتانیا که تا امروز هم شناخته نشده‌اند، ابتدا تمام همّ خود را مصرف تشکیلات وهسته مرکزی فراماسونری در لندن ساخته بودند. و قصد داشتند با تمرکز کلیه سازمانهای ماسنی حرفه‌ای در تشکیلات جدید، ابتدا در انگلستان وحدت کامل ایجاد کنند.

چنانکه در تواریخ ماسونی ودائرة المعارف ماسونی آمده است درماه ژوئن ۱۷۲۱ م. (۱۱۳۳ ه) ۱۲ محفل جدید درمجمع سه ماهه محفل بزرگ لندن شرکت کردند ودر ماه سپتامبر همانسال تعداد این محافل به ۱۶ و درماه دسامبر به ۲۰ رسید. در آوریل ۱۷۲۳ م (۱۱۳۵ ه) عدهٔ محافل لندن به ۳۰ بالغ میشد وبالاخره در ۱۷۲۴ م (۱۱۳۶ ه)

پس از یک دوره بحرانی شدید نه محفل ولایتی انگلستان نیز بمحفل بزرگ لندن پیوستند و آنگاه راه ترقی و توسعهٔ کامل در برابر فراماسونری انگلستان باز شد و یکنوع حیثیت بین‌المللی برای آن بوجود آمد بطورطبیعی ، دربن‌ماجرا مأمورین سیاسی دولت بریتانیا و حتی عمال خفیه آندولت نیز ، هوش و ابتکار زیادی بکار بردند بطوریکه بزودی آشکار شدکه فعالیتهای ماسونی از فعالیتهای این مأمورین جدا نیست وعده‌ای ازمحققین اصولاً عقیده دارند که رمز نیمه پیشرفت ماسونی درظرف مدت قلیل ۷ سال، جز بکمک دولت و سازمانهای وابسته بآن برای ماسونیسم امکان پذیر نبوده است .

بورژوازی و فراماسنی

نباید فراموش کرد که بورژواها وروشنفکران آن‌زمان نیز که مظهر یک طبقه اجتماعی جدید بودند، در پیشرفت سازمان جدید فراماسونی سیاسی تأثیر کردند .

در قرن هیجدهم بورژواهای اروپائی توانگر شده بودند و بورژوازی بصورت یک طبقه جدید وفعال توسعه می‌یافت. قضات، اطباء ، بازرگانان ومعماران ثروت کافی وجاه وجلال خیره‌کننده یافتند . بورژواهای قدیمی رشد کرده وبزندگی اشرافی بسیار نزدیک شدند بطوریکه بیشتر اوقات بین بورژوا و نجیب‌زاده، تفاوتی نبود....

مع‌الوصف بورژوازی بزرگ یا محافظه‌کار باوجود توانائی ورابطه نزدیکی که با حکومتهای وقت داشت، هرگز بتغییرات اساسی درجامعه رضا نمیداد ودر نتیجه درزیر پای این طبقه جدید، طبقه‌دیگری بوجود آمد که بنا بنوشته‌ٔ قای، نویسنده‌ٔفرانسوی « بورژوازی کوچک وتازه بدوران رسیده‌نام داشت[۱] ».

بورژوازی جدید چون فاقد سنن خانوادگی و وضع پایدار بورژوازی قبلی‌بود، حرارت وفعالیت بیشتری در فعالیتهای اجتماعی ازخود نشان میداد . افراد این دسته یا بیشتر دهقانان ویا اشخاص کوچکی کاردان و لایق تشکیل میدادند .

از معروفترین رجال این نوع بورژوازی در امریکا و اروپا می‌توان « بنیامین

۱– ص ۱۳۱ فراموشخانه و انقلابهای قرن ۱۸ .

فرانکلین «کاشف» ، «بومارشه»[1] ساعت‌ساز ، «روسو»[2] معلم موسیقی ، «لاکورن»[3] استاد رقص را نامبرد - اینان ازافراد این نوع بورژوازی بودندکه ازمیان انبوه مردم خارج شده ، وارد طبقات عالی میشدند . و جالب اینکه بورژواهای قبلی و سابقه‌دار بهیچوجه میل نداشتندآنانرا درصفوف خود بحساب آورند وباوجودآنکه این‌جماعت گاهی بمراجع قدرت نیز نزدیك بودند ، بورژواهای قدیمی با آنان عداوت خاص داشتند ودوشادوش شاهزادگان ، اشراف ، دوکها ، بهیچوجه اجازه نمیدادند که دسته جدید الولاده وارد اجتماعات‌آنها شوند و بااین‌جهت اغلب افراد این دسته ازاحترامات « طبقات ثابت » جامعه محروم بودند .

در چنین موقعیتی ناگهان محافل فراماسونی بصورت یگانه ملجاء و پناهگاه بورژوازی کوچك و تازه بدوران رسیده درآمد . فای مینویسد : « فقط فراموشخانه می‌توانست ناموزونی اجتماعی ، شورش فکری و اضطراب اخلاقی آنان را راضی کند و تسکین دهد واینان بوسیلهٔ فراموشخانه بااشخاصیکه خریدارافکار وخصائلشان‌بودند تماس میگرفتند و در عین حالی که با آنان رابطه برقرارمیکردند ، حالت آقائی و بزرگ منشانهٔ‌آنان را درمحافل ازبین میبردند.»[4]

جنبه اسرارآمیز محیط محفل فراموشخانه مانع ایجاد رنجش و نارضایتی آنها میشد ، و بدین جهت فراموشخانه تنها جائی بود که عقول و افکار مختلف میتوانستند درآنجا بیکدیگر بپیوندند . فراموشخانه تمام این اشخاص را تحت تشریفات عجیبی مجتمع میساخت و آنها در محیط غیرعادی آن ، می‌توانستند بدون احساس بدنامی و

۱- Beaumarchais نویسندهٔ فرانسوی که نمایشنامه (دلال شهرسویل) و عروسی فیگارو را نوشته است.

۲- J.J.Rousseaux نویسندهٔ فرانسوی‌متولد ژنو. نویسندهٔ رساله دربارهٔ عدم‌تساوی افراد بشر-قرارداد اجتماعی- هلوئیزجدید - امیل - اعترافات. این نویسنده‌که فراماسن بود درکاشتن تخم انقلاب در فرانسه مقام والائی دارد .

۳- Lacorne درزمان کنت دوکلرمون بمقام « نماینده سروربزرگ» رسید .

۴- ص ۱۳۲ فراموشخانه و انقلاب قرن هیجدهم .

آلودگی با یکدیگر همکاری کنند. این موضوع بزرگترین دلیل مزیت تشریفات و مقررات فراموشخانه بشمار میرود. پیشگیرهای مخصوص [منظور پیش‌بند یا ابرون (حمایل) فراماسنی است] گونیاها، چکشها، پرگارها، ماله‌های بنائی و تمام اشیاء ونقاش مختلف الشکل ومختلف اللون وطرز تکلم پیچیده وسنگین فراموشخانه که از تفسیرات اسرارانگیز انجیل و توراة، و فلسفهٔ نئوپلاتونیسم غرب و مشرق زمینی یعنی چیزهائی مشکوك ونامفهوم و درهم سرچشمه میگرفت، با آنکه بنظر اهل باطن و فضلات مشرق زمینی مطالب بی‌اصلی جلوه میکرد؛ ولی برای آنها که بجای ظرافت طبع فقط روحی کنجکاو و متجسس داشتند، و از مصاحبت با متفکرین و دانشمندان گوناگون لذت میبردند، بسیارجالب وخیره‌کننده بود.

بطورخلاصه برای حصول اتحاد ماسونی وجود همین مطالب نامفهوم واجب بنظر میرسید. تعقل و استدلال ممکن نبود بعنوان وسیله مجالست امراء و بزرگان با کعبه داتش پژوهان خرده‌پا بشمار رود، زیرا منطق خشك و جامد ارسطوئی آنانرا جلب نمیکرد... محیط تازه‌ای لازم بود تا ازقدرت تخیل و توهم افراد نیز استمداد شود. بدین ترتیب بخوبی معلوم میگردد که چرا فراموشخانه انگلستان با وجود عقول واندیشه‌های موزون و روحیه استدلالی مؤسسین خود، چندسال پس از تدوین قواعد واصول عقاید خود بایجاد یك عنوان ثالث بنام «سرور» رضا داد. در حالیکه چنین عنوانی درفراموشخانه حرفه‌ای سابق وجود نداشت. وظیفه «سرور» ابتدا اداره محافل بود، و هر محفل یك «سرور» بیش نداشت ولی از سال ۱۷۲۳ تا ۱۷۳۸ م (۱۱۳۵-۱۱۵۱ هـ) تدریجاً این عنوان مبدل بیك درجه شدکه دو درجه «نوآموز» و «همراه» را بیدك می‌کشید ایجاد مرتبهٔ «سرور» که فراماسنی انگلیس آنرا بجامعه‌فراماسنی جهان تحمیل کرد، درعین‌حال که نمودارحفظ موقعیت اشراف واشرافیت‌بود میتوانست ضمن اینکه از تنفر بورژواها بکاهد، دستجات وطبقات مختلف داخل فراماسونتری را تسلی دهد. (فراماسونری آبی) با این مقدمات دوران موفقیت خویش را آغاز کرد.

فراماسونری خدمتگذار سلطنت انگلستان

چنانکه قبلاً گفتیم ، دولت انگلستان و کلیه سازمانهای سرّی وعلنی آن درین مدت ازه فراماسونری سیاسی » حمایت میکردند . در انگلستان بهمان ترتیبی که نیروهای دریائی وهوائی وزمینی و سایر تشکیلات دولتی بنام نیروی سلطنتی خوانده میشود ، وابستگی نیروهای اجتماعی و حکومتی نیز بمقام سلطنت است . وبدین جهت است که می‌بینیم ، سازمان فراماسونری آبی انگلیس وسازمانهای وابسته به « لژ بزرگ جهان » همواره مانند یکی از دستگاههای سلطنتی انگلیس ، با ابراز علاقه و وفاداری کامل بمقام سلطنت فعالیت میکنند ، و برای اعتلای قدرت و جلال امپراتوری بریتانیا میکوشند . وبارها اتفاق افتاده است که پادشاهان انگلیس دررأس این سازمان قرار گرفته‌اند .

فای نویسندهٔ فرانسوی مینویسد : « ... البته باید دانست کـه فراموشخانه انگلستان در آغاز پیدایش چیزی جز یك هم پیمانی و اتحاد سیاسی بنفع پادشاهان انگلستان نبود ... » اما قیام « کرومول » در آغاز قرن هفدهم میلادی در انگلستان وبرقراری رژیم جمهوریت درآنکشور ازجمله حوادثی است که ماهیت اصلی ماسونری را در انگلستان آشکـار کرد . « کرومول » پس از اینکه قیام کرد « چارلز » اول پادشاه انگلستان را دستگیر و محاکمه نمود و بعد ویرا بزندان انداخت و سرانجام اعدام کرد .

وآنموقع لژهای فراماسونری در انگلستان تحت نظر اشراف قرار گرفته بود و فراماسونها از « شاه و مذهب مسیح » طرفداری میکردند . همینکه پادشاه دستگیر وکشته شد ، فراماسونهای ادنبورك بطرفداری از او وتخت وتاج وی قیام کردند . تاآنموقع سازمان فراماسونری گرچه دارای رنگ سیاسی بود، ولی‌علناً درسیاست کشور مداخله نمیکرد . اما پس از قتل پادشاه همه لژها شروع بتقویت مخالفین حکومت جمهوری کردند و آنانرا بمبارزه با « کرومول » تشویق وتحریض نمودند و از جمله فعالترین لژها که در این زمینه کار میکرد ، گراند لژ ادنبورك بود که فرمـان فی

مسلحانه داد . این لژ که هم اکنون نیز در جهان صدها لژ فرعی دارد و (در ایران هم لژهای وابسته به‌آن فعالانه‌کارمیکنند) ، باجمع‌آوری مقدار فراوانی‌اسلحه نیروئی گرد آورد و فرماندهی اعمال جنگی‌خود را به یکی ازاعضای‌برجسته خود بنام ژنرال «مونک» سپرد وسایر لژها ، بافرستادن پول وسرباز بآن کمک‌کردند .

«مونک» باین ترتیب وبا ارتش نیرومندی‌که بسیج‌کرده بود توانست‌حکومت جمهوری انگلستان را سرنگون و«چارلزدوم» پسر «چارلز» متوفی را به تخت سلطنت بنشاند . ولی روزیکه ژنرال مونک مسلحانه قیام‌کرد ، هیچکس نمیدانست‌که اوپول و اسلحه را از کجا آورده است . زیرا وی از لحاظ شخصی افسری بی‌بضاعت بود و از افراد طبقهٔ اشراف درجه اول انگلستان بشمار نمیرفت . ولی بعدهاکه اسناد فراماسنی منتشر گردید، همه فهمیدندکه اوچگونه نقشه های لژ فراماسونری ادنبورگ رارهبری میکرد ودرمحو جمهوری میکوشیده است .

ازآن زمان تا امروز فراماسونری انگلستان طبق شعار خود سلطنت طلب باقی مانده وهرگاه که خطری رژیم سلطنتی انگلستان را تهدید کند ، سازمان فراماسونری آنکشور به کمك دستگاه سلطنت می‌شتابد . بعلاوه براثر این وابستگی و علاقهٔ شدید اعضای برجسته خاندان سلطنتی انگلستان همواره عضو فراماسونری بوده و هستند . معمولاً ولیعهدها بعدازاینکه بــه سن ۲۱ سالگی میرسند عضو سازمان فراماسونری میشوند . جرج ششم پدر الیزابت دوم « ملکه‌کنونی انگلستان » با اینکه ولیعهد نبود وبرادرش ادوارد سمت ولیعهدی داشت « عضو فراماسونری بشمارمیرفت . پرنس‌ادوارد ولیعهد انگلستان وفرزند جرج پنجم که بعد بنام ادوارد هشتم پادشاه انگلستان‌گردید وبرسر ازدواج با خانم سیمسون از سلطنت‌کناره‌گرفت عضو فراماسون بود . درفهرستی که گراند لژ انگلستان منتشر کرده است اینعده از پادشاهان ، شاهزادگان و دوکهای انگلیسی را فراماسن ذکرمیکند :

۱ــ فردریك‌لوئی ــ پرنس اف ولز قبول شده درلژ لندن ۱۷۳۷.

۲ــ ادوارد اگوست ــ دوك دیرك وآلبانی . وی در ۱۷۶۵ درلژ « آمیتیه » برلن

وارد فراماسنی شد: این لژ پس از عضویت ادوارد اگوست بنام لژ « رویال یرك دولا متیه » موسوم گردید.

۳- گیوم‌دوك دوگلوستر عضو لژ جدید انگلستان.

۴- هانری رولت دوچمبرلن که در ۱۷۶۷ وارد لژ انگلستان شد.

۵- جرج چهارم پادشاه انگلستان.

۶- فردریك‌دوك دیرك و آلبانی که در ۱۷۸۷ وارد لژ « بریتانیا » شد و برا ثر ورود او، این لژ بنام « پرنس اف ویلز » موسوم گردید.

۷- گیوم چهارم پادشاه انگلستان « پرنس جرج » در لژ پلیموت.

۸- ادوارد دوك دوکنت پدر ملکه ویکتوریا در لژ « اتحاد بلتی » که یکی از شعبات لژ فرانسه بود ودر ژنو تأسیس شده بودفعالیت میکرد.

۹- ارنست دوك دوچمبرلن پادشاه هانور که درلژ آلمانی داخل‌گردید.

۱۰- اگوست فردریك دوك سوسز که در لژ برلن داخل شد.

۱۱- گیوم فردریك دوك دوگلوستر در « بریتانیك لژ » فعالیت میکرد.

۱۲- ژرژ پنجم پادشاه هانور.

۱۳- ادوارد هفتم پادشاه انگلستان‌که در لژ استکهلم توسط پادشاه لوئی ۱۵ در لژ « پرنس ولز » وارد گردید.

۱۴- آرتور دوکونات درلژ پرنس اف‌ویلز عضویت داشت.

۱۵- لئوپلد دوك آلبانی عضو (ابولواونیورسیتی لژ) نمره ۳۵۷.

۱۶- آلبرت دوك دکلارانس عضو « رویال آلفا لژ » نمره ۱۶.

۱۷- آرتور دوکونات عضو لژ نمره ۱۶.

۱۸ - ادوارد هشتم پادشاه انگلستان درلژ (هوزهولد بریگاد) شماره ۲۶۱۷

۱۹- ژرژ ششم پادشاه انگلستان درلژ (نیروی دریائی) نمره ۲۶۱۲ - موقع قبول شدن بعضویت لژ مزبور ریاست لژ با (مید لسسکس بود).

۲۰- پرنس فیلیپ همسر ملکه انگلستان که در سال ۱۹۶۲ بسمت استاد اعظ

در لژ هرتفورد شایر انگلستان برگزیده شد .

روزنامه کیهان درشماره ۵۷۶۶ مورخ ۸ مهر ۱۳۴۱ خود ، خبری را ازروزنامه انگلیسی دیلی اکسپرس در باره مقام پرنس « فیلیپ » شوهر ملکه کنونی انگلستان در لژ فراماسنی (هرتفورد شایر) نقل کرده وچنین مینویسد :

« لندن ـ روزنامه دیلی اکسپرس در شماره اخیر خود اطلاع داد که از طرف فراماسونری‌های ناحیهٔ «هرتفورد شایر انگلستان ، پرنس فیلیپ» همسرملکه انگلیس [که لقب دوك اف ادینبورو] دارد برای اشغال‌مقام « استاد اجل » درلژ فراماسونرهای این منطقه نامزد شده است .

باید دانست که اشغال این پست از طرف « پرنس فیلیپ » مقدمه وصول او بمقام بزرگ « استاد بزرگ » در لژ فراماسونری سراسر انگلستان است .

صاحب فعلی این عنوان « ارل اسکاربرو » ۶۷ ساله و در آستانه بازنشستگی است و بهمین‌جهت فراماسونرها درجستجوی « استاد بزرگ » تازه‌ای هستند .

از هم اکنون احتمال اشغال مقام « استاد بزرگ » وصلاحیت پرنس فیلیپ » در تشکیلات فراماسونری سراسر انگلیس مورد بحث قرارگرفته است .

باید خاطرنشان ساخت که سنن دیرین فراماسونری انگلیس همواره باخاندان سلطنت پیوند داشته است . چنانکه « ژرژ ششم » ، « دوك او ویندسور » و « دوك اف کنت » همگی مقام « استاد اجل » را در لژ فراماسونری احراز کرده بودند .

پرنس‌فیلیپ بسال ۱۹۵۲ لژ فراماسونری نیروی دریائی انگلیس را اشغال کرد قبول عضویت پادشاه و شاهزادگان انگلستان درلژهای ماسونی جهان ، اگرچه موجب تقویت ماسونها ومحافل فراماسونری‌جهانی میشود ، اما عده‌ای‌که ازسیاست انگلستان در دوران استعمار همیشه وحشت دارند ، بستگی ماسنها را به مراجع قدرت انگلیس دلیل محکمی برفعالیت سیاسی‌فراماسونری انگلستان بنفع دولت وسیاست مستعمراتی آنکشور میدانند . در بین سالهای ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۸ شمسی در سالهای اخیر که شعب لژهای ماسنی انگلستان در ایران در صدد جلب عضویت متنفذین ایران برآمدند ،

مبلغین لژ « روشنائی در ایران » تصاویر متعددی از پادشاهان انگلیس را در لباس ماسنی بایرانیان نشان میدادند و بدینوسیله فراماسونری را طرفدار رژیم سلطنتی معرفی مینمودند . بطوریکه یکی از رؤساء فراماسونی ایران بنویسنده گفت : ازجمله اشخاصی که مورد توجه فعالین فراماسونری قرار گرفتند ، اسداله علم بود ، که در این ایام سمت آجودانی کشوری شاهنشاه آریامهر را داشت وبعدها بمقام نخست وزیری رسید فراماسونها برای اینکه او را وارد لژ فراماسونری وابسته به انگلستان کنند ، عکس پادشاه درگذشته انگلستان وپرنس فیلیپ شوهر ملکه کنونی آنکشوررا باو نشان دادند و او را بقبول عضویت درلژ فراماسونری ایران ترغیب نمودند . لیکن ایشان درجواب آنها باشجاعت اظهار داشت : « من وارد سازمانی که پادشاه انگلستان بقول شما رئیس کل آن است و برگ اول سالنامه فراماسونی اسکاتلند به تصویر او مزین شده نمیشوم زیرا من آجودان و فدائی شاه ایرانم و افتخار دارم که خدمتگذار او باشم و هر روز دست شاه کشورم را ببوسم ، نه دست پادشاه انگلیس واستاد اعظم ماسونی انگلیس را .» در سال ۱۳۴۱ شمسی که او بمقام نخست وزیری رسید بار دیگر با پیشنهاد فراماسونها روبرو گردید ، لیکن جواب علم همان بود که قبلا داده بود .

ریاست دوک ها درلژ های ماسنی

لژ های فراماسونری انگلستان ، علاوه بر قبول عضویت پادشاهان و شاهزادگان ، مقام « مهین سرور بزرگ » را نیز بدوکهای انگلستان داده اند و میدهند .

سازمان ماسنی انگلستان بدینوسیله یك کادر اجتماعی قوی تشکیل داده که مرکز فعالیت آن در داخل طبقه اشراف و درباریان انگلیسی است . اینان بدینوسیله از اعتبار و شهرت اشراف در همه جا استفاده میکنند ودرعین حال هدف اصلی خودرا از نظر دور نمیدارند . فای فرانسوی مینویسد : « ... اگر ادعا کنیم که محافل ماسونی هرگز فعالیت سیاسی نداشته اند راه دروغ و تزویر پیموده ایم . درحقیقت علاوه بر نطق هائیکه بعضی از اعضاء میکردند ومیکنند و درضمن آن بهیچوجه از ورود در مباحث سیاسی احتراز نمی جستند کارهای مهم و برجسته ای نیز از آنان بروز کرده است .

بطوریکه آنها عملاً ماسن بودن را برای پیشرفت سیاست انگلستان لازم میدانند ...»

آمار زیر نشان میدهد که محفل بزرگ انگلستان بین سالهای ۱۷۲۰ تا ۱۷۵۲ م ۱۱۳۳ـ۱۱۶۵ هـ ـ ق چگونه در دست اجتماع عالی انگلیس و دوك ها بوده است:

بیشترین اشراف انگلیسی این محفل عبارت بوده‌اند از:

۱ـ دوك دومونتاگ
۲ـ دوك دو وارتن
۳ـ کنت دودالگالیت
۴ـ دوك دوریچمولد[۱]
۵ـ لرد پسلی[۲]
۶ـ کنت اینکیکن
۷ـ لردکالرین
۸ـ ویکنت دولینگستون
۹ـ حضرت اجل توماس دوك دونور فولك
۱۰ـ کنت ارا ندل
۱۱ـ کنت شاری
۱۲ـ کنت نور فولك
۱۳ـ کنت ناریچ
۱۴ـ بارون موویری
۱۵ـ بارون هاوار
۱۶ـ بارون سگر یوبر بوزدوگرود
۱۷ـ بارون فیتز الان
۱۸ـ بارون وارن
۱۹ـ بارون کلان اسوالد ستر

۱ـ پسر نا مشروع شارل ۲
۲ـ بعداً کنت دابر کن شد.

۲۰- بارون ما لترا ور
۲۱- بارون گریستلک
۲۲- بارون فوربنوال
۲۳- بارون وردن لاونت
۲۴- بارون سترنك دو بلاکمر
۲۵- بارون هادار
۲۶- لرد نووا
۲۷- ویکنت دوموتناگ
۲۸- کنت دوستراتمور
۲۹- ویکنت هویموث
۳۰- کنت دوتودن
۳۱- کنت دارنلی
۳۲- مارکی دوکارناون
۳۳- کنت دومورتن
۳۴- لرد هاوار
۳۵- لرد بایرون

فای مینویسد: «در بین سالهای ۱۷۲۰ تا ۱۷۵۲ م - ۱۱۳۲ - ۱۱۶۵ ه . ق - درمیان «مهین سروران» فراموشخانه اشراف، اشخاص وعناصر مختلفی دیده میشوند بطوریکه هم افرادعادی و ناچیز، هم عناصر درستکار ومتقی وهم اشخاص پست وهم مردان جوانمرد وهم اشخاص زشتخو و بدنهاد درمیان آنان وجود دارند. درصورتیکه همه این افراد بنحو خاصی از اشراف محسوب میشدند و فراموشخانه کسی را جز آنها برباست خود نمی‌پذیرفت. فراموشخانه[۱] انگلستان تدریجاً یك بنگاه اعیانی شده بود، همین قدرکه «مهین سرور» دارای نام بلند و حیثیت اجتماعی بود دیگر آزادی داشت که

۱. مترجم محترم همه جا کلمه فراماسونری را (فراموشخانه) ترجمه کرده است.

هر قسم بخواهد آراء خود را بردیگران تحمیل کند یا اصلا اقدامی درهیچ موردبعمل نیاورد[۱] ».

مردان نامی

فراماسنها علاوه برقبول عضویت شاهان ، شاهزادگان ، ورؤساء جمهور ، هرکجا دانشمند ومردمعروف ومشهوریاسردار بزرگ و صاحبان حرف و صنایعی رامییافتند ، آنان را جزو (فراماسنها) بشمار می‌آوردندونامشان‌را درلوحه‌افتخارمحافل‌خویش‌ثبت‌میکردند. جرجی‌زیدان نویسنده مشهور عرب که خود از فراماسونهای مصری است در کتاب (فراماسونی‌العام) اسامی ۶۹ نفر از مردان نامی جهان را نوشته و اضافه کرده است :

« فراماسونهائی که براثر علم و فضل و یا از نظرسیاسی و ادبی ازآغازمسیحیت تا این عصر نامشان در لوحه‌افتخار محافل فراماسونری ذکر شده است بدین شرح می‌باشد :

۱ـ وتریویوس مهندس رومی (رم) مؤلفه	۱۰ سال بعدازمیلادمسیح	
۲ـ کایوس ومارکوس استالیوس مهندس رومانی	۵۰	»
۳ـ ایبالوس کشیش و مهندس	۲۹۲	»
۴ـ اوگاستین اسنت اوگستین ومفتش عام ماسنی	۶۱۰	»

در انگلستان

۵ـ بنت رئیس کاهنان ویرال (بازرس کل)	۶۱۱	»
۶ـ الوا کشیش ومهندس	۶۶۰	»
۷ـ ویردل ـ کشیش لیموگ	۶۸۰	»
۸ـ دلماك کشیش رودس و مهندس	۶۹۰	»
۹ـ سوتین (مهندس انگلیسی)	۸۷۶	»
۱۰ـ آلفرد کبیر پادشاه انگلستان	۸۷۲	»
۱۱ـ اتورد ـ پسرکینگ ادوارد	۹۰۰	»

۱ـ ترجمه فراموشخانه وانقلاب‌های قرن هیجدهم ص ۱۹۵

۱۲ـ اتلوارد پسر کینگ ادوارد	۹۱۰	سال بعد از میلاد مسیح
۱۳ـ اتستون پادشاه انگلستان	۹۲۶	«
۱۴ـ ادون ـ پسر اتلستون	۹۴۰	«
۱۵ـ دونستان ـ کشیش کانتر بوری واستاد اعظم	۹۵۹	«
۱۶ـ ادوارد ـ پادشاه انگلستان	۱۱۰۰	«
۱۷ـ هنری اول « «	۱۱۰۰	«
۱۸ـ ادوارد اول « «	۱۱۳۵	«
۱۹ـ الکساندر سوم پادشاه اسکاتلند	۱۱۵۰	«
۲۰ـ هنری دوم پادشاه انگلستان	۱۱۵۵	«
۲۱ـ ریچارد شیردل (قلب الاسد) استاد اعظم	۱۱۶۰	«
۲۲ـ روبرت بروس پادشاه اسکاتلند	۱۳۱۴	«
۲۳ـ ادوارد سوم پادشاه انگلستان	۱۳۲۷	«
۲۴ـ دیوید دوم پادشاه اسکاتلند	۱۳۲۹	«
۲۵ـ روبرت سوم پادشاه اسکاتلند	۱۳۹۰	«
۲۶ـ هانری چهارم پادشاه انگلستان	۱۳۹۸	«
۲۷ـ هانری پنجم « «	۱۴۱۲	«
۲۸ـ ژاك اول « اسکاتلند	۱۴۲۴	«
۲۹ـ ژاك دوم « «	۱۴۲۷	«
۳۰ـ ژاك سوم « «	۱۴۵۸	«
۳۱ـ ادوارد سوم « انگلستان	۱۴۷۰	«
۳۲ـ هانری هفتم « «	۱۴۸۵	«
۳۳ـ ژاك چهارم « اسکاتلند	۱۴۸۸	«
۳۴ـ کاردینال ولسی استاد اعظم	۱۵۰۹	«
۳۵ـ ژاك پنجم پادشاه اسکاتلند	۱۵۱۳	«

۳۶ـ رافائل ساتریو ـ نقاش معروف	۱۵۲۰	سال بعد از میلاد مسیح
۳۷ـ ژاك اول پادشاه انگلستان	۱۶۰۵	«
۳۸ ـ بیکن ـ فیلسوف انگلیسی	۱۶۲۹	«
۳۹ـ شارل اول پادشاه اسکاتلند و انگلستان	۱۶۴۹	«
۴۰ـ الیاس اشمول دانشمند باستان‌شناس	۱۴۴۶	«
۴۱ـ شارل دوم پادشاه اسکاتلند و انگلستان	۱۶۶۰	«
۴۲ـ ژاك دوم پادشاه اسکاتلند و انگلستان	۱۶۸۵	«
۴۳ـ ژرژ اول « « «	۱۷۱۴	«
۴۴ـ ساموئل کلارك فیلسوف انگلیسی	۱۷۲۹	«
۴۵ـ فرانس اول ـ گراند دوك توسکانا	۱۷۳۱	«
۴۶ـ فردریك کبیر	۱۷۳۸	«
۴۷ـ لرد ریمون	۱۷۳۹	«
۴۸ـ بارون دورسی	۱۷۴۰	«
۴۹ـ لرد بایرون	۱۷۴۶	«
۵۰ ـ چارلز ادوارد استوارت	۱۷۴۷	«
۵۱ـ جرج سوم پادشاه انگلستان	۱۷۶۶	«
۵۲ـ ولتر	۱۷۷۵	«
۵۳ـ هریکورت رئیس پارلمان فرانسه	۱۷۸۵	«
۵۴ـ یوسف بلسمو مؤسس طریقه مصری	۱۷۹۱	«
۵۵ـ گوستاو سوم پادشاه اسوج	۱۷۹۲	«
۵۶ـ گوستاو چهارم « «	۱۷۹۳	«
۵۷ـ فردریك ویلیام پادشاه پروس	۱۷۹۷	«
۵۸ ـ جرج واشنگتن رئیس جمهوری آمریکا	۱۷۹۹	«
۵۹ـ الکساندر امپراتور روسیه	۱۸۰۳	«

۶۰- سان مارتین فیلسوف فرانسوی	۱۸۰۳	سال بعداز میلاد مسیح
۶۱- پرنس ژوزف بناپارت	۱۸۰۵	«
۶۲- میرزا عسکرخان عموی پادشاه ایران	۱۸۰۸	«
۶۳- چارلز پادشاه اسوج	۱۸۱۰	«
۶۴- هگل فیلسوف آلمانی	۱۸۳۱	«
۶۵- تولستوی نویسنده روسی		

علاوه بر اینها در سالهای اخیر هم:

۱- انیشتن دانشمند بزرگ فیزیک

۲- تئودر روزولت رئیس جمهوری آمریکا

۳- هانری ترومن رئیس جمهوری آمریکا

اینعده نامشان درلوحه زرین فراماسنهای جهان ودردرون لژهاثبت شده است.

فراماسنها همیشه سعی دارند نوابغ واشخاص برجسته جهان را جزو (برادران) خود معرفی کنند، ولی دلایلی در دست نیست که ادعای آنها صحیح باشد وحقاً این اشخاص فراماسن باشند. در بین دانشمندان و نویسندگانی که موفق به دریافت جائزه معروف «نوبل» شده‌اند شماره کسانیکه عضو فراماسنی هستند بقدری زیاد است که این فکر بوجود آمده است که تا نویسنده و دانشمندی عضو سازمان فراماسونری نباشد موفق بدریافت جائزه «نوبل» نخواهد شد. عده‌ای ازمحققین عقیده دارند که تقسیم جوائز نوبل زیر نظر گراند لژ سوئد انجام میشود. باید دانست فراماسونری در کشورهای اسکاندیناوی و از جمله کشور سوئد نفوذ زیادی دارد و علاوه برعده‌ای از اعضای خانواده سلطنتی که عضوفراماسونری هستند، یکدسته از دانشمندان سوئدی واعضای آکادمی آنکشور نیز عضوسازمان فراماسونری میباشند وچون اعطای پنج جائزه نوبل در هر سال، تحت نظر دانشمندان سوئد انجام میگیرد، مردم چنین می‌پندارند که در واقع تا نویسنده و دانشمندی عضو «فراماسونری» نباشد بدریافت یکی ازجوائز پنجگانه نوبل نایل نخواهد شد.

فراماسنها اصرار دارند که ژنرال دوگل رئیس‌جمهوری فرانسه را نیز فراماسن معرفی کنند. آنها می‌گویند پس از آنکه دوگل بریاست جمهوری فرانسه رسید، مقررات مربوط بانحلال لژها را که هیتلر در فرانسه اجرا میکرد، لغو نمود وماسنها را آزاد گذاشت که بار دیگر لژهای خویش را تأسیس کنند. ولی ژنرال دوگل این کار را در سال ۱۹۴۳ م (۱۳۶۲ هـ) هنگامیکه رئیس حکومت آزاد فرانسه در الجزایر بود بانجام رسانید. درآنموقع دوگل برای بیرون راندن آلمانها از فرانسه احتیاج بتمام مردم کشوروکلیه احزاب وجمعیتها وفرق وبخصوص مخالفین نازیها داشت. به همین لحاظ فراماسنها را که دشمن سرسخت نازیها بودند در پنهان تقویت میکرد وآنها نیزدر درون لژهای خود طرحهای دوگل را اجرا مینمودند.

دوگلیستها میگویند آزادکردن لژهای ماسنی وتقویت آنها دردوران اشغال عیناً شبیه همکاری حکومت فرانسه‌آزاد باکمونیست‌های آنکشوراست. همچنانکه بعدها دوگل باکمونیست‌ها مخالفت‌کرد وبا آنان مبارزه‌آشتی‌ناپذیری را آغازنمود شاید هم بافراماسنها سرناسازگاری دارد ولی‌بخاطرسکوت ماسنهاخصومت خود را علنی نکرده است.

تأسیس لژهای ملتی درجهان

بعد ازسفرای انگلیس درممالک جهان ومامورین دولتی آنکشوروعمال‌سری انگلیس، باید ازدستجات ارتش‌انگلیس، بازرگانان، کشیشان وسیاحان نام برد که اکثر از عوامل مهم وپیشقدمان تأسیس لژهای ماسونی در جهان بوده‌اند.

درسال ۱۷۲۸ م (۱۱۴۰ هـ) «دوک دووارتن» درمادرید محفلی بنیان نهادکه تابع محفل بزرگ لندن بود سال بعد افسران ارتش انگلیس در جبل‌الطارق وبنگاله محافل آبی جدیدی دائرکردند.

تشکیل این دو محفل بالاخص جنبه نظامی داشت. از یك‌طرف، نقشی که جنبان و افسران عالیرتبه ارتش انگلیس در محفل بزرگ لندن داشتند، از طرف دیگر، مقام مهمی راکه ارتش انگلستان درفراموشخانه حائزاست ثابت میکند. نفوذ

افسران ارتش که بوجود آورندگان مستعمرات برای امپراطوری انگلستان بودند، پایه‌های حکومت جهانی ماسنی را استوار کرد. ارتشیها درداخل انگلستان نیز درمحافل رسوخ کرده ودرصف مهمترین استادان فراموشخانه درآمدند. کنت دودالکیت «سروربزرگ» که در سال ۱۷۲۳ م - (۱۱۳۵ ه) انتخاب شده بود دو نفر صاحبمنصب را تعیین کرد تا وی را نامزدمقام «سروری» کنند این دونفر درمحفل، مدافع عناوین اوگردیدند[۱].

در ایران نیزنخستین لژ انگلیسی که باقاعده ونظم خاصی بوجودآمد، بوسیله قشون اس . بی . آر. تشکیل شد. این لژکه در شیراز تأسیس گردید بعدها پایه اولیه لژهای انگلیسی در ایران شد[۲].

فای مینویسد:«... دراطراف اروپا واکناف عالم مسافرین انگلیسی اعم ازسفیر وتاجرقماش، یا صاحبمنصب ارتش برای ایجاد محافل بریکدیگر سبقت می‌جستند. درنظر اول این محافل بطورغریبی پراکنده بود، ولی بادقت کمی واضح میشدکه برتمام آنها از حیث منبع الهام، طرزفکروعمل انگلیس حکمفرماست. البته هرجا انگلیسیان بودند این محافل ایجاد میشد وپیشرفت شایان میکرد... هرجا که فراموشخانه تأسیس میشد محفل منظم آن تحت حمایت اشراف هانوری وپرتستانهای آزادیخواه انگلستان قرارمی‌گرفت. دوروبراین اشراف را افسران عالیرتبه احاطه‌کرده بودند وایشان درآن دوران نقش بزرگی را در اشاعه عقاید و افکار جدید بازی‌کردند زیرا صاحبمنصبان و بازرگانان انگلیسی، اشخاصی بودندکه درتمدن اروپائی آن روزگارکه هنوز بیشتر درحرکت وسفر بسر میبردند وطبعاً بیشتر تشنه تغییر تحول بودند[۳]...»

درباره تأسیس لژهای فراماسنی درجهان تاکنون بیش از پنجهزار کتاب نوشته شده وحتی در دائرةالمعارف فراماسنی وکتب تاریخی مطالب فراوانی نقل‌گردیده است ولی برای جلوگیری از اطاله کلام فقط بطور اختصار مطالبی در باره تشکیل لژهای فراماسنی در آمریکا و درفرانسه ذکرخواهد شد.

۱- ص ۱۳۱ فراموشخانه و انقلابهای قرن ۱۸ .

۲- رجوع شود بفصل لژ لایت درهمین کتاب .

۳ - فراموشخانه و انقلابهای قرن هیجدهم ص۵۳ .

علت انتخاب و ذکر تاریخچه تأسیس این دولژ آنست که لژفراماسنی فرانسه از سال ۱۸۲۰ م و لژ آمریکا اخیراً در ایران شعباتی تشکیل دادهاند و فعالیت میکنند. بنابراین بنظرمیرسدکه پس ازاطلاع ازسازمان فراماسونری نوین درجهان که ازانگلستان سرچشمه‌گرفته اطلاع ازچگونگی فعالیت لژهای، فرانسه و آمریکا نیز در ایران ضروری است اما درباره محافل در سایر نقاط جهان کافی است فقط بتاریخ تأسیس آنها توجه کنیم:

تاریخ پیدایش مجامع ولژهای فراماسونری درجهان تا سال ۱۸۸۹ [۱]

۱ـ انگلستان	۱۷۱۷	میلادی
۲ـ ایرلند	۱۷۲۰	»
۳ـ اسکاتلند	۱۷۲۱	»
۴ـ فرانسه	۱۷۲۱	»
۵ـ بلژیك	۱۷۲۱	»
۶ـ هلند	۱۷۲۵	»
۷ـ جبل‌الطارق	۱۷۲۶	»
۸ـ اسپانیا	۱۷۲۸	»
۹ـ هامبورگ	۱۷۳۰	»
۱۰ـ هایدلبرگ	۱۷۳۰	»
۱۱ ـ ناپل	۱۷۳۱	»
۱۲ ـ توسکانا	۱۷۳۲	»
۱۳ ـ روسیه	۱۷۳۲	»
۱۴ ـ فلورانس	۱۷۳۳	»
۱۵ ـ پرتقال	۱۷۳۳	»
۱۶ ـ سویس	۱۷۳۶	»

۱ـ نقل ازکتاب جرجی زیدان.

۱۷ ـ ساردینه	۱۷۳۷	میلادی
۱۸ ـ ساکسون	۱۷۳۸	»
۱۹ ـ باواریا	۱۷۳۸	»
۲۰ ـ پروس	۱۷۳۸	»
۲۱ ـ اتریش	۱۷۳۸	»
۲۲ ـ ترکیه	۱۷۳۸	»
۲۳ ـ لهستان	۱۷۳۹	»
۲۴ ـ مالت	۱۷۴۱	»
۲۵ ـ دانمارک	۱۷۴۲	»
۲۶ ـ روسیه	۱۷۴۲	»
۲۷ ـ بوهم	۱۷۴۴	»
۲۸ ـ مجارستان	۱۷۴۴	»
۲۹ ـ نروژ	۱۷۴۷	»
۳۰ ـ گورنس	۱۷۵۳	»
۳۱ ـ جرسی	۱۷۵۳	»
۳۲ ـ هانور	۱۷۵۴	»

آسیا

۳۳ ـ بنگال	۱۷۲۷	»
۳۴ ـ بمبئی	۱۷۲۸	»
۳۵ ـ ترکیه	۱۷۳۸	»
۳۶ ـ مدرس	۱۷۵۲	»
۳۷ ـ سیلان	۱۷۷۱	»
۳۸ ـ سورات	۱۷۷۱	»
۳۹ ـ جزائر پرنس دیگال	۱۷۸۰	»

۴۰ ـ غرناطه	۱۷۸۰	میلادی
۴۱ ـ ایران	۱۸۰۰	»
۴۲ ـ سوریه	۱۸۶۲	»

اقیانوسیه

۴۳ ـ یافا	۱۷۳۰	»
۴۴ـ سوماترا	۱۷۷۲	»
۴۵ـ نیوگال جنوبی	۱۸۲۸	»
۴۶ـ زلاند جدید	۱۸۴۰	»

افریقا

۴۷ـ دماغه امید	۱۷۳۳	»
۴۸ـ کشور های اطراف دماغه امید	۱۷۳۶	»
۴۹ـ گامبیا	۱۷۳۶	»
۵۰ـ جزیره بوربون	۱۷۷۴	»
۵۱ـ » ماداگاسکار	۱۷۷۸	»
۵۲ـ سنت هلن	۱۷۹۸	»
۵۳ـ مصر	۱۷۹۸	»
۵۴ـ سیرالئون	۱۸۱۹	»
۵۵ـ سیگال	۱۸۲۲	»
۵۶ ـ جزایر قناری	۱۸۲۳	»
۵۷ـ » غرب	۱۸۳۰	»

امریکا

۵۸ـ کانادا	۱۷۲۱	»

۵۹ـ ماساچوست	۱۷۳۳	میلادی
۶۰ـ جورجیا	۱۷۳۴	»
۶۱ـ کارولین جنوبی	۱۷۳۶	»
۶۲ـ نیویورک	۱۷۳۷	»
۶۳ـ سان‌کریستوف	۱۷۳۸	»
۶۴ـ مارتینیک	۱۷۳۸	»
۶۵ـ اینتیکو	۱۷۴۲	»
۶۶ـ جامائیکا	۱۷۴۳	»
۶۷ـ جزائر ملوکیه	۱۷۴۵	»
۶۸ـ سان وتسان	۱۷۴۵	»
۶۹ـ پرتریکو	۱۷۴۶	»
۷۰ـ سان دومینکو	۱۷۴۶	»
۷۱ـ پنسیلوانیا	۱۷۵۳	»
۷۲ـ بارباد	۱۷۵۰	»
۷۳ـ کاریلوپ	۱۷۵۱	»
۷۴ـ سان‌ادستاش	۱۷۵۳	»
۷۵ـ ثالوث	۱۷۶۰	»
۷۶ـ اسکاتلند جدید	۱۷۶۲	»
۷۷ـ گرنازا	۱۷۶۴	»
۷۸ـ ورجینا	۱۷۶۴	»
۷۹ـ ارض جدید	۱۷۶۵	»
۸۰ـ گویان هلند	۱۷۷۰	»
۸۱ـ برمودا	۱۷۷۱	»
۸۲ـ لوسیانا	۱۷۸۰	»

۸۳ـ ماری لاند	۱۷۸۱	میلادی
۸۴ـ کارولین شمالی	۱۷۷۸	»
۸۵ـ ورمونت	۱۷۸۰	»
۸۶ـ سنت توما	۱۸۱۵	»
۸۷ـ هندوراس	۱۸۱۹	»
۸۸ـ کوبا	۱۸۲۱	»
۸۹ـ دومنیک	۱۸۲۲	»
۹۰ـ برزیل	۱۸۲۲	»
۹۱ـ هائیتی	۱۸۲۳	»
۹۲ـ کلمبیا	۱۸۲۴	»
۹۳ـ مکزیك	۱۸۲۵	»
۹۴ـ گیانافرانسه	۱۸۲۷	»
۹۵ـ نیوگال جنوبی	۱۸۲۸	»
۹۶ـ نیوزیلاند	۱۸۴۰	»

سیاست وبحث مذهبی در لژهای انگلیسی

فراماسونهای وابسته به لژ بزرگ انگلستان همه‌وقت وهمه جا منکر دخالت سازمان خود درسیاست هستند. ولی با این وصف از همان اوائل تشکیل لژهای فراماسنی در ایران این فکر در بین طبقه مردم بوجود آمده بود که فراماسونری یك مؤسسه وابسته بدولت انگلستان است. مردم عادی فراماسونها را «خادم مطیع» وعده‌ای «بدبین» آنرا جاسوس انگلستان میدانستند، درصورتیکه چنین نبود ودر بین تعداد محدودی از ...ستان وجیره خواران انگلیس که در سازمان فراماسونری ایران بودند، مردمی نیك نفس وآزاده وباتقوی نیز دربین آنان بوده وهست.

فراماسونهای جهان برای اینکه خود را تبرئه کنند، ماده هفدهم موافقتنامه سپتامبر ۱۹۲۹ (۱۳۴۶هـ) را عنوان میکنند. در این ماده (که درباره اصل موافقتنامه

بتفصیل یادخواهدشد) نوشته‌شده است که در لژها نباید بهیچوجه راجع به‌مسائل‌مذهبی و سیاسی صحبت شود[۱]؛ لیکن این توصیه در عمل نتیجه‌ای ندارد وعلت این امر آنست که مردم انگلستان‌سیاست‌را مجموعه مسائلی میدانند که خلاف رسوم وموازین‌اجتماع باشد و در نظر آنان ، طرفداری‌از حزب وعقیده ویافداکاری‌در راه عظمت‌امپراطوری بریتانیا یك‌وظیفه اصلی است . باین جهت در تمام لژهای فراماسونری انگلستان راجع بمسائل سیاسی بعنوان موضوعات روز صحبت‌میشود وفراماسونها آنرامغایر اصول موافقتنامه سال ۱۹۲۹ خود نمیدانند .

علاوه براین دردویست‌سال‌اخیرهمیشه‌فراماسونری و اعضاء‌آن‌درسیاست‌بریتانیا مؤثر بوده‌اند. وچون همواره پادشاهان و شاهزادگان ذکور انگلیسی دراین تشکیلات عضویت داشته‌اند اگر به‌اسناد‌لژهای‌انگلیسی وصورت جلسات‌آنهادسترسی پیدامیشد ثابت میگردیدکه طی دو قرن اخیر انگلستان درشرق و افریقا چگونه بوسیله ماسنها رژیم استعماری خود را تقویت و توسعه داده است.

کتاب‌های سال «اتحادیه گراند لژ انگلستان»مملواز‌اسامی شاهزادگان،اسقف‌های کلیسای «کانتر بوری» (که رؤسای روحانی انگلستان محسوب میشوند) تخت وزیران، وزرای کابینه بریتانیا (بخصوص وزرای خارجه)رؤساء و نمایندگان‌مجالس لردها وعوام است که همگی از «استادان» و«معماران بزرگ» لژهای فراماسنی بشمار میرفته‌اند ومیروند. اگر بگوئیم که اینعده هنگام اجتماع دردوران لژهائی‌که‌درآن فقط بروی ماسنها باز است تنها درباره «اخلاق» و «خیروشر» صحبت میکنند ، سخنی بیهوده گفته‌ایم. مردان سیاست انگلیس وگردانندگان چرخهای‌امپراطوری در دویست سال گذشته، اکثراً فراماسن بودند. وچون نمیتوان تردیدکرد که فراماسونری‌انگلستان درسیاست‌آنکشوربلااثر باشد، لذا باید قبول‌کنیم، دردوره‌ای‌که بریتانیایك‌امپراطوری بزرگ‌داشت،فراماسونری درگسترش‌امپراطوری‌آن مؤثرواقع میشد ودرعین حال نقش اساسی برعهده داشت .

۱ــ قانون اساسی فراماسونری انگلستان چاپ ۱۹۵۰

نکته دیگری که این حقیقت را تائید میکند ، وجود ماده پنجم در موافقتنامه سال ۱۹۲۹ است. دراین ماده گفته میشود، «**لژهائی که با اجازه لژ بزرگ تأسیس میشوند باید برتری وسیادت مطلق لژ بزرگ را بپذیرند.**» کسانیکه میگویند فراماسونری انگلستان در گذشته و حال بوسیله لژهای خود سیاست دنیا را در دست داشته است، بوجود این ماده در موافقتنامه تکیه میکنند و باعتقاد آنان درکشورهائیکه لژ فراماسونری آنها مطیع «اتحادیه لژهای انگلستان» است، لاجرم سیاست آنان نیز مطیع سیاست انگلستان بوده وهست. سابقه این امر نشان داده است که درکشورهائیکه لژهای فراماسونری انگلیسی تشکیل میشود ، فراماسونها میکوشند اعضای هیأت حاکمه و اعضای خانوادههای قدیمی و برجسته را وارد لژهای خویش نمایند ، یاکسانی را به لژها بکشانند که در آتیه دارای این چنین موفقیتی خواهندشد. بنابراین آندسته از اعضای هیئت حاکمه این ممالك که فراماسون میشوند ، بموجب ماده پنجم موافقتنامه فوق الذکر همواره مطیع و غلام حلقه بگوش « لژ بزرگ لندن » میباشند وقبول برتری از مزبور و دستورات آن بر ایشان اجباریست. زیرا بطوریکه گفتیم رؤسای لژ بزرگ عموماً سیاستمداران وعمال دولتی و پادشاهی انگلستان هستند.

درکشور خودما ایران، سابقه نفوذ و رسوخ فراماسونری نشان میدهد که درباریان قاجار اعضاء خانواده سلطنتی ، صدراعظمها، نخست وزیران ، وزراء و متنفذین اکثراً فراماسن بودهاند وتاکنون دیده و شنیده نشده است که «حاج حسن بقال» ویا «مشهدی جعفر علاف» یا سایر افراد طبقات پائین اجتماع در حلقه (برادران) ماسون در آمده باشند.

بنابراین این سئوال پیش میآیدکه وقتی اعضای یك هیئت حاکمه فراماسون در ایران یا سایر نقاط جهان دورهم جمع میشوند وبیش ازچهار یا پنجساعت رابگفتگو میگذرانند ، درباره چه مسائلی صحبت میکنند؟ آیا قابل قبول هست اگر بگوئیم که اینعده در اجتماعاتشان فقط درباره محبت، صحت عمل، وطنپرستی و تزکیه نفس صحبت مینمایند؟ وقتی اسناد ومشاهدات عینی گواهی میدهندکه فراماسنهای وابسته بگراندلژ

اسکاتلند روزهای سه شنبه هفته چهارم هرماه مسیحی ساعتهای‌متوالی در سالن کلیسای انجیلی واقع در خیابان قوام‌السلطنه اجتماع کرده و از ساعت ۶الی ۱۰ بعد ازظهر در پشت درهای‌بسته به‌صحبت مشغول‌میشوند، آیا باید قبول کرد که‌اینها دراین جلسات‌فقط درباره اخلاقیات بحث مینمایند ؟!

قدر مسلم اینست که درگذشته دولت انگلستان بوسیله فراماسونری‌سیاست کشور ما را بدست میگرفته و با «برادران ماسن» آنچه میخواسته است میکرده . ولی امروز که انگلستان در سیاست جهانی دارای رأی قطعی نیست وجای خود را بامریکاوروسیه داده، شاید وضع بکلی تغییر یافته است. بخصوص که درسال ۱۹۵۲م(۱۳۷۱هـ)چرچیل وآیزنهاور درکنفرانس برمودا دربارهٔ‌ایران توافق‌هائی کردند. در این جلسه تاریخی که میتوان آنرا جلسه (آتش‌بس) موقتی تراستهای نفتی « انگلیس ـ امریکا » نامید، انگلیسها موافقت کردندکه بطورکلی درسیاست ایران بهیچوجه دخالت ننمایند و در عوض بازار ایران و استفاده از (لیره ـ دلار) حاصله از درآمد نفت را در اختیار داشته باشند. با از دست رفتن قدرت انگلستان درایران، تا اندازه‌ای از نفوذ فراماسونهای ایرانی که‌معتقد به‌«برتری وسیادت مطلق لژ بزرگ انگلستان» بودند ، کاسته شد .

بعدازاین‌واقعه‌در لژهای‌ماسونی‌ایران‌بجای‌کنسولهاو‌مأمورین‌دیپلماسی،چند تن ازتجار انگلیسی‌قرار گرفتند. مدتها استاد اعظم لژ روشنائی‌درایران «استراکر»مدیر شرکت لینچ بود وهم اکنون جای او «کریستوفر فری» باز نشسته بیکار و تاجر بامقام «ناظر اعظم» لژهای فراماسونری ایران، مشغول خدمت به‌لژ بزرگ‌میباشد. ازاین‌پس اعضای‌ایرانی لژهای‌انگلیسی‌وابسته باسکاتلند و«لژمولوی» وابسته به«گراندتاسیونال دفرانس» که برتری وسیادت مطلق لژ لندن‌را قبول داشتند، بفکر حمایت و پشتیبانی از یکدیگر افتادند و درعین حال از اطاعت، دستورات و نظریات کلی لژهای بزرگ سرپیچی نمی‌نمایند .

بنابراین فکر اینکه امروز نیز سیاست کشورما مثل سابق دردرون لژهای ماسونی دیکته می‌شود ، نه تنها فکر صحیحی نیست بلکه غیرممکن میباشد . با اینحال نمیتوان

منکر نفوذ نامرئی ومخفیانه ماسنها درسازمانهای دولتی و بعضی زمینه‌های فعالیت عمومی کشورشد . زیرا فراماسنهائی کـه درلژهای کنونی ایران عضویت دارند اکثراً ازافراد هیئت‌حاکمه ویاوابستگان ودست نشاندگان آنهاهستند وبدین‌جهت قادرند ، با استفاده ازمقام و موقعیتی‌که دارند وبمیل خود ویا بدستورهای صادره از مراکز لژها آنچه را که لازم می‌بینند انجام دهند وبدینطریق ، درحد خود سهمی ازگردش عمومی فعالیت اجتماعی و سیاسی و اقتصادی را اداره نمایند . چندی پیش ذبیح‌الله منصوری مترجم زبردست ومعروف در مقدمه ترجمه کتابی درباره فراماسونری نوشت « قبل از جنگ اخیر کسانی بودندکه می‌گفتند سیاست جهان دردست‌فراماسون‌ها میباشد وبدون‌موافقت آنها هیچ واقعه سیاسی در جهان روی نمیدهد . جنگ دوم ضربتی بزرگ باین عقیده زد معهذا امروز هم‌کسانی هستندکه عقیده دارند سیاست جهان درآن قسمت ازدنیاکه تحت نفوذ کمونیست‌ها نیست تحت سلطه فراماسون‌ها میباشد و هـر چه آنها بخواهند هما نطور میشود .

عقیده بعضی از اشخاص بقدرت و نفوذ فوق‌العاده فراماسون‌ها سبب گردیده که شایعات عجیب ،حتی دراین دوره ، راجع باعمال آنها وجود داشته باشد . خاصه‌آنکه بعضی ازلژها دارای رسومی هستندکه‌کمك باین شایعات می‌نماید زیرا رسوم برخی‌از لژها بجادوگری شبیه است .

بهمین جهت در قرن نوزدهم مردم عقیده داشتند کـه فراماسون‌ها از رازکیمیا اطلاع دارند ومس را مبدل به طلا میکنند و می‌توانند با ادویه و معجون‌های مرموز برطول عمر اعضای‌سازمان فراماسونری بیفزایند .

عقیده دیگرمردم این بود که فراماسون‌ها مانند رشته زنجیر بهم پیوسته هستند واگر یك عضو سازمان فراماسونری درآمریکا یا ژاپون یاحبشه مورد ظلم قرار بگیرد تمام فراماسون‌های دنیا بکمك او برمی‌خیزند .

برهمین سیاق مردم معتقد بودند که تمام فراماسون‌ها درسراسر جهان عضو یك

---

۱ ـ سلسله مقالات در مجله خواندنیها از شماره ۱۹ سـال ۲۹ تا ۳۴ .

باند سیاسی هستند و در دنیا مشاغل بزرگ و محترم مخصوص فراماسونها است و آنها نمی‌گذارند که هیچکس جز اعضای فرقه به مشاغل بزرگ برسد.

امروزهم این عقیده درآن قسمت ازجهان‌که تحت نفوذکمونیست‌ها نیست‌وجود دارد وهنوز برخی ازمردم فراماسون‌هارا عامل اصلی تعیین مقدرات سیاسی دنیا میدانند ومی‌گویند هرکس درهر کشورمیخواهدبه مقامات بزرگ برسد باید وارد لژفراماسنها شود. ولی‌کسی‌که عضوسازمان فراماسونری شد نباید امیدوارباشدکه بزودی بمقامات بزرگ برسد.

زیرا هما نطورکه درارتش سلسله مراتب هست وافسران‌کوچك باید مدتی‌خدمت کنند تابتوانند بدرجات بالا برسند درسازمان فراماسونری هم سلسله مراتب وجوددارد و اعضای دون رتبه باید مراحل مختلف را بپیمایند تا بمراتب بالا برسند...»

فصل چهارم

فراماسونری در فرانسه

دراوایل قرن هجدهم که سازمان فراماسنی بدست سیاستمداران ومستعمره چیان انگلیسی افتاد، مرام ماسنی بصورت «کالای صادراتی» درآمد ولژهای اسکاتلند، ایرلند وانگلند به سرعت شروع به تشکیل شعبات ولژهائی درجهان کردند. فرانسه بصورت نخستین وبزرگترین هدف لژهای متحده انگلیسی درآمد و گراند لژ اسکاتلند نیز چند لژ درشهرپاریس وسایرشهرهای آن کشور تشکیل دادکه ناگهان انقلاب صنعتی دنیا همه جا را دگرگون کرد و خانواده‌ها و طبقات جدیدی که در پرتو این انقلاب صنعتی پیدا شدند، در صدد فرمانروائی و رقابت با طبقه حاکمه که اکثر از فئودالها بودند برآمدند وشروع بمبارزه با آنها نمودند. فئودالها که با پیدایش طبقات جدید منافع خود را درخطر میدیدند، بانواع وسائل متشبث شده وبرای ازبین بردن این «تازه بدوران رسیده‌ها» تلاش میکردند.

دراین مبارزه «فراماسون‌های انگلیسی» خودرا بدسته تازه بدوران رسیده‌ها و صاحبان صنایع فرانسه نزدیک کردند و باطرفداری ازتز ترقیخواهانه آنان بمخالفت با فئودالها وطبقه حاکمه این کشوربرخاستند. زیرا این جماعت کینه‌دیرینه‌ای با انگلستان داشتند وهمیشه با آن کشور در حال جنگ وجدال بودند.

دامنه مبارزه «فئودال‌ها» و «طبقه نوزاد صنعتی» حتی بداخله انگلستان نیز کشیده شد و سرمایه‌داران تازه بدوران رسیده انگلیسی باهمکاری با فراماسونیان برای

تشکیلات سیاسی و اجتماعی خود «سازمان فراماسنی» را بهترین مأمن وملجاء دانسته ودر زیر نام وعنوان این سازمان شروع بفعالیت علیه مخالفین خود نمودند.

این مبارزه پنهانی که بتدریج علنی میشد، گروهی از ماسن‌های نوع پرور وبشر دوست را (که عده‌ای از آنها نیز وابسته بطبقه نوزاد بودند) بفکر انداخت که نگذارند از نام فراماسونری برای پیشرفت هدف‌های شخصی و سیاسی استفاده شود.

ولی اکثریت سرمایه داران نوزاد باکمك سیاستمداران انگلیسی و کارگردانان پشت پرده «گراند لژ انگلند» و«لژهای متحده انگلستان» درمدت‌کوتاهی‌موفق‌شدند، تشکیلات ماسنی‌را در کشورهای فرانسه، آلمان، اطریش، اسپانیا، ایتالیا، سوئد، هلند وروسیه رواج دهند و مقاصد سیاسی و اقتصادی خود را تأمین کنند.

فراماسونری نوظهور آنروزگار قوت و قدرتی تازه یافت وخط مشی جدیدی که کاملاً سری و پنهانی بود درپیش گرفت. دراین‌دوره فراماسونهای انگلیسی موفق‌شدند گروهی از مردان نامی مانند ولتر، موزارت، فرانکلین، واشنگتن، گوته، نیچه، ویلاند، گاریبالدی، تولستوی، مونتسکیو را بعضویت سازمان های خود درآورند.

بامطالعه زندگی این بزرگان بخوبی میتوان ریشه و اساس تشکیلات جدید فراماسونری را که هدف تازه‌ای برگزیده بود، دریافت. فراماسنهای نو ظهور که شغل وپیشه هیچیك از آنان بنائی نبود، درپناه سنگر لژهای سری ماسنی، بنای مبارزه را بافئودالها وطبقه زوال یابنده حاکمه کشورهای اروپائی گذاشتند.

دراین‌مبارزه‌که موفقیتهای زیادی‌نصیب «گراند لژهای‌انگلستان» وسیاستمداران و مستعمره طلبان انگلیسی شده بود، لژفراماسنی فرانسه‌که بعدها بنام «گراند اوریان دوفرانس» نامیده میشد، نقش مهمی داشت. بخصوص‌که این لژ در انقلاب‌کبیرفرانسه سمت رهبری حقیقی را دارا بود.

پس از انقلاب کبیر فرانسه، لژهای گراند اوریان فرانسه قدرت فوق‌العاده‌ای بدست‌آوردند. نفوذ بی‌حدفراماسن‌های انگلیسی‌که‌بقصداستفاده‌سیاسی‌وتوسعه‌وتعمیم‌شعب «گراندلژانگلند» درشرق‌دور، خاورمیانه‌وآفریقا فعالیت‌میکردند، سبب شد تا درخ

وبطور غیرعلنی درلژهای فراماسونری فرانسه نفوذ کرده ودرموارد متعدد ازاعضاء این لژ، درفرانسه وسایر کشورهای جهان استفاده سیاسی نمایند وبدست آنها مقاصد خودرا پیش ببرند.

لژ گراند اوریان که در ایران نیز فعالیت داشته است ، در حوادث سیاسی از اواخر قرن نوزدهم تا آغاز جنگ بین المللی اول سهم مهمی دارد و غالب رجال سیاسی ایران عضویت لژمزبور را داشتند. اعضاء این لژ در ایران بلااراده و علناً در پیشرفت مقاصد سیاسی وپنهانی لژهای انگلیسی وحتی وزارتخارجه ومستعمرات آنکشور میکوشیدند. بنابراین اطلاع ازچگونگی تشکیل لژهای فراماسونی درفرانسه ضروریست وجادارد که از آغاز فعالیت فراماسنی در فرانسه آگاه باشیم .

اولین سازمان فراماسونری و فراماسن فرانسوی

تشکیل و تأسیس اولین لژ فراماسنی درفرانسه توسط شخصی صورت گرفت که نامش برای همیشه مخفی ماند وبا اینکه در میان اعضاء فراماسنی دنیا هیچ مطلبی پوشیده نمیماند ، معذالک محفل لندن نام این یکی را فاش نساخته است .

این شخص که از لندن بفرانسه رفته بود ، در موقعی دست بکار تأسیس سازمان مخفی گردید که کشور فرانسه دچار بحران گشته بود ولوئی پانزدهم ومعشوقه هایش برکشور حکومت میکردند . «مونتسکیو» نویسنده نامی فرانسه باسازمان فراماسنی لندن تماس گرفت و عضو سازمان «گراند لژ لندن» گردید . و درمراجعت بفرانسه ، باعده ئی قرار گذارد که ازلندن به پاریس بیایند وتشکیلات این سازمان را درپاریس بوجود آورند. آنها ظاهرهیچکدام یکدیگر را نمی شناختند وفقط بوسیله علائمی که بینشان مقرر شده بود بایکدیگر درپاریس ملاقات کردند .

شاید علت مخفی ماندن نام اولین ماسن فرانسوی نیز همین اختفاء کامل باشد . درباره نخستین عضو فراماسنی فرانسه بین نویسندگان فرانسوی نیزاختلاف است . عده زیادی ازنویسندگان فرانسوی کورکورانه ازعقیده لالاند[1] ستاره شناس و نویسنده معروف پیروی کرده اند. او «چارلز»[2] برادر «جیمس رات کلیف»[3] را نخستین مؤسس لژفراماسنی

۱ - LALANDE ۲ - CHARLES ۳ - JAMES RATCLIFFE

میداند جیمس رات کلیف که درسال ۱۷۱۶ م ـ (۱۱۲۸ هـ) بعلت خیانت بفرانسه اعدام شده بود ، لقب کنت «دروانت واتر»[1] داشت . چارلز نیز که مثل برادرش تحت تعقیب پلیس بود بلندن فرار کرده ودر آنجا بالقب برادرش واردگراند لژ لندن شد و بمقام (گراند ماستر) رسید .

روبرت فریك گاولد انگلیسی مینویسد: «محققین انگلیسی مینویسند پس از دروانت واتر شخصی بنام «لردهانوستر»[2] در سال ۱۷۳۶ ـ (۱۱۴۸ هـ) جانشین اوشده و بمقام گراند ماستری رسید .

باوجودیکه حقایق نویسهای انگلیسی جانشین « دروانت واتر » را شخصی بنام « لردهانوستر» نوشته‌اند ، ولی باتوجه برشباهت اسمی ومشخصاتی که از اسم «دروانت واتر» درلیست گراند ماسترهای انگلستان موجود است وباتشابهت اسمی «دروانت واتر» و «هانوستر» میتوان هردوآنها را یکی دانست[3] ...» با در نظر گرفتن اینکه در لیست لردهای انگلستان شخصی بنام «هانوستر» وجود ندارد ، باید قبول کنیم که «دروانت واتر وهانوستر» هردوتام یك نفر بوده است و این مرد بظن قوی همان شخصی است که نامش تاکنون مخفی مانده‌است. یك نویسنده ماسونی ضمن بحث درباره تشکیلات فراموشخانه فرانسه و مؤسس آن اشاره بنام شخص مذکور کرده مینویسد : « وی باتفاق موتسکیو تشکیلات فراموشخانه را درفرانسه بوجود آورد .[4]» بدین ترتیب فراماسونری بعد از اینکه در انگلستان مبدل به سازمان سیاسی شد بفرانسه سرایت کرد و چون انگلیسها بابنادرفرانسه بیشتر مربوط بودند ومأمورین مخفی ماسنی باسم بازرگان ودریانورد بهتر و آسانتر میتوانستند وارد این کشور شوند ، نخستین لژ را در بنادر فرانسه تشکیل دادند .

سرژ هوتین[5] مینویسد : « درسال ۱۷۲۱م (۱۱۳۳ هـ) عده‌ای از فرانسویهای ،

---

۱ ـ DEREWENTWATER   ۲ ـ LORD HANOUESTER

۳ ـ ص ۵۶۲ کتاب تاریخ فراماسنی گاولد .

۴ ـ مجلهٔ تهران مصور شماره ۶۰   ۵ ـ SERGE HUTIN

ساکن بندر « دونکرک » واقع درفرانسه، باکسب اجازه از لژ بزرگ لندن در آن بندر لژی بوجود آوردند . در ۱۷۲۵ (۱۱۳۷م) باز با کسب اجازه از لژ لندن یك لژ دیگر در پاریس تشکیل شد وسپس دو لژ دیگر در بنادر « بردو » و « لوهاور » تأسیس گردید .

در ده سال اول تشکیل لژ پاریس ولژهای دیگر هیچگونه مخالفت و مبارزه‌ای با ماسنها دیده نشد. دراین مدت عده زیادی از اشراف فرانسه وطبقات مختلف درلژها وارد شدند . بطور کلی علت توسعه سازمان فراماسونری درفرانسه ، سه چیز بود :

اول ــ تشریفات مرموز این سازمان مخفی که مردم را بسوی خود میکشید .

دوم ــ افراد روشنفکری که عضو سازمان فراماسونری میشدند این افراد درلژها مطالبی علیه دستگاه حاکمه، فئودالها، درباریان میگفتند که باتوجه باوضاع و احوال آنروز برای مردم جالب واغوا کننده بود .

سوم ــ عضویت در دستگاه فراماسنی موجد امتیازات وپیشرفت‌های سیاسی قابل توجهی بود که خود عامل بزرگی برای جذب اشخاص بشمار میرفت .

دوره ده ساله‌ای را که فراماسونری درفرانسه توسعه یافت میتوان دوره تکوین انقلاب فرانسه نامید . فراماسنها که از طبقات خطباء ، نویسندگان ، شعراء ، اصیل‌زادگان ، اشراف وحتی دستگاه حاکمه بودند عقیده داشتند که باید حکومت فرانسه تغییر نماید. مرام ماسنی هم به توسعه نظریه‌های جدید فرانسویان کمك میکرد وبهمین جهت عده کثیری از فرانسویان به لژهای آن روی آوردند . فراماسنها بوسیلهٔ علائم رمزی یکدیگر را میشناختند . آن علائم بنظر افراد عادی نمیرسید ولی اگر یك فراماسونر در یك مجلس یکنفر از هم مسلکان خودرا میدید بکمك علامت مخصوص هم اورا میشناخت وهم خویشتن را به برادر ماسن معرفی میکرد ، تاچنانچه احتیاجی پیش آید ازوجود یکدیگر استفاده کنند .

یك عضو فراماسون هرجا که میرفت وهرکار داشت میتوانست امیدوار باشد که فراماسون‌های دیگری که آنجا هستند باو کمك نمایند وکارش را زودتر راه بیندازند.

و بدین لحاظ خواه ناخواه عده کثیری از مردم بسوی آنان جلب میشدند.

اولین ضربت بفراماسونری فرانسه

اولین مبارزه‌ای که برضد ماسنها درفرانسه آغازگردید، درسال ۱۷۳۶ م (۱۱۶۲ ه) بود. دراین سال شوالیه رامسی[۱] که ازنجیب‌زادگان اسکاتلندی بود، نطقی درباره فراماسونری ایراد کرد. این شوالیه که شرح حال او در کتاب فراموشخانه و انقلاب‌های قرن هیجدهم بتفصیل ذکر شده[۲] در روز ۲۰ مارس ۱۷۳۷ (ذیحجه ۱۱۴۹) نامه‌ای بکاردینال فلوری، نخست وزیر لوئی ۱۵ نوشت ودرآن چنین اعلام داشت «من میل داشتم که تمام خطابه‌هائی را که درمحضر اشرافیت جوان فرانسه وحتی تمام ملل دیگر ایراد میکنم ازافکار ونظریات شما مشحون باشد. خواهشمندم با تائیدات خود مجمع فراماسونها را دررسیدن بمقاصدخطیری که درپیش داردتقویت و مفتخرفرمائید.» رامسی میخواست مثل انگلستان خاندان سلطنتی را وارد تشکیلات فراماسنی بکند. ولی نامه او و خطابه‌ای که درمجمع فراماسونری پاریس ایرادکرد سبب اعتراض و ایراد کلیسا شده و پاپ «بول»[۳] که به پاپ کلمنت ۱۲ معروف است نطقی علیه او ایرادکرد.

نطق پاپ واعتراض دستگاه کلیساوهیئت حاکمه فرانسه علیه فراماسونری موجب شد که سازمان فراماسنی فرانسه غیرقانونی اعلام شود. درروز ۴ سپتامبر ۱۷۳۶ (ربیع الثانی ۱۱۴۸ ه) عمال شاهی باصدای شیپور درهرمیدان و برزن پاریس اعلام واخطار کردند که من بعد انعقاد محافل ماسنی ممنوع است.

هرولت[۴] معاون پلیس پاریس در ماه بعد با یکدسته پلیس بکوچه «زابه» و مهمانخانه «شابلو» رفته ودرآنجا یك محفل ماسونی را درحین اجلاس کشف کرد ودر نتیجه «شابلو» صاحب مهمانخانه را بتأدیه ده هزارلیور جریمه نقدی و تعطیل ششماهه مهمانخانه‌اش محکوم نمود.

درسال ۱۷۳۸ م. (۱۱۵۰ ه) نیز چندتن فراماسون درفرانسه توقیف وبزندان

۱- RAMSAY ۲- ص ۱۸۵ تا ۱۹۴. ۳- BULL ۴- HERAULT

فرستاده شدند. چند مرتبه که مأمورین پلیس وارد لژهای فراماسونری شد، چون اشراف را در آنجا دیدند بدون نتیجه بیرون رفتند. زیرا در آن دوره پلیس نمیتوانست شاهزادگان و اشراف را بدون امر شاه توقیف کند و شاه که نمیخواست شاهزادگان و اشراف را علیه خویش بشوراند، بآنها اخطار کرد منصب «استاد اعظم» را که ماسونها به آنان پیشنهاد میکنند، نپذیرند.

روزی اسقف بزرگ پاریس، به لوئی پانزدهم پیشنهاد کرد که برای مقابله با ماسن‌ها عده‌ای هنرپیشه کلیه عملیات آنها را بصورت بالت ولی بطور مسخره به روی سن بیاورند[۱]. این فکر مورد پسند لوئی قرار گرفت و چند شب بعد ساکنین پاریس در اپرای بزرگ شهر، عده زیادی دختران برهنه را دیدند که با علامات مختلف فراماسونری نقاط حساس بدن خود را پوشانده و برروی قالی مخصوص میرقصیدند. این کارها چنان مسخره‌آمیز و رسواکننده بود که از آن پس کمتر کسی رغبت میکرد وارد سازمان فراماسونری بشود و باین ترتیب پیشرفت فراماسون‌ها در فرانسه متوقف گردید.

تجدید فعالیت

ولی فراماسنهای فرانسه برای جبران شکستی که خورده بودند بار دیگر شروع بفعالیت نمودند. یك فستیوال بزرگ در ژوئن ۱۷۳۸ م (۱۱۴۹ ه) از طرف آنها در شهر «لونویل»[۲] داده شد و پس از خاتمه آن لرد «دوهار واسترز» ازمقام «گراند ماستری» لژ مستعفی گردید، و بجای او «دوك رانتین»[۳] انتخاب گشت این اشراف زاده فرانسوی دردوران ریاستش فعالیت فراوانی برای توسعه طریقه ماسونی اسکاتلندی Scots Degrees در فرانسه بعمل آورد و در حالیکه توفیق نسبی در این راه بدست آورده بود در دسامبر ۱۷۴۳ـ (ذیعقده ۱۱۵۶) فوت کرد و در ۱۱ دسامبر ۱۷۴۳ـ (۸ ذیعقده ۱۱۵۶) شاهزاده «لوئیز دوبوربون»[۴] که بعداً لقب کنت «کلرمونت»[۵] را یافت جانشین وی شد. روزی که لوئیز بمقام گراند ماستری رسید، قانون اساسی فراماسونری نیز برای اولین بار

۱ـ مجله تهران مصور ۶۰۷.

۲ـ LUNEVILLE ۳ـ RANTIN ۴ـ LOUIS BOURBON

۵ـ CLERMONT

بزبان فرانسه پخش شد . و او بلافاصله عنوان « گراند لژ انگلیس و فرانسه » GRANDE LOGE ANGLAIS de FRANCE را برای مرکزیت ورهبری لژهای فرانسه انتخاب کرد. در دوره ریاست او فعالیت فراماسونری در فرانسه افزایش یافت و یک سری مقررات و تشریفات بوجود آمد که بنام : SO - CALLED HIGHER DEGREES نامیده شد .

در این زمان روش‌ها و طریقت‌های زیر در تاریخ فراماسنی با این نامها ثبت شد

سال ۱۷۵۴ SCOTTISH MASTER CELERMONT CHAPTER

سال ۱۷۶۵ KNIGHTS OF THE EAST.

سال ۱۷۵۸ EMPERORS OF THE EAST AND WEST

اجراء دو طریقهٔ شاهزاده و شاهزاده شرق وغرب موجب اختلافات تمام نشدنی در گراند لژ انگلستان گردیده است. اختلافاتی که در انگلستان بروز کرد سبب شد که نام لژ فرانسوی بنام گراند لژ فرانسه GRANDE LOGE de FRANCE تغییر یابد. ولی در چین سازمان دهندگان طریقه « شوالیه شرق » عده‌ای ماسن حرفه‌ای بودند که بهیچوجه حاضر بشرکت در گراند لژ دوفرانس نشدند . اختلافات وجدائی آنها آنقدر ادامه یافت که سرانجام سازمانی بنام شورای سلطنتی SOVEREIGN COUNCIL بوجود آمد پس از تشکیل این سازمان بفرمان استاد اعظم « گراند لژ دوفرانس » فعالیت شوالیه‌های شرق موقوف شد و تاسال ۱۷۷۱ م (۱۱۷۴م) که او فوت کرد ، فعالیت این دسته ومخالفین همچنان متوقف بود . در این دوره فراماسونری فرانسه باوج ترقی خود رسید وتنها در پاریس ۸۰ لژ ماسنی وجود داشت .

مدت ده سال ایـن مؤسسه بخوبی کارکرد و خدمات بسیاری بعالم ادبیات نمود و برافتخارات بانی آن « کنت دو کلرمون » افزود. چنانکه ولتر ویرا مدح زیاد میکرد و عنوان « شاهزاده‌ای که گوش شنوای حرف حساب دارد » را برای وی مناسب میدانست واورا « شاهزاده‌ای که پول خرج کردن بلد است » میگفت .

ثروت و غنا و ادبیات و خدمت کلیسا با منظورهای وی متناسب نبود و حاجت

حتی او را تکافو نمیکرد. کنت، در ۱۷۳۳ م (۱۱۴۵ ه) از پاپ کلمان دوازدهم اجازه گرفت که بدون صرف نظر کردن از جنبه تقدس ومنافع روحانیت، اسلحه بدست گرفته و ارتش شاهی را فرماندهی کند و از این رو درجنگ «دیتن گن» ابراز لیاقت نمود، «ایپر» و «فورن» را محاصره ومفتوح ساخت. درجنگ «فونتنوا و روکو و لاوفله» ارزش خود را نشان داد و در «آنور ونامور» جنگید و شهر را ازدست دشمن خارج ساخت ۱۷۴۳-۱۷۴۵ م -(۱۱۵۵-۱۱۵۷ ه) همچنین وی قهرمان جنگ آلمان بود ودر آن معرکه سال ۱۷۵۸ م (۱۱۷۱ ه)، سرفرماندهی ارتش فرانسه را عهده‌دار بود و ارتش فرانسه را به عقب نشینی و مصیبت غریبی کشاند و بهیچوجه در دفاع از «هرینه» و «برنسویک» و «هانور» اقدامی نکرد وحتی کوشید موضع خود را درآنطرف «رن» حفظ کند و از فردینان دوبرنسویک که از «رن» می گذشت جلوگیری نکرد. برای تکمیل افتخارات نظامی خود وقتی سرفرماندهی ارتش فرانسه را در جنگ «کرفلد» ۱۷۵۸ م-(۱۱۷۱ ه) عهده‌دار بود، جنگی را که نزدیک بود بدست صاحبمنصبانش فتح شود، باخت وهشت هزار کشته در میدان گذاشته وفرار اختیار کرد. درشب آنروز در حال فرار از یکی از افسران بین راه پرسید که آیا تا آن ساعت فراریانی را دیده است یانه؛ صاحبمنصب جواب داد: «خیر عالیجناب، قبل ازشما کسی را ندیده‌ام.» فردریک بزرگ گفته بود که اگر بجای پیشنمازی سن ژرمن دپره فرماندهی قشون فرانسه را بخلیفه بطریس میدادند بهتر بود. گفته میشد که کلرمون بالشکریان درمیدان جنگ مانند یک کشیش و در کلیسا همچون یک فرمانده نظامی رفتار میکند. مردم فراموش نمیکردند که هنگام هفته مقدس سال ۱۷۴۲ (۱۱۵۴ ه) روزی که کنت دوکلرمون راجع به بدبختیان وگناهان وکیفر آنان وعظ میکرد، مادموازل لدوک محبوبه‌اش دریک کالسکه سینه بامیخهای نقره‌ای ودو اسب چاق وزمخت شبیه «سگ بولداگ» که حضرت والا وی هدیه کرده بود به دیر (لونشان) آمد واز این عمل، حتی دربار فرانسه که زیاد در ظاهر بعفت پرستی نداشت وحشت کرد، درصورتیکه فراماسونها خم بابرو نیاوردند. حتی سال بعد حضرت اقدس والا را بمقام مهین سروری برگزیدند... کنت دوکلرمون

پس از انتخاب بمقام مهین‌سروری فراموشخانه بلافاصله تصمیم‌بعملی ساختن انتظارات ماسونها گرفت ودست بکارشد. لیکن بواسطه جنگهائی که پیش‌آمد و بخاطر مادموازل «لدوک» وکارهای مخصوص اووفکر فرهنگستان ومشغله مربوط بآن از وظایف خطیر ماسونی خود بازماند زیرا لذائذ وتکالیفی که مادموازل لدوك باعث‌آن بود ویرا سرگرم داشت چنانکه کنت دوکلرمون زن نامبرده‌را بمقام مارکیزی رساند و دو تماشاخانه مخصوص وی تأسیس کرد. یکی درمحل خانه شهری و دیگری درمحل اقامت دیگرش یعنی صومعه نشین « برنی » این دوتماشاخانه دارای تمام ملحقات ولوازم و دسته‌های بازیگر وغیره بود ، و اما فرهنگستان؛ کنت درسال ۱۷۵۴ م (۱۱۶۷ هـ) پس از اینکه «گرودوبوز» درگذشت میخواست بجای وی مسیو « دوبوگن‌ویل » راکه مردی مقدس‌نما بود مستظهر بمتدینین انتخاب کند، ولی چند دقیقه قبل ازاعلام رأی «میرابو» برخاسته ازحضرت‌اقدس والا شاهزاده لوئی دوبوربن دوکنده ، کنت دوکلرمون اظهار تشکر نمود و ازاینکه در اینموقع که مسند خالی موجوداست و فرهنگستان در فکر ایشان بوده است و اعضاء فرهنگستان اورا بقبول این مسند مفتخر ساخته‌اند، ابراز قدردانی کرد. غیراز یکعده‌ئی نفری ازامراء وفلاسفه عضوفرهنگستان که این شاهکار را برای شکستن صف‌کشیش‌ها تهیه دیده‌بودند، همه‌یکه‌خوردند و بالاتفاق رأی‌خودرا بکنت دوکلرمون دادند و از اینکه شاهزاده دودمــان سلطنت و مهین سرور فراموشخانه چنین منتی برآنها نهاده خشنودگردیدند . بدبختانه شاهزاده که لطف‌کرده وخود را نامزد کرسی خالی‌کرده بود لازم ندید مرحمت بیشتری فرموده و بمناسبت پذیرفته شدن خود به فرهنگستان بنابرمعمول نطقی‌کرده وآنروز را طبق تشریفات درصف‌آخر نشیند . بلکه ملحوظ داشتن‌چنین‌مقرراتی‌را غیرلازم دانسته، یك روز بدون هیچگونه تظاهراتی آمد و داخل همکاران خود شد و آنانرا خوشحال و خوشنود ساخت . لیکن این خشنودی عمومیت نداشت زیرا توده مردم ازاینکار راضی نبود .

نویسنده‌کتاب انقلابهای فراموشخانه درقرن هیجدهم درفصل «قدرت‌فراموشخانه

در فرانسه » درباره شاهزاده (کلرمونت) چنین مینویسد[۱] «... این شاهزاده خانواده سلطنت (۱۷۷۱-۱۷۰۹) [۱۱۸۴-۱۱۲۰ هـ] مبین سرور فراموشخانه از سال ۱۷۴۰ تا ۱۷۷۱ م [۱۱۸۴-۱۱۵۲] امیر بزرگی بود؛ لیکن باوجودآنکه اغلب فکر بلند و سخاوت زیاد وهمت و ذکاء سرشارنشان میداد، مرد بزرگی بشمار نمیرفت. مال و جاه بسیارداشت وباهمه اینها آنشخص که انتظارمیرفت نبود. پسرخوانده لوئی ۱۴ بود ودر ۹ سالگی فرق سرش را برسم کشیشان تراشیده وصومعه‌هائی باختیاراوگذاشته شدکه منافع سالیانه آنها بچهارصدهزار لیور (فرانك طلای سابق) میرسید. اندکـی بعد یکی از خواتین محترمه اورا ازراه بدر برد و محبوبش «ماکارتی» بمرد و او بمنظور تسلی خود در اینواقعه اسف‌آور برای عشرت خود حرم بزرگی ترتیب داده ومقبره‌ای عالی بیادگار ماکارتی برپا کرد.

هنوز در آغاز افتخارات خویش بود که راجع بکارهایش بدگوئی شروع شد. درهمین موقع مادام «دوشس دوبوربون» وکامارگو دلداده وی گردید و افتخارش از آن فزونی گرفت. بواسطه فرهنگستان خاصی که بنیان نهاد[۲] و صله های هنگفتی که بنویسندگان میداد آراء آنانرا بخود جلب کرد. فرهنگستان خود را «مجمع هنروران» نام بخشید و تشکیلات آنرا طوری قرارداد، که هنرمندان حرفه‌ای مردود وی گردیده بودند؛ توضیح اینکه یك کرسی فرهنگستان در عین حال یك مورخ ویك قلاب دوز مشترك بودند وکرسی دیگر متعلق یك شاعر ویك رنگرز بود. سرانجام گروهی دوآن جمع شدند که متجانس نبودند و بخواندن تصانیف و اشعار موهنی نسبت بشاهزاده و سرکردگانش آغاز نهادند و از آن جمله شاعر خبیثی موسوم به «رواء» هجائیه زیر را ساخت که بزودی سرزبانها افتاد:

سی و نه بعلاوه صفر،

۱- عین ترجمه‌ای که مهندس شاپور نموده است، نقل گردید. اطلاع از شرح حال این مرد فرانسوی بسیار جالب وشنیدنی است.

۲- بی‌جهت نیست که همیشه دررأس فرهنگستان ایران استادان معظم ماسونی قرار میگیرند!!

اگر اشتباه نکنم،

هیچوقت چهل نمیشود.

پس آقایان علماء! چنین نتیجه میشود

که اگر در عداد خود،

کلرمون ، این هیکل سنگین را بپذیرفته‌اند .

این پسرعم محترم لوئی را،

جای او هنوز خالی است .

نوکرهای مسیو کنت دوکلرمون عدالت را مجری ساخته و شاعر بخت برگشته را باندازه‌ای کتک زدند تا از هوش رفت و مانند مرده نقش زمین شد. ولی باید گفت ک این تنبیه ادبی و فلسفی، کارها را اصلاح نکرد زیرا اگر دنده‌های شاعر را خرد کرد ولی در مقابل، کنت دوکلرمون هم نتوانست دیگر کرسی خود را اشغال کند یا بعبارت دیگر جرأت ننمود، در مقابل آن جمع ظاهر شود.

پس از این قضیه کنت تمام نیروهای خودرا صرف عقب نشینی از میدان کارز زندگی کرد و سپس بکار مخالفت با شاه پرداخت . طرف پارلمان را گرفت و با لوئی ۱۵ مخالفت آغاز نمود وهنگام ازکار افتادن (شوازل) و بستن مجلس و انتخاب (موپ شاهزادگان خانواده سلطنتی در اطراف بستر مرگ وی برای تدوین نامه‌اعتراض جم شدند . این آخرین لذت وی بود و باعث شد که چند هفته بعد شاه در مراسم تش جنازه‌اش حاضر نشود.

چنین بوده است دوران خدمت مهین سرورفراموشخانه دراواسط قر هیجده و چنانکه می‌بینیم زندگی او چندانهم خالی از معنی نبوده و ای سردار دلیر درعین حال که کشیش و فرمانده و عضو فرهنگستان بود ، مر زبان باز ومشروب‌خوار وفیلسوف بزرگی بشمار میرفت. قضاوت اینموضوع که آیا اوماسون خوبی بوده است یاخیر؟ بفراماسونها واگذارمی‌کنیم وهمینقدر متذک میشویم که در فرانسه هم مثل انگلستان فراموشخانه حاضر بود توقعات خود را

کند برای اینکه قدرت اجتماعی بدست آورد و رجال طراز اول را در محافل خود نگاهدارد.

کنت دوکلرمون در دوره بیست و هشت ساله سروری خود اداره فراموشخانه را به‌نماینده سرداران بزرگ واگذاشته بودکه یکی از آنان بانکداری بود موسوم به «بوره» که از احوال او اطلاعی در دست نیست. جز اینکه مورخین انتخاب اورا بدین مقام، بیجا میدانند. و دیگری «لاکورن» معلم رقص که راجع باو هم اطلاعی موجود نیست، جز اینکه تعداد زیادی از ماسونها او را دشمن می‌داشتند. مسیولاکورن‌ازمردم‌داری چیزی کسر نداشت ولی فاقد استعداد مقام نمایندگی سرور بزرگ‌بود. ماسونها از انتخاب او باندازه‌ای غضبناك شدندکه چیزی نمانده بود فراموشخانه از هم بپاشد. در محفل فراموشخانه برسر انتخاب او آتش بپاشد وماسونها بیم فحش وناسزا گفتند و برسر وصورت یکدیگر نواختند و آنقدر درآنجا غوغا و بی نظمی‌شدکه دولت‌تشکیل جلسات محفل بزرگ را قدغن‌کرد.

فقط مهین سرور بعنوان مظهر اتحاد، وکتاب اساسی دواگولیه‌که ترجمه شده و از طرف مجمع عمومی فراماسونهای پاریس قبول شده‌بود برجای ماند. با اینحال رفاقت واتحاد ماسونی درگوشه وکنارفرانسه، در همه‌جا بکار خود ادامه‌داد و نجباوبورژواها را مجتمع ساخت. نقائص اخلاقی مهین سرور و بی نظمی محفل بزرگ مانع اشاعه فراموشخانه نشد؛ بعکس ظاهراً هر قدر موقعیت فراموشخانه در پاریس بحرانی میگردید پیشرفت آن درولایات بیشتر میشد. از جمله در «بردو» محفل اصلی موسوم به «محفل انگلیسی» از سال ۱۷۴۰ الی ۱۷۶۰ (۱۱۵۲-۱۱۷۳هـ) در حدود ده محفل فرعی دیگر تشکیل دادکه در همه آنها همان فعالیت وعلاقه دیده میشد. شکی نیست که فراموشخانه فرانسه موفق نشد اثر اجتماعی و اهمیت سیاسی نظیر فراموشخانه انگلستان‌را تحصیل‌کند ولی‌کاری را که انجام داد نمی توان ناچیزتر و خردتر از کار فراموشخانه آبی دانست. فراموشخانه توانست آراء نویسندگان فیلسوف مسلك فرانسه را خریداری کند، و در تمام نقاط یك شبکه همدستی و اتحاد تشکیل دهد ولی این

اتحاد مورد استفاده ارواح جسور واقع شد. در مقابل کاتولیسیم فرانسه که دچار تزلزل درونی شده بود، فراموشخانه صفوف محکم آراست و توانست هرعنصری راکه از کلیسا خارج میشود در درون خود جای دهد. اغلب با بی‌نظمی و همیشه در ظلمت کارکرد ولی پیوسته مؤثر و نافذ بود؛ افکار انگلیسی، روشهای انگلیسی و طرق بحث پارلمانی انگلستان را بامحیط فرانسه وفق داد، همان طریقه مباحثه شورائی که محافل از آن تبعیت می‌کردند ومسیو پرزیدان دومونتسکیو درکتاب روح‌القوانین خود بشیوه تغزل و آهنگین از آن سخن رانده است. فراموشخانه افکار و ارواح عرفانی را از اسرار و تعصبات کاتولیک منحرف ساخته و متوجه مقدسین خاص خود از قبیل هیرام، زور و بابل و قابیل وسایر ماسونهای بزرگ باستانی نموده است.

خلاصه اینکه فراموشخانه یك منظور مضاعف را بدست آورده است. در مقابل تمدن سلطنت طلب و کاتولیك قدیمی فرانسه کار یك «حلال» را کرده یعنی بدون خشونت و با مشی ظریف و روان ودائم، با آن مخالفت ورزیده و آنرا در خود حل و بی‌اثر کرده‌است. دیگراینکه در مقابل تمدن عقلی وعلمی وفضلی انگلستان آزمند عمل یك عامل سیار تبلیغاتی را انجام داده است.

خلاصه‌تر اینکه فراموشخانه بین بوسن و بلیه ولافایت، دزاگولیه را قرار داده است. و بدینترتیب دوره اول فراماسنی در فرانسه پایان مییابد...»[1]

دومین مرحله فراماسونری درفرانسه

دومین مرحله ترویج وتوسعه وانحطاط فراماسونری فرانسه دوره ریاست «دوك دوشارتر»[2] و «دوك اورلئان»[3] در «گراند اوریان دوفرانس» بود. دوره ریاست اورلئان مصادف بود با روزهای منقلب و بحرانی فرانسه، ودرحالیکه دوران بحران ادامه داشت «دوك دولوکزامبورگ»[4] بریاست گراند لژ و سمت استاد اعظم انتخاب گردید. بود

۱ــ نقل از کتاب منتشر نشده «مهندس شایون».

۲ــ Chartres

۳ــ Orleans

۴ــ Luxemboyrg

دوک کرامبورگ در دوران ریاستش سعی کرد تا اختلافات موجوده بین طرفداران Higher degrees باگراند لژ را رفع کند.

او پس از مدتی تلاش در مارس ۱۷۷۳م (محرم ۱۱۸۷ ه) موفق شد که موقتاً بین فراماسنهائی که طریقه‌های نوینی بوجود آورده بودند، اتحادی برقرار کند و با موافقت همه‌وستیجات، سازمان (گراند لژ ناسیونال دوفرانس)[1] را تشکیل داد. پس از انجام این الحاق دوک دوشارتر زه که بسمت «گراندماستر» انتخاب گردیده بود باموافقت همه اعضاء روز ۳ دسامبر ۱۷۷۳ (شوال ۱۱۸۷ ه) عنوان «گراند ناسیونال» را تغییر داد و نام جدید «لژ بزرگ شرق» Grand Orient de France را برای کلیه تشکیلات موجود انتخاب کرد.

در همین تاریخ گراند اوریان کمیسیونی را که موفق بانجام وظائفش نشده بود مأمور کرد تا درباره Higher degrees گزارش مبسوط و مستدلی تهیه کند ضمناً بکلیه لژها دستور داد تا با ۳۱ سمبول کار کنند.

اختلافات روز افزون بار دیگر بطرفداران Higher degrees فرصت داد تا شروع بتوسعه و پرورش سازمان خود کنند. اینها فلسفه فراماسنی اسکاتلند را که مبتنی بر گوشه‌گیری و عزلت بود قبول کردند و درجات زیر را نیز بسازمان خود افزودند:

A School of Hermeticism-At Avigon
The Elus Coens
The Contrat social
The Academie des Vrais macons
The Philalethes And The Philadelphians
The Rose Croix Chapter,at Arras

گراند اوریان برای اینکه بار دیگر از تشتت و اختلافات جلوگیری کند در ۱۷۸۲م (۱۱۹۶ ه) تصمیم گرفت که شورای درجات Finally Cagliostros Rit gyptiex را بوجود آورد.

گردانندگان گراند اوریان بار دیگر گرفتار اختلاف در تعیین درجات وروشها

1—Grand Loge Nationale de France

شدند ، اما سر انجام همگی موافقت کردندکه درجات موجود به (نو آموز- شاگرد- رفیق- استاد) تثبیت و محدود شود. بعلاوه گراند اوریان بخود حق داد که در صورت لزوم، فلسفه و طریقت جدیدی بوجودآورد .

در حالیکه بدینطریق فراماسونها با یکدیگر مبارزه مینمودند و هر یک از دسته‌های آن میخواستند بر دیگری برتری داشته باشند ، دوشیاد فراسوی در صحنه بر آمدند ، لژهائی تشکیل دهند . و یکی از آنان ژوزف بالسامو بود. ژوزف بالسامو یکی از معروفترین شیادانی است که مردم فرانسه را فریب میداد . او که قبلا با نام (کاگلیوسترو) زندگی میکرد در ۱۷۸۱م (۱۱۹۵ه) وارد فرانسه شد و یک لژ فلایی (لژ بزرگ مصر) بوجود آورد. او خود را «قبطی بزرگ» لژ معرفی کرد. وچون «مانیتیسم» میدانست، بمردم میگفت که با عضویت در «لژ مصر» عمر جاودان خواهند یافت او که میدانست اسرار ورموز در تحریک حس کنجکاوی مردم مؤثراست، شرایط ورود به (لژ) را بسیار دشوار وپیچیده کرد. مقررات شدید و سختگیریهای او باعث شد مردم او را ساحری چیره دست بدانند، بطوریکه عده‌ای میگفتند اوقادر است مس را مبدل بطلاکند و مرده را زنده نماید، وشخصاً نیز ازآغاز جهان تا امروز زنده است و هرگز نخواهد مرد.

بالسامو در لژ مصر، معشوقه‌اش «لورانزا» را بوسیله «مانیه تیسم» خواب میکرد و هرکس هرچه در ضمیر داشت، او ازربان زنی که خوابیده بود برزبان میآورد. هم او بودکه برای اولین بار زنهارا بدرون لژها راه داد و«ماری انتوانت» همسر لوئی شانزدهم را نیز عضولژساخت ویکبار او را بمحفل برد .

در آنروز بالسامو «لورانزا» را خواب کرد تاسرگذشت ماری آنتوانت رابگوید ولورانزا ضمن گفتن سرگذشت وآینده ماری آنتوانت باو گفت : که در سیاستگاه گیوتین سرش از بدن جدا خواهد شد.

ژوزف بالسامو در ۱۷۹۵ م (۱۲۰۹ه) در رم دستگیر شد و درزندان درگذشت. یکی دیگر از شیادان که در پاریس لژ قلابی تأسیس کرد، دکتر «مسمر» اطریشی بود

سر لژی بنام «آرمونی» تشکیل داد و نحوه‌کارش این بود که بیماران را به نیروی
یه تـم و بوسیله موزیک و آرشه ویلن معالجه مینمود و در مدت هیجده ماه معادل
میلیون‌تومان از بیماران حق‌العلاج گرفت ولی در اثر فشار اطباء بدولت ، از پاریس
اخراج شد وفقط لژ فراماسونری او که بنام «آرمونی» خوانده میشد تا سالهای بعد باقی ماند.

بطوریکه ذکر شد، لژ فراماسونری فرانسه که در ۱۷۷۳م(۱۱۸۶ه)
ت گراند اوریان شروع بفعالیت کرده بود، سرانجام پس از چندین بار تغییر شکل
و تشریفات در سال ۱۷۵۸ م (۱۱۷۱ ه) استقلال خود
اعلام کرد واز «لژ بزرگ لندن» جدا شد. علت جدا شدن لژ فرانسه این بود که متوجه
گردید «لژ بزرگ لندن» وارد دسته‌بندیهای سیاسی میشود ووظیفه نوعپروری وخدمت
نوع‌بشر را فراموش کرده است وشعار معروف «آزادی- برابری- برادری» را فقط وسیله‌ای
برای پیشرفت‌های سیاسی خود قرار میدهد.

گراند اوریان در مقررات خود تجدید نظر کرد و آنچه را که زائد و بی فایده
ست کنار نهاد و با مقررات تازه و ساده‌تری شروع بکار نمود. وهمین تجدید نظر
ث شد که خیلی زودتر از لژ انگلستان توسعه یابد، زیرا مقررات جدید طوری بود
که کلیه طبقات میتوانستند آزادانه مأنوس شوند و بدین جهت بجای طبقات ممتازه سابق
کبین ، درهای این لژ بروی بازرگانان ، کسبه ، روشنفکران ، نویسندگان و حتی
کشاورزان فرانسوی باز شد و زارعین هم متوجه گردیدند که هرگاه عضو فراماسونری
شوند مأمور مالیه و ژاندارم نمیتواند برای آنها پاپوشی بسازد و همین امر محرک و
شوق آنان بعضویت در لژهای فرانسه شد وکم‌کم کار این سازمان چنان بالا گرفت که
بیش از انقلاب کبیر فرانسه اگر کسی عضو فراماسونری نبود، از مزایای اجتماعی بسیاری
محروم میشد.

درسال ۱۷۷۱م (۱۱۸۴ ه) لژ گراند اوریان، در پاریس ۴۱ لژ و در ولایات
لژ وابسته بخود داشت. بعلاوه ۱۱ لژ در مستعمرات فرانسه ود لژ درکشورهای
بیگانه با آن ارتباط داشتند و در ارتش نیز برای افسران و درجه داران سی ویک لژ

مخصوص تأسیس وبوجود آمده بود . هفت سال بعد تعداد لژهای ماسنی بسرعت بحد قابل توجهی رسید وچنانکه ۱۲۰ لژ آن در پاریس و ۱۴۰۲ لژ دیگر در ولایات ومستعمرات کار میکرد و در نتیجه این فعالیت در سال ۱۷۸۷ م (۱۲۰۱ ه) یعنی دو سال قبل انقلاب کبیر فرانسه در این کشور هفتصد لژ فراماسونری وجود داشت.

در دوره سلطنت لوئی شانزدهم و در دوره انقلاب فرانسه تا روی کار آمدن (ناپلئون بناپارت) بازرگانان فرانسوی که عضو سازمان فراماسونری بودند حقوق گمرکی نمیپرداختند و کالای آنها بدون پرداخت عوارض گمرکی وارد فرانسه میشد.

در روزهائیکه انقلاب آغاز گردید، همه جا اعضاء لژها در صفوف مقدم انقلابیون قرار داشتند وحتی هسته مرکزی انقلاب را رهبری میکردند که تفصیل آن بعد خواهد آمد[1]. از بین رجال انقلابی فرانسه کمتر کسی را می توان یافت که عضو فراماسون نبوده باشد وکلیه نویسندگان برجسته آن عصر مثل ولتر[2]، روسو، مونتسکیو و حتی انقلابیون بزرگی مثل میرابو، دانتون، کامیل دمولن همگی عضو جمعیت فراماسون بوده‌اند.

پس از استقرار آرامش درفرانسه، یکی از فراماسونها بنام (روت تیرس دومونتالو[3]) از بقایای لژهای قدیمی لژی بوجود آورده که مجدداً بنام گراند اوریان نامیده شد اودر ۱۷۹۵م (۱۲۰۹ه) خود را گراند ونرابل Grand Venerable که مترادف با مقام «استاد اعظم» بود نامید. سازمان نوین فراماسنی در ۱۷۹۸ (۱۲۱۲ ه) مورد موافقت پلیس قرارگرفت و اجازه فعالیت علنی بآن داده‌شد. درهمین سال گراند لژ فراماسونهای حرفه‌ای که قبل از سازمان فراماسنی سیاسی در فرانسه بوجود آمده بود، الحاق خود را باین سازمان جدید اعلام داشت و همگی تحت سرپرستی «گراند لژ گراند اوریان» بفعالیت پرداختند.

فراماسنهای فرانسوی و انگلیسی درسال ۱۸۰۱م (۱۲۱۵ ه) بفکر استفاده از

۱ـ بفصل مشروطیت وفراماسنهای همین کتاب رجوع شود.

۲ـ ولتر درسن ۸۳ سالگی بعضویت فراماسونری درآمد.

۳ـ A.L.Roettiers de Montaleau

شاهزاده بناپارت افتادند. بموجب نوشته فردریک گاولد[1] در ۲۲ اکتبر ۱۸۰۱ (۱۲۱۵ه‍م)
«گراند اسکاتیش لژ» بوسیله شورای عالی فراماسنی فرانسوی که همه تابع مقررات
۳۳ درجه‌ای بودند، پرنس ژوزف لوئی بناپارت[2] را بعنوان گراند ماستر قبول کرد.
این شاهزاده که بعداً بمقام پادشاهی نایل شد، بسمت گراند ماستر گراند اوریان نیز
منصوب گردید. با این انتخاب سه قدرت فراماسونری فرانسه بموجب قراردادهائی که
بین آنها منعقد شد، یک قدرت واحد مبدل شدند وشخص لوئی بناپارت درالحاق آنها
بیکدیگر رل عمده‌ای داشت.

ولی باردیگر در ۱۸۰۵ م (۱۲۱۹ه‍م) سه تشکیلات ماسنی زیر:

۱ـ سازمان فراماسنی وابسته باسکاتلند،

۲ـ شورای طریقت قرامسه،

۳ـ گراند لژ گراند اوریان،

قراردادهای اتحاد خود را با یکدیگر ملغی کردند و جداگانه به کار پرداختند.
در این زمان «گراند اسکاتیش لژ» در فرانسه، درحال احتضار بود. درحالیکه دو تشکیلات
دیگر بنامهای «شورای طریقت» و «گراند اوریان» بفعالیت خود ادامه میدادند. احساسات
ضد انگلیسی مردم فرانسه بهیچوجه مجالی برای توسعه لژ انگلیسی نمیداد درحالیکه
لژهای فرانسوی الاصل و مستقل مرتباً بیشتر میشدند.

درهمین سال بنا بدرخواست ناپلئون امپراطور فرانسه که عضویت او هنوز مورد
تردید ومناقشه بین محققین فرانسوی است «پرنس کامباسر»[3] بسمت گراند متر لژ
گراند اوریان منصوب شد.

سال بعد نیز او بسمت رئیس شورای عالی ۳۳ درجه‌ای Sovereign Grand Commander
انتخاب گردید. با این انتخابات کلیه اختلافات داخلی با وجود عدم اتحاد
لژهای فراماسونری از بین رفت و فراماسونری در فرانسه بسرعت رو بتوسعه وافزایش

۱ـ تاریخ مختصر فراماسونری ص ۱۹۲.

۲ـ Prince Louis Buonaparte

۳ـ Cambacérès

نهاد. بطوریکه تقویم سالانه ماسنی درسال ۱۸۱۴م (۱۲۲۹م) حاکیست «پرنس کامباسر» بزودی از هردوسمتی که داشت مستعفی گردید. در حالیکه ۸۸۶ لژو ۳۳۷ «شاپیتر» در سرتاسر فرانسه ومستعمرات آن درحال فعالیت بودند.

پس از استعفای کامباسر مقام کرسی «استاداعظم» او خالی ماند ولی در ۱۸۲۵ (۱۲۴۰م) مقام گراند متراد جوینت بیکی از اعضاء تفویض گردید.

از ۱۸۱۴ تا ۱۸۲۵ م (۱۲۲۹– ۱۲۴۰م) تغییرات محسوسی درگراند اوریان و شورای طریقت بوجود آمد وچون انگلیسها در این دوسازمان دخالت نداشتند، افکار دمکراتیك واریستوکراسی درلژهای فرانسوی حکمفرما شد ودر ۱۸۴۳م (۱۲۵۸م) یك معبد برای گراند اوریان احداث گردید. ولی وقایع سیاسی فرانسه درسال ۱۸۴۸ (۱۲۶۴م) منجر بحملاتی علیه فراماسونری شد، در این واقعه احزاب مختلف، فرق مذهبی وکلیساها شرکت داشتند. مردم که تحت تأثیر تبلیغات قرارگرفته بودند به عملیات ماسنها به سوء ظن و بدگمانی مینگریستند و درنتیجه دولت هم فعالیت لژها راکنترل میکرد و با سوء ظن اعمال آنها را زیر نظر داشت.

گراند اوریان بتدریج برای رفع سوء ظن عمومی روز ۹ ژانویه ۱۸۵۳ (۳۰ ربیع الثانی ۱۲۶۹) شاهزاده «لوسین مورا»[۲] را که یك ماسن بسیار فعال بود، بسمت گراند ماستر انتخاب کرد. انتخاب او تا اندازه‌ای از سوء ظن عمومی کاست. ولی او در ۱۸۶۱ م (۱۲۷۷هجری) استعفا کرده و پس از استعفای وی، باردیگر بامر لوئی ناپلئون امپراطور فرانسه، مارشال «ماگنان» مان یون[۳]، که تاآنروز ماسن نبود بجانشینی مورا بعنوان (استاد اعظم) انتخاب گردید. این افسر فرانسوی که درهمان روز انتخاب خود بعضویت فراماسونری درآمد، بدون اینکه بتواند کار مهمی انجام دهد در ۱۸۲۵ (۱۲۴۰م) فوت کرد وبلافاصله افسر دیگری بنام ژنرال مولین[۴] بجای او بمقام استاد...

۱– ژان ژاك کامباسر (۱۸۲۴–۱۷۵۳) حقوقدان، مرد سیاسی، صدراعظم و از نویسندگان قانون مدنی فرانسه بود.

۲– Lucien murat

۳– Magnan

۴– Mollient

عظمی فراماسونها رسید . انتصاب چند شاهزاده و افسر عالیمقام بریاست گراندلژ فراماسونری فرانسه و شورای طریقت سبب شد که در سال ۱۸۷۱ م (۱۲۸۷ ه) مقام استادی اعظم) ازآن بکلی حذف گردد وگراندلژ گراند اوریان از این تاریخ به بعد ریاست لژرا بنام President de L ordre تغییرداد .

این تصمیم از آن جهت گرفته شد ، که قبلا در « قانون اساسی فراماسونری فرانسه» پیش‌بینی مقام مزبور وهمچنین نامگذاری تشکیلات ماسنی بنام «معمار اعظم جهان» Great archifect of the universe شده‌بود .

برای تغییر نام و ایجاد سازمان «معمار اعظم» یك کمیته ۱۱ نفری که لرد«لی»[۱] و«روبرت فرودریك گاولد[۲]» ، نویسنده بزرگ فراماسون نیز در آن عضویت داشتند ، تشکیل گردید و هسته اصلی سازمان مزبور را بوجود آورد . این کمیته دو ماه بعد گزارشی تهیه‌نمود که‌گاولد‌بطور خلاصه دربارهٔآن چنین‌مینویسد: «این‌کمیته بیشنهاد اصلاحی‌داد ، که‌بموجب‌آن کلیه‌سنتها ، طرزتفکر وروش تمام‌طریقت‌های‌فراماسونری ازروز اول تاکنون ، که موجب ایجاد مخالفتها در بین ماسونهای دنیا بود برطرف میشد . بموجب موافقت‌نامه جدید کلیه کسانیکه روش‌های فراماسونری را تعقیب مینمودند ، ماسن شناخته می‌شدند . در این کمیته کارگردانان فراماسونری انگلستان وفرانسه موافقت‌کردند که فعالیت لژهای فرانسوی ولژهائی که بزبان انگلیسی اداره میشوند ، مورد تأیید طرفین قرارگیرد وبرسمیت شناخته شود[۳]. این توافق تااندازه‌ای ازاختلافات عمیق بین ماسنهای انگلیسی و فرانسوی کاست و مسئله برتری مطلق لژ بزرگ لندن رانیزازبین برد .

درآنوقت در فرانسه ۳۶۲ لژ و۷۷ شاپیتر و۲۱ شورای طریقت بود که‌همه زیر نظر گرانداوریان قرارداشتند . از اینعده ۸۹ لژ درپاریس و حومه فعالیت میکرد که

---

۱ - Leigh
۲ - Robert Freidrikgould
۳ - فراماسونهاوانقلابهای‌جهانی ص۱۱۱

چهل‌هزار عضو داشت . در همین سال در تحت رهبری شورای عالی Supreme concil یك گراندلژ دیگر بنام گراندلژ دوفرانس Grande Loge de France با سه درجه وطریقت بکارپرداخت ، درحالیکه شورای عالی دارای مقاماتی از ۴ تا ۳۳ درجه بود .

گراندلژ فرانسه به تبعیت از افکار ماسنهای انگلستان سعی فراوان کرد تا بحث ومذاکرات سیاسی ومذهبی در داخله لژها جلوگیری کند ، ولی موفق نشد . روشی که فراماسونهای فرانسه‌را ازسایر سازمانهای ماسنی‌دنیا متمایز میساخت ، وجه همین‌مسئله بود . دربعضی ازسازمانهای ماسنی حتی اندیشیدن درباره «سیاست ومذهب» ممنوع است ولی در گرانداوریان توجه به «مذهب و سیاست» برای ماسنها آزاد است وهرکس میتواند صاحب هر نوع تفکر سیاسی ومذهبی باشد. حتی در برخی از لژهای گراند اوریان گاهی بر علیه مسیحیت و سایر ادیان صحبت میشد تا آنجا که مخالفین شهرت میدادند که هر کس میخواهد وارد محفل شود ، اول باید از روی‌مجسمه مسیح عیسی عبورکند . گرچه لژهای انگلیسی‌عملاً بمذهب علاقه‌ای نشان نمیدهند ، اما در مسائل سیاسی بدون اندك تردیدی شرکت میکنند . با اینحال خود را مخالف «گراند شرق فرانسه» که پس از جدائی از «لژ بزرگ لندن» «لامذهب‌گردیده» میدانند.

نتیجه اختلافات وکشمکش‌های فراوان این دو لژ آن شد که در روز ۴ سپتامبر ۱۹۲۹ (۱ ربیع‌الثانی ۱۳۴۸ه) بموجب فرمان معمار بزرگ مقرر گردید که در لژها نباید بهیچوجه راجع بمسائل مذهبی وسیاسی صحبت شود . ولی فراماسونری گراند اوریان این فرمان را نپذیرفت .

امروزفراماسونری‌انگلستان وامریکاظاهرا بمذهب معتقداست ولی‌فراماسونری فرانسه، ایتالیا، اسپانیا، پرتقال و سایر کشورهای لاتین نژاد لامذهب میباشند. منظور از «لامذهب» این است که در این کشورها فراماسونری مخالف با مذهب نیست ولی خود نیز دارای مذهب مخصوص نمیباشد .

اکثرکسانیکه درگذشته و امروز عضو لژهای فراماسونری در فرانسه ، ایتالیا، اسپانیاوپرتقال شده‌اند، معتقد بخدا و متدین بدیانت مسیح میباشند ولی خود ...

فراماسونری تظاهر بمذهب ندارد.

اما در امریکا و انگلستان سازمانهای فراماسونری از ترس افکار عمومی و یا رعایت سنتهای قدیمی شرط ورود و قبولی عضو خود را داشتن عقیده بخداوند قرار میداد.

لژ های انگلیسی و سیاستمداران آن کشور وقتی متوجه شدند که نمیتوانند «گراند اوریان» را تحت سلطه و اقتدار خود در آورند، بناچار آنرا رها کردند و در عوض «گراند لژدوفرانس» را که بعداز جنگ بنام «گراند ناسیونال دوفرانس» نامیده شد تقویت نمودند. بطوریکه گاولد مینویسد: در ۱۹۱۴ یک گراند لژ مستقل درفرانسه ومستعمرات آن بوجود آمد که ۱۲۸ لژ در پاریس و اطراف آن داشت و در این لژها ۷۶۰۰ عضویت داشتند. انگلیسها سعی کردند با استفاده از نفوذهای خود فعالیت لژهای گراند اوریان را تعطیل و در عوض اقدامات لژهای گراندلژ دوفرانس وگراند ناسیونال دوفرانس را تقویت نمایند. ولیکن توفیق آنان در این امر نسبی است چنانکه هم اکنون در تهران فقط لژ «مولوی» که تابع گراند ناسیونال دوفرانس است فعالیت میکند. لژ گراند اوریان بطوریکه بعداً خواهد آمد پس از سلطنت رسیدن اعلیحضرت رضا شاه کبیر تعطیل شد در حالیکه لژ «روشنائی در ایران» مرتباً در کلیسای انجیلی تهران خیابان قوام السلطنه در مدت ۱۶ سال سلطنت رضا شاه کبیر فعالیت داشت.

فراماسنی فرانسه در دوران اشغال آنکشور

جنگ بین المللی اول شیرازه بسیاری از کشورها را در هم ریخت. در آلمان پس از یکدوره بحرانی رژیم نازی که متکی به «ناسیونالیسم» و «مردم فنا ناپذیر آلمانی» بود بوجود آمد. هیتلر و سران نازی همانطوریکه با یهودیان دشمنی و کینه داشتند با هر گونه افکار «انترناسیونالیستی» اعم از «کمونیزم» یا «فراماسونری» مخالف بودند. مخالفت نازیها با فراماسنها از این جهت بیشتر از «کمونیستها» بود که این سازمان را آلت دست «یهودی»ها میدانستند. هیتلریها کلیه سازمانهای فراماسنی را در آلمان برچیدند واعضاء آنها را یا اعدام کردند و یا

بزندانهای طویل المدت انداختند. در دوران جنگ دوم جهانی هر جا قشون هیتلر وارد آن میشد، محو ماسنها را فراموش نمیکرد و محافل آنها را تعطیل مینمود. ولی بعد از شکست آلمان و پایان جنگ دوم جهانی فراماسنی فرانسه باردیگر زنده شد.

نفوذ فراماسونری کنونی درفرانسه

گراند اوریان درفرانسه هم اکنون بصورت یك سازمان مستقلی است که «برتری وسیادت مطلق لژلندن وفراماسونری انگلستان» را قبول ندارد. درعین حال گراند لژ «ناسیونال فرانس» که در ایران دارای لژمادر بنام «مولوی» وسازمان جداگانه ایست، همواره بستگی خودرا با لژهای انگلستان حفظ میکند به همین جهت بلژهای انگلیسی در جهان اجازه داده شده که باماسنهای فرانسوی عضو و وابسته به گراند ناسیونال دوفرانس ارتباط پیداکنند و آنها را بلژهای خود دعوت نمایند. فراماسونری در کشور فرانسه نسبت به کشورهای دیگر اروپا حتی نسبت بانگلستان دارای اهمیت بیشتری است، زیرا پاره‌ای از کشورهای اروپا فراماسونری را از فرانسه گرفتند. فراماسونری درنیمه اول قرن بیستم تازمان شکست فرانسه یعنی تاسال ۱۹۴۰ م (۱۳۵۹ ه) دراین کشور وسعت و نفوذ بسیاری داشت. ولی شکست فرانسه واشغال آن کشور ازطرف نازیها لطمه‌ای بزرگ به آن زد. بعداز آنکه دولت آلمان، شمال ومغرب فرانسه را اشغال کرد ودرجنوب آن کشوریك منطقه اشغال نشده حکومتی باسم حکومت ویشی بوجود آمد، ازیك طرف آلمانیها درمنطقه اشغالی خود لژهای فراماسونری را ازبین میبردند، وازطرف دیگر، مارشال پتن رئیس حکومت ویشی با ماسونها مبارزه میکرد. دشمنی هیتلر و ارتش او با فراماسونها بعلت نفوذ یهودیان بود وهیتلرمی گفت فراماسونری یکی از مظاهر و معتقدات وآئین یهود است ولی درباره دشمنی مارشال پتن با ماسونها چه بایدگفت؟

ذبیح‌الله منصوری در باره علت دشمنی مارشال پتن و حکومت ویشی با ماسنها می نویسد: «حکومت ویشی ازاین جهت فراماسونری را ازبین میبرد که فکر میکرد

فراماسونها مسئول شکست خوردن فرانسه در تابستان سال ۱۹۴۰ میلادی (۱۳۱۹ ش ۱۳۵۹ ق) هستند. زیرا سازمان فراماسونری با توصیه بازی وتان رسانیدن بدوستان و خویشاوندان و دست انداختن روی تمام منابع درآمد مملکت و عقب زدن اشخاص وطن‌پرست و بی‌طمع، طوری باعث توسعه فساد اخلاق شدکه نه فقط سازمانهای کشوری بلکه سازمانهای نظامی مملکت را هم فلج کرد. لذا فرانسه‌که برای جنگ آماده نشده بود نتوانست درقبال آلمان مقاومت نماید وشکست خورد.»[۱]

بطوریکه پرفسورشروین باوند استاد دانشگاه‌که هنگام جنگ درآلمان اقامت داشته اظهار میدارد، قوای نظامی آلمان پس از اشغال پاریس کلیه اسناد لژهای فراماسونری را ببرلن آورد ودرنمایشگاهی که دراین شهرترتیب داد، بمعرض تماشای عمومی گذاشت. دراین نمایشگاه علاوه براسناد ومدارك، علائم ولوازم فراماسونری چند جلدکتاب نیز چاپ وبفروش میرسید که در آن اسامی کلیه ماسنهای عضو«گراند اوریان» و «گراند لژ ناسیونال دوفرانس»، منجمله فراماسنهای ایرانی نوشته شده بود. چون محل تشکیل این نمایشگاه درماههای آخرجنگ دوم، هدف بمبهای آتش‌زای هواپیماهای متفقین قرار گرفت، حکومت نظامی آلمان نمایشگاه را تعطیل و اثاثیه واسناد آنرا با واگن بخارج ازبرلن بردکه بعدها بدست فرانسویها افتاد.

درباره تعداد فراماسنهای فرانسوی اختلافات فراوانی وجود دارد. روزنامه «فیگارو» چاپ پاریس تعداد ماسنهای فرانسوی‌راقبل‌ازجنگ یك‌ونیم‌میلیون نفراعلام کرد، ولی آماری که فرماندهی قوای نازی پس از اشغال لژها تهیه کرده بود، تعداد حقیقی آنها را بیشتر از ۲۵۰۰۰۰ نفر در منطقه اشغالی نشان نمیداد و اگر تعداد ماسنهای منطقه غیر اشغالی را هم ۵۰۰۰۰ نفر بدانیم معلوم می‌شود که جمعاً درکشور فرانسه سیصد هزار نفرماسون وجود داشته است.

قبل از جنگ دوم جهانی فراماسنهای فرانسوی بزرگترین قدرت سیاسی واقتصادی کشور خودرا دردست داشتند ولی اکنون نفوذآنها ازبین رفته است. درحال حاضر لژهای ماسنی بیشتر به بنگاه های کارگشائی و مؤسسات تعاونی شباهت دارند.

۱ـ ص ۱۲ شماره ۳۳ سال ۲۲ مجله خواندنیها.

کمونیستهای فرانسه در آنکشور و درکشورهائی که لژ فرانسوی فعالیت دارند بعضویت آنها درآمدند و چون نداشتن مذهب و داشتن عقیده سیاسی در اینگونه لژها بلامانع است ازینرو راه یافتن بسازمانهائی که قبلاً آنرا مظهر اشرافیت میدانستند برای ایشان خیلی آسان وساده میباشد.

در حال حاضر چون فرانسه دارای مقام اول در سیاست جهانی نیست ، فراماسونهای وابسته بگراند لژ این کشور دارای اهمیت و نفوذ قابل ملاحظه‌ای نیستند چنانکه در ایران نیز افراد سرشناس کمتر به لژ مولوی روی میآورند. در عین حال باید گفت که سه تن از نخست وزیران و چندتن از وزیران اسبق که در فرانسه یا سایر کشورها عضویت لژ ماسونری را قبول کرده بودند ، در تهران به عضویت لژ « مولوی » درآمدند و براهمیت این لژ افزودند.

فراماسونهای فرانسه میکوشند رجال برجسته کشور خود را فراماسون معرفی کنند. واین نکته را نیز نمی‌توان انکار کرد که در گذشته وحال عده زیادی ازسیاستمداران و سرداران معروف فرانسوی فراماسون بوده‌اند . « سرژهوتن [1] » نویسنده کتاب « فراماسونی » می‌نویسد :

« درفرانسه شماره رجال سیاسی که عضو فراماسونری هستند خیلی زیاد است درمجلس شورایملی وشورای جمهوری فرانسه که قبل از ریاست جمهوری ژنرال دوگل وجود داشت (یعنی در دوره جمهوری چهارم) از هر دو نفر نماینده مجلسین یکی فراماسون بود .

درمیان سرداران نظامی فرانسه ژنرال « ژوفر » که در جنگ مارن در سال ۱۹۱۴ م- [۱۳۳۲ هـ] جلو قشون آلمان را گرفت و بفاتح « مارن » معروف گردید عضو سازمان فراماسونری بود. عده‌ای ازافسران ارشد فرانسه قبل از جنگ جهانی اخیر و بعد از آن عضو سازمان فراماسونری بودند واکنون هم در ارتش فرانسه یکعده ازافسران عالیرتبه

1- SERGE HUTIN

عضو سازمان فراماسونری هستند.

دردوره جمهوری چهارم عده‌ای از نخست وزیران فرانسه مثل «منده‌س فرانس» و «گیموله» عضو سازمان فراماسونری بودند. چون هم اکنون «گراند ناسیونال دوفرانس» در ایران شعبه‌ای بنام لژ «مولوی» دارد که خود آن نیز دارای لژهای فرعی دیگری است و همچنین هنوز باقیمانده اعضاء لژ «گرانداوریان» ارتباط خودرا بافرانسه حفظ کرده‌اند. لذا بدنیست برای اطلاع ازوضع کنونی لژهای ماسونی فرانسه توضیحات بیشتری داده شود.

حکومت فراماسونری درفرانسه ـ درپارلمان احزاب ـ اعضاء وزارت کشور و مطبوعات

فراماسونهای فرانسوی درباره دو لژ «گراند اوریان» و «گراند ناسیونال» صدها جلد کتاب نوشته‌اند. مخالفین فراماسونها هم کتابهای فراوانی علیه آنها نوشته ومنتشر کرده‌اند. حتی جمعیت های «ضد ماسنی» در فرانسه فعالیت فراوانی میکنند. در میان نوشته‌های اخیر، رساله (حکومت فراماسونری) که بوسیله «ژوزف ژیبر»[۱] منتشر گردیده[۲] از همه جالبتر است؛ به همین جهت خلاصه‌ای از آنرا ترجمه و در اینجا نقل میکنیم[۳]:

«اگر گفته شود که فراماسونری تهیه کننده مواد لازمه بلشویکی میباشد خطا نیست. تاریخ وقایع چهل ساله اخیر بما نشان داده است که کمونیسم در مملکتی پاگرفته که لژ فراماسونی در آنجا ریشه دوانیده است. نه این است که در تحت رژیم حکومت تزارها که غولی با پاهای سفالین بودند، لنین و تروتسکی توانستند موفق شوند، بلکه آنها بطرز غیرقابل انکاری در تحت حکومت فراماسونی کرنسکی پیشرفت کردند.

۱ ـ JOSEPH GIBERT

۲ ـ این رساله که تحت عنوان حکومت فراماسونری است درباره ماسونها در پارلمان ـ مطبوعات ـ احزاب ـ واعضاء وزارت کشور، نوشته شده است.

۳ـ این رساله را دکتر غفوری غروی در اختیار نویسنده گذارد که با تشکر فراوان از ایشان، مورد استفاده قرار گرفت.

اگر بلاگون خونخوار توانست بازور درمجارستان پیروزشود، از دولت سرحکومت ماسونی « کارولی » بود . انقلاب خونین اسپانیا مقدمه انقلاب متوسطه ماسونی بود مائوتسه تونگ بعد از آنکه چیانکایچیک فراماسون نتوانست کشور چین را از غرق فساد نجات دهد ، فاتح وپیروز شد .

در پراگ کمونیسم روی خرابه های رژیم « بنش »[1] و « مازاریک »[2] بجانشینی فراماسون « هوشا »[3] مستقر شد . در بوخارست و صوفیه و بوداپست بعد از چند سال ناتوانی رژیم ، ماسونها دست بکار شدند و همه جا با انهدام قدرت و به هیجان آوردن طمع و پامال کردن عادات گذشته بدون تمایل قطعی راه را برای کمونیسم صاف کردند در داخل هرمملکت خرابکاری آنها وقتی به نتیجه میرسد که سلامتی دولت وملت توسط انجمنهای سری مسموم کرده باشند .

مقصود ما (نویسنده کتاب) از نوشتن این سطور آنست که توجه فرانسویان را به عملیات مملکت برباد ده که فراماسونری درظرف دو قرن اخیر بوجود آورده وکشور را به آستانهٔ سقوط و نابودی کشانده است ، معطوف داریم ومنظور دیگر ما اینست که قضاوت درباره ماسنها تصحیح شود وخود آنان نیز تغییر تفکر دهند . آنچیزی که ما آنرا ضد ماسونیت میناميم ، کینه و دشمنی شخصی برضد ماسونها نیست (زیرا آنان نیز مثل ما فرانسوی هستند) بلکه برضد یك انجمن سری است که مقصد ومقصودش پنهان است و مادر « اسرار ماسونی » ثابت کرده‌ایم که مقاصد پنهان آنان همواره علیه عیسویت و بر ضد فرانسه میباشد . ما میدانیم که در میان ماسونها ، برادران با جرئتی نیز هستند که بر ضد نفوذ دایم التزاید کمونیزم بمبارزه مشغولند ولی زحمتشان برای مداوای این درد تا وقتیکه اصول مبارزه ، با توسعه درد مساعد است بی‌نتیجه خواهد بود . اولین اقدام طبیبی که میخواهد مسلولی را نجات بخشد این است که بیمار را از محیط مسلولین خارج سازد . فراماسنها مثل باقی فرانسویها احتیاج بهوای خالص و سالم

Benech ـ ۱

Mazaryk ـ ۲

Hocha ـ ۳

دارند ، پس لازم است که درهای لژ را بازکنند .

متأسفانه تردیدی در این امر وجود ندارد که فراماسونهای مؤمن بتوانند زمانی لژهای خود را بسان ، شیشه‌ای بسازند که درون آن پیداست . آنچیزی که قدرت فراماسونری را تشکیل میدهد، اسراری است که آنرا احاطه کرده و اعضاء وفعالیتشان را درپشت‌پرده‌های ضخیم اسرار نگاه‌داشته است و بدینجهت آنان لاینقطع‌قانون‌مملکت را زیر پا میگذارند . همه کس میداند که قانون مطبوعات، هر ناشر یاچاپخانه‌داری را مجبورکرده است که هر کتاب یا رساله یا روزنامه یا مجله یا حتی یك تراکت ساده را بآرشیو قانونی وزارت کشور و دادسرا و کتابخانه ملی و وزارت اطلاعات تحویل بدهد ، این دستور العمل را بغیراز تشکیلات ماسونی همه محترم می‌شمارند . برای امتحان این موضوع ، از کتابخانه ملی که کلیه مطبوعات وکتابهای منتشره درفرانسه را ضبط میکند یك نسخه صورت مجلس عملیات « گرانداوریان » را بخواهید . بولتن جمعیتهای مذهبی ، مجله پروتستانها ، روزنامه یهودیها ، رساله دفاع حقوق بشر ، روزنامه‌های حزب‌کمونیست، تراکت‌های سلطنت طلبان و هرچیز دیگری را که چاپ می‌شود ، دراختیار شما می‌گذارند ولی آنچه را که فراماسونها چاپ می‌کنند ندارند .

آیا فراماسونری بالاتراز قانون است که از یك تبعیض و امتیاز خاص استفاده میکند ؟

باید باین امر معتقد بود . زیرا « گرانداوریان » در ۱۹۴۵ م (۱۳۶۴ ــ ه) بخود می‌بالید که قراردادی با کتابخانه ملی بسته است که بعداز انحلال لژ توسط مارشال‌پتن ــ آرشیو فراماسونی بدون اجازه استاد اعظم بکسی نشان داده نشود .

درصورت جلسات سالیانه (صومعه) سال ۱۹۴۵ صفحه ۵۷ نوشته شده است که شرایط ورودکتابخانه ملی اینست که برای‌مطالعه‌اسناد باید اجازه مخصوص داشت.» درمقاوله نامه‌ای که بین گراند اوریان وکتابخانه ملی بسته شده مخصوصاً ذکرگردیده است که ماسونهائی که میخواهند آرشیو ما را مطالعه کنند، باید از گراند اوریان

اجازه داشته باشند وبدین‌ترتیب آرشیو جمعیت باختیار برادران ماسون گذارده می‌شود و از این مضیقه که برای دیگران منظور شده از آن نظر که بعضی از مورخین مورد تأیید نیستند ملاحظه اسناد ماسنی غیرممکن شده است. بر واضح است که این تحقیق مربوط است به اسنادی که در کتابخانه ملی در سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۴ (۱۳۵۸-۶۱) موجود است.[1]

واقعاً برای نشریه‌های بعدی کتابداران رسمی زحمتی متحمل نمیشوند، زیرا قانون مطبوعات در باره «صومعه» فراماسونری مجری نمی‌شود و آنها نوشته‌های خودشان را برخلاف قانون به بایگانی کتابخانه ملی نمیدهند.

اینهم ناگفته نماند که مدیر مجله ما چندی قبل از طرف دادگستری «اوران» بجرم اینکه یك شماره روزنامه را برای بایگانی مزبور نفرستاده بود، بجریمه قانونی محکوم شد، درصورتیکه شماره مزبور حاوی مقاله‌های سری نبود وهرکس حتی قوای انتظامی میتوانست بآسانی آنرا بدست بیاورد.

هرگز شنیده نشده است که گراند اورنان برای عدم اطاعت ازقانون مطبوعات جریمه‌ای پرداخته باشد. همچنین هیچگاه درروزنامه رسمی خوانده نشده که یکی از وکلای پارلمانی راجع باین عمل خلاف، علناً چیزی گفته باشد. متأسفانه ترس از ماسونری مستقل ترین وکلا را هم گرفته است.

قدرت لژها در پارلمان مشکوك نیست. قبل از جنگ یك گروه وکلای شجاع مثل René Dammange philipehenriot و Xavier – Valat موفق شده بودند که باجمعی از همکاران خود برای انحلال فراماسونری رأی بدهند[2]. امروز شاید ...

۱ـ برناردنی استاد لژ دوفرانس مدیر کل کتابخانه ملی ازطرف مارشال پتن مأمور شد که کلیه آرشیو فراماسونری را جمع و مرتب نموده ومنتشر سازد. نتیجه عمل برفیق این شد که بعداز رفتن مارشال پتن در ۱۹۴۶ دادگستری ناحیه سن او را بحبس اعمال شاقه محکوم کرد.

۲ـ در دسامبر ۱۹۳۵ عده‌ای از وکلاء مجلس تصمیم بانحلال دستگاه فراماسونری گرفتند ولی طرح آنها از طرف ۴۰۰ نفر از وکلاء مخالف رد شد.

ماسونها در پارلمان کمتر از آن روز است ولی پارلمان قادر نیست علیه اوامر صادره از کوچه کاده Cadet[1] و کوچه puteaux[2] کلمه‌ای ادا کند.

بدون شك تقصیر از وکلا و سناتورها نیست. زیرا اگر آنها بکمك موکلین و دوستانشان امیدوار باشند، شاید قدری بجنبند ولی بعداز بلای جنگ هیچکس در این مملکت نه رؤسای مذهبی و نه ملیون میل ندارند وجسارت نمیکنند که دشمنی لژها را برای خود بخرند. هم درشهرها وهم دردهات مردم ترجیح میدهند که علیه اشخاصی که آلت دست ماسونها هستند، بطور انفرادی ستیزه کنند. اینها عوض آنکه مغز دشمن را بکوبند وریشه را از بیخ و بن بکنند بشاخهای وی می‌پردازند.

حقیقت امر این است که مبارزه با فراماسونها آسان نیست. زیرا مبارزه با اشخاصی که درنهان مشغول عملیاتند وخودرا پنهان میکنند کار آسانی نیست. فراماسونها در سایه لژها به عملیات می‌پردازند واسامی اعضایشان را هم پنهان میکنند. درزمان جمهوری سوم گاهی خودنمائی میکردند ولی اکنون ازاینکار پرهیز دارند وبدستور وقواعد وآئین خود باید خویش را پنهان سازند.

درسال ۱۹۳۳م (۱۳۵۱ م) دبیر کل «صومعه فراماسونی» مینویسد: «شاید لازم باشد به برادران خود یادآوری کنم که ماسونری یك انجمن سری است وقوه و اهمیتش درهمین است. برادران ماسون وهمچنین لژها گاهگاهی مرتکب خودنمائی می‌شوند و این کار خطائی است که نتیجه‌اش جز تضعیف لژ حاصلی ندارد. اسرار را همانطور که سوگند خورده‌ایم باید حفظ کنیم.»

یکی ازاعضای متنفذ صومعه اظهار داشت که «مخالفین ما بیشتر ازاین می‌ترسند که حملات ما در پرده است. اسرار ماسونی که سبب قدرت آن است بهمین اندازه سبب ضعف ماست. ماکه ماسون نیستیم نمیتوانیم امیدوار باشیم، که با اسلحه مساوی با آن مبارزه کنیم، زیرا مبارزه با ماسونیسم مثل مبارزه کوراست باچشم دار. و از نشر این مطالب فقط

---

۱ ـ مرکز لژ گراند اوریان در این کوچه است.

۲ ـ مرکز لژ گراند لژ ناسیونال

امیدواریم که چشم هموطنان خود را باز کنیم. نه تنها برای اینکار بزرگواران و محترمین که دارای علائق ملی و مذهبی شایان بوده اند ما را تشویق کرده اند؛ بلکه بعضی از ماسونها که طرف استفاده قرار گرفته اند نیز بما کمك میکنند تا این اسرار ناچیز را فاش کنیم. در دولت سرآنهاست که ما اسناد ماسونی را بدست آورده ایم. این افراد فهمیده اند که عملیات رؤسای آنان برخلاف صلاح مملکت است.

بهرحال این صفحات از روی کمال صمیمیت نوشته شده. زیرا ما هرگز علیه اشخاص فعالیت نمیکنیم بلکه علیه تشکیلات و عملیات ماسونی اقدام می نمائیم. ما برضد انجمن و اسراری هستیم که برای مقاصد و سیاست خصوصی عمل میکنند و آنچه می نویسیم برای ضایع کردن آنها نیست بلکه برای این است که اسرار لژ و «مادربیوه»[1] را فاش کنیم. قدرت فراماسونها در این است که مردم آنها را نمی شناسند. وظیفه ملی شما فراماسونها نیز این است که آنها را بمردم بشناسانید و ماسك را از صورتشان بردارید تا همه ببینندشان.

آیا وکیل پارلمان که ماسون است فرد آزادی است؟

دستور گراند اوریان در ۱۹۵۰ (۱۳۶۴ ق) چنین است «هر یك از ماسونها که وارد سیاست اند یا در امور مملکت دخالت دارند باید دائماً با لژ در تماس بوده عملیاتشان را گزارش دهند» می توان گفت در فرانسه مردی هست که از تمام سلاطین دنیا مقتدرتر است. واو «مسیو دوپن»[2] می باشد که در صورت ظاهر آزاد است، ولی هرچه در فرانسه میگذرد از اوست. مالیه ملت را اداره میکند. حق و عدالت را مجری میدارد. عروسی ها را ثبت میکند. تولد نوزادان و متوفیات دست اوست. ترتیب تقسیم ارث بدست اوست. سرپرستی اطفال و تربیتشان بدست اوست. تقسیم مالیات تعیین قیمت نان و سایر کارها، تفتیش صادرات و واردات بدست اوست. با همه این مشاغل اختیار روابط خارجی فرانسه هم بدست اوست. سفرای فرانسه را او انتخاب میکند. بسفرای خارجه او پذیرش می دهد. مقاوله نامه ها و معاهدات را او امضاء میکند

---

۱ ـ نویسندگان فرانسوی فراماسونها را بمسخره «مادربیوه» میخوانند.

۲ ـ Dupont

خلاصه برای جنگ وصلح نظر او شرط است وبالاخره مسیودوبن است که وکیل تراش پارلمان و در حقیقت فرمانفرمای کل است.

این مرد رشید طبیعتاً نه لیاقت دارد و نه حوصله لذا برای هریك از این مشاغل نماینده‌ای بجهت انجام امور فرمانفرمائی معین می نماید. مسیودوبن هر پنج سال یك مرتبه برای ادامه سلطنتش یادداشتی حاوی اسامی وکلائی که باید برای پارلمان انتخاب شوند، بمقامات لازم تسلیم می‌نماید وهر نه سال یك مرتبه با دستوری که بطرفدارانش صادر میکند، اعضای سنا را تعیین می‌نماید. وکلای پارلمان و سناهمه‌شان مثل او مردمان رشیدی هستند که بعضی هاشان از دخالت در سیاست احتراز میکنند چون باشکال زیاد موفق بجلب طرفدار می‌شوند. اغلبشان خیال میکنندکه ایده‌های شخصی دارند و مایلند اقلاً در اول وکالت پارلمان دنیا را اصلاح کنند و به بهبودی طالع مسیو دوبن کمك نمایند ولی هما نطوریکه مسیو دوبن برای عملیاتی که انجام می‌دهد فاقد علم و اطلاع است، آنها هم بطریق اولی همینطورند. ازحرفهائی که می‌زنند بی‌اعتنائی کامل بمنافع عمومی مشهود است به همین‌جهت وقتی که درپارلمان بر سر یك موضوع جدی بحث می‌شود، فرارمیکنند. اگر اتفاقاً یك نفر درمیانشان پیدا شود که توجه مختصری بمنافع عموم داشته باشد، مسیودوبن ببهانه اینکه به توصیه‌های او جواب فوری نداده، ناطق جدیدی را بجای او می‌گمارد و او را بسراغ کارهای شخصی‌اش میفرستد. مسیو دوبن سلطان بی‌عرضه‌ای است که‌خیال میکند با این رفتارمی‌تواند سلطنتش را ادامه بدهد.

درحقیقت همان وقتی که او از دولت سر جمهوری بسلطنت فراماسونری رسید جمهوری را سرمایه‌داران و فراماسونها تسخیر کرده بودند وبا انجمن‌های سری اتحاد واتفاق‌داشتند. مسیوهانری کستون[1] درکتابهایش نوشته است که‌چطور وکلای پارلمان ازهرطبقه وحزب دست راستی ودست چپی دلال معاملات بانکها شده‌اند. او نوشته‌است که فراماسونهائی که صاحب تراست‌ها، بانکها و صنایع‌اند، بسازمانهای ماسنی کمك میکنند و در عوض دسته دیگری از اعضاء مجبورند از منافع ایشان درپارلمان دفاع

Henry coston — 1

کنند . منظور ما هم این است که نشان بدهیم چگونه فراماسونری بین‌المللی موفق شده است که جمهوری فرانسه را بدست یك انجمن سری آلت فرمانروائی خود قرار دهد و هرکس را دلش بخواهد بر سر کارهای عمده دولت و سیاست و جمعیتهای روزنامه نگاری در پاریس و در ولایات بیاورد .

غالب مردم بسبب سادگی کلام و عدم دقت ، معنی حقیقی یك « مأمور ماسونی » را فراموش میکنند . این شخص لازم نیست که از برادران پیش بند دار باشد . ممکن است یکی از دوستان برادران ماسونی باشد که دانسته یا ندانسته بنفع گرانداوریان یا گراند لژ حرف بزند ، رأی بدهد و دیگران را برای دادن وادارد .

چندین نفر از سیاستمداران فرانسه اینطورند . اغلبشان بهیچوجه تردید ندارند که در میهمانیها و تشریفات ماسونی خود را ماسون قلمداد کنند . از آنجمله « ادوارد هریو »[1] وکیل منطقه « رون »[2] لیدر حزب رادیکال سوسیالیست و همچنین « لئون بلوم »[3] و « آندره لوتروکه »[4] و « ادوارد دالادیه »[5] و « ژرال کوخ »[6] وغیره وغیره که از دولت سرای برادران بدون پیش بند که تحت نفوذ ماسونها قرار داشتند و در لژها بدون اینکه عضو باشند با آنها اجازه صحبت داده می‌شد ، یك اتحاد دائمی میان ماسونها و ایشان برقرار گردید بطوریکه بنا بصلاحدید « زن بیوه » آنها در گروههای سیاسی و مراجعی که بسیار « زن بیوه » دست نداشتند مشغول خدمت بودند .

بستگی ماسونی این سیاستمداران غیرماسونی ، عموماً قبل از انتخابات پارلمانی درجریان بود زیرا مبارزه انتخاباتی هم احتیاج به خرج دارد و هم احتیاج به تبلیغات شهرداریها و ادارات آژانسهای تبلیغاتی لازم است . پولهای لازم را غالباً صندوقهای تشکیلات سیاسی و سرمایه‌داری می‌پردازد . کمیته‌آهن ، بیمه اجتماعی یا سندیکای بازرگانی یا اعضای متمول حزب وقتی که همه این وسائل برای انتخاب شدن پارلمان کفایت نکند آنوقت است که ازطرف کلیسا یا لژ دستور صادر می‌شود .

کاندیدای اعتدالی بمساعدت کلیسا متوسل می‌شود . کاندیدای کهنه‌کار سعی میکند

---

1 - Edouard Herriot   2 - Rhone   3 - Leon Blum

4 - Andre Le Trocquer   5 - Edouard Daladier   6 - ...les Koch

که هم کلیسا و هم لژها با او کمک کنند. دست چپی ها باستثنای کمونیست ها منحصراً متوسل بلژ می شوند و فراماسونها جداً بیک کاندیدا کمک مینمایند و کاندیدا با نها تعهد می دهد. وکیلی که بواسطهٔ تعهد به لژ انتخاب شده اگر بخواهد دوباره وکیل شود، باید هرچه فراماسونها دستور می دهند بدون چون وچرا اجرا کند. اما بعضی از سیاستمداران همینکه بتوسط گراند اوریان وارد پارلمان شدند وحرف گوش نکردند، و یا برخلاف میل رفتار نمودند، از طرف فراماسونری رها می شوند و اگر اتفاقاً بافراماسونری مخالفت کرده باشند مثل برف در آفتاب ذوب میگردند و سرنوشت millerand و Gambetta ازین حیث عبرت انگیز است. درنتیجه وکلائی که وابسته به لژ هستند درتمام مدت پارلمان مورد مراقبت شدید لژ هستند. در بخشنامه سری لژها نوشته شده است که از اشخاص انتخاب شده تعهد گرفته شود و اسامی کسانی که نسبت بفراماسونری صمیمی هستند در اختیار این افرادقرار گیرد، تاچنانچه فراماسون باینان باشند یافراماسون نباشند. درخارج و داخل از دوستان ماسونیسم بشمار روند. در ۱۹۵۱ م (۱۳۷۰ ه) دیده شد که انتخاب کنندگان کاتولیک یا ملیون وکیل فراماسون را انتخاب کرده بودند.

فراماسونها شعور این را دارند که خودشان وارد مبارزه نشوند. لذا جمعیتهائی را که طرف اعتمادشان هستند مثل جمعیت حقوق بشر، جمعیت تعلیمات عمومی و اونیون راسیونالیست (Union Rationaliste) را بکار میگیرند. این وکلای فرمایشی پارلمان باوجود اینکه کاملاً درتحت نظر فراماسونری می باشند درجریان عملیات و مذاکرات فراماسونری واقع نمی شوند. در واقع این اشخاص نمی فهمند چگونه تحت تأثیر همقطاران فراماسون خود واقع گردیده اند.

وکیل پارلمان یا سناتور ماسون که عضو لژ یا وابسته لژ است نمیتواند بآسانی لژ را ترک کند. همچنین یک روزنامه نویس، یک نویسنده، یک سیاستمدار و یک عضو اداره نمیتواند از لژ دست بکشد مگر آنکه آینده سیاسی و اجتماعی خود را خراب کند.

یك وکیل ماسون خواه ناخواه نمی‌تواند منافع انتخاب کنندگان خود را در برابر جمعیت سری بین‌المللی که درهمه‌جا شعبه‌دارد ملحوظ ندارد. وقتی که یك شخص عادی تقاضای عضویت لژ را میکند «ونرابل» لژ وظایف جدی لژ را یادآور و چنین تکلیف می‌نماید:

« آقای ماسونی که شما تقاضای قبول آنرا می‌نمائید شاید روزی ازشما تقاضا کند که آخرین قطره خون خود را برای فتح وفیروزی اصول آئین و دفاع از برادران فدا کنید اگر شما درخودتان جسارت این فداکاری را می‌بینید باید بما بغیر از تعهد شفاهی اطمینان کامل بدهید . من باستحضار شما میرسانم که یك لحظه بعد، از شما تکلیفی برای اطمینان درسر نگهداری خواسته خواهد شد . ویك تعهد نامه رسمی که نوشته‌ام شما باید امضاء کنید» بعداز قبول عضویت رئیس لژ اضافه میکند «ما تعهد شما را می‌پذیریم و درموقع مقتضی تقاضای اجرای آنرا می‌نمائیم . »

سپس شخص داوطلب تعهدنامه ذیل را امضاء می‌نماید :

« تعهد میکنم و سوگند می‌خورم به شمشیر، بشرافت و بکتاب قانون که کلیه اسراری را که توسط این لژ محترم بمن داده می‌شود، همچنین آنچه را که می‌بینم و می‌شنوم بدون کم و زیاد حفظ کنم و بدون اجازه قطعی هرگز چیزی ننویسم و تعهد میکنم که برادرانم را دوست بدارم وهرچه ازدستم برآید بآنها کمك کنم . بعلاوه تعهد میکنم ازتشکیلات وآئین نامه عمومی این لژ محترم اطاعت کنم و اگر مرتد شدم به مجازاتی که قوانین ماسونی معین کرده برسم ونام زشت مراکلیه ماسونها بزبان بیاورند»

در هریك از مراتبی که ماسونها بالاتر می‌روند ، تعهد سخت‌تر می‌شود . وکیل پارلمان وابسته به لژ بایدبعضی تکالیف مخصوص قبول کند . از ۱۹۲۴ م (۱۳۰۲ ه) که بلوك چپ ماسونی بر بلوك ملی پیروز شد ، لژ ، تکالیف وکلاء پارلمان را قبل از انتخابات صریحاً وبدین ترتیب معین کرد :

« وکلاء پارلمان که درحقیقت نماینده لژ هستند باید درمدت وکالت در اطاعت باقی بمانند ولازم است که رفتار خود را مطابق عملیات شورای ماسونی قراردهند و درشرایطی زندگانی سیاسی خود را مطابق اصول ماسونی تنظیم نمایند وآنها باید در پارلمان تشکیل یك بلوك ماسونی بدهند که بتوانند منافع جمعیت را بهتر حفظ کنند

دستور ذیل درموقع انتخابات صادر شده است :

« هنگامیکه یکی ازفراماسنها انتخاب می‌شود قبل ازهمه‌چیز باید بخاطر بیاورد که ماسون است وهمیشه مثل یك فراماسون عمل کند اما چون از بعضی، عملیات خلاف وظیفه مشاهده‌شده‌است، کمیسیون تقاضا دارد ازهر یك ازکاندیداهای ماسون که داوطلب انتخابات پارلمان و شهرداری وسایر جمعیت‌هاست تقاضای سوگند و تعهد نماید که از خدمت برادرانه جمعیت غفلت نخواهد کرد. » این رسم وقاعده ازطرف گراند اوریان معمول بود تا آنکه در ۱۹۴۹ (۱۳۶۸ ق) رسماً وعلناً به ماسونهائی که از راه ماسونی انحراف جسته بودند مراتب ذیل یادآوری گردید :

« لازم است به وکلاء ماسون که درپارلمان هستند یادآوری شود که قبل ازاینکه وکیل مجلس باشند ماسون هستند . وقتیکه یکی از برادران برخلاف اصول ماسونی رفتارمیکند شما باید باو بفهمانید که ممکن است هیئت منصفه تصمیمی درباره او بگیرد پس لازم است که دیسیپلین را کاملاً رعایت کنند . »

گراند لژ دوفرانس هم نسبت باعضایش همین معامله را میکند . روزی یکی‌از اعضاء محترم لژ میگفت « آیا می‌توان وکیل مجلس یا وزیر شد بدون آنکه اصول ماسونی را فراموش‌کرد ؟ » روزبعداز انتخابات پارلمان ، درسال ۱۹۵۱ م (۱۳۷۱ق) صومعه شورای آئین دعوت کرد که به ماسونهائی که انتخاب شده‌اند اصول دیسیپلین ماسونی یادآوری شود . بدین‌ترتیب شورای لژوهیئت پارلمانی وجمعیت محلی‌مواظب رفتار وکردار ماسونها و دوستان لژ می‌باشند وبدین ترتیب مشاهده می‌شود که هیچیك ازآنها که نماینده ملت‌اند با وجود آنکه بعضی از آنان درستکار و شرافتمندمی‌باشند آزادی وجدان واقعی ندارند . آیا ما می‌توانیم رأی خودمان را بآنها بدهیم . همکاری « لژوکمیته » ویا بعبارت ساده « فراماسن وکمونیزم » نیز یکی دیگر ازمشکلات گیج کننده ملتهاست که بایستی درآن دقت فراوانی شود .

فراماسونهای کمونیست

سنت و ترادیسیون یکی از مهمترین عوامل دوام و بقای جوامع ملی است. سنتهای اصیل همیشه بطور طبیعی در طی اعصار و قرون متمادی بوجود میآیند و باحیات افراد ملت بستگی دارند.

اما فرق و سازمانهائی که براساس «انترناسیونالیسم» استوارند، چون هدفشان تضعیف مبانی حیات ملی و ملیت است قبل از هر کار بدشمنی باسنتهای ملی میپردازند وگاه برای اینکار جهت خود سنن وسوابقی جعل میکنند.

مهمترین سازمانهای بین المللی عصر حاضر فرقه سری فراماسونری وسازمان کمونیسم بین المللی و سازمانهای انترناسیونال سوسیالیستی میباشند که هر سه دارای منشاء فکری مشترکند. هدف هر سه فرقه ایجاد رابطه‌ایست بین افراد بشر بدون توجه بخصوصیات ملی ونژادی آنها وبدون رعایت منافع مسلم وحیاتی واحدهای ملی موجود، تا بدینوسیله بهره‌کشی و سوء استفاده از افراد بشر بنفع مراکز هدایت کننده بین المللی معینی میسر باشد.

هر سه فرقه «انترناسیونال» برای مقابله با سنتهای ملی و بعبارت ساده برای مبارزه باناسیونالیستها، بجعل سوابق تاریخی وترادیسیونهائی بنفع خود دست زده‌اند مثلا کمونیستها و انترناسیونال سوسیالیست‌ها باعلاقه وافر خود را بگروه غلامان وبردگان روم قدیم میچسبانند و میکوشند عصیان این غلامان را سرمشق افرادانسانی قرار دهند. فراماسونهاهم سوابق خودرا بآدم ابوالبشر، سلیمان نبی وکلیه صنوف بنایان جهان در اعصار مختلف میرسانند.

سازمانهای انترناسیونالیست، با وجودیکه هر یك بسیاست معین و مشخص دریکی از کشورهای جهان بستگی دارند، معذلك بارها دیده شده است که در مبارزه با ناسیونالیستها، صفوف مشترکی داشته‌اند. عقاید انترناسیونالیستی که معنی صریح آن ترجیح جامعه بین المللی است، دربسیاری از کشورها باهم متحدو متفق هستند و برای برانداختن ناسیونالیستها از هیچ اقدامی کوتاهی ندارند. برای روشن شدن موضوع کشور

خودمان ایران و بعد فرانسه را در نظر گرفته و به بررسی کوتاهی از بند و بستها و همکاریهای این دستجات در این دو کشور میپردازیم. در ایران از آغاز جنگ بین‌الملل دوم بارها دیده شده که فراماسونها و کمونیستها در یک صف قرار گرفته‌اند. در بحبوحهٔ مبارزه ملت و دولت ایران با شرکت غاصب نفت انگلیس این صف فشرده‌تر شد. جهانگیر تفضلی هنگام بحث درباره همکاری «ماسنها و سرخها» چنین مینویسد: «... اصلا حرف من بر سر همین موضوع است که نه‌تنها آقایان فراماسون‌ها با کمونیسم مبارزه نمیکنند و نمیتوانند کرد بلکه روش عالیجنابانه فراماسون‌ها که گاهی رنگ لیبرالیسم هم بخود می‌گیرد تنها وسیله یا لااقل بهترین وسیلهٔ پیشرفت کمونیسم و دل پیروزی بلشویکها در کشورهای هم‌مرز شوروی میباشد.

ـ مگر حکومت‌های ملی ایران را در گذشته نزدیک، فراماسونها و توده‌ایها درهم نشکستند؟

ـ اولا این کار در اوائل نهضت ابداً مربوط بحزب توده نبود ثانیاً من قبول دارم که فراماسون‌ها بقدری که با ناسیونالیستها دشمنی داشته و دارند هرگز با کمونیستها مخالف نبوده‌اند...»[1]

در ایران همکاری علنی و آشکار بین «کمونیستها و فراماسونها» کمتر دیده شده، ولی شاید کسی نباشد که از صمیمیت و نزدیکی ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک) و دکتر محمد یزدی، عضو کمیته مرکزی حزب منحله توده بی‌اطلاع باشد.

ارادت دکتر یزدی به مرحوم حکیمی باندازه‌ای بود که بعد از حادثه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ در اکثر جراید پایتخت درباره تلاش «حکیمی» برای آزادی «یزدی» مطالب فراوانی نوشته شد؛ و بالاخره در نتیجه وساطت آن مرحوم، دکتر یزدی که در دادرسی ارتش محکوم باعدام شده بود، با یک درجه تخفیف محکوم بحبس ابد گردید، سپس بعنوان طبیب زندان در بهداری زندان قصر بکار پرداخت و دوران زندانش را تا آبان ۱۳۴۱ گذرانید. در بعضی از کشورها همکاری و ادغام «کمونیسم ـ فراماسن» کاملا علنی شده است. ائتلاف و همکاری کمونیستها و فراماسنها در فرانسه رسوائی بزرگی برای این

۱ـ روزنامه ایران ما شماره ۲۷۵ـ۱۱ خرداد ۱۳۳۵

دوسازمان «انترناسیونال» بوجود آورد.

از سال ۱۹۲۰ (۱۳۳۸هـ) در حزب کمونیست فرانسه عده زیادی از فراماسونها فعالیت میکنند. از روزیکه ماسن‌ها کمونیست شدند، بدارگانهای بالای حزب کمونیست فرانسه نیز راه یافتند. نخستین فراماسونی که موفق شد دراداره حزب کمونیست فرانسه شرکت کند «لودویس اسکارفرو سارد»[1] است که مدت زیادی دبیر کل حزب مزبور بود.

حوادث سال ۱۹۲۳ م (۱۳۴۲ هـ) که در ۱۹۳۵ (۱۳۵۴هـ) نیز بصورت دیگری تکرار شد، بدست کمونیستهائی که عضو لژهای فراماسنی فرانسه بودند[2] صورت وقوع یافت.

این حادثه رابطه «کمونیستها و فراماسونها» را مسلم کرد. فراماسونهائی که به لژ گراند اوریان وفادار ماندند همان اعضاء برجسته حزب کمونیست بودند.

حادثه (۱۹۳۵ـ۱۹۲۳) سبب شد تا عده‌ای از اعضاء متمایل بحزب کمونیست و کمونیستهای دو آتشه بعضویت لژ گراند اوریان در آیند. ولی این‌ها نتوانستند مثل همکاران فراماسن خود که بدستور لژداخل حزب کمونیست شده بودند مقام وموقعیتی بدست آورند.

سه کمونیست معروف فرانسه کاچین[3]، مارتی[4] و زونینو[5] که بعضویت لژ ها درآمدند، نتوانستند موقعیت خود را درحزب ولژ مستحکم کنند و بهمین‌جهت خیلی زود ازصحنه فعالیت خارج و یا «اخراج» شدند.

فراماسونها در سازمان «جبهه مردم»[6] فرانسه نیز رخنه کردند. این سازمان که ائتلافی از کمونیست‌ها، سوسیالیست‌ها و رادیکال‌ها بود بوسیله‌ماسن‌ها ایجاد شده بود

۱ـ Ludovic_oscar Frossard

۲ـ ص ۳۵ نشریه کتابخانه ژوزف ژیبرت سال ۱۹۶۱

۳ـ Cachin

۴ـ Marty

۵ـ Zunino

۶ـ Front populair

فراماسونهای فرانسه همچنان اتحادیه «حفظ حقوق بشر» را نیز که سازمان بسیار نزدیك و متمایل بحزب کمونیست فرانسه بود، بوجود آوردند.

در انتخابات سال ۱۹۳۶ (۱۳۵۵ه) عده زیادی از کاندیداهای انتخاباتی فراماسن بودند که از طرف حزب کمونیست تقویت میشدند و براثر ائتلاف با آنها موفقیت بدست آوردند. این کاندیداها بتدریج از کمونیستها جلوتر افتاده وموفق شدند آراء زیادتری بدست آورند.

در نوامبر سال ۱۹۳۶ (۱۳۵۵ه) «موریس توروز»[1] رهبر حزب کمونیست فرانسه موافقت خودرا با شرکت در مذاکرات «پشت پرده سفید»[2] فراماسونها اعلام کرد. اودر اولین جلسه مذاکرات هم حاضر شد ولی ناگهان تغییر فکر داده و از جلسه دوم به بعد معاون خود «فلوریموند بن»[3] را بجای خود فرستاد. «بونت» در تمام جلسات بنام «توروز» صحبت کرد و علائق و هم بستگی «کمونیزم ــ فراماسن» را اعلام نمود. بعد از حوادث ۱۹۳۹ (۱۳۵۸ه) و امضاء قرارداد «آلمان ــ شوروی» همکاری و همبستگی «نیروی مقاومت» بیشتر شد و «لژ»ها و «سلول»ها بهم نزدیکتر شدند.

لژ گراند اوریان در یك صورت جلسه رسمی اعلام کرد که بموجب تصمیم کمیته مرکزی حزب کمونیست فرانسه هر گونه ممنوعیتی که قبلا علیه فراماسونها بوجود آمده بود از این پس از میان میرود. این اعلامیه بدان جهت صادر شد که قبلا حزب کمونیست فرانسه بکلیه کمونیستها اطلاع داده بود که حق ملاقات وگفتگو با فراماسن‌های فرانسه و جهان را ندارند[4].

بعد از خاتمه جنگ دوم جهانی و اشغال کامل کشورهای رومانی، بلغارستان، مجارستان، لهستان و چك اسلواکی بوسیله نیروی شوروی ــ چون دولت شوروی کلیه محافل ماسنی را تعطیل کرد، روابط «بلشویکها ــ ماسن‌ها» هم بسردی گرائید درحالیکه

۱ــ Maurice Thorez

۲ــ Tenue alanche fermée

۳ــ Florimond Bont

۴ــ صفحه ۱۸ صورت جلسات گراند اوریان ژانویه ۱۹۵۵ (جمادی‌الاول ۱۳۷۴)

عده زیادی از ماسن‌ها کاملا «روس ماب» شده بودند.

فراماسونهای بلشویك همچنان بفعالیت خود درهردو سازمان انترناسیونال ادامه میدادند، و بهیچوجه توجهی به تصمیم دولت شوروی و گراند اوریان نداشتند. به همین مناسبت سازمان‌های مختلف Crypto comunistes برای رهبری اساسی فراماسون‌های واقعی را انتخاب کردند[1].

این انتخاب سبب شدکه باردیگر این دو سازمان انترناسیونال درکنار یکدیگر بفعالیت خود ادامه دهند چنانکه این همبستگی وهمکاری را هنوز هم دارند.

۱. ص۳۶ مجلهٔ فراماسونری کتابخانه ژوزف گلبرت.

فصل پنجم

فراماسونری درامریکا

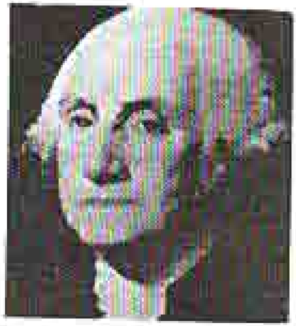
فراماسونری در امریکا بیش از یکصد و نود و سه‌سال قدمت ندارد . باوجودیکه فراماسونری امریکا بوسیله ماسونهای انگلیسی در این سرزمین رواج یافت، مع‌الوصف نخستین ضربه‌ای که بانگلستان وارد شد ، بوسیله ماسونهای امریکائی ولژ فراماسونری شهر بستن بود . در قرن هیجدهم شهر بستن امریکا مهمترین نقطه‌ای بود، که در آنجا اختلافات سیاسی واجتماعی بحد اعلی رسیده بود. روشنفکران، فرهنگیان، تجار وهمه طبقات مردم شهر از اجحاف و تعدی مأمورین انگلیسی بستوه آمده بودند.

بازرگانان امریکائی برای رهائی ازچنگال گمرکچی‌های انگلیسی وروحانیون برای جلوگیری از سلطه کلیسای (انگلیکان) و توده مردم وساکنان بندر برای بیرون راندن سربازان (قرمز پوش) و تحصیلداران و ملاحان متفرعن انگلیسی همه آماده و یکدل بودند.

کانون جنبش و انقلاب ضد انگلیسی ، اعضاء لژ فراماسونری «سنت آندره» بودند. درسال ۱۷۶۹ (۱۱۸۲هـ) لژ مزبور ازطرف گراند لژ ادیمبورگ بعنوان «محفل بزرگ ولایتی» شناخته شد وامید مستعمره‌چیان انگلیسی واقع گردید. رئیس لژ جراح معروف امریکائی «ژوزف وارن» دوست صمیمی فرانکلین بود .

جلسات لژ درکافه «اژدهای سبز» تشکیل میشد. در این محل اعضاء لژ، اهالی بندر وهمه‌مردم بانگلیس‌ها لعنت میفرستادند وآنها را نفرین میکردند . وانگلیس‌های طماع بر روی واردات چای از هندوستان عوارض سنگینی وضع کرده بودند .

رؤساء جمهور فراماسون امریکا



نخستین رئیس جمهور فراماسون امریکا، ژرژ واشنگتن میباشد که در سال ۱۷۳۲ متولد و در ۱۷۹۹ فوت کرده. او از سال ۱۷۸۹ تا ۱۷۹۷ رئیس‌جمهور امریکا بود و نخستین گراند ماستر امریکائی نیز میباشد. او در لژ فراماسون «الکساندریا» که بعدها بنام «الکساندریا واشنگتن» نمره ۲۲ تغییر نام داده، فعالیت میکرده و عضو بوده است.

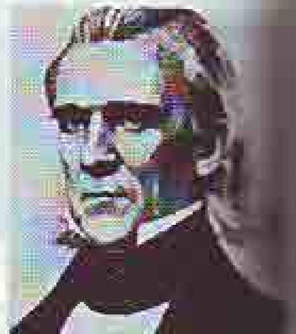


جیمز مونروئو پنجمین رئیس جمهور فراماسون امریکا میباشد. او در سال ۱۷۵۸ متولد و در ۱۸۳۱ وفات کرده‌است. او در بین سالهای ۱۸۱۷ تا ۱۸۲۵ رئیس جمهور بوده و در لژ ماسونی Williamsburg نمره ۶ ایالات امریکا عضویت داشته‌است.



اندروجاکسون ... رئیس‌جمهور امریکا ... ۱۷۶۷ متولد و در ... فوت کرده‌وی سومین ... جمهوری فراماسون ... بوده‌است. او در بین ... ۱۸۲۹ - ۱۸۳۷ ... ریاست جمهوری ... گراند ماستر لژ ...ssee شماره ۱۸۲۲ می...

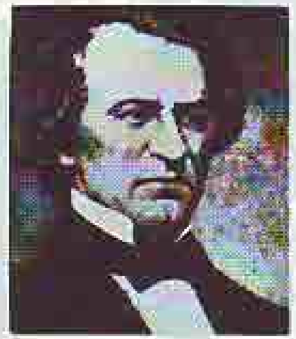
رؤساء جمهور فراماسون امریکا



جمز کنوکس پولك
مین رئیس جمهور
۱۸۴۹ ـ ۱۷۹۵
فراماسونری ،
Cloumbia Lodge
که مقام Warden
عضویت داشت .

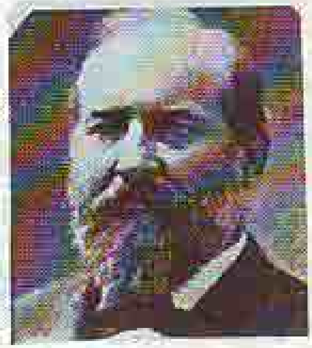


جیمز بوشانان پانزدهمین
رئیس جمهور امریکا
۱۷۹۱ـ۱۸۶۸ عضو لژ
Master, Lodge No 3
Penna

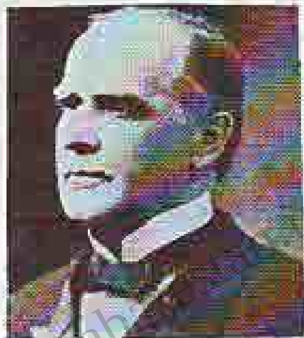


هفدهمین رئیس جمهور
امریکا (اندرو جانسون)
۱۸۵۷ ـ ۱۸۰۸ عضو لژ
فراماسونری No. 119
Greenyille Lodge که
این لژ در حال حاضر لژ
شماره ۳ تنسی است

رؤساء جمهور فراماسون امریکا



جیمز ـ ابرام گارفیلد
هشتمین رئیس جمهور
فراماسون امریکا است که
در بیستمین دوره انتخابات
ریاست جمهوری انتخاب
شد. اودر لژ Columbus
Lodge No. 30 اوهایو
عضو بوده است.



ویلیام مک کینلی ۱۹۰۱ـ
۱۸۴۳ بیست و پنجمین
رئیس جمهور فراماسون
امریکا بود. اودر لژ
Canton Lodge No. 60.
اوهایو عضویت داشته.

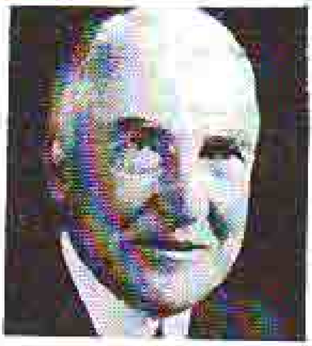


تئودور روزولت ۱۹۱۹ـ
۱۸۵۸ بیست و ششمین
رئیس جمهور امریکا و نهمین
رئیس جمهور فراماسون
[ill]ton Looge No. 60.
اوهایو میباشد.

پنج رئیس جمهور فراماسون امریکا



ویلیام هاوارد تافت
۱۹۳۰-۱۸۵۷ بیست و
هفتمین رئیس جمهور امریکا
و دهمین رئیس جمهور
فراماسون لژ اوهایوست



وارن گامالی هاردینگ
۱۹۲۳-۱۸۶۵ بیست و
نهمین رئیس جمهور امریکا
و یازدهمین رئیس جمهوری
که در لژ Marion Lodge
No. 70 اوهایو فراماسون
شد .



سی و دومین رئیس جمهوری
امریکا فرانکلین روزولت
متولد ۱۸۸۲ ــ وفات
۱۹۴۵ عضو لژ New ــ
Holland No. 4, Yo



هاری ترومن متولد ۱۸۸۴
سی و سومین رئیس جمهور
امریکا گراند ماستر لژ
میسوری



سی و ششمین رئیس جمهوری
فراماسون امریکا لیندن
جانسون است که در لژ
Initiated Johnson city
Lodge No. 561, Texas
عضویت دارد .

وضع عوارض مزبور همه مردم را علیه آنها برانگیخت ومتحد کرد . نتیجه این اتحاد روز پنجشنبه ۱۶ دسامبر ۱۷۷۳ درلژ فراماسونری «سنت اندره» که در کافه « اژدهای سبز » تشکیل شده بود، ظاهر گردید .

آنروز در حالیکه اعضاء محفل ماسنی با یکدیگر بحث و گفتگو میکردند، یکعده هندی سرخ پوست ومسلح، با جنجال وهیاهو از کافه خارج شده خود را بر عرشه سه کشتی تجارتی انگلیس حامل صندوقهای چای رسانیدند، ودر ظرف چند دقیقه ۳۴۲ صندوق چای را بدریا ریختند[۱]. حمله برق آسای سرخ پوستان، پلیس انگلیسی بستن را غافلگیر کرد ودولت انگلستان بتلافی عمل مهاجمین دست بعکس العمل شدید زد. ولی این واقعه که بعدها «روز چای» نامیده شد، مقدمه انقلاب درسرتاسر امریکا گردید . فراماسونهائی که آتش به باروت افکنده بودند، در همه جا انقلاب ضد انگلیسی را دامن میزدند . نویسنده کتاب « فراموشخانه و انقلابهای قرن هجدهم » مینویسد «روز چای از اولین روزهای بزرگ انقلاب امریکااست ویك روز ماسونی بشمار میرود زیرا فراموشخانه امریکا نمیتواند خود را از این افتخار بر کنار بداند که آتش یاری نهاد... [۲]» روزچای در امریکا در تاریخ این سرزمین مقام بزرگی دارد. یادآوری چای در جریان مبارزات ملت ایران برای احقاق حق خود از صنعت نفت بطرز عجیبی در ذهن نویسنده ظاهر شد. درروز ۲۵ خرداد ۱۳۳۰ هنگامیکه مردم تهران تابلو «اداره اطلاعات وانتشارات شرکت نفت ایران وانگلیس» را از بالای عمارتی در خیابان نادری پائین میآوردند، من با «ادگار کلارك» عضو هیئت تحریریه خبرگزاری یونایتدپرس مشغول تماشا بودم وباو گفتم آیا تاریخ «روزچای» و کافه « اژدهای سبز » راخوانده‌ای ؟ او در حالیکه چشمانش را بصورتم خیره کرده بود گفت : «آری ، تاریخ آنروز را چندبار خوانده‌ام» باو گفتم آیا امروز برای ایرانیها «روز نفت» نیست ؟!! او بی اختیار دست مرا کشید بدرون تاکسی کرایه‌ای که در اختیارمان بود ، برد و یکسره بتلگرافخانه رفتیم . در تاکسی باو گفتم امروز برای مامثل «روز چای» امریکا اهمیت دارد، منتهی در این

۱ـ ص ۲۲۸ انقلاب‌های فراماسونری درقرن هیجدهم .

۲ـ ص ۲۲۸ همین کتاب .

بعضی فراماسونری ایران ولژ «روشنائی ایران» در تهران و لژهای «پیشاهنگ» مسجد سلیمان» در خوزستان عزادار هستند. زیرا آنها نمیخواهند «روز نفت» پیروز شود. اما در امریکای شما در «روزچای» یکی از فراماسونهای عضو لژ «سنت اندره» نطقی ایراد کرد و گفت[1]: «ما برده نیستیم که تا آخر عمر طوق رقیت انگلستان را بر گردن بگذاریم ما آزادی میخواهیم و میل داریم که سرزمین خود را مستقل به بینیم.» در کشور ... پس از اینکه جنگ بین انگلستان و امریکا آغاز شد، فراماسونهای بوستن با تمام فراماسونهای امریکا تماس گرفته آنها را علیه مستعمره‌چیان بجنگ واداشتند.

مرکز فراماسونری امریکا با فراماسونهای فرانسه، ایتالیا و حتی فراماسنی انگلستان تماس گرفت و از آنها کمک خواست. از فرانسه و ایتالیا عده زیادی از فراماسونها داوطلب شدند که بامریکا بروند و در آنجا با قوای انگلستان بجنگند. فرانسویانی که از فرانسه برای کمک باستقلال طلبان امریکا رفتند، امروز نامشان در سجل ماسنی امریکا ضبط است. ژنرال لافایت، ژنرال گراس و نوآی که هر سه از فراماسونهای معروف فرانسه بودند، از آنجمله هستند.

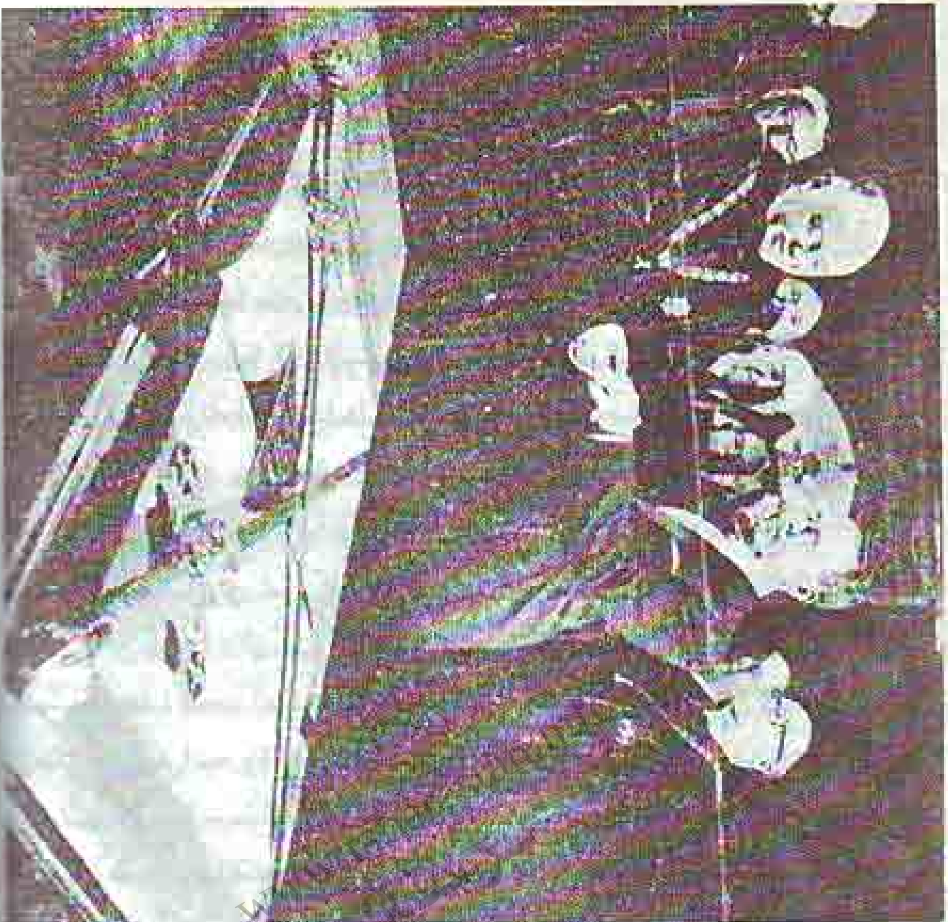
در خود امریکا تمام رجال سیاسی معروف و همه ژنرال‌های برجسته ارتش استقلال طلب امریکا فراماسن بودند. تاریخ امریکا رژه فراماسونها را در روز ۲۷ دسامبر ۱۷۷۸ (ذیحجه ۱۱۹۲ هجری) فراموش نمی نماید. در این روز گروهی انبوه از فراماسونهای امریکا در حالیکه «جورج واشینگتن» مرد سیاسی معروف امریکا با پیش بند چرمی فراماسونری «اپرون» پیشاپیش آنها حرکت میکرد، رژه رفتند. این رژه بمناسبت استقلال فیلادلفی بود. بعضی از جملات اعلامیه استقلال امریکا از اساسنامه فراماسونری امریکا گرفته شده و اکثر آنهائی نیز که آنرا تدوین و امضاء کردند فراماسن بودند.

بنیامین فرانکلین

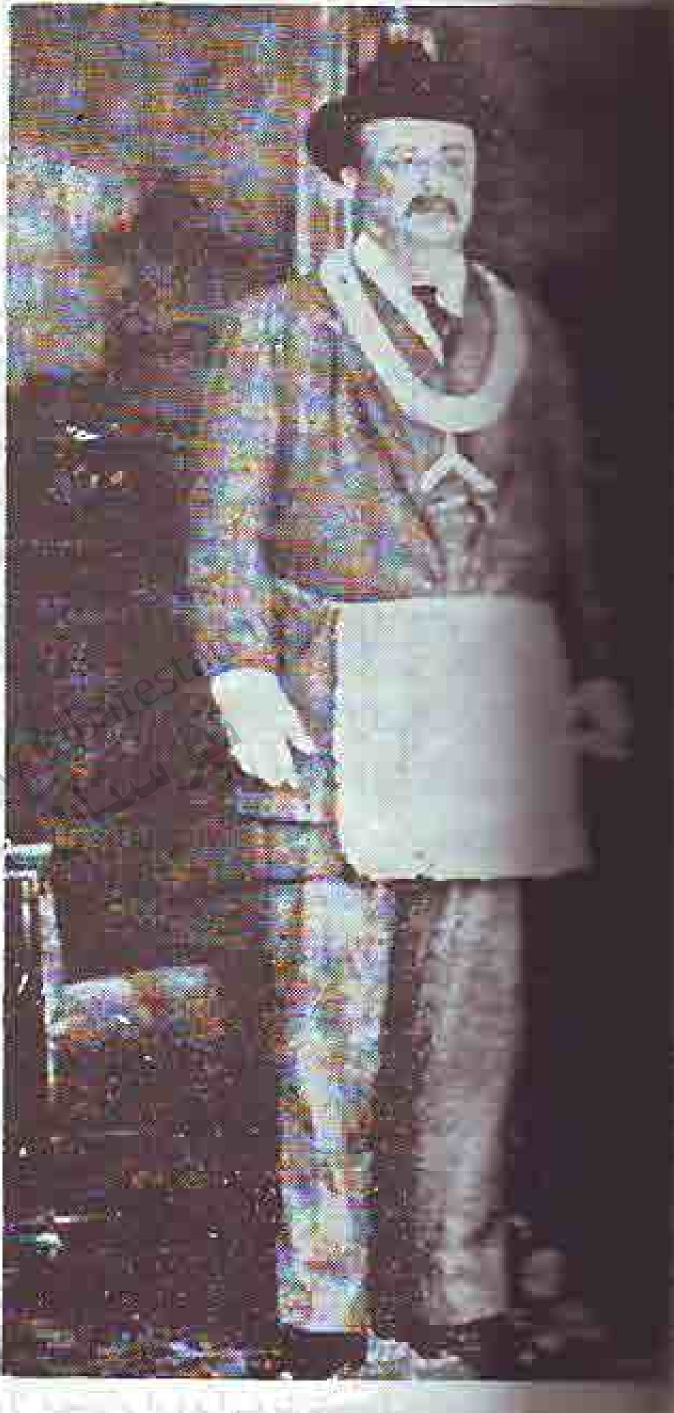
بنیامین فرانکلین که او نیز مثل «واشینگتن» نامش با استقلال امریکا همراه است از فراماسنهای این کشور بود.

داستان عضویت فرانکلین در محفل فراماسونری امریکا

۱ـ ص ۱۲، شماره ۲۳ سال ۲۲ مجله خواندنیها.







تی روزولت درلباس ماسونی



ژرژ واشنگتن درلباس فراماسونی



بنیامین فرانکلین اولین
گراند ماستر پنسیلوانیا

هم‌جالب وشنیدنی است :

هنگامیکه بنیامین هفده‌ساله بود ، برادرش « ژاك فرانكلین » را بجرم انتشار مقالات ضدكلیسا توقیف‌وزندانی کردند . ژاك‌درژانویه ۱۷۲۳ م (ربیع‌الثانی۱۱۳۵ هـ) بمناسبت مقالاتی که در روزنامه‌اش بنام « جریانات انگلستان نو » مینوشت، زندانی و پس‌ازمدتی آزادشد . بنیامین بلافاصله عقاید برادرش‌را دنبال‌کرد ولی‌چون با مقاومت مخالفین مواجه شد از «بستن» بشهر « فیلادلفی » رفت و از آنجا برای فراگرفتن فن چاپ بانگلستان رهسپار گردید . هنگامیکه در مطبعه کار میکرد بمطالعه کتب فلسفی پرداخت وچندی بعد نخستین اثرخویش‌را بنام «آزمایش راجع‌باختیارواحتیاج لذت‌ورنج» منتشر کرد، مدتی بعدبنیامین باکمك یکی از تجار آمریکائی از انگلستان به فیلادلفی برگشت و چاپخانه‌ای دایر نمود . در آن زمان در فیلادلفی یك محفل فراماسونری دایر بود . فرانكلین هرچه سعی کرد وارد این لژ شود ، فراماسونها قبولش نکردند . و آنگاه او برای آنکه انتقامی از ماسونها گرفته باشد در روزنامه « گازت اف پنسیلوانیا » شروع بنوشتن مقالات ضد آنها کرد و اولین مقاله او در ۸ دسامبر ۱۷۳۰ (جمادی‌الثانی ۱۱۴۳ هـ) منتشر گردید . انتشار مقالات او ، تحریك افکار عمومی مردم‌را علیه ماسونها برانگیخت . همه شماره‌های روزنامه «گازت اف پنسیلوانیا» که در آنها مقالات ضد ماسنی نوشته میشد بقیمت زر بفروش میرفت و سرانجام وقتی محفل فراماسونی متوجه تأثیر مقالات او شد ، ویرا باسلام و صلوات واردلژ نمود. فرانكلین در۱۷۳۰ (۱۱۴۲هـ) رتبهٔ «کارآموزی» فراماسنی‌گرفت و در ژوئن۱۷۳۲ (۱۱۴۴هـ) ناظم‌بزرگ ودر ۱۷۳۴ (۱۱۴۶هـ) سرور بزرگ لژ پنسیلوانیا گردید . از۱۷۳۵ تا ۱۷۳۸ (۱۱۴۷ تا ۱۱۵۰ هـ) دبیر محفل بود . پس از آن در داخل ردیف فراماسونهای ساده‌شد. ولی‌همواره درجلسات لازم حضورداشت. در۱۷۴۹ (۱۱۶۲هـ) بسمت سروربزرگ ولایتی منصوب‌گردید و در ۱۷۵۰ (۱۱۶۳هـ) بنمایندگی سروربزرگ انتخاب‌گشت ودر ۱۷۶۰ (۱۱۷۳ هـ) مجدداً به همین سمت انتخاب شد. فرانكلین درلژهای انگلیسی ولژ «نه‌خواهران» فرانسه مقامات عالیه داشت و رتبه افتخاری لژهای «حکام معبدکارکاسون» و «سن‌ژان» بیت‌المقدس ومحفل رفقای

را نیز بدك میکشید . وی در ۱۷۳۴ م (۱۱۴۶ ه) در آمریکا کتاب قانون اساسی فراماسونری را منتشر کرد ودر ۱۷۵۲ (۱۱۶۶ه) ساختمان معبد فراماسونری فیلادلفی راآغاز نمود .

تشکیل لـژهای فراماسونری درآمریکا تاریخ تشکیل لژهای فراماسونری درآمریکارا باید مثل انگلستان قبل از سال ۱۷۱۷ (۱۱۲۹ ه) دانست دائرة المعارف آمریکا تأسیس نخستین لژ ماسونری آمریکا را در ۱۷۳۰ (۱۱۴۲ه) ضبط کرده است[۱] . درحالیکه نویسنده فرانسوی کتاب «فراموشخانه ها و انقلابات قرن هیجدهم» تاریخ تأسیس لژهای ماسونی «بنّائی» آمریکا را قبل از ۱۷۱۷ میداند[۲]

دائرةالمعارف ماسونی مینویسد «قدیمیترین گزارشی که ازسابقه تشکیل لژهای ماسونری موجود است ، درکتابخانه یکی از لژهای فیلادلفیاست . این گزارش در ضمن وقایع سال ۱۷۳۰ [۱۱۴۲ه] ضبط است . و میتوان تصور کرد که لژی در زمان بسیاربعید (Time immemorial) بوسیله عده‌ای از ماسونها ، بدون‌داشتن اجازه‌ویا باصطلاح فراماسنها غیر قانونی‌درآمریکا وجود داشته است.»

نخستین لژی که تصور میشود طبق مقررات فراماسونی وبا اجازه مقامات بالای این جماعت تشکیل‌شده ، محفلی‌است که با اجازه‌لژ ما در (گراندلژ انگلستان) در سال ۱۷۳۳ (۱۱۴۵ ه) تشکیل‌گردیده و بوسیله «هانری‌پریس»[۳] رسمیت یافته است . اولین‌گراند ماستر این‌لژ شخصی بنام «ویس‌کونت مونتاگو»[۴] بوده که بسمت استاداعظم ایالتی «انگلستان‌جدید» New England ومستملکات و اراضی تحت تصرف انگلیسها انتخاب‌گردیده‌است. دردورانی‌که‌انگلستان برقسمتی‌ازایالات‌آمریکاحکومت‌میکرد ، بسیاری از لژهای فراماسونری آمریکا تحت تشکیلات فراماسونری انگلستان بودند در بعضی از ایالات بتدریج لژهائی تشکیل شد که باگراندلژ اسکاتلند و ایرلند

---

۱ ــ ص۷۹جلدنهم چاپ۱۹۵۷.

۲ ــ ص ۲۲۲ .

۳ ــ Henry price

۴ ــ Viscount montag

ارتباط داشت . این لژها تماماً گراندلژهای ایالتی بودند و ریاست عالیه آنها را استادان اعظمی که از طرف انگلستان معین میشدند ، بعهده داشتند دولژ ازین لژها از سال ۱۷۵۱ـ(۱۱۶۴م) که دوران «کولونی»هاست فعالیت میکردند .

بموجب نوشته «فای» نویسنده فرانسوی بدینترتیب لژهای فراماسونری در آمریکا توسعه یافت: «... در فیلادلفی و بستن قبل از ۱۷۱۷ لژهای ماسنی وجود داشت. در ۱۷۳۱ [۱۱۴۳م] محفل فیلادلفی با محفل بزرگ لندن ارتباط یافت و «دوك دو نورفلك» و «دایل کوکس» را بعنوان مهین سرور ممالك مرکزی آمریکا تعیین کرد . درسال ۱۷۳۳ [۱۱۴۵م] اولین محفل مطیع ومنظم فراماسونی دربستن تشکیل یافت و هانری پرایس استاد بزرگ آن شد . ازآن پس محافل فراماسونری در «جئورجیا» بسال ۱۷۳۴ [۱۱۴۶م] در نیویورك بسال ۱۷۴۳ [۱۱۵۵م] درویرژینی ، بسال ۱۷۴۹ [۱۱۶۲ م] در رود آیلاند ، بسال ۱۷۵۰ [۱۱۶۳م] درماریلاند وکنتیکت بسال ۱۷۵۳ [۱۱۶۶ م] ودر کارولاین شمالی تشکیل گردید. در ۱۷۳۴ [۱۱۴۶م] یکی از محافل بستن، که بی‌شك ازروحیه آرام و کم ابتکار فراموشخانه انگلستان خسته وناراضی شده بود، از محفل بزرگ اسکاتلند تقاضای قانون مخصوص کرد و درسال ۱۷۵۹ [۱۱۷۲م] آنرا دریافت داشت ودرهمین اوقات محافل «قدیمی‌ها» تشکیل گردید و بزودی درتمام مستعمرات پیشرفت نمودزیرا در آنجا هم مثل انگلستان عناصر جوان وجسور بمحافل «قدیمی» رو می‌نمودند. بدین ترتیب در سال ۱۷۶۰ [۱۱۷۳م] گوشه‌ای از امریکا نبودکه‌درآن، فراموشخانه‌رسوخ نکرده باشد...»[۱]

استقلال فراماسونری امریکا

پس از خاتمه جنگهای استقلال طلبانه امریکا،محافل فراماسونی نیز بلافاصله ادعای استقلال کرده سیادت گراند لژ انگلستان را از مقررات خود حذف کردند.

این محافل پس از چند سال همگی در سازمانی بنام «محفل اعظم ایالتی» جمع شدند واستقلال خود را اعلام نمودند . پس از اتحاد و استقلال

۱ــ ص۲۲۲ تا ۲۲۳ فراموشخانه‌ها وانقلابهای قرن هیجدهم.

هر کدام از این لژها فعالیت خود را محدود به‌قلمروی میکرد که باوضع سیاسی آن‌لژ تطابق‌میافت . بنا بر این اگر عادتی ازطرف کلیه گراند لژها تکرارمیشدمعرف‌پذیرفته شدن آن در تمام کشور امریکا بود .

اینک در سر تا سر امریکا ۴۹ گراند لژ و ۱۶۴۱۵ محفل فراماسونری فعالیت میکنند. بموجب آخرین آماری که‌منتشرشده از این عده ۲۹۸۸۱۳۴ نفر استادماسنی میباشند و بقیه درجات مختلف‌دارند. تعداد ماسونها در این‌کشور۳۹۲۷۲۱۶نفراست. عده‌ای از لژهای فراماسنی امریکا تابع گراندلژاسکاتلند و عده‌ای تابع لژ «یورک» میباشند، معهذا میتوان آنها را «لژ امریکائی» نامید .

عده زیادی از رهبران حزب دموکرات امریکا درلژ اسکاتلند عضویت دارند و دیگران که در حزب جمهوریخواه هستند، بیشتر در لژهای مستقل امریکائی فعالیت میکنند .

۱۴ رئیس جمهور امریکا

فراماسونری امریکا نیز، مانند سازمان های ماسونی انگلستان سعی دارد، روساء مملکت را داخل سازمان‌های خود بنماید . همانطوریکه در انگلستان پادشاهان این کشور وارد سازمان ماسونی شده‌اند، درامریکا نیزاز۳۶ رئیس‌جمهوری‌امریکا ۱۴ نفر آنها از سال ۱۷۹۹ تا ۱۹۶۴ عضو لژهای ماسونی این کشور بوده‌اند . از اینعده چهار نفرشان عضولژ «اوهایو» سه‌نفر عضولژ تنسی ، دو رئیس جمهور عضو لژنیویورک و بقیه از لژهای واشنگتن، باناما، میسوری ، تگزاس و ویرجینیا بوده‌اند .

در سالنامه سال ۱۹۶۴-۱۹۶۵ ماسونی «مرکز برادران‌ماسونیك» اسامی‌چهارده رئیس جمهوری که عضو لژهای ماسونی بوده‌اندبترتیب ذیل نوشته شده است !

جرج واشنگتن- جیمز منرئو- اندرو جاکسن -جیمز کنوکس بلوك -جیمز بوکانان- اندریو جانسون- جیمز ابراهام گارفیلد- ویلیام مك‌کینلی- تئودر روزولت- ویلیام هاوارد تافت- وارنر گامالیل هاردینگ - فرانکلین روزولت - هاری ترومن - لیندن‌جانسون .

فراماسن امریکائی و روش فراماسونری در امریکا

درباره سازمان فراماسونری امریکا در ایالات متحده و جهان، یك سئوال پیش میآید که پاسخ به آن قدری دشوار است. همه میپرسند آیا فراماسونری امریکا هم مثل فراماسونری انگلیس «بنگاه کارگشائی» ویا «مرکز سیاسی» است یا نه؟ امریکائیها بارها اعلام کرده‌اند که فراماسونری در آنکشور یك مؤسسه تعاونی و برادرپرست و درهای بیمارستانها، آسایشگاهها، کتابخانه‌ها، پرورشگاه‌ها و مؤسسات فرهنگی آن بروی همه مردم جهان باز است.

«مونروئه» مبتکر سیاست معروف «انزوا» و «عدم مداخله امریکا درامور دیگران» خود از فراماسونهای امریکائی بود. او میگفت اروپای کهنه را باید بحال خود گذاشت که هرطور میتواند زندگی کند. لژهای فراماسونری امریکا از این اصل پیروی مینمودند وفقط در خارج از آنکشور بالژ بزرگ انگلستان تماس داشتند.

تماس دائمی ومؤثر فراماسونری انگلستان وامریکا در جنگ دوم جهانی بطور جالبی بنفع انگلستان تمام شد. حتی کمکهای مؤثر دوره بعد از جنگ دولت امریکا نسبت به انگلستان ونجات دادن بریتانیا ازورشکستگی اقتصادی با دستیاری برادران فراماسن امریکائی بوده است.

لژهای فراماسونری بعضی ازکشورهای اروپائی و افریقائی و آسیائی بطوریکه گفتیم، درگذشته ازلژ بزرگ انگلستان اطاعت میکردند. ولی امروز در جهان هیچ لژ فراماسونری را نمیتوان یافت که ازلژهای امریکا اطاعت کند وفقط لژهائی که دراین اواخر سیاه پوستان در افریقا تأسیس کرده‌اند بالژهای فراماسونری سیاه پوستان امریکا باسم «پرنس‌هال» همکاری می‌نمایند.

انگلستان بوسیله سازمان فراماسونری خود توانست درقرن هجدهم و نوزدهم و قسمتی ازقرن بیستم درکشورهای دیگر دارای قدرت سیاسی گردد ولی امریکا در عصر تسخیر فضا نمیتواند دراروپا وافریقا وآسیا از نفوذ فراماسونری خود بهره برداری نماید. درقرن هجدهم و نوزدهم و قسمتی از قرن بیستم، فراماسونری انگلستان راه را برای نفوذ وقدرت سیاسی دولت انگلستان بازکرد و اینك قدرت ونفوذ سیاسی امریکا بایدراه

[illegible] برای نفوذ فراماسونری امریکا بازکند. ولی با درنظرگرفتن وضع کنونی جهان اگر [illegible] امریکا لژهائی در جهان بوجودآورد، این لژها بزودی مانندمحافل ولژهای انگلیسی، [illegible] عضویت باشگاه‌های سیاسی و کارچاق‌کنی درخواهند آمد.

چون اوضاع دنیا طوری شده است که دیگر مردم برای برخورداری ازاسرار [illegible] عضویت جدید لژهای جدید فراماسونری را نمی‌پذیرند، لذا نمیتوان تصورکرد [illegible] در آینده لژهای فراماسونری امریکا مثل«لژ بزرگ لندن»یامانند «گراند اوریان» [illegible] فرانسه و«لژبزرگ شرق» مقبولیت جهانی بدست آورد.

ولی با توجه به پیشرفت روز افزون امریکادرصحنه سیاسی جهان

[illegible] استفاده سیاسی بعیدنیست که فراماسونری این کشور با استفاده ازنفوذ عوامل دولتی خود و مأمورین مخفی وعلنی سفارتخانه‌ها و«دلار» درصدد [illegible] توسعه فعالیت خود برآید. اگردولت امریکا به‌چنین کاری دست زنددر بسیاری [illegible] کشورهای جهان بخصوص ممالک «توسعه نیافته» موفقیتی بدست خواهدآورد. زیرا [illegible] جویان، جاه طلبان وسودجویان سیاسی و اقتصادی ممالک توسعه نیافته‌که بخاطر [illegible] شخصی خود ازهر فرصتی استفاده مینمایند عضویت درلژهای ماسنی امریکا را بدون [illegible] اعتقاد بآداب و رسوم و عقاید آنها داشته باشند خواهندپذیرفت. نویسنده تاریخ [illegible] می‌نویسد«... بعضی برآنندکه‌امروز، فراماسونری آمریکادرسیاست جهانی جای [illegible] فراماسونری انگلستان را گرفته است ولی این نظریه‌واقعیت ندارد. شاید اگر وضع [illegible] سیاسی دنیا همین‌طور باشد و دولت آمریکادرقسمتی ازجهان، یك دولت با نفوذ باقی [illegible]، فراماسونری آمریکا بتواند فراماسونری کشورهای دیگر را تحت نفوذ [illegible].

[illegible] ولی امروز، چنین نیست و فراماسونری امریکا دارای سوابق فراماسونری [illegible] انگلستان نمی‌باشد، که بتواند وسیله‌ای برای تأمین منافع سیاسی امریکا در جهان [illegible] لژهای فراماسونری اروپا و آفریقا و آسیا غیراز لژهای انگلیسی، تا قبل از [illegible] جنگ جهانی دوم، با لژهای فراماسونری آمریکا تماس نداشتند فراماسونری امریکا [illegible] هم‌اکنون بامور فراماسونری اروپا و آفریقا وآسیا، غیراز لژهای انگلیسی علاقه نشان

تمبداد ... فراماسونری امریکا چون تازه وارد عرصه بین‌المللی شده ، هنوز نتوانسته است نفوذ زیادی پیدا کند خاصه آنکه وضع امروز دنیا ، غیر از آغاز این قرن است ولی با مرور زمان فراماسونری امریکا در آن قسمت از دنیا که تحت تسلط کمونیست‌ها نمی‌باشد ، ممکن است دارای نفوذ بسیار شود ...[۱]

طرق مختلف نفوذ لژهای آمریکائی

باوجودیکه لژهای فراماسونری آمریکا علناً اظهار میکنند که در سیاست دخالت ندارند ، معذالك آثار وشواهد متعددی گواهی می‌دهد که لژهای آمریکائی مستقیماً و بسه طریقه زیر در سیاست بین‌المللی دخالت میکنند :

۱ - بعلت از بین رفتن نفوذ بین‌المللی فراماسونری انگلیس و فرانسه ، پس از جنگ دوم تا اندازه‌ای لژهای آمریکائی جای آنها را گرفته‌اند .

۲ - سیاستمداران آمریکائی که از راه مذهب و اعزام میسیونرها و تأسیس بنگاه‌های خیریه وفرستادن مأمورین نظامی وفنی و اقتصادی برای کمك به‌کشورهای توسعه نیافته درجهان رخنه میکنند ، در سالهای اخیر مستقیماً بوسیله اعمال نفوذ درلژهای فراماسنی ممالك دیگر نیز اقدام می‌نمایند .

درآمریکا سازمان فراماسونری‌ها مانند دوره قبل‌ازجنگ دوم درفرانسه وانگلستان دارای نفوذ سیاسی و اقتصادی است . بعضی‌ها عقیده دارند که درامریکا تا شخص عضو سازمان فراماسونری نباشد در دستگاه دولت نمی‌تواند بطرز برجسته‌ای ترقی کند و پست‌ها ومشاغل برجسته دولتی درآمریکا مختص اعضای فراماسونری است .

۳ - درکشورهائیکه لژهای فراماسونری آمریکا تشکیل نشده سازمانهای اخلاقی تعاونی وشبه ماسنی تشکیل گردیده‌است که می‌توان آنهارا شعب فراماسونری آمریکائی

---

۱ - خواندنیها سال ۱۳۴۴ شماره ۳۱ .

۲ - اندروتالی نویسنده آمریکائی کتاب «سیاه» که خود سالها عضو سازمان اطلاعات وجاسوسی آمریکا بود،دربارهٔ نقش میسیونرهای مذهبی و مؤسسات خیریه آمریکا در کسب اطلاع وجاسوسی داد سخن‌داده.رجوع شود به کتاب :

C. I. Ainside story

ـست از اینگونه سازمانها می‌توان :

۱ـ روتاری کلوب

۲ـ لاینز

۳ـ جمعیت تسلیح اخلاقی

۴ـ جمعیت برادران جهانی

را نام برد .

آمریکائیان بوسیله این سازمانها که بظاهر جنبه اخلاقی ، تعاونی و کمک به همنوع دارد ، به نیات و هدفهای ماسنی تحقق می‌دهند . در کشور ما چهار سازمان مذکور کوشش فعالانه‌ای برای جلب ایرانیان می‌نمایند[1] .

---

۱ ـ مطالعه و دقت در تشکیل سازمان‌های چهارگانه فوق‌الذکر برای کسانیکه علاقه تحقیق بیشتری دراین باره دارند،ضروری‌است ودرقسمتهای بعدی در این باره بتفصیل گفتگو خواهد شد .

فصل ششم

تشریفات داخلی معابد و لژها ـ قبول عضو جدید ـ شرایط ورود

«مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز
ورنه در محفل رندان، خبری نیست که نیست!»

اسرار و آئین سرّی محافل

از بدو ایجاد فراماسونری در جهان تا کنون مقالات، رساله‌ها و کتب مختلفی درباره تشکیلات مرموز و مخفی، و اصول و آداب پنهانی آن انتشار یافته است. اما نشریات لژهای فراماسونری جهان هیچگاه درباره اسرار و رموز و آئین داخلی محافل خود کلمه‌ای برای «غیرماسن»ها و «بیگانگان» نقل نمی‌نمایند. فراماسنها رمز اصلی کار و موفقیت خود را مرهون این می‌دانند که اسرار خویش را محفوظ و مکتوم نگاه دارند و اجازه ندهند جز اعضاء جمعیت، کسی بر اسرارشان وقوف یابد. باوجود این تاکنون چند نویسنده «بیگانه» و مخالفین فراماسونری، کتب و اطلاعات جالبی درباره آنچه که دردرون لژها می‌گذرد، منتشر نموده‌اند.

در زبان فارسی تاکنون نوشته‌ای دقیق وصحیح درین باره بوجود نیامده است. به همین جهت سعی شده، در این مختصر تا آنجاکه مقدوربوده آئین و اسرار ورموز وتشریفات آنها بیان شود[1].

---

۱ ـ در نقل این اطلاعات ازاظهارات کسانیکه سابقاً در «لژ بیداری ایران» بوده‌اند استفاده شده است.

شرایط عضویت لژها

قبل از اینکه به بحث درباره آئین و تشریفات و رسوم فراماسونها بپردازیم، لازم است شرط ورود به یک لژ فراماسونری را شرح دهیم. محافل فراماسونری برای قبول عضو جدید شرایط وتشریفات بسیارسختی دارند.

آنها برای اینکه از عضو جدید اطمینان کامل داشته باشند، سعی میکنند فرزندان فراماسونها را بعضویت لژها درآورند.

فراماسونها فرزندان ذکور خود را «گرگ زاده» و «گرگ بچه» می‌خوانند. دسته ازفرزندان فراماسون‌ها که سر نگهدار وخویشتن دار باشند از هیجده سالگی بعضو عضویت درلژها می‌شوند. اینگونه فرزندان چون زیردست پدر (ماسن) تربیت شده‌اند، میتوانند درهیجده سالگی بوظائف یک فراماسون مبتدی پی ببرند واسرار را حفظ کنند. فراماسونها از عضویت فرزندان خود دو نظر دارند:

۱ـ کسی را بعضویت لژ می‌پذیرند که ازهرحیث مورد اعتماد واطمینان است.

۲ـ باعضویت «گرگ زاده» ها درلژهای فراماسونی تسلسل خانواده‌ها در این سازمان ادامه می‌یابد.

۳ـ پیوندگرگ زاده‌ها با دستگاه حاکمه هرکشور باعضویت بچه‌های فراماسونری درلژها محکمتر می‌شود وبدین ترتیب همیشه کارهای مهم مملکتی دردست «خودی» است. شرط ورودشخص عادی به لژ، در درجه اول داشتن ۲۱ سال است.

داوطلب باید مردی «آزاد» باشد. در فراماسونری حرفه‌ای منظور از آزاد بودن «برده» نبودن است. بنّایان قرون وسطی کسی را که «برده» و «رعیت» بود بعضویت لژ خود نمیپذیرفتند. امروز که ارباب و رعیتی و بردگی از بین رفته، فراماسونها شرط ورود داوطلب را «نداشتن عقاید سیاسی مخصوص» میدانند. داوطلب ورود به لژ باید آزادی فکری هم داشته باشد تا بتواند نظریه‌های عقلانی و منطقی را ولو برخلاف عقاید خود بپذیرد.

داوطلب باید ناقص‌الاعضاء نباشد ونسبت بوطن و زاد و بوم خویشتن نیز تعصب داشته باشد. وقتی کسی داوطلب ورود به لژ می‌شود، سازمان اطلاعات لژ مأمور

تحقیق درباره او میگردد وپس ازتحقیقات لازم سه نفرفراماسون عضو لژ ورقه عضویت وی را امضاء میکنند . در بعضی از لژها سه معرف مأمور تحقیق درباره خصوصیات اخلاقی ، سیاسی و اجتماعی او می‌شوند . نفر اول مأمور می‌شود که در خصوص علاقه داوطلب به خانواده و میهنش تحقیق کنـد .

نفر دوم مأمور می‌شود که اطلاعات و عقاید فلسفی عضو جدید را درك کند .

سومین نفر می‌بایستی درباره عقاید سیاسی و مسلك ومشرب اجتماعی وی تحقیق نماید کلیه اطلاعات مکتسبه درپرونده‌ای جمع‌آوری می‌شود و برای تصویب شورایعالی یاهر مرجعی که تعین شده است ارسال میگردد .

شورایعالی پرونده را درحضور اعضای مجمع مطرح مینماید ورأی میگیرد که آیا داوطلب را به عضویت بپذیرند یا نه ؟

آن قسمت از اعضای مجمع که موافق با عضویت آن شخص هستند رأی موافق با مهره سفید ومخالفین بامهره کبود رأی میدهند .

پس از آنکه داوطلب آراء موافق کافی بدست آورد ، جلسه مقدماتی برای آشنائی با او تشکیل می‌شود .

طبق اساسنامه‌ای که در اکثر لژها هست وقتی هفت عضو مجاز فراماسونری در نقطه‌ای باشند میتوانند برای تربیت یك عضوجدید وآشنا کردن وی برموزفراماسونری یك لژ موقتی تشکیل بدهند . ولی ادامه کار لژ مزبور بسته به کسب اجازه از لژاصلی است و مثلاً درانگلستان باید از « لژبزرگ وابسته » کسب اجازه کرد .

پس از اینکه عضویت داوطلب تصویب‌شد ، معرفین اورا

اولین جلسه در روز مقرر وارد لژ میکنند . وقتی داو طلب وارد جلسه می‌شود هیچ کسی را نمی‌شناسد ، برای اینکه اعضای لژ « فراماسونری» نقاب برصورت‌دارند . شخص‌تازه واردراابتدا باطاق «تفکر» راهنمائی میکنند . در اطاق تفکر یك اسکلت (یا عکس اسکلت) و چند جمجمه استخوانی یا داس مرگ بطور وحشت‌آوری قرار دارد و دو شعار بدین شرح بدیوار نصب شده است :

۱ـ اگر برای تحصیل مال وجاه ومقام باینجا آمده‌ای خارج شو زیرا اینجا بتو پول و مقام نمیدهند.

۲ـ اگر آمده‌ای بدانی چه خبر است و تماشا کنی، بدان که هیچ چیزی که قابل تماشا باشد در اینجا وجود ندارد.

در این اطاق فقط یك میز وصندلی است که روی میز قلم وکاغذ قرار دارد کاغذها ومتون چاپی وصیتنامه، قسم نامه واعترافات است. وقتی داوطلب آنچه را که باو دیکته میکنند نوشت، ناظم لژ که نقاب بصورت دارد اورا باطاقی که اعضاء مجمع عمومی در آن نشسته‌اند میبرد و پس از تصویب آنچه که داوطلب نوشته ناظم او را برای رفتن به محل آماده میکند. و نقاب سیاه بصورت او میزند و یك طناب بگردنش میاندازد. سپس یك دست و یك پای او را از آستین و پاچه شلوارش بیرون میآورد و در حالیکه طناب او را میکشدو کلیه‌لوازم فلزی‌اش، شمشیر، هفت تیر وغیره از او گرفته شده ویرا بجلسه رسمی میبرد. در اطاق آزمایش ناظم بلافاصله از وی کناره‌گیری میکند[۱] وعضو جدید وسط اطاق قرار میگیرد. در این موقع رئیس لژ یاقائم‌مقام‌او، خطاب به عضوجدید میگوید: چشمهای خودرا بازکن. عضوجدید بعداز دریافت اجازه دستمال را از روی چشم برمیدارد وچشم اوبعده‌ای ازاشخاصی میافتد که مثل موقعی که وارد لژ گردیده است نقاب بر صورت دارند ولی سرشان پوشیده نیست و سرپوش «طیلسان» را از سر دور کرده‌اند.

مردی که رئیس لژ یا قائم‌مقام او میباشد خطاب به عضو تازه وارد میگوید آیا برای آزمایش حاضر هستی؟ و عضو تازه وارد جواب میدهد بلی ای معمار بزرگ، بلی ای آقا. رئیس‌لژ از اومیپرسد آیا میدانی که آزمایشی که بعمل میآید چیست؟ عضو جدید اظهار بی‌اطلاعی میکند و میگوید خیر چگونگی آنرا بمن نگفته‌اند.

رئیس لژمیگوید آزمایشی که ازشما می‌شود برای سنجیدن میزان فرمانبرداری

۱ـ آئین وتشریفات سری لژهای انگلیسی درکتابی که بقیمت گزاف خریداری شده نزد نگارنده موجود است.

شماست . کسی که وارد محفل ما می‌شود باید بداند که اولین شرط شرکت در این محفل اطاعت محض می‌باشد و شما برای اینکه بعضویت محفل پذیرفته شوید باید سه امتحان بدهید و یکی از آن سه امتحان هوا می‌باشد و دیگری آتش و سومی آب. عضو تازه وارد اگر ساده باشد میپرسد امتحان هوا چیست ؟

رئیس میگوید امتحان هوا این است که هوا بسینه شما نخواهد رسید یعنی شما را حلق آویز خواهند کرد، آیا در خود آن قدرت را می‌بینید که حلق آویز شوید؟ عضو جدید الورود می گوید بلی . رئیس لژ اظهار می‌کند تصور ننمائید که موضوع حلق آویز شدن شما شوخی است و ما فقط می‌خواهیم شما را بترسانیم بلکه براستی حلق آویز خواهید شد و در اینموقع ناظم لژ، طنابی را که آماده دارد با یك چهار پایه میآورد و بالای چهار پایه میرود و یك سر طناب را بشکل حلقه درمی‌آورد و سر دیگر را از حلقه‌ای که بر سقف نصب گردیده است می گذراند و فرود میآید.

رئیس لژ بعضو جدید می گوید بالای آن چهار پایه بروید و طناب را با دست خود حلقهٔ گردن کنید و بدانید که دو نفر از اعضای این محفل سر طناب را خواهند گرفت و ناظم لژ، چهار پایه را از زیر پای شما خواهد کشید.

عضو جدید اگر بیم بخود راه ندهد بطرف چهار پایه میرود و بر آن صعود مینماید و حلقه طناب را اطراف گردن می اندازد. موقعی که او سر را از حلقه طناب عبور میدهد دو نفر از اعضای «لژ» سر طناب را بدست میگیرند تا بظاهر وی را بالا بکشند و ناظم لژ، یك مرتبه چهار پایه را از زیر پای وی می کشد ولی عضو جدید بجای اینکه آویزان گردد بزمین می‌افتد. زیرا طنابی که از حلقه سقف عبور داده شده در واقع از یك حلقه بی‌استقامت عبور کرده است ولی عضو جدید که به مناسبت تاریکی نمیتواند سقف را ببیند تصور می‌نماید که طناب را از یك حلقه آهنین عبور داده‌اند. اگر طناب مزبور از یك حلقه آهنین عبور میکرد بعد از این که یك مرتبه چهار پایه را از زیر پای آن مرد دور کردند، ستون فقرات آن شخص در موضع گردن می‌شکست و او زندگی را بدرود می‌گفت ولی چون طناب از یك حلقه بی استقامت در سقف گذشته است وقتی چهار پایه را از زیر پای وی دور می کنند، بزمین می‌افتد بدون اینکه آسیب ببیند اما مثل یك محکوم

وقتی که میخواهند اورا بیدار بیاویزند قلبش فرو میریزد.

عضو جدید تا یکی دو دقیقه بعد از اینکه بر زمین میافتد از هراس آن واقعه قدرت برخاستن نیست و ناظم لژ بازوی او را می‌گیرد و بلند می‌کند و رئیس لژ قدری با اطرافیان خود مشورت مینماید و می‌گوید آزمایش اول شما رضایتبخش بود ولی این کافی نیست وشما آزمایش آتش راهم باید بدهید. عضو جدید می‌پرسد که امتحان آتش چیست؟ رئیس لژ می‌گوید که امتحان آتش این است که ما باید بدانیم شما حاضر هستید برحسب امر معمار بزرگ خطر مرگ از آتش را استقبال کنید یا نه؟ آنگاه برحسب دستور رئیس «لژ»، ناظم جلسه یك سینی درمقابل رئیس می‌گذارد. دراین سینی یك طپانچه قدیمی، یك ظرف باروت ویك گلوله وقدری کهنه ویك چاشنی و یك سنبه کوچك وجود دارد، معمار بزرگ بعضو جدید می‌گوید نزدیك شو وامر می‌کند که عضو جدید طپانچه را درمقابل وی پر نماید.

اگر وی رسم پر کردن یك طپانچه قدیمی را نداند معمار آنرا باو می‌آموزد می‌گوید اول باروت را در طپانچه بریزد و آنگاه روی آن قدری کهنه بگذارد و بعد گلوله را وارد لوله کند و با سنبه بزند که پائین برود و آنگاه چاشنی را بر جای آن بگذارد. عضو جدید، طبق دستور معمار بزرگ (که صورتش را نمی‌بیند) طپانچه را پر می‌کند و آنوقت رئیس لژ امر می‌نماید که سه قدم عقب برود و سپس می‌گوید لوله طپانچه را روی شقیقه خود بگذارید. عضو جدید این دستور را هم انجام میدهد معمار بزرگ دستور شلیك میدهد.

اگر عضو جدید دچار تردیدشود واز شلیك خودداری نماید اورا از «لژ» خارج میکنند وبعضویت نمی‌پذیرند ولی هیچوقت چنین کاری نمیشود زیرا هرکسی که بخواهد عضو بشود قبلا از این تشریفات کهنه و غیر حقیقی با اطلاع است. معمولاً داوطلب اگر جرئت داشته باشد وروی ماشه طپانچه فشار بیاورد، باروت آتش خواهد گرفت وگاز ودود از انتهای قبضه طپانچه خارج خواهد شد. زیرا طپانچه مزبور شبیه طپانچه شعبده بازان است ووقتی باروت در لوله آن ریخته شد، به قبضه طپانچه منتقل میشود وگلوله بکلی از باروت مجزی میگردد و بعد از اینکه چاشنی آتش گرفت، باروت

طپانچه درقبضه آن مشتعل میگردد نه در لوله، غرض این است که هرگاه عضو جدید از امر معمار بزرگ اطاعت نماید وروی ماشه شلیك کند هیچ خطری متوجه عضو جدید نیست واین کارهای تکراری فقط برای آزمایش درجه اطاعت عضوجدیداست.

پس از اینکه فسفر شناخته شد، لژ فراماسونری «اسکاتلند» درفرانسه درصدد برآمد بجای طپانچه برای (آزمایش آتش) از فسفر استفاده کند در آنجا عضو جدید را مقابل یك اجاق که دارای قطعات بزرگ وکوچك آتش است قرار میدهند و رئیس لژ امر می نماید که اخگرهای مزبوررا بادست از اجاق‌ها بردارد و روی سینه بگذارد. عضو جدید اگر اطاعت نماید وآتش‌های مزبوررا از اجاق بردارد احساس سوزش نخواهد کرد واگرقدری اطلاع داشته باشد درمییابد آنچه تصور می کرد آتش است در حقیقت قطعاتی ازچوب یاذغال است که به فسفر آلوده‌شده‌است. امتحان آتش برای کسانی که نمیدانند چوبهای آتشین به فسفر آغشته شده ظاهراً وحشت‌آوراست ولی همانطوریکه گذشت این تشریفات قدیمی وکهنه که بمسخره بیشتر شبیه است از قدیم باقیمانده‌است ومعمولاً داوطلب ازآنها پیروز بیرون می‌آید.

آزمایش دیگری که از عضو جدید بعمل می‌آید موسوم به آزمایش «آب» است . در بعضی از لژها این آزمایش را مبدل به آزمایش خون کرده‌اند. اعضاء لژ به‌داوطلب می‌گویند که باشمشیر به شیئی که از کاغذ ساخته‌اند حمله کند و شمشیر را بقلب او فروکند. همینکه نوك شمشیر بکاغذ فرورفت مشك پرازخون پشت آن شکافته میشود و خون جاری میگردد. در فراموشخانه ملکم ولژ بیداری ایران نیز؛ همین ترتیب عمل میشد و درزیر زمین باغ شعاع‌السلطنه که باشعله قرمز وپارچه دیبت سیاه آرایش شده بود، این آزمایش صورت میگرفت.

اگرعضو جدید ازهر سه آزمایش پیروز بیرون آمد وامتحانات اورضایت بخش بود، رؤسای لژ فراماسونری از اطاق آزمایش خارج میشوند وفقط کسانی باقی‌میمانند که عضو جدید باید آنها را نشناسد وآنها نقاب ازچهره برمیدارند و ورود عضو جدید را بلژ فراماسونری تبریك میگویند. درهمان جلسه اشارات وعلائم و اسراری که در درجه اول‌لازم است باو آموخته میشود و بدینترتیب اولین جلسه آزمایش وقبولی‌عضو

خاتمه‌می‌یابد.

آئین وتشریفات | تشکیلات و سازمانهای داخلی لژ های جهان اکثراً شبیه یکدیگرند. به‌همین جهت فقط بشرح سیستم قبول‌عضو جدید

محفل بزرگ مصر | وآئین داخلی لژهای مصر وروسیه قدیم که دولموتهجالب است اکتفا میکنیم:

آئین و تشریفاتی که در لژ روسیه جاری بوده از آن جهت قابل توجه است که یك نویسنده بزرگ روسی آنرا باجزئیاتش ذکرمیکند. اما لژ فراماسونری مصر بدین سبب انتخاب شده‌که همواره پیشرو و پیشقدم تأسیس‌لژهای سنتی درافریقا وخاورمیانه وآسیا بوده وهست. درایران نیزتاکنون محفل بزرگ‌مصر چندین لژتشکیل داده که اطلاع برموز واسرارآن موردتوجه ایرانیان خواهد بود.[۱]

پناهگاه سری فراماسونری مصر درعمارت بزرگی در میدان اوپرای قاهره واقع شده است. در طبقه دوم این عمارت عنوان «بزرگترین محفل ملی مصر» جلب توجه مینماید[۲]. هنگام ورود به‌پناهگاه فراماسونها با تالار بزرگی روبرو میشویم، در این تالار چندقدم‌که پیش برویم، ناگهان مردی جلومارا میگیرد. در وسط کمربندی که بر اندام این مردبسته شده، قطعه پارچه سفیدی‌که ازپوست‌گوسفند و مزین به نقشهای مختلف است آویخته شده است. این مرد شمشیر برهنه‌ای در دست دارد و برق چشمان خود راکه از برق تیغه شمشیرش خیره کننده‌تر است بتازه‌وارد میدوزد و از او درباره علت ورود بمحفل سئوال میکند.

اگر تازه وارد، از اعضاء لژ باشد، با اشاره مخصوص واداء کلمه رمز واردتالار میشود ولی اگر برای اولین بار بخواهد بمحفل فراماسونها راه یابد، دربان و حاجب محفل بطرز خاصی بر در سالن دق‌الباب میکند.

۱ــ محفل فراماسونری مصردر سال ۱۹۵۶ رسماً ازطرف دولت جمهوری مصرمنحل و تعطیل شد ولی چون سرهنگ عبدالناصر متوجه شد که سازمان ماسنی وسیله خوبی برای پیشرفت مقاصدش میباشد لذا مجدداً اجازه فعالیت بدان‌داد.

۲ــ ذبیح‌الله منصوری‌این قسمت ازآئین وتشریفات را ازکتاب فراسوی‌فراماسونری نقل‌کرده است.

پس از کوبیده شدن در ، روزنه‌ای مثلث شکل که در وسط درکار گذاشته شده، باز میشود و دو چشم از پشت آن نمایان میگردد . برادر دربان و حاجب با او بطرز مبهم چندکلمه‌ئی میگوید و بلافاصله روزنه مثلث شکل بسته میشود و پس ازچنددقیقه راهنما و کسیکه تازه وارد را معرفی کرده به پشت در میآید و مستقیماً ویرا باطاق انتظار و تفکر میبرد.

طالار بزرگ لژ فراماسونها را درمصر «هیکل» نام‌گذاشته‌اند و در سایر ممالک هریك نام مخصوصی دارد. هیکل محلیست که درآن جلسات محفل منعقد میشود ودر صدرآن تخت بلند و مجللی دیده میشودکه بدان «عرش‌سلیمان» میگویند.

عرش سلیمان به تخت پادشاهان انگلیس درقرون وسطی شباهت دارد . بربالای این تخت مردی که از همه‌مسن‌تر است و مقام سی‌وسه دارد نشسته، گردن بند بزرگی ازطلا ونشانهای متعددی بەسینه دارد، ودردست او چکش و دربرابرش زاویه‌وپرگاری بچشم میخورد.

در طرفین تالار، اعضاء لژ قاهره که اکثراً نشانهائی نظیر نشان رئیس منتهی بدون زنجیر طلا دارند ، در روی صندلی و جایگاههای مخصوص خود نشسته‌اند . درپیرامون « عرش سلیمان » ، مردانی حامل شمشیر و چیزی شبیه بنیزه ایستاده‌اند و رئیس را حراست میکنند. درکنار آنها، ستونهای ضخیمی بنظر میرسد، که‌روی آنها با اشکال اژدها و مار وعقاب نقش‌شده است .

دروسط تالار حرف (G) لاتین آویخته شده ودر پشت سر «تخت سلیمان» چشم بزرگی است که بعقیده فراماسونها چشم خداست‌که درهمه حال براعمال واقوال ایشان نظارت مینماید .

در سمت راست تخت، قرص «ماه» که مظهر ونماینده شب است و در سمت چپ قرص خورشید که مظهر ونشانه روز است مشاهده میشود . هنگامیکه‌رئیس لژ برتخت سلیمان جلوس نموده آغاز سخن میکندومیگوید :

– برادران، برای افتتاح جلسه مراکمك‌کنید.

وسپس با چکشی که بدست دارد ، بروی میز کوچکی که مقابلش گذارده شده

میگوید ، شخصی که برصندلی بلند سمت چپ او نشسته، جواب چکش رئیس رامیدهد، وجواب هردو را ، شخص دیگری که در روبرو و در انتهای تالار جلوس کرده میدهد.

این دو نفر مخبرین اول و دوم جلسه هستند ، در این هنگام تمام حاضرین در جلسه بدون هیچگونه صحبت و اشاره‌ئی ازجای خود برمیخیزند و سپس رئیس مخبر دوم را مخاطب قرار داده ومیگوید :

- ای برادر نخستین وظیفه هر بنّای آزاد چیست؟

مخبردوم - نخستین وظیفه وی اینستکه محفل را محلی دربسته و محفوظ ببیند

رئیس - این امر را تحقیق کنید .

مخبر دوم (به‌نگهبان‌داخلی) برادر تحقیق کنید که محفل دربسته‌محفوظ است یا نه؟

نگهبان داخلی (بدون آنکه هیچ بگوید ویا اشاره‌ئی کند ضربتی بدر میکوبد)

نگهبان خارج با کوبیدن‌دربدون‌اینکه‌صحبتی کندجواب اورامیدهد .

در اینوقت نگهبان داخلی جلو میآید ومیگوید:

برادر- مخبردوم، دربسته، وکس را بدرون این محفل راه نیست .

مخبر دوم (خطاب برئیس):- رئیس محترم درمحفل‌بسته وکاملاً محفوظ است.

رئیس- برادر، مخبر اول، وظیفه دوم چیست ؟

مخبر اول- تحقیق دراینکه تمام حضار بنّایان آزاد و از احرار هستند.

رئیس- برادران، نظام بنّایان آزاد در درجه اول قرار دارد.

در این هنگام برادران روبهم قدمی برداشته و با دست اشارات مختلف وعجیب وغریبی بیکدیگرمیکنند .

رئیس- برادر- مخبر دوم ما، عده کارمندان اصلی در محفل چقدر است ؟

مخبر دوم- عده آنها سه‌نفر است رئیس محترم محفل و مخبراول ومخبردوم.

رئیس- برادر مخبر اول ، عده‌کارمندان غیر اصلی که بعنوان مساعدت و کمک انجام وظیفه مینمایند در محفل چقدر است؟

مخبر اول- بجز دربان سه‌نفر هستند ، دو تن مرشد و یك نفرنگهبان‌داخلی .

رئیس - برادر مخبر دوم محل دربان کجاست ؟

مخبردوم- بیرون درمحفل.

رئیس- وظیفه اوچیست؟

مخبر دوم- شمشیری برهنه بدست دارد که مانع ازورود دشمنان، جاسوسان و بیگانگان گردد و اجازه ندهدکه بدین ترتیب دیگران از کارهای ما مطلع شوند.

رئیس- برادر، مخبر اول، محل نگهبان داخلی کجاست؟

مخبراول- در داخل محفل ودر کنار در.

رئیس- وظیفه‌اش چیست؟

مخبر اول- در بروی هر بنای آزاد، پس از اطمینان از شخصیت او بگشاید، وداوطلبان را طبق رسوم لازم بپذیرد مشارالیه اوامر مخبر دوم را اطاعت نماید.

رئیس- برادر، مخبردوم، مقام مرشد ثانی کجاست؟

مخبردوم: آنچه راکه مخبر اول‌از اوامررئیس محترم باو میدهد باید به مخبر دوم نقل‌کند، تا به‌دقت اجراء شود.

بنام مهندس اعظم جهان

رئیس- برادر مخبر اول، محل مرشد اول‌کجاست؟

مخبر اول سمت راست رئیس محترم وبا نزدیك باو.

رئیس- وظیفه اوچیست؟

مخبر اول- اوامررئیس‌محترم را بمخبر اول‌نقل‌نماید.

رئیس- برادر، مخبر ثانی محل شما درمحفل‌کجاست؟

مخبردوم- سمت جنوب.

رئیس- برای چه درسمت جنوب محل شما تعیین شده؟

مخبر دوم برای اینکه مراقب زوال خورشید باشم و برادران‌را ازکاربااستراحت و از استراحت بکار دعوت نمایم تا اینکه نفع وخرسندی عایدشان‌گردد.

رئیس برادر، مخبراول، محل‌شما در محفل‌کجاست؟

مخبر اول- سمت مغرب.

رئیس- برای چه سمت مغرب محل شما تعیین شده ؟

مخبر اول- برای اینکه مراقب غروب آفتاب و پایان روز باشم و پس از آن که مشاهده نمودم هریك از برادران آنچه را که استحقاق دارد بدست آورده بامر رئیس محترم در محفل را قفل کنم.

رئیس- برادر رئیس محترم سابق محل رئیس محترم کجاست؟

رئیس محترم سابق- سمت مشرق.

رئیس- برای چه سمت مشرق محل او تعیین شده است؟

رئیس سابق- چون آفتاب از سمت مشرق برای روشنائی وخشنودی طلوع میکند، از اینجهت ضرورت داشت که رئیس در سمت مشرق جلوس نماید و جلسه را افتتاح کند، و برادران را طریقه بنّایان آزاد تعلیم دهد.

رئیس- برادران اینك که معلوم شد جلسه ما طبق مقررات تشکیل گردید، پس بیائید همه با هم قبل از اعلام افتتاح محفل بدرگاه آفریدگار اعظم جهان تضرع و استدعا کنیم که کارهای ما را مشمول برکات وعنایات خود گرداند تا اینکه اعمالمان مقرون بصلح و سلامت باشد وهمانطور که با نظم آغاز گردید با نظم و توافق کامل پایان پذیرد.

رئیس سابق -آمین...

رئیس- برادران ... بنام مهندس اعظم جهان و تحت رعایت محفل ملی بزرگ مصر افتتاح این محفل را ازطرف عالیترین مقام اعلام مینمایم.

رئیس باچکش چند بار برمیز میکوبد، مخبر اول پاسخ او را میدهد واوچوبدست خودرا که شبیه گرزاست بلند میکند وسپس مخبر دوم پاسخ میگوید و اوهم چوبدست خویش را آماده نگهمیدارد. سپس بترتیب نگهبانان همین تشریفات را انجام میدهند.

در اینوقت رئیس محفل سابق پیش میآید و کتاب راگشوده وزاویه و پرگار را در جای خود میگذارد و مرشد دوم لوحه درجه اولی را میگشاید و بجای خود می نشیند پس از آن همه برادران می نشینند.

طرز ورود بمحل فراماسونری روسیه تزاری

لونیکالایویچ تولستوی نویسنده معروف روسی در قسمت دوم کتاب «جنگ و صلح» درباره ورود یکنفر روسی بمحل فراماسونری پطرزبورگ درسال ۱۸۷۶ داستان مفصلی مینویسد که خلاصه آن چنین است[1]:

کنت پی یر پس از ورود بپطرزبورگ با کنت ویلارسکی جوان لهستانی در اجتماعات پطرزبورگ آشنا میشود. یك روز کنت ویلارسکی ، بدیدن پی یر میآید و پس از اینکه مطمئن میشود که هیچکس در اطاق نیست باو میگوید: کنت! من با پیغام و پیشنهادی نزد شما آمده‌ام، شخصی که در انجمن اخوت ما مقام و مرتبه بسیار ارجمندی دارد، توصیه‌کرده است که شما را زودتر از موعد مقرر در انجمن بپذیرند و بمن پیشنهاد کرده است که ضمانت شما را بعهده بگیرم. من اجرای امر این رجل عالیمقام را وظیفه مقدس خود میشمارم. آیا شما میل دارید که بضمانت من بانجمن اخوت فراماسونها وارد شوید ؟

آری، من میل دارم.

ویلارسکی سر را خم کرد و گفت:

ـ کنت سئوال دیگری از شما دارم ولی خواهش میکنم که جواب آنرا نه بعنوان یکنفر از اعضای فراماسون آینده بلکه بعنوان مرد شرافتمند وراستگو بمن بگوئید آیا شما از تمام معتقدات سابق خود دست برداشته‌اید، آیا بخداوند ایمان دارید ؟

پی‌یر لختی اندیشیده گفت:

ـ آری... آری، بخداوند ایمان دارم .

پی‌یر وویلارسکی باکالسکه‌ئی بطرف عمارت بزرگی که لژ فراماسونها بود روانه شدند، آنها ازپله‌های تاریکی گذشته باطاق انتظار کوچك روشنی رسیدند و در آنجا بدون کمك خدمتکار پالتوی خودرا ازتن بیرون کردند.

پس ازاطاق انتظار، باطاق دیگری وارد شدند که مردی بالباس عجیب در آستانه

۱ـ جنگ وصلح ترجمه کاظم انصاری ص۴۲۲ تا ۴۴۲

آن ظاهر شد. ویلارسکی باستقبال اورفته بزبان فرانسه آهسته سخنی گفت وسپس بجانب گنجه کوچکی رفت ودرآن راگشود.

پی یر لباسهای جدیدی را که تا آنموقع نظیر آنرا ندیده بود در آنجا مشاهده کرد . ویلارسکی دستمالی را از آن گنجه بیرون آورد و چشم پی یر را با آن بست . ویلارسکی اورا بسوی خود کشید و بوسید و دستش را گرفت و همچنان چشم بسته بمحلی برد.

ویلارسکی پس از آنکه درحدود ده قدم اورا رهبری کرد، توقف نموده گفت:

- اگرعزم راسخ داریدکه باانجمن اخوت ما وارد شوید، باید هرپیش آمدی را مردانه و شجاعانه تحمل کنید... وقتی صدای درزدن راشنیدید، چشم خودرابازکنید، من شجاعت و موفقیت شما راآرزومندم، پس دست پی یر را فشرده خارج شد.

متعاقب آن ضربات محکمی بدرکوفته شد .

پی یر دستمال را ازپیش چشم برداشت وبگرد خویش نگریست.

اطاق تاریك و تیره بود تنها در یك گوشه آن چراغ کوچکی در برابر شیئی سفیدی میسوخت، پی یر نزدیکتر رفت و مشاهده کردکه چراغ روی میز سیاهی گذاشته شده و کتابی گشوده در کنار آن است . این کتاب انجیل بود و آن شیئی سفید که در مقابلش چراغ میسوخت، جمجمه انسانی بودکه حفره‌های چشم و دندانهایش بخوبی دیده میشد.

پی یر نخستین کلمات انجیل یعنی «در آغاز کلمه بود وکلمه نزد خدا بود» راقرائت کرد ، از کنار میز گذشت و درکنار میز صندوق گشودهٔ بزرگی راکه از چیزی پر بود مشاهده نمود. این صندوق پر از استخوان بود . پی یر از آنچه دید بهیچوجه متعجب نشد... در آنجا جمجمه و تابوت و انجیل مشاهده میشد... در این میان درباز شد و یکنفر باطاق آمد.

درنور ضعیفی که پی یر درآن تاحدی به‌تشخیص اشیاء موفق‌شده‌بود، مردکوتاه اندامی وارد شد. ظاهراً این مرد چون ازروشنایی بتاریکی آمده بود، توقف کرد،سپس

با قدمهای محتاط بجانب میز رفت و دستهای کوچک خود را که در دستکشهای چرمی مستور بود روی آن گذاشت.

این مرد کوتاه قامت پیش بند چرمی سفیدی بسته بود که سینه او و قسمتی از پاهایش را میپوشانید، بگردنش چیزی شبیه گردن بند آویخته، از زیر گردن بند یقه ژابوی پهنی بیرون آمده بود، این طوق توری صورت کشیده‌اش را که از پائین روشن میشد احاطه میکرد.

تازه وارد به‌پی‌یر گفت: «شما برای چه باینجا آمده‌اید؟ شما که بحقیقت روشنائی ایمانی ندارید و روشنائی را ندیده‌اید، برای چه باینجا آمده‌اید؟ شما از ما چه میخواهید، خرد، پرهیزگاری یا تنویر فکر؟

پی‌یر چون پیش‌رفت آموزگار را که نامش اسمولیانینوف بود شناخت.

در اصطلاح فراماسونها مردی که داوطلب ورود بجمعیت را آماده میسازد آموزگار نامیده میشود. آموزگار مجدداً سئوال خود را تکرار کرد و پی‌یر در جواب گفت:

آری، من... من... طالب تجدید زندگی باطنی هستم.

آموزگار گفت:

ـ بسیار خوب.

و بیدرنگ بکار ادامه داده آرام وسریع گفت:

ـ آیا شما آگاه هستید که جمعیت مقدس ما برای وصول شما بهدفتان بچه وسائلی متشبث میشود درباره فراماسون چه عقیده دارید؟

پی‌یر: معتقدم که آئین فراماسون برادری و برابری درمیان مردمی است که نیات خیرخواهانه دارند. آموزگار سینه‌اش را صاف کرد و دستهایش را با دستکشهای چرمی روی سینه گذاشت و شروع بسخن کرده گفت:

ـ اینک من باید هدف اصلی جمعیت خودمان را برای شما آشکار سازم و چنانچه این هدف باهدف شما مطابقت داشته باشد، دراینصورت از ورود بجمعیت اخوت ما نتایج مطلوب را خواهید گرفت.

اولین واصیلترین هدفی که جمعیت ما بر آن استواراست وپایه اتحاد این جمعیت محسوب میشود وهیچ نیروی انسانی نمیتواند آنرا واژگون سازد عبارتست از نگهداری یك رازمهم وانتقال آن بنسلهای آینده .

این راز بآسانترین عهود ، حتی از بشر اولیه بما رسیده است و شاید سرنوشت نوع بشروابسته بآن باشد ... ماضمن تصفیه واصلاح اعضای خود درراه اصلاح تمام ابناء بشر مجاهدت مینمائیم و اعضای خود را بعنوان نمونه وسرمشق پرهیزکاری ونیکوکاری بمردمان ارائه میدهیم وبدینوسیله میکوشیم تا سرحد امکان خویش باشر وبلیدی که در جهان حکمفرماست مبارزه کنیم .

آموزگار نیمساعت پی یررا تنها گذاشت ، وپس از مراجعت برای عضو تازه وارد هفت فضیلتی که باهفت پله معبد سلیمان مطابقت دارد وهرماسون باید آنهارا پیشه خود سازد، نیز برشمرد. این فضائل عبارت بود از :

۱ــ فروتنی ونگهداری اسرار جمعیت ،

۲ــ اطاعت از اعضای عالیمقام جمعیت ،

۳ــ رفتار نیك ،

۴ــ عشق بنوع بشر ،

۵ــ مردانگی ،

۶ــ آزادگی و بلندنظری ،

۷ــ عشق بمرگ .

آموزگار پس ازادای این جملات ازجایگاهی که پی یر در آنجا بود بیرون رفت وبار دیگر زودتر مراجعت کرده واز پی یر پرسید که آیا هنوز درعزم خود استوار است وتصمیم دارد که آنچه بوی میگویند انجام دهد .

ــ من برای همه چیز آماده ام .

آموزگار گفت :

بعلاوه باید بشما اطلاع دهم که جمعیت ما تنها بوسیله کلمات تعلیمات خود را

نمی‌آموزد بلکه برای این منظور از وسائل دیگر که شاید بر جویندگان فضیلت و خرد بیش از توضیحات لفظی موثر واقع شود، استفاده مینماید ... انجمن ، از جمعیتهای باستانی که تعالیم خود را بوسیله هیروکلیف فاش میساختند ، تقلید میکند .

هیروکلیف نامگذاری اشیائیست که بحواس قابل درک نیستند و دارای چگونگیهائی شبیه بتصاویر نسخه‌آنها میباشد .

آموزگار گفت اگر شما مصمم هستید، پس باید شمارا برای ورود بانجمن آماده سازم . خواهش میکنم برای اثبات بلند نظری خویش تمام اشیاء گرانبهای خودرا بمن تسلیم کنید. . . هرچه باخود دارید؛ ساعت ، پول ، انگشتر. پی‌یر کلیه اشیاء خود را تسلیم کرد.

ـ بنشانی قبول اطاعت خواهش میکنم لباس خود را در آورید . پی‌یر بدستور آموزگار فراك وجلیقه وکفش پای‌چپش را بیرون آورد . ماسون یقهٔ چپ پیراهن او را کشود ، پاچه‌چپ شلوارش را تا زانو بالا زد .

آموزگار گفت : شهوت‌اصلی‌شما چیست؟ پی‌یر گفت شرابخواری،شکمخوارگی، تندخوئی ، غضب ، زنان .

ماسون پس از شنیدن این سخنان مدتی خاموش و بیحرکت ایستاد ، پس دوباره بسوی پی‌یر رفت ، دستمال را از روی‌میز برداشت وبازچشم‌اورا بست .

اندکی پس‌ازآن بجای‌آموزگار ، ویلارسکی ضامن‌پی‌یر آمده ازاو پرسید آیا هنوز درتصمیم راسخ خود باقی هستید؛

پی‌یر جواب‌داد آری ، آری

درحالیکه ضامن او شمشیری‌را بروی سینه‌برهنه او نگهداشته‌بود ، باو دستور حرکت‌داد سپس‌اورا ازآن اطاق بدهلیزهائی که بجلو و عقب می‌پیچید هدایت کردند و سرانجام بدر عمارت بردند . ویلارسکی سرفه کرد ، ضربات خشکی بشیوه ماسونها جوابش‌راداد . آهنگ بمی ازاو پرسید که‌کیست ؟کجا وچه‌وقت بدنیاآمده‌است؛ پی‌یر ازادای جوابها بدون‌اینکه چشمش را بازکنند ، بمکان دیگری هدایتش‌کردند . در

راه راجع بدشواریها ومشقات راهی که برای وصول بکمال درپیش داشت وراجع بدوستی مقدس وراجع بابدیت خالق عالم ودر باره جرأت و شهامتی که باید در تحمل زحمات وخطرات ابراز نماید بارمز وکنایه باوی سخن میگفتند . درحالیکه با او حرف میزدند صداهای مختلفی که بوسیله ضربات شمشیر وچکش بوجود میآمد شنیده میشد .

هنگامیکه اورا بسوی شیئی هدایت میکردند متوجه میشد که میان راهنمایان او تردید وپریشانی بوجود آمده است . صدای نجوای اطرافیان خود را میشنید که آهسته بایکدیگر بحث میکردند و یکی از ایشان اصرار میورزید که اورا روی فرش معینی عبور دهند . پس دست راستش را گرفتند وروی چیزی قرار دادند و بوی امر کردند که بادست چپ پرگاری را روی سینه چپ نگهدارد واورا مجبور کردند تا با تکرار کلماتی که یکنفر اداء میکرد بقوانین انجمن سوگند وفاداری یاد کند . آنگاه شمعها خاموش گردید وچراغهای الکلی، روشن شد ... پی یر در نور ضعیف شعله الکل چند نفر را دید که با پیش بندهائی شبیه پیش بند آموزگار روبروی او ایستاده و شمشیرها را مقابل سینه او نگهداشته اند در میان ایشان مردی با پیراهن سفید خون آلود ایستاده بود ، پی یر بمحض مشاهده این منظره بقصد آنکه شمشیرها در سینه اش فرورود سینه را پیش داد . اما شمشیرها عقب کشیده شد ودوباره چشمش را بستند .

صدایی باو گفت :

ـ حال نور روشنائی ضعیف را دیدی .

پس دوباره شمعها را روشن کردند وگفتند که باید روشنائی کامل را مشاهده کنی وباز چشمش را باز کردند وبیش از ده صدا یکباره گفت : Sic Transit Gloriamundi

یعنی «افتخار وشکوه جهانی چنین میگذرد» پی یر سپس باطاقی که در آن میز درازی که با پارچه سیاهی پوشیده شده بود ودوازده نفر با لباسهای مخصوص فراماسونها دور آن میز نشسته بودند رفت .

رئیس جمعیت که صلیب عجیبی بگردن و چکش کوچکی در دست داشت در

صدرهیئت ۱۲ نفری قرار گرفته بود ، در دیوار ستاره فروزانی کنده شده بود ، در یک طرف میز قالی کوچکی با نقش و نگار و تصاویر مختلف گسترده و در طرف دیگر آن مکانی شبیه بمحراب بود که انجیل و جمجمه‌ای در آن قرار داشت . اطراف میز هفت شمعدان شبیه بشمعدانهای کلیسا گذاشته بودند . دو نفر از برادران پی‌یر را سوی محراب بردند و پاهای اورا بوضع زاویه قائمه قرار دادند و بوی امر کردند بخاک بیفتد و در آستانه معبد سجده کند . پس از انجام سجده ، پیش‌بندی نظیر پیش‌بند دیگران بوی بستند و یک جفت و سه جفت دستکش بدستش دادند و آنگاه استاد بزرگ اورا مخاطب ساخته گفت که باید بکوشد تا این پیش‌بند سفیدرا که مظهر قدرت و پاکدامنی است لکه‌دار نسازد . درباره بیل گفت باید مجاهدت نماید تا با آن دل خود را از مفاسد پاک و مفرح سازد و با صبر و شکیبائی و تمکین و مدارا راه خویش را بدل نزدیکان و همنوعان خود بگشاید .

در باره یک جفت از دستکشهای مردانه گفت که اینک اهمیت آنرا نمیتواند بداند اما باید آنرا محفوظ نگهدارد ، در باره دستکش مردانه دیگر گفت که باید موقع تشکیل جلسات انجمن بپوشد و راجع بدستکش زنانه سوم گفت :

ــ برادر مهربان ! این دستکش زنانه را نیز برای شما در نظر گرفته‌ایم . آنرا بآن زن بدهید که بیش از همه مورد احترام شما خواهد بود . این هدیه گرو گان صفا و پاکی دل شما برای آن زنیست که او را بعنوان همکار خود در انجمن ماسونها انتخاب میکنید .

اما برادر عزیز ! مراقب باش که این دستکشها زینت بخش دستهای ناپاک نشود . آنوقت علائم مجمع فراماسونهارا باو نشان دادند ، کلمه عبوررا بوی آموختند و بالاخره بوی اجازه نشستن دادند . استاد بزرگ بخواندن مرامنامه پرداخت . مرامنامه بسیار مفصل بود و استاد بزرگ چنین میخواند :

« ما در معابد خود هیچ اختلاف درجه نداریم ، تنها اختلافی که هست میان تقوی و گناهست . باید از ایجاد هر اختلافی که سبب نقض برابری میگردد اجتناب کرد . آری ! بکمک برادر خود هر کس میخواهد باشد ، بشتاب ، گمراهان را نصیحت کن

دست افتادگان را بگیر ! هرگز ببرادر خود کینه و خصومت نورز ! مهربان و مؤدب باش ! اخگر پرهیزگاری را در دل همه‌کس شعله‌ور ساز ! همنوعان و نزدیکان خود را در سعادت خویش شریک کن و بدان که هرگز غبار حسادت پاکی این لـذت را تیره و مکدر نخواهد ساخت . دشمن خود را عفو کن ! از او انتقام نکش ، بوی نیکی کن ! اگر عالیترین قانون‌را بدینطریق اجراء کنی آثار آن عظمت باستانی راکه ازدست داده‌ای باز خواهی یافت . »

استاد بزرگ بسخنان خود پایان داد وبرخاسته پی‌یررا در آغوش کشید و بوسید. همه باو تبریک گفتند. استاد بزرگ چکش‌را روی میز کوفت ، همه بجای خود نشستند، یکنفر بخواندن خطابه‌ای درباره لزوم حلم وبردباری پرداخت .

استاد بزرگ پیشنهاد کرد که آخرین وظیفه را انجام دهند وشخص والامقام کـه پی‌یر اورا میشناخت ووظیفه‌اش جمع‌آوری صدقه بود برخاست و دور زد . پی‌یر مبلغی که دیگران میدادند اونیز پرداخت و بدین ترتیب یکنفر وارد فرقه فراماسونری شد.

مخارج لژها

گرچه اسرار وسکوت سرتاسر لژهای فراماسونری راگرفته ، معذلك اکثر لژهای فراماسنی امریکا وحتی گراند لژ انگلستان همه ساله بودجه سالانه خودرا درکتاب‌های سال منتشر میکنند.

اکنون‌که مشغول نوشتن هستم ارقام چند سال لژهای انگلستان و امریکا جلو چشمانم قرارگرفته است . ولی هرقدر درآمد وهزینه‌گراند لژهای «اصلی» وشورایعالی ماسنی امریکا وانگلستان علنی است ، به‌همان‌نسبت درآمد ومخارج و بودجه لژهای ماسنی شرق وافریقا درپشت پرده اسرارقراردارد .

چنانچه تاکنون حتی یکبارهم دیده وشنیده نشده‌که لژهای ماسنی ایران ارقام بودجه خود را منتشر نمایند . وهمین اقدام سبب شده است تا مردم بکارهای آنان در کشورخود با سوء ظن نگاه‌کنند .

سازمانهای اصلی وفرعی فراماسونری ایران با درآمد اعضاء آن اداره میشود، همچنانکه دراروپا و امریکا هزینه لژهای فراماسونری را اعضای آن تأمین میکنند

وهر عضو میباید درهر ماه مبلغی بابت حق عضویت به لژ بپردازد.

در انگلستان، اعضاء لژهای فراماسونری حق عضویت را هر سه‌ماه یک بار و (پیش) میپردازند. لژهای فراماسونری در انگلستان، امریکا، فرانسه و ایتالیا مخارج زیادی دارند. و این مخارج در درجه اول عبارتست از کتابها و رساله‌هائی که از طرف «لژ» چاپ میشود و بین اعضاء توزیع میگردد و در درجه دوم هزینه تعمیر محل لژ (اگر اختصاصی باشد) یا کرایه آن اگر ملک استیجاری باشد. در ایران لژ «مادر» فراماسونری (اسکاتلند) از سال ۱۹۲۱ درمحل کلیسای انجیلی واقع در خیابان قوام‌السلطنه همه‌ساله مبلغی بابت (کرایه محل) به کلیسا میپردازد. دراین محل که فراماسونهای ایرانی بدان نام «کاخ بنایان آزاد» داده‌اند لژ «روشنائی در ایران» تشکیل میشود.

علاوه بر مخارج فوق‌الذکر حقوق کارمندان دفتری، مستخدمین جزء و مخارج دیگر لژهای فراماسونری از محل حق عضویت اعضاء پرداخت میشود. در فرانسه و ایتالیا، اعضای لژها غیر از حق عضویت چیزی به لژ نمی‌پردازند ولی در کشور امریکا بعضی از اعضای فراماسونری که ثروتمند هستند درحال حیات یا طبق وصیتنامه بعد از مرگ، هدایای قابل توجهی به لژها میدهند. با همین هدایاست که مریضخانه‌ها، مدارس و پرورشگاههای فراماسونری بوجود میآید.

در لژهای فراماسونری بهیچ عضو حقوق پرداخته نمیشود وحتی رئیس لژ که آنرا اداره میکند وزحمتش بیش از دیگران است حقوق دریافت نمی‌کند. هر کاری که از طرف «معمار بزرگ» باعضای لژ محول گردد باید بدون انتظار پاداش بانجام برسد. هر کس که عضو یک لژ فراماسونری است باید حرفه‌ای داشته باشد که بتواند بدان وسیله امرار معاش کند. فقط باعضای دفتری لژ که تمام وقت آنها در دفاتر وشعبات مختلف میگذرد ومستخدمین جزء حقوق داده میشود.

در ایران فراماسونهای نوع انگلیسی مؤسسه‌ای بنام «انجمن معاملات خارجی» دارند. این محل که بنام اشخاص به ثبت رسیده ولی در حقیقت مرکز و دفتر کل فراماسونهاست والبته معاملات تجارتی هم درآن صورت میگیرد.

معلوم نیست درآمد این شرکت به‌چه مصارفی میرسد؟ زیرا این مؤسسه نیز در پیچ و خم اسرار و سکوت فرورفته است. ولی بهرحال عده‌ای از آن منتفع میشوند.

مذهب

از زمانیکه فراماسونری «نظری» بوجود آمد، تا روزیکه قانون اساسی دکتر اندرسن بتصویب مجامع ماسونی انگلیس رسید، مسئله مذهب دراین سازمان مسکوت بود. ولی چون در قانون اساسی مزبور مذهب «آزاد» اعلام گردید، بهمین جهت صاحبان همه ادیان حق ورود بلژها را پیدا کردند. بموجب قوانین دکتر اندرسن موقعیکه پیروان مذاهب میخواهند سوگند یاد کنند، میبایستی کتاب آسمانی خودشان را بمحفل بیاورند و باحضور همه اعضاء مراسم انجام گردد.

نخستین لژی که «مذهب» و اعتقاد به «خداوند» را انکار کرد، گرانداوریان فرانسه (گرانداوریان) بود. بطوریکه گذشت لژ فراماسونری فرانسه، پس از مدتی مستقل شد و از انگلستان جدا گردید این گرانداوریان مسئله قبول مذهب و اعتقاد بخدا را در قانون اساسی مسکوت گذاشت و آنرا نادیده گرفت. فراماسونهای انگلیسی که منتظر فرصتی برای مبارزه با ماسونهای فرانسه بودند، گرانداوریان فرانسه را «لامذهب» نامیده و به همه ماسونهای عضو اعلام کردند که رابطه خود را باآن لژ و اعضایش قطع کنند.

مبارزه بین ماسونهای انگلیسی وفرانسه درباره مذهب آنقدر ادامه پیدا کرد تا اینکه روز ۴ سپتامبر ۱۹۲۹ (۷ ربیع‌الاول ۱۳۴۶ ه) لژ بزرگ لندن که مرکز سازمان فراماسونری انگلستان است دریك فرمان که بامضای معمار بزرگ «رئیس لژ» و اعضاء هیئت لژ رسیده بود، تصریح کرد که از آن تاریخ ببعد فراماسونری انگلستان هرگونه رابطه‌ای را با لژهای فراماسونری دیگر که هشت اصل ذیل را رعایت ننمایند، قطع خواهد نمود.

اول - هر لژ فراماسونری باید با اجازه «لژ بزرگ لندن» تأسیس شود یا به لژ از لژهائی که لژ بزرگ لندن بآنها اجازه تشکیل لژهای مختلف را داده است آنرا

تأسیس نمایند.

دوم ـ هرعضوفراماسون میباید به‌معماربزرگ جهان [استاد اعظم لژ انگلستان] عقیده داشته باشد و هر کس این عقیده را ندارد نباید راه به لژ فراماسونری پیدا کند.

سوم ـ هر کس که وارد لژ «فراماسونری» میشود، باید بکتاب آسمانی عقیده داشته باشد و بداند که اراده معمار بزرگ جهان بوسیله کتاب مزبور ابراز شده است.

چهارم ـ درلژهای فراماسونری جز مردها نبایدکسی عضویت داشته باشد.

پنجم ـ لژهائی که با اجازه «لژ بزرگ» تأسیس میشوند باید برتری وسیادت **مطلق لژ بزرگ را بپذیرند[۱].**

ششم ـ هنگامیکه اعضای لژ بزرگ با لژهای دیگر مشغول کار هستند می‌باید سه‌منبع روشنائی فراماسونری یعنی کتاب مقدس وگونیا و پرگار را مقابل خود داشته باشند.

هفتم ـ در لژها نباید بهیچوجه راجع به مسائل مذهبی صحبت شود.

هشتم ـ شعائر و رسوم فراماسونری در لژها باید بدقت رعایت شود.

فراماسونری امریکا و انگلستان که معتقد بمذهب وخداوند هستند، درلژهای خود عکس «چشم» بزرگی را که درحرف (G) نقش شده آویزان میکنند. این لژها معتقدند که درهرحال باید «چشم خدا» آنهارا زیرنظر داشته باشد آنها هرگز باید «خدا» را فراموش کنند.

درنقطهٔ مقابل این لژها، فراماسونهای فرانسه، ایتالیا، اسپانیا وسایرکشورهای لاتین لامذهب‌اند ومعتقد بخداوند نیستند و دربدو ورود اعضاء جدید از آنها نمیپرسند که آیا به «خدا» معتقد هستند یا نه؟ البته اکثر کسانیکه درگذشته وامروز عضولژهای «لامذهب» بوده و هستند، معتقد بخداوند و متدین بادیان مختلف جهان بخصوص «مسیحیت» میباشند ولی در لژهای آنها اعتقاد به «خداوند» و «معمار بزرگ جهان

---

۱ ـ منظور قبول عبودیت و اجرای دستورات صادره مراکز لژهای فراماسونری در انگلستان است.

وجود ندارد .

درگراند لژفراماسونری فرانسه وچند لژ امریکائی که بنامهای :

۱ـ شرینر ها	Shrine
۲ـ دختران نیل	Daughters of the nile
۳ـ دختران قوس وقزح	Rianbow girls
۴ـ دختران جوب	Job,s daughters
۵ـ ستارگان غرب	Order of the Eastern star

نامیده میشوند وهمچنین عده‌ای از لژهای ایتالیائی واسپانیائی وآلمانی زنان را بعضویت قبول میکنند . اما لژهای انگلیسی ولژهای تابعه آنها درجهان همچنان از قبول زنان خودداری مینمایند . وبانوان را فقط درمیهمانیهای سفید راه میدهند . درگراندالوریان فرانسه مسئله سیاست وداشتن عقاید سیاسی نیز آنچنانکه لژهای انگلیسی عمل میکنند ، مورد توجه نیست . هم‌اکنون عده زیادی سلطنت طلب ، کمونیست ، سوسیالیست و لیبرال درکنار یکدیگر در «گراند اوریان» قرار گرفته‌اند و فعالیت می‌کنند .

آئین واسرار

اولین وظیفه هرفراماسون درهرلژ اینست که لب فرو ببندد و اسرارفراماسونری وآئین آنرا بروز ندهد واگر ازاوبپرسند که آیاراجع بفراماسونری اطلاعی داری یانه؟ جواب منفی بدهد و درصورت لزوم سوگند یاد نماید که او درسازمان فراماسونری عضو نیست و نمیداند که فراماسونری چیست . افشاء اسرار فراماسونری وخودرا معرفی کردن وگفتن اینکه من عضو فراماسونری هستم درنظر فراماسونها بزرگترین خیانت است .

یك عضو فراماسونری بمحض اینکه خودرا درخارج ازلژ بمردم معرفی کرد از عضویت معزول میشود و ممکن است که بموجب دستور « معمار بزرگ » موردتنبیه هم قرارگیرد .

تنبیه اوعلاوه برطرد ازلژ فراماسونری اینست که اعضای لژ که مافوق اوهستند

واورا می‌شناسند (ولی وی آنها را نمیشناسد) برایش مشکلات متعدد بوجود میآورند و بعضی از مواقع عضو خاطی ومطرود طوری درفشار قرار می‌گیرد که مجبور است جلای وطن کند و بجائی برود که اعضای برجسته لژ فراماسونری در آنجا نباشند.

سرژهوتین نویسندهٔ فرانسوی درکتاب خودشرح مفصلی درباره «رگن»[1] انگلیسی که فرانسویها او را «راگون» مینامند ذکر کرده است[2]. رگن که سالها درگراند لژ انگلستان بود، پس از اخراج بپاریس رفت و وارد لژ «گراند اوریان» شد وشرح وقایع سازمانهای فراماسونری فرانسه وانگلیس را تاسال ۱۸۹۵م (۱۳۱۳ه)منتشر ساخت.

رگن مینویسد: آنچه که من طی سالها در لژهای فراماسنی انگلیس و فرانسه شاهد آن بودم، نه تنها جزو اسرار ورموز نیست بلکه هرشاگرد ابتدائی و متوسطه از آن باخبر است. ما طی چندجلسه متوالی در داخل درهای بسته لژ انگلستان یکی از بزرگترین اسرار ماسنی را یادگرفتیم. ماسونها بما میگفتند که هرگاه جریان برق را بیک لیتر آب متصل کنیم، وآنرا تبخیر نمائیم دوهزار لیتر بخار بهوا متصاعدخواهد گردید وبعد ازاینکه آب مزبور به شکل هوا متصاعدگردید، اگر یك جرقه قوی برق در وسط آن مشتعل نمائیم دو هزار لیتر بخار مجدداً بدل بآب میشود و فرو میریزد.

یك روز ازطرف لژ بزرگ لندن از اعضاء دعوت شد تا در، لژمغرب بابتخت حاضر شویم. همه تصور میکردیم که مسئله مهمی سبب احضار ما شده ولی پس از چندی مطلع شدیم که میخواهند، همه را از خبر اختراع دستگاه، طیف شناسی مطلع کنند. وقتی توضیحات معمار بزرگ ومتخصصین ماسنی تمام شد من غرق حیرت شدم. زیرا دو ماه قبل ازآن تاریخ در یکی از مجلات انگلیسی خوانده بودم که دستگاهی اختراع شده‌که ازروی نور، تغییرات سطح ستاره‌ها را نشان میدهد. سایر ماسنها که از جزئیات این اختراع قبلا بوسیله مجلات انگلیسی مطلع‌شده‌بودند وظیفه داشتیم که این‌اسرار را حفظ کنیم و بکسی بروز ندهیم درصورتیکه این موضوع فاش شده بود و همه ازآن اطلاع داشتند. من هرگز رازی را که قابل افشا نباشد

1- Ragon

۲- ص ۱۰۷ – ۱۷۴ بنایان آزاد.

لژهای انگلیسی ندیدم . حتی شعبده بازی هم ندیدم ولی در عوض هرچه موهومات وخرافات بفکر بشر رسیده بشکل شعائر ورسوم در لژها وجود داشت . فراماسنهای حرفه‌ای چون در بدو تشکیلات خود امورسیاسی ، معماری ، هندسی واجتماعی را باعضاء خود میآموختند ، همیشه لژهای آنها مرکز « اسرار » بود . درحالیکه در قرن کنونی علوم وسیع بشری هیچ رازی راباقی نگذاشته‌اند تا فراماسنها آنها را عرضه‌کنند . بنابراین هرچه در لژها میگذرد جز خرافات وموهومات چیز دیگری نیست . »

آئین ماسنی

آلبرلانتوان درکتاب اسرار فراموشخانه ها درباره آئین واسرار فراماسونها چنین مینویسد [۱] :

فراماسون انجمنی است که حتی وقتی هم مردم متوسط الحال وتقریباً سرمایه - داری را بعضویت خود در میآورد، پایه واساس آن اشرافی است .

مساوات جز درمیان اعضای آن ، مفهومی ندارد ، احترام سلسله مراتب اجتماعی نیز تنها در درون معابدآن ملحوظ ومحفوظ است . برای اثبات این مدعا کافی است که در کتاب چودی [۲] لحن بخصوص را که « برادر سخنران » درسخنرانی خود راجع بخوش‌آمد گوئی به یکنفر « جنتلمن » یا یك « شخص عادی » بکار میبرد یادآور شویم .

ورود شخص اول یعنی نجیب زاده بانجمن ، برای اعضاء انجمن افتخاری بشمار میرفته درصورتیکه ورود شخص معمولی بآن ، افتخاری بوده که اعضای انجمن به وی میداده‌اند . بعبارت ساده تر ، آقای جنتلمن با ورود خود جلسه را مزین میکرد در حالیکه شخص عادی افتخار ورود بجلسات آنها را کسب مینمود ، زیرا کارگران و مستخدمین نمیتوانستند وارد این جلسات شوند . از طرفی قبول این اشخاص بعضویت انجمن یك امر عجیب و بی‌سابقه بشمار میرفت ، بدلیل اینکه این طبقات از لحاظ اجتماعی اصلا بحساب منظور نمیشدند . فراماسونها نمیتوانستند علیه یك حالت روحی ،

۱- صفحه ۹ تا ۱۴ ترجمه کتاب اسرار فراموشخانه ها .

۲- Tschouoy

که امروزه صورت فرض وقیاس را دارد ، ودرآن زمان ارزش حقیقی را داشت اقنا
نمایند . نباید فراموش کرد که فراماسونری ، تنها ازاعضائی که کارشان تفکر وتعمق
است تشکیل نیافته و پیروان این مرام صرفاً از روشنفکران نبوده‌اند . بعلاوه مکتب
فلسفی آنها نیز آزادی فردی را دنبال نکرده و اگر کسی معتقد باشد که آنان چنین
فلسفه‌ای را ترویج میکنند ، درست مانند آن است که الغاء بردگی را به‌آئین مسیح
نسبت دهد ، درست است که مسیح به پیروان خود دستور میدهدکه با بردگان وغلامان
وکنیزان خوشرفتاری کنند ، لیکن این امر دلیلی برلغو بردگی ازطرف مسیحیت نیست
وانگهی این قبیل کلمات ترحم‌آمیز وعادلانه‌را مادر قرن‌هجدهم درخلال تبلیغات فراماسونها
نیز می بینیم . آنها بدین وسیله‌می‌خواهند قوانین هزارساله زندگی را تغییردهند . من
درکتاب خود نوشته‌ام[1] که فراماسونها به ارزش واهمیت بزرگان فکر نمیکنند و عزم
آنها فقط تحقیر عناصر زیر دست است . پستی و نادانی نیزمانند بردگی و بادشاهی
دوام معینی دارد . بعقیده‌ٔ آلمبر[2] : آزادی نعمتی است که برای توده مردم مناسب نیست
زیرا مردم عادی وعامی مانندکودک خطرناکی هستندکه اگر وی را بحال خود بگذارند
می‌افتد و پایش می‌شکند وازجای برنمیخیزد ، مگر به‌این خیال که باداینهٔ خود به ستیز
بپردازد . این تقصیر منقدین وارباب قلم نیست که فراماسونهارا طرفدار برتری طبقه
اشرافیت وتمکن معرفی میکنند ، ودرظاهر اعلام‌مینمایندکه آنان‌محرك توده‌های مردم
و انقلاب کبیر فرانسه را تحریك و تشویق کرده‌اند ! ؟ مخالفین میگویند که سازمان
طریقت فراماسونری نه تنها پیشرو طبقات افراطی شورشیان ، بلکه محرك ستون
ایدئولوژیك وتصورات ذهنی نیز بوده‌اند . وآنچه در این بحث برای ما شایان اهمیت
میباشد ، همین مورد است . اکنون باید دیدکه آیا حق داریم آندسته از ارباب قلم
که درباره فراماسونها عقاید مخالف و زننده‌ای ابراز داشته‌اند و در موردآنها نظریه

1- La Franemaconneie Dans Jètat
2- Ael.embert

حدکنجکاوی کرده‌اند متهم سازیم؛ البته گروهی از این نویسندگان افراطی بوده و در قضاوت اندکی زیاده روی کرده‌اند ولی برخی قربانی دیگران شده‌اند و ما آنها را بدگمان بودن نام میبریم. تمام انجمنهای بشری درزمانهای جدیدکم وبیش موردحمله افراد قرارگرفته‌اند .

در عهد بسیار قدیم یهودیان وبعداز آنها مسیحیان در اثر عملیات گوناگونی که درخفا انجام میدادند مورد بدگمانی وانزجار قرارگرفتند. واینك در زمان جدید نیز فراماسونها بخاطر اعمال بی‌رویه و خلاف خود متهم به اخلال وفتنه وفساد و کشتار در برخی از ممالك شده‌اند . درحالیکه محرك آنها نامعلوم بود . همیشه کفاره انجمنهای سری چنین بوده است . بازهم تکرار میکنیم که چون منظور این افراد پنهان بوده مردم حق داشتند بدان بدگمان بشوند و تصور کنند که گردانندگان این انجمنها مردمی بد جنس وهرج ومرج طلب و نابکار وانقلابی میباشند .

«... باید قانون مشهور مصوب ۱۴ ژوئن ۱۷۹۱ را بخاطر بیاوریم . این قانون وسیله «شابلیه» بمجلس آورده شد و بموجب آن اجتماعات وانجمنها «باضافه انجمنهای صنایع و مشاغل» وحتی آکادمی فرانسه عموماً منحل شد . فراماسونری نیز که روحانی بزرگ «باروئل» آنرا یك دخمه اجرای دسیسه و توطئه نامیده است ، مانند تمام انجمنهای دیگر ازمیان رفت و برادران فراماسون جرأت نداشتند دورهم جمع شوند . زیرا مواد قانونی نه تنها آنهارا ازاجتماع منع میکرد بلکه هرکجا نشانی ازآنها مییافت، بدون تأمل همه آنها را دستگیر وزندانی میساخت ...»[۱] نویسنده درجای دیگر در کتاب «یادبودهای کمیته‌های انقلابی» مینویسد : «کلمات ، اشارات وعلائم وتماسهای گوناگون وسائلی بودند که فراماسونها علیه جمهوریت آنها را بکار میبردند ، وبتوطئه علیه آن میپرداختند . فراماسونها خود را برادر مینامند ، زیرا یك مسلك گرویده‌اند مانند «برادران سفید» و «برادران ماهیگیر» و «برادران رحمت ومهربانی» ودیگر «برادران» که درمیان آنها ، برادران کاهن را که در قرون وسطی بافداکاری زیاد در

۱ـ یادبودهای کمیته انقلاب ص ۲۷۵

احداث پل‌ها وجاده‌ها اقدام میکردند. ماسونها «بنّاها» لغت «برادری» را مانند دوکتر بکار میبردند. او در نوشته‌های خود کسانی را که دارای اتحاد نظر درموضوع ویژه‌ای هستند «برادر» مینامد. و همین کلمه برادری است که کاهن بزرگ «باروئل» برای اثبات پیوند مؤلفین دائرة المعارف فرانسه بافراماسونها بدان استناد میکنند.

انجمنی که پذیرش وعضویت درآن مستلزم رعایت کامل مقررات باشد وکسانیکه وارد آن جرگه می‌شوند، مجبور به پیروی از انضباط اخلاقی وفکری انجمن باشند همان حکایت «مالك ومملوك» و «آقا ونوکر» را بیاد میاورد.

فراماسونها روساء وحتی اکثر اعضاء خود را از نخبه مردم برمی‌گزینند وخلاصه مسلك آنها مشرب و مسلك اشرافی بتمام معنی است». آنچه که این نویسنده آن‌را بعنوان آئین و رسوم ماسنی وعادات ورسوم وتفکرات اجتماعی فراماسونها ذکر میکند شاید درسرزمین امریکا و انگلستان وکشورهای مترقی اروپا صحیح باشد، ولی چون فراماسونری سیاسی در شرق و خاورمیانه و افریقا بشکل و صورت دیگر درآمده نمیتوان همه نظرات او را صحیح دانست. درکشورما هیچگاه دیده وشنیده نشده است که فراماسونها بنفع مردم و توده محروم و رنجدیده، قدمی بردارند و برای آنان درمانگاه، مدرسه، آسایشگاه و پرورشگاه بسازند. به همین جهت میتوان گفت افکار نوعپرورانه و «برادرانه» مورد ادعای فراماسونها ازممالك اروپائی وامریکا تجاوز نکرده و منحصر ومخصوص کشورهای این دو قاره است.

درجه، مقام، منصب القاب و عناوین فراماسونری

درکلیه لژهای فراماسونری جهان قانون اساسی دکتر اندرسن سرمشق و مورد قبول عموم است. معذلك دربعضی از لژها مثل لژ اسکاتلند اعضاء مکلف بوده و هستند که اوامر رئیس را بدون چون و چرا بموقع اجرا بگذارند. این دستور درعین حال ممکن است بتصویب محلی قانون گذاری برسد. درست فراماسونها برای تغییر وتفسیر مواد قانون اساسی ویا آنچه که «معمار بزرگ

۱ـ یادبودهای کمیته انقلاب بقلم AUBIGER

آنرا میخواهد مجبورند اوامر صادره را اجراء کنند. در لـژ اسکاتلند و لندن اجرای اوامر «معمار بزرگ» یکی از اصول قانون اساسی فراماسونری است واگر کسی حاضر باجرای اوامر «معمار بزرگ» نباشد وی را بعضویت نمی‌پذیرند. این رسم در تمام لژهائی که مطیع لژ بزرگ لندن هستند جاریست و درهمه جا رئیس لژ، نسبت باعضاء یك دیکتاتور است وآنها مکلف هستندکه اوامر وی را بپذیرند واجراء کنند. اجبار در اجرای اوامر معماربزرگ یعنی «خادم مطیع» ومجری دستورات صحیح یاغلط بودن بنابر این کسانیکه میگویند فراماسونها پایند هیچ اصول و قیودی نیستند و هرچه که مرکز آنها بگوید اجرا می کنند زیادهم بی‌پایه نمی‌گویند، در هرلژ فراماسونری سه مرتبه مقدماتی وجود دارد وشخصی که وارد لژ می‌شود باید این سه رتبه را طی کند تا بمراحل بالا برسد.

رتبه‌های مقدماتی عبارت است از:

۱ـ مبتدی ـ این شخص پس از آزمایشهای لازم و تحقیقاتی که درباره او شده و انجام تشریفات وارد جمعیت ماسونها می‌شود. زمانیکه صنف ماسنی جنبه سیاسی نداشت، یك کارگر تازه کار و مبتدی دارای مقام اول دربنائی بود.

۲ـ کارگر ـ فراماسنی که دوره ابتدائی را طی کرد، بمقام کارگری میرسد. در قدیم باین گونه کارگران عمله بنائی میگفتند.

۳ـ بنّا ـ این مرحله در فراماسنی حرفه‌ای مقدمه ورود بدرجات دیگر است. بنّایان قدیم بکارگران متخصص درهررشته «بنّاء کامل» میگفتند.

وقتی یك عضو لژ فراماسون این سه رتبه را طی کرد، بمقامی میرسد که لیاقت آنرا دارد. در بعضی از لژها مراتب عالیه بقدری زیاد است که نشان میدهد در بعضی از لژها طولانی کردن سلسله مراتب را بدرجه وسواس رسانیده‌اند ویك عضو دون پایه باید سی‌وسه رتبه را بپیماید تا بمقام معمار بزرگ برسد فراماسونها این سلسله مراتب را برای رسیدن به مقام بزرگ لازم می‌دانند و میگویند تایك مرد، درطول زمـان و براثر کارکردن و تجربه آموختن، پخته نشود نمی‌باید بمقام «معماربزرگ» برسد.

مناصب و درجات فراماسونری مثل سایر آداب و رسوم «صنف بنّاها» تغییر شکل داده و باسامی مختلفی درآمده است .

درهر لژ فراماسونری مثل لژهای لندن وفرانسه ده صاحب منصب مسئول وجود دارد .

صاحبمنصبان در داخل معبد هر یك دارای وظائف و مقرراتی هستند . در دائرةالمعارف فراماسونری وهمچنین تاریخ شش جلدی گاولد انگلیسی مراسم ده‌گانه باین‌ترتیب شرح داده شده است :

صاحبمنصب اول ـ یا معمار بزرگ که در لژهای فراماسونری علاوه براینکه رئیس بشمار میرود ، یك نوع مرشد عرفانی و عملی است . در هر لژی سعی میشود مقام «معمار بزرك» به برجسته‌ترین شخصیتها داده شود .

صاحبمنصب دوم ـ این شخص را در لژها رئیس کارگاه می‌نامند . او تقریباً دستیار ومعاون وپیشکار معمار بزرگ‌است ودر هرموقع میتواند بر تمام کارهای مربوطه نظارت‌کند ولژ را نیز اداره نماید .

صاحبمنصب سوم ـ ناظم لژ است . این شخص دو وظیفه دارد که یکی تعلیم دادن باعضای جدید است و دیگری حفظ انتظامات لژ .

صاحبمنصب چهارم ـ خطیب یا ناطق لژاست . او حتماً باید قوانین و قواعد فراماسونری را در جهان خوب بداند تا درتمام امور مورد مشاورت قرارگیرد . ضمناً کارهای مربوطه بخطابه‌ها بعهده اوست .

صاحبمنصب پنجم ـ منشی و دبیر لژ است . او کارهای منشیگری و دبیری ونوشته‌هارا عهده‌داراست وکلیه صورت‌جلسات لژرا مینویسد .

صاحبمنصب ششم ـ کارشناس‌است . اودرواقع رئیس اداره‌اطلاعات و جمع‌آوری سوابق فراماسونها وتنظیم پرونده‌ها بشمار میرود . سوابق ننگین و گذشته فاسد اعضا رابطرق مختلف جمع میکند تا در موقع لزوم از آن بنفع لژ استفاده کند . همچنین تحقیق درباره اعضاء جدید وداوطلبان با اوست .

صاحبمنصب هفتم ـ مأمور تشریفات داخلی لژ است . این شخص کلیه امور ترتیبی و تشریفاتی داخلی لژ را عهده‌دار است . وارد کردن مهمانان و اعضاء جدید بعهده اوست .

صاحبمنصب هشتم ـ خزانه‌دار لژ و مأمور جمع آوری وجوهات از اعضاء ونگهداری حساب درآمد ومخارج است .

صاحبمنصب نهم ـ میهماندار لژ .

صاحبمنصب دهم ـ نگهبان یامستحفظ لژ است . اوبا شمشیر برهنه‌ای در داخل لژ برابر در ورودی میایستد تا از ورود خارجیان و بیگانگان جلوگیری بنماید . مناصب و مقامات داخلی لژرا فراماسونری ایران با ترجمه صحیح آن هنوز منتشر نکرده‌است. فقط درسال ۱۳۳۷ ش ـ (۱۹۵۶ م) «لژتهران» هنگام انتخاب اعضاء مدیره و اصطلاح « کارخانه لژ » مقامهای زیر را برای صاحبمنصبان و اداره کنندگان لژها تعیین واعلام کرد :

۱ ـ حضرت استاد ارجمند	R . W . Master
۲ ـ رئیس محترم قبلی (یاحضرت استادپیشین)	Past Master
۳ ـ قائم‌مقام استاد	Depute Master
۴ ـ معاون استاد	Substitute Master
۵ ـ سرپرست ارجمند اول	Senior Warden
۶ ـ سرپرست ارجمند دوم	Junior Warden
۷ ـ دبیر	Secretary
۸ ـ خزانه‌دار	Treasurer
۹ ـ کمک خزانه‌دار	
۱۰ ـ امین خیریه	Almoner
۱۱ ـ خطیب	Chaplain
۱۲ ـ راهنمای اول	Senior Deacon

۱۳ ـ راهنمای دوم — Junior Deacon

۱۴ ـ مدیر تشریفات — Director of Ceremoniees

۱۵ ـ زیوردار

۱۶ ـ کتاب‌بر — Bibel Bearer

۱۷ ـ نگهبان‌داخلی — Inner Guard

۱۸ ـ نگهبان خارجی — Tyler

۱۹ ـ بازرسان بزرگ

در لژهای بزرگ فراماسونری انگلستان و فرانسه صاحبان مناصب و مقام‌های ده‌گانه هریك دارای علائم ونشانهای زیر هستند :

۱ ـ معمار بزرگ سه‌علامت‌گونیا ـ شاقول ـ طراز بنائی ویك ستاره درخشان که درحال‌تشعشع باشد .

۲ ـ رئیس کارگاه ـ گونیا ـ شاقول ـ طراز و یك ستاره کوچکتر از ستاره معمار بزرك .

۳ ـ ناظم‌لژ ـ گونیا ـ شاقول و طراز .

۴ ـ ناطق ـ یك کتاب گشاده که کلمه قانون روی آن حك شده است . این علامت روی‌اشارپ او نصب‌میباشد .

۵ ـ منشی ـ دوقلم متقاطع‌روی اشارپ .

۶ ـ کارشناس ـ یك شمشیر و یك خط کش مقاطع و یك چشم » روی اشارپ « چهار صاحب منصب دیگر فقط یکی از علامات سه‌گانه را بخود آویزان میکنند .

درجات فراماسونری در لژهای کشورها مختلف‌است . در لژهای « یورك » که وابسته بلژهای آمریکائی‌است فراماسنها پس از طی‌مقامهای «مبتدی.شاگرد‌رفیق» بمقامهای زیر ارتقاء میابند :

1 – Mark Master
2–Past Master (virtual)
3 – Most Exeellent Master

4 _ Royal Arch Mason
5 _ Royal master _ Select Master _ Super Excellent Master
6 _ Order of the Red cross
7 _ Order of Kinghts of Malta

در طریقه ماسنی یورك York و همچنین اسکاتلند مقام افتخاری Order of knights templar وجود دارد که باشخاص برجسته جهان امثال شاهان، مخترعین ومکتشفین وتوابع داده میشود. اینعده بدون اینکه مقامات مختلف فراماسنی راطی کنند بمقام مزبور میرسند.

در لژ فراماسونری سوئد موسوم به لژ «سویدن یورك» شماره رتبه‌ها و درجات به هفت میرسد. سه رتبه آن مقدماتی است بنام مبتدی ـ کارگر ـ استاد. بعد از اینکه عضو فراماسون این سه رتبه را طی کرد به رتبه چهارم میرسد ولی رتبه چهارم مثل درجه ژنرالی ارتش در بعضی از کشورها چهار رتبه است.

میتوان گفت که در لژ فراماسونری سوئد شخصی که سه رتبه مقدماتی را طی کرد و به رتبه چهارم رسید، مانند کسی است که تحصیلات ابتدائی و متوسطه را تمام نموده وقدم بدانشگاه گذاشته است. عضو فراماسونری سوئد بعد از اینکه وارد مرحله چهارم شد سه رتبه فرعی آن را هم طی مینماید ولی نمیتواند برتبه چهارم برسد برای اینکه رتبه چهارم مخصوص پادشاه سوئد است و پادشاه سوئد در هر عصر معمار بزرگ لژ «سویدن یورك» محسوب میشود.

در آمریکا، در لژهای اسکاتلند درجات ومقام هائی و سه رتبه میباشد که بدین ترتیب تقسیم شده است:

اول ـ کارگران مقدماتی که شامل چهار کارگاه میباشد. از کارگاه اول تا کارگاه چهارم ودر اصطلاح لژ آمریکائی کارگاه یعنی مرتبه یا کلاس و کسیکه عضو فراماسونری میشود باید آن چهار کلاس را به بیند.

دوم ـ دوره تکمیلی است که از کارگاه یا کلاس پنجم شروع و به کارگاه یا کلاس چهاردهم ختم میشود. در این دوره داوطلب ورود به لژ فراماسونری تعلیمات تازه‌ای

میگیرد وکلاس به کلاس بالامیرود تا بدوره سوم میرسد .

سوم - دوره سوم را بنام کارگاههای سرخ میخوانند وآن متشکل از چهار کارگاه باچهار کلاس است وعضو سپس وارد دوره چهارم میشود .

چهارم - دوره چهارم باسم کارگاه‌های سیاه ازکلاس نوزدهم شروع و بکلاس سی‌ام ختم میگردد .

وقتی عضوفراماسون این سی کلاس را تمام کرد، بایدوارددوره پنجم شود دراین دوره کلاسی بنام «دیوان عالی» وجوددارد . فراماسن آمریکائی وقتی این دوره را تمام کرد در حقیقت، دوره‌های سی‌دوم وسی‌سوم را تمام کرده است وصاحب مقام «شورایعالی» لژ فراماسنی آمریکا میشود .

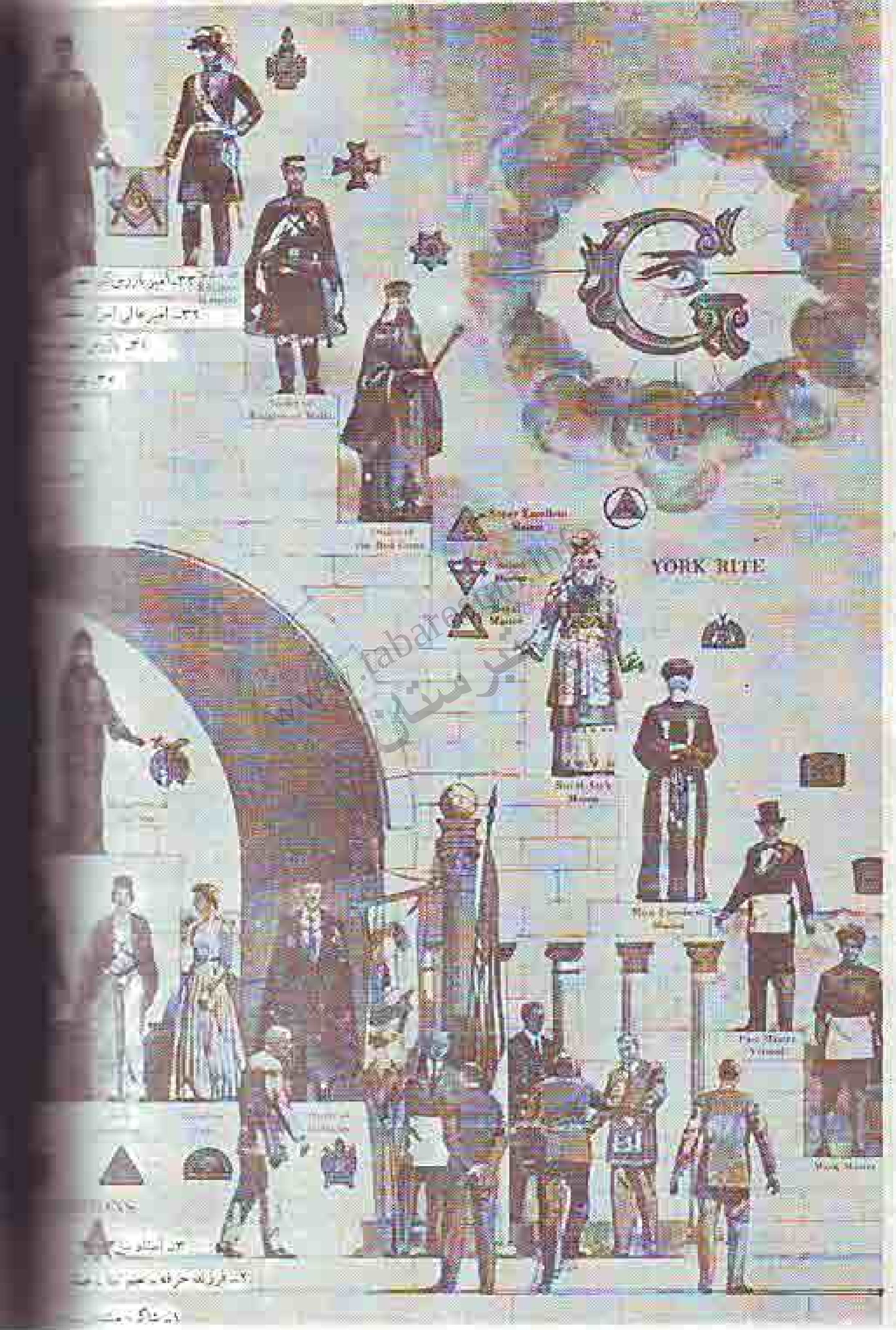
کسیکه موفق به عضویت شورایعالی فراماسنی آمریکا شود بردو میلیون عضو لژ ماسنی آمریکا حکومت میکند . دراین مقام که یکنوع «فرمانفرمائی» است عضو شورایعالی برکسانی ریاست دارد که همه در زندگی اقتصادی ، صنعتی و سیاسی آمریکا دارای نفوذزیادی میباشند .

همانطوریکه قبلا گذشت فراماسونهای ایران تا کنون هیچیك از درجات و مناصب فراماسنی را بفارسی ترجمه نکرده‌اند . تنها ۱۶ مقام داخلی لژ را بفارسی ترجمه نموده‌اند که در اولین رساله‌سال۱۳۳۷ لژ تهران درج شده‌است . لیکن بجهت تکمیل اطلاع خوانندگان ، ترجمه درجات سی‌وسه گانه فراماسنی را با کمك دکتر رضا امینی[1] دراین‌جانقل میکنیم وطبیعی‌است که برای ترجمه‌فارسی آنها ازلحاظ سلیقه فراماسونهای ایرانی هیچگونه تضمینی وجود ندارد. باید دانست که سی وسه درجه‌ای که نقل میشود ، برای اولین بار درمجله معروف لایف وبا یك تابلو بسیار نفیس منتشر گردیدکه مورد اعتراض و ایراد سازمان‌های فراماسونی انگلستان قرارگرفت . اینك درجات سی‌وسه‌گانه :

---

۱ - ترجمه مذکور قبل‌ازورودایشان به لژ فراماسونری تهران وابسته به لژ اسکاتلند انجام‌شده‌است .

1_ Entred Appretice	شاگرد مبتدی ـ نوآموز
2_ Fellowecraft	ورزیده حرفه ـ عضو بنّا ـ همکار
3_ Master mason	استاد بنّا
4_ Secret master	استاد رازدار ـ استاد مخفی
5_ Perfect master	استاد کامل ـ سراستاد
6_ Intimate secretery	امین ثقه ـ کاتب محرم
7_ provost and Judge	پرده‌دار وقاضی
8_ Intendant of the building	حاجب درگاه ـ مباشر محفل
9_ Master elect of nine Elu of the nine	استاد برگزیده نه تن
10_ Elect of fifteen Elu of fifteen	استاد برگزیده ۱۵ تن
11_ Sublime master elected	استاد برگزیده عالی
Elu of the twelve	امیر اعظم قبایل دوازده گانه
12_ Grand master architect Master architect	معمار بزرگ ـ استاد اعظم
13_ Master of the ninth arch	استاد بارگاه نهم
Royal arch of Soloman (of Enoch)	(رواق بارگاه سلیمان)
14_ Grand elect mason	معمار بزرگ برگزیده ـ
perfect elu	بزرگ بنای برگزیده
Scotch arch of perfection	


YORK RITE


SCOTTISH RITE
۱۹- اسقف اعظم
۱۷- شوالیه شرق و غرب
۱۶- شهریار بیت المقدس
۱۵- شوالیه شمشیر شرق
۱۴- معمار بزرگ برگزیده
۱۳- استاد بارگاه نهم
۱۲- معمار بزرگ
۱۱- استاد برگزیده عالی
۱۰- استاد برگزیده ۱۵ تن
۹- استاد برگزیده نه تن

۱۵ـ شوالیه شمشیرشرق ـ شوالیه خاور زمین

15_ Knight of the east or sworo
Knight of the east

۱۶ـ شهریار بیت‌المقدس ـ امیراورشلیم

16_ Princ of Jerusalem

۱۷ـ شوالیه شرق وغرب

17_ Knight of the east and west

۱۸ـ شوالیه چلیپای سرخ

18_ Knight of the
rose croix of H. R. D.M.

۱۹ـ اسقف اعظم

19_ Grand pontiff

۲۰ـ قائم‌مقام استاد اعظم لژ

20_ Master A_D vitam
Master of the symbolic lodge
(venerable grand master)

۲۱ـ استاداعظم کلیددار شوالیه پروسی

21- Patriarch noachite
Noachite of prussian knight

۲۲ـ شهریار لبنان ـ شوالیه تبرشاهی

22_Prince of libanus
Knight of the royal alxe

۲۳ـ سرور معبد

23- Chief of the Tabernacle

۲۴ـ شهریار معبد ـ (شوالیه اعظم شاهین سیاه و سفید)

24- Prince of the Tabernacle

۲۵ـ قائد راز سلطنتی ـ شوالیه راز سلطنتی

25. Knight of the Brazen serpent

۲۶ـ شهریار (امیر) رحمت

26_ Prince of mercy

۲۷ـ فرمانفرمای معبد ـ شوالیه معبد

27_ Comander of the temple
knight commander of the temple

ـ شوالیه شمس

28_ Knight of The sun

Knight of the sun or prince adept

ـ شوالیه سانت‌اندرو ـ

29_ knight of st. Andrew

Scottish knight of st. Andrew

شوالیه اسکاتلند

ـ شوالیه اعظم قدوس

30_ Grand elect knight K.H.

knight of the black and white eagle

ـ بازرس اعظم تحقیق

31_ Grand inspector inquisito rcommander

ـ امیرعالی اسرار سلطنتی

32_ Sublime prince of the royal secret

master of the royal secret

ـ امیر بازرس کل اعظم

33_ Sovereign grand inspector general

علائم واشارات بنّایان از قدیم‌الایام برای شناسائی یکدیگر علائم و اشارات مخصوصی داشتند ودرهر کشوری علائم واشارات مخصوصی را بکارمیبردند .

فراماسنی جدید نیز چون از روز تأسیس تا کنون همچنان مخفی است ، برای شناختن افراد واعضاء خود علائم واشاراتی داردکه با دست‌ها ، انگشتان ، حرکات‌سر دست وغیره میباشد این علائم نسبت بدرجات ومقام‌های فراماسن‌ها فرق میکند . فراماسن‌های مبتدی و تازه‌وارد، فقط ازعلائم ورموزاولیه با اطلاعند وهرقدرکه پیشرفت کنند ازعلائمی نیز که بین درجات بالاتر رواج دارد اطلاع پیدا مینمایند .

یک عنودون بایه فراماسونری فقط میتواند بوسیله علائم و اشارات کسانی که

هم‌پایه او هستند آنها را بشناسد و از شناختن رتبه‌های مافوق عاجز است، زیرا نمیتواند علائم مخصوص آنها را بکار ببرد .

بنابراین هرگاه یك عضو دون‌پایه فراماسونری وارد یك مجلس شود کسانیکه از حیث رتبه مافوق او هستند او را میشناسند ولی وی قادر بشناسائی آنها نیست ، زیرا کسانیکه مافوق او هستند روزی مانند او بوده‌اند و علائم و اشارات مخصوص رتبه او را میدانند ولی او از علائم و اشارات اعضای برجسته بی اطلاع است .

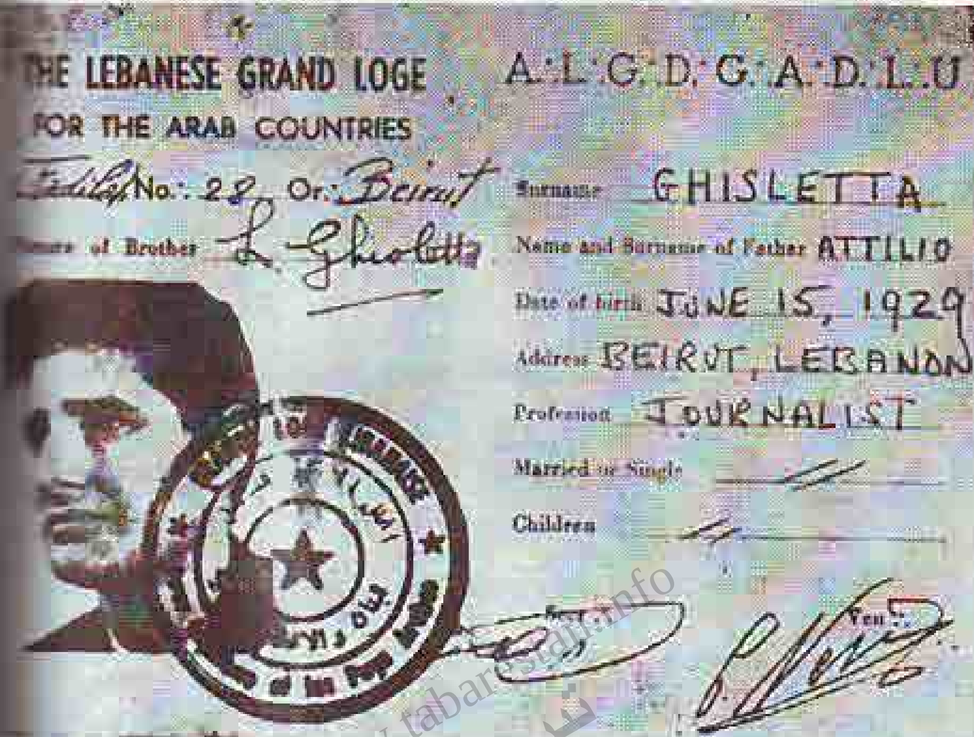
هریك از اعضاء فراماسونری هنگام ارتقاء بدرجه بالاتر سوگند میخورند ، که اسرار درجات قبلی و بعدی را بروز ندهند . این عضو پس از انجام کلیه تشریفات از رموز و اشارات آن مقام مطلع میگردد.

در داخل لژها نیز هنگام بحث و مذاکرات مهم کسانیکه درجات پائینتر دارند از لژ خارج میشوند و گاهی اوقات فقط سه یا چهار نفری که با مرکز لژ ارتباط دارند در مذاکرات خصوصی شرکت میجویند .

یك عضو فراماسونری بوسیله حرکات دستها می‌تواند خیلی از چیزها را به فراماسون دیگر بگوید، مثلاً اگر دو دست را روی سینه متقاطع کند، مشروط براینکه کف دستها روی سینه قرار بگیرد علامت این می‌باشد که حالم خوب است و احتیاج بمساعدت دوستان ندارم . اگر دو دست را بالای سر طوری بهم جفت نماید که کف دستها بطرف آسمان باشد یعنی نوك انگشت‌ها بهم برسد معنایش این است که من احتیاج بکمك فوری در قبال دشمنانی که مرا تهدید می‌نمایند دارم . اگر دست چپ را بکمر بزند و دست راستش آویخته ولی کف دست بطرف خارج باشد دلیل بر این است که میخواهد بگوید که من احتیاج مادی دارم و احتیاجم بوسیله پول باید رفع شود . درحال حاضر هرگراند لژ علائمی دارد که بتفصیل درجلد چهارم شرح داده خواهد شد .



دراطاق وحشت و آزمایشی درلژ فراماسونی



THE LEBANESE GRAND LOGE
FOR THE ARAB COUNTRIES

A∴L∴G∴D∴G∴A∴D∴L∴U

Fidelity No.: 28 Or.: Beirut

Name of Brother L. Ghisletta

Surname GHISLETTA

Name and Surname of Father ATTILIO

Date of birth JUNE 15, 1929

Address BEIRUT, LEBANON

Profession JOURNALIST

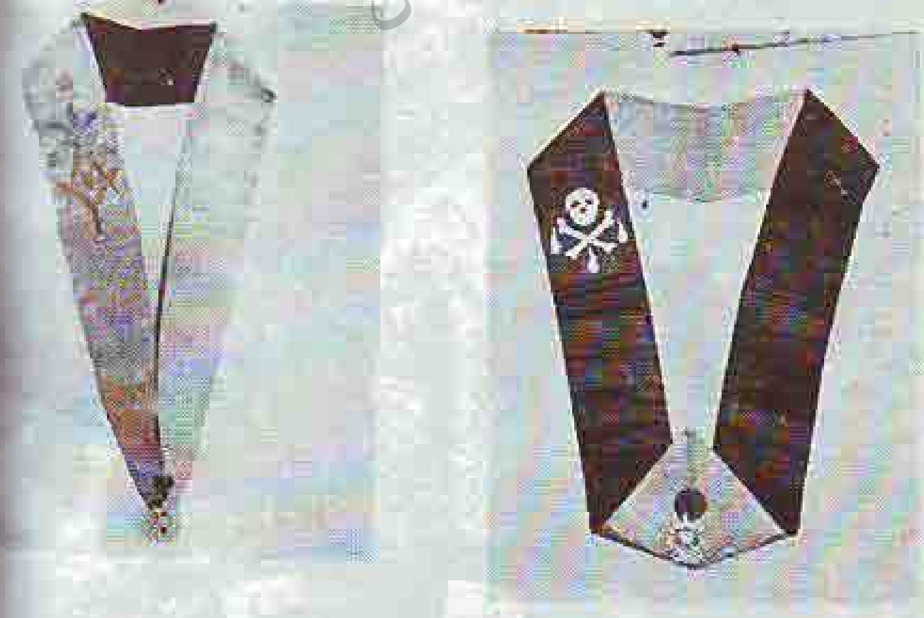
Married or Single —

Children —

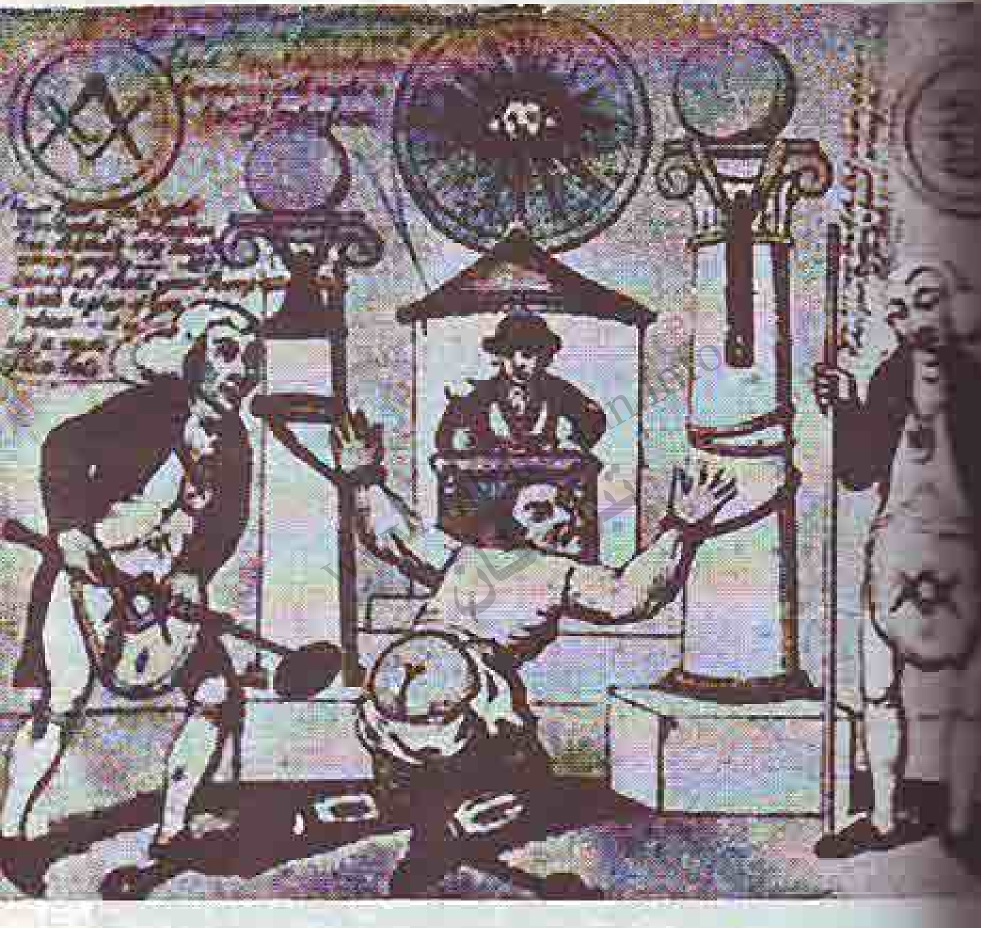
Sec.

Ven.

گذرنامه فراماسونری صادره از لبنان برای روزنامه نگاری که بایران آمده بو

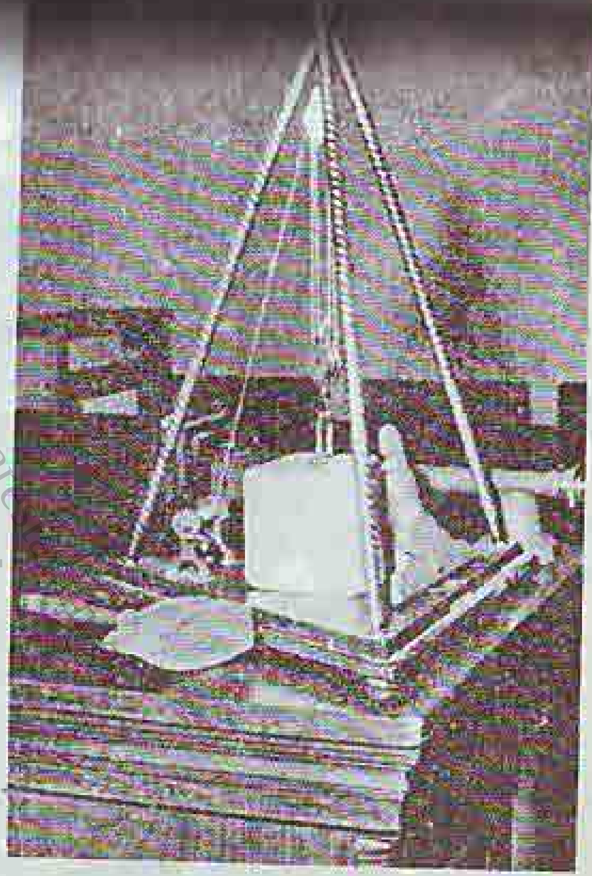


دو پیش‌بند وحمایل مخصوص فراماسونها باکله مرده ،مدال و علائم ماسونی



تشریفات قبول یک عضو درسالهای اولیه

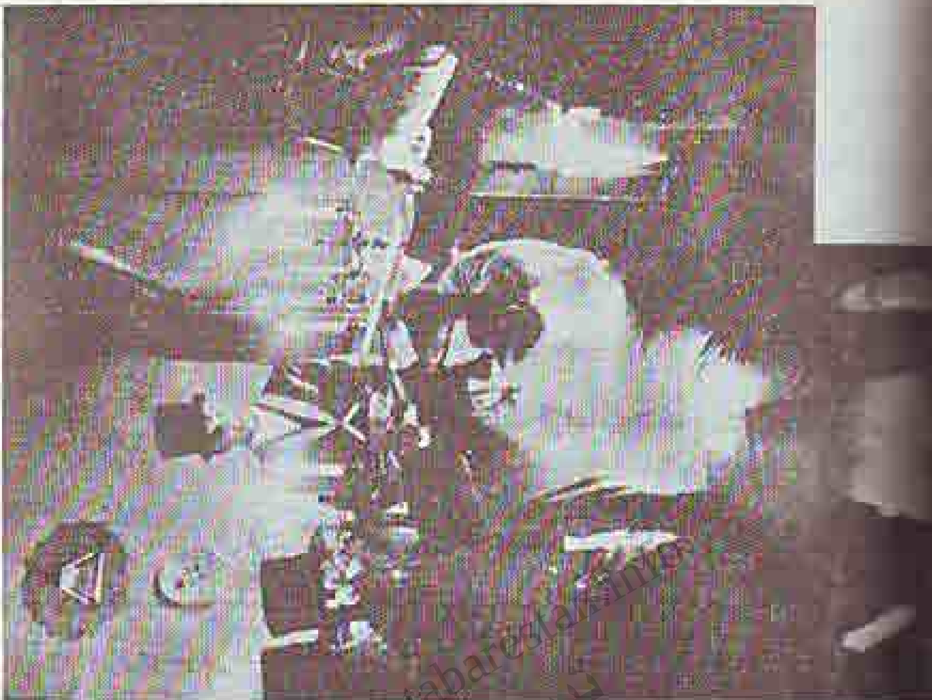
بعقیده مخالفان ماسونها شرایط قبول عضویت درسیاهچال‌های
رها،متضمن تحمل مشقات وگذرانیدن امتحانات عدیده بوده‌است .

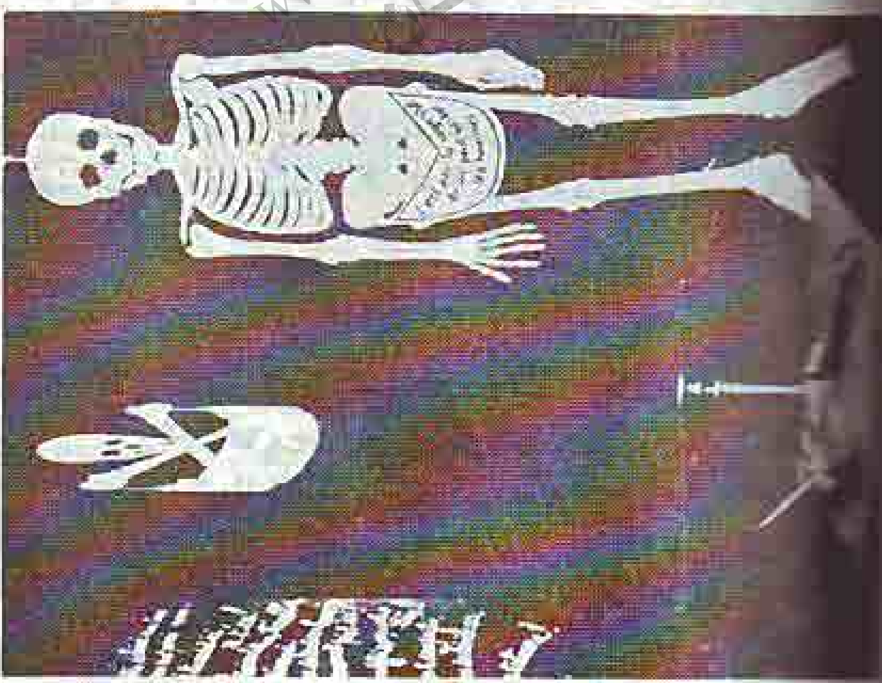


در معبدهای لژ فراماسون آلات و ادوات
معماری نمودار سنن باستانی بناهاست



جایگاه مخصوص استادها در معبد فراماسونها بر بالای
صندلی استاد چشم خدا مثلث و ستاره درخشان دیده میشود





فصل هفتم

معبد سلیمان ومعابد فراماسونری

نویسندگان فراماسون در نوشته‌های خود سعی دارند ، پیدایش فرقه خود را به دوران سلطنت سلیمان و ساختمان معبد سلیمان و افسانه « حیرام » نسبت دهند. فراماسونری‌کنونی افسانه‌های سلیمانی‌را مبداء پیدایش فرقه بنّایان دانسته و با افتخار ازآن یاد میکنند .

افسانه‌های قدیمی میگویند[1] : هنگامیکه سلیمان نبی معبد خود را بنا میکرد حیرام شهریار «تیر»[2] صنعتگرمس کاروبنّای برجسته‌ای بنام «حیرام» را به‌بیت‌المقدس فرستاد . حیرام فرزند زن بیوه‌ای ازقبیله «نتالی» بودکه سروربنّایان آن زمان بود ، بنام «حیرام ابیف» شهرت داشت . حیرام بنّایان راکه درساختمان معبد کار میکردند بسه‌گروه تقسیم‌کرد .

۱ـ تمرین کنندگان ویا عملجات ساختمان

۲ـ بنّایان ساختمانی

۳ـ استادان بنّائی

دسته دوم براثردانستن رموزواسرار بنّائی ازدسته اول جدا میشد واجرت‌زیادتری میگرفت . دردسته سوم فقط سه استاد بنّائی بودندکه همه رموزواسرارساختمان‌معبد

۱ـ ص ۱۰۷ تاریخ جمعیتهای سری و جنبشهای تخریبی

۲ـ Tyr

میدانستند. این سه استاد و یا باصطلاح ماسون‌ها «بنّایان دانا» عبارت بودند از: سلیمان نبی- حیرام شهریار «تیر» که بافرستادن چوب، سنگهای قیمتی و عملجات ساختمانی در بنای معبد به‌سلیمان کمك میکرد و «حیرام ابیف» که سازنده اصلی معبد بود.

همین داستان قدیمی میگوید: قبل از اینکه بنای معبد تمام شود، پانزده تن از معماران واستادان با هم متحد شده علیه «حیرام» توطئه کردند و میخواستند اسرار ساختمان ومعبد سلیمان را با شکنجه دادن «حیرام» ازاو بدست آورند و خود جانشین وی شوند. این ۱۵ نفر که با یکدیگر همقسم شده بودند قبل از انجام توطئه و ربودن حیرام، با یکدیگر اختلاف پیدا کردند و ۱۲ نفر از آنها حاضر نشدند در قتل حیرام شرکت کنند لیکن سه معمار دیگر با اجرای نقشه تنظیمی «حیرام» را بدام انداختند واو را بخود بخارج شهر بردند ولی باهمه تلاش وکوششی که کردند نتوانستند «اسرار مگو» را از حیرام بیرون بکشند واز نقشه‌های معبد مطلع شوند. بناچار او را با سه ضربه کشتند و هریك، یك ضربت برفرق اوزدند وسپس نعش اورا بخارج از بیت‌المقدس برده درکوه «مریاح» دفن کردند. همینکه سلیمان ازفقدان وغیبت طولانی «حیرام» مطلع گشت، پانزده تن ازمعماران و بنّایان معبد را مأمور جستجوی وی در اطراف بیت‌المقدس کرد. پنج نفر ازآنها بکوه «مریاح» رفتند ومحلی راکه بنظر میرسید خاك آن زیرورو شده کشف کردند و باکندن زمین نعش «حیرام» را پیدا نمودند نهالی در آن نشانده، بشهر برگشتند وداستان را بسلیمان گزارش دادند. سلیمان بآنها دستور داد بار دیگر به «مریاح» بروند ونعش را دفن کنند وبشهر بازگردند[۱].

ساختمان معبد سلیمان

ساختمان معبد سلیمان که فراماسونها آنرا مبنای پیدایش فرقه بنّایان آزاد میدانند، پس‌ازازدواج سلیمان نبی با دخترفرعون پادشاه مصر آغازشد. در کتاب مقدس[۲] شرح مفصل و مبسوطی درباره ساختن «خانه خدا» و «خانه‌سلیمان» ذکرشده. ساختمان معبد سلیمان که هفت سال طول کشید، درسال ۴۸۰ از خروج بنی‌اسرائیل از سرزمین

۱ـ کتاب اول پادشاهان، باب‌اول تا هفتم ترجمه کتاب مقدس‌بفارسی.

۲ـ معبد سلیمان (هیکل‌سلیمان نیز میگویند).

مصر در ماه ذیوه که ماه دوم از سال چهارم سلطنت سلیمان بر قوم بنی‌اسرائیل بود آغاز شد . معبدی که سلیمان آنرا ساخت ارتفاعش سی ذرع ، عرضش بیست وطولش شصت ذرع بود . هنگامیکه معبد سلیمان ساخته میشد در ساختمان آن چکش ، تبر و هیچ آلت آهنی بکار نرفت . برای خانه پنجره‌های مشبک ساخته شد ، بر دیوار خانه بهر طرفش طبقه بنا گردید ، یعنی بهر طرف دیوارهای خانه هم بر هیکل و هم بر محراب و بهر طرفش ساخت . طبقه تحتانی عرضش پنج ذراع وطبقه وسطی عرضش شش ذراع و طبقه سومی عرضش هفت ذراع بود زیراکه بهر طرف خانه از خارج پشته‌ها گذاشت تا تیرها در دیوار خانه متمکن نشود وچون خانه بنا میشد از سنگهائیکه در معدن مهیا شده بود بنا شد مدخل غرفه‌های وسطی در جانب راست خانه بود و بطبقه وسطی بازمیشد و واردین از طبقه وسطی تا طبقه سوم از پله‌های پیچاپیچ بالا میرفتند !.. واو خانه را بنا کرده آنرا باتمام رسانید وخانه را با تیرها وتخته‌های چوب سرو آزاد پوشانید و بر تمامی خانه طبقه‌ها را بنا نمود که بلندی هریک از آنها پنج ذراع بود .

ساختمان داخلی وتزئیناتی که در داخل معبد سلیمان بکار رفت تا صدها سال جالب وحیرت‌آور بود هم‌اکنون فراماسونها بعضی از قسمتهای داخلی معابد خود را روی تزئینات واشکال معبد سلیمان میسازند. در کتاب مقدس درباره ساختمان داخلی و تزئیناتی که درمعبد شد چنین نوشته شده است :

... پس سلیمان خانه‌را بنا نموده آنرا باتمام‌رسانید واندرون دیوارهای خانه را بتخته‌های سروآزاد بنا کرد یعنی ازمین خانه تا دیوار متصل بسقف را از اندرون به چوب پوشانید وزمین خانه را بتخته‌های صنوبر فرش کرد . وازپشت خانه بیست ذراع تخته‌های سروآزاد ازمین تا سردیوارها بنا کرد و آنها را دراندرون بجهت محراب یعنی بجهت قدس‌الاقداس بنا نمود وخانه یعنی هیکل پیش‌روی محراب چهل ذراع بود ودر اندرون خانه چوب‌سروآزاد منبت بشکل کدوها و بسته‌های گل بود چنانکه همه سروآزاد بود وهیچ سنگ پیدا نشد ودراندرون خانه محرابرا ساخت تا تابوت عهد خداوند در آن بگذارد . واما داخل محراب طولش بیست ذراع و عرضش بیست ذراع

وپهنایش بیست ذراع بود و آنرا بزرخالص پوشانید و مذبحرا با چوب سرو آزاد پوشانید.

پس سلیمان داخل‌خانه را بزرخالص پوشانید وپیش‌روی محراب زنجیرهای‌طلا کشید وآنرا بطلا پوشانید وتمامی خانه را بطلا پوشانید تا همگی‌خانه تمام شد وتمامی مذبحرا که پیش روی محراب بود بطلا پوشانید و در محراب دوکرّوبی از چوب زیتون ساخت‌که قد هریك از آنها ده ذراع بود. و کرّوبی دوم ده ذراع بود که هر دو کرّوبی را یك اندازه ویك شکل بود بلندی کرّوبی اول‌ده ذراع بود و همچنین کرّوبی دیگروکرّوبیانرا دراندرون خانه‌گذاشت وبالهای‌کرّوبیان پهن شد بطوریکه بال یك کرّوبی بدیوارمیرسید وبال کرّوبی دیگربدیواردیگرمیرسید ودرمیان‌خانه بالهای‌آنها بیکدیگرمیخورد وکرّوبیانرا بطلا پوشانید و بر تمامی‌دیوارهای‌خانه بهرطرف نقشهای تراشیده‌کرّوبیان ودرختان خرما وبسته‌های‌گل دراندرون و بیرون‌کند وزمین‌خانه را اندرون و بیرون بطلا پوشانید وبجهت درمحراب دولنگه ازچوب زیتون و آستانه وباهوهای‌آن را باندازهٔ پنج‌یك دیوارساخت. پس آن دولنگه از چوب زیتون بود و برآنها نقشهای‌کرّوبیان ودرختان خرما وبسته‌های‌گل کند وبطلا پوشانید و کرّوبیان و درختان خرما را ازطلا پوشانید وهمچنین‌بجهت درهیکل باهوهای چوب زیتون باندازه چهاریك دیوارساخت ودولنگه این در ازچوب صنوبر بود ودو تخته لنگه اول تا میشد و دو تخته لنگه دوم تا میشد وبرآنها کرّوبیان ودرختان خرما وبسته‌های‌گل‌کند وآنهارا بطلائیکه موافق نقشها ساخته بود پوشانید وصحن اندرون را از صف سنگهای‌تراشیده و یك صف تیرهای سرو آزاد بنا نمود وبنیاد خانه خداوند درماه (زیو) از سال چهارم گذاشته‌شد ودرسال یازدهم درماه بول‌که ماه هشتم باشد خانه با تمامی متعلقاتش بر وفق تمامی نمونه‌هایش تمام شد پس‌آنرا درهفت‌سال بنا نمود...»

فراماسونها در هر کتاب، رساله وگفتاری سعی‌دارند افسانه «معبد سلیمان» را بخود وپیدایش فراماسونری را وابسته بدان بدانند.

گرچه افکار فراماسونری‌نوین برپایه و اساس «انترناسیونالیسم» بنا نهاده شده،

وانترناسیونالیسم دشمن «ناسیونالیسم» وسنت وترادیسیون است . باا ینحال ماسنها چون از ارزش ترادیسیون وسنت‌ها درجامعه بخوبی اطلاع دارند، لذا ساختن «معبد سلیمان وافسانه‌های یهودی وکلیمی‌را پایه‌واساس تئوری واندیشه‌های مسلك خود قرارداده‌اند. بطوریکه بعداً گفته خواهد شد لـژهای عادی

داخل معابد ماسنی فراماسونری کنونی از روی معابد مهری (مانوی) ساخته شده است . بعضی از معابد ماسونها یك تالار بزرگ مربع مستطیل است که دیوارهایش‌را با پارچه قرمزپوشانیده‌اند در چهارسمت آن اسامی‌جهات اربعه نوشته‌شده ودر ورودی تالار درسمت مغرب عمارت است که روبمشرق باز میشود .

قسمت مشرق معبدرا بشکل نیم‌دایره بنا می‌کنند که از این حیث‌هم شبیه کلیسا وهم شبیه‌معابد مهریست . ازاینجهت مدخل «لژ» را درامتداد مغرب بوجود می‌آورند ومسند «معمار بزرگ» را درمشرق قرارمیدهند . فراماسونها می‌گویند طالبین حقیقت وماسنها ازمغرب وارد میشوند وبسوی مشرق یعنی منبع نور میروند وبدین‌ترتیب انوار حقیقت با نان‌میتابد . چون مدخل لژ بسوی مغرب‌است ومسند «معمار بزرگ» درمشرق ناگزیر ضلع‌راست عمارت بطرف جنوب قرارمیگیرد وضلع چپ آن بسوی شمال .

در دوطرف در ورودی ، دوستون برنز مجوف گذارده شده‌که روی ستون راست حرف‌اول نام خداوند بزبان‌لاتین(G) وروی ستون چپ حرف(B)نوشته شده است . روی هریك از سرستونها سه عدد انار نیم باز برجسته ساخته شده که جلو ستون راست قرارگرفته ، پشت یك‌میز مثلث جایگاه مبصر اول‌است و در جلو ستون سمت چپ میز مثلث دیگری است که مبصر دوم آنجا می‌نشیند .

فراماسونها هیچگاه طول و عرض معابد و لژهای خود را نمیگویند ! ! اینها می‌گویند طول‌معابدما ازمغرب تامشرق وعرض‌آن ازجنوب‌تاشمال است .[1]

۱ـ مصریها اهرام‌مصررا مظهری از تمام جهان میدانستند . مصریهای باستانی تصور می‌نمودند ، هرچه در جهان است در اهرام جاداده‌اند . فراماسونها هم برای اینکه اعضاء خودراسر گرم کنند لژهای خود را مظهر جهان بی پایان میدانند و برای آن قائل به طول وعرض محدودنیستند ! ومیگویند کـه‌معبدما نامحدود است .

سقف لژ فراماسونری آسمان را نشان میدهد . در این آسمان مصنوعی موضع ستارگان واشکال آنها را روی سقف تعیین و ترسیم شده ودر مشرق لژ و مسند معمار بزرگ چند ستاره بشکل مثلث و مثل یك کفه ترازو یادو باروی ترازو وجود دارد . مجموعه تمام ستارگانی که در سقف لژها ترسیم گردیده‌اند علائم فراماسونها را در آسمان تشکیل میدهد . در دیماه هرسال هرشب این ستارگان در مشرق طلوع میکنند تا اینکه تمام آسمان را بپیمودند ، هنگام بامداد در مغرب بر اثر دمیدن روز غیب میگردند در وسط لژفراماسونری یك تابلو ترسیم شده که در آن منظره تعلیم کارگران بنائی را از طرف معماران ترسیم کرده‌اند .

در تابلو مزبور که بنام « پرده لژ » معروف است ، محل جلوس رئیس که آنرا سمت وترابل» می‌نامنددر طرفین دوستون معروف (G و B) رسم‌شده . دربالای دوستون پرگار کشیده شده‌است که دوشاخه‌آن روبه بالاست وروی آنها یك گوییای معلق وجود دارد در سمت چپ ستون (B) یك تخته سنگ تراشیده است و در سمت راست ستون (G) یك مکعب که برروی آن یك ستون تراشیده نصب گردیده است . بالای ستون (G) یك طراز بنائی و بالای سرستون (B) یك شاقول دیده میشود . زیر سنگ تراشیده یك قلم سنگ‌تراشی با یك‌چکش و بالای مکعب یك پنجره مشبك دیده میشود، در وسط قسمت بالای این پرده یك خورشید تمام کشیده شده که در میان آن صورت یك آدم ودر سمت چپ آن در میان ابرها یك هلال ماه و چند ستاره است بالای تخته سنگ نتراشیده یك صفحه سفید و بالای مکعب یك پنجره است دور تمام اینهارا یك طناب احاطه‌کرده که هفت مرتبه و در هر مرتبه‌ای دوگره بهم زده‌شده‌است . اضافاتی که بعدازچهارده‌گره از طناب باقی میماند بصورت زنار است .

این نشانه‌ها و علامات حاکی از درجات کارلژ است . پرده رنگین مزبور نزد ماسونها بسیار مقدس میباشد و آنها احتیاط زیادی میکنند تا پای کسی روی آن گذاشته نشود .

در قدیم که هزینه زندگی مثل امروز گران نبود تابلوی مزبور بدست نقاش بزرگ دروسط معبد «لژ» ترسیم می‌شد وچون از روی آن عبور میکردند و تابلو محو میگردید ، هرچند ماه یکمرتبه ، آنرا تجدید می‌نمودند .

ولی‌امروز ، هزینه ترسیم تابلوی مزبور زیاد است و بهمین جهت تابلو را روی مشمع ترسیم می‌کنند وفقط موقعی که جلسه فراماسونری دائر است ، آن تابلو را وسط معبد میگسترانند و بعد از خاتمه جلسه مشمع را لوله می‌کنند و بانبار می‌برند که دیرتر ازبین برود . اطراف تابلوکه دروسط معبدگسترده می‌شود ، موزائیک‌های سفید وسیاه وجوددارد وکف معبدرا شبیه یک‌صفحه شطرنج بزرگ‌می‌کنند .

درایران فقط دومعبد فراماسونری باکلیه تشریفات فوق‌الذکروجود دارد .

اولین معبد را لژ مولوی شماره ۴۹ وابسته به‌گراند تناسیونال دوفرانس ساخته است. ساختمان این لژکه درخیابان بوعلی‌سینا کاشی شماره ۴۱۰ چندمتربالاترازسه‌راه ژاله جای دارد درسال ۱۳۳۳ شمسی آغازوپس ازیکسال خاتمه یافته است .

ساختمان دومین‌محفل ومعبدفراماسونری درسال۱۳۳۹ ش(۱۹۶۰ م) خاتمه‌یافته متعلق به لژ تهران شماره ۱۵۴۱ وابسته به گراند لژ اسکاتلنداست[1] . بطوریکه میشل واتسن[2] درکتاب سال ۱۹۵۹ گراند لژاسکاتلند مینویسد لژمزبوردرخانه‌شخصی یکی ازفراماسونها ساخته شده است.

لژ روشنائی ایران وابسته بگراند لژ اسکاتلند شماره ۱۱۹۱ که در ۱۹۱۹ م در ایران تشکیل شده ، چون در تمام مدت گذشته درداخل کلیسای انجیلی تهران واقع درخیابان قوام‌السلطنه‌کارمیکرده پرده‌ها ونقوش ودریچه‌های آن فقط درموقع تشکیل ویا بقول ماسن‌ها «عمل»[3] آویزان ونصب وپس‌ازآن برداشته میشود .

مأموراینکاردرسالهای اخیردورابجی وکریستفورفری بوده‌اندکه بعداً بتفصیل

۱ـ تفصیل لژ تهران‌که درمحلی بنام باشگاه رازی است بعداً خواهدآمد .

۲ ـ D , Macneil watson

۳ـ فراماسونها به همه‌کارهای لژچه درجلسات رسمی وچه درموقع جشن‌ها « اعمال » میگویند .

... آنها صحبت خواهد شد.

این دو نفر در روز هر سه‌شنبه آخر ماه‌های مسیحی که لژ روشنائی ایران کار میکند ... تشکیل جلسات، الواح، پرده مخصوص و دریچه‌ها را از یکی از اطاق‌های کلیسا ... میآورند و در داخل کلیسا نصب میکنند و بعد از تعطیل لژ آنها را برمیدارند. بعد ... معروف مزبور که در داخل لژ اهمیت فراوان دارد، طنابی که دور تا دور تالار داخل ... است واجد اهمیت زیادی است.

در داخل معبد دور تا دور تالار یک طناب طولانی گره دار کشیده‌اند، طناب مزبور ... این است که اعضای فراماسونری (که گره‌ها نشانه آنها) هستند بوسیله یک ... متین» یعنی (طناب محکم) بهم پیوسته میشوند.

مقابل در ورودی در انتهای تالار یک سکوی سنگی ساخته‌اند که سه پله میخورد و دور ... پرده کشیده‌اند. اسم این محل «شرق» و مخصوص نشستن رئیس لژ است. روی ... سکوی سنگی یک سکوی دیگر از چوب ساخته‌اند که چهار پله دارد و جای «ونرابل» ... سکوی چوبی (محراب) میگویند و صندلی استاد اعظم «ونرابل» بالای تخت ... قرار دارد و یک چتر ابریشمی قرمز، روی آن نصب شده که چند ستاره نقره در آن ... میخورد و دور پرده، ریشه‌های طلائی دارد. در بالای چتر، «مثلث مقدس» نقش ... که از پشت بوسیله برق روشن میشود و در وسط آن چند حرف عبری و یهودی نوشته ... است. در سمت چپ چتر ابریشمی قرص آفتاب نمودار است و در سمت راست آن هلال ... دیده میشود در پشت هر یک از این لوازم یک چراغ نصب شده که روشنائی مخصوص ... محیط را تشکیل میدهد، مجموع این روشنائی‌ها را فتح و فیروزی مینامند.

محل جلوس ونرابل از مخمل قرمز با ریشه‌های طلائی است که روی آن یک گونیا با ... چکش و یک پرگار و یک کتاره آهنی که بشکل ماربیچ است قرار دارد. بعلاوه اساسنامه ... نامه لژ در همین محل گذارده میشود.

محل افراشتن پرچم لژ در سمت راست مسند استاد است و در روی سکوی راست، ... تخت‌گاه ونرابل»، میز خطیب و در سمت چپ میز منشی قرار دارد. پائین‌تر از آن باز هم

روی سکوی سنگی یك میز کوچك مثلث گذارده شده ، که موسوم به «سوگندگاه» است وزیردست خطیب ، خزانه‌دار لژ وزیردست منشی ، مهماندار قرار میگیرند .

سه مشعل بزرگ در تالار روشن است ، دو مشعل درکنار دو نفر استاد ارجمند که سابق بفارسی «مبصر» ترجمه شده بود و مشعل سوم روی سکوی مجاور خطیب است فراماسونها این مشعل‌ها را ستارگان لژ مینامند . وطبیعی است که چون این سه مشعل روشنائی تالار بزرگ را تأمین نمیکنند ، دردیوارها نیز چراغهای دیگری میسوزد .

در فاصله مابین سقف وسرستون برنز ، طنابی را دوازده بار گره زده‌اند . سقف تالار گنبد بشکل آسمان پرستاره تزئین شده که از بالای چتراستاد سه شقه آن ، چنانکه گوئی طلوع آفتاب بیرون میزند دیده میشود . دردوطرف تالار رسته‌های نیمکت بطرف شرقی وغربی گذارده شده است . فراماسونها بردیف راست در ورودی « رسته جنوبی» میگویند وبردیف مقابل «رسته شمالی» نام گذارده‌اند .

ماسونهای درجه یك را شاگرد مینامند وماسون‌های درجه دو را رفیق . این طبقه باید دررسته شمالی بنشینند . رسته جنوبی جای استادان وماسون‌های درجه سه است . درمشرق تالار ودوطرف سکوی استاد ، نیمکت‌هائی بشکل نیم‌دایره وجود دارد که محل درجه‌داران بزرگ یا نمایندگان ودوستانی است که از لژهای دیگر بدیدن حاضرین میآیند. جای برادر «وحشتناك» که مأمور ومدیر امتحانات است، جلوی مهماندار وجای رئیس تشریفات درجلو خزانه‌دار است .

دو نفر ازممتحنین دیگر درسمت مغرب تالار پهلوی استادها می‌نشینند و آخرین کارمند لژ در داخل در ورودی نشسته وهمیشه دردست یك آلتی دارد . درسرسرا روی یك میز دفتری گذارده شده ویك برادر (خدمتگذار) آنجا قدم میزند . همه ماسونها قبل از ورود به تالار باید اسم خود را در آن دفتر بنویسند . اعضای لژ درصفحه چپ وبرادرانی که برای ملاقات میآیند ، درسمت راست اسم نویسی میکنند . اینك شرح جزئیات معبد ماسونی ونقشه آن که عیناً گراورشده :

۱ـ تخت معمار بزرگ (ونرابل)

۲ـ مقام مبصر اول

۳ـ مقام مبصر دوم

۴ـ مقام خطیب

۵ ـ مقام منشی ودفتردار

۶ ـ مقام خزانه‌دار

۷ـ مقام مهماندار

۸ ـ مقام رئیس تشریفات

۹ ـ مقام برادروحشتناک یا ممتحن بزرگ

۱۰ ـ مقام ممتحنین

۱۱ـ مقام برادرستار یا حافظ معبد

۱۲ـ محل نشستن اعضائی که رتبه استادی دارند موسوم به‌ستون جنوبی

۱۳ـ محل نشستن شاگردان ورفقا موسوم به‌ستون شمالی

۱۴ـ محل نشستن برادرانی که رتبه‌های عالی دارند و یا از لژهای دیگر [illegible] شده‌اند .

محل سایراشیاء وآلات درون لژ

A ـ چتر بالای تخت مقدس معمار بزرگ

B ـ چراغ مثلث

C ـ چراغ بشکل ماه

D ـ چراغ بشکل خورشید

E ـ تخت رئیس (ونرابل)

F ـ جای سوگند

G ـ میزدفتردار

H ـ جای خطیب

I ـ محل مهماندار

J ـ مقام خزانه‌دار

K ـ محل پرده رنگین

L ـ مقام مبصر اول

M ـ مقام مبصر دوم

N ـ دفتر اسامی واردین

O ـ میزی که داوطلب ورود در آن قبل از قبول شدن و تحت امتحان قرار گرفتن وصیت‌نامه خود را در آن مینویسد.

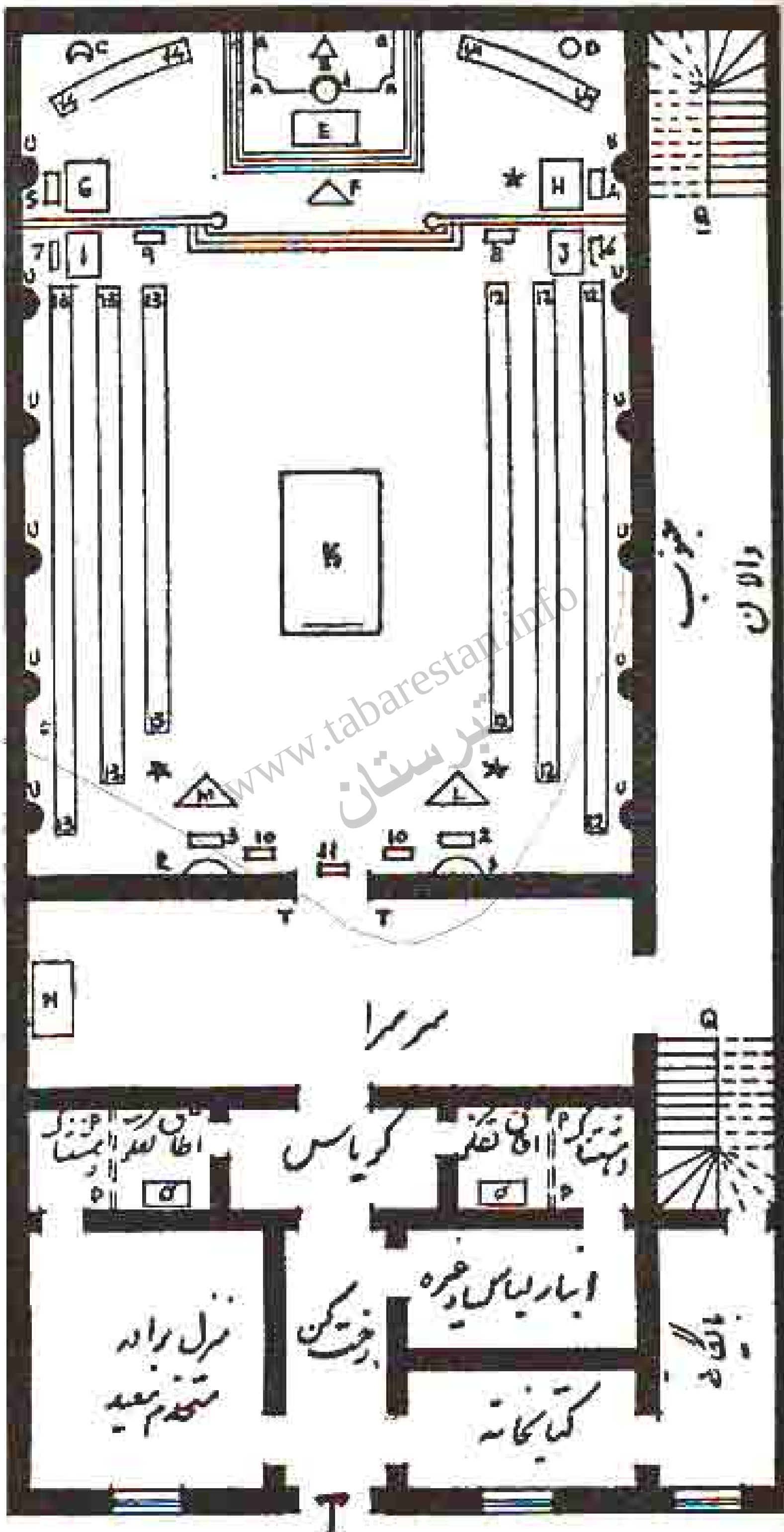
P ـ حائل متحرک که درموقع نمایش پرده وحشتناک جابجا میشود

Q ـ راه پله

R ـ ستون درخشان

S ـ در ورود معبد

T ـ ستونهای عادی



سرسرا
کریاس
اطاق تفکر
اطاق تفکر
انبار لباس و حجره
رختکن
کتابخانه
مستخدم معبد

فصل هشتم

مجامع سری درایران و تقلید فراماسونری از آنها

تأسیس جمعیتهای سری ، بمنظور تعلیم و بسط علوم وفنون وفلسفه یا حفظ استقلال ملل وپیش بردن افکار انقلابی و آماده کردن زمینه جهت تحولات اجتماعی از زمانهای کهن درمیان ملل مختلف معمول بوده است .

دانایان وافراد تیزبین وخردمند از همان زمانها که آدمیان بیابانگردی وغارنشینی را رها کرده ووارد زندگی شهری شده‌اند ، باهمیت این وسیله بسیار مؤثر در انجام مقاصد بزرگ خویش پی برده‌اند .

مؤسسین اینگونه جمعیتها با اینکه همیشه سعی بسیار در نهان داشتن هدف و رموز کارهای خود نشان میدادند ؛ مع‌الوصف اشارات و تصریحات بسیاری از آنها در زوایای تاریخ باقی مانده است که بعضی از آنها اکنون در کتابخانه‌های جهان نگهداری میشود . صاحبان جمعیتهای سری که نوشته‌هایشان کمتر در دسترس عامه قرار میگرفت پیروان خود را وادار میکردند که آنچه را میشنوند بخاطر بسپارند و جوابگوی شفاهی باشند .

دراینجا سخن ازجمعیت‌های سری ایران از بدو پیدایش تمدن دراین کشور نیست بلکه بذکر اعمال وافکار آندسته ازجمعیتهائی که افکارشان از قرن هفدهم به بعد مبنی تقلید فراماسونها واقعشده است میپردازیم .

مطالعه کتب خطی نفیسی که از ایرانیان باقیمانده نشان میدهد که تشکیل جمعیتهای

سری در ایران برای پیش بردن مقاصد علمی ، اجتماعی ، فلسفی و دینی و حتی حفظ استقلال و محو آثار و اعمال هجوم بیگانگان از زمانهای بسیار قدیم در ایران رایج بوده‌است تاریخ نویسان یونان که در عصر هخامنشیان با یران مسافرت کرده‌اند ، در کتب خود صریحاً نوشته‌اند که «مغان» یا در حقیقت طبقه دانشمند آن عصر معلومات خود را از دیگران سری نگه میداشتند وجز بطبقه خود یاد نمیدادند . مطالعه در احوال مغان که بعد از عالیترین مقامات را داشته‌اند ، این نکته را ثابت میکند که آنها در حقیقت جمعیت سری بوده‌اند . مغان اغراض و اسرار و معلومات خود را از دیگران حتی پنهان میکردند وجز بکسانی که مورد عنایت و اطمینان بودند بدیگران چیزی و اسرار خود نمی‌آموختند .

این روش در جهان آنروز منحصر بمغان نبود ، بلکه کاهنان کلده و آشور و پیشوایان هندوستان نیز بر همین منوال رفتار میکرده‌اند . متأسفانه در باره وجود جمعیتهای قبل از ورود اقوام آریائی بفلات ایران هیچگونه مطالعه عمیقی نشده و بههمین جمعیتهای سری آن زمان در ایران اطلاعی در دست نیست . اما در همین زمان هم خیلی پیش از آن ، جمعیت‌های سری «اوزیس» و «ازیریس» که قبلا از آنها یاد شد ، در سرزمین مصر کار میکردند . این جمعیت در پیشرفت تمدن مصر نقش مؤثری داشته‌است . در تاریخها ذکر شده یونانیان قسمتی از مدنیت قدیم خود را از و از فرق پنهانی مصر اقتباس کرده‌اند . مورخین تصریح کرده‌اند که فیثاغورس یونانی جمعیت سری خود را بر طبق روش و نظامات فرق اوزیس و ازیریس تأسیس . فیثاغورس که خود سالها در مصر بوده و از زمره افراد این جمعیتها بشمار میآمده اسرار را سینه بسینه یاد گرفته و از آن استفاده نموده است .

با اینکه از عصر اشکانی و ساسانی کتب و رسائل زیادی باقی نمانده تا از روی آنها چگونگی جمعیتهای سری آنروز در ایران اطلاعاتی بدست آورد ، باز بجرأت گفت که در ایران آن عصر ، بویژه در زمان فرمانروائی ساسانیان جمعیتهای سری در ایران وجود داشته‌اند .

قرائنی که میتواند این ادعا را به ثبوت برساند بشرح زیراست :

۱ـ سازمان مغان واولیاء دیانت زردشت بر همـــان نهج پیش از حمله اسکندر مقدونی تأسیس و تقویت شده بود واین طبقه قهراً بسیره گذشته جلســات سری داشته یا لااقل علوم ومعارف خودرا مانندگذشته بطریق خاصی ازسایرطبقات مکتوم میداشتهاند

۲ـ ظهوروپیشرفت مهرپرستی درایران که قهراً مستلزم وجود جمعیتهای سری بجهت پیشرفت دادن باین کیش بوده است .

۳ـ ظهورمانی ومزدك کـه درحقیقت هردوبرضد وضع و عقـاید زمان قیام کرده بودند ، یقیناً پیشرفت آنها با استفاده ازتجربیات سازمانهای سری قبلی بوده است .

اگرپیدایش عقاید اجتماعی جدید را درمقابل اجحاف وتعصب مغان دردین مانی ومزدك قبول کنیم ، یك نکته را نمیتوان انکارکرد وآن وجود اجتماعات سری قبل از پیدایش این دوکیش بوده است .

زیرا درآن زمان هیچکس جرأت ابرازعقیده وحتی گفتگودرباره معتقدات عصر بخصوص دین زردشت را نداشت . بنابراین نمیتوان قبول کردکه این دوآئین بدون مقدمه وبستگی بجمعیتهای سری قبلی وبطورناگهانی ظهورکرده باشند .

۴ـ ظهورمسیح وپیشرفت دین اوتاحدود ایالات غربی ایران مصـادف با همین زمان انجام گرفت. وچنانکه همه میدانند ، دین مسیح اصولاً ازراه تشکیل جمعیتهای سری توسعه یافت. رسوخ این دیانت درایالات غربی ایران مخصوصاً ارمنســتان وترکیه فعلی گرچه بامعتقدات ایرانیان آنزمان درباره آزادی عقاید توأم بود لیکن وجود سازمان سری که موجبات توسعه آنرا فراهم کرد قابل انکارنیست .

۵ـ مهاجرت وپناهنده شدن فلاسفه ودانشمندان مقیم اسکندریه بایران که در عصرخسروانوشیروان صورت گرفت نیزدربسط جمعیتهای سری مؤثربوده است . فلاسفه مزبور نظامات تأسیس جمعیتهای سری یونان ومصررا همراه خودبایران آوردندوایرانیان بعدها ازبعضی ازروشهای سری آنان تقلید کردند .

۶ـ مهمتر ازهمه اینها ایجاد روابط گوناگون وتماس دائم وحتی جنگهائی

که بین ایران وروم واقع گردیده است. رسوخ افکار سیاسی و سری ایران بروم و یا بالعکس که با اسارت و یا مهاجرت بنّایان رومی همراه بوده بدون شك در تشکیل مجامع مخفی مؤثر واقع گشته است. انجمنهای سرّی که در این دوران در ایران بوجود آمده، بیشتر بوسیله صاحبان علوم وفنون بود که بنوبه خود از طبقات ممتاز بشمار میرفتند، در روم قدیم جمعیت بنّایان رومی که معابد با شکوه آن سرزمین، یادگار فعالیت وهنر آنان است، مجامع سرّی مفصلی داشتند وسازمانهای «ماسنی» یا «بنّائی حرفه‌ای» اروپا بعداً از آنها تقلید کردند.

لشکریان رومی بهر کجا که میرفتند، گروهی از جماعت بنّایان را بهمراه میبردند، اینعده که در حقیقت کار رسته مهندسی را در ارتش‌های امروزی انجام میدادند، در جریان جنگهای روم و ایران که چند صدسال طول کشید بایران آمدند وبسیاری از آنان که جزو اسرای ارتشی بودند، اسرار ورموز سازمانهای خود را ببرخی از ایرانیان یاد دادند.

آثاری که از این دوران باقی مانده وبیشتر این فرض را تأیید میکند، قراینی است که در ساختمان‌های ساسانی دیده میشود. ساختمانهای خوزستان، ایالات غربی وبخصوص پل دزفول که در دوران با عظمت ساسانیان ساخته شده مؤید نفوذ معماری رومی در ایران است. بعلاوه مورخین رومی و یونانی تصریح کرده‌اند که پل «شادروان» واقع در شوشتر را که در زمان شاهپور اول ساخته شده، بنّایان رومی بعنوان غرامت جنگی تجدید بنا نمودند.

بنّایان رومی در آنزمان دسته متشکل ومتحدی بشمار میرفتند که اسرار و رموز کار خود را حفظ میکردند واغلب آنان مانند سایر هموطنان خود معتقد بوجود چند نوع خدا نبودند. آنها خدای یگانه را پرستش میکردند واز او بنام «مهندس بزرگ جهان»[۱] یاد میکردند وباو نماز میگزاردند.

هنگام پیدایش دین مسیح، بنّایان رومی پیش از دیگران باین دین گرویدند. بهمین جهت مورد سختگیری وفشار امپراطوران قرار گرفته ومجبور بمهاجرت بشمال

۱ـ ص ۸ تاریخچه مختصر جمعیتهای سری از قدیم تا عصر جدید.

ومغرب شدند وعده‌ای از آنها نیز بمشرق زمین روی آوردند. شاید یکی ازعلل نفوذ مسیحیت درایالات غربی ایران وظهورسازمانهای «ماسنی» دراین نقاط وجود همین مهاجران بنّائی رومی باشد.

با این قرائن وامارات فراوان، جای تردید نمیماندکه درایران ازدوران ساسانی جمعیتهای سری گوناگون وجود داشته است. بنظرمحققین جمعیتهای سرّی که بعدازاسلام درایران تشکیل شده براساس تشکیلاتی جمعیتهای سرّی قبل ازاسلام بوده است بویژه که رنگ عقاید قبل ازاسلام درآراء وعقاید جمعیتهای سری پس‌ازاسلام ازقبیل شعوبیه واسماعیلیه وخرم دینان درنهایت وضوح دیده میشود.

انتخاب اعضاء جمعیتهای سری

تشکیل جمعیت‌های سری درایران وکشورهای باستانی مصر، روم، هند، چین ویونان، همه‌جا مقدمه تحولات عظیم فلسفی علمی، اجتماعی وسیاسی درزندگی مردم این کشورها بوده است این امر آنقدرمسلم است که میتوان گفت کمتر تحول بزرگی در صحنه‌های تاریخ رخ داده که مقدمات آن ازمدتها پیش بوسیله جماعات سری فراهم و پی‌ریزی نشده باشد.

بهترین مثال از تاریخ قدیم برای اثبات این سخن، یکی پیشرفت مسیحیت در جهان است، دیگری آزاد شدن ایران اززیرسلطه خلفای عرب که زمینه تحول بزرگ نخستین را انجمنهای سری مسیحیان آماده کردند ودومی را جمعیتهای سری شعوبیه و امثال آن فراهم‌ساختند.

مؤسسین جمعیتهای سری بمنظور تحقق هدفها و مقاصد خود، یاران و اعضاء خویش را بدقت انتخاب مینمودند. مخاطرات فراوانی که درراه جمعیتهای سری وجود داشت سبب میشدکه آزمایشهای سختی، توأم با کیفیات غیرعادی از خواستاران ورود به‌جمعیتها بعمل آورند.

فدائیان ویاران جمعیتهای سری حتماً از میان مردمی انتخاب میشدند که اسیر شهوات نبوده وترسوآفریده نشده باشند. راهنمائی که بشر بیابانگرد برای گریختن از

خطرات احتمالی میتوانست ابتکار کند بتناسب کوتاهی فکر اومحدود بود . اوخطرات احتمالی وآینده معینی‌را نمیتوانست پیش‌بینی و حساب کند ، تا برای فرار از آنها چاره‌جوئی بپردازد . ازاین‌رومظاهر ترس دربشر وحشی کم بود وطبعاً شجاعت‌وبی‌باکی دربشر وحشی وجود داشت . شهوات وامیال بشروحشی نیزمتنوع وجوراجورنبود واز دایره‌ای که درغریزه‌آدمی نهاده شده تجاوز نمیکرد .

اما درمردم شهری ومتمدن ، مظاهر ترس خیلی بیشتر ازمردم بیابانی است ، و طرقی که شهریان بویژه درس خوانها برای رهائی‌ازترس ابتکارمیکنند ،آنقدرفراوان ومتفاوت است‌که هیچ قابل قیاس با ابتکارات مردم بیابانی نیست .

تزویر ، ریاکاری ، تملق ، چاپلوسی ، تلون ، دروغ ، و فتنه‌انگیزی همگی ناشی ازترس ودرواقع راههای فراری است که بشرمتمدن برای رهائی از ترس وخطر میگیرد . دربسیاری ازمواقع این راهها علاوه براینکه جلوخطررا نمیگیرد ، خود موجب پیش‌آمدن خطرات جدیدی برای افراد میشود .

جمعیتهای سری‌که بعضی ازآنها حقاً خواسته‌اند بنائی‌نو برویرانه‌های‌کهن برپا کنند ، باین نکات توجه دقیق داشته‌اند . بیشتراین جمعیتها درهمهٔ طول تاریخ در انتخاب و برگزیدن اعضاء دقت فراوان بکار میبرده‌اند تا برای مقصود بزرگ خود مصالح خوب ومحکم آماده سازند . ازاینرو درهنگام برگزیدن افرادآزمایشهای مخصوص بکارمی‌بستند . درهمه جمعیتهای سری ایرانیان ، واردین میبایستی دارای صفات شجاعت، رازداری ، خویشتن‌داری وجلوگیری ازشهوات نفسانی بوده باشند . این جمعیتها برای اطمینان از وجود این صفات در داوطلب ، او را بوسائل و طرق مختلف میآزمودند و هر یك از آنان راههای متفاوتی برای اثبات صفتی خاص در داوطلب داشتند .

عضوی‌که پس از آزمایش وتحقیق پذیرفته میشد ، بهیچوجه او را فراموش نمیکردند وبحال خود رهایش نمیساختند ، بلکه صفات مطلوب را دراوبا ریاضتهای گوناگون پرورش میدادند وبتناسب رشدی‌که‌آن صفات درنهاد وی میکرد وآگاهیهائی

که بتدریج فرامیگرفت اورا بدرجات بالاتر ترقی میدادند و وی را از رموز و اسرار بیشتری واقف میساختند .

جمعیتهای سرّی بعد از اسلام در ایران

کسانیکه با تاریخ اسلام آشنائی دارند ، نیك میدانند که پس از سپری شدن دوره خلفاء راشدین واستقرار حکومت در خاندان اموی ، علاقه برادری ومساوات که در پرتو تعالیم عالیه پیغمبر بزرگ اسلام محمدبن‌عبدالله (ص) رایج واستوار شده بود ، ازهم گسست وجای خود را به‌خودخواهی وخودپسندی وتعصب نژادی اعراب داد . درصدر اسلام تنها پایه فضیلت آدمی پرهیزکاری ونیکوکاری ونفرت ازستمگری وبدکاری بود اما دردوران امویه زورگوئی و ستمکاری ومال مردم ربودن مایه بزرگی شناخته شد و نردبان ترقی درهیئت حاکمه قرارگرفت . این تغییرروش سبب شدکه مردان خردمند روشن بین به‌جنبش درآیند وبا اینگونه تباهیها ودستگاهی که بدیها ازآن ناشی میشد بمبارزه برخیزند . درکشورهای غیرعرب وتحت اشغال قوای اسلام که مردم آنها در دانش وفرهنگ وتمدن براشغالگران برتری داشتند فکرمبارزه زودتر نضج گرفت .

اینگونه نغمه‌ها در ایران که وارث مدنیت درخشان عصر ساسانی بود زودتر از جاهای دیگر آغازشد وجمعیتهای سری بمنظورمبارزه با حکومت عرب وبیدار ساختن روح استقلال‌طلبی درمردم دربرابر خودخواهیها و تعصباتی که میراث دوره جاهلیت بود وتعدیل جنبه‌های خشك وخشن آندسته ازعقاید متداوله که منشائی جز تعصبات خشك نداشت بوجودآمد . این جماعات نخست ازراه نشرعقاید فلسفی‌وعلمی آغازبکار کردند برخی ازاین جمعیتهای سرّی مانند اخوان‌الصفا وشعوبیه فقط به‌تبلیغ آراء و عقاید اجتماعی‌واخلاقی‌مشغول‌شدند؛ ورسوخ درافکاررا مفیدتر ازجنبش‌های مسلحانه تشخیص دادند وبرخی دیگرراه جنگ وستیز درپیش گرفتند. گروه اول شعرمیسرودند ، خطابه میخواندند ، سخنرانی ووعظ میکردند ودرخلال آنها با استفاده ازآیات قرآن کریم و احادیث نبوی ، برضد روش دستگاه حکومت اموی بخصوص تعصب نژادی‌آن‌که رنگ جاهلیت داشت سخن میگفتند وتبلیغ میکردند .

قصاید «بشاربرد لخارستانی» معاصر عبدالملک مروان که درکتابها باقیمانده از نمونه‌های برجسته اینگونه تبلیغات است .

استاد بزرگوارفردوسی طوسی نیز تحت تأثیرعقاید وافکارشعوبی ودارای مکتب فلسفی معتدله بود وکاراودرتنظیم شاهنامه ازکارهای بزرگی‌است‌که جهت پیشرفت‌مسلک خود انجام داده است . برخی ازجمعیتهای‌سری ایران دردوران اسلامی پس‌ازپیشرفت درکار، بقیام مسلحانه دست زدند مانند جمعیت «راوندیه» ، پیروان ابومسلم خراسانی که موفق شدند «مروان»آخرین خلیفه اموی را مغلوب سازند و خلافت را از خاندان اموی منتزع کنند . لیکن با انتقال‌خلافت ازامویان بعباسیان ، فعالیت جمعیتهای‌سری خاموش نشد . هرچند درزمان حکومت این خاندان جامعه ازجهت پذیرفتن عقاید فلسفی وعلمی بسیار ملایمتر ازپیش شده بود ؛ زیرا هدف جمعیتهای سری در واقع برانداختن سلطه عرب ازدوش مردم دیگربود واین هدف با انتقال خلافت از خاندانی بخاندان دیگر تأمین نمیشد ، لذا جمعیتهای سری باردیگر ازآمادگی زمینه سیاسی و اجتماعی وافکاراستقلال طلبانه ایرانیان سودجسته ودنباله‌کارخود راگرفتندودسته‌های جدیدی بنامهای گوناگون برضد خلفای بغداد تحریک وتبلیغ میکردند .

قیام خرم دینان وتخشب ودسته‌های مانندآنان که‌کارهایشان درتاریخ اسلام‌ذکر شده هرکدام شعله‌ای ازاقدامات اینگونه جمعیتهاست . قیامها وطغیانهای برخی از سلاطین محلی‌دربرابراوامردربار بغداد، دراثرتشویق وتبلیغ وحمایتی‌بودکه این‌جمعیتها ازآنان مینمودند وزمینه‌کاررا درافکارعامه‌آماده میساختند .

درمیان جمعیتهای سری پس ازاسلام بزرگترین و حتی مخوفترین آنها جمعیت سری باطنیان است‌که بنامهای قرامطه ، اسماعیلیه ، دیصانیه وملاحده مشهورمیباشند. نام باطنیه برهمه‌آنان اطلاق میشود ودرحقیقت نام عمومی‌آنهاست .

مؤسس این جمعیت شگفت‌انگیزوکسی‌که با هوش‌سرشار وفوق‌العاده خودهدف جمعیت را مشخص ونقشه دقیق پیشرفت‌آنرا بطرزنابغه‌آسائی ترسیم کرد ، شخصی بنام عبدالله‌بن میمون ، مشهوربه « قداح » بوده.این مرد با هوش بسرفقیهی‌بنام«میمون»

فرزند «دیصان» از مردم گناوه بوده‌است.

نویسنده‌کتاب «افتضاحات ماسنی» مینویسد «عبدالله قداح اراجبانی از شهر گناوه[1] [که عربها بدان جناوه میگفتند] براه افتاده و به بهبهان رفت[2]».

ارکان اساسی نقشه‌ایکه ابن‌میمون برای پیشرفت افکارش کشیده بود این‌بود که تاآنجاکه میسراست غرض حقیقی جمعیت مکتوم بماند وجزبکسانی‌که نائل‌بدرجات عالی جمعیت شده و با آزمایشهای طولانی خلوص خود را بثبوت رسانیده‌اند بازگفته نشود.

ابن‌میمون ابتدا مردمی راکه‌دارای‌افکار وامیال‌گوناگون وملیتهای مختلف بودند دریك‌جا جمع‌کرد وبرای‌پیشرفت مقصودش تجهیز نمود. درنقشه ابن میمون انکته‌ای‌که مهم‌است وصول‌بهدف میباشد نه‌وسائل بآن. ازاینرومیتوان‌گفت‌که نظریات«ماکیاول[3]» که در قرون اخیر مورد توجه سیاستمداران جهان واقع شده مأخوذ از نقشه و روش ابن‌میمون است و این شیوه، بوسیله جمعیتهای سری از مشرق زمین باروپا منتقل گردیده است.

ابن‌میمون پس از طرح نقشه شروع به‌تبلیغ بنام محمد مکتوم فرزند اسماعیل فرزندامام جعفرصادق (ع)کرد وبا این‌کارخود توانست بیشترشیعیان وهواخواهان‌علوی راکه ازاولاد عباس دلخوش نبودندگرد خویش جمع‌کند.

ابن‌میمون‌که ازگناوه به‌بهبهان رفته بود، ازآنجا با عده‌ای ازطرفداران خود به‌بحرین رفت ودرآنجا با «بهرام گناوه‌ای» فرقه باطنیه را تشکیل داد. صاحبان این افکارکه ظاهراً مخالف دین اسلام نبودند، ازبحرین بشام وسپس تونس‌رفتندویکی از رهبران‌آنان بنام عبدالله ارجانی اینکشور رامرکزعملیات خود قرارداد.

۱ـ گناوه بندریست درکناره خلیج فارس‌که درآنجا تمدن‌کهنی وجود داشته‌است.

۲ـ ص ۷۸۰

۳ـ ماکیاول نویسنده و مورخ متولد ۱۴۶۹ وفات ۱۵۲۷ سیستم او عاری از اصول ومبانی اخلاقی بود وهرگونه‌کاری را برای پیش‌بردن هدف مجاز میدانست.

هنوز سال ۲۶۰ هجری (۸۷۳ م) بسر نرسیده بود که گروه بسیار انبوهی در پیرامون عبدالله جمع شده و برای اجرای مقاصدش آماده شدند .

پیروان ابن میمون هنگام استدلال از قرآن کریم میگفتند هر آیه از قرآن غیر معنای ظاهری که هر عربی میتواند آنرا بفهمد ، دارای معانی باطنی است که فقط دانشمندان استوار «الراسخون فی العلم» قدرت درک آنرا دارند و دیگران از فهم آن عاجزند و از اینجا بود که پیروان او بباطنیه معروف گردیده‌اند .

نقشه وهدف این جمعیت بسیار دقیق و زیرکانه تنظیم شده بود . باکمی دقت در هدفها و اغراض فلسفی وسیاسی وروش کار آنان ، مراسم و آئین‌هائی که در پذیرفتن شاگرد و پیمودن درجات مرعی میداشتند آشکارا فهمیده میشود که مواد اساسی برنامه این افراد، از جمعیتهای سری قبل از اسلام اخذ شده است . در افکار وعقاید باطنیه افکار مانویه ، ثنویه و مزدکیه بخوبی نمایان میباشد و حتی چنانکه نوشته‌اند یکی از اجداد عبدالله ابن میمون از موبدان زردشتی[1] بوده که سپس مسلمان شده و در جرگه فقها در آمده است .

در جمعیتهای سری ابن میمون هشت درجه وجود داشته که شاگرد بفراخور استعداد خود متدرجاً بطی آنها موفق میشده و هر شاگرد می‌بایست پس از آزمایشهای ممتد بدرجه یك وارد شود وسپس برحسب شایستگی وخلوص نیت بدرجات بالاتر نائل آید و در هر درجه برموز واسرار تازه‌ای آگاه شود . عالیترین مرتبه بنام شیخ الجبل (پیر کوه یا کهبد) نامیده میشد. شیخ الجبل را تنها دارندگان درجات عالیه میتوانستند زیارت کنند .

جایگاه اجتماعات دارندگان درجات عالی که در حقیقت گردانندگان چرخ جمعیت بودند در یکی از غارهای میان کوهستان بود که آنرا بشکل مثلث در کوه کنده بودند . اجتماع آنها همیشه در شبها فراهم میشد وهنگام اجتماع و آغاز شدن گفتگو

۱- دکتر ذبیح‌الله صفا درمجله دانشکده ادبیات مینویسد «... درمصر خانواده فاطمیه را تشکیل داده وادعا کردند که از اولاد فاطمه هستند ولی خلفای عباسی از نقیب‌الاشراف بغداد درباره عبدالله و بهرام گناوه‌ای پرسش کردند، نقیب‌الاشراف درجواب آنها نوشت اینها فاطمی نیستند ، بلکه زرتشتی وایرانی هستند ...»

سه‌شمع روشن میشد و نگهبانانی درغار کشیك میدادند تامبادا بیگانه‌ای بناگاه باتجس در آید .

عبداله‌بن میمون با اجرای طرح خود توانست حزبی بسیار نیرومند ازصاحبان عقاید گوناگون که درمیانشان از شیعهٔ بسیار مؤمن و پرهیز کار تا هواخواه افکار آزاد فلسفی وجود داشت، تشکیل دهد . افراد این جمعیت دردرجات هشتگانه قرارداشت خود او بیشتر به شیخ‌الجبل‌ها اعتماد میکرد و معتقد بود که در اجتماعات بشری تن دانشمندان وروشن‌بینان‌اند که چرخ اجتماع را باید بگردانند و این گروه باید عا را بسوی مقصودی که مصلحت است هدایت کنند .

ابن‌میمون مبلغینی که (دعاة) نامیده‌میشدند از بین بهترین وورزیده‌ترین شاگردان خود باطراف واکناف میفرستاد وبسیاری ازین‌مبلغین که برموز کارآشنا بودند موفق شد پس از تشکیل شعبه جمعیت به‌تجهیز افراد بپردازند و حوادث بزرگی در جهان اسلا پدید آورند .

یکی ازاین مبلغین مرد زرنگ وکاردانی بود بنام «فرج‌ابن عثمان» معروف به «ذکرویه» که درعراق وسوریه وجزیرةالعرب پیشرفت بسیار کرد وبارها با امراء و حک بغداد بجنگ وستیزه برخاست ، لیکن نتوانست بر بغداد تسلط یابد و خلافت آل عب را براندازد . این مرد همان‌کسی‌است‌که بعدها به‌قرمط (نام نوعی‌ازماهی) معروف وپیروان اوقرامطه خوانده میشوند .

نکته‌ای که دراینجا شایسته تذکرمیباشد اینست‌که دربرنامه ابن‌میمون نقشه براین‌پایه استوار بود که همیشه باید با استقامت به‌پیش رفت و بموفقیتهای معنوی بیش ازظاهری ارزش‌داد . او پیشرفتهای‌ظاهری را اگرچه‌بسیار بزرگ نماید ، دولت مستعج مینامید وکسانی‌راکه فریب حوادث ظاهری را میخورند وزود رشته خویشتن‌داری را دست میدهند کم‌خرد و کوتاه‌بین میشمرد .

دسته‌باطنیان شرقی «قرامطه» باهمه‌اینکه بیش‌ازیکقرن درعراق وجزیرةالعرب وشام حوادث بزرگی برپاکردند وبر بسیاری ازنواحی استیلا یافتند ، چون درواقع پ

استاد را بکار بسته بودند توفیق در اتمام مقصود نیافتند ودستگاه خلافت زود متوجه خطر آنان شد و با تمام نیروهای خود در برانداختنشان کوشید . اما درهمان زمان باز استاد جمعیت سری را با دقت به‌پیش میراند ودعاة زیرکی به اطراف واکناف میفرستاد ولیکن پیش‌ازآنکه میوه این کوشش‌ها را بردارد درگذشت .

پس ازمرگ ابن‌میمون پسرانش دنبال کارپدرراگرفته ومبلغینی به یمن وشمال افریقا ومیان قبایل بربرفرستادند . دریمن مردکاردانی بنام «ابوعبدالله شیعی» بجمعیت سری پیوست وچون ازاخبارپیشرفت جمعیت درشمال‌افریقاآگاه شد بآنجا شتافت وپس ازچندی توانست ازقبایل بربرلشکری فراهم‌سازد و بر «اغالبه» (بنی‌اغلب حاکم شمال افریقا) بتازد وآنها را معزول‌سازد .

با آغاز طغیان درشمال‌افریقا طبق روشی که داشتند پیش میرفتند وبنام عبیدالله ابن‌الحسن که ازاولاد امام سوم حسین‌ابن‌علی‌علیه‌السلام بود تبلیغ‌میکردند.

ابومحمد عبیدالله‌پس‌ازآنکه بکوشش‌ابوعبدالله‌شیعی‌اززندان‌آزادگردید درسال ۲۹۷هـ(۹۰۹ م) برمسند حکومت نشست وبه «المهدی» ملقب شد.

سرانجام‌دولت فاطمی که‌خودرا منسوب‌بفاطمه‌زهرا سلام‌الله‌علیها میدانست ، یکی از سرداران خود را بنام «جوهرصقلی» بمصر فرستاد تاآن کشوررا تسخیر کند .

شاگردان دارالحکمه

یادانشگاه الازهر

جوهرصقلی‌پس ازتسخیرمصر، شهرقاهره را بنیادگذاشت‌ومرکز خلافت فاطمی ازقیروان (تونس) بقاهره منتقل شد .

برخی از مورخین عبیدالله‌بن‌الحسن فاطمی را نوه ابن‌میمون از زن یهودی او میدانند. خلفای‌فاطمی‌پس ازفراغت ازفتوحات و فرونشاندن سرکشیها ، بتحکیم مبانی جمعیت سری و نشر دانش و فرهنگ پرداختند والحاکم بامرالله دانشگاه معروف به (دارالحکمه) را برای این‌منظورتأسیس کردکه در آن مبلغینی دانا و زبان‌آور تربیت میشدند وکارشاگردان برهمان اصولی مبتنی بودکه ابن‌میمون بنا نهاده بود .

خواستاران ورود بدارالحکمه پس‌ازآنکه‌آزمایشهای مخصوص‌را میگذراندند

بدرجه شاگردی پذیرفته میشدند و برحسب شایستگی بتدریج تا درجه ۹ بالا میرفتند. دارالحکمه که درحقیقت یک آکادمی فلسفی ودینی بود ، بزودی درجهان اسلام شهرت یافت وصیت معارف آن باکناف پراکنده گردید.

اعضاء دارالحکمه وباطنیان درمحلی که اجتماع میکردند آنرا «میدان علی» مینامیدند وهمانطوریکه رسم امروز فراماسنهاست، هنگام حضور در «میدان علی» بجای «ایرون»ی که هم‌اکنون ماسنها بجلو لباس خود آویزان میکنند، آنها تکه چرم سفیدی که «سراویل» نام داشت بجلو لباس خود می‌بستند. هم‌اکنون نیز ماسنها ایرون خود را بتقلید ازباطنیان ازچرم سفید وبا علائم مخصوص بکارمیبرند ودرهنگام حضور درلژ بخود آویزان میکنند.

حسن صباح

تشکیل دولت فاطمیان درمصر، مقارن انقراض دولت عباسی بود. درهمان حال که خلفای فاطمی ازراه تسخیر نواحی جدید بشرق وممالک اسلامی نزدیک میشدند؛ عده‌ای ازایرانیان بمصر رفته وجزوفرقه باطنیه شدند.

دربین ایرانیانیکه بمصر رفته بودند وپس از مدتی با سمت «داعی» بکشورهای خاورمیانه وایران سفر کرده بودند ابومعین ناصربن خسروقبادیانی بلخی، احمدبن عبدالملک عطاش وحسن بن الصباح وجود دارند. اینان که بایستی ازآنها بنام پیشقدمان فرقه اسماعیلیه نام برد خیلی بیشتر ازسایر دستجات باطنیه افکار «ابن میمون» را درایران رواج دادند. ناصرخسرو که کتاب زادالمسافرین اوعصاره افکارفلسفی دارالحکمه است در ترویج افکارباطنیه کوشش بسیار کرد. اوصاحب کتاب دیگری بنام «وجه الدین» ودیوان اشعارمعروفی است.

تبلیغات ناصرخسرودرمازندران وخراسان باعث شد که فرقه خاصی ازاسمعیلیه بنام «ناصریه» درحدود سال ۴۸۰ هـ. (۱۰۸۷ م) بوجود آید. نویسنده «تبصرة العوام» درباره اومینویسد «ناصریه ... رئیس ایشان ناصرخسرو بود واین ملعون شاعر بود

حتی را گمراه کرد»۱



تابلو نقاشی حسن صباح

در ناحیه عراق احمد بن عبدالملک عطاش که از اصفهان گریخته و به ری رفته بود، سرگرم نشر دعوت باطنی شد. عبدالملک پسری داشت احمد نام که کرباس فروشی میکرد و پنهانی سرگرم نشر دعوت اسمعیلی بود. هنگامیکه بین سلطان برکیارق و سلطان محمد فرزندان ملکشاه در اصفهان اختلاف روی داد احمد عطاش قلعه (شاه دژ) و کلیه سلاحهای موجود در آن را بتصرف درآورد و سی هزار نفر را بدور خود جمع کرد ولی سرانجام دستگیر و کشته شد.

حسن بن الصباح حمیری یکی از داعیان بزرگ فرقه اسمعیلیه است که جمعیت مخفی خود را طبق روش و برنامه ابن میمون بنیاد نهاده است. سازمانی که حسن مخفیانه بوجود آورد، از مصر تا خراسان توسعه و قدرت و نفوذ داشت.

حسن صباح که مؤسس فرقه (صباحیه) در ایران است و نسبت او را بقبیله حمیر رسانیده اند، از شخصیتهای مرموز و نیرومند تاریخ ایران است. وی دارای شجره‌ای بدین شرح بوده: حسن بن علی بن محمد بن جعفر بن الحسین بن محمد الصباح الحمیری که پدرش علی نخست دارای مذهب اثنی عشری بود لیکن بنا بادعای صاحب کتاب النقض۲ ملحدزاده و ازهمکاران تاج الملک مستوفی بشمار میرفت. بهرحال حسن بدعوت بعضی از باطنیان ری علی الخصوص یکی از آنان مشهور به «مؤمن» که ازجانب عبدالملک عطاش در ری مأمور دعوت بود قبول مذهب اسمعیلی کرد. درسال ۴۶۴ هـ (۱۰۷۱ م) که عبدالملک عطاش بری رفته بود حسن را آزمود و پسندید و نیابت دعوت بوی داد و امر

۱- ص ۱۸۴،

۲- ص ۹۱

کرد که بمصر برود .

حسن درسال ۴۶۹ هـ (۱۰۷۶ م) درزمان خلافت المستنصر فاطمی باصفهان و از آنجا بآذربایجان وازراه شام بمصر رفت ودرسال ۴۷۱ هـ (۱۰۷۸ م) بمصر رسید وقریب یکسال‌ونیم‌درآنجاماند. درآن‌هنگام میان پیروان‌دوپسرمستنصریعنی(نزار)و(مستعلی) اختلافی پدیدآمد ودوفرقه «نزاریان» و «مستعلیان» بوجودآمدند. حسن طرفدار امامت «نزار» بودکه بنص اول میبایست جانشین پدر باشد[1] . حسن از طرف المصطفی الدین مشهوربه‌نزارمأموریت پیداکردکه بایران بیاید ولی‌نویسنده‌کتاب «افتضاحات ماسنی» مینویسد : «حسن مأمورتوسعه اسمعیلیه ازسوریه تاخراسان شد.»

حسن درسال ۴۷۳ هـ (۱۰۸۰ م) بایران رسید وچندی درخوزستان ، اصفهان یزد، کرمان، دامغان‌ودیگرنواحی‌ایران‌سرگرم دعوت‌بود ودرهمان‌حال‌داعیانی‌بدیلمان وبعضی ازنواحی‌کوهستانی طبرستان والموت‌فرستاد وبسیاری از مردم آنجا را بمذهب خود درآورد .

فعالیت شدید حسن باعث شدکه نظام‌الملک بدستگیری او همت‌گمارد ، حاکم ری مـأمور این‌کاربود وبه‌همین‌جهت حسن از نزدیک شدن بآن شهراباداشت وچون داعیان او دراطراف قزوین و درکوههای دیلمان سرگرم تبلیغ بودند بآن نواحی روی نهاد وبسیاری ازمردم بسبب زهد او بوی‌گرویدند و او بحیله «علوی مهدی» کماشته ملکشاه را درقلعه‌الموت بیرون‌کرد وبه‌حاکم گردکوه ودامغان «رئیس مظفرمستوفی» که دعوت حسن‌را پذیرفته بود نوشت‌که سه‌هزاردیناربهای‌آن قلعه رابپردازد. تاریخ‌تسلط حسن برقلعه الموت را ششم رجب سال۴۸۳ (دسامبر۱۰۹۰ م) نوشته‌اند. ازاین ببعد حسن دایره دعوت خود را توسعه داد واگرچه تـاآن تاریخ بسیاری ازمردمان را در نواحی‌مختلف‌بمذهب‌خویش‌درآورده‌بود، لیکن‌اهمیت‌واقعی‌کاراودرحقیقت‌ازقلعه‌الموت آغازشد.واونه‌تنهادراستحکام‌این‌قلعه‌کوشیدبلکه‌نقاط‌متعدداطراف‌آنرانیزمستحکم کرد ودربسیاری ازنواحی‌کوهستانی‌دیلمان وطبرستان قلاعی بنانهاد ویکی‌ازداعیان خود

۱ــ مجله دانشکده ادبیات شماره ۲ سال ۴

[...]حسین قائینی بقهستان فرستاد واو در آنجا نیز مانند حسن باستخلاص بعضی از نواحی [...]عوت کرد وقلاعی در آن حدود بدست آورد.

باآنکه دولت سلجوقی از آغاز کار متوجه خطر این دعوت شده و سردارانی برای [...]ختن اسمعیلیه بدالموت وقهستان فرستاده بود، لیکن کاری از پیش نبرد و مرگ [...]در ۴۸۵ ه (۱۰۹۲ م) خود فرصتی برای صباحیان گشت وچون اندکی پیش از آن [...]الملک که دشمن بزرگ صباحیان بود، درصحنه نزدیک نهاوند بضرب کارد یکی از [...]یان از پای درآمده بود، شهرت آنان عالمگیر گشت، بعد از نظام الملک هم دو پسر [...]حمد در بغداد وفخر الملک در نیشابور بضرب کارد فدائیان حسن از پای درآمدند و [...]ی دیگر از رجال که در دشمنی با اسمعیلیه تعصب میورزیدند بکارد آنان کشته شدند [...]ی عظیم از آنان در دل مخالفان افتاد.

بطوریکه نویسنده کتاب «افتضاحات فراماسنی» مینویسد یکی از علل تسامح [...]شاه در فتح قلعه الموت مشاهدات مأمور اعزامی وی بقلعه بود. او مینویسد ملکشاه [...]ی از مقربان خود را نزد حسن فرستاد وحسن این فرستاده را با احترام تمام پذیرفت [...]ن صحبت بدون اینکه اورا از نقشه‌ای آگاه کند ویرا به بلندترین نقطه برج [...] یکی از فدائیان را طلبیده باو دستور داد خنجر خود را در قلب خویش فروکند. [...]حرف حسن تمام نشده بود که جنازه فدائی مقتول در زیر پای نماینده سلطان [...]

نماینده سلطان که از این عمل وحشت کرده بود، هنوز درحالت بهت وحیرت [...]که حسن بفدائی دیگری دستور داد خودش را از بالای برج بپائین پرتاب نماید. [...]یه بعد جسد پاره پاره شده فدائی دوم درخندق غلطید وسپس حسن دست فرستاده [...]را گرفته باطاق محقر خود برد وگفت: «این جواب پیامی بودکه برایم آوردید. [...]ه دیدید برای او حکایت کنید و بگوئید من هفتاد هزار فدائی از این نوع در

۱- صفحه ۷۸۰ افتضاحات ماسونی.



تصویری از حسن صباح و یکی از فدائیان او بر بالای قلعه الموت
نقل از کتاب «افتضاحات ماسونی»

اختیار دارم.[۱]

بعد از مرگ ملکشاه و کشته شدن نظام‌الملک و دو فرزندش، بین دیگر فرزندان شاه اختلافاتی رویداد. حسن و صباحیان از این اختلافات استفاده کرده، قلاع گرد کوه را در دامغان بهمدستی «رئیس مظفر» از عمال دولت سلجوقی که قبول دعوت فاطمی کرده بود، وقلعه «لم سر» یا «لمبسر» در رودبار الموت را بهمدستی «کیا بزرگ امید» تسخیر کردند.

با این مقدمات در مدت کوتاهی حسن قدرت زیادی کسب کرد، و سلطان محمد هم که بعد از قلع اسمعیلیه اصفهان و قتل احمدبن عبدالملک عطاش «اتابک نوشتکین

۱ـ ص ۷۸۱ افتضاحات ماسونی.

شیرگیر » را در سال ۵۱۱ هـ (۱۱۱۷ م) برای فتح قلاع الموت و لمبسر فرستاده بود کاری از پیش نبرد و با مرگ او کار مبارزه با صباحیان ناتمام ماند.

پس از اینکه سلطان سنجر زمام امور را بدست گرفت در صدد برآمد کار حسن را یکسره کند ولی بر اثر تهدیدی که از جانب حسن شده بود از تعقیب کار او باز ایستاد.

مسیو دو هامبر فرانسوی که در تاریخ اسمعیلیه تحقیق فراوان کرده، مینویسد: استاد اعظم (Grand master) حسن همیشه میخواست دشمنانش را با تهدید و تخویف از میدان بدر برد. او وقتی از تهدید نتیجه نمی‌گرفت بترور و قتل که اساساً برخلاف تمایلاتش بود دست میزد.

حسن یکی از غلامان سلطان سنجر را مطیع اوامر خویش کرد. تاوقتیکه سلطان خوابیده بود، غلام خنجری پهلوی بالش سلطان بزمین فروکند.

همینکه سلطان بیدار شد و خنجر را دید بوحشت افتاد. اما « پیر کوهستان » کاغذی باو نوشت که خیلی کوتاه بود و مضمونش این بود که « اگر بسلطان احترام نمی‌گذاشتم خنجری که بزمین فرو رفته بود بقلبش فرو میرفت » دکتر ذبیح‌الله صفا دانشمند و محقق ایرانی می‌نویسد « ... حسن آنگاه بدو پیغام داد: آنکس که کارد بزمین درشت فرو میکند، برسینه نرم سلطان هم تواند نشاند[1]!...»

سلطان سنجر از این عمل حسن ترسید و بصلح با صباحیان راضی شد و در روزگار او کار صباحیان بالا گرفت چنانکه حتی در پای قلعه گردکوه از گذرندگان باج میگرفتند و در سایر نواحی که تسلط با ایشان بود عوارضی از مردم تحصیل می‌کردند.

حسن صباح بعد از این کامیابی درشب چهارشنبه ۲۶ ربیع‌الاخر سال ۵۱۸ هجری (اپریل ۱۱۲۴ میلادی) درگذشت.

معروف است، حسن صباح که اروپائیان یاران اورا « اساسن[2] » یعنی (آدمکشها)

۱ــ مجله دانشکده ادبیات شماره ۲ سال چهارم

۲ــ Assassin

لقب داده‌اند ، با استعمال حشیش بفدائیانش ، آنها را وارد بهشت موعود میکرد ، به همین جهت درایران وممالك اسلامی او و پیروانش را «حشاشین» گفته‌اند. نویسندگان اروپائی این کلمه را «اساسین» دانسته و بمعنی آدمکشها استعمال کردند .

بموجب آثار وعلائم واسنادی که‌در دست است نشان میدهد که‌سازمان بنایان حرفه‌ای اروپا در بین سالهای ۱۰۰۰ تا ۱۳۰۰ میلادی (۳۹۱ـ۷۰۰ ه) اقتباس از تشکیلات و سازمان‌های باطنیان، صباحیان واسمعیلیان بوده‌است. درباره‌سازمان سری‌حسن‌صباح اختلافات وروایات ضدو نقیض فراوانی‌دیده‌میشود. نویسنده‌کتاب «افتضاحات فراماسونی» می‌نویسد: «سیستمی که‌حسن برای تشکیلات خود انتخاب کرده بود دارای دو کلاس بود کلاس اول به ۹ درجه تقسیم می‌شدکه فدائی پس از گذرانیدن آنها بمقام عالی می‌رسید .

در این ۹ درجه « رفیق » و « داعی » مقام عالی داشتند ، ولی کلاس دوم که در سازمان حسن مقام و درجه‌ای نداشت افراد آن بنام «فدائی» بودند و ارجی نداشتند برای فدائیان اسرار و سیستم تشکیلات صباحیان مجهول بود اینها فقط آلت مطیع و فرمانبردار رئیس و مافوق خود بودند ...»[۱]

سلسله مراتب بین اسماعیلیان الموت ابتدا مشتمل برهفت رتبه بود و بعد نه رتبه شد . در دوران سلطه حسن صباح برالموت هفت رتبه باطنی‌ها عبارت بود از :

۱ـ مستجیب

۲ـ مأذون

۳ـ داعی

۴ـ داعی بزرگ یا حجت

۵ـ امام

۶ـ اساس

۷ـ ناطق

۱ـ ص ۷۸۱ افتضاحات ماسونی .

قبل از اینکه حسن صباح زندگی را بدرود بگوید مرتبه «امام» و «اساس» و «ناطق» یکی شد و باطنیان حسن صباح را ناطق میخواندند.

فدائیان اسماعیلی که جان خود را بهلاک میانداختند همه از طبقه «مأذون» بودند.

محتاج بتوضیح نیست که اسماعیلیان، در هر مرتبه مدتی تحت تعلیم و تربیت قرار میگرفتند تا لایق ارتقاء شوند ومرتبه‌ای بالاتر بدست بیاورند.

درباره نه درجه‌ای که در سازمان حسن صباح بوده دو روایت مختلف در دست است که سه نویسنده ایرانی با استفاده از مأخذ خارجی آنرا بدین‌ترتیب ذکرمیکنند:

بموجب نوشته راوندی[1] در تشکیلات صباحیان قرار براین بودکه شخص تازه‌وارد خود را کاملاً در اختیارسران جنبش بگذارد و قسم یاد کند که هیچیك از اطلاعات خود را باحدی نگوید و اصول راز داری [همان اصلی که در سرلوحه مرام ماسنی است] را رعایت کند. هرحرفی‌که از بالا باومیگویند با احدی درمیان نگذارد و هرگز بمافوق خود دروغ نگوید و بدشمنان فرقه اسمعیلیه کمك نکرده و با آنها عهد و پیمانی نبندد. پس از آنکه در مرحله اول لیاقت شخص بثبوت‌میرسید، آنوقت بمراحل دیگر ارتقاء مییافت وبتدریج با اساس مذهبی وفلسفی اسمعیلیه آشنا می‌شد. در مرحله هشتم از او می‌خواستندکه دین قبلی خود را ترك گوید ودرمرحله نهم کاملاً از اداء فرائض مذهبی معاف می‌شد و در زمره سران نهضت قرار میگرفت. رسیدن بدرجات‌کمال کار بسیار مشکلی بود و اغلب در درجه سوم اسمعیلیان متوقف می‌شدند وفقط بصورت سلاحی در دست سران باقی میماندند.

استاد فراماسنی محمد عبدالله عنان ۹ درجه صباحیان را بدین ترتیب شرح داده می‌نویسد[2]:

۱ـ مرتبه اول شامل کلاس تعلیمات بود،

۱ـ ص ۲۴۵ و۲۴۶ تاریخ تحولات اجتماعی

۲ـ تاریخ جمعیتهای سری

۲ـ در مرتبه دوم بدانشجو میآموختند که تمام تفسیرها واحکامی راکه مجتهدین سابق گفته‌اند، اشتباه وباطل بداند واحکام صحیح را فقط روایات و اقوال ائمه بشمارد.

۳ـ در مرتبه سوم بدانشجو گفته میشد که ائمه اصلی ائمه اسماعیلیه می‌باشند که عبارت از هفت تن هستند وآخرین آنها محمدبن اسماعیل می‌باشد.

۴ـ درمرتبه چهارم میگفتند انبیائی که پیش ازخاندان نبوت بودند، هفت تن بودند که عبارتند از آدم، ابراهیم، اسمعیل، موسی، مسیح، محمد پیغمبر(عربی) و محمد بن اسماعیل.

۵ـ در مرتبه پنجم دعاة استادان باجرای وظیفه مهم خود که عبارت از ابطال عقیده دینی دانشجویان بود میپرداختند و بآنان می‌آموختند که بسنن دینی معتقد نباشند وتعلیمات محمد(ص) پیغمبر اسلام را بدور افکنند.

۶ـ در مرحله ششم می‌گفتند که تمام ادیان و احکام مفروضه آنها از قبیل نماز و روزه و غیره اکاذیب و ترهاتی است که برای بیوغ کشیدن اجتماعات بشری ابتکار شده است وتمام شرایع خواه ناخواه باید بنده عقل ودانش باشد و برگفته‌های خود استشهاد از اقوال ارسطو و افلاطون وفیثاغورس و امثالهم مینمودند.

۷ـ درمرتبه هفتم فکرت حقیقی وجوهری اسلام راکه عبارت ازتوحید ویگانه بودن خداست با تعلیمات دوگانگی منهدم مینمودند.

۸ـ در مرحله هشتم تمام صفات الوهیت و نبوت را نقض مینمودند و بدانشجو می‌آموختند که رسولان حقیقی رسولان عمل هستند که شئون دینی و دنیوی را مورد توجه قرار میدهند مانند نظامات سیاسیه وایجاد حکومات (ایدءآلی)

۹ـ درمرتبه نهم وکلاس آخر دانشجو وارد «گلستان اسرار» می‌شد ومیآموخت که تمام تعلیمات دینی اوهام محض است و نبایستی پیروی از آن تعلیمات کرد مگر آنمقداری که برای حفظ نظام بین ساده‌لوحان وعامه ناس لازم است. وبرمرد (روشنفکر) است که تمام آن تعلیمات را بدور افکند. درآین مرحله بفرد اسمعیلی میگفتند ابراهیم و موسی ومسیح و دیگر انبیاء فقط مردانی روشنفکر بودند که درمسائل فلسفی

و اجتماعی اجتهاد پیدا کردند .

فراماسنهای اولیه و فراماسنهای فرانسوی گراند اوریان تا امروز نُه درجه صباحیان را در داخل سازمانهای خود حفظ کرده‌اند و همچنانکه کمونیستها دین و مذهب را نفی کردند ومانند مزدکیان موضوع زن ومرد را امرحل شده‌ای دانستندآنها نیز اصول صباحیان را بذیرفتند . درباره دین وامورجنسی می‌گویند «تفاوتهای جنسی و مراتب بین مردم، محوشود، تفاوتهای مذهبی وآراء و وطن محوگردد، تعصب از بین برود، وپای‌جنگ ازمیان برداشته شود وبالجمله ازجنس‌بشری‌خانواده واحدی درست شودکه عامل وحدت بین‌آنها، مهر واخلاص وکار ودانش باشد، اینست‌آن عمل عظیمی که بنّای آزاد برگردن‌گرفته است[۱] .

در اثر پیروی از افکار صباحیان بوسیله بنّایان آزاد ، در فرانسه جنبشی دربین سالهای ۱۷۳۰ تا ۱۷۴۰ م (۱۱۴۳-۱۱۵۳هـ) بوجودآمدکه منجر بصدورفرمان سلطنتی مبتی برانحلال‌جمعیت بنّایان‌آزادشد،همچنین درسال ۱۷۳۸م (۱۱۵۱هـ) پاپ‌کلمانس دوازدهم قراری برارتداد (بنّایان‌آزاد) و ارتداد هرکاتولیک‌که ملحق بفراماسنی‌گردد، صادرکرد[۲] . درباره مقامات داخلی سازمان سری صباحیان نیزاختلاف نظر وگفتنی‌های متضادی وجود دارد .

مارکوپولو در سفرنامه خویش‌مینویسد : «حشاشین‌بهفت شاخه وشش‌دسته منقسم بودند .

امام عصر اسمعیلیان در رأس‌کلیه دسته‌ها و طبقات حشاشین قرار داشت . بعد از امام‌عصر، نواب وی (حجتهای عظمی ومبلغین‌کبری) قرارداشتند و درقلاع واستحکامات نایب مناب امام بودند و بشیوه وی لباس سفید برتن میکردند . در درجه سوم مبلغین و مأمورین ساده و عادی بودند و در طبقه چهارم « رفقا » قرار داشتند ولی این طبقات آشنا ومطلع برموز اسمعیلیان و اسرار و آئین آنها نبودند. سرسپردگان یا فدائیان در

۱ـ جمعیت‌های سری ص۱۲۱

۲ـ ایضاً ص ۱۱۵

درجه پنجم بودند که اوامر ودستورات امام عصر را بموقع اجرا میگذاشتند.

اینان سپید جامه بودند ولی کلاه وکمر وچکمه‌شان سرخ بود[1]، مبتدیان و... کاران در طبقه ششم طبقه‌بندی شده بودند.

نویسنده دیگر ایرانی که طبقات مختلف اسمعیلیان را بررسی کرده می‌نویسد:

۱ـ امام عصر ـ که هرگز دیده نمی‌شود و نامرئی است و مبعوث خداوند است.

۲ـ تالی امام عصر ملقب به (برهان وآیت عدل الهی).

۳ـ جانشین زعیم کل وپیشوای عام.

۴ـ دعات و مبلغین.

۵ـ افراد عادی که پس از سوگند و سپردن پیمان آشنا برموز و مطلع از اسرار می‌گشتند.

۶ـ سگان اینان کسانی بودند که مثل طعمه و منتظر فرصت و نامزد عضویت بودند.

۷ـ مؤمنین یعنی قاطبه توده مردم که پیروآئین باطنیه بودند[2].

حسن صباح برای سازمان سری خود طبقات مختلف را باین شرح تقسیم کرده بود «مرتبه اول، رئیس یا آقا یا شیخ جبل است که رئیس اعلای طایفه وفرقه محسوب میشود. در مرتبه دوم بزرگان دعاة و مبلغین یا پیشقدمان (پیشتازان) قرار دارند در سه نقطه که دارای منیع ترین دژهای فرقه است جای میگیرند.

پس از اینها مبلغان و رسولان دینی ونمایندگان سیاسی واقعند وسپس رفقا درمراتب وتعلیمات سریه متدرجاً ترقی میکنند وبعداز آن «فدائیان هستند که ...

۱ـ کلافل مورخ اروپائی در شرح حال ولتر (که فراماسنها مدعی عضویت او در فراماسنی فراتسه هستند) در کتاب (جشنهای زیرزمینی وپنهانی) می‌نویسد «... سواران... بااسماعیلیه دارای علائق و روابط محکمی بودند و تشابه وهمانندی زیادی بین آنها موجود بود. چنانکه هردو فرقه رنگهای سفید وسرخ را شعار خود قرارداده و از نظامات و... یکسانی پیروی میکردند وهدف آنها نیز یکی بود...»

۲ـ جمعیتهای سری ص ۵۷

وعهده‌دار ترور فردی میباشند ودرعقبه این دسته نگهبانان طرق وشوارع وجنگجویان وآدمکشان قرار گرفته‌اند وسپس مبتدیان یاملحق شدگان که برای سربازی درفرقه متشکل شده ومبادی فرقه را می‌آموزند وآخرین این مراتب عامه هستند که چیزی از تعلیمات نمی‌آموزند وآلت کور وکری دردست صاحبان خود میباشند ...»[1]

«فن هامر»[2] نویسنده کتاب «تاریخ اسمعیلیه»[3] مینویسد «مراتب دعاة، رفقا وفدائیان درجمعیت اسمعیلیه عیناً مانند مراتب سه‌گانه درسازمان بنّایان آزاد ومشتمل است بر: اساتید ـ بنّایان وشاگردان این حرفه وجوانان مبتدی» فن هامر آلمانی رعب ووحشتی را که فرقه صباحیان واسمعیلیه درمدت یك قرن ونیم درسراسر ایران، عراق وشام بوجودآورده بودند تشبیه بعملیات فراماسونها دردوران انقلاب کبیر فرانسه نموده ومعتقد است که ارعاب وترووری که درانقلاب کبیر فرانسه بوجودآمد ورهبران فراماسنی آنرا اداره میکردند عیناً شبیه سازمان حسن صباح واسمعیلیان بود. همه جمعیتهای سری درانقلاب کبیرفرانسه دردست فراماسنها بوده وسرکرده هردسته لااقل یك ماسن بود وبقیه آلت فعل وتسلیم بلااراده وی بوده‌اند.

درسازمان فراماسنی انگلستان وآمریکا وفرانسه (باکمی تفاوت) مسئولین امور لژها مثل درجات مختلف صباحیان دارای اهمیت هستند. از اسرار وگفتگوهای داخل لژها فقط طبقات مخصوصی میتوانند استحضار حاصل کنند آنهم مشروط براینکه درجات فراماسونی یا نشانها وعلائم لازم را کسب کرده باشند.

حضور طبقات وصاحبان مناصب ودرجات مختلف دراجتماعات ماسنی امروز لازم است زیرا اطلاع آنها ازمقصد وهدف اصلی ودستوراتی که ازمراکز (شوراهای طریقت) ویا گراند لژها میرسد ضروری میباشد. این گراند لژها عبارتند از گراند لژ ایرلند، اسکاتلند، انگلند، یورك، آمریکا وگراند لژهای ناسیونال دوفرانس و گراند اوریان وآنکهی میزان اطلاع وشرکت آنها دراین اجتماعات فرق میکند. برای نمونه میتوان

۱ـ جمعیت‌های سری ص ۵۸

۲ـ Von -Hammer

۳ـ Geschichte der assassien

طرز حضور افراد ماسنی را دریك لژعادی تهران مثال آورد .

در لژ هنگامیکه شخص تازه واردی بخواهد ماسن بشود همه اعضاء حق حض[illegible] ورأی دارند . هنگامی که لژ بخواهد شخصی را وارد کند و بدرجه شاگردی با [illegible] ترجمه فارسی لژ تهران (کارآموزی) انتخاب نماید ، یك کارگاه درجه یك تشکی[illegible]

درباره اسمعیلیه علاوه بر کتبی که شرح آنها مفصلا" در آخر کتاب ذکر شده از کت[illegible] زیر نیز استفاده گردیده است :

۱ـ جامع التواریخ قسمت اسماعیلیان وفاطمیان و نزاریان و داعیان ورفیقیان : تألیف خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی باهتمام محمد تقی دانش پژوه ومحمد مدرسی زنجانی ۲۴۰ صفحه از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب .

۲ـ جهانگردی مارکوپولو ـ ترجمه ونگارش : م محمد لوی عباسی ۳۰۷ صفحه

۳ـ مجله دانشکده ادبیات شماره ۲ سال چهارم تهران دیماه ۱۳۳۵ مقاله آقای دکتر ذبیح الله صفا .

۴ ـ حسن صباح بقلم : جلال نعمت الهی ۱۲۹ صفحه

۵ـ سه یار دبستانی نگارش هالدمن ماکنال ترجمه عبدالله وزیری ـ اسدالله طاهر[illegible] چاپ دوم کتابفروشی فروغی ۱۳۲۸ شمسی

۶ـ کتاب « الموت ولمسر » نوشته ایوانف .

۷ـ مقدمه دیوان ناصرخسرو بقلم تقی زاده .

قسمت : « تبعید از وطن و آوارگی » ص « کب » قسمت عقاید و اخلاق ناصر « ص « لط » و ص « م » و ص « مو » عقاید ناصرخسرو .

۸ـ مجموعه رسائل واشعاراهل حق :
باهتمام ایوانف از انتشارات انجمن اسماعیلی تهران ۱۳۳۸ .

۹ـ زادالمسافرین ـ ناصرخسرو چاپ کاوه برلین .

۱۰ـ یادداشتهای حسن صباح :
دفتر هفتم (ادب V) حسن صباح .
دفتر هشتم (ادب W) حسن صباح .
دفتر نهم (ادب X) حسن صباح .

این یادداشتهای قزوینی هنوز منتشر نشده اما در کتابخانه دانشکده ادبیات تهر[illegible] محفوظ است .

می‌شود که عبارت از محفلی است که کارآموز را می‌پذیرد .

در این کارگاه همه افراد از هر طبقه و منصبی حق حضور و رأی دارند . هنگامی که محفل می‌خواهد درجه « رفیق » و یا « کاریاد » را بماسونی که مدارج « کارآموزی » را تمام کرده بدهد ، کارگاه در درجه دوم کار میکند و کلیه کسانی که درمقام و درجه یک یعنی (کارآموزی) هستند از داخل جلسه اخراج می‌شوند . در اینوقت بکسی که می‌خواهد (کاریاد) بشود ، رموز و علائم و دستوراتی که مخصوص این طبقه است آموخته می‌شود .

روزیکه لژ بخواهد (کارگاه درجه سوم) تشکیل بدهد و ماسنی را که درجه (کاریاد)ی دارد بمقام (استاد)ی برساند ، کلیه اعضائی که مقام و درجات کارآموزی و کاریادی دارند از لژ خارج می‌شوند و آنگاه به‌کسی که بخواهد مقام استادی کسب کند رموز و اشارات و دستورات مخصوص آموخته می‌شود .

درهمین نوع لژها که در اصطلاح ماسونها (آبی) BLUE نام دارد وقتی آنها بخواهند یکی از استادان را روی کرسی استادی « تنصیب » کنند ، کلیه کسانی که منصب کارآموز ، کاریاد و استاد دارند از لژ خارج می‌شوند وفقط استادانی که یکبار بکرسی نشسته‌اند وباصطلاح « استاد تنصیب شده روی کرسی » هستند حق حضور دارند. در این مقام است که فراماسن از رموز لژهای عادی نه « گراند لژ » آگاه می‌شود و کلیه : « استاد ازل گفت بگو » را اطاعت میکنند و بکار میبندند . در لژهای شاپتر که ... درجه دارند ، تشریفاتی نظیر فوق ودر گراند لژها که ۳۳ درجه دارند تشریفات دیگری انجام می‌شود .

هما نطوری کــه در سازمان سری حسن صباح هر یك از اعضاء تامیزان معینی مسئولیت ، احترام واز رموز اطلاع داشتند درسازمان فعلی فراماسنی جهانی نیز درجات مختلفی وجود دارد که فقط عده معینی از افراد حق اطلاع از رموز مربوطه را دارند . یك فراماسنی که نماینده استاد اعظم شد میداند که برای او مسئله وطن ، مرز و ملیت معنی ندارد و بایستی تابع مرکز (گراندلژ) ودستورات صادره باشد . و یا استاد واستاد

اعظم فراماسنی میداند که مذهب را بایستی فراموش کند وقانون اساسی ماسنی راکتاب مقدس بداند .

سازمان سری فتیان و عیاران

درقرون وسطی در ایران گروهی بوجودآمدند که دسته «فتوت» نامیده می‌شدند . کلمه فتوت لغتی عربی‌است ، بمعنی «جوانی وجوانمردی» و نیز بمعنی «هنگام شباب» و سبکسری جوانان وکاری‌که مناسب اعمال جوانی باشد .

گاهی هم این لغت معنی «خدمتکار و برده» را میداده است . لغت فتوت چندین معنی دیگرپیدا کرده : گاه بمعنی‌حسن اخلاق‌آمده وشامل فضایلی مانند «بزرگواری - علوطبع - سخاوت - رشادت» بوده‌است که انتظار آنرا ازیك فتی (جوانمرد) حقیقی داشته‌اند ؛ گاهی نیز بمعنی اجتماعی از جوانان همعقیده و همفکر و دارای فضایل و خصایص مشترك ودرواقع بمعنی اتحادیه‌این نوع جوانان استعمال شده است . بطوری که پرفسورفرانتس تیشنر استاد رشته تاریخ اسلام در دانشگاه مونستر آلمان متذکر است: « با توجه بدو معنی کلمهٔ فتوت (جمعی از فضایل و خصایص ، ودسته‌ای‌که این فضایل‌را رواج میدادند) باید اول دورشته از تکامل را پیروی‌کندکه البته دریکدیگر نفوذ و تأثیر میکرده‌اند ، این رشته‌ها همیشه از یکدیگر جدا بوده‌اند ، یعنی یك تکامل فکری ویك تکامل اجتماعی ، تا بالاخره دردوره خلیفه عباسی‌الناصرالدین‌الله ۵۷۵ - ۶۲۱ (۱۱۸۰-۱۲۲۵ م -) بهم مربوط شده ودیگر جدا نشده‌اند ... » [۱]

پس از استیلای عرب برایران ، و تغییر دین عمومی مردم ایران از زرتشتی به اسلام که متعاقب یك اشغال نظامی و چندین جنگ شدید صورت گرفت ، ایرانیان همواره سعی میکردند که با ایجاد دستجات سری وزیرزمینی وارتکاب ترور ووحشت بر اشغالگران عرب بپیروزشوند و آنانرا از سرزمین چندین هزار ساله خود برانند و استقلال خود را بازیابند .

---

۱ - استخراج ازمتن سخنرانی دکتر تیشنرکه دراول دیماه ۱۳۳۵ درتالار دانشکده ادبیات ایراد کرده است .

جنبش « فتیان » که در زمان تسلط عرب و در سرزمین اسلامی از لحاظ فکری قوت گرفت ، در ایران از لحاظ تکامل اجتماعی رونق بیشتری پیدا کرد .

فتیان ایرانی سعی داشتند که عقاید و افکار یك فتی حقیقی را بخود بگیرند وتا آنجا که بتوانند آنرا بصورت حقیقت دربیاورند . اما این تصمیم بیشتر اوقات عملی نشد ، و رابطه‌ی آن با همنوعان ازبین رفت .

دراکثردسته فتیان مهمان نوازی وبزرگواری حقیقی جای خود را بخوشگذرانی میداد ، و کمك به دیگران هم هیچوقت از سرحد خود یعنی همان دسته معین تجاوز نمیکرد . جنگجوئی در این دسته فقط برای اسم و شهرت و افتخار بود ، وجنگ در راه دیگران اصلاً مفهومی نداشت .

پهلوانان وزورمندان که شعارشان فداکردن جان خود برای دوستانشان بود تغییر کردندوکتك کاری و نزاع راپیشه خودقراردادند. حتی مدتی هم تحت عنوان جنگجوئی ، راهزنی پیشه کردند. شخص فتی بتدریج به ارباب خوشگذرانی مبدل شدوبجای جنگ ورزش را پیشه خود قرارمیدادند . دربین فتیان اکثرافکار «مانوی» و « مزدکی » پیدا میشد وهمین امرباعث انحراف عقیده وفکرومسلك آنان میگردید تا بدانجاکه برفسور تیشنردرباره آنان مینویسد «... منظورفتیان از این اتحادیه‌ها آن بود که فقط بطرز معینی زندگی کنند . اما بیشتر اوقات یك زندگی غیر اخلاقی بی‌پایه و سستی بوجود میآمد . یعنی خوب خوردن وآشامیدن ورقص وبازی وازهمه مهمترروابط بی‌بند وبار جنسی که باآزادی زیادی انجام می‌شد ، اصول زندگیشان را تشکیل میداد . البته این طرز زندگی فقط از لحاظ ظاهر به‌فتوت شباهت داشت و ابداً جنبه‌های عارفانه در آن ملحوظ نبود... »[1] این نحوه فکر وعمل وزندگی اجتماعی فتیان سبب شد تا علماء مذهبی از درمخالفت باآنان درآیند وآنها را مورد ملامت وسرزنش قراردهند .

ملایان باین دسته که بتدریج رنگ ضد مذهبی بخود میگرفتند لقب «عیارون» که بفارسی « عیاران » تلفظ میشد ، دادند و این کلمه بتدریج مرادف بافتیان شد. لیکن همه عیاران ودستجات متعددی از فتیان بدین صورت نبودند و نمونه،

۱ــ سخنرانی اول دیماه ۱۳۳۵ .

برجسته‌آنان استقلال طلبان ایرانی بودند که دربرابر اقتدار خلفای عباسی قدعلم کردند.
هنگامیکه در بغداد حکومت خلفای عباسی باوج قدرت رسید ، عده‌ای از ایرانیان مدت نه سال (۵۲۹ـ۵۳۸ هـ) ۱۱۳۵ـ۱۱۴۴ م حکومت تروریستی تشکیل دادند و دسته خود را (عیاران) گذاشتند و تشکیلاتی متحد ومتفق بوجود آوردند که بعدها سرمشق احزاب وجمعیتهای سری اروپائی شد .

تشکیلاتی که عیاران ایرانی در برابر دربار خلفای عباسی وسایر بلاد ایران بوجود آوردند ، بعدها ازطرف (ماسونهای حرفه‌ای) وسپس (فراماسنی فلسفی وسیاسی) مورد تقلید قرار گرفت . وحتی بجرأت و صراحت میتوان گفت که « ابرونی »[۱] که هم‌اکنون فراماسنها بکارمیبرند وهمچنین لباس وآئین ورود وسایر البسه تشریفاتی ماسنی عیناً شبیه البسه عیاران ایرانی بوده. ابن‌الاثیر وسایر نویسندگان عرب و ایرانی جزئیات کار و تشکیلات سری عیاران را ضبط کرده‌اند که بد نیست ازقسمتی ازآنها اطلاع حاصل کنیم.

اولاً ـ آئین مخصوص ورود باین دسته‌ها عبارت بود از بستن یك پیش‌بند (فوطه یا محزم) بکمر داوطلب و دادن لباس مخصوص بنام «لباس‌الفتوة» که قسمت عمده‌اش یك «سراویل» یعنی شلوار تشکیل میشد .

پوشیدن شلوار، میرساند که پایه ومنشاء فتیان «اجتماعی» ازایرانیان بوده است زیراکه شلوار مختص آندسته ازاقوام آسیائی است که سوارکاری از آداب وسنن آنان بشمار میرفته است ؛ وشلوار در ایران اقلاً از زمان آغاز فرمانروائی هخامنشیان متداول بوده درصورتیکه اعراب بآن احتیاجی نداشتند وتا امروزهم اغلب اعراب بادیه‌نشین و حتی شهریهای آنان شلوار نمیپوشند .

ثانیاً ـ فتیان درجلسات عمومی خود ازجام فتوت موسوم به «کاس‌الفتوة» آبی که دارای نمك بود می نوشیدند واین رسم اهمیت بسیار داشته است .

ثالثاً ـ با وجود خشونتی که فتیان داشتند ، دارای حسن‌اخلاق زیاد وشرافتمندی وناموس‌پرستی بسیار بودند که ازهمه بیشتر شامل راستگوئی واحتراز از زنا ولواط بایست

۱ـ Apreon حمایل

بتقوی درمحیط خانوادگی میشد .

اگردرباره زنی از بستگان فتی بدگفته میشد همسر زن بدون اینکه موضوع را تحقیق کند زن خودرا میکشت .

رابعاً - در مورد طرد کسانیکه دستورات صادره را اجراء نمیکردند ، فتیان مقررات سختی داشتند . اگرعملی از یک فتی خواسته میشد واو آنرا انجام نمیداد ، خاطی ازطرف اعضاء تحریم میشد . هیچکس حتی با وی آب نمیخورد واو ازنظرفتیان ازدست رفته شمرده میشد .[۱]

خامساً - سوگندی که فتی بفتوت یاد میکرد، با تمام قوی از طرف وی رعایت میشد وبرای همه معتبر بود .

سادساً - فتیان از مخالفین سرسخت حکومتهای استبدادی بودند - آنها مثل فراماسونهای این عصراز «آزادی - برابری» طرفداری میکردند ومیکوشیدند که اعمال عمال حکومت «اعوان» راکه بعقیده آنها ظلم وبی‌عدالتی بود ، خنثی کنند و حتی آنها را بقتل میرسانیدند .

فتیان خودشان هم دارای همان تشکیلات یعنی عمال (عوانیه) بودند که بوسیله آنها هم بین خود وهم بین مردم نظم وترتیب ایجاد میکردند .

سابعاً - همانطوریکه در فصول قبل ذکر شد فراماسنهای کنونی دارای محاکم مخصوص میباشند که درحقیقت تقلیدی ازکارفتیان است .

فتیان دارای محاکم مخصوصی بودند که حتی در مواقع نزاع و مشاجره حکم محکمه‌های مملکتی را که از طرف علماء تایید میشد برسمیت نمیشناختند ، بلکه به تشکیلات عدلیه خود رجوع میکردند واین تشکیلات «مصالحه» نامیده میشد .

۱- ابوالفرج عبدالرحمن بن الجوزی که متوفی ۵۹۷ در کتاب (نقدالعلم والعلماء) بالحن تحقیر- آمیزی درباره «تحریم» ازطرف فتیان بحث کرده مینویسد : «وقتی درباره زن فتیان بدگوئی میشد ، فتی بدون تحقیق همسرش را میکشت . اگرفتی تملل میکرد اورا مجبورمیکردند وبزور ازاومیخواستند که زنش را بکشد ، هرکس این کاررا انجام نمیداد ، ازنظراعضاء تحریم میشد ، این است فتوت درنظرآنها ...»

ثامناً ـ فتیان را سرزنش میکردند که آنها در اعمالشان یکدیگر را یاری میک
من باب مثال میتوان غارت اغنیاء را ذکر کرد . البته باید گفت که آنان وجوهی را که
ابتداء تحصیل میکردند بین فقرا تقسیم مینمودند . اگر ما این عمل یعنی کمك بیت
را تعمیم بدهیم، باید این نکته را یادآور شد که همه گروه‌های سری دارای چنین خص
بوده‌اند . تاریخ همه کشورها نشان میدهد که چنین دسته‌هائی در ادوار مختلف
آمده و بوسیله همین خصلت (یعنی تقسیم ثروت و کمك بفقرا و بینوایان) کار و
را پیش برده‌اند و با بدست آوردن محبوبیت در بین توده مردم موفق شده‌اند بر ضد حکو
وقت بنبرد بپردازند .

بعضی از مورخین و محققین «غارت اغنیاء» و «تقسیم اموال مسروقه بین فقرا
بوسیله فتیان با تردید تلقی کرده و این اقدام را تهمت ناروائی از طرف مغر
مخالفین دانسته‌اند .

دکتر تیشنر می‌نویسد: «...این مطلب که تا چه اندازه گزارشهای مورخ
باره شورش عیاران صحت دارد ، و همچنین تا چه اندازه قضاوتیکه آنها درباره عیا
میکنند با نظر شخصی توأم و یا بیطرفانه می‌باشد ، فعلاً با آثار موجود نمی‌توان
دریافت ... [۱]»

بهرحال با مرور زمان ، اخوت مذهبی یعنی آئین درویشی در فتوت نفوذ کر
تشکیلات آنانرا به سازمانهای گوناگون تقسیم نمود . همچنین اقطاب و شی
دراویش نیز عضویت انجمنها و مجامع فتوت را بذیرفتند و علی الظاهر گاه پیشوا
را هم بعهده میگرفتند .

درباره تشکیلات داخلی و طرز بذیرفتن اعضاء و

تشکیلات فتیان و عیاران

رسوم فتیان روایات فراوانی وجود دارد .
ابن المعمار در کتاب «قانون» جزئیات تشکیلات اتحاد فت
بدین ترتیب شرح می‌دهد :

۱ـ مجله دانشکده ادبیات شماره ۲ سال ۴ صفحه ۱۱

اعضاء این دسته‌ها به‌نسبت سن یعنی پیر «کبیر» و جوان «صغیر» و یا بعبارت دیگر پدررا «اب» و پسررا «ابن» می‌نامیدند وهمه«رفیق» یکدیگرمحسوب می‌شدند، البته پیرپیر«جد» نامیده می‌شد.

خانه‌هائی که درآن «فتیان» اجتماع میکردند «بیت» و در جمع «بیوت» نام داشت. چندین «بیت» را یك «حزب» مینامیدند وهریك ازاین احزاب رهبری داشتند که به«زعیم‌القوم» موسوم بود.

بدینترتیب می‌بینیم که فراماسنها کلمه «برادر» را از «رفیق» که «فتیان» آنرا بکار می‌بردند گرفته‌اند. محل اجتماع آنها را «بیت» میگفتند که فراماسنها «لژ» میگویند. و«استاد اعظم» فراماسونری هم بجای «زعیم القوم» فتیان بکار برده می‌شود. اگرفتیان یك شهریا یك‌مملکت تحت نظرخلیفه بودند، خلیفه برای رسیدگی باموراًنان معاونی انتخاب می‌کردکه اورا «نقیب» می‌نامیدند. وظیفه «نقیب» درتشکیلات «فتیان» اداره‌کردن اموراتحاد واجرای اوامرخلیفه بودوامروزهم فراماسنها بدین‌شخص«نماینده استاد بزرگ» می‌گویند[۱].

طرز ورود اعضاءجدید وپذیرفتن متقاضی درنزد فتیان‌نیزشبیه مراسم وتشریفاتی است‌که امروزه از طرف فراماسونها اعمال میشود.

در دسته‌های «فتوت» نیزمانند سایر انجمنها ومجامع مردان ارزش زیادی برای مراسم وتشریفات پذیرفتن اعضاء جدید قائل شده‌اند. ورود باین دسته‌ها در دو مرحله انجام می‌شد: هرگاه مرد جوانی می‌خواست وارد دسته فتوت شود می‌بایست اول تقاضائی بیکی از اعضاء سابقه دار بدهد.

این شخص مدتی تازه وارد را بعنوان «آزمایش» می‌پذیرفت: عضو سابقه‌دار را «مطلوب» وعضوآزمایشی را «طالب» می‌نامیدند. طالب پس‌ازگذرایدن مدت‌آزمایشی وارد اتحاد فتوت می‌شد وطی مراسم مخصوصی‌پیش‌بند (شده ـ فوطه ـ حزام) می‌بست، وی دراین مرحله یك عضو «کمربسته» یا «مشدود» بودکه «مریده» نیزنامیده می‌شد.

۱ـ Depute Grand maitre

پس از مدتی که از عضویت او میگذشت ، نوبت پوشیدن لباس فتوت میرسید. دراین مراسم «لباس الفتوة» را بتن اومیکردند و ازقدح مخصوص « بیت » شربت «کاس الفتوة» باومینوشاندند .

پس از انجام این تشریفات ، مرید یك عضو کامل و یا بعبارت دیگر « رفیق » محسوب می‌شد . تشریفات مزبور را ابن‌المعمار «تکمیل» والخرتبرتی «تکفیه» می‌نامد.

خطا نخواهد بود اگرما بدنبال مبداء فتوت بتحقیق درباره انجمنها و اتحادیه‌ها دراواخرعهد عتیق بپردازیم وبخصوص‌شهرهای روم شرقی ودوران فرمانروائی ساسانیان را مورد مطالعه قرار دهیم .

پروفسور لوئی ماسینیون[1] بحق حدس میزند که این موضوع از تشکیلات صنفی شهرمدائن[2] پایتخت ساسانیان آغاز شده است .

دراین مورد ماسینیون ضمن سایر نکات باین مطلب اشاره می‌کند که پس از علی‌ابن‌ابی‌طالب (ع)، یکی‌ازفدائیان حضرت رسول‌موسوم به «سلمان‌فارسی» که درایران متولدشده بود وازاصحاب نزدیك پیامبراسلام‌بشمارمیرفت، مهمترین‌شخصیت مورد علاقه فتیان‌بود ، وتمام سلسله رواة باوختم می‌شود . این‌شخص رابطهٔ خاصی بامداین داشت درهمان‌جا هم مدفون شد ومدفن اوکه به «سلمان پاك» مشهور است ، هنوزهم یکی از زیارتگاه‌های مورد توجه شیعیان است .

همچنین برای بعضی ازعادات ورسوم دسته‌های فتوت می‌توان نظایری در ادوار قبل یادآور شد . مثلاً شلوار فتیان که قسمت عمده وجه متمایز آنهاست و بنام «لباس الفتوة» نامیده می‌شد از ایران است و باز هم می‌توان شواهدی بیان داشت ...»

فتیان در دربار سلاطین

برای نخستین بار فتیان در زمان خلافت الناصرالدین‌الله ۵۷۵ - ۶۲۱ هـ (۱۱۸۰-۱۲۲۵ م) ، بدربار راه پیدا کردند. خلیفه ناصر برای پیش بردن مقاصد سیاسی خود وهمچنین مربوط به فتوت ازمساعدتهای حکیم دربارخود شیخ شهاب

1- Louis massignon

2- مداین یا تیسفون‌را آلمانها Ktesiphon می‌نویسند .

ابوحفص عمر بن محمدالسهروردی ۵۳۹–۶۳۲ هـ – برخوردار بوده است .

مورخین معتقدند که فتوت در دوره او یك نوع اتحاد یا فرقه‌ای بود که سرتاسر ممالك اسلامی را دربر گرفته بود و اشخاص متفرق با عقاید گوناگون مانند ولگردان ماجراجویان ، سلاطین مغرور ، متصوفین و مؤمنین گوشه‌گیر و نـوع پرست و جوانان سبکسر عضو آن بودند و در رأس همه خلیفه قرار داشت که رهبر بزرگ همه شمرده می‌شد .

پرفسور تیشنر در مقابل این جمع اضداد چند سئوال درباره تسلط خلیفه ناصر بر فتیان می‌کند که همه بلاجواب می‌ماند. او می‌پرسد : « . . . دخالت خلیفه را در تشکیلات فتوت چگونه می‌توان توجیه کرد ؟ آیا تمام اینها بخاطر هوی وهوس بوده یا اینکه سیاست روز دراین کارسهمی داشته است ؟ دراین‌باره متأسفانه نه تاریخ‌نویسان چیزی نوشته‌اند و نه ادبیات مخصوص فتوت چیزی دارد. و ما مجبوریم بحدس و گمان اکتفا کنیم .

بعقیده من ازآنجاکه فتوت باشخص خلیفه بعنوان یك رهبر بزرگ بستگی‌داشت درحکم آلت و وسیله‌ای در دست او بود تا درتمام ممالك اسلامی قدرت ونفوذ خود را تحکیم کند . بطوریکه ما می‌دانیم هدف وسیاست خلیفه ناصر این بودکه بغدادوعراق را بمثابه یك حکومت مذهبی ازچنگ مقاماتی‌که متجاوز ازدویست سال برآن‌سامان فرمانروائی می‌کردند بیرون بکشد و در این امر هم توفیق حاصل کرد ، شاید بهمین دلیل سیاسی ، خلیفه‌درکار فتوت دخالت کرده است . . . »[۱]

پس از حمله مغول نهال سرسبز فتوت درایران نیز لگدکوب شد ولی باردیگر فتوتیان از مصر وسایر ممالك خاورمیانه سربلندکردند و برای احیاء ایران و بمبارزه علیه نفوذ عرب فعالیت خود را تجدید نمودند .

گرچه مغولان دشمن سرسخت فتیان بودند ، معذلك فتوت در ایران و سایر نقاطی که سابقه داشت ازبین نرفت ولی تغییر شکل داد ورنگ دیگری بخودگرفت .

۱ـ صفحه ۹ شماره ۲ سال ۴ مجله دانشکده ادبیات .

درایران و ترکیه و عراق اصول فتوت وارد مشاغل صاحبان حرف و پیشه‌وران شد و یکی از اصول صنفی آنان تبدیل گردید.

سازمان و تشکیلات فتوت که بزبان ترکی و آذری « اخیت » نامیده شد از ایران به آناتولی رفت و حتی اولیاء دینی ایران هم وارد تشکیلات فتیان شدند که از جمله آنها اخی فرج زنجانی را که درسال ۴۵۷ هجری (۱۰۸۲ م) وفات یافت ، می‌توان نام برد . وی از رؤسای این فرقه شد و « اخی » (برادر) مطلق لقب گرفت .

در قرون وسطی تا قرن چهاردهم « فتوت » وابسته به طبقه عادی و عوام الناس حتی بیسوادان بود و همین نقص سبب شد که از فعالیتهای آن کمتر اثر مستقلی برجای بماند . ولی در بین سالهای ۴۳۰-۴۵۰ (۱۰۳۹ - ۱۰۵۹ م) شاعر بزرگ ایران نظامی وارد این تشکیلات شد و از مریدان « اخی فرج زنجانی » گردید . نظامی درباره این گروه آثاری باقی گذاشته که تا اندازه‌ای گذشته آنها را روشن می‌کند .

همین «فتوت نامه سلطانی» که از حسین واعظ کاشفی برادرزاده جامی شاعر مشهور است دلیل وسند معتبری است بر آنکه بتدریج سازمان فتوت وارد ارکان عالیه وطبقات روشنفکر و دانایان شده است ، مندرجات « فتوت نامه » می‌رساند که در ایران درقرون ۱۴ تا ۱۶ میلادی فتوت جنبه تشکیلات صنفی داشته است .

شاه اسمعیل صفوی بانی حکومت صفویه که دیوانی باتخلص « خطائی » ترکی آذری دارد ، دربعضی اشعارش «اخیان» و « فتیان » را در ردیف غازیان وابدالان و طرفداران حکومت خود شمرده است .

فتوت که دیگر جنبه صنفی یافته بود ، برای اولین بار از طرف حکومتهای ایران و بعلل سیاسی مورد تأیید و پشتیبانی قرارگرفت . علت توجه دولت‌ها به فتیان و اخیان از آن جهت بود که سلاطین وقت برای تأمین تجهیزات سپاه خود درجنگهای قرن شانزدهم و هفدهم بمساعدت و همکاری اصناف احتیاج داشتند و ازطرف دیگر طرفداران از این تشکیلات تنها وسیله ارتباط باطبقات متوسط شهری بود و این امر از نظر تهیه سرباز برای دولت کمال اهمیت را داشت .

بنظر می‌رسد در همین دوره که فتوت وارد صفوف اصناف و پیشه‌وران شده، بتدریج در سازمانهای صنفی اروپائی و بخصوص در اثر وقوع جنگهای صلیبی و باسارت رفتن عده‌ای از فتیان رخنه پیدا کرده و صنف «بنّا و معمار» اروپائی که ماسنهای حرفه‌ای بودند، تشکیلات داخلی و سازمانهای سری «فتیان» را وارد تشکیلات خود نموده‌اند.

اسناد معتبری که در پاریس در کتابخانه پرفسور مظاهری دیده‌ام حاکیست که جمعی ازشیعیان و «فتیان وعیاران» درممالك خاورمیانه زبان لاتینی یاد می‌گرفتند. اینها اغلب موفق می‌شدند خود را وارد کلیساها کنند وتامقام «کشیش» ارتقاء یابند، در اسناد و یادداشتهای پرفسور مظاهری که یکی از مفاخر ایران در فرانسه است شرح مبسوطی درباره این اقدام «فتیان» ذکر وعلت قبول دین عیسوی از طرف آنها فاش شده است «ظاهراً این علت برای جلوگیری ازاعمال سلاجقه درایران بوده‌است.»

این یادداشتها حاکیست که در جنگهای صلیبی، عیسویان ازتشکیلات فتوتیان اطلاع پیداکردند و بتدریج سازمانهائی مثل فتیان بوجودآوردند. همچنانکه دسته‌های «جمعیت پاسداران معبد» از اصول باطنیه، اسماعیلیه و صباحیه تقلید کردند. دسته‌های دیگری نیزازجمعیتهای سری وعلنی‌اروپائیان‌منجمله فراماسنها ازتشکیلات سری رفیقان و فتیان وعیاران تقلید نمودند وسازمانهای خود را برروی اصول و عقاید آنان مستحکم ساختند.

درایران موقعی‌که برای‌نخستین بار (قانون اساسی فراماسنی) فرانسه، بفرمان لژ بیداری ایران ترجمه شد، مترجمینی مانند (فروغی - تقوی - بدر) عین کلمات فارسی جمعیت رفیقان وفتیان را درترجمه‌های خود برای افاده معانی فراماسونی بکار بردند.

مثلاکلمه «خانقاه» که‌فتیان آنرا برای‌محل‌تمرکز واجتماع‌خود بکارمی‌بردند، بجای کلمه «لژ» واقع شد. درملاقاتی که با مرحوم سید محمد صادق طباطبائی در حضور فرهادپور مدیر روزنامه دموکرات دست داد، بمن گفت: «در لژ (خانقاه)

هر فراماسنی که از شهرستانها میآمد از او مجاناً پذیرائی می‌شد و کلیه تشریفاتی که ابن بطوطه در سفرنامه خود ذکر کرده ، از یک ماسن ایرانی بعمل می‌آمد.»

ابن بطوطه درباره پذیرائی فتیان می‌نویسد:[1] «... اخیه (برادران من) در غریب‌نوازی واطعام‌کردن و برآوردن‌حوائج مردم‌ودستگیری‌ازمظلومان وکشتن‌شرطه و سایر اهل شهر در تمام دنیا بی‌نظیراند. اخی در اصطلاح نواحی کسی را گویندکه ازطرف همکاران خود وسایرجوانان‌منجرد بعنوان رئیس‌وپیش‌کسوت انتخاب می‌شود این طریقه را « فتوت » نیزمی‌نامند. پیش‌کسوت هریک ازگروه‌ها خانقاهی دارد مجهز بفرش و چراغ و سایر لوازم. اعضای وابسته بهرکدام از گروه‌ها آنچه را از کسب وکاسبی‌خود بدست می‌آورند هنگام عصر تحویل پیش‌کسوت خود می‌دهند و این وجه صرف خرید میوه و خوراک می‌شودکه در خانقاه بمصرف می‌رسد.

این‌جماعت مسافرینی‌راکه‌واردشهرمی‌شوند درخانقاه‌خود منزل‌میدهند ومسافر تاهنگامی که بخواهد آن شهر راترک کند مهمان آنان تلقی می‌شود. اگر شبی‌مسافر نرسید غذائی را که تهیه می‌شود خودشان می‌خورند و سپس به رقص وآوازمی‌پردازند تا فردا دوباره بر سر کسب و کار خود بروند و باز آنچه را که بدست می‌آورند وقف خانقاه سازند. این گروه را « فتیان » می‌نامند و پیش‌کسوت شان بطوریکه گفتیم « اخی » نامیده می‌شود. من در تمام دنیا مردمی نیکوکارتر از آنان ندیده‌ام اگرچه اهالی شهر شیراز و اصفهان هم بروش جوانمردان تشبه می‌جویند لیکن اینان در غریب‌نوازی و مهربانی بیشتر و بیشتراند ...» ابن بطوطه پس‌از شرح دعوتی که اخیان از او نموده بودند درباره خانقاه آنها می‌نویسد: «... در این مجلس جمعی از جوانان رده برکشیده بودند ، هریک ازآنان قبائی برتن و موزه‌ای برپای داشتند خنجری باندازه دو ذراع بکمر بسته بودند و کلاه پشمی سپیدی بر سر داشتند که نوک آن منگوله‌ای باندازه یک ذراع وعرض دو انگشت آویزان بود. این گروه چون در مجلس می‌نشینند کلاه از سر برمی‌گیرند و آنرا در پیش خود می‌گذارند و از زیر

۱ــ صفحه ۲۸۱ سفرنامه ابن بطوطه ، ترجمه محمد علی‌موحد.

کلاه عرقچین زیبائی از زردخانی یا پارچهٔ دیگر برسر دارند . درمیان مجلس یك جای سکو مانند هست که مخصوص واردین می باشد ، آن شب غذای زیاد بامیوه وحلوا پیش کشیدند وپس ازصرف غذا برقص وآواز برخاستند و رفتار آنان بما بغایت خوش افتاد و ازکرم وبزرگواریشان درشگفت شدیم . اواخرشب مراجعت کردیم وآنان درخانقاه ماندند ...» دراینجا به بحث قبان خاتمه می‌دهیم ودرباره یکی دیگر ازفرق مذهبی سری ایرانیان که فراماسونها ازآنها تقلید کرده‌اند می‌پردازیم :

بکتاشیه

فراماسونری کنونی جهان ازبسیاری ازجهات باجمعیت بکتاشی شباهت دارد وگوئی فراماسونها ازعقایدوآداب بکتاشیه ، متأثر شده‌اند . شباهت این دوسازمان رادرموارد ، زیر کاملا می‌توان تشخیص داد :

۱ـ هردو جمعیت سری هستند وبرای پذیرش اعضاء جدید مقررات سخت وقدیمی دارند .

۲ـ هردو طریقت مخالفین، وحتی دشمنانی چون اهل تسنن وکاتولیکها دارند .

۳ـ اگر از جنبه‌های افسانه‌ای ماسونیزم بگذریم ، پیدایش هر دو طریقت از شصت تا هفتصد سال قبل بوده است .

۴ـ بکتاشی‌ها بیکدیگر « اخی » می‌گویند وماسن‌ها یکدیگر را برادرخطاب میکنند .

۵ـ ماسنها به‌بزرگان خود امیراعظم، استاداعظم می‌گویند، بکتاشی‌ها هم آنهارا ... ، یعنی « بابا » خطاب میکننـد .

۶ـ ماسنها بطریقت خود نسبت سلطنت مانند Conseil souverains میدهند و بکتاشی‌ها نیز بطریقت خود سلطنت بکتاشی می‌گویند. Arc Royal

۷ـ ماسون‌ها بغیر ازعایدات ووجوه وصولی ازاعضاء و پیروان خویش، درموقع ... جمع آوری میکنند ، بکتاشی‌ها نیز بفراخور حال خود پولی بتشکیلات ... که آنرا «سرانه» می‌گویند.

۸ـ ماسون‌ها به محصلین ومروجین ماسونیزم کمك میکنند، و درکلیه صومعه

بکتاشیان نیز خانه‌ای وجود دارد بنام «خانه مهمان» که هر تازه واردی اعم از بکتاشی وغیره درآنجا منزل می‌کند وازاو پذیرائی بعمل می‌آید.

۹ـ در ماسونیزم محل آئین مخفی است . بکتاشی ها هم مخفیانه آئین خود برگزار می‌کنند وهیچ خارجی را بدرون محافل خود راه نمی‌دهند.

۱۰ـ ماسون ها هر تازه وارد راکارآموز ، مبتدی ، شاگرد می‌نامند، بکتاشی هم تازه واردین را مرید می‌گویند.

۱۱ـ درمحافل ماسونی خانم ها پذیرفته نمی‌شوند و (محفل‌ها مخصوص مردان است) درحالی آئین‌گذاری بکتاشی‌ها هم بانوان به‌محلی موسوم به «خانه‌زنان» میروند ودرسالن نمی‌مانند .

۱۲ـ محافل ماسون برای برادران خود هنگام سفر بکشورهای خارجی پاسپورت مخصوص[۱] وتوصیه نامه صادر می‌نمایندکه علاوه بررمز و اشارات ، از اسناد علنی نیز استفاده‌کنند واز برادران خودکمک بگیرند. بکتاشی‌ها هم درموقع سفر، بمسافرخرجی میدهند واورا به‌اخیان دیگر، معرفی میکنند وبکمک نقدی (حق آلا) نام میگذارند.

۱۳ـ الحاق به ماسونیزم را «وقوف به راز» نامیده‌اند . الحاق بکتاشیزم را هم «اخذ نصیب» مینامند.

۱۴ـ درماسونیزم عناوین زیر استعمال میشود:

بیگانه ـ تازه وارد ـ مبتدی ـ نوآموز ـ شاگرد ـ استاد ـ استاد اعظم ـ آمر بزرگ وسلطان کل.

در بکتاشیزم نیز القاب وعناوین :

عاشق ـ طالب ـ محب ـ درویش ـ بابا ـ خلیفه ـ دده بابا ـ مرید ـ مرشد ـ پیر وجود دارد.

۱۵ـ درماسونیزم درجات ۳۲و۹۹گانه است ودربکتاشیزم درجات باطنی مبدعه

۱۶ـ ارتقاء درجه‌ماسونیزم با قاعده واصول ومقررات معینی است ، دربکتاشیزم هم هیچوقت دیده نشده‌که یکنفر بدون طی درجات «مرشد» بشود و یا بمرتبه مرشد برسد

۱ـ رجوع شود به‌صفحهٔ ۲۰۲ همین کتاب .

به پایه درویشی و باباتی ارتقاء یابد.

۱۷ـ ماسونها از رژیمهای مختلف و بویژه ژزوئیت‌ها صدمات فراوان دیده‌اند، بکتاشی‌ها نیز قربانی وکشته زیاد داده‌اند.

۱۸ـ درماسونیزم درجات یك ودو و سه را یك مجلس عالی بریاست استاد اعظم تصویب می نماید، دربکتاشیزم‌نیز خلیفه درمجلس باباها بریاست‌دده باباانتخاب میگردد،

۱۹ـ خدمت ولیاقت شرط احراز مقام ورتبه درهردو طریقت است.

۲۰ـ درماسونیزم عناوین شاگرد، نوآموز، استاد بمعنای سنگتراش و دیوار ساز می باشد. در بکتاشیزم عناوین عاشق، طالب و محب عبارت از واژه‌هائی است که به‌امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب (ع) واولادش وفاجعهٔ دلسوزکربلا داده میشود.

۲۱ـ ماسون ها پیش بندهای پوستی، گونیا، پرگار ـ البسه ترلینی ـ نشان ـ چکش ـ ماله و شمشیر دارند و بکتاشی‌ها تاج ـ عبا ـ کمربند ـ کارد ـ کیف چرمی که ازگردن آویزان می‌شود و بعلاوه سنگ دوازده دندانه دارند.

۲۲ـ درسراسرعالم ماسون‌ها باعلائم‌واسرارمخصوص‌بخودیکدیگررا می‌شناسند، بکتاشی‌ها هم از همین طریق برادران خود را در هرنقطه عالم تشخیص میدهند.

۲۳ـ درماسونیزم هرداوطلب و هر مراجعه‌کننده نمی‌تواند ماسون شود و در بکتاشیزم‌مقررات‌سخت‌برای‌داوطلبین‌وجود دارد. درهردوطریقت‌کسانیکه‌پدریاجدشان ماسون ویا بکتاشی بوده ازاین تشریفات، مستثنی هستند.

۲۴ـ در ماسونیزم بوسیله یکی از استادان میتوان به ماسونیزم ملحق شد. در بکتاشیزم هم فقط «صاحب»ها حق معرفی عضو دارند.

۲۵ـ درماسونیزم استادها ودربکتاشیزم باباها که شخصیت های ممتازی میباشند، سعی میکنند عده‌ای را بسوی خود جلب نمایند. وقتی چنین عضوی انتخاب شد در باره سوابق زندگی ـ وضع فامیلی ـ موقعیت اجتماعی وتمایلات او تحقیق میکنند.این دوره تحقیقات وآزمایش گاهی سالها طول میکشد.

۲۶ـ درماسونیزم (رازداری) شرط اولیه است. در بکتاشیه علاوه بر رازداری

داشتن اوصاف: صداقت ـ امانت ـ احترام به نوامیس وعفت ـ راستگوئی ـ پرهیزکاری نیز حتمی است.

۲۷ـ تشریفات قبول و پذیرفته شدن عضویت دردوطریقت یکسان است. کسیکه بخواهد بطریقت بکتاشی بپیوندد غروب آفتاب باتفاق «صاحب» وارد تکیه می‌شود و موقع رسیدن ساعت معین در یکی از حجره های خانه میدان می نشیند. بعداز اینکه هوا تاریك شد، صاحب «عاشق» را بحمام می برد، عاشق جامه پاك می‌پوشد، بعد وارد تکیه می‌شود و در تاریکی محض باو کفن می‌پوشانند و او را در تابوت می‌خوابانند تابوت‌را می بندند، سپس به‌وی تلقین می کنند. اگر قدرت تحمل تلقین‌داشت وسکته نکرد پس از مدتی صاحب درتابوت را باز می کند و عاشق را وادار می نماید که نماز بخواند وبعد باو می گوید: ای جان، تومردی و چند لحظه بعد وارد حیات جدید خواهی شد. سپس باتفاق بمیدان جوانمردان می‌روند، کفن ازتن عاشق خارج می کنند ولباسهای اورا بتنش می کنند. ازگردنش بندی میگذرانند. این بند از موی گوسفند است که عاشق صبح آنروز به‌تکیه فرستاده بود وازطرف بانوان بکتاشی‌درهمانروز ... و درست شده است. وقتی صاحب این بند را بگردن عاشق انداخت، آنرا می کشد عاشق بوسط میدان می‌رسد در میدان یاسالن قندیل می‌سوزد. این قندیل عبارتست یك فتیله داخل روغن زیتون. بغیراز این نور روشنائی دیگری درسالن نیست ومنظره مخوفی دارد. بابا درمقام خود باوقار نشسته، لباس‌تمیز پوشیده ودوازده نفر درویش برروی یك‌پوست اطراف بابا نشسته‌اند و روشنائی کم‌قندیل وتاریکی اطاق ابهت‌مخصوصی بجلسه می‌دهد. صاحب ازجلو وعاشق ازعقب دروسط می‌ایستند وبخور می‌دهند ... بخورعاشق راکه با آن انس ندارد، گیج می کند. دراین موقع صاحب باصدائی لرزان چنین می‌گوید:

چشمم معطوف عرصهٔ حق‌ودار ارادت است. رویم درسجده وصلت خاك درگهت می‌شود. لطف و اجازه ترا انتظار دارم. بابا به سخن می آید ومی گوید دروغ مگو وام مخور. از فحشا بپرهیز. زبانت را نگهدار. بعدازاین تشریفات‌مراسم غزل‌سرائی

ومناجات آغاز و بالاخره مقررات ورود عضو جدید خاتمه می یابد. درماسونیزم هم بطوریکه درجای خود گفته شد، همین تشریفات بامختصر تغییری وجود دارد.

اکنون بد نیست فرقه بکتاشیه را بهتر بشناسیم واز کم و کیف آن اطلاع حاصل کنیم. نخستین باری که این طریقت در خاورمیانه بفعالیت پرداخت درشهر نیشابور بود. حاجی بکتاش ولی که در این شهر متولد شده ودرمشهد بمقام عالی دینی رسیده بود، ازخراسان بـه آسیای صغیر رفت. درآن زمان درمغرب آناطولی جنبش های مذهبی چندی از باقی ماندگان «مهری»ها، فتوتی ها وعلی اللهی ها وجود داشت. حاجی بکتاش ولی پس ازورود به آناطولی عده ای ازپیروان فرق سه گانه فوق رابدور خود جمع کرد وایجاد طریقت بکتاشیه را عنوان نمود.

طریقت بکتاشیه

تواریخ عثمانی می نویسند «درزمان « اورخان » دومین سلطان آل عثمان افراد قشون «ینکی چریک» بوسیله حاجی بکتاش مسلمان شدند. گسترش آئین و طریقت بکتاشیه دراین قشون بدانجا رسید که برای اولین بارشغل «قاضی عسکر» ینکی چریک ها به مجتهدین و «بابا»های بکتاشیه واگذار گردید.

مقارن ظهور شاه اسمعیل صفوی یکی از پیران بکتاشی موسوم به « بالین بابا » دسته هائی از علی اللهی های آناطولی و کردستان و همچنین قزلباشهای ولایات درسم، تکیه، آیدین و تختهچی را بدور خود جمع کرده و تشکیلات صحیحی با انضباط بسیار شدید وقوی برای آنان بوجود آورد.»

« بالین بابا » که درسال ۹۹۲ ه (۱۵۸۴ ـ م) فوت کرده نخستین «پیر» بکتاشیه است که مورخین عثمانی وسایرممالک خاورمیانه از او یادکرده اند. بکتاشی ها اگرچه ظاهراً خودرا درممالک عثمانی سنی می نامند ولی از « غلات شیعه » محسوب می شوند. آنان ازخلفای سه گانه بزشتی یاد می کنند و به دوازده امام مخصوصاً حضرت امام جعفر صادق (ع) عقیده و اخلاص فراوان دارنـد وبچهارده معصوم احترام کافی می گذارند. بنظر آنها زیارت قبور ائمـه اطهار بجـای عبادت لازم و ضروریست. آنچه از آئین

مسیحانی با مهری در این طریقت باقی مانده قبول تثلیث است که درآن علی (ع)
جای مسیح را گرفته است ، سایر تشریفات داخلی معابد بکتاشیه که بیشتر از آئین
مهری گرفته شده عبارتست از :

اول ـ هنگام اجتماع در تکیه‌ها نان وشراب و پنیر نیاز می‌شود ومثل مهری‌ها
همه با هم آنرا می‌خورند و شادی میکنند .

دوم ـ برای زنان حجاب ممنوع است .

سوم ـ درمیان این طریقت (رهبانیت) معمول است وعده‌ای از آنان که ازدواج
نمیکنند با آویزان کردن حلقه‌ای در گوش ، خود را بدیگران می‌شناسانند . این
رئیس ومرشد مخصوصی دارند که «مجرد بابا» نامیده می‌شوند . بیشتر این افراد در
شهر «اسکمیش» عثمانی زندگی میکنند وتکیه «عثمانجیك» مرکزفعالیت آنهاست .

چهارم ـ در ابتدای پیدایش بکتاشیه ، تعیین «پیرطریقت» در میان آنها مثل
مهری‌ها انتخابی بوده و ازقرن سیزدهم موروثی شده است .

پنجم ـ گناهان را «بابا» اعتراف میکنند وپیر طریقت می‌بخشد .

ششم ـ به تناسخ قائلند .

هفتم ـ بکتاشی‌ها محل اجتماع را «تکیه» می‌نامند و رئیس تکیه را «بابا»
می‌گویند . اعضاء تکیه را «مرید» و علاقمندان به آئین بکتاشی را «محب»
می‌گویند .

هشتم ـ به راز اعداد معتقدند . درنزد ایشان عدد چهار اهمیت فراوانی دارد .
جاویدان نامه فضل حروفی را بفارسی و «عاشق نامه» فرشته اوغلو را به ترکی تدریس
می‌کنند .

لباس بکتاشی‌ها عبارتست از : یك جبه سفید که آنرا سکه می‌نامند . کلاه دوازده
ترك که هر ترك آن باسم یکی از دوازده امام است ومخصوص «بابا» ها می‌باشد .
آنها دوراین کلاه را شال سبز می‌پیچند و سنگی به‌گردنشان آویزان می‌کنند که مثل
«سنگ تسلیم» می‌گویند ، بیشتر باباها در حال حرکت بایك تبرزین دودم و یك

...ی بلند دیده می‌شوند .

باباهای بکتاشی بسبب بستگی زیاد وهم‌کیشی که با «ینگی‌چریک‌ها» داشتند ... چندین قرن درممالك عثمانی اهمیت سیاسی فراوانی کسب نمودند. آنها دراغلب ... شهائی که‌علیه سلطان ودولت‌عثمانی بوقوع می‌پیوست شرکت می‌جستند. در ۱۲۴۲ه‍ ... ۱۸۲۶ م) که سلطان محمود خان دوم ینگی چریك‌هارا قتل عام وروساءآنهارا تبعید ... کرد، بتدریج از مقام اجتماعی وسیاسی بکتاشیه کاسته شد .

درایالت ارضی روم ودر ناحیه حاجی‌بکتاش ، تا بامروز نیزدراویش‌این طریقت ... سکونت دارند . تکیه حاجی‌بکتاش درمیان باغ بزرگی واقعست ودراویش‌آن درکشت ... ریحان وتربیت گل و سبزه مهارت دارند وتکایای‌آنها همیشه سبزوخرم است . درون ... صحن تکیه ، دو مسجد ، یکی برای عبادت و دیگری متصل به مزار حاجی بکتاش ... است، در ورودی این محل از نقره است، و دور حیاط‌آن شصت اطاق برای سکونت ... درویشان وجود دارد . هنگامیکه مسلمانان بزیارت قبر حاجی بکتاش میروند ، برای ... او ختمی‌خوانند وعیسویان بسینه‌شان صلیب‌نقش‌می‌کنند وبهمه زائرین آش‌وپلو داده ... میشود و پذیرائی کامل بعمل می‌آید . تکیه مذکور آشپزخانه عظیمی دارد که تنها ... یکی از دیگ‌های آن یك مترونیم وعمقش یك متروبیست وپنج سانتیمتراست .

حکومت عثمانی برای مخارج تکیه ، مالیات چهل و دو قریه را وقف‌کرد که ... آن را بصورت عایدی نذورات « چلبی افندی » رئیس تکیه میگیرد . راجع به ... اصل ونسب چلبی افندی حکایتهای مرموز نقل میکنند ازجمله می‌گویند زنی عقیم ... استکان ازخونی را که ازرگ حاجی بکتاش می‌آمده، نوشید . وبعدهاجد اعلای ... چلبی افندی » ازآن زن بدنیا آمده است .

درکشور آلبانی تعداد زیادی بکتاشی زندگی میکنند وازجمله شش دهم سکنه ... ... تاودستان، درین کشورصاحب‌این‌طریقتند. مرکزطریقت درآقچه حصار نزدیك ... ... میباشد و مشهور است که یکی از کوچك ابدال های[1] حاجی بکتاش ولی ،

۱ــ اصطلاحی‌است که بکتاشی ها به فدائیان حاجی بکتاش ولی میگفتند .

ازدهائی‌راکه درآن حوالی بمزاوع دهقانان حمله میبرده، کشته‌است و بااین‌جهت سک
این‌ناحیه سالی یکبار برای زیارت قبروی به غاری‌که مشرف به «آقچه حصار» ا
میروند. یکی اززیارتگاه های این‌فرقه درآلبانی مقبره «باباحجت» است. باید دا
دراین کشورقبیله بزرگی بنام «مردها» وجود داردکه اصل آنهااز«قبائل مرد» مازندران
است. وقرنها قبل این‌جماعت از بحرخزر به‌خاور میانه واروپاکوچ کرده‌اند ودرکوهه
لبنان‌ومغرب آناطولی‌ساکنند. قبیله‌مردهای‌آلبانی، پنج شعبه داردکه درحدود بیست
پنجهزارجمعیت‌آنست وآنهارئیس خود را «شاهزاده» خطاب میکنندزبان مردم آلبانی
اصولاً شباهت بسیاری بزبان فارسی دارد وخود مردم این‌کشور میگویندکه از ایران
به‌آن مملکت رفته‌اند ویك ناحیه درشمال شرقی آلبانی وجود داردکه بدان «ایران»
میگویند، و پایتختشان تیرانا نیز، بنا بگفته بعضی ازلغت شناسان، صورت دیگری
لفظ تهران است.

بکتاشی‌های‌آلبانی درماه رمضان فقط سه‌روز روزه میگیرند وبعلاوه ازروز اول
محرم تا روزعاشوراهمگی روزه دارند. هرگز بقرآن‌مجید قسم نمیخورند. درجشن‌ها
حماسه سرائی میکنند ودرآخرجشن سرود ملی‌راکه یك سرود حماسی وجنگ‌آوری
است میخوانند. تاقبل ازتغییر رژیم‌لباسشان‌قبای‌کوتاه پرچین تازانو بودکه‌یقه‌آن از یك
طرف بازمیشد. واین‌لباس شباهت‌زیادی بالبسه مردم‌سیستان‌دارد. کلاهشان به‌کلاه‌گیس
افغان‌که نوکش بطرف جلو خم شده شبیه است و باسم دوازده امام ، دوازده ترك دارد
و بالاخره شلوار هایشان بیشتر شبیه شلوار های ساسانی است‌که کردها و بیشتر
می‌پوشند.

جمعیتهای سری دیگر

اکنون‌که اندکی از مجامع سری شرق و تقلید فراماسونها
از تشریفات و اعمال و رسوم آنها آگاهی یافتیم ، جنبه
که به‌بحث درباره سایر جمعیتها که هریك به نحوی
با ماسونها ارتباط داشته وآنها نیز، اعمال و افعال ورموز خود را با انجمنها و مجامع
شرقی تطبیق‌داده‌اند،اطلاع پیداکنیم . چنانکه میدانیم ، تمدن بشری از مشرق‌که
رودخانه‌های‌گانژ، سند، دجله، فرات‌وکارون برخاسته‌وسپس‌یونان وروم‌منتقل‌شد

بدون تردید تشکیل جمعیتهای سری نیز که وجود آنها با پیشرفت تمدن همگام بوده، نخست درشرق آغاز شده وازچین، هند، ایران، کلده ومصر به یونان وروم وسپس سایر کشورهای اروپائی رفته است.

مهاجرت علم ودانش بهمراه جمعیتهای سری ازمشرق بمغرب از دوران بیداری اروپا و خروج اروپائیان از دوران زندگی ابتدائی و آشنائی بتمدن شرق آغاز شده و بویژه پس از اسلام،تقلید اروپائیان از جمعیتهای اخوان‌الصفا ، اسماعیلیه ، شعوبیه ، صباحیه ، فتیان و بکتاشیه پس از تماس اروپائیان با شرقیان و بخصوص جنگهای صلیبی بطرزوسیعی آغازگردید. اروپائیان پس ازوقوف ازنقشه‌کارجمعیتهای‌مخفی‌شرق، جمعیتهای سری زیادی تشکیل دادندکه هریك از آنها بسهم خود درتحولات فکری و اجتماعی آن قاره موثرواقع‌شدند،بطوریکه دراروپا بتقلید شرق دانشگاه های متعددی تأسیس شد و ریاضیات خیام و طب ابن‌سینا وفلسفه ابن رشد ، روشنی بخش مجامع فرهنگی گشت.

درآن زمان اروپا درچنگال تعصبات پاپها وکاردینالهاچنان گرفتار بودکه‌احدی بدون رضایت آنان نمیتوانست کوچکترین جنبش فکری نشان دهد.وکارتعصبات بدانجا رسیدکه حاصل اعمال فرهنگی یکهزارساله قاره اروپاازحدود قیل وقال مدرسه بالاتر نرفت و بهمان پایگاهی که درعصرکهن یونان ورم قرارداشت باقی‌ماند.

بهرحال‌آگاهی اروپائیان با تمدن شرقی، الزاماً اطلاع ایشانرا از فعالیت های سری وجمعیت‌های مخفی این سرزمین‌نیز بهمراه داشت وکسب براین‌آگاهی‌ها، موجب شد تا آنان نیز جمعیتهائی طبق اسلوب شرقیان بنانهند . والبته غرض اصلی اروپائیان ازین تقلیدآن بودکه با تعصبات جاهلانه وقید وبندهائی‌که ارباب مقتدرکلیسا بردست و پای مردم زده بودند ، بجهاد برخیزند. فروغ علم ودانش‌که درقرون جدید در اروپا درخشیدن‌گرفته و تابش‌آن اکنون سراسر جهان را فراگرفته است ، حاصل مجاهداتی است که این جمعیتهای سری درمدت چندین قرن بکاربردند و زمینه پیشرفت راآماده ساختند. جمعیتهائی‌که اینك از آنها ذکر میشود ، در اروپا ، بیشتر برپایه تظاهات و

تشکیلات شرقیان وبخصوص جمعیتهای ایرانی نظیر «مانویان ـ مزدکیان ـ اسماعیلیه صباحیان ـ خرم دینان» بوجودآمده است . گرچه آثار پایه‌گذاران این جمعیتها اکنون وجود ندارد تا بتوان آنها را بـا جمعیت‌های شرقی تطبیق کرد ولی بطوریکه خواهیم دید عده‌ای از نویسندگان ومورخین وحتی مؤسسین جمعیتهای مزبور بالصراحه اعلام داشته‌اند واز افکار شرقیان الهام گرفته که از تشکیلات آنان تقلید کرده‌اند. از این لحاظ بطور اختصار ناچاریم دراینجا فقط از جمعیتهائی که افکار آنها در تشکیل فراماسونری جدید مؤثر بوده و مورخین ماسنی آنها را ازجمعیت‌های اولیه فراماسنی خوانده‌اند، ذکری بمیان آوریم .

جمعیت پاسداران معبد

شهر اورشلیم (بیت‌المقدس) بعلت وجود معبد سلیمان (مسجدالاقصی) شهری است که مورد احترام مسلمانان یهودیان ومسیحیان میباشد. وقتی فلسطین بدست مسلمانان گشوده شد، اورشلیم نیزطبعاً باهمهٔ اماکن مقدسه‌خود بتصرف نیروهای اسلامی درآمد و قرنها درسیطرهٔ مسلمانان باقی ماند .

پس از انحلال امپراطوری روم غربی ونابود شدن قبایل وحشی ژرمن ، بتدریج دین‌مسیحیت دراروپارواج یافت ومسیحیان برای‌اشاعه دین‌خود شروع به‌تبلیغ وترویج آن درجهان کردند و طبعاً بیت‌المقدس مورد توجه شدید آنان قرار گرفت . کشیشان متعصب کاتولیك و پروتستان که بتدریج خود را از سلاطین و حکام بالاتر قرار دادند زمزمه نجات وتصرف بیت‌المقدس را عنوان کردند . دولت‌ها و کلیساها عقیده داشتند که زادگاه مسیح باید جزء متصرفات مسیحیان باشد وزائرین بیت‌الحم و اورشلیم زادگاه ، قتلگاه ومدفن حضرت عیسی (ع) از آزادی کامل برخوردار گردند .

این عقیده که کشیشان خودپرست و جاه طلب آنرا دامن می‌زدند ، موجب بروز یکرشته جنگهای خونین مذهبی میان مسلمانان و مسیحیان اروپا شد که درتاریخ به «جنگهای صلیبی» معروف است .

پس از نخستین جنگ صلیبی که منتهی به غلبه مسیحیان برمسلمین شد وتهی

های اورشلیم و انطاکیه بدست مسیحیان افتاد جمعیت مخفی پاسداران معبد «تامپلرها» « Tempelers » درسال ۱۱۱۸ م.(۵۱۱ هـ) تشکیل گردید . این جمعیت را برخی از فرانسویان ازجمله « زیرردبیرگ . هوك دبایان . ژرژ فردا و سانتومار » بنیاد نهادند و غرض ازتأسیس آن حفظ زوارمسیحی هنگام زیارت اماکن مقدسه وحفظ راههای رفت وآمد آنها بود .

نخستین پادشاه مسیحی بیت‌المقدس « بالدوین دوم » نام داشت که محلی را در نزدیکی اورشلیم در اختیارجمعیت پاسداران معبدگذارد . درسال ۱۱۲۸ م (۵۲۱ هـ) مجلس مشاوره مقدس این جمعیت را برسمیت شناخت وپاپ اعظم فرمانی بنام‌آن‌صادر کرد . دراین فرمان‌پاپ اعضاء جمعیت را بتحمل‌فقرورعایت‌جانب پرهیزکاری واطاعت از دستورکلیسا ملزم ساخت .

پاسداران معبد از آن پس با لباسهائی که مزین بصلیب و زینت مخصوص بود ، درجنگها شرکت می‌کردند وشجاعت زیادی ازخود نشان می‌دادند وچون طبق فرمان پاپ ملزم بودند جز ازراه نذرو تبرعات مذهبی ارتزاق نکنند ، نتیجه این شدکه سیل اموال ، نقدینه وحتی‌جواهرات از اکناف اروپا بعنوان تبرع وتقرب بمسیح ، بسویشان روان گردد .

دیری نپائید که رؤسای جمعیت صاحب جاه وجلال وثروتی شدندکه باثروت و مقام وشکوه پادشاهان برابری می‌کرد. وسران‌جمعیت‌که ابتدا هدفشان‌حفاظت اورشلیم و زوار دین‌مسیح بود دربسیاری ازشهرهای اروپا دارای نفوذ بسیارشدند، وشعبی دایر کردند . این افراد براثر اقامت درفلسطین وسوریه اجباراً بابرخی از مبلغین فاطمیه ، باطنیه و صباحیه رابطه پیدا کردند و از تعالیم سری آنان آگاه شدند . حتی بعضی از آنها از افکارمانی ومزدك بوسیله ایرانیان اطلاع یافتند و بقرار نوشته مورخین بعضی از آنان رسماً به عضویت جمعیت‌های مزبور درآمدند . و تعالیم فلسفی شرق بخصوص افکار باطنیان که آزاد اندیشی را دربرداشت دربرابر تعصبات و عقاید خشك اصحاب کلیسا و وابستگان آن ، بزودی نظرشان را جلب کرد . درنتیجه رسوخ این افکاردین

رؤساء جمعیت پاسداران معبد وبا راهنمائی یکی از «شیخ الجبلهای»[1] باطنی ، جمعیت که نخست یك واحد مذهبی بود ، بصورت یك جمعیت سری مطابق باروش جمعیتهای سری مشرق زمین در آمداند .

این تحول تدریجاً موجب شدکه پاسداران معبد در بسیاری از مواقع باطناً وحتی گاهی آشکارا با مسلمانان همکاری می‌کردند وحتی بزیان مسیحیان اقدام می نمودند و گاه باعث زحمت آنان می‌شدند . بطوریکه مورخین نوشته‌اند : ناکامی امپراتور «کونرادسوم» درمحاصره دمشق ۵۴۳ هـ - (۱۱۴۹ م) نتیجه سازش پاسداران معبد با پادگان مسلمان شهر بوده است[2]. تاریخ نویسان تأییدکرده‌اند ، که‌درجنگهای صلیبی چندین شهر مسلمانان بین جمعیت پاسداران معبد و باطنیان و اسماعیلیه مبادله شده است . علاوه بر این شیوه کار اسماعیلیه چنان در کارآنها مؤثر افتادکه حتی بزرگان اروپا که باجمعیت پاسداران معبد مخالف بوده‌اند، طبق‌روش اسماعیلیه وبدست فدائیان این فرقه‌کشته شدند .

پذیرفتن تعالیم اسماعیلیه و مبارزه « پاسداران » با نفوذ اهل‌کلیسا سبب شدکه بزودی سیل تهمت و افترا در مجامع ودربارهای اروپا علیه آنان روان گردد .

سرانجام پاپ «کلمانس» پنجم درسال ۱۳۰۵ م (۷۰۴ هـ) دستور توقیف وضبط اموال « ژاك دمولای» استاد اعظم جمعیت وشصت تن ازهمکاران ویرا بداد ، در نتیجه این وضع « ژاك » و رؤساء جمعیت ازقبرس و فلسطین وسایر نقاط اروپا بفرانسه رفته درمحاکمه‌ای که درسال ۱۳۰۷ م (۷۰۶ هـ) تشکیل شده بود ، حضوریافتند وباتهامات کشیشان درباره‌خودگوش دادند. مقامات کلیسا آنانرا بارتکاب‌جرائم زیرمتهم نمودند :

۱ـ اجرای مراسم کفرآمیز ، هنگام قبول اعضای جدید و برگزاری تشریفاتی از قبیل : اهانت به صلیب و انکار الوهیت مسیح و نیایش بنام کسیکه ویرا « خدای

---

۱ ـ ص ۳۴ جمعیتهای سری ازعهد قدیم تاجدید .

۲ـ ص ۳۴ همین کتاب .



کاتولیکها معتقدند : فراماسونها از روی مجسمه صلیب کشیده مسیح عبور میکنند .

... می نامیدند . در حال حاضر فراماسونهای عضوگراند اوریان ، هنگام ورود ... اگر مسیحی باشند باید از روی مجسمه حضرت عیسی که برروی صلیب نصب ... کف اطاق افتاده است بگذرند[1] .

- ادای الفاظ وعبادات مخصوص ونادرست هنگام اجرای مراسم تقدیس .
- بخشودن گناهان ازطرف رؤساء جمعیت وبدین ترتیب دخالت درکارکلیسا .
- اطفاء شهوات ازطریق غیرطبیعی .

جریان این محکمه که تا سال ۱۳۰۹ م (۷۰۸ ه) طول کشید درتواریخ نوشته

۱ـ رجوع شود به کتاب «افتضاحات فراماسونری » ص ۱۹۸ .

شده است . درآن سال سرانجام پاپ کلمانس پنجم فرمان تکفیر رؤساء جمعیت را صا... کرده و آنانرا مهدورالدم شمرد و براثر این فرمان پادشاهان ، حکام وکشیشان... اعضاء جمعیت دل خوشی نداشتند ، آنچه توانستند درحق آنها انجام دادند . از ... درسال ۱۳۱۰م (۷۰۹ م) پنجاه نفر از رؤساء جمعیت پاسداران را زنده زنده سوزانیـ... ودر ماه مارس ۱۳۱۴ م (ذیقعده ۷۱۳ م) « ژاك دمولای » استاد اعظم جمعیت ... بطرز فجیعی کشتند .

جمعیت پاسداران معبدکه بادستگاه سلطنتی وکشیشان متعصب وکلیساها میجنگ... چون به توحید اسلامی واصول جمعیت‌های سری ایرانیان پی برده بود ، اعتقاد و... بالوهیت مسیح نداشت. همین گناه نابخشودنی آنان که با افکار مانویان و مزد... آمیخته شده بود ودرمورد غریزه جنسی وزن نیزاعضاء جمعیت تحت تأثیراین دو... قرار داشتند ، سبب خشم کشیشان گردید وچون آنان بعلت طرفداری از د... نمی توانستند فکر توحید ، اسلامی وتأثیرات مانویان را قبول کنند ظرف مدت کو... جمعیت را نابودکردند .

جمعیت صلیب گل سرخی

سختگیریها وقتل عامهای بیرحمانه اولیاء کلیـ... نتوانست افکار تازه را از بین ببرد . بخصوص که از اوایل ق... دوازدهم میلادی مسافرت اروپائیان بمشرق زمین و حتی... دور ادامه داشت و تعداد زیادی جهانگرد ، بازرگان و... ازاروپا بمشرق زمین حرکت کردند ودرنتیجه تعداد زیادی دسته‌های تندرو وسرکش... اروپا بوجودآمد .

این دسته‌جات درزیر نامهای سحروجادو ، ساختن داروهای زهرآگین وکیمیا... در قلب جنگلها ، میان غارها وحتی درپناه برخی « شوالیه‌ها » و « پهلوانان » بفعال... مشغول شدند . قیام آنها در حقیقت علیه تمام معتقدات دینی و مدنی موجود... خودشان بود وحتی بتقلید معکوس ازمراسم کشیشان رسومی بنام « تقرب به اهریمن » ایجاد کردند که خوف وهراسی در دلها افکند و بطور خلاصه طی دوسه قرن ...

مرتکب شدند که روی کشیشان متعصب وجامد را سفید کردند .

در این هنگام در آلمان یك جمعیت سری بنام جمعیت صلیب‌گل سرخی بوجود آمد . این جمعیت بر اساس اعمال‌سری‌جمعیت پاسداران و بتقلید از مهرپرستان وسایر دستجات سرّی ایرانی وشرقی تشکیلات خود را بنیان نهاد .

«میرابو» خطیب معروف‌فرانسوی که‌ازفراماسونهای‌بنام‌فرانسویست‌وعضوجمعیت سرّی «شعله باویر» بوددر تاریخ‌جمعیت‌های سری مطالعاتی کرده‌است صراحتاً‌مینویسد:

جمعیت صلیب‌گل سرخی «Die Rosekreuzer» از بقایای جمعیت پاسداران معبد است که مدتها دراختفا واستتارکامل فعالیت میکرد و بعد از سالها در زیر عنوان جدید شروع بکار نمود[1].

« کانتلو » در تاریخ جمعیت های سری مینویسد: « شوالیه‌هائی که جمعیت سری پاسداران معبد را پس‌ازانحلال و پراکندگی رها کردند ومدتها نهانی‌میزیستند، سرانجام در « بوهم » سیلزی » ، جمعیت عالی‌بنام « کوکب درخشان » و « صلیب‌گل سرخی » تشکیل دادند ودوباره بکار پرداختند . بنابراین جمعیت جدیدگل سرخی را میتوان دنباله جمعیت پاسداران معبد دانست.جمعیت جدیدکه به‌سحر وجادو واعمال شیطانی ومخالفت با دین مسیح کاری نداشت. بالعکس با توجه به‌حرفه بنائی، به‌بسط علوم ، بخصوص پزشکی،فیزیك و شیمی وزهد وتقوی اهمیت فراوان میداد ... »

درخصوص مبداء افکار این جمعیت سندی دردست است‌که اکثر مورخین بدان استناد میکنند. این سند نشان میدهدکه افکاوروش جمعیت‌ازمشرق زمین اقتباس‌شده واصل آن چنین است :

«... پدرما بسیارخوشنام وهوشمند بود. برادرماك.ر. آکریستیان،روزنکرویکس آلمانی استاد اعظم و مؤسس جمعیت در سال ۱۳۷۸ میلادی [۷۷۹ه] پا بعرصه حیات نهاده‌است . این برادر درشانزده سالگی بهمراهی برادر ب.ا.ل بعزم زیارت اماکن متبرکه بمشرق زمین سفر کرد اما برادر ب.ا.ل در قبرس درگذشت و بمشرق نرسید

۱ــ تاریخ جمعیتهای سری و جنبشهای تخریبی ص ۸۸

برادر دیگرکه بلندی پایه دانش حکمای شرق وژرف بینی آنان راشنیده بود بمصر رفت ودرآنجا ازسوی حکمای شرق تجلیل شد ومدتها بفراگرفتن وتتبع علوم طبیعی ریاضیات اشتغال ورزید وبا برخی ازجمعیتهای سری آمیزش کرد وازاسرار و رموز آن فایده‌ها برگرفت. برادرك ر.آ. پس ازدوسال اقامت درشرق ازراه دریا باسپانی رهسپار شد وبا دانشمندان وفلاسفه گفتگوها کرد و ثابت نمودکه ممکن است در اروپا جمعیت های علمی تأسیس کرده‌که بتوانند فلزات کم بهارا بفلزات گرانبها وسنگهای پربها تبدیل کنند وپادشاهان را ازگرفتن مالیات بی‌نیاز نمایند...»

مؤسسین جمعیت‌های سری همیشه برای پرده پوشی مقاصد حقیقی‌خود باقتضای شرایط زمان و مکان و اغلب بظاهر سازیهائی دست میزدندکه ازجمله مهمترین آنها کوشش درراه تبدیل فلزات عادی به فلزات گرانبها بوده است و مؤسسین جمعیت صلیب گل سرخی نیزهمینکار راکردند و مؤسس جمعیت مزبور پس از پنجسال مطالعه در آلمان با شش تن دیگر سازمان خودرا در خانه‌ای که بنام «روح‌القدس» نامید بر اساس تعهدات زیر بنیاد نهاد:

۱ـ هریك ازمؤسسین جز درراه درمان مجانی بیماران نبایدکار کنند.

۲ـ هیچیك ازافراد نباید بپوشیدن لباس مخصوص مجبور باشند و هرکس آزاد است که لباس معمول درشهرخود را بپوشد.

۳ـ همه اعضاء باید در هرسال در روز (س) درخانه روح‌القدس جمع شوند و غائبین باید قبلا علت غیبت خود را ذکر کنند.

۴ـ هر برادر باید پیش از مردن مرد دانشمندی راکه شایسته جانشینی او باشد بمجمع معرفی کند.

۵ـ کلمه ك.ر شعار ونقش مهرجمعیت باشد.

۶ـ جمعیت باید تا صد سال درحال استتار بماند وآشکارا فعالیت نکند.

وبدین ترتیب این جمعیت دنباله کارجمعیت پاسداران معبدراگرفت وبرای رهائی از تعصبات خشك وترویج افکار آزادیخواهانه وبسط علوم همچنان بفعالیت سری خود ادامه

۲ـ ترجمه تاریخ فراماسونری فای ص۹۲

روش باطنیان و مزدکیان ادامه داد.

جمعیت سرّی فروغ باویر

جمعیت سری دیگری که مستقیماً از شرق الهام گرفت و سالها در اروپا فعالیت میکرد «جمعیت سری فروغ باویر» نامیده میشد واساس کارآن بر تعلیمات «عبدالله بن میمون» قرار داشت که قبلاً درباره آن توضیحات کافی داده شده است.

مؤسس این جمعیت «آدام ویسهاویت» از اهالی باویر آلمان است که جمعیت سری «Der Iluminatenorden» را ایجاد کرد و در حقیقت بزرگترین سازمان سری قرون اخیر اروپا را بوجود آورد. این جمعیت با وقوع انقلابات نقشی بسیار موثر ایفاکرد ومسلماً تحت تأثیر تعلیمات ابن میمون قرارداشت.

درباره اینکه دانشمند «باویری» افکار و عقایدی راکه درجمعیت خود استوار کرد بچه وسیله و از چه راهی بدست آورده، میان تاریخ نویسان اختلافات بسیاری وجود دارد. برخی از مورخین از جمله «میرابو» دریادداشتهای خود راجع بتاریخ پروس چنین مینویسد: «ویسهاویت آئین های «یسوعی» راکه جماعات بسیاری از مردم در سراسر جهان از آن پیروی میکردند، می پسندید. اعضاء این جمعیت تحت ریاست شخص واحدی برای پیشرفت یك مقصود متحداً میکوشیدند مورخ دیگری مینویسد: «نظامات جمعیت فروغ باویر از آئین های جماعت یسوعی اقتباس کرده، نهایت آنکه این نظامات در راهی بکار برده شده است که با هدف جماعت یسوعی اختلافات بسیاردارد»[1] برخی دیگرمیگویند:ویسهاویت بابازرگانی باسم «کید» آشنا و دوست شده بود. «کید» سالهادرمصر، شام وایران بود و ازکلیه رسوم وآئینهای جمعیت سری شرق و بخصوص اقدامات باطنیان آگاهی کامل داشت وآنچه از اسرار و رموز این جمعیتها میدانست برفیق خودآموخت وآنگاه استاد باویری بفکر تأسیس جمعیت خود بروش جمعیتهای سری مشرق زمین افتاد.

میرابو بطور وضوح پس از ستایش جمعیت فروغ باویر مینویسد«این جمعیت

۱ــ جمعیتهای سری وجنبشهای تخریبی ص۱۵۱

درمهد جمعیت بنّایان آزاد (فراماسونها) پدیدآمده است[۱]، میرابو درضمن شرح وقایع سال۱۷۷۶م(۱۱۸۹م)که جمعیت فروغ باویر تشکیل شده بود مینویسد «...لژ «تیودر» درمونیخ بواسطهٔ آنکه وعده‌های خودرا جامهٔ عمل نپوشانید، دراثر مناقشات فراوان بسستی گرائید وازاینرو پیشروان لژ بر آن شدند جمعیت دیگری برپایهٔ آن ایجاد کنند[۲]». جمعیت جدیدبنا بادعای نویسندهٔ «تاریخچهٔ مختصر جمعیتهای سری»، همین جمعیت فروغ باویر است که فراماسونها آنرا بنا نهادند. اسنادی که دردست است، نشان میدهد که ادم ویسهاوپت یکسال بعد رسماً وارد جمعیت بنّایان آزاد شد و باحتمال قوی جمعیت شعله جدید باشاره وکمك جمعیت فراماسون بنیادگرفت وفراماسونها طبق روش خاص خود از پشت پرده آنرا رهبری کردند.

نکته دیگری که سخن میرابو را کاملاً تأیید میکند اینست که: جمعیت سری فروغ باویر در سال ۱۷۸۷ [۱۲۰۱هـ] بفرمان امیر باویر منحل و غیر قانونی اعلام شد. هنوزچند ماهی ازین ماجرا نگذشته بودکه دوتن ازاعضاء آن به پاریس رفتند و درآنجا بنام جمعیت خود با انجمن سری برادران همداستان قرار داد اتحادی منعقد کردند. بموجب اسناد رسمی فراماسونها «میرابو» و «تالیران» که هردواز بنّایان آزاد و منتسب به لژ «شرق اعظم» فرانسه بودند، واسطه این ائتلاف شدند. نتیجتاً معلوم میشودکه این جمعیت باشاره و توجه سازمان محلی بنّایان آزاد بوجودآمده است و خواه روش کار خود را از تعالیم باطنیان توسط «گید» که «احتمالاً یکی از سران زبردست باطنی بوده» اخذکرده و خواه از راههای دیگری، از آن استفاده کرده باشد، بهرحال شك نیست که جمعیت مزبور نیز بمنظور فعالیت علیه حکومت استبدادی و کوشش درراه استقرار آزادی بوجود آمده است...»[۳]

«بارتو» درکتابی که راجع بکارهای «میرابو» نوشته هدف جمعیت جدید را تشریح کرده ومینویسد: «الغاء بندگی کشاورزان، الغاء تمام عادات و امتیازات حق

۱ـ جمعیتهای سری وجنبشهای تخریبی ص۱۵۱

۲ـ ایضاً ص ۴۱

۳ـ ایضاً ص ۴۱و۴۲

ـسانی، ترویج تسامح دینی، پیشرفت انواع آزادی ازهدفهای این ناطق انقلابی بود.
صفهای جمعیت طوری بودکه هیچیك ازاشراف واعیان حق شرکت درآن رانداشتند.
پس از انحلال جمعیت مذکور ، فراماسونها در اروپا جای آنهارا گرفتند و با استفاده از
روشهای پنهانی باطنی‌ها و جمعیت فروغ باویر، کارهای خود را دنبال کردند. وبزودی
فراماسونری در سرتاسر اروپا توسعه یافت و کلیه جمعیتهای سری تحت الشعاع آنها
قرارگرفتند.»

فصل نهم

قدیمی‌ترین نوشته‌هائی که بزبان فارسی در باره فراماسونری نوشته شده است

از زمانی که سازمانهای فراماسونری انگلیسی وفرانسوی درشرق وایران تشکیل گردید ، ایرانیان همواره سعی داشتند که از درون سیاه چال ها و ازپشت پرده‌های سیاه ودرهای بسته این محافل ، از اسرار آنها مطلع گردند . آنها که از سالها قبل با سازمانهای مخفی آشنا شده بودند ، بیش ازهمه می‌کوشیدند ازین اسرار اطلاع حاصل کنند ولی چون هرچه بیشتر تلاش کردند ، کمتر نتیجه گرفتند ، ناچار در نوشته‌های خود اصطلاحاتی نظیر «جادوگرخانه»[1] ، «شیطان خانه»[2] ، «خانه فراموشان»[3] وبالاخره نام قدیمی فراموشخانه را درباره محفل ومحل اجتماع آنان بکار بردند وخود فراماسونها نیز ازین عنوان استفاده نمودند . درحالیکه لفظ فراموشخانه از دوران اشکانیان به مخوفترین زندانها اطلاق می‌شد و هیچ ارتباطی با فراماسونری نداشت .

۱ـ نویسنده کتاب «اسرارفریمشن» کلمه «جادوگرخانه» را از قول شجاع... درکابل راجع به فراماسونری این شهر بکار برده است . ص ۳۳ اسرار فریمشن .

۲ـ درسالهای بعدازجنگ جهانی اول که شعبه‌ای ازفراماسونری اسکاتلند در شهر آبادان تشکیل شد ، مردم خوزستان مراکز فراماسونری این استان‌را بنام «شیطانخانه» می‌نامیدند .

۳ـ سفرنامه مهندس میرزا صالح شیرازی . صفحات ۱۶۸ـ۱۶۹ .

چنان که در تواریخ نوشته شده ، یکی از پادشاهان اشکانی ، زندانی درخوزستان داشت که بنام « فراموشخانه » و « قلعهٔ فراموشی » نامیده می‌شد . درباره این زندان نوشته شده : « مجرمین سیاسی و افرادی ازطبقه ممتاز که مرتکب جرمی می‌شدند ، معمولا بقلعه مستحکمی در خوزستان بنام « فراموشخانه » گسیل می‌شدند و کسی حق نداشت حتی نام این زندانی ومحل او را بزبان راند ... »[1]

پرفسور ارتورکریستن‌سن[2] دانمارکی زندان مزبور را زندان «گیلگرد» و یا « اندمیشن»[3] نام گذارده‌است[4]. پس‌ازدوران‌اشکانی‌بتدریج نام «فراموشخانه» به محل هائی اطلاق می‌شد که وضعی نظیر فراموشخانـه خوزستان داشته است . در کتب لغت فارسی نیز « فراموشخانه » را بجای نام « فراماسونری » بکار برده‌اند ، و برای اولین بار کتاب لغت انگلیسی به فارسی « ولاستون »[5] که در سال ۱۸۸۲ م (۱۲۹۹ ﻫ) چاپ شده‌کلمه فراموشخانه را برای معنی‌کردن کلمه Freemasonry hall بکار برده است[6]. میرزا ملکمخان و پدرش‌نیز نام سازمان فراماسونری خودرا فراموشخانه

۱ـ جلد اول تاریخ اجتماعی ایران ـ مرتضی راوندی ـ ص ۵۷۰

۲ـ ایران درزمان ساسانیان ـ ص ۲۱۴ .

۳ـ Andmishin.

۴ـ درکتاب صرف ونحو ارمنی صفحه ن ـ ط درباره نام اندمیشن‌وانوشیرد و تطبیق آن باشهرکنونی اندیمشك و دزفول بکلمه فراموشخانه که نام زندان این منطقه بوده اشاره شده است ، در بن زندان چندین نفر از اعضاء خانواده سلطنتی منجمله (ارشك سوم) یا (ارشاك سوم) پادشاه ارمنستان که باکارد خودکشی کرد ، زندانی بوده‌اند .

۵ـ N . Wollaston

۶ـ این‌کتاب لغت بوسیله Glen Hill و walmer چاپ شده ، رجوع شود به صفحه ۱۲۳ـ همچنین دیکسیونرانگلیسی‌بفارسی‌حسین‌زاهدی که درسال ۱۹۲۸ چاپ‌شده‌است دراین کتاب‌لغت ، کلمه‌انگلیسی Freemason به فراموشان ترجمه گردیده . دراولین‌چاپ فرهنك حیم که درسال ۱۹۳۱ چاپ شده نیز کلمه فراموشخانهٔ وجود دارد .

گذاردند° . وشاید آنان این نام را از کتاب مذکور گرفته‌اند .

باوجودیکه در ادوار مختلف ودرهمه تشکیلات فراماسونهای ایرانی جنبه کاملاً سری ومخفی رعایت شده وفراماسونهای ایرانی همیشه لب بسته وخاموش بوده و «فراموشی» پیشه ساخته‌اند ، با اینحال کم وبیش مطالبی در کتب چاپی درباره فراماسونری عنوان شده است که برخی ازآنها بویژه درکتب و اسنادی که ازدوقرن پیش باقی مانده بسیار جالب وشیرین است که نقل آنها لازم بنظر می‌رسد . این نوشته‌ها نموداری از افکار حیرت‌آور نویسندگان فارسی زبان درباره فراماسونری است وخودنمونه‌ای از انعکاس نظرات مردم دوقرن قبل تاکنون در باره این گروه مرموز مخفی است .

نخستین نوشته فارسی در باره فراماسونری

نخستین ایرانی که درباره «فراماسونری» مطالعه و تحقیق کرده عبداللطیف بن ابیطالب موسوی شوشتری جزایری ، یکی از افراد خانواده مرعشی است . وی پس از مسافرتی که به کرمانشاهان، عراق‌عرب وبقاع متبرکه نمود ، به شوشتر بازگشت و قصد داشت که ازراه بصره به هندوستان برود ولی بیماری برادرش مانع مسافرت او شد پس ازبهبود حال برادر ، بار دیگر هوای مسافرت به هندوستان بسرش زد و سرانجام روز ۱۴ شوال ۱۲۰۲ هجری (۲۹ ژوئیه ۱۷۸۸ میلادی) ازبصره بطرف بنگاله حرکت کرد ، شوشتری جزایری می‌نویسد : «... بنحوی که گذشت هوای هندوستان برسرم ودوستان ممانعت می‌نمودند ومن همچنان براصرار بودم برادرم نیز برضاجوئی من تن داده روزچهاردهم شوال ۱۲۰۲ [۲۹ ژوئیه ۱۷۸۸ م-] بریکی از جهازات انگلیس

°- درکتب لغات زیر ، کلمه فراموشخانه بجای فراماسونری بکاررفته است :

۱- فرهنگ نظام جلد چهارم - سید محمدعلی داعی‌الاسلام سال ۱۹۳۸ .

۲- فرهنگ عمید یك جلدی در توصیف کلمه فراموشخانه می‌نویسد «... نامی که در فارسی بفراماسونری اطلاق شده ونیز کنایه از زندانهای مخوف دوره استبداد است که زندانیان تا پایان عمر درآنجا بسر میبردند صفحه ۷۵۸ .

۳- فرهنگ آموزگار چاپ ۱۳۳۲ چنین می‌نویسد : «فراماسون مردم فراموشخانه مسلك مرموز وپنهانی (فراموشیان) . فراموشخانه - آنجا که طایفهٔ مخصوص ازاهل طریقت و سیاست گردهم آیند وبکلی مرموز وپنهانی کارکنند وشبیه آنان همه‌جا بسیار است . صفحه ۵۱۷ .

من واخوی شیخ محمد علی بن شیخ‌محمددرآمدیم... عصری بودکه ناخدا لنگرکشیده بادبانها بیاراست... روز سوم به بندر ابوشهر لنگر شد سه چهار روز در آنجا اقامت رفت اصد قارا وداع نموده روانه شدیم هوای دریا و اوضاع کشتی مزاج را برهم‌زده درگوشه افتاده بودم بعد از چند روز بمسکت که بمسقط معروفست رسیدیم...»[1] وی ضمن شرح آنچه که در این سفر دیده در چاپ دوم کتاب خود راجع به فراماسونری می‌نویسد:

«دیگر از جمله قوانین مشهوره فرق فرنگستان خاصه فرانسیان فرامیسن است و فریمیسین نیز گویندو آن درلغت بمعنی بنّا و معمار است چه واضع این قانون‌شخصی بنّا بوده است و در اصطلاح جماعتی را گویند که متصف بصفاتی باشند که ذکرشان خواهد آمد هندیان وفارسی‌زبانان هند آن جماعت را فراموشی گویند واین هم‌خالی از مناسبتی نیست چه هرچه ازآنها بپرسند در جواب گویند بیاد نیست منافاتی با هیچ مذهبی ندارد وهرکس بهرمذهبی که باشد وبخواهد داخل دراین فرقه‌گردد باکی‌ندارد شبیه است به اوضاع نیکچریان روم وعادات مردم اوجاق آن مرزوبوم یا رومیان‌کرده ایشان را برداشته‌اند یا ایشان تبع رومیان کرده‌اند و آن اینست که در هرجا که خواهند اعم از شهر و قری‌خانه عالی که در آن حجره بسیار وسیعی باشد بسازند و به بیت‌الحکمه موسوم گردانند و هفته یك روز معین دارند کسی که بخواهد داخل در این فرقه شود درآنخانه درآید ویکشب تاسحردرآنحجره بماند فردا بزرگان آن فرقه طعامی بزند و همه آنجماعت حاضرشوند بعداز برداشتن سفره هریك ازحضارآنشخص تازه را نوازش ومهربانی وکلمات حکمت تلقین کنند و بادمبارکبادگویند اما درآنشب چه می‌گذرد احدی نمی‌داند اعاظم هندوستان در استکشاف این امر سعی‌هاکردند وبه مردم اوباش مبالغی نقد بقدر پنجاه هزار روپیه وعده کردند و آن مردم در آن خانه درآمده بعدازبرآمدن اینقدرگفتند که افعال شنیعه‌که مردم‌راگمانست مطلق نیست‌باقی را هرکه بخواهد خود رفته ببیند یا اینکه به نان شب محتاج بودند ازآن مبلغ‌خطیر

---

۱. ص ۱۲۶ تحفة العالم.

گذشتند و نگفتند و فایده این کار این است که درشدائد یار و یاور یکدیگر باشند اگر یکی را از روزگار صدمه رسد و بی‌چیز گردد برادران هریك از خالصه خود به او چیزی دهند تا صاحب سرمایه خطیر گردد و درقضایا و دعاوی بهرچه قدرت داشته باشند اعانت یکدیگر نمایند و غریبتر اینکه هرگاه دوکس ازین فرقه که یکی از مغرب و دیگری مشرق باشد بهم برخورند بدون آمیزش و اختلاط هم را شناسند بسیاری از مسلمانان «کلکته داخل درین زمره‌اند»[1]

پیشوای شیخیه و فراموشخانه

بطوریکه قبلاً گفته شد ، فراموشخانه و فراماسونری در ایران از بدو تأسیس بیشتر جنبه افسانه‌ای و اجرای عملیات سحر و جادو داشته . تخیلات طبقات مختلف مردم در قرون مختلف تا نوزدهم درباره «فراموشخانه» و «فراماسونری» تقریباً یکسان بوده است .

سئوال وجوابی که ذیلاً نقل میشود، نمونه‌ای از طرز تفکر واندیشه، مردمی است که نام «فراموشخانه» راشنیده واز این سازمان مخفی چند کلمه‌ای میداشتند. بی اطلاعی از فراموشخانه وتصوراتی که درباره آن میشد ، حتی پیشوای شیخیه راکه خود شخصی صاحب‌نظر واهل علم واطلاع بشمار میرفت، گمراه کرده بود. حاج سید کاظم رشتی پیشوای فرقه شیخیه که یکصد وپنجاه[2] جلد کتاب و رساله نوشته ، در یکی از رسالاتش اشاره به فراموشخانه کرده ودر پاسخی که به یکی ازمریدانش درباره این سازمان عجیب ومرموز میدهد ، مطالب جالبی را درباره اشتغال فراموشان به سحر و جادو عنوان میکند .

ماجرا بدین قرار است که روز ۲۲ ربیع‌الاول ۱۲۴۹ (۲۰ اوت ۱۸۳۳) آقا میرزا ... ابراهیم تبریزی هفت سئوال زیر راکتباً ازمرحوم رشتی مینماید:[3]

۱ـ رؤیت امام «ع» درغیبت ممکن است یا نه.

۱ـ تحفةالعالم ص ۱۸۳ .

۲ـ فهرست کتب شیخ احمد احسائی وسایرمشایخ جلد اول ص ۱۴۹

۳ـ جلد دوم فهرست کتب شیخ احمد احسائی وسایرمشایخ ص۱۵۳



سید کاظم رشتی نخستین روحانی ایران که درباره فراموشخانه اظهار نظر کرده

س- امام عصر عجل الله فرجه مثل سایر مردم میخورد، میپوشد و در این عرصهٔ دنیاست

یا عرصهٔ دیگر.

س- مراد «ابدال» و «اوتاد» و «نقباء» و «رجال الغیب» و «اقطاب» چیست و عددشان

چیست و فایدهٔ وجودشان چیست.

س- طی الارض وطی الزمان چگونه است و مخصوص بانبیاء است یا برای دیگران

هم ممکن است.

س- فراموشخانه که میگویند در بلاد افرنج است چیست.

س- حقیقت شیطان کلی و جزئی را بیان فرمائید.

س- خرمای نارس بعد از جوشاندن حکم مویز را دارد یا نه.

جوابی که مرحوم رشتی درباره فراموشخانه میدهد بدین شرح است:

... اینگونه‌خانه‌ها شهرت بسزائی دارند و آنچه‌را که من میدانم درباره عجایبی است که در آن خانه‌ها میباشد. چه بسیار چیزهائی که در این خانه ها موجود نیست آنها را بطریق مخصوص «حاضر» می‌نمایند وهمچنین طریقه مختلف معالجه ... احکام سحروجادو از آنچه‌که مربوط‌میشود به «علم سیمیا» در تسخیر ملائکه سه‌گانه شمعون وزیتون وسیمون و یاران آنها در آشکار ساختن مشکلها وخیالاتی که از آسمان دوم نازل شده وآنچه‌که قرارداده شده درمسیرستاره «عطارد» از قوای فکری وآنچه مربوط است به «علم‌سیمیا» ازعجایبی که درخواص اشیاء هست ازرفع ووضع وزیان نفع وجذب و دفع و شکل‌ها و خیالاتی درباره پاره‌ای از معجزات مثل داخل شدن در آتش بدون آنکه تأثیری بخشد وسوختگی ایجاد نماید وآنچه‌که مربوط است به «... ریمیا» از عجائب معجزات و سرعت حرکات و آشکارکردن بعضی از چیزها که ... معجزه است و آنچه‌که در قدرت وحیطه انسان گذارده شده از امکانات و ... آنچه‌که مربوط است به «علم‌سیمیا» ازاسرار «حروف» درباره حقایق فکری و ... بازگشت وصفات لفظی واشکال گوناگون رقمی آن و بدون شك تأثیرات عجیبی ... دیده میشودکه ازاین «علوم» متفرع میشود.

انواع «تسخیر» و «احضار» چنانکه «یعال بن حود» در شهری که آنرا ... بمرحله عمل درآورد بطریقی که آفتاب و هوا در آن وارد مـی‌شد و آب به آن داخل نمیگردید چنانکه اهالی آن شهر از غرق شدن در طوفان و امثال آن نجات یافتند هما نطور است وضع آن خانه‌که هرکس داخل آن می‌شود نمی‌تواند از چگونگی ... خود اطلاع حاصل کند بهیچ نحوی ازانحاء وبهمین دلیل است که مردم برای ورود ... اشتیاق نشان می‌دهند و همچنین در یکی از شهرهای مبارکه درخواب شنیدم و ... این‌مطالب راکه کسیکه داخل این‌خانه می‌شود می‌بیندکه یکدیگررا با علائم و ... میشناسند وهمچنین برای علامات مراتبی هست درشدت وضعف وبلندی وپستی ... برحسب رتبه ومقام او وشناخته نمی‌شود آن علامات و نشانه ها مگر بامقابله و ...

افرادی که حامل آن علائم ونشانه‌ها هستند وچنین است شرح اوضاع آن فراموشخانه‌ها وخداگواه است بر این احوال ...[۱]»

گزارش آجودانباشی به محمدشاه

میرزا حسینخان نظام الدوله آجودانباشی محمد شاه قاجار نیز گزارشی درباره فراماسونری وفراموشخانه دارد که بسیارجالب است . وی که بمناسبت اختلاف ایران وانگلیس برسرمسئله هرات وگلایه از مظالم مأمورین آن دولت به اروپا اعزام شده بود و بدون موفقیت بازگشت ، درمراجعت گزارش جامعی برای محمد شاه نوشت که نسخه‌ای از آن در کتابخانه دانشمند محترم سلطانعلی سلطانی که فرزندشان عضو لژ تهران وابسته به اسکاتلند می‌باشد ، موجود است . در این گزارش آجودانباشی درباره فراماسونری در انگلستان چنین می‌نویسد :

... حکایت دیگر درحمق وبلاهت آنها اینکه باز شخصی از اهل فرانسه رفته در انگلند خانه وعمارات عالی بنا می‌کند و بعدازآن در کاغذهای اخبارثبت و اظهار می‌نماید که من سعیهای وافیه و اهتمامات کافیه بعمل آورده چیزی بسیار عجیب و غریب تحصیل وتربیت نمودم که تا این زمان درکل ممالك فرنگستان چنین چیزغریب دیده نشده است هرکسی که بخواهد همان چیز را ملاحظه نماید در فلان خانه ممکن است . این مراتب شهرت تمام بهم رسانیده اهل ولایت عموماً با رغبت بی‌نهایت مایل شده هرروز دسته دسته رفته و هر وقت خواسته‌اند که داخل شوند ، نفری یك شیلین بازیافت ورخصت دخول می‌دهند تا اینکه باندرون رفته می‌بینند که هیچ‌چیز دربساط نیست ازصاحب همان خانه می‌پرسند که کوآن چیز که نادره زمان است [؟] بیا تماشا کنیم جواب می‌گوید که من مدتها عمرعزیز را بتحصیل وتربیت آن صرف کردم که بلکه بواسطه و دست آویزآن راه معاش درستی حاصل کنم حالامی ترسم که بشما نشان دهم وشما رفته یاد گیرید و آنوقت هنر و صنعت من از عظم افتاده دیگرکسی اعتنا نکند پس در

۱ــ سئوال وجوابهائی که چاپ شده ازکتب خطی کتابخانه حاج عبدالرضاخان آقازاده (سرکارآقا) اقتباس گردیده است .



میرزا حسینخان آجودانباشی

اینصورت بهتر این است که شما قسم بذات پاك خدا وروح مطهر حضرت عیسی ...
تا من اطمینان حاصل کرده شما را از این سرمکتوم آگاهی دهم. آنها نیز ب...
درشریعت خود معمول واهم و لازم بوده است همان الفاظ را سوگند و بمین مر...
که هرچه ما دراینجا ببینیم و آنچه اززبان تو بشنویم هرگز بروز نمی‌دهیم ...
شخص اطمینان کلی بهم رسانیده باکمال بی‌ساختگی وصداقت مذکورساخت که...
این است که دربساط من هیچ چیز نیست و از این تمهید بغیر از اخذ درم و د...

دیگری ندارم ـ الحاصل همان دسته بدون اینکه چیز غریب ملاحظه نمایند مأیوس گشته از خانه بیرون می‌روند و در خارج هر کس از آنها تحقیق ماجری می‌نماید اضطراراً جواب گویند که اوضاع آنجا گفتنی نیست و تا شما خود به رأی‌العین مشاهده نکنید از گفتن ما چیزی دستگیر شما نخواهد شد به همین علت اهل آن ولایت بغایت مایل شده همه رغبت کامل به هم می‌رسانند که آنجا را تماشا نمایند تا اینکه بمرور مساوی سه کرور نسل [۱۵۰۰۰۰۰ نفر] وذی حیاتی که در لندن بوده عموماً به آنجا رفته هر یك، یك شیلین [شیلینگ] داده ومثل دسته اول هیچ چیز ندیده مراجعت می‌نمایند.

انگلستان هم با آن همه شهرت در کل عالم به اعتقاد بنده درگاه مانند حکایت دویم است[1] که محض برای جلب نفع دنیوی و اخذ پول می‌باشد و اگرچه تا این زمان از اشخاصی که به آنجا رفته واوضاع آنرا بتمامها دیده و تماشا کرده‌اند هرچه استفسار و استعلام شده است از تصدیق و تکذیب بکلمهٔ متکلم نشده می‌گویند که اوضاع آنجا گفتنی نیست پس دراینخصوص هرچه گفته و نوشته شود خرق اجماع و خلاف جمهور خواهد شد و تأمل یا راقم بالضروره مورد بحث و ایراد مردم شده مصدق نخواهد بود لیکن چون بنده درگاه از بعض اهل هندوستان که متوقف لندن دارم صادق‌القول و بیغرض بودند ومدتها درآنجا بسر برده در باب امورجزئیه وکلیه امعان نظر نمود مکرر استفسار وحقیقت امررا فهمیده بودند تحقیق نمود بخصوصه نواب اقبال الدوله[2] که آدم صادق وفی‌الواقع اهل هندوستان ...[3] است تفصیلی از این اوضاع ذکر نمود.

خلاصه و اجمال آن اینست که اساس بزرگی بجهت جلب نفع دنیوی چیده. عمله وخدام عدیده ورؤسای عمده درآنجا گماشته‌اند ودر نظرها چنین جلوه داده‌اند که هر کس یکبار داخل آن قطار شود دردنیا وآخرت موفق ورستگار خواهد شد. وظاهراً

۱ـ میرزا حسینخان آجودانباشی قبلاً شرح مفصلی درباره فاحشه خانه‌های لندن و فواحش آنها بتفصیل در (حکایت دوم) نقل کرده بود.

۲ـ اقبال الدوله پسرشمس‌الدوله سلطان حکومت (اود) هندوستان‌بود، که بعدها دولت انگلستان خاندان آنها را محدود ومعزول کرد.

۳ـ سه کلمه بادست پاك شده که خوانده نشد.

یك نوع عظمی هم قرارداده‌اند که احدی خود سر نمی‌تواند به آنجا داخل شود بالجمله مقرر داشته‌اند که هر که خواسته باشد به‌آنجا برود باید اول پیش‌آدم بسیار محترمی که درخارج گماشته‌اند رفته باکمال خفض‌جناح عجز والحاح کرده استدعا نماید وبعداز حصول رخصت همان ساعت مبلغ بیست وپنج پونت [پاوند] که ازینجاه تومان عبارت باشد نقد بدهد وداخل شود و اگریك پونت‌کمترباشد هرگز ریاست مقبول نشده مطلب طالب بحصول نخواهد رسید.

الفرض همینکه بیچاره بدبخت بافلاکتی که به هزاران زحمت و مشقت وجوه معینه را تحصیل ونتیجه این زیارت را باغوای خیالات فاسده مایه سعادت دنیا وآخرت دانسته داخل دایره شد می‌بیندکه اساس و اسباب و اوضاع آنجا بحدی است‌که خارج از اندازه تحریر و کتاب و افزون از حوصله سئوال و خطاب می‌باشد و بعضی اشخاص بی‌عقل وکمال بایال وکوپال تمام در سرمین وکرسی مملو از کارد وچنگال نشسته روی کرسی، وظروف آن از انواع ماکولات ومشروبات مالامال است وآناً فاناً آنها دراکل وشرب اعمال و غفلت نورزند گاهی سرخوش می‌شوند و زمانی بهوش آیند وبه اعتقاد خودشان درعالم بیهوشی ومستی اسرار غیبی می‌شنوند وچون بهوش آیند دم از عرفان زده کلمات وعظ ونصیحت‌گویند و مریدان را بشارت سعادت می‌دهند و ادعای حقایت می‌کنند وارد ومورود [در اصل مردود بوده] اگرچه اول وهله وحصول مقصود خاطر جمع و خشنود شده زمانی می‌نشینند لکن بالاخره همان اشخاص سراپا نفاق به انواع طرنب طمطاق [ظاهراً بایستی طمطراق باشدنه طمطاق] به اوگویندکه همیشه باحسن وفاق سلوك و رفتارکرده طریقه حسن اخلاق مسلوك بدار تاشهره‌آفاق شده بین امثال والاقران طاق باشی معلوم است که آنوقت همه بمصاحبت تو مشتاق می‌شوند و محسنات آداب تو دیباچه اوراق آید وعالمی برثبات عقل ومیثاق تو عاشق شوند، وهمچنین در خیرات ومبرات دائماً اهتمامات‌کامله بعمل‌آورده هرگزغفلت مساهلت مکن و درلوازم دین وملت وقواعد آیین شریعت خود باخلوص نیت باش، و در تبعیت شریعت مراقبت بی‌نهایت بکن. خلاصه از این مقوله کلمات‌که همیشه درمدت عمرخود مکرر از ...

شنیده بود می‌شنود بعداز این همه نصیحت که عقلاً به همه جهت متضمن آدمی است باکمال ملاطفت ومهربانی می‌گویند که اگر احوال و اوضاع اینجا را دردنیا وآخرت بتو می‌رسد وموجب هلاکت تو می‌شودودر این بین چهارصدوپنجاه تابرده‌که درهریك صورت آدمی کشیده‌اند نشان می‌دهند اینها صورت اشخاصی است که درفلان عهد و تاریخ به اینجا آمده واین نصایح ومواعظ را شنیده بعدازبیرون رفتن از راه بوالهوسی وهوای نفس مصمم شده بودندکه شمه‌ای ازاوضاع اینجا را بگویند هنوزحرف ازدهان ایشان بیرون نیامده مرده بودند و صورت آنها را عبرةالناظرین نگاهداشته‌ایم . این نصیحت وتهدید را بانهایت رأفت ومهربانی ودلسوزی می‌گویند لابداً در دل مؤثر شده اعتقاد به صدق آن به هم می‌رسد واگرکسی بالفرض درخصوص این نصایح درمقام‌شبهه هم باشد عقل حکم می‌کند که نقل نمودن این کیفیت و افشاء این خبر در هیچ حال مثمر ثمر نخواهد بود و راه احتمال هم مسدود نمی‌باشد ، گاه هست‌آنچه را می‌گویند محض از راه نیك‌خواهی است چه لزومی دارد حرفی که درآن توهم خسارت می‌رود بزند پس بحکم عقل از ابراز این راز احتراز خواهدکرد .

بعضی حرکات مخصوصه ازقبیل گذاشتن دست وانگشت بروی لب و بینی بطرز خاص یاد می‌دهند که درخارج از ادای این حرکات همدیگر را می‌شناسند . و مأخذ مقدمه مشهوره که اهل فراموشخانه می‌شناسند همین است . رخصت خروج داده به او می‌گویند که هرگاه همت گماشته سایر اوقات هم بکرات به اینجا بیائی رفته رفته برمراتب توافزوده‌بحدکمال خواهی‌رسیدحالاآن بیچاره بدبخت دراینصورت‌که تنخواه [پول] مفت ازدست رفته بهره و منفعتی ندیده و تهدید بسیاری شنیده در خارج پیش مردم چه می‌تواند بگوید . اگر اظهارنمایدکه درمیان‌جمعیت بغیراز مکروحیلت‌چیز دیگر نیست اولا می‌ترسدکه ازتهدیدات مسطوره خسارتی بیند وثانیاً [درمیان] مردم بلاشبهه مورد بحث شده مردم‌خواهندگفت‌که پس ازاینقرارتو دیوانهٔ محض بوده‌ای‌که پی بحقیقت مطلب نبرده و مخ مسئله نفهمیده اینقدر مایه گذاشتی ، لابد است که از راه اضطرار اظهارنماید که هرچه درآنجا دیده شده نمی‌شود و نمی‌توان بیان و

آشکار کرد چنانکه تا امروز هر کس به آنجا رفته است تقریرش با این سیاق است .

این تفصیل دلالت می‌کند که بساط آنجا خالی از تقلب و تزویر نیست هر سال ... خطیری از منافع آنجا عاید دولت می‌شود . آنچه بنده درگاه تحقیق کرده ... اینست و اگر از اهل فراموشخانه که به آنجا رفته‌اند چیزی سوای این فقرات تقر... دیگر کنند که نزدیک بعقل باشد بر رأس این صفحات و نوشتن این تقریرات چ... اشکالی ندارد و اهل فراموشخانه که در خارج همدیگر را می‌بینند و می‌شنا... معاونت و دستگیری یکدیگر مطلقاً مضایقه نمی‌کنند . فرنگستان اگرچه ظاهراً ... بزرگی در آنجا چیده اسباب و آلات کشنده فراهم آورده‌اند و در اول وهله هر کس ملاح... نماید چنین خیال خواهد کرد که البته این اساس برای امور عمده و مهام معظمه ... منافع کلیه در آن خواهد بود اما همین که بر حقیقت اوضاع آنجا رفت معلوم می‌شو... این بساط محض برای جمع کردن پول بوده جمیع اساس و اوضاع آن منبای حقی... چشم‌بندی می‌باشد چنانکه بنده درگاه تفصیل آنرا در کتاب روزنامه ثبت نموده ... اگر بنظر تحقیق ملاحظه نمایند با نهایت سهولت واضح خواهد شد که هرچه در آ... هست هیچ و پوچ است[1] .»

نوشته‌ای دیگر از گرمرودی

سفرنامه دیگری بنام میرزا حسینخان آجودانباشی باقیمان... عبدالفتاح گرمرودی درچهار فصل نوشته است و به همین ... بنام «سفرنامه چهار فصل» معروف است . عبدالفتاح یکی ... منشیان عهد فتحعلیشاه و بعداً منشی مخصوص میرزا حسینخان آجودانباشی بود و ...

۱ـ در کتابخانه مجلس شورایملی یک کتاب خطی بنام «شبنامه» بشماره ۲۲۱۴ ... است که محمد حسین رئیس‌الکتاب با خط نسخ زیبا آنرا نوشته است . دراین کتاب قسمت... از گزارش آجودانباشی به محمد شاه نقل شده که منجمله آنچه که ما درباره فراماسونری ... مجموعه نفیس دانشمند محترم سلطانعلی سلطانی نقل نمودیم ، دراین مجموعه آمده است

او به کشورهای اروپائی سفر کرده است. عبداللفتاح درسفرنامه‌اش در باره فراماسونری می‌نویسد:

«اما فراموشخانه فرنگستان که باصطلاح آنها مجمع مذهب فارمسون است اگر چه تا این زمان ازکسانی که به‌آنجا رفته و اوضاع آنرا بتمامه دیده و تماشا کرده‌اند هرچه استفسار وتحقیق شده است ازتکذیب وتصدیق بکلمهٔ نشده آنقدر می‌گویند که اوضاع آنجاگفتنی نیست، پس در این خصوص هرچه‌گفته یا نوشته شودخرق اجتماع وخلاف جمهورخواهد شد وقائل یاراقم بالضروره مورد بحث و ایراد مردم مصدق شده نخواهد بود.

لکن چون بنده درگاه از اهل هندوستان که متوقف لندن وآدم صادق‌القول‌وبی غرض بودند و مدتها در آنجا بسر برده در امورکلیه و جزئیه امعان نظر نموده مکرر استفسارونحقیق‌کرده حقیقة امررافهمیده‌بودند تحقیق نموده بحضور نواب اقبال‌الدوله که عموم اهل هندوستان بصدق قول و حسن وفهم او اعتقاد دارند و در حقیقت هم اهل دین وطالب یقین است وازحرف خلاف و باشبهه احترازدارد تفصیلی دراینخصوص ذکر کرده‌که خلاصه واجمال آن این است‌که اساس بزرگی برای جلب نفع دنیوی چیده و خدام وعمله متعدده وروٌسای معتبره درنظرها جلوه داده‌اندکه هرکس یکبار داخل آن قطارشود وردنیا وآخرت رستگارخواهد شد.

وظاهراً یك عزم و اعتبار قرار داده‌اند که احدی خود سرانه نمی‌تواند به آنجا داخل شود بالجمله مقرر داشته‌اند هرکه خواسته باشد به آنجا برود باید اول پیش آدم محترمی که در خارج گماشته‌اند رفته باکمال خفض جناح عجزوالحال‌کرده اذن دخول استدعا نماید و بعداز حصول رخصت همان ساعت مبلغ بیست و پنج پونت که عبارت ازپنجاه تومان باشد بدون امان ومهلت بدهد و اگر یك پوند کمتر باشد هرگز

۱ــ میرزا عبداللفتاح گرمرودی تاحدود سال ۱۲۶۴ (۱۸۴۷) درحیات بوده وبعداز این تاریخ از احوال او اطلاعی دردست نیست.

مقصود ومقبول ومطلب بحصول نخواهد رسید همینکه بیچاره باهزاران زحمت ومشقت وجه قراردادی را تحصیل کرده می‌بیندکه اساس و اوضاع آنجا بحدی است که تحریر وتقریرازعهده آن توان آمد و بعض اشخاص باکمال متانت و وقار در سرمیز وکرسی مملو ازکارد وچنگال نشسته روی آن از انواع ماکولات ومشروبات مالامال است اغلب اوقات ازاکل وشرب غفلت ندارند زمانی سرخوش می‌شوند وآنی بهوش می‌آیند ودم از عرفان زده کلمات وعظ و نصیحت گویند ومریدان رابشارت سعادت می‌دهند بیچاره اگر چه اول بحصول مقصود خاطرجمع و خوشنود شده زمانی می‌نشینند لکن بعداز نشستن هرچه نگاه می‌کنند چیزی‌که غرابت داشته موجب تحیرباشد نمی‌بینند و آن اشخاص ازراه نصیحت می‌گویند که همه اوقات شیوه حسن سلوك بامردم وصدق وصفا و وفاق و وفا را مراعات بکن و طرز مواسات و انصاف را ملاحظه‌نما و طریقه حسن اخلاق را پیشه‌گیر تاشهره آفاق شده بین الاماثل والاقران طاق‌باشی تاعموم خلق برصحبت تو مشتاق شوند و محسنات آداب تو دیباچه اوراق آید و همچنین در خیرات و مبرات اهتمامات‌کاملی بعمل آورده غفلت ومساهلت جایزمدار ودرشرایط دین ومذهب وقواعد آئین وشریعت خود باخلوص ثبت باش ، خلاصه ازاینگونه مواعظ‌که همیشه از مردم شنیده بود میشنود ومی‌گویند اگرهمت‌کرده بار دیگر بیائی بکمال خواهی‌رسید .

بعداز اینهمه نصیحت‌که عقلا به همت جهت متضمن مصلحت‌آدمی است باکمال ملاطفت و مهربانی می‌گویند که اگر از احوال و اوضاع اینجا در خارج نقل بکنی بلاشبهه خسارت‌کلی در دنیا وآخرت بتومی‌رسد و موجب هلاك تومی‌شود و دراین بین چهارصد یا نصد پرده‌کهدرهریك صورت‌آدمی‌کشیده‌اند نشان می‌دهند ومی‌گویند این صورت اشخاصی است‌که درفلان تاریخ به اینجا آمده و این نصایح و مواعظ را شنیده بعدازبیرون رفتن از راه بوالهوسی و هوای نفس مصمم شده بود که اوضاع اینجا را بگوید وهنوزحرف اززبانش بیرون نیامده مرده‌بود وصورت آنهارا عبرةللناظرین نگاه داشته‌ایم‌چون این نصیحت وتهدیدرا بانهایت رئوفت ومهربانی ودلسوزی می‌گویند لا در دل متأثرشده اعتقاد بصدق آن بهم می‌رسد واگربالفرض درخصوص این نصایح‌کمی

... شبهه باشد و یقین نکند که بعداز نقل کردن ضرر وخسارتی به‌او خواهد رسید عقل حکم
می‌کند که نقل کردن این کیفیت و افشای این خبر درهیچ حال مثمر ثمری نخواهد بود
... احتمال هم مسدود نمی‌باشد گاه است آنچه می‌گویند محض نیکخواهی ومهربانی
... افشای این اوضاع موجب خسارت خواهد شد بنابراین اوهم از ابراز آن احتراز
... خواهد کرد وپارهٔ حرکات مخصوصه ازقبیل گذاشتن دست وانگشت بردولب وبینی بطرز
... یاد می‌دهند که در خارج از ادای آن حرکات همدیگر را می‌شناسند و مأخذ
... مشهوره که اهل فراموشخانه درخارج در دستگیری و معاونت همدیگر مضایقه
... ت وهرسال مبالغ خطیره از ترتیب این اساس عاید دولت میشود آنچه بنده درگاه
تحقیق کرده شنیده‌ام این است و اگر کسی ازاهل فراموشخانه چیزی بگوید که خلاف
... نزدیك عقل باشد شاید درست باشد و از این قبیل چیزهـا درآنجا بسیار است .

مثلاً یك دفعه درکل کاغذهای اخبار[1] نوشته واظهارمی‌دارند که درفلانجا ومکان
... چنین وچنان است هرکس کـه شوق داشته باشد مثلاً ساعت سه درآنجا حاضر
... فت بسیارحاصل نماید ـ خلاصه آنقدرشرح وبسط می‌دهند که همه شیخ وشاب برای
... آن موج سراب بیتاب شـده بانهایت شتاب واضطراب می‌روند همینکه هنگام
... میشود دربان بی‌ایمان امان نداده مبلغی می‌گیرد وداخل خانه بی‌سروسامان شده
... وخیزان بهرطرف نگران میشود می‌بیند که در دیوارخانه گاوی کشیده‌اند که سه
... دارد مثلاً وبانی همان اساس درزمان باروی خندان پیش آید، تعریف کنان اصل و
... گو را بیان ساخته برادله وبرهان عیان می‌کند ومی‌گوید که این گاونجابت ارکان
... اسکندر جلالت بنیان یا نوشیروان عدالت توامان بعرصه جهان آمده ودرتاریخ
... عالم جاودان شتافته و خرامان شده است در این صورت آن بخت برگشته
... مفت از دست رفتـه و خسته و مغبون شده کـه بیرون از آن خانه نمی‌آید
... زبان اظهار و بیان کند که چنین وچنان شد . و همچنین بعضی اوقات از کسان

۱ ــ درآن زمان میرزا صالح شیرازی روزنامه را (کاغـذ اخبار) می‌گفته و بنظر
می‌رسد این کلمه ترجمه تحت‌اللفظی News paper انگلیسی باشد .

زرنگ و پرکار در یکی از شهرهای فرنگستان عمارات عالیه اجاره می‌کند و بعداز آن در کاغذهای اخبار ثبت و اظهار می‌نمایند که من سعی‌های وافیه و اهتمامات کافیه بعمل آورده چیزی بسیار عجیب وغریب تحصیل کرده‌که تا این‌زمان درکل ممالک فرنگستان چنین خبر غریب دیده نشده نه هرکس‌که بخواهد همان چیز را ملاحظه نماید درفلانوقت و خانه و عمارت ممکن و میسر است خلاصه این مراتب فوراً شهرت تمام بهمرسانیده اهل ولایت عموماً رغبت بی‌نهایت مایل شده هرروز وهرساعت مرد و زن دسته دسته وفوج فوج رفته هروقت‌خواسته‌اند که داخل خانه شوند دربان گفته است که باید سی چهل نفر یکدسته شده بروند و بعد ازتماشاکه‌بیرون می‌آیند آنوقت دسته دیگر بترتیب بروند و بیایند خلاصه بهمان قرار دسته اول یك شلین [1] و دو شلینگ قرارداد کرده‌اند داده داخل می‌شوند ومی‌بینندکه هیچ‌چیز درآنجانیست از صاحبخانه می‌پرسندکه‌کوآن‌چیزکه نادرروزگاراست بیار تماشا کنیم‌جواب‌میگویدکه من‌مدتی عمر عزیز را به‌تحصیل و تربیت آن چیز صرف کرده‌ام‌که بلکه بآنواسطه و دست‌آویز به معاش درستی بجهت خود حاصل کنم حالا میترسم‌که بشما نشان بدهم و شما رفته یاد گیرید وآنوقت هنر وصنعت من از عظم افتاده دیگرکس اعتنا نکند پس در اینصورت بهتر این است که شما قسم بذات پاك خدا و روح مطهر حضرت عیسی یاد کنید تا من اطمینان حاصل‌کرده شما را ازحقیقت این سرمکتوم و آگاهی دهم.

الغرض آنها بهروضعی‌که درشریعت خود مقرر شده است همان‌کلمات را بزبان یاد میکنندکه ماهرچه دراینجا به‌بینیم وهرچه اززبان توبشنویم هرگز درخارج بروز نخواهیم داد همینکه‌آن شخص اطمینان‌کامل بهمرسانیده و بالمره خاطرجمع میشود باکمال بی‌ساختگی وصداقت مذکور مینماید و میگوید راستی این است که در پیش من هیچ چیز نیست وازاین تمهید بغیرازاخذ درم و دینارمنظور دیگری ندارم پس مرا ببخشید.

الحاصل همان دسته بدون‌اینکه چیزی غریب ملاحظه نمایند مأیوس‌گشته

۱ـ مقصود شلینك واحد پول انگلیس‌است.

خانه بیرون میآیند و درخارج هرکس از آنها تحقیق ماجرا مینماید اضطراراً جواب میگویند که اوضاع آنجا گفتنی نیست و تا شما خود برأی العین مشاهده نکنید از گفتن ما هیچ چیز برای شما دستگیر نخواهد شد و بهمین علت مردم بغایت مایل شده اغلب کلی بهم میرسانند که آنجا را به‌بینند و تماشا نمایند تااینکه بمرور زمان همان شخص مبالغ کلی ازاین ممر مداخل می‌کند وهیچکس نمیتواند مطلب را بروز بدهد.

اگر آدم عاقل از این اوضاع تصور نموده مظنه قوی حاصل بکند که اوضاع فراموشخانه هم از این جمله چیزها میباشد چنین میدانم که آدم منصف هرگز با آن شخص بحث نکند چراکه درعالم حرف بی مایه از این بالاتر نمیشود که اوضاع فراموشخانه را نمیتوان گفت یعنی چه فی الحقیقه همین یك کلمه دلالت میکند که در آنجا چیزی که بدین ودولت آدم منفعت داشته باشد نیست[۱].»

نخستین کتاب فارسی

نخستین کتابی که بزبان فارسی درباره فراماسونری منتشر شده است «افشای اسرار فریمشن» نامدارد، که در سال ۱۲۹۰ ه (۱۸۷۴م) درچاپخانه «منشی نول کشور» شهر لکنهور هندوستان بچاپ رسیده است. این کتاب درچهل صفحه بقطع وزیری است که شش صفحه اول وچهار صفحه آخرش بزبان اردو وبقیه بفارسی مخلوط بعربی وانشاء مخصوص نوشته شده و قسمتی از آنرا دبیرالانشاء منشی محمد ظهیرالدین خان بهادر بلگرامی نگاشته است. ناشر بنام میان داودخان «منشی حاجی میرغلام بهادر سودت» در مقدمه رساله شرح میدهد که در شهر لکنهو هند با «منشی نول کشور» آشنا شده ودرخانه او با عده‌ای ازرجال و بزرگان ومعاریف شهر ملاقات کرده است که ازجمله آنها «دبیرالانشاء» بوده واین شخص دورساله چاپ نشده داشته که بترتیب «اسرار محبت» و«اسرار فریمشن» نامیده میشده‌اند.

آنگاه او که از مدتها قبل درباره فراماسونری مطالعه میکرده، پس ازخواندن رساله «اسرار فریمشن» تصمیم میگیرد اطلاعاتی راکه خودش درباره آن دارد باآنچه

۱ــ نسخه خطی کتابخانه مجلس شورایملی ص۸۱ تا ۸۶

که دبیرالانشاء نوشته با نضمام چند مقاله‌ای که بزبانهای اردو و فارسی درهندوستان درین باره منتشر شده بصورت کتابی دربیاورد. باری، میان داودخان برای چاپ این کتاب ازدغلام باباخان بهادرسودت» استمداد میکند و پس از تأمین مخارج چاپ آنرا در چاپخانه داوده اخبار» که متعلق به «منشی نول‌کشور» بوده بچاپ میرساند و شخصی بنام «جوادعلی» نیز کارکتابت‌کتاب را بعهده میگیرد. بنظر میرسدکه این اولین کتاب فارسی‌است‌که درایران وهندوستان درباره فراماسونری چاپ ومنتشرگردیده است.

ناشر مذکور ازصفحه۲۸ به بعد این رساله قسمتی ازمقاله‌ای‌راکه درمجله «اوده اخبار» شماره ۱۶جلد سوم صفحه دوم مورخ ۱۶ اپریل ۱۸۶۲م (۱۲۸۷هـ) بزبان اردو منتشرشده و«بیان ماهیت وتحقیق‌حال فریمشن» نام دارد نقل میکند وتاریخ‌این سازمان را ازسال ۱۲۰۰ به‌بعد ذکر مینماید.

نقل قسمتهائی از این رساله بخوبی نمونه افکار و عقاید فارسی زبانان هند و ایران را درباره سازمان جهانی فراماسونری نشان میدهد. نویسنده «اسرارفریمشن» آنچه‌راکه درباره مذهب وخداپرستی‌دردرون‌لژها شنیده عیناً نقل‌میکند وبنظرمیرسد که‌تحت تأثیر افکاری‌که مردم‌آن زمان درباره‌کفر و زندقه والحاد و مبارزه و مخالفت فراماسونها با دین داشته‌اند قرار گرفته است. بد نیست باتفاق قسمتی از آنرا بخوانیم:

ماهیت و حقیقت فریمشن

تاریخچه ایجاد فراماسونری بزمانهای خیلی قدیم و بعهد سلطنت سلیمان نبی‌میرسد. طبق روایات قرآن، دیوی انگشتر سلیمان را دزدید و بصورت او درآمد. دیوباسم سلیمان تعلیم گمراه‌کننده‌ای بمردم داد. آنگاه‌که فتنه دیوآشکار شد مردم فهمیدندکه دیو سلیمان نما، شیطانی است که خلق راگمراه میکند. تعالیمی که دیو سلیمان نما بمردم میداد امروز بنام فریمشن ظهور کرده و سبب ضلالت وگمراهی جهانیان شده است. مفهوم آیات قرآن کریم اینست‌که مسلمانان بتعالیم فراماسونری که دیو سلیمان‌نما بمردم داده پشت‌پا بزنند و فریب‌گفته های‌دیوان‌نخورند. هرکس

سُبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم

التماس از جانب مصنف ایسا التماس بگوش دل آگاہ ہونا چاہیے کہ یہ رسالہ مختصر عجیب مضمون [illegible] کی
صورت ظہور میں آئی ہے کہ تمام اسرار مخفی فریمشن کے اس میں لکھے ہیں بلکہ نقشہ بھی دکھا دیا ہے [illegible] حال
فریمشن خانہ کا جسکا نام جادو گھر ہے سب کچھ مفصل بیان کر دیا ہے [illegible]
[illegible] اسرار مخفیہ نہیں معلوم ہو سکتے لہذا ان میں اسرار مخفیہ کے افشا میں یہ رسالہ [illegible]
[illegible]
[illegible]
فریمشن [illegible]
[illegible]
[illegible]

افشای اسرار فریمشن

[illegible]
[illegible] فریمشن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فریمشن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فریمشن [illegible]
[illegible]

مطبع منشی نول کشور مقام لکھنؤ میں چھاپا گیا

اولین صفحه از کتاب افشای اسرار فریمش

تعالیم دیو سلیمان نما یا فراماسونری امروز را بپذیرد بلافاصله ایمانش را از دست میدهد چنانکه در تفسیر فتح العزیز آمده است که زنی بر سر چاه بابل رفت و با اصرار زیاد از «هاروت و ماروت» اسرار دیو سلیمان نما را خواست. وقتی زن اصرار دیو سلیمان نما را دانست، ایمانش را از دست داده و آن زن هم بصورت سوار مسلحی در آمده بآسمان رفت به همین دلیل است که در میان زنان ساحره‌ها و جادوگران بیش از مردانند.

نظیر این داستان را در باره مردی نیز نقل میکنند. مرد موصوف بر سر چاه بابل رفت تا اسرار را فرا گیرد. باو گفتند بشرطی اسرار دیو سلیمان نما را بتو یاد میدهیم که هرگز نام خدا را برزبان نیاوری. آن مرد ابتدا پذیرفت. ولی پس از چندی بی‌اختیار نام خدا را بزبان آورد و ایمان از دست رفته‌اش با همین یک کلمه بجا بازگشت ولی اسراری که آموخته بود فراموش کرد و سحرها باطل شد. پس از این قضیه فریمشن ها برای اینکه کسی اسرارشان را فاش نکند، باو دیوی میگمارند واو را تهدید بمرگ می کنند تا خدا ناشناس آنها فاش نشود. من خود مرد وارسته و بسیار دیندار ومؤمنی را میشناسم که بخیال دانستن اسرار فراماسونی رفت وفراماسون شد. پس از آنکه تمام ایمانش را زایل کردند، اسرار را باو آموختند واورا تا درجه دوم رسانیدند. ناگهان مشیت الهی بسراغش آمد وکلمه‌ای را بزبان آورد. همان دم همه تعالیم فراماسونی را بدور ریخت وتلاش استاد برای شاگرد بحال سابق بی‌ثمر ماند. تا جائیکه شبی از محفل گریخت. درمجلسی که من هم بودم میگفت:

اول ـ اینکه تا از آنجا بیرون آمدم هرچه میدانستم فراموش کردم.

دوم ـ اینکه در آنجا عجائبی دیدم که نظائر آن در میان مردم هیچ دیده نمی‌شود.

دبیرالانشاء برای اینکه اطلاعات بیشتری از فراماسونری بدست آورد، درسال ۱۲۶۹ھ (۱۸۵۳م) به کلکته سفر میکند و در آنجا با امین مدرسه شرکت هند شرقی تماس میگیرد واورا آماده برای دادن اطلاعات می‌بیند. امین مدرسه از او میخواهد بااستاد اعظم لژ کلکته ملاقات کرده ودر باره فراماسونری اطلاعات صحیح‌تری بدست آورد

ولی نویسنده رساله حاضر باین ملاقات نمیشود تا اینکه امین مدرسه درروز ۷ ذیقعده ۱۲۶۹ هـ (۳ اوت ۱۸۵۳) این اطلاعات را باو میدهد . امین مدرسه به نویسنده رساله میگوید: «درفراماسونری چنددرجه‌دارندکه‌هردرجه‌ای به‌سه درجه دیگر تقسیم‌میشود.

دردرجه اول هنگام پذیرفتن شاگرد در محل لژ مقداری کفش کهنه و پوسیده و کثیف جابجاوپراکنده دیده میشود. دراین محل ترسناك همینکه کسی پا بدانجا بگذارد باو میگویند از بردن نام خدا وعقیده خداپرستی وهرگونه تصور درباره خدای نادیده که عقیده حمقاست بپرهیزد ، صرف نظر از تاکیدی که استادان لژ میکنند ، آنان بمحض اینکه بچنین مکانی پا میگذارند، خودبخود خدا را فراموش می‌کنند و بعید نیست که این حالت در اثر همان سحر و جادو باشد و به همین دلیل نام این مکان را «جادوگرخانه»گذاشته‌اند.

دردرجه دوم ــ استخوان‌های پوسیده مردگان را در اطاقی پراکنده می‌کنندکه وحشتناکتر ازدرجه اول است وهرچه عقیده نسبت بخداوایمانی ازدرجه اول باقیمانده باشد دراین درجه زائل میشود وطبیعت ماسون‌جدید بیشتر بگمراهی متمایل میگردد وکسیکه معتقد به خدا وخدا پرستی باشد احمقتر می‌نامند.

درجه سوم ـ دراین درجه کثافات ، ویرانگی و آوازهای مهیب بیشتر است. در وسط محل تشکیل اعطاء درجه استادی « چوکی[1]» کثیف نشسته است . بـه تازه وارد میگویند اگر بروی‌آن پای‌گذاری فراماسون می‌شوی و به همه اسراروافف میشوی.

نویسنده ازامین مدرسه میپرسد : فراماسونها چگونه همدیگررا میشناسند. او جواب میدهد، این‌کار ناشی ازکیفیت ماوراءالطبیعه‌است بنام «اشراق»که صوفیان‌آنرا «کشف» یا «مکاشفه» نامند .[2]

۱ــ چوك پرنده‌ایست شبیه‌جغدکه‌خود راازدرخت‌آویزان‌میکند وپی‌درپی‌فریاد میکشد واورا مرغ شب‌آویزومرغ حق هم میگویند . ص۳۸۸ فرهنگ عمید .

۲ــ اشراق یك‌ایده فلسفی‌است که افلاطون‌آنرا آورده وعقیده اواینست که ماوراء عالم مادی‌یك عالم واقعی هست‌که اصل تمام موجودات درآن عالم قرار دارد وکسی میتواند عالم واقعی را درك کندکه بمرحله کمال عقلی برسد و ایـن مرحله را اشراق میگویند یعنی پرتو افکنی برعالم دیگر.

تقریظ جوادعلی

دراین رساله، چند صفحه‌ای نیز به تقریظ جوادعلی مدیر مدرسه شرکت هندشرقی و کاتب آن اختصاص دارد. جوادعلی که مدت هجده سال به محفل ماسونها می‌رفته و با آنها محشور بوده و ازاسرار درون لژها مطلع میشده است می‌نویسد:

در اولین روزی که به‌لژ رفتم، تمام آداب و تشریفات لازم‌که برای حضور در محفل لازم بود بجاآوردم. مکان وحشت انگیزی بود که هرآدم با جرأتی را به ترس ووحشت می‌انداخت. قرآنی دیدم که روی میزبود. پرسیدم این‌قرآن جیست؟گفتند برای قسم دادن مسلمانان است. در درجه دوم فراماسون‌ها را به انجیل قسم میدهند و دردرجه سوم بمقررات و قانون اساسی فراماسونری و از اوآنچه لازم دارند پیمان و تعهد میگیرند.

مبادی ماسونی سه چیز است:

۱ـ سحر وطلسمات که محسوس نیست وبترتیب جزو تشریفات‌شده‌است.

۲ـ امورماورالطبیعه و شرکت دراین‌موارد عملیاتی شبیه‌کارهای اجنه می‌شود.

۳ـ احضار ارواح بکمك اجنه و شیاطین صورت میگیرد. یکی از رؤسای فراماسونها در لژ بمن گفت، در اینجا میتوانیم ارواح پیامبران از جمله داود، سلیمان وموسی را احضارکنیم وآنها مکلف بقبول دعوت ماهستند. پرسیدم به‌چه زبانی صحبت می‌کنید گفت به همه السنه دنیا ولی‌چون همه اعضاء انگلیسی‌میدانند، ولذا تشریفات همه باانگلیسی انجام میشود. تمام سخنانی که‌آنهاگفتند نشان‌دهنده کفر، الحاد وزندقه مطلق بود. درمورد عبادت خداوند، فراماسونها عقیده دارندکه ما چون ملقب به‌لقب «آزاد» هستیم دیگر ازقید عبادت هم‌آزادیم وبه‌همین‌دلیل خداهم به‌عبادت ما احتیاج ندارد. چون خداوند ازعبادت ما بی‌نیاز است ما هم از قید تکلیف عبادت آزادیم. پرسیدم چرا حضرت «عیسی» را احضار نمی‌کنند؟ جواب دادند: چون در اینجا کسی آن اندازه‌کفایت ولیاقت نداردکه حضور عیسی را درك کند، ازاین لحاظ احضار اوصورت نمی‌گیرد ولی این امرغیرممکن نیست چنانکه درلژ ژرمنی که افرادکمالات بیشتری دارند، عیسی هم حاضر میشود. در لژ مقدار زیادی صندلی و ظروف شکسته

دیدم پرسیدم اینها برای چیست؟ گفتند از کثرت آمد ورفت مهمانان خورد شده. من تعجب کرده پیش خود گفتم چه مهمانان محترم وپاکیزه‌ای باینجا میآیند که ثمر آمدنشان شکستن صندلیها ونشیمنگاههاست.

در این فرقه زنان و هنودرا نمیپذیرند زیرا اینها بدنبال دین‌دارهائی میگردند که شکارهای فربه‌تری باشند، تا باازبین بردن مبانی اعتقاد وایمانشان بتوانند عقیده خودرا بهتر ومحکمتر در دل تازه واردین فراماسون‌رسوخ دهند ولی هنودکه خود بخود مبانی دینی ندارند عقاید ماسونی راهم بسستی میپذیرند. دلیل‌اختفاء اسرارشان اینست که اگرمردم به عقاید آنان آگاه شوند خواهی نخواهی به پوچی و بی مایگی این عقایدپی برده ودرصدد مسخره کردن‌وآبروریزی آنان برمیآیند واینجاست که علاوه براینکه پیش خداآبروئی ندارند درپیش خلق‌هم بی‌آبرو خواهندبود و بهمین دلیل است که اسرارشان را مخفی میدارند.»

اما خود دبیرانشاء درفصل بخصوصی درباره جادوگرخانه کابل

جادوگرخانه کابل که محفل فراماسونها بوده داستانی را شرح میدهد که بسیار جالب است. او مینویسد: هنگامیکه قوای انگلیس در شهر کابل مستقرشد، در آنجا یك محفل فراماسونی بوسیله افسران و سربازان فراماسون انگلیسی تشکیل‌گردید. شجاع‌الملك فرماندارکابل بامید دریافتن اسرار فراماسونی‌به فراماسونهای انگلیس اجازه میدهد که بنائی برای محفل ماسونی بسازند و نام آنجا را «جادوگرخانه» گذارند. شجاع الملك یکی از اطرافیان مورد اعتماد خود را بداخل تشکیلات فراماسونی‌کابل‌کرد تا پس ازاطلاع ازهمه اسرار او را در جریان بگذارد. متوسط بعد که مأمور شجاع‌الملك از همه اسرار مطلع گردید، شجاع‌الملك باو گفت تاهمه دانستنی‌ها را بنویسد ولی او حاضر نشد دستورات فرماندارا انجام دهد. پس ازمدتی چند نفر دیگر حاضرشدند داخل در محفل ماسونهای کابل شده تا اسرار آنهارا فاش‌کنند. ولی داوطلبان بعدی نیز پس از اینکه ماسون شدند همه لب بستند وحرفی فاش نکردند. پس‌ازسه سال‌که فرمانده انگلیسی وسربازان و افسران فراماسون

انگلیسی از کابل رفتند و «جادوگرخانه» تعطیل شد، ناگهان همه ماسونهای افغانی که شجاع‌الملك آنها را بداخل محفل فرستاده بود وتاآن زمان سکوت کرده‌بودند شروع بگفتن اسرارکرده تاجائیکه اگرسرشان با شمشیر از تنشان جدا میشد، چیزی ازاسرارارا مخفی نمیکردند. ازجمله اولین ماموری که‌شجاع‌الملك بمحفل فراماسونها فرستاده بود، مشاهدات خودرا بتفصیل بیان‌کرده وگفت: درفراماسونی هفت‌درجه است

۱ـ درجه‌اول درمیان عده‌ای‌که نه‌آنها رامیشناختم و نه‌آنها بامن صحبت‌میکردند با ناراحتی بسرمی‌بردم.

۲ـ درجه دوم ـ از درجه اول مهیب‌تر و کثیفتر بود. در اینجا یك مرده مهیب وکریه منظر بزمین افتاده بود. کسی که همراهم بود، دعائی برآب خواند و برروی مرده پاشید. مرده زنده شده از جای برخواست وبا شمشیر برهنه با من براه افتاد. هرجا می‌رفتم او ازمن جدا نمی‌شد. همیشه مرده همراه من بود.

۳ـ درجه‌سوم دراین‌درجه‌قفلی بدهانم‌زدند‌که‌ازآن‌پس‌نتوانستم‌حرفی‌بزنم. هرجا که می‌رفتم وبهرحالی که‌بودم مرده شمشیربدست همزاد وهمراهم بود. ازترس اوجرئت افشای‌اسرار نداشتم. میترسیدم حرفی بزنم وکشته شوم. اگر یك ماسون بین هزارنفر می‌دیدم، برسرهمهٔ آنهامرده‌های‌شمشیربدست می‌دیدم وازدورهمه ماسونهارامی‌شناختم. ازروزی‌که ماسون شدم تمام عبادات شرعی را بازی می‌پنداشتم وفقط برای حفظ ظاهر عبادت می‌کردم. ازوقتی که جادوگرخانه‌کابل تعطیل شد واستاد فراماسونی‌ازآنجا رفت ناگهان هیولای شمشیربدست هم نابدید شد. ازآن به‌بعد حس کردم‌که ازکسی نمی‌ترسم و قفل دهانم بازشده است.»

دبیرالانشاء پس‌ازذکراین مطالب می‌نویسد، تنهاراه پی‌بردن‌باسرارفراماسونری شکستن قفل هائی است که بدهان ماسونها می‌زنند. برای شکستن قفل ها و پی‌بردن باسرار ماسونها تنها راه خراب‌کردن مراکز ومحافل ماسونی است.

نظریه میان‌داودخان سیاح

میان‌دادخان سیاح ناشر کتاب نیز چنان‌که ذکر شد، صفحاتی درباره‌عقاید واطلاعات خودراجع به‌فراماسونری، دراین کتاب دارد . وی‌که درسال ۱۲۶۹ ه (۱۸۵۲م) با معلم فراماسون مدرسه «سرکارکمپانی» اطلاعاتی راجع به فراماسونها بدست آورده است می‌نویسد : «اصول فراماسونری واجد تمام سجایای اخلاقی است مگر «ایمان بخدا» واین سجایا رافقط بخاطرحفظ ظاهرازخود بروز میدهند و بدان تظاهر میکنند. کسیکه فراماسون میشود عقائددینی‌اش‌را ازدست میدهد وعقاید دینی ازقبیل «رستاخیز، بهشت، دوزخ، حساب وکتاب، کتب‌آسمانی ، فرشتگان ، پیامبران وگفتار پیامبران» را پندارهائی احمقانه وسفیهانه وبیهوده و باطل میدانند و میگویندکه این حرفها را برای ترسانیدن احمقها ساخته‌اند .

فراماسونها دردرون‌لژهای خود درباره روزرستاخیز اینطوراظهارنظرمیکنندکه آفریدگار جهانی ازآغاز تاامروز بارها هزاران هزار مخلوقات راآفریده و ازبین برده وبازهم مخلوقات تازه‌ای میآفریند وازبین میبرد. برای خداوند چه ضرورتی هست‌که در وقت معینی بنام پایان کار دنیا و روز رستاخیز تمام آفریده های گذشته را که خاك شده ونابودگردیده‌اند از نوبگونه زمانیکه زنده بودند ودردنیامیزیستند برانگیزاند، وازآنها حساب بکشد؟ مگرخدا قادرنبود درزمانیکه همین موجودات زنده بودندآنها را بعذاب‌گرفتارکند؟ فراماسونها برای حفظ ظاهر و باداشتن عقاید ضد خدا و دین در میان اهل هرآئین و مذهبی بلباس همانها درمیآیند وعیناً عبارات و آداب‌آنها راحتی بهتر از خودشان بکار می‌بندند .

آنها میگویند عبادات ما و صدقه دادن و روزه گرفتن و حج رفتن بچه‌کار خدا میخورد. اوازهمه اینها بی‌نیاز است بنابراین ما با انجام دادن‌کارهای مذکور خودمان راگول میزنیم و اگرما برسر آن باشیم‌که خدا را از خود خشنود سازیم بهترین راهش اینست‌که با بندگان خدا نیکی ومهربانی‌کنیم و ازدروغ ودغل وحقه‌بازی و خیانت و خلف وعده بپرهیزیم .

وقتی من این حقایق را دریافتم، بفکر افتادم تا از دانستنیهای خود، دیگران را با خبر سازم تا آنها بخیال دست یافتن باسرار فراماسونی وارد این فرقه ضاله نشوند و بدام آنها نیفتند.

کلمه فراماسون

در این رساله نویسندگان مذکور درباره کلمه فراماسون و فراماسونی نیز نظراتی ابرازداشته‌اند. آنها مینویسند:

فری بزبان عبری «آزاد» و میشن به همان زبان بناست که از کثرت استعمال بزبان عوام «فراماشن» جاریست. سلیمان نبی علیه‌السلام به معمارانی که درساختمان معبد بیت‌المقدس شرکت داشتند وعده میداد که در آن دنیا از عذاب اخروی آزاد هستند و به همین جهت بآنها «معماران آزاد» میگفت. شاید همین روایت سبب شده باشد که عده‌ای بخیال رهائی ازعذاب دوزخ و آزادی اخروی باین گروه روی میآورند. درقرآن کریم درقسمتی ازیك آیه شریفه آمده است «والشیاطین کل بناء وغواص» وبعید نیست که این آیه شریفه اشاره به همین بناهای آزاد ماسونی باشد. من ترجمه «فریمسن» راکلمه «معمارآزاد» نوشته‌ام، درحالیکه صاحب کتاب دیگری که متخلص به رضایی ترجمه این کلمه را «نجار آزاد» نوشته است.

فصل دهم

پیشقدمان فراماسونری در ایران

ایجاد رابطه سیاسی و اقتصادی با انگلستان

تاریخ رابطه سیاسی ایران وانگلیس از نیمه دوم قرن شانزدهم آغاز میگردد. اولین فرستاده رسمی از طرف دولت انگلستان بایران شخصی بنام «آنتونی جنکینسن» بودکه از راه روسیه بایران آمد.

او درسال ۱۵۶۲م (۹۶۹ه) نامه الیزابت ملکه انگلستان را در قزوین به شاه طهماسب تقدیم کرد و در بهار همان سال بدون نتیجه مراجعت نمود. بعد از او هیئتی بریاست «ارتورادوارد» با مقداری هدیه و پارچه انگلیسی بقزوین رفت و موفق شد فرمان معافیت گمرکی کالای «شرکت مسکو» انگلیس را درسراسر ایران از شاه صفوی بگیرد. درسال ۱۵۹۹ م (۱۰۰۷ه) سرانتونی شرلی و۲۵ نفر انگلیسی دیگر ازجانب جیمز اول پادشاه انگلستان بایران آمدند ومقدمات ایجاد رابطه «شرکت هند شرقی» با ایران را فراهم کردند.

درسال ۱۶۱۶ (۱۰۲۴ ه) «ادوارکونوك» انگلیسی بایك کشتی ونمایندگی ازطرف شرکت هند شرقی بایران آمدکه باجمعی ازهمراهانش درهرمز بدست پرتقالیها مسموم شد. پس از این حادثه شاه عباس کبیر «توماس بارکه» معاون هیئت را بریاست نمایندگی شرکت هند شرقی قبول کرد و قرارداد خرید ابریشم ایران را باوی امضاء نمود. دوران سلطنت شاه عباس کبیر را می‌توان باگشایش دریچه نفوذ ورسوخ سیاسی

واقتصادی انگلیس درایران تعبیر کرد . بعدازمرگ شاه عباس ، انگلیسها رابطه کم دوستانه‌ای با ایران دایرکردند وبا وجودی که قسمت مهمی از تجارت ایران در دست هلندیها بود ، با ابتحال آنها بتدریج موفق شدند هلندیها را بدنبال پرتقالیها از ایران اخراج کنند . دردوران سلطنت کریمخان زند رابطه دو کشور توسعه یافت تاجائی که احداث کارخانه دربوشهر و بندرعباس به آنها واگذار گردید . درزمان جعفرخان زند انگلیسها آزادی خود را حفظ کردند و قسمتی از مرکزفعالیت خود را به بصره که مقر جعفرخان بود منتقل نمودند .

درسال ۱۷۹۹ (۱۲۱۳ ه) مهدیقلیخان ملقب به بهادرجنگ ازجانب حکومت هند انگلیس با تحف وهدایای بسیاری به ایران آمد وسلطنت فتحعلیشاه را تبریک گفت اوباخودیك اعتبارنامه رسمی نیزآورده بود ، که چون کارهایش بخوبی پیشرفت میکرد از اعتبارنامه مالی خود استفاده نکرد .

در پائیز ۱۸۰۰ (۱۲۱۴ ه) سرجان ملکم دهقان زاده فقیر اسکاتلندی که از رجال معتبر دولت هند و انگلیس بود حسب‌الامر « مارکویس لردولسلی » فرمانفرمای هندوستان بعنوان سفارت به ایران آمد و ضمن تقدیم تحف وهدایای فراوان از پادشاه انگلیس را تقدیم شاه ایران کرد .

سفارت مهدیقلیخان بهادر جنگ و سرجان ملکم بدون دلیل نبوده زیرا بعلت اوضاع سیاسی آنروز اروپا ، و موقعیت مخصوص ایران ، انگلیسها ناچارشدند این دو سفیررا باعجله هرچه تمامتربه ایران بفرستند وهردونیز باموفقیت برگشتند . سرجان ملکم درتاریخ روابط سیاسی ایران یکی ازبرجسته‌ترین نقش‌ها را بازی‌کرد و نخستین عهدنامه دفاعی وتعرضی را با ایران امضاء نموده است . فرانسویها در آن تموقع کوشش زیادی کردند تا شاه ایران را از اجراء مفاد عهد نامه باز دارند ولی موفق نشدند معهذا بمحض آنکه بین روسیه و ایران جنگی در گرفت وسلطان قاجار برای اجرای عهدنامه سال ۱۸۰۱ م (۱۲۱۵ ه) به انگلیسها متوسل شد وتقاضای کمك کرد ، دیگر باجواب نامساعدآنها مواجه گردید . ملکم که معتقد بود ایرانیها « مردمی زرنگ

وقایل خریداری هستند » اساس سیاست و پیشرفت کارهای خود را بر رشوه دادن باطرافیان شاه و درباریان گذاشته بود ، و باوجودی که در ماده اول قراردادی که بتوسط او به امضاء رسید، نوشته‌شده بود « تاخورشید جهان افروز بر ممالك دولتین معظمتین پرتوافکن است اتحاد و یگانگی بین دولتین انگلیس و ایران درصفحه روزگار باقی خواهد ماند » ، مع‌الوصف شاه ایران بسرعت دریافت که انگلیسها منافع خودرا برهرگونه اتحاد و قراردادی مقدم میدارند. ولی‌عجباکه سیل رشوه ، تحفه ، هدیه وفساد دربارفتحعلیشاه نمی‌گذاشت که ایران ازآنچه که دارد و موقعیتی که نصیبش شده است استفاده کند. درهمان زمان هیئت ژنرال گاردان فرانسوی ازجانب ناپلئون بایران آمده وموفقیت فراوانی بدست‌آورده بود. بطوریکه حتی شاه ایران بخاطر او اجازه ورود و شرفیابی مجدد ملکم را بایران نداد . لیکن با اینوصف انگلستان که هنوزمنافع خودومتصرفات پرارزش خویش را درهندوستان ، درخطرمی‌دید از تلاش مجددی برای اتحاد با ایران خودداری نکرد . و این بارسرهارد فورد جونز را باین منظور روانه کشورما ساخت . جونز در ۱۲ مارس ۱۸۰۹ (۳ رمضان ۱۲۲۳ هـ) قرارداد موفقیت‌آمیزی با ایران امضاء نمود ، لیکن « لرد منتو » فرمانروای کل هند ، حواله های پولی وی را نکول کرده وهمین امرسبب کم شدن احترام وموقعیت جونز در دربار ایران گردید وناچاراو جیمزموریه را بهمراهی میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی « که عنوان وزیر مختار و سفیر فوق‌العاده‌راداشت» به لندن‌فرستاد تاطرح جدیدی برپایه صحیح‌واساسی برای برقراری « رابطه سیاسی » با ایران تنظیم کند[1] .

اعزام مامورین ماسونی به ایران

ورود موریه به انگلستان و گزارشهائی که او از اوضاع ایران وجهل وبی‌خبری عمومی وطمع‌وفساد دربار وقت ایران به وزارت خارجه و دولت انگلستان داد ، سبب شد تا اولیاء این

۱ـ منابعی که برای نوشتن سطورفوق ازآنها استفاده شده‌کتب : تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس درقرن نوزدهم نوشته محمود محمود ـ جلد دوم‌تاریخ روابط سیاسی ایران باانگلستان‌ازنجفقلی‌معزی‌ـ تاریخ‌سیاسی‌ودیپلوماسی ایران تألیف دکتر بینا ـ تاریخ‌ایران نوشتهٔ جنرال سرپرسی‌سایکس ومجله روزگارنو جلد ۴ شماره ۴ میباشد .

دولت طرح‌های اساسی برای استحکام موقعیت خود در ایران و حفظ مرزهای هند
راه تضعیف و تجزیه کشورها بریزند. برای اجراء این طرح‌ها سرگراوزلی بارت
جونز به سفارت انگلیس در ایران تعیین گردید. او که ابتدا به مهمانداری میرزا ابوالحسن
خان فرستاده مخصوص شاه ایران تعیین شده بود، در مدت ۹ ماهی که «ایلچی» در لندن
می‌برد، وی را آماده «عبودیت کامل» به آستان امپراطوری کرد و او را وارد
فراماسونری نمود و با ارتقاء دادن او به عالیترین مقام ماسونی «اطاعت کورکورانه
اوامر استاد اعظم» را به ایلچی مسلم ساخت، ایلچی در مراجعت به ایران مدت
سال در پست وزارت خارجه بعنوان سفیر و سفارت فوق العاده، خدمات مهمی به امپراطوری
بریتانیا و حکومت هندوستان کرد. وفقط بعضی اوقات برای مصلحت روزگار و
آنکه مردم نسبت خیانت بمملکت به او ندهند، با منافع انگلستان در ایران مخالفت
می‌کرد[۱]. وقتی ایران تجزیه شد و قراردادهای ترکمانچای و گلستان با کمک
بیگانه با ایران تحمیل گردید، بتدریج احساس شد که «ایلچی کبیر» را باید کنار گذاشت
زیرا در اینمدت او هم شناخته شده وهم مورد نفرت و انزجار قرار گرفته بود. ا
مأمورین انگلیسی بلافاصله بسراغ مهره دیگری رفتند و این مهره شناخته شده می
صالح شیرازی محصل اعزامی ایران به انگلستان بود که در لندن بجرگه فراماسونها
درآمده و در مراجعت به حلقه برادران ایرانی خود پیوسته بود. در آن ایام سفیر انگلیس
در تهران «سرهنری دیلوك» نام داشت و در مدت مأموریتش در ایران هرچه
به دربار و دولت ایران زورگوئی کرد. چون در این اوقات انگلیس‌ها جز تحقیر و
تخویف نسبت به ایران نظری نداشتند، این شخص را قریب ده سال در ایران نگاهداشت
تا دولت ایران با اعزام مهندس میرزا صالح رسماً از او شکایت کرد و آنگاه دولت انگلیس
ناچار «جان مکدونالد» را بجای او تعیین نمود.

نتایج نکبت بار اعمال ماسونها

کاری که فراماسونهای انگلیسی و ایرانی عالماً و عامداً
بامیهن ما کردند. عواقب نکبت باری داشت که بدبختی
بعدها حتی دامنگیر خود انگلیسها نیز گردید. تجاوز

۱- مجله امید نو ص ۷.

به عثمانی و ایران علنی شد و بار دیگر مرزهای هندوستان بخطر افتاد و ناچار بنابنوشته « جان ویلیام‌کی » درکتاب « جنگهای افغانستان » اولیای دولت انگلستان بیادنوشته‌ها وعقاید دورجل انگلیسی که به ایران فرستاده بودند، افتاد . جان‌ویلیام‌کی می‌نویسد : « . . . دولت انگلستان کشورایران را دست‌وپا بسته‌تسلیم دولت‌روس نمود. » ولی سرجان ملکم شدیداً باینکار اعتراض داشت ومی‌گفت : « ما نباید بگذاریم دولت روس ایران را ویران کند . مابا آن دولت معاهده داریم وهم عهد می‌باشیم وحق‌داریم که دراین میان مصلح باشیم .» سرهارد فورد جونز نیزمیگفت « . . . صلاح نیست دولت انگلیس ایران‌را دست بسته تسلیم دربارسن پطرزبورغ کند .» ولی‌اعمال‌کثیف «اوزلی- پیجی » دو استاد فراماسونی وسایربرادران ماسون‌آنهاکه دورشاه قاجارحلقه زده وبنا به ادعای (یك افسر ایرانی‌مقیم برلن) تعدادشان هم خیلی زیاد بود سبب شد تا ایران برای همیشه ازخیال‌تصرف افغانستان وکمك به‌آزادیخواهان هند دست بکشد.
ضعف وناتوانی ایران وازدست رفتن هفده شهرقفقاز، روسها را درآسیا صاحب قدرت ونفوذ سیاسی فوق‌العاده‌ای کرد ، بطوری که آنها بعدازایران خاك عثمانی را مورد هجوم قراردادند ، وقصد داشتند تابصره پیش‌بروند وطبعاً درصورتیکه موفق به‌پیشروی میشدند واز راه عثمانی ومتصرفات‌آن به خلیج فارس دست میافتند، فاتحه هندوستان خوانده میشد . انگلیسها وقتی این‌خطررا احساس کردند باکمك دول اروپائی معاهده صلح بین روس وعثمانی را در۱۸۲۹ (۱۲۴۴هـ) منعقد ساختند وازپیشروی‌آنها بسوی خلیج فارس وهندجلوگیری‌کردندواین اقدام آنها باعث جدائی روس‌وانگلیس‌گردید.
ازاین تاریخ به بعد هر یك ازدولتین سیاست مخصوص خودرا درآسیا تعقیب نمودند .
درحمله روسها بمبارزه بادستجات فراماسونی وسایرعمال مخفی وعلنی حریف درایران پرداختند ورقابت بین آنها وانگلیسها روزبروز شدیدتر شد . درنتیجه اشتباهات و سیاستهای غلط گروه ماسونی و آشکار شدن نقش سیاستمداران انگلیسی در ایران ، برای مدت‌کوتاهی زمامداران فراماسون درایران دیده نمیشدندولی باردیگر از سال بیستم سلطنت ناصرالدینشاه که محافل ماسونی در ایران گشایش یافت و هجوم مجدد

ماسونها به دربار ودولت وسازمانهای دولتی آغاز گردید ، آنها بخودنمائی پرداختند.

شناختن پیشقدمان فراماسونری در ایران و بررسی اعمال وافعال آنها وخیانتها وصدماتی که این گروه « بشردوست » در تمام قرن نوزدهم به کشورما واردکردند درخور یك تحقیق کامل وجامع است. واکنون سعی میشود تاجائیکه مقدورباشد ماهیت چندتن از پیشقدمان این جماعت درایران آشکارگردد .

میرزا عسکر در لژ فراماسونری پاریس وابسته به لژاسکاتلند

میرزا عسکرخان ارومی افشار سفیرفوق العاده ایران در دربار ناپلئون ، نخستین ایرانی صاحب مقام وباشخصیتی است که بعضویت فراماسونری وابسته به انگلستان درآمده است . دائرة المعارف فراماسونری ، تاریخ مفصل فراماسونری «گاولد» وپنج تاریخ معتبر دیگرفراماسونری همه متفق القولند که وی اولین ایرانی است که بعضویت فراماسونری جهانی درآمده است . قبل از او ایرانیانی که بهندوستان سفر کرده بودند ، عضو لژهای ماسونی هند بوده‌اند ، ولی‌چون درسازمانهای دولتی ودربار ایران دارای مقام ومنزلت نبودند نام آنها در ردیف فراماسونهای اولیه و برجسته ایرانی ذکر نشده است .

عضویت میرزا عسکرخان درلژ ماسونی وابسته به انگلستان از آنجهت مهم و قابل توجه است ،که وی هنگامی بعضویت فراماسونی درآمد که از طرف فتحعلیشاه بزرگترین مأموریت سیاسی به او محول شده بود .

در این مأموریت خطیر اوموظف بود ناپلئون وفرانسه را با ایران متحد سازد وجبهه‌ای علیه انگلیس وروس بوجودآورد . ولی سه ماه پس‌از ورود به پاریس گرفتار لژماسونی‌شدو بجای فعالیت بنفع ایران، حلقه عبودیت وفرمانبرداری‌استاد اعظم گراند لژاسکاتلند رابگردن نهاد . این واقعه درزمانی روی دادکه فتحعلیشاه در اثرجنگهای چندین ساله باروسیه از پا درآمده ودرصدد یافتن متحد خارجی برای مقابله باروسیه مهاجم بود ، وازینرو ابتدا دست بدامان انگلستان شد . گرچه انگلیسها به او جواب موافق دادند ، ولی شرط اتحاد را واگذاری تمام بنادر دریای مازندران و سواحل

استحکامات در بوشهر و تصرف جزیره خارک دانستند. فتحعلیشاه که نمی‌توانست مطامع بریتانیا را برآورد ناچار از دوستی با آنها چشم پوشید و در صدد پیدا کردن دوست دیگری برآمد. در همین موقع ناپلئون برای رسیدن به دریای هند در حوزه مدیترانه و امپراطوری عثمانی نفوذ کرده و در صدد تهیه اطلاعاتی از کشور ایران بود. فتحعلیشاه که قبلاً از خلیفه‌گری ارامنه اوچ کلیسا، اطلاعات زیادی درباره او و با ناپلئون بدست آورده بود، وی را بهترین متحد خود و کشور خویش تشخیص داده و بوسیله سفیر فرانسه در اسلامبول نامه‌ای برای ناپلئون فرستاد. قبل از آنکه نامه فتحعلیشاه به ناپلئون برسد، پادشاه فرانسه «ایمه ژوبر» مترجم و منشی دربار خود و بلافاصله پس از او «رومیو» آجودان مخصوص خودش را روانه ایران کرد.

فرستادگان ناپلئون بسرعت زمینه را برای اعزام یک هیئت نظامی بریاست ژنرال گاردان بایران فراهم کردند. دربار ایران این هیئت را با آغوش باز پذیرفت، و بلافاصله به معاهده «فن کن اشتاین» پیوست، مرتیب گاردان فرانسوی بضمیمه گزارشی که درباره انعقاد قراردادی برای ناپلئون فرستاد، تأکید کرد که در ایران زمینه بسیار خوبی برای مبارزه قطعی علیه انگلیس و روس فراهم است. و ناپلئون پس از اطلاع این گزارش سفیر خویش دستور داد که هر عملی علیه انگلیس لازم بداند انجام بدهد. گاردان بلافاصله نامه‌ای به فتحعلیشاه نوشت و باو اعلام داشت که: «...امپراطوری فرانسه میخواهد، هر نوع تجارتی بین ایران و انگلیس منقطع گردد و تمام عمال و کارگزاران این مملکت از جمیع بلاد و بنادر ایران طرد شوند و مراسلاتی که بین انگلستان و هندوستان از راه ایران حمل می‌آید، توسط اولیای امور ایران ضبط و مفتوح بشود...[۱]»

فتحعلیشاه بدون درنگ شروع باجرای مفاد قرارداد و اجرای خواستهای فرانسه نمود، اتباع انگلیسی را از ایران اخراج و رابطه سیاسی خود را با انگلستان قطع کرد و سفیر ایران را نیز از بمبئی فراخواند.

پس از این مقدمات، قراردادی بین دولتین ایران و فرانسه منعقد گردید که از

۱ـ سیاست ناپلئون در ایران نقل از نامه ۱۱ اوت ۱۸۰۸ گاردان به فتحعلیشاه. ص ۶۱

طرف ایران صدراعظم وحاجی محمد حسینخان اصفهانی امین الدوله آن را امضاء کرد
وفتحعلیشاه پس ازامضای آن، برای ابلاغ مراتب علاقه خود به ناپلئون میرزاعسکرخان



میرزا عسکر خان ارومی افشار اولین فراماسون ایران

قشارارومی را به همراهی میرزا علی بیگ با یك نامه مودت آمیز روانه پارس کرد.[۱]

عسکرخان با کمال عزت و احترام بدربار امپراطور فرانسه پذیرفته شد و شاه درمیان سفرای ممالك خارجه او را در مقام اول قرارداد، و در مراسم گوناگون وی را مقدم داشت و هروقت امپراطور یا نخست وزیر و وزیرخارجه او را میدیدند تأکید می‌نمودند که «عنقریب امپراطور متوجه روسیه ومسائل مربوط بایران خواهدشد[۲]».

در چنین اوضاع واحوالی لژفراماسونری انگلستان درفرانسه با عجله مقدمات عضویت میرزا عسکرخان را فراهم کرده وتشریفات ماسونی که میبایست درمدت ششماه انجام گردد درمدت بسیارکوتاهی پایان پذیرفت وعسکرخان درروز۲۴ نوامبر ۱۸۰۸ در لژ «Orderof paris» که اولین لژ تأسیس شده بوسیله گراند لژاسکاتلنددرفرانسه بود، بعضویت آن پذیرفته شد. این لژ که «مادر» همه لژهای اسکاتلند درکشور فرانسه بوده است درعرف فراماسونری «Philosophic Scottish rite» نامیده میشود.

درروز۲۴ نوامبر میرزاعسکرخان که بعضویت لژدرآمد، کرسی لژ تحت نظر توری Thory رئیس لژ کار میکرد. وقتی همه تشریفات انجام گردید وعسکرخان بعضویت لژ انتخاب گشت شمشیر دمشقی را که درکمر داشت به لژ تقدیم نمود و بنا بنوشته مجله فراماسونری «Acta Latomorum» که در پاریس بزبان فرانسه منتشر میشد، نطقی باین شرح ایرادکرد «آقایان من در نزد شما دوستی، وفاداری‌واحترام خود را تعهد میکنم. از قراری که شنیده‌ام و شك ندارم فراماسونها نیکو خصال و شفیق‌اند و به دوستانشان بی‌نهایت علاقمندمیباشندخواهش‌دارم این هدیه راکه شایسته یك فراماسونی حقیقی است ازمن قبول فرمائید این شمشیرراکه در بیست وهفت جنگ بکمرداشته‌ام بشما تقدیم میکنم. وامیدوارم این مراسم تحلیف شما را به درجه صمیمیت من نسبت بآئین فراماسونی و خوشوقتی که از عضویت این آئین برایم حاصل شده است متقاعد سازد...»[۳] نویسنده دیگرفراماسونری درکتاب «فراماسونری درجهان» که درصفحه ۷۶۷ و

۱ـ شماره ۴ مجله وزارت خارجه سال ۱۳۲۸

۲ـ سیاست ناپلئون در ایران.

۳ـ ص۲۳۷ جلد اول

۱۷۶۸ آنرا شورای فراماسونری آمریکا عکسبرداری کرده و برای اینجانب فرستاده است نطق عسکرخان را بطریق دیگری و با تغییرات آشکار منتشر ساخته است. علی مشیری نیز هنگام اقامت در لندن مقاله‌ای برای مجله خواندنیها تحت عنوان «اولین فراماسونهای ایرانی در اوایل قرن نوزدهم» نوشته که در آن چنین مینویسد «... در آن شب که مشارالیه با نور طریقت ماسونی منور گردید و از عالم تاریکی پا به روشنائی گذاشت فی‌الفور شمشیر جواهر نشان خود را که دارای تیغه‌ای از فولاد آبدار دمشقی بود از کمر درآورد وروی میز استاد لژ گذاشت و این بیانات را اظهار نمود: «برادران ـ سروران ـ ویاران ـ دوستی ورفاقت ووظیفه شناسی وامانت، فضایل اخلاقی و درایت، نوع پرستی ووفاداری بمقام سلطنت همه اینها وظائفی است که درمغز من جای گرفت وقسم یاد کردم ولی اجازه میخواهم شمشیری راکه دربیست وهفت جنگ درراه وطن برای من خدمت نموده است برای گروگان تقدیم یاران و برادران بنمایم تا هرگاه روزی قرارباشد در این راه مقدس مفتخر به‌انجام خدمتی گردم با همین شمشیر که برای خاطر وطن وشاه والاتبارم جنگ نموده‌ام آماده ستیز باشم.[۱] مشیری بدون اینکه مأخذ این قسمت از مقاله خودرا نقل نماید، آنرا دنبال میکند واحتمال میرود که چون بیعضی اسناد ماسونیک دسترسی داشته که درآن تفصیل بیشتری دراین باره داده شده به نقل از اسناد لژ لندن اکتفا کرده باشد. بهرحال نویسنده «اکتالاتامورم» مینویسد: درآن روز «توری» رئیس لژ یک نسخه ازکتاب قانون اساسی فراماسونری انگلستان را که در روی کاغذ اعلا چاپ شده بود وجلد چرمی قرمز بسیار زیبائی داشت با یك مدال تاریخی لژ مادر بسفیر کبیر تقدیم نمود.[۲]

در یادداشتهای «اکتالاتامورم» درباره تشریفاتی که روز ۸ دسامبر ۱۸۰۸ از طرف عسکرخان درسفارت ایران بعمل آمد، چنین نوشته‌شده است «سفیرکبیر ایران دراین

۱ـ شماره ۹۵ سال بیست و چهارم در ۱۳۴۳

۲ـ آنچه راکه از «اکتالاتامورم» اخذ شده مرهون هموطن گرامیم دکتر غفوری هستم که هنگام اقامت چند روزه‌ام در پاریس در پیدا کردن این قسمت از یادداشتها بمن کمك و مساعدت بسیار نمود.

روز کالسکه سفارت را توسط منشی وطبیبش بمرکز لژ فرستاد. بوسیله فرستاده مخصوص خود از رئیس لژ تقاضا کرد تا بمنزلشان برود و خود با تشریفات تمام از رئیس لژ پذیرائی نمود ودرضمن راجع باینکه خیال دارد درتهران یك لژ دایر کند، مذاکره کرد. وپس با همان کالسکه سفارت رئیس لژ را باتفاق منشی وطبیب خود بمنزلش مراجعت داد... » اگرچه در این جزوه که متکی باسناد لژ مادر اسکاتلند در فرانسه و صورت جلسات آنست صحبت از تأسیس لژ در تهران بمیان آمده لیکن در چندکتاب معتبر فراماسونری صریحاً ذکر گردیده است که عسکرخان مأمور تشکیل لژ در « اصفهان » شد «روبرت فریك گاوله » نویسنده معروف فراماسونری در تاریخ فراماسونری جهان مینویسد: «عسکر خان که در ۲۴ نوامبر ۱۸۰۸ بعضویت فراماسونری درآمده با برادران فرانسوی خود بمشورت پرداخت تا بتأسیس لژ در اصفهان مبادرت ورزد. ولی نمیتوان قبول کرد که چنین تصمیمی و نقشه‌ای عملی شده باشد...»[۱] نویسنده دیگر فراماسونری می‌نویسد « ... «توری» که ناقل این مطلب است توضیح نمیدهد که آیا بالاخره پروژه تأسیس لژ در اصفهان بمرحله اجرا درآمد یاخیر ؟ ولی بهرحال محتمل است که آقای سفیر در بازگشت بوطن بین دوستان مورد اطمینان خود اطلاعات چندی درباره تأسیس لژ منتشر کرده وتوجهشان را به عقاید مساعد خود با آن جلب کرده باشد زیرا از کلیهٔ حوادث واطلاعات بعدی چنین برمیآید که ازآن تاریخ به بعد در ایران دیگر عدم اطلاع وجهل نسبت به لژ فراماسونری از بین رفته است .»

علی مشیری در مقاله خود دنباله نطق عسکرخان در لژ مینویسد « این سفیر که بی اندازه تحت تأثیر این جمع واقع گردید درتمام مدت اقامت خود درفرانسه علاقه زیادی به فراماسونری نشان داد و پس از اینکه با استادان وبزرگان قوم مشورت نمود درصدد برآمد که لژی دراصفهان تشکیل بدهد این اولین اثری است که درباره قبول آئین

۱- جلد ششم سال ۱۸۸۷ صفحه ۳۳۸ (تاریخ شش جلدی فوق را با سیصد کتاب دیگر بکتابخانه مجلس شورایملی واگذار کرده‌ام)

فراماسونی بوسیله یك فرد برجسته ایرانی در تاریخ ثبت شده است...»[۱]

چنانکه قبلاً گفته شد سازمان فراماسونری انگلستان، بوسیـ

رتبه استادی

«لژ مادر اسکاتلند درپاریس» عسکرخان را با عجله و شتا

و تشریفات خاصی بعضویت سازمان خود درآورد. شاید کارگردانا

لژ برای اینکه ازوجود او واطلاعات ذیقیمتی که داشت بنفع دولت بریتانیا استفاده کنند

درمدت کوتاهی که از بیست و یك روز نمیگذشت باو مقام ورتبه استادی دادند، و این امر

درسوابق لژهای فراماسونی یا قاعده بی سابقه وکم نظیر است. بموجب قوانین ومقررات

وآداب ورسوم فراماسونری که ظاهراً «باید لایتغیر» باشد، فراماسونها پس ازسالها کار و

فعالیت در لژها وطی همه درجات واجراء کامل آداب ومقررات به مقام استادی میرسند ولی

لژ مادر اسکاتلند درپاریس در روز ۱۵ دسامبر ۱۸۰۸ یعنی درست پس از ۲۱ روز به

بعسکرخان درجه استادی داد. درصفحه ۲۳۷ اکتالاتامورم دراین باره چنین نوشته شده است

«... ۱۵ دسامبر ـ عسکرخان برتبه استادی نائل آمد و آرشیو عمومی آئین در

اختیارش گذارده شد. مشارالیه با دقت وعلاقه مخصوصی آنرا مطالعه کرده و یك قوطی مرصع

به جواهرات قیمتی نیز تقدیم لژ نمود...»[۲] کارگردانان «اعضاء کرسی لژ فیلوزوفیك فرانسه

که موفق شده بودند این خدمت بزرگ را به استاد اعظم خود «دراسکاتلند انگلستان»

بنمایند به پاس خدماتی که «روبلو» عضو کرسی برای وارد کردن عسکرخان به لژ نموده

بود درهمان روز طی تشریفات خاصی باو یك نشان قیمتی دادند[۳] اکتالاتامورم مینویسد

«... درهمان روز [۸ سپتامبر] لژ مادر که میخواست نسبت به آقای روبلو خطیب بزرگ

آئین که در موقع پذیرش سفیر کبیر خطابه بسیار خوبی تهیه کرده بود ابراز حق شناسی

نماید مدالی باو تقدیم نمود که یك طرف آن صورت استاد اعظم وطرف دیگرش خدمات

آقای «روبلو» بعنوان یك خطیب و نویسنده خادم لژ درسال ۱۸۰۸ [۱۲۲۳ ه] نقش

شده بود.» بدین ترتیب آشکار میشود که ارزش عضویت عسکرخان در لژ ماسونیك انگلیسی

۱ـ اکتالاتامورم همه جا عسکرخان را (عسکری) مینویسد.

۲ ـ ایضاً اکتالاتامورم ص ۲۳۷.

۳ـ مجله خواندنیها شما ۹۵ سال ۲۴

نه تنها بقدری زیاد بود که بخود او در مدتی کوتاه مقام استادی داده‌اند، بلکه به‌روبلو، یعنی کسیکه اورا وارد لژ کرده و برای وی سخنرانی تهیه نموده نیز نشان «استاد اعظم» اعطاء نموده‌اند.

در آن روزگار انگلیس ها از ایران بکلی رانده شده بودند و همه عمال دولتی وتجاری آنها بنا بخواهش ژنرال گاردان فرانسوی از این کشور اخراج گردیده بودند. بنا براین تنها راهی که برای کسب اطلاع ازچگونگی رابطه ایران وفرانسه و اتحادی که باکمك «ناپلئون - فتحعلیشاه» در شرف تکوین بود وجود داشت، استفاده از میرزا عسکرخان سفیرفوق‌العاده ایران دردربارفرانسه بودکه آنهم باکمال راحتی ودرکمترین مدت انجام‌گردید. از آن پس عسکرخان فرستاده شاه ایران که میبایستی برای جلب نظروکمك ناپلئون و دولت فرانسه بنفع مملکتش فعالیت‌کند، هیچگونه قدمی دربن راه برنمیداشت و مدت دوسال بدون اخذ نتیجه در پاریس بسرمیبرد.[۱] حتی یك اقدام مفید و یك‌گزارش ونامه نیز دراین مدت ازاو باقی نیست تا معلوم شود او دراین سالها درپاریس‌چه‌میکرده، در حالیکه تمام نامه‌های ژنرال‌گاردان ومکاتبات‌وزارت خارجه فرانسه وناپلئون، بشخص اویافتحعلیشاه دربایگانی دولت فرانسه موجوداست وقسمتی از آن‌بفارسی نیز ترجمه‌گردیده‌است[۲]، اهمال و یا تعمد عسکرخان در بی‌خبر گذاشتن فتحعلیشاه از هدفهای ناپلئون و اقامت بیهوده دو ساله او در فرانسه سبب شدکه روسیه تزاری بعد از معاهده «تیلسیت» و بجنگ آوردن کناره دریای سیاه و متلاشی کردن امپراطوری عثمانی بطرف ایران سرازیرشود وخود را برای پیشروی بسوی هندآماده کند. ناپلئون که متوجه این حرکت روسیه و جلب توجه او به هند شده بود، برای مقابله با دشمن حقیقی خود انگلستان، هجوم به روسیه را لازم دید زیرا فکرمی‌کرد که‌وقتی انگلیس‌درهند وآسیاسرگرم مبارزه با روسیه باشد بطورقطع دراروپا ازرقابت

۱ - اسناد وزارت خارجه ایران. مجله وزارت امور خارجه شماره ۴ سال ۱۳۲۸ شمسی

۲- دراین باره رجوع شود به کتاب (سیاست ناپلئون در ایران) بقلم دکتر خان بابا بیانی.

باسیاست فرانسه دست خواهد کشید.

ولی انگلیسها که از نقشه های ناپلئون عمیقاً اطلاع داشتند از پیش آمدها استفاده کردند وازاینکه سیاست روس سبب از بین رفتن قدرت وعظمت ایران ومتلاشی شدن ارتش وتجزیه این کشور میشد خوشحال بودند، ودرعین حال بوسیله عسکرخان کوشیدند تا تلاشی را که ناپلئون برای ایجادصلح بین روسیه وایران بعمل میآورد قطع کنند وآنچه در قوه داشته بکاربردند تا ازانعقاد قراردادصلح جلوگیری نمایند[۱].

فشاری که روسیه بایران وارد میآورد وعهدشکنی وبی اعتنائی ناپلئون که بعد گناه آن بگردن ژنرال گاردان افتاد، سبب شد تا فتحعلیشاه ازفرانسه نیزچشم بپوشد و باردیگربطرف انگلیس روی آورد. دکترخان بابابیانی مینویسد: «ازاین زمان است که دولت ایران بکلی چشم ازکمك وهمراهی فرانسه می‌پوشد ودرصدد یافتن متحد دیگری برمی‌آید. انگلیسها که ازدور ناظرتمام جریان امورسیاسی بودنداین اتفاقات وپیش آمدهارا استقبال کرده فوراً درصدد جلب دربارایران افتادند. سفیرآنها باهدایای فراوان و نیروی دریائی مکملی درکنارخلیج فارس لنگر انداخته و جبران ضررها را به‌پادشاه ایران پیشنهادنمودند ودرضمن یادآوری کردندکه قرارداد تیلسیت استحکامی ندارد ومتحد واقعی ایران دولت انگلیس است[۲]». واین پیش آمدها همان‌خواستهٔ‌ملی انگلستان وعمال‌طماع ورشوه‌خوارآن درایران‌بود تا باردیگرنفوذ ایندولت درکشوری که بدان لقب «دروازه هند» داده بودند، گسترش یابد.

بقول نویسنده «سیاست ناپلئون درایران» ازاین‌پس «... کسانیکه‌ازسابق‌طرفدار انگلیس بودند وجرأت خود نمائی نداشتند جائی گرفتند و بازار شهرتهای مهیب رواج

۱ـ نویسنده سیاست ناپلئون درایرانمینویسد «جای تعجب است با اینکه‌دولت‌فرانسه چه مستقیماً درپاریس بتوسط نماینده ایران‌عسکرخان وچه بتوسط مامورخود سرتیپ‌گاردان در ایران در آشتی دادن و صلح میان دولتین ایران و روسیه اقداماتی کرد به نتیجه‌ای نرسید ص ۶۹».

۲ـ ص ۷۶ سیاست ناپلئون درایران.

گرفت . گاهی استنکاف فرانسه را از قبول پیشنهاد ایران باین منتسب میکردند که بروسیه جهت حمله بایران معاهده سری بسته و به‌همین علت سرایران را بوعده‌شیره میمالد. گاهی نیز میگفتند که این دولت در اسپانیا شکست خورده و اتحادیهٔ عظیمی برضد او در اروپا درحال تشکیل است وچون دراین ایام اخبار پاریس هم برخلاف‌معمول روزبروز کمتر میشد رواج این شهرتها زیادتر میگردید ...[۱]»

از این به بعد عسکرخان کاری نداشت تا در فرانسه بماند و ازینرو به دربار ناپلئون اطلاع دادکه آماده‌حرکت بطرف ایران است. «برادران فراماسون» عسکرخان که دردربار فرانسه بودند برای اینکه اورا از غضب ومجازات شاه ایران نجات بدهند موفق شدند ، نامه‌ای از ناپلئون خطاب به فتحعلیشاه برای او بگیرند . در این نامه امپراطور فرانسه مینویسد:

«اعلیحضرتا، قدرقدرتا، چون‌مدت مأموریت موقتی سفیرفوق‌العاده شماعسکرخان افشار در دربار ما بانجام رسیده است و بنا برتصمیمات اخیر آن اعلیحضرت در باب فرستادگان، لازم بودکه اورا بیش از این درنزد خود نگاه نداریم. اگرچه عزیمت او برما ناگوار خواهد بود ورفتار اوهمیشه مورد ستایش ما بود. سفیرمزبور غالباً درمدت مأموریت‌خود مراتب لطف‌آن اعلیحضرت راگوشزد ما میکرده میل قلبی ما اینست‌که احساسات مودتی که‌همیشه بین‌الاثنین وجودداشته پیوسته برقرار بماند وآن‌اعلیحضرت در اختیار دوستی‌ما ودشمنان همیشه جانب مارا رعایت‌کنند ودراین مشورت ما باکمال صفا بنابراعتمادی که آن اعلیحضرت نسبت بما ابراز داشته‌اندمسئول ایشانرا اجابت خواهیم‌کرد . اعلیحضرتا ،قدرقدرتا در خاتمه از خدای متعال خواستاریم‌که روز بروز برعظمت شما بیفزاید وایامرا با عظمت وعافیت بگذرانند ۲۳مه ۱۸۱۰ . [۲]»

مهرامپراطورناپلئون-وزیردولت دوکدوباسانو- وزیر روابط‌خارجه دوکدوکادور

۱ــ ص۷۸ سیاست ناپلئون درایران . •

۲ــ ص ۳۰ شماره ۴۵مجله وزارت خارجه

پس از ورود عسکرخان بتهران، بعلت عدم موفقیت در مأموریت پاریس کار حساسی باو واگذار نشد. او حتی نتوانست لژ فراماسونری نیز در ایران تأسیس کند و در این باره نیز نقشه او باشکست روبروشد. نویسنده تاریخ فراماسونری که مطالعاتش متکی باسناد گراند لژ انگلند واسکاتلند است نیز در تشکیل لژ بوسیله عسکرخان تردید میکند. به همین سبب سازمان فراماسونری انگلیس مهره دیگری بجای او انتخاب و از این پس تا سی و پنجسال بعد از آن استفاده کرد. این مهره که چندین بار سفیر، مأمور مخصوص شاه و وزیر خارجه ایران گردید و با برادران فراماسونریش سیاست خارجی ایران را اداره میکرد. میرزا ابوالحسن خان شیرازی معروف به ایلچی نام داشت که بسیار بجاست از شرح حال او اطلاع حاصل کنیم.

میرزا ابوالحسن خان ایلچی دومین فراماسون ایرانی

میرزا ابوالحسن خان ایلچی که دومین فراماسون ایرانی و در ضمن اتفاق دومین وزیر خارجه ایران نیز بشمار میرود، در بین سالهای ۱۲۳۹ تا ۱۲۵۰ و از ۱۲۵۴ تا ۱۲۶۲ قمری هجری مقام وزارت خارجه ایران را داشت.

او کمدت سی و پنجسال ماهی یکهزار روپیه از دولت انگلیس وحکومت هندوستان رشوه و مقرری میگرفت در سال ۱۲۲۴ م (۱۸۱۰) یعنی در روزهائیکه عسکرخان مورد غضب و بی عنایتی فتحعلیشاه قرار گرفته بود و بایران احضار گردید، بعضویت لژ فراماسونری انگلستان درآمد. کارهائی که این دومین فراماسون ایران در مدت ۳۵ سال انجام داد، همه بضرر ایران و بسود سیاست بریتانیا بود. اعمال دوران سیاه وزارت وسفارت او آنقدر ننگین و بیشرمانه است که جا دارد نام او را در ردیف خائنین درجه اول مملکت ومروجین فساد ورشوه خواری وجاسوسی بنفع اجانب ذکر کنیم.

میرزا ابوالحسن خان پسر دوم میرزا محمد علی یکی از منشیان حکومت نادرشاه بود. او در سال ۱۱۹۰ه (۱۷۷۶م) در شیراز متولد شد و در دستگاه پدرش پرورش یافت. شبی که نادرشاه بقتل رسید، میرزا محمد علی در زندان بود و میبایستی روز بعد بجرم

۱ـ ۱۸۲۳ تا ۱۸۳۴ و از ۱۸۳۸ تا ۱۸۴۵ میلادی.

جانی که به نادر کرده بود زنده زنده سوزانده شود. پس از آنکه نادر بقتل رسید میرزا محمد علی هم از سوختن رهائی یافت و در عهد کریمخان زند درخدمت او میزیست تا در اواخر سلطنت این پادشاه مرد.

همسر او، خواهر حاجی ابراهیم، کلانتر شیراز بود و میرزا ابوالحسن خان پسر همین زن است. بعدها حاجی ابراهیم دختر خود را هم بزوجیت خواهرزاده خویش یعنی میرزا ابوالحسن خان آورد. زن حاجی ابراهیم دو خواهر داشت که یکی به عقد محمد تقی میرزا حسام‌السلطنه (۱۲۰۶-۱۲۶۵) پسر فتحعلیشاه درآمد و دیگری همسر حاجی محمدحسین خان امین‌الدوله صدر اصفهانی که در ۱۲۳۴ه (۱۸۱۸م) بصدارت فتحعلیشاه رسید. وی تا سال ۱۲۳۹ه (۱۸۲۳) که سال فوت اوست در این مقام باقی بود.

در سال ۱۲۱۵ه (۱۸۰۰م) که فتحعلیشاه، حاجی ابراهیم را از صدارت بر کنار ساخت وهمه بستگان او یا اسیر و یا مقتول و کور و یا متواری شدند، میرزا ابوالحسن خان نیز که حاکم شوشتر بود باسیری بطهران آورده شد و شاه قصد کشتن او را کرد. ولی بعضی از درباریان وساطت کردند و او مجبور باقامت درشیراز شد. اما میرزا باکمك انگلیسها از راه بصره به هند رفت و در بمبئی اقامت کرد. در سال ۱۲۲۳ه (۱۸۰۸م) صدر اصفهانی وساطت کرده واو را از بمبئی بتهران آورد و سال بعد بعنوان ایلچی مخصوص از تهران، با تفاق جیمز موریه منشی سفارت انگلیس روانه لندن نمود. او از راه گرجستان، ارمنستان، آناتولی وقسطنطنیه باکشتی مخصوص نیروی دریائی انگلستان بنام Frigate به جزیره مالت و از آنجا از راه تنگه جبل‌الطارق با نگلستان رفت.

مجله فراماسونری ضمن چاپ عکس او شرح بسیار مفصلی از رفتار و حرکات وی نوشته و بلقب «عالیجناب» داده‌است. این مجله می‌نویسد: «۱ ازوقتی که میرزا ابوالحسن خان بانگلستان رسید نهایت کوشش از طرف وزرای پادشاهی انگلستان بعمل آمد تا به فرستاده پادشاه ایران بد نگذرد. دولت انگلیس سر گور اوزلی را که از همان تاریخ بعنوان سفیر

۱- European magazine



میرزا ابوالحسن خان ایلچی ایران در انگلستان، دومین فراماسون ایران و نخستین وزیر امور خارجه ایران بود که مدت سی و پنج سال از دولت انگلیس مقرری میگرفت

پادشاهی انگلستان در تهران انتخاب کرده بود با تعلیمات لازمه بعنوان مهماندار[1] تعیین کرد. میرزا بکرات از نوع پذیرائی واحتراماتی که برایش معمول داشته بودند قدردانی واظهار رضایت نمود و از مهربانی مأموران پذیرائیش برای عموم حکایتها کرده است. عالیجناب باوجودی که مسلمانی مکلف بود ولی هرگز از امتیاز مخصوص دین خود که استفاده از تعدد زوجات باشد بهره نگرفته و یك زن انتخاب کرده بود و از آن زن نیز تا آنجا که ما می‌دانیم بیش از یك فرزند ندارد. چیزی که مایه اعجاب همه گردیده است آنکه نامبرده ظرف چند هفته و یا بهتر بگوئیم یکی دوماه بروانی زبان انگلیسی را یاد گرفته وصحبت میکرد و به زبانهای ترکی استانبولی و هندی نیز بخوبی تکلم می‌نمود. سفیر ایران قد بلند، هیکلی تنومند و قهرمانانه داشته چشمهایش نافذ و گویا و دندانهایش سفید وزیبا بود و در صورتش ریش انبوه سیاه رنگی مشاهده میشده است...»[2]

اما مجله وزارت امور خارجه ایران بخلاف مجله ماسونیك میرزا، را بعلت حرکات عجیب و غریبش سرزنش کرده ومی نویسد: «از میرزا ابوالحسن خان درطی این مسافرت بعلت آشنا نبودن به آداب فرنگی بعضی حرکات و اطواری که پیش فرنگیان مضحك جلوه میکرد ازوی ناشی شده است که در آن تاریخ جالب نظر بوده وجیمز موریه که غالب ایرانیان ید نقی و دست زبان او درعذاب بودند، این حرکات سفیر ایران را بهانه قرارداده وکتاب مشهور خود یعنی «داستان حاجی بابا اصفهانی» و «حاجی بابا در لندن» را نوشته است این دوکتاب سراپا غرض آلود و برای ایرانیان موهن است.»[3] میرزا در لندن عاشق دختر لرد «کاسلری» وزیر خارجه انگلیس شد وبنابر آنچه که در کتاب «حیرت نامه» که درکتابخانه وزارت خارجه ضبط است آمده از عشق این دوشیزه انگلیسی گریه

۱ـ مجله فراماسونری درباره کلمه مهماندار می‌نویسد: «... Mehmandar لغتی است که از اردو گرفته شده و به کسی می‌گویند که افسری عالیرتبه است و وظیفه‌اش پذیرائی و نگهداری شاهزادگان و زعمای مشخص کشورهای بیگانه می‌باشد...»

۲ـ The European magazine and London review جون ۱۸۱۱،

۳ـ ص ۳۰ شماره ۲ سال اول ۱۳۲۸،

می‌کرد وغزل حافظ می‌خوانده وضمناً می‌خواسته است که معضلات سیاسی ایران را نیز حل کند !!»

سر گور اوزلی بارت[1] مهماندار میرزا ابوالحسن خان که خود ازرؤساء فراماسونری بود ، خیلی زود « ایلچی کبیرایران» را شناخت و اورا برای ورود به حلقه برادران فراماسون مناسب ولازم دید .

عضویت درلژ فراماسونری

زیرا ایلچی ایران هنگامی که درد امان مادرش طفل خردسالی بود ، هم ازخیانت پدرش به نادرشاه مطلع شده و هم دقایق مرگ وسوزانیدن او را با ناراحتی تحمل کرده وکینه‌شاه ایران‌را ابدل گرفته بود. وهمچنین هنگامی که نخستین مقام دولتی‌را در شوشتر بدست آورد، باردیگرعفریت مرگ‌را دربالای سرخود دید. این دوحادثه او را آماده هرگونه خیانتی به ایران و شاه ایران کرد و بدامان « برادران فراماسون» و « سازمان جاسوسی » انگلستان انداخت .

میرزا ابوالحسن خان مثل میرزا عسکرخان خیلی زودهمه مراسم فراماسونری را طی کرده و در مدت بسیار کوتاهی بمقام Past Grand master رسید . نشریات فراماسونری که همه جا بـا احترام وذکرلقب « عالیجناب » ازاو نام می‌برند درباره عضویتش درلژفراماسونری انگلندکه بزرگترین لژ این کشور است چنین می‌نویسند:

بنابر روایت تاریخی فراماسونری روز ۱۵ژوئن ۱۸۱۰[2] عالیجناب میرزاابوالحسن خان بعضویت فراماسونری درآمد . روزی که او فراماسن شد ۳۵ نفر از اعضاء اصلی لژ و ۵ مهمان عالیقدرازلژهای معروف انگلستان که « لردمویرا »[3] و « دوک سوسکس »[4] نیز جزو آنها بودند باشکوه وجلال زیادی مراسم را انجام دادند .

۱- sir Gore ousely Bart

۲- درهمه تواریخ روزعضویت میرزا ۱۵ژوئن نوشته شده ولی علی مشیری ازلندن در مجله‌خواندنیها این‌روزرا ۱۴ژوئن ۱۸۱۰ نوشته‌است .

۳- Lord Moira (1754-1826), later Marquess of Hasting and viceroy of India . provincial grand master 1790-1813

۴- The Duke of Sussex





تابلوی نقاشی میرزا ابوالحسن‌خان

دوک سوسکس یا لرد مورا گراندماستر فراماسونری که‌میرزا ابوالحسن‌را استاد فراماسون کرد

میرزا ابوالحسن‌خان در لژ فراماسونری انگلستان رتبه‌ومقام past Grand Master بدست آورد و از طرف گراند لژ انگلند مأموریت یافت که با کمک سرگور اوزلی بارت که بمقام ریاست فراماسونری منطقه‌ای (proyincial Grand Master) ایران نائل‌شده بود، لژی در تهران تأسیس کند. ولی هیچیک از اسناد و کتب فراماسونری تأسیس لژ در تهران را تأئید نمی‌کنند وحتی با صراحه می‌نویسند «هیچگونه قرائنی دردست نیست که درهیچ‌زمانی وی موفق شده باشد لژ وابسته به‌گراند ماستر انگلستان در ایران تأسیس کند[1]».

اسناد فراماسونری می‌نویسند: میزان خدمات میرزا ابوالحسن‌خان به‌فراماسونری

۱ـ تاریخ فراماسونری گاولد جلد ششم.

را باید مکتوم داشت ولی ضمناً باید خاطرنشان کرد که بموجب مندرجات مجلات فراماسونری وبنا به‌اظهار یك افسر نظامی که دربرلین تحصیل می‌کرد در آن زمان تمام اعضاء دربار سلطنتی ایران از برادران فراماسون تشکیل شده بودند[۱]. گرچه این ادعای کتب و نشریات فراماسونری اغراق آمیز بنظر میرسد ولی نمی‌توان انکار کرد در دوران فعالیت ۳۵ ساله میرزا ابوالحسن‌خان دردربارقاجار عدهٔ زیادی ازدرباریان را غلامان حلقه بگوش انگلستان و لژ فراماسونری تشکیل می‌دادند که خود او در فراماسون کردن آنها تأثیر زیاد داشت.

تقسیم هدایا ـ تحف رشوه بوسیله میرزا واوزلی بین درباریان

همینکه میرزا ابوالحسن‌خان حلقه برادری ماسونیك را بگردن نهاد وحاضر شد غلام مطیع انگلستان در ایران بشود، فراماسونها مقدمات سفر پرطمطراق وپرزرق وبرق اورا به‌ایران فراهم‌کردند.

دولت انگلیس برای اینکه از این «غلام مطیع» خود حد اکثر استفاده را بنماید، موافقت کردکه همراه میرزا ابوالحسن‌خان مقدار زیادی هدایا و تحف وپول نقد برای تقسیم بین درباریان ارسال شود. سرگور اوزلی بارت باهمکاری وهمفکری میرزا امتیازات زیادی ازدولت انگلستان گرفته وبا هدایا وتحف بسیار از انگلستان بطرف ایران حرکت کرد. یك قرن پس از این ماجرای ننگین ویلسن شرق‌شناس انگلیسی[۲] ازبین اسناد واوراق لرد ملویل نامه‌های سرگور اوزلی را که حاکی ازپرداخت رشوه، هدیه وتحفه به درباریان وشخص میرزا ابوالحسن‌خان بود

---

۱ ـ نشریات فراماسونری که در آن جریان عضویت میرزا ابوالحسن خان منعکس شده باین شرح می‌باشد:

1 _ Freemasons magazine and Masonic Mirror Jan 2,1864
2 _ The European Magazine ، and London review June 1810
3 _ The History of Freemasonry
4 _ The coneise history of Freemasonry

۲ ـ اسناد لرد ملویل درکتابی بنام «نامه‌های سیاسی سفیر بریتانیا در ایران» منتشر شده. این کتاب‌را دکتر احمدتوکلی دیپلمات وزارت‌امورخارجه ترجمه ومنتشر کرده است

بدست آورد و بصورت کتابچه‌ای منتشر کرد .

این اسناد که بین اداره هندشرقی- وزارت‌خارجه انگلیس- نایب‌السلطنه وسرگور اوزلی رد وبدل شده نشان میدهد که انگلیسها با کمك میرزا ابوالحسن‌خان و بادادن رشوه وتحفه حتی به غلامان و نوکرهای درباری وشخص میرزا چگونه مقدمات‌نوکری درباریان فتحعلیشاه را آماده کردند . با نقل این اسناد شرم آور قسمت کوچکی از عملیات انگلیسها وعمال‌آنها افشاء میشود وباشدکه‌موجب‌عبرت سایرهموطنان‌ما گردد.

نمره ۶　　　اداره هند شرقی ۳۰ مه ۱۸۱۰

آقای محترم

مفتخریم که رونوشت دونامه خصوصی را که از طرف سرگور اوزلی بعنوان متصدی‌این اداره رسیده‌است برای‌اطلاع‌جنابعالی‌تقدیم داریم. یکی از نامه‌ها باملاحظه دستور جنابعالی مبنی برتصویب وپرداخت مخارج متفرقه که به عنوان انعام به‌نوکر- های‌میرزا ودیگردرباریان ایران داده میشد به ایشان نوشته شده ونامه دیگر بطوری که ملاحظه میشود نظرموافقت‌آمیز سرگور اوزلی است . بادرنظر گرفتن وضع فعلی‌که هرروز بعناوین مختلف اشخاص" محترمی" به ایران اعزام میشوند و احتیاجات مالی فزوده می‌گردد، وظیفه‌خود میدانیم‌که به اطلاع برسانیم برای اجرای دستورات باوضع مشکلی مواجه شده‌ایم چه وجوه اختصاصی‌کمپانی هند شرقی فقط وقتی قابل پرداخت است‌که‌ازطرف‌هیئت‌رئیسه امور هندوستان تصویب بشود زیرا این هیئت تنها مقام صلاحیتدار‌یست که می‌تواند دستورمخارج سیاسی را صادرکند .

باید معلوم کرد که آیا لازم است‌درموارد مشابه هم موافقت هیئت مدیره را جلب نمود یا خیر؟ عقیده شخصی اینجانبان این است که **وقتی شخصی از طرف اعلیحضرت بعنوان سفارت در دربار تهران تعیین می‌شود باید بهای پیش کشیهائی را که بمنظورمعرفی خود بدربار ایران می‌برد ازبودجه عمومی پرداخت نماید .**

درباره نوکرهای میرزا نیز می‌توان همین رویه را اجراء نمود البته تصمیم باجرای این عقیده شخصی نداشته منتظر اعلام نظر از طرف جنابعالی هستیم .

ضمناً معلوم فرمائید آیا بهتر نیست که هزینه افسران ومأمورین مخصوص که از این کشور به ایران اعزام میشوند از بودجه عمومی پرداخت شود زیرا میزان علاقه کمپانی هندشرقی نیز بهمان نسبت و اندازه علائق ومنافع عمومی است و واضح است که این مؤسسه هرقدر عضو اداری و مأمور مخصوص که از هندوستان برای خدمت ایران لازم باشد تقبل کند ، بهره بیشتری خواهدبرد .[1]

مفتخریم آقا ، که خدمتگذار صمیمی شماهستیم ـ ویلیام استل ـ ژاکب بوزانکت

بجناب جلالتمآب ربرت دنداس .

نمره ۷ ـ رونوشت شماره ۱۵ کوچه پارك ۲۶ مه ۱۸۱۰

آقای محترم

دریافت نامه ملاطفت آمیز مورخه بیست وچهارم شماباعث مسرت گردید خوشوقتم باطلاع جنابعالی برسانم میرزا و اینجانب بخوبی میدانیم کـه جلب توجه محبت آمیز جنابعالی متضمن تأخیر است ولی دلایـل بسیار مهمی ما را وادار می کند که توجه مخصوص را در اینوقت استدعا نمائیم. کارهای مختصری هست که مرتب کردن آنها (که تصور میکنم دریك هفته انجام شود) مانع حرکت فوری خواهد بود مگر اینکه برای موافقت هیئت مدیره یا درخواستهای شاه ایران ناچار بتأخیر بیشتر باشیم ... باکمال احترام طی یادداشتی صورت اشیاء مورد احتیاج راکه تهیه وخریدآنها تحت نظرمیرزا انجام خواهد شد بپیوست میـنمایم که بعداز دریـافت جواب موافقت آمیز ، فوری اقدام شود وهمچنین صورتی ازتمام نوکرهای ایرانی نیز که همگی دریك ردیف بوده ومبلغ مساوی دریافت میدارند تقدیم میدارد . اطمینان میدهم آقای محترم که در نهایت احترام صمیمانه درخدمت شما هستم ، سرگور اوزلی به آقای ویلیام استیل .

---

۱ ـ سایر مطالب نامه مربوط بساختمان سفارت انگلیس در تهران وقطنطب است

کارد و چنگال مبلغ تخمینی	۶۰ پوند
انواع کاغذ مداد وغیره	۲۰۰ »
جای لباس زنانه ، لوازم التحریر و میز کار	۱۰۰ »
مطبوعات ، کتابها و نقشه‌ها	۱۵۰ »
جعبه اسباب نقشه‌کشی وقوطی رنگ وقوطی عینک وغیره	۷۰ پوند
	درحدود ۵۸۰ پوند

نوکرهای میرزا ابوالحسن

کربلائی حسن	۵۰ پوند
محمد علی بیك	۵۰ »
عباس علی بیك	۵۰ »
غلامحسین	۵۰ »
هاشم	۵۰ »
محمد رحیم	۵۰ »
حسین	۵۰ »
حاجی عبدالله	۵۰ »
صادق	۵۰ »
	جمع ۴۵۰ پوند

نمره ۸ ـ شماره ۱۶ کوچه پارك

خصوصی دوشنبه ۲۸ مه ۱۸۱۰

آقای محترم

امیدوارم اقدامات و تذکراتی که گاهگاهی در نتیجه صحبت با میرزا پیشنهاد

میشود با حسن قبول تلقی خواهید فرمود . اطلاع حاصل کرده‌ام که شاه ایران آینه‌های بزرگ را بسیار دوست دارد اکنون که سفیر او به‌کمپانی معرفی شده است بجا خواهد بود که دو زوج از بزرگترین آئینه‌هائی که تاکنون درشرق دیده شده برای او فرستاده شود .

پس از رسیدن آئینه‌ها به بوشهر ، شاه برای آوردن آنها دستور خواهد داد و این موضوع سبب صرفه جوئی مبلغ زیادی ازخزینه خواهد شد .

تصور میکنم دو وزیری که تنها مشاور شاه هستند و در صدد تهیه و ارسال نامه بعنوان آنها می‌باشید انتظار دارند‌نامه‌ها باتحف و هدایا همراه باشد ، در خصوص جنس این هدایا صورتی تقدیم داشته‌ام برخی از اشیائی را که در صورت نامبرده ذکر شده ازطریق خرید چند تکه زری و موسلین وغیره که تهیه آن در بمبئی به آسانی ممکن است امکان‌پذیر خواهد بود و ماهوت مخصوصاً رنگهای شنگرفی ، آبی ، سبز پررنگ هدیه مناسبی است که مورد پسند خواهد بود .

ولی نمی‌توان از پارچه‌ها زیاد تقسیم کرد و پس از اینکه میرزا را بانبارپارچه هدایت کردم معلوم شد پارچه‌های ماهوت درجه یك از همانقسم که ماسپوشیم بهترین و شایسته‌ترین هدایا بوده و بهتر است که بجای یك تکه ، بقواره‌های ۲۱ یاردی‌تقسیم شود اطمینان‌میدهم این مخارج که تحت نظر اینجانب‌میشود بیهوده و بی‌نتیجه‌نخواهد بود .

قبلاً بارها به سلف شما وخود شما متذکر بوده‌ام که باید بمیرزا نیز مبلغی بهمان میزان که به محمد نبی‌خان و سایرین پرداخته میشده داده‌شود زیرا این‌شخص‌در اینجابرای نزدیك شدن بشخص اول‌خطرات زیادواقدامات مشکوك النتیجه‌ای را متحمل شده در حالیکه مأمورین قبل از او فقط مأموریتشان نزدمأمورین شما درهندوستان بود ؛ از این جهت معتقدم مبلغ مشابهی (هزار روپیه در ماه) باید باو داده شود و این مبلغ کافی خواهد بود که او را برای همیشه علاقمند و وابسته بعلائق کمپانی محترم سازد و این وجه قلیلی‌است که‌کاملاً بجاخرج شده است . در عین‌حال توصیه‌میکنم

که این وجه باید ازطریقی داده شود که همواره در اختیار سفیرباشد تاهر وقت که رفتار میرزا مخالف انتظار بود و آنچنانکه شایسته است سودمند و قابل استفاده نیست مستمری قطع شود .

اطلاع دارم که کمپانی ، برداخت نظراین مخارج را تصویب نمیکند ولی چنانچه نامه‌ای بفرماندار کل یا فرماندار بمبئی بنویسید جواب کافی و موافق دریافت خواهید فرمود ، چه آنان همواره دستورشما و معاون را باکمال افتخار اجابت مینمایند و این مقرری برقرار خواهد گردید. میرزا انتظار دارد که این مقرری از روزی که مأموریت یافته ویالااقل ازروز ورود بانگلستان دروجه او پرداخت خواهدشد.

ازاین مزاحمت خود معذرت میخواهم اما حفظ منافع کمپانی محترم هندشرقی را همیشه وظیفه خود میدانم .

امیدوارم که مرا از صمیمیترین دوستان بشمارید   اوزلی

به آقای ویلیام استل

آغازفعالیت ماسونی درایران

در این زمان طراحان سیاسی انگلیس برای پی‌ریزی کامل و استوار سیاست خود در ایران وجود سازمان فراماسونری و فراماسون شدن ایرانیها و اعزام فراماسونهای انگلیسی بایران را لازم میدانستند .

از این پس اغلب سفرای انگلیسی که بایران میآمدند حلقه برادری فراماسونری را بگردن داشتند . آنها در ایران حلقه‌های برادری متعددی بگردن رجال و بزرگان و درباریان ایران می‌افکندند و آنان را بدام محافل ماسونی میکشیدند .

در مدت نه ماهی که میرزا ابوالحسن خان ایلچی در لندن بود ، سرگوراوزلی استاد فراماسونری ، مهمانداری او را عهده داشت ودر همین ایام او بجای «سرهارفوردجونز» بعنوان سفیر انگلیس درایران تعیین گردید . دراین نه‌ماه میرزاابوالحسن‌خان عوض شده بود . او بحلقه برادران فراماسون درآمده و همراه یك استاد اعظم لژ بتهران میآمد . اوزلی در مارس ۱۸۱۱ (صفر ۱۲۲۶ ه) از راه هند بایران آمد .

در دوران سفارت «جونز» در تهران قرار شده بود دولت انگلیس سالیانه یکصدوبیست‌هزار تومان برای کمک جنگی بایران «وام بلاعوض» بدهد، تا این‌مبلغ در جنگ با روسیه مورد استفاده قرار گیرد. اما همراه «اوزلی ـ ایلچی» یك حواله سالی دویست هزار تومان نیز بودکه بموجب آن‌دولت انگلیس به‌فرمانفرمای هندوستان توصیه‌کرده بود تا از این پول برای خود ایلچی‌نیز مبلغی‌مقرری تعیین‌کنند.[1] وبطوری که خواهد آمداین‌مقرری برای او تعیین‌گردید.

دولت انگلیس برای اینکه «ایلچی» را بشاه نزدیك کند و در رأس قدرت قرار دهد، به سرگور اوزلی دستور داد از هیچگونه کمکی بمیرزا ابوالحسن خان خودداری ننماید. این دستور العمل سبب گردید که اوزلی هنگام‌شرفیابی آنقدر از برادر ماسونش ایلچی تعریف‌کند، تا فتحعلیشاه در حضور او به ایلچی بگوید «.... آفرین، آفرین ابوالحسن! تو روی مرا درمملکت بیگانه سفید کردی، منهم روی تورا سفید خواهم‌کرد. تواز نجیب‌ترین خانواده‌های مملکت من هستی بحول الهی من تو را بمقامهای بلند اجداد تو خواهم رسانید...»[2] در این موقع ابوالحسن‌خان بخاك افتاد، بطوریکه پیشانی او به قالی کف اطاق رسید.

آمدن اوزلی بایران که فرمان تأسیس لژماسونیك نیز به همراه داشت، موفقیت شایانی نصیب دولت انگلیس کرد تا جائیکه دو فراماسون گراندلژ انگلند «اوزلی ـ ایلچی» عهدنامه‌ای در دوازده ماده با هم امضاء کردند که بموجب آن: «ایران متعهد شده بود علیه افاغنه یاغی که با قشون انگلیس بجدال پرداخته بودند وارد کارزار شود»

سرگور اوزلی پس از امضاء قرارداد مذکور، چون یقین حاصل کرد که میرزا ابوالحسن خان در خدمت بانگلستان صادق و وفادار است برای اینکه اورا همیشه در اختیار دولت متبوع خود قرار دهد، بار دیگر مسئله پرداخت مقرری ماهانه را در

---

۱ ـ ناسخ‌التواریخ وقایع سال ۱۲۲۶ هجری.

۲ ـ ناسخ‌التواریخ وقایع سال ۱۲۲۶ « «

بخرج او عنوان کرد و نامه‌هائی به وزارت هندوستان ـ وزارت خارجهٔ انگلیس وکمیته محرمانهٔ امور سیاسی هند نوشت . این مکاتبات فیمابین وزارت خارجه انگلیس[۱] و وزارت هندوستان در لندن ضبط است و پس از گذشت ۵۰ سال در اختیار مراجعین گذاشته شده است .

مکاتبات مزبور بقدری گویاست که دادن هرگونه توضیحی در بارهٔ آنها زائد است . برای نمونه « کمیته محرمانه اداره امور سیاسی حکومت بمبئی » روز هفتم ژوئیه ۱۸۱۰ شرح ذیل را دربارهٔ برقراری مقرری به میرزا ابوالحسن خان بفرمانفرمای هندوستان نوشته است :

« بقرار اطلاع حاصله محمد نبی‌خان سفیر فوق‌العاده سابق ایران در کلکته که از طرف کمپانی هند شرقی یکهزار روپیه مقرری میگرفت ، حق نعمت را نشناخته و نفوذ خود را بنفع فرانسوی‌ها در ایران بکار انداخته است . اگر این مطلب حقیقتاً صحت داشته باشد البته مقرر خواهید نمود مقرری مزبور درحق وی قطع شود .

بر اثر خدمتی که از جناب میرزا ابوالحسن‌خان درخصوص توسعه اتحاد بین ایران و انگلیس ، نسبت بکمپانی بظهور رسیده ، به سرگور اوزلی اختیار داده شده است وجه مذکور را درحق وی مقرر داشته واین نظرما را بمیرزا ابوالحسن خان ابلاغ نماید . ضمناً این مطلب را باید بدانند یکهزار روپیه مقرری تا وقتی پرداخته میشود که سفیر انگلستان در تهران از رویهٔ میرزا ابوالحسن خان رضایت داشته باشد ... نظر باینکه مخارج میرزا ابوالحسن خان در مدت اقامتش در لندن از خزانه دولت انگلستان تأدیه شده ومدتی هم که در بمبئی بود کمپانی هند مخارج او را تقبل نموده است لازم میشود یکهزار روپیه مزبور از وقتی در حق او منظور گردد که بمبئی‌راترك مینماید .»[۲]

پس از وصول این نامه به کمپانی هند شرقی ، رئیس شرکت مذکور شرح ذیل

۱ـ بایگانی عمومی انگلستان ۱۱۸-۶۰ و Indian office

۲ ـ اسناد وزارت خارجه انگلیس ۱۱۸-۶۰ بایگانی عمومی .

را در همان تاریخ بخود میرزا ابوالحسن خان نوشته است :

« ما مراتب رضایت‌مندی خود را از روشی که آنجناب اتخاذ نموده‌اید باستحضار فرمان‌فرمای کل هندوستان رسانیده از ایشان خواستیم بعنوان نشانه‌ای از علائم دوستی ما نسبت بجنابعالی، ماهیانه یکهزار روپیه در حق آنجناب منظور دارند امیدواریم شاهنشاه و لینعمت شما اجازه قبول این مقرری را تا وقتی که جنابعالی از کمک بسفیر انگلیس در تهران نسبت بحفظ روابط دوستانهٔ ایران وانگلستان مضایقه ننموده‌اید مرتباً پرداخت خواهد شد.»[1]

سطور این نامه بقدری گویا و روشن است که جاسوسی و خیانت میرزا ابوالحسن خان دومین فراماسون ایرانی را بکشور خود مدلل میسازد. نامه هائی که بعداً نقل خواهد شد، نشان میدهد که جناب ایلچی کبیر مدت ۳۵ سال« بسفرای انگلیس در تهران کمک و همراهی میکرده » و از اوامر آنها سرپیچی نمی‌نموده است. سفرای بعدی هم مقرری اورا قطع نکردند زیرا اوغلام حلقه بگوش سفارت انگلیس در ایران بود. پرداخت این مقرری به میرزا ابوالحسن به سرگوراوزلی فرصت داد تا هر اقدامی را که منافع انگلستان صلاح میدانند بوسیله وی انجام دهد. دوماسون انگلیسی و ایرانی بعدها سبب انعقاد دو پیمان ننگین « ترکمانچای - گلستان » نیز شدند و بدین ترتیب روی همه برادران فراماسون خود را سفید کردند. اوزلی با وارد کردن درباریان قاجار بحلقه فراماسونی تقریباً همه اطرافیان شاه ایران را ماسون کرد.[2] این اقدامات آنقدر نفوذ اوزلی را در دربار ایران افزایش داد تا جائیکه فتحعلیشاه آزادانه همه مسائل مورد نظر خود را با او در میان می گذاشت وصمیمیت فوق‌العاده‌ای بین او و پادشاه و درباریان پیدا شده بود.[3] این استاد فراماسونی برای جدا کردن قفقاز از ایران وتضعیف ومتلاشی کردن کشورما و بخاطر اینکه ایران برای همیشه توانائی حمله به هند و کمک به آزادیخواهان و شورشیان هندی را از دست بدهد، مساعی زیادی نشان داد و فتحعلیشاه و درباریان او را

۱- اسناد وزارت خارجه انگلیس ۱۱۸-۶۰

۲- ص ۲۳۸ تاریخ ۶ جلدی گاولد چاپ ۱۸۸۷ « دردربار برادران ماسون خیلی زیاد هستند.»

۳- تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس جلد اول ص ۱۱۱ .

وادار کرد تا با قبول قرارداد صلح با روسیه با انتزاع هفده شهر قفقاز از ایران رضایت بدهند. این قرارداد را میرزا ابوالحسن خان فراماسون «طبق دستور استادش اوزلی» از طرف ایران امضاء کرد و بر اثر آن نه تنها روسیه از انگلستان راضی و خوشحال شد بلکه بزرگترین و آبادترین استانهای شمالی ایران نیز از این کشور جدا شد. در گیرودار این نیرنگ عجیب، فقط عباس میرزا نایب السلطنه مقاومت میکرد که کسی اعتنائی بافکار وعقاید او نمینمود.

درآخرین شبیخونی که قشون روس درروز ۳۱ اکتبر ۱۸۲۱ (۲۳ محرم ۱۲۳۷) به ناحیه «اصلاندوز» زد ونیروی عباس میرزا را عقب راند، اوزلی وایلچی مستقیماً شرکت داشتند. اعتمادالسلطنه درضمن وقایع سال ۱۲۳۷ مینویسد: «اوزلی به اتفاق ایلچی به تبریز رفت تا بعضی قرار ومدارها داده شود»[۱] لرد کرزن فراماسون معروف که با کمک فراماسونهای ایرانی وفرانسوی وانگلیسی قسمتهائی از انقلاب مشروطیت ایران را در روزهای واپسین پیروزی هدایت میکرد، در باره حوادث این ایام مینویسد «درآن روزگار سه تن ازمأمورین سیاسی انگلیس درسیاست کشورخود نسبت بایران دخالت تامی داشتند که یکی از آنها سرگوراوزلی، دیگری جیمز موریر وسومی جیمزفریزر بودند»[۲] واین اشخاص آنقدر با ایران وایرانی بدبین بودند وعناد ودشمنی داشتند که افکار عامه مردم انگلیس ونظر امنای آندولت را نسبت بایران مشوب ساخته وآنها را وادار باتخاذ روش بی اعتنائی وکمك به ضعف وناتوانی ایران نمودند وهمین امر سبب شد تا بروسها آزادی عمل زیادی برای تجاوز بایران داده شود.

محمود محمود، ایران آن زمان را به مزرعه‌ای که ملخ برآفتی بدان هجوم کرده تشبیه کرده ومینویسد... گوئی ملخ برآفتی درمزرعه هستی ایران تخم فتنه وفساد ریخته وتخم آن درحال رشد ونمو بود وسرانجام آن نیز برای ایران بسیار وخیم وخطرناك گردید. بطوریکه بعدها درایران سرپرستان مطلع و جدی و دلسوز پیدا شدند ولی نه کوشش و

۱ـ منتظم ناصری

۲ـ ایران ومسئله ایران ص ۲۲۷

نه فداکاری آنها هیچیك در برانداختن ریشه این تخم فتنه و فساد موثر نگشت ...»

میرزا ابوالحسن پس از مراجعت بایران یك بارنیز در سال ۱۲۲۸ھ (۱۸۱۳م) بعنوان سفیر فوق‌العاده به بطرزبورگ رفت و نسخ عهدنامه گلستان را مبادله کرد . سال بعد برای دومین بارمأمورلندن شد و پس ازسه سال در۱۲۳۵ھ (۱۸۱۹م) بطهران مراجعت نمود .

در ۱۲۳۹ھ (۱۸۲۳م) فتحعلیشاه وی را به عنوان وزیر خارجه خویش انتخاب کرد و اوتا سال۱۲۵۰ھ (۱۸۳۴م) که فتحعلیشاه فوت شد دراین سمت باقی بود. پس از فوت شاه چون او از علیشاه ظل‌السلطان برای رسیدن بمقام سلطنت طرفداری میکرد، همینکه محمد شاه بتخت سلطنت نشست ومیرزاابوالقاسم قائم‌مقام بصدارت رسید، میرزا دراثروحشتی که ازصدراعظم داشت، بحضرت عبدالعظیم بناه برد وتا قائم‌مقام زنده بود جرأت نکرد از بست بیرون آید. پس ازقائم‌مقام، حاجی‌میرزاآقاسی صدراعظم شد وبمیرزا تأمین‌داده واورا (ایشك‌آقاسی‌باشی) خطاب کرد. درسال۱۲۵۴ھ(۱۸۳۸م) حاجی‌میرزا ابوالحسن‌خان بار دیگر بوزارت امور خارجه برگزیده شد و تا ۱۲۶۲ ھ (۱۸۴۵)که وفات یافت در این سمت باقی بود . در مدت ۳۵ سالی که این شخص یکه تاز میدان سیاست وعامل اجرای نظریات انگلیس درایران وحقوق بگیرآندولت بودتحریکات همه جانبه انگلیسها ، علیه ایران ادامه داشت. اکثر اغتشاشات وفتنه های مختلفی که بمرور درایران علیه نفوذ واقتدار مرکزیت کشور وبرضد مذهب عمومی ایرانیان و بمنظوراز بین بردن مرکزثقل مملکت رخ‌داد، بدست انگلیسها وعمال مخفی آن‌کشور وبرادران فراماسون و غلامان حلقه‌بگوش آنان بود. درفتنه اسماعیلیه یزد ، فتنه تراکمه ، فتنه امراء خراسان، فتنه‌افغانستان، فتنه ازبك‌هاوفتنه باب‌همه‌وهمه انگلیسها دست داشتند

وقتی‌خطرناپلئون برطرف شدوایران ضعیف گشت‌وسرحدات هندوستان ازتجاوز محفوظ ماند ، بنا به پیشنهاد سرگور اوزلی قرار شد انگلیسها، ایران و عمال جیره خوارشان را رها کنند و مردم را در حال عقب ماندگی باقی بگذارند . میرزا ابوالحسن‌خان که دو سال قبل از مرگش متوجه سیاست جدید انگلیس شده بود برای

اینکه مقرری ماهانه یکهزارروپیه‌اش که از سال ۱۸۱۰ برقرار شده بود قطع نگردد از اولیاء دولت انگلیس خواست تا آنرا پس از مرگش بـه پسرش بپردازند . ولی لرد پالمرستون وزیر خارجه وقت انگلیس کـه دیگر بوجود او احتیاجی نداشت ، لزومی برای قبول این تقاضا نمی‌دید . مکاتباتی که در این باره صورت گرفته بسیار جالب و خواندنی است ، بدنیست لااقل دوفقره ازآنها را نقل کنیم :

اداره سیاسی حکومت بمبئی درتاریخ ۳۱ ژانویه ۱۸۴۶ نامه ذیل را به هیأت مدیره کمپانی هند شرقی درلندن می‌نویسد :

« بدین وسیله باستحضار میرساند، میرزا ابوالحسن خان وزیر خارجه ایران که در ۴ اوت ۱۸۴۶ درگذشت، ازسال ۱۸۱۰ بخاطر خدمات سیاسی‌اش ، ماهی یکهزارروپیه از طرف کمپانی دریافت میداشت. وی در ۱۸۴۳ تقاضا کرد پس‌ازمرگش نصف مقرری‌مزبور را همچنان بـه پسرش به پردازند و تقاضای وی برای مطالعه بهیأت مـدیره کمپانی ارجاع شد .

جوابی که بتاریخ ۱۳ مه رسیده حاکی از این است که موضوع تقاضای وزیر خارجه ایران دروزارت خارجهٔ انگلستان، تحت مطالعه قرارگرفته است. نظر باینکه میرزا ابوالحسن‌خان درچهارم‌اوت‌فوت‌کرده‌ومقرری اوتاآخرهمان ماه‌برداخت‌شده واز طرفی هنوزتصمیم‌قطعی وزارت خارجه ابلاغ نگردیده‌است فعلاً دستورداده شد حقوقی درباره بازماندگان متوفی پرداخت نشود[1] » .

این جواب در تـاریخ ۲۷ مارس ۱۸۴۸ ازوزارت‌خارجه انگلیس به وزارت هندوستان میرسد :

« نامه مورخه ۱۸ مارس بضمیمه نامه حکومت بمبئی درباب منظور داشتن نصف مقرری میرزاابوالحسن‌خان درباره فرزندش باطلاع لرد پالمرستون رسید. بدین وسیله برای استحضار وزیر هندوستان اشعار میشودکه لرد معظم دلیلی نمی‌بیند که قسمتی از مقرری مزبور بدبسر میرزا ابوالحسن خان پرداخت شود. بعلاوه لرد پالمرستون تصور

---

۱ ـ مجلد ۱۱۸ـ۶۶ اسناد بایگانی عمومی .

مینماید اگر قرار شود این نوع مواجبها ارثی گردد موردایراد زیاد واقع خواهد شد...»[۱]
وبدین ترتیب عمر یک غلام حلقه بگوش بپایان رسید و پرونده او بسته شد وحقوق او نیز قطع گردید.

سومین ایرانی که وارد سازمان فراماسونری جهانی شد .

مهندس میرزا صالح شیرازی کازرونی مهندس میرزا صالح شیرازی نام‌داشت . تاکنون اکثر مورخین و کسانیکه خود را مطلع در امور ماسونی میدانستند ، میرزا صالح را اولین ایرانی عضو سازمان ماسونی جهانی می‌پنداشتند.

ملك‌الشعراء بهار باستناد سفرنامه میرزا صالح که نسخه اصلی آنرا خود در اختیار داشت، معتقد بود که میرزا صالح اولین و قدیمیترین ایرانی است که وارد سازمان ماسونی شده ، در حالیکه کتب و اسناد تاریخی فراماسونری خلاف این نظریه را ثابت کرده و میرزا عسکرخان ارومی افشار را ، چنانکه شرح آن آمد ، نخستین ماسون ایرانی وابسته انگلیسی میداند .

ملك‌الشعراء بهار دربارهٔ نظریه خود می‌نویسد «در شماره یازدهم آن مجله شریف [یغما شماره ۱۱ سال دوم] در مقالهٔ آقای عرفان خواندم که گویا قدیمیترین ایرانی که داخل فراماسون شده است رضاقلی میرزا پسر حسینعلی میرزای فرمانفرما بوده است . میرزا صالح شیرازی از جمله شش تن شاگردانی کـه بامر نایب‌السلطنه عباس میرزا بانگلستان رفته‌اند بخط خود سفرنامه‌ای نوشته است که از روز حرکت کردن از تبریز بهمراه کولونل‌خان «میجر دارسی» بسوی روسیه و از آنجا بانگلستان تا روز ورود باستنبول و بازگشت بایران را روز بروز یادداشت کرده . . . میرزا صالح مذکور در ضمن داستان خود بوسیله بعضی رجال خیراندیش وارد در انجمن فراماسونها میشود ، و خود در جای سفرنامه خود که بخط اوست باین موضوع تصریح کرده . . . . و همچنین در سبك‌شناسی خویش مینویسد . . . شاید مختصر پیشرفتی کـه در مدت توقف لندن با آنهمه مخالفتها برای ایشان رخ داده بمساعدت یاران ماسونی بوده است

۱- اسناد وزارت خارجه انگلیس مجلد ۱۴۲ ر۶۰

وظاهراً نخستین ایرانی که وارد فراماسون شده او بوده است .»[1]

داستان تحصیل و عزیمت میرزا صالح و پنج شاگرد دیگری که بدستور عباس میرزا نایب‌السلطنه‌ازایران بانگلستان‌رفتند واشکالات‌عجیب وغریبی که درراه پیشرفت کارهایشان بوجود آمد ، براستی داستان غم افزائی است که تا کسی نخواند نمیتواند آنرا باور کند. بموجب گزارش سرهاردفوردجونز بوزارت خارجه انگلیس[2] موقعیکه ژنرال گاردان فرانسوی‌درایران بود ، بین دولت‌ایران‌وفرستاده‌ناپلئون‌قراردادی‌منعقدشد که بمنظور تحکیم بنیان دوستی و اتحاد ایران و فرانسه عده‌ای از محصلین ایرانی به پاریس اعزام و مشغول تحصیل شوند . همینکه انگلیسها از این قرار مطلع شدند ، بوسیله سفیرخوداعلام‌داشتند که‌اگردولت‌ایران‌بخواهد میتواند عده‌ای‌محصل بانگلستان نیز بفرستد. بدین ترتیب در سال ۱۲۲۶ هـ (۱۸۱۱ م) دو نفر بانگلستان فرستاده شدند . عباس میرزا نایب‌السلطنه که یکی از چهره های درخشان خاندان قاجار بود دو نفر از جوانان با استعداد کشور را به لندن فرستاد و در موقع اعزام آنها به سفیر بیت انگلیس گفت «آنانرا به تحصیلی بگمارید که برای من و خودشان و مملکتشان مفید باشند » یکی از این دو نفر کاظم پسر نقاشباشی شاهزاده عباس میرزا بود که‌برای تحصیل نقاشی بانگلستان رفته بود که پس از یکسال‌ونیم درگذشت و دیگری که‌میرزا حاجی بابا بود به تحصیل طب پرداخت وپس از شش سال بایران بازگشت . بدنبال تربیت این دو نفر بانگلستان درسال ۱۲۳۰ هـ(۱۸۱۵م) هنگامیکه کلنل دارسی افسر قشون عباس میرزا به انگلستان بازمیگشت ، عباس میرزا از او خواست تا پنج جوان دیگر را نیز برای تحصیل در رشته‌های مهندسی ، طب ، توپخانه ، ریاضی ، زبان و حکمت طبیعی با خود به لندن ببرد و او مخارج راه و تحصیل یکساله ایشان را طبق برآورد کلنل دارسی تقبل خواهد کرد . عباس میرزا حتی مبلغ این مخارج را نقداً به کلنل سپرد . محصلین ایرانی که بدین ترتیب بانگلیس رفتند عبارت بودند

---

۱ - ص۳۴۲ جلدسوم

۲ - اسناد وزارت خارجه انگلیس - مجموعه‌د۵۰/۶ نامه سرهارد فورد جونز به(کوک) ۲۰ آپریل ۱۸۱۲

از : میرزا صالح شیرازی ـ میرزا جعفر مهندس ـ میرزا جعفر طبیب ـ میرزا رضا (مترجم تاریخ ناپلئون بفارسی) ـ محمد علی شاگرد قورخانه که در جمادی‌الثانی ۱۲۳۰ هـ (۱۸۱۵ م) از راه روسیه عازم لندن گردیدند[1]. و پس از سه سال و نه ماه اقامت در انگلستان در محرم ۱۲۳۵ (نوامبر ۱۸۱۹) به وطن خود مراجعت نمودند و هر یک به کاری در خور تحصیلات خویش گماشته شدند. در مدتیکه اینعده در انگلستان مشغول تحصیل بودند، بعلت طمع‌ورزی کلنل دارسی از یکطرف و تحریکات و بدنفسی «جیمز موریه» از طرف دیگر گرفتار بدبختی و بلایای فراوانی شدند. دارسی میخواست هم از ایران و هم از انگلستان حقوق سرپرستی بگیرد و جیمز موریه هم که عناد و دشمنی و کینه خاصی با ایران و ایرانی داشت در تولید مزاحمت برای محصلین ایرانی از هیچ کوششی خودداری نمیکرد. بر اثر این دسایس پنج جوان محصل ایرانی حتی مورد سوء ظن اولیای دولت انگلیس نیز قرار گرفته و مدتها بلاتکلیف و بی‌خرجی مانده بودند. ولی چون عشق شدیدی بتحصیل داشتند با کمک حاجی بابا افشار که پنجسال قبل از آنها بانگلیس رفته بود و راهنمائیها و مساعدتهای سرجان ملکم و سرگور اوزلی و بعضی رجال دیگر انگلیسی بهره‌مند بود، راهی بمدارس و کارخانجات پیدا کردند و در تکمیل معلومات خویش و تحصیل کوشیدند.

درمیان این پنج نفر، دو نفرشان که در لندن فراماسون شدند، بعدها بمقامات بلند دولتی رسیدند که یکی از آنها میرزا جعفر مهندس بود. وی به سفارت ایران در عثمانی رفت و لقب مشیرالدوله گرفت و سپس رئیس «شورای دولت» گردید و دیگری میرزا محمدصالح شیرازی بود که اهل فضل و کمال بود و تیزبینی و نکته‌سنجی بسیار داشت. او در انگلستان زبان‌های انگلیسی و فرانسه، لاتینی، حکمت طبیعی، تاریخ و فن چاپ را آموخت و در مراجعت بایران نخستین روزنامه فارسی و چاپخانه را دایر کرد. نخستین شمارهٔ روزنامه او «طلیعه» یا باصطلاح امروز «فوق‌العاده» ایست که در

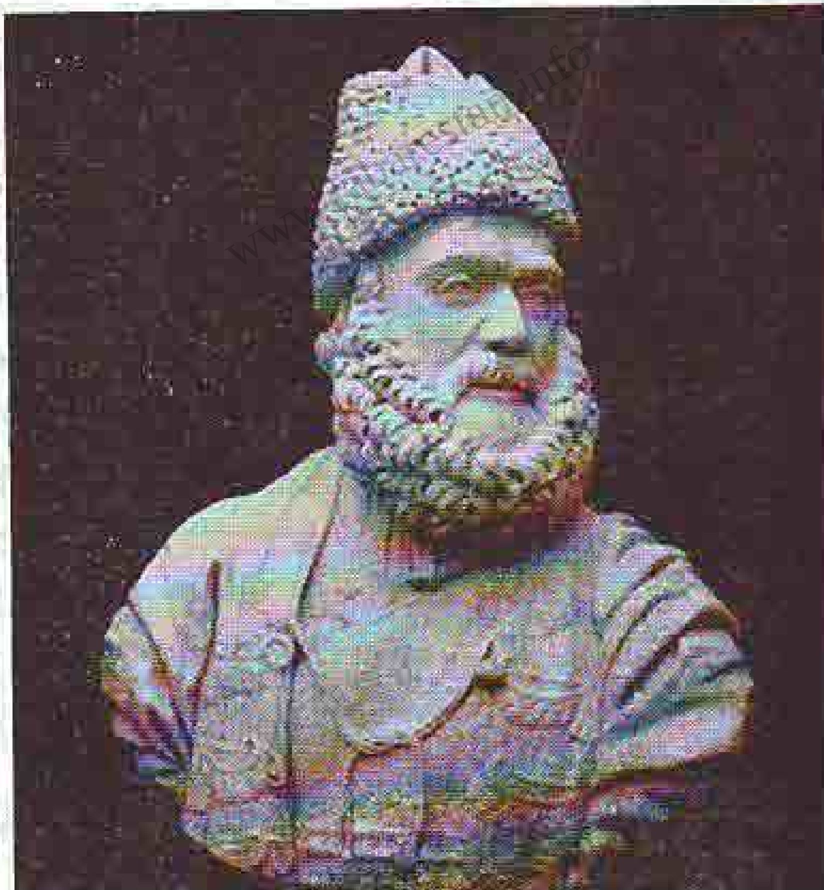
---

۱ ـ برای اطلاع از تاریخچه اعزام محصل بانگلستان رجوع شود به مجله یادگار سال اول شماره ۲ و ۴ و همچنین مجله یغما سال ۶ شماره‌های ۵ تا ۹

آخر رمضان سال ۱۲۵۲ منتشر شده وسپس شمارهٔ اول روزنامه ماهانه‌ای که عنوان « کاغذ اخبار » داشت ، در ۲۵ محرم ۱۲۵۳ هـ (۱۸۷۳م) از طرف وی منتشر گردیده است .

میرزا صالح در لندن با راهنمائی سرگور اوزلی وارد سازمان فراماسونری انگلستان شد . اوزلی با هر ایرانی تماس می‌گرفت برای آنکه از او استفاده سیاسی کند او را داخل گروه برادران و حلقه بنّایان آزاد می‌نمود .

مهندس میرزا صالح شیرازی در سفرنامه‌ای که نوشته جریان ورود خود را به سازمان ماسونی انگلستان درروز بیستم رجب ۱۲۳۳ هـ (۱۸۱۷ م) چنین شرح داده:



مجسمه مهندس میرزا صالح شیرازی سومین فراماسون ایرانی

است «... چون مدتها بود که خواهش دخول مجمع فراموشان را داشته فرصتی دست نمیداد تا اینکه مستر پارسی ، اوستاد اول فراموشان را دیدم که داخل بمحفل آنها شده باشم وقرارداد روزی را نمودند که درآنجا روم در روزپنجشنبه بیستم رجب۱۲۳۲ مطابق ۱۴ ماه مای بهمراه مستر پارسی وکلنل دارسی داخل بفراموشخانه گردیده شام خورده درساعت یازده مراجعت کردم زیاده ازین دربن باب نگارش آن جایز نیست ...»[۱]

هم او باز دروقایع روزچهارشنبه محرم ۱۲۳۳ (۳ نوامبر ۱۸۱۸م) درجائیکه تفصیل دفن جنازه همسر پادشاه انگلیس را در کلیسای کاخ «ویندزر» شرح میدهد چنین می نویسد : «... در صحن کلیسا مستر هریس نامی را که بزرگ خانه فراموشان بود وبنده را بدومرتبه از مراتب مزبوره رسانید : مرا دیده مذکور ساخت که یکهفته دیگر عازم به ایران هستید وفردا فراموشخانه باز است اگر فردا شب خود را به آنجا رسانیدی مرتبه اوستادی را بتو میدهم واگر نه ناقص به ایران میروی خواستم زیاده درخصوص رفتن صحبت کنم فرصت نشد ...»[۲]

میرزا صالح طبق دستور هریس استاداعظم گراند لژ انگلند روز بعد به لژی که قبلاً از آن دو درجه فراماسونری گرفته بود رفت و پس از آنکه چهار ساعت در لژ ماند و مراسم درجه یك و استادی را تمام کرد خارج شد ، خود او درآین باره چنین می نویسد «... روزپنجشنبه ۴ نوامبرهنگام صبح ازمهمانخانه مزبور [مهمانخانه شهر ویندزور] سوار شده دو ساعت ازظهر گذشته وارد به لندن گردیدم وچون روزی بودکه بنده بایست داخل بفراموشخانه شود ، یکساعت بعدازآنکه درسه ساعت از ظهر گذشت بعداز شام ازفراموشخانه بیرون رفتم ...»[۳]

مهندس میرزا صالح شیرازی کازرونی پس از مراجعت بـه ایران با برادران فراماسونش میرزا جعفر مهندس (مشیرالدوله) میرزا ابوالحسن خان ایلچی ، سرگور

۱- تنها نسخه باقیمانده طابعه کاغذ اخبار درتبریز در خانواده نخجوانی نگهداری می‌شود .

۲- ص ۱۵۸ سفرنامه میرزا صالح نسخه خطی موزه بریتانیا .

۳- ص ۱۶۸ سفرنامه میرزاصالح .

لوزلی ودیگرفراماسونهای ایرانی برای ترویج مسلک ماسونی وتشکیل لژفراماسونری در ایران فعالیت میکرد ولی هیچ نشانه‌ای در دست نیست که آنها سازمان منظمی تشکیل داده باشند. تنها کاربرجسته میرزا صالح انتشار روزنامه کاغذ اخبار و ترویج فن چاپ بود. زیرا در ششماهه آخراقامتش درلندن درچاپخانه‌ای همه فنون چاپ و ساختن مرکب چاپ را یادگرفته بود و دراین باره می‌نویسد:

«... پس از استماع اینگونه سخنان از میرزا رضا ودکترکرکری بنده را یقین شد که رفتن به ایران جزم است باخود اندیشه نمودم‌که بجز تحصیل اگر توانم چیزی ازاینولایت به‌ایران برم که بکار دولت علیه آید شاید خوب باشد ومدتها بود که خیال بردن چاپ و صنعت باسمه درسرمن افتاده بود چند روز بعدازآن به لندن رفته فولوتل حتن را دیده کیفیت را به‌اوخالی کردم اینمطلب را پسندیده و بعداز آن مستر دانس نامی که اوستاد چاپ ساز است یعنی مختص بآنست که انجیل را در زبان فارسی و هندی و سریانی و عربی و سایر زبانهای غریبه‌چاپ میزند دیده که هرروزه دو ساعت رفته دوکارخانه او رفته من اولا الی آخر چاپ را آموزد وبعداز آن خانه در حوالی کارخانه او دیده ...[1]» میرزا صالح سپس مینویسد «... همه روزه لباس انگریزی در بر کرده بمنزل استاد چاپ زن رفته الی چهار ساعت و نیم از ظهر گذشته در کارخانه چاپ‌سازی مانده ...»[2]

باوجودیکه میرزا صالح فراماسونی بسیار باسواد و اهل علم و ادب و صاحب فکر آزادیخواهی بود ودرسطورسفرنامه‌اش همیشه درباره حکومت پارلمانی انگلیس، قوانین وتأسیسات اجتماعی آن مملکت و «ولایت آزادی» دادسخن میداد وفن چاپ وروزنامه نگاری نیز میدانست، مع‌الوصف معلوم نیست چرا مثل میرزا ابوالحسن و مشیرالدوله صاحب مقام های عالی نشده و در دستگاه دربار و سلطنت و دولت وارد نگردیده. تنها یکبار مأمور شد که بعنوان سفیر فوق‌العاده بدربار انگلستان برود و

---

۱ - ۱۶۹ سفرنامه خطی.

۲ - ص ۱۵۱ سفرنامه میرزا صالح.

یکبار نیز بهمراه خسرو میرزا در سال ۱۲۴۵ ه (۱۸۲۹) بدربار روسیه سفر کرد.

از میرزا صالح علاوه بر یک شماره «طلیعه کاغذ اخبار» و یک نسخه از شماره اول «کاغذ اخبار» دو جلد سفرنامه خطی باقیمانده که یکی از آنها در اختیار موزه بریتانیا و دیگری در کتابخانه دانشمند فقید ملک‌الشعراء بهار نگهداری میشود. در مقدمه نسخه موزه بریتانیا که میرزا صالح آنرا به «جرج ولک» سفیر انگلیس داده چنین نوشته شده است: «مؤلف این صفحات را بخدمت صاحب مکرم عالیجاه بمعلی جایگاه ولک صاحب ایلچی دولت علیه انگلیس عرض میکند که اول روزی که این نسخه را بعالیشان اخوی‌ام میرزا اسمعیل داد که بجهت خود صحیح کند گفت. بعضی عبارات وجملهای بیمصرف آنرا بیرون کند و بعداز اینکه ازسفر گیلان مراجعت‌نمود و نسخه مذکور را دید معلوم‌شد که بسیار از آنها را در نسخه خود بنده انداخته است و این نسخه را از روی آن نوشته‌اند که درمعنی هم این نسخه و هم نسخه دیگری که بجهت بنده نوشته‌اند نه بطریقی که شایست و بایست است نوشته تقصیر هم بکسی لازم نمی‌آید بعلت اینکه اول بایست نسخه اول را صحیح کرد و بعد ازروی آن نسخه‌نوشت لذا در این اوقات درصدد تصحیح دیگربود و این نسخه ازدست افتاد و با تفصیل‌عالیجاه جارج ولک صاحب مطالبه نمودند که بجهت بمعزی اله همین نسخه را فرستاد انشاالله اگرحیات باشد و نسخه بنده‌که بخط میرزا اسمعیل است صحیح شد این نسخه هم‌صحیح خواهد شد.»[۱]

ماموریت‌های دیگر مهندس میرزا صالح بعلت داشتن رابطه با انگلیسهای مقیم تهران وهمچنین عضویت در لژ فراماسونری و پیوندی که با ماسونهای انگلیسی داشت، بالطبع در تهران نیزاز «محبت های برادرانه» نسبت به‌آنهاخودداری نمیکرد. اغلب اوقات واسطه‌گفتگوها ومذاکره با انگلیسها بود و پیامهای خانواده سلطنتی را به انگلیسها میرسانیدو یا بالعکس..

درسال ۱۲۳۸ ه ۱۸۲۲ م «هانری ویلك» نماینده انگلیس درتهران با عباس

---

۱ - نسخه خطی موزه بریتانیا شماره ADD 24034.

میرزا نایب السلطنه برسرعدم پرداخت حواله شاه اختلاف پیدا کرد. بموجب عهدنامه ایران و انگلیس، فتحعلیشاه مبلغی برای تأمین مخارج قشون آذربایجان به عباس میرزا حواله کرد. سفیر انگلیس که از افکار و اعمال نایب‌السلطنه اطلاع داشت و میدانست که او درسر هوای پس‌گرفتن هرات وکابل می‌پروراند ازپرداخت مبلغ حواله خودداری کرد. نایب السلطنه از دربار تهران خواست که از لندن احضار ویلك را بخواهد. بدستور شاه نامه‌ای دربن باره بوزارت خارجه انگلیس نوشته شد ولی دولت انگلیس نه تنها ویلك را احضار نکرد بلکه اورا تشویق نمود که همچنان در مقابل نایب‌السلطنه مقاومت کند. دربار ایران پس از مشورت زیاد تصمیم گرفت مهندس میرزا محمد صالح شیرازی را که اکثر اوقات واسطه گفتگو با انگلیسها بود و زبان انگلیسی هم خوب میدانست به لندن بفرستد.

میرزا صالح درمحرم آن سال (سپتامبر ۱۸۲۲) بـه لندن رفت. عده‌ای از میرخان معتقدند[1] که او دراین سفرشکست خورد ولی نشریه وزارت خارجه مینویسد «دولت انگلیس بالاخره بقبول تقاضای دولت ایران تن درداد وهنری ویلك را ازسمت نمایندگی دربار لندن در دربار تهران معزول نمود. جرج کاینگ وزیر خارجه انگلیس نامه‌ای همراه میرزاصالح شیرازی برای صدراعظم ایران فرستادوظاهراً ازایران استمالت کرد.»[2] میرزا صالح در مراجعت بدربارایران گزارش داد که چون انگلیسها ناپلیون را حبس کرده‌اند دیگرآن دولت بدولت ایران احتیاجی ندارد وبدین‌ترتیب معرفی سومین فراماسون ایران‌خاتمه‌میدهیم.

سه شاهزاده ایرانی که درلندن فراماسن شدند

یکی دیگر از نوشته‌های بسیارقدیمی که درباره‌فراماسونری باقیمانده، شرحی است که رضاقلی میرزا ونجفقلی‌میرزا پسران حسنعلی‌میرزا فرمانفرمای فارس که یکی ازپنجاه وشش فرزندان فتحعلیشاه میباشد، درسفرنامه‌های خود ذکر نموده‌اند. بطوری که تحقیق‌شده ازسفرنامه‌های رضاقلی‌میرزا پنج نسخه درتهران

۱ - ص ۲۴۲ جلد سوم سبك شناسی بهار.

۲ - ص ۶۰ شماره ۲ دوره اول مجله وزارت خارجه سال ۱۳۲۸ شمسی.

و یك نسخه در « اندیا افیس » دهلی موجود است . نسخه‌ای بشماره ۷۸۷ درکتابخانه مجلس شورایملی[1] ، دومین نسخه بشماره ۳۷۴۸ کتابخانه ملك ، سومین نسخه متعلق به دکترحافظ فرمانفرمائیان ، نسخه چهارم متعلق به دانشمند فقید سعید نفیسی است که ۵۰۱ صفحه دارد و در ۲۸ رجب ۱۳۱۱ از روی نسخه اصلی که بخط رضاقلی‌میرزا بوده ، نوشته شده است و پنجمین نسخه در خانواده علی اصغر فرمانفرمائی نوه رضا قلی میرزا نگهداری میشود . این پنج نسخه همه ناقص است و چهارتای آن خوش‌خط وقابل خواندن است وفقط نسخه علی‌اصغر فرمانفرمائی خط بدی دارد و دارای حاشیه است ، این سفرنامه ، نام ندارد ، و در مقدمه آن نوشته شده که غرض از نگارش آن « بیان وقایع بعداز فوت فتحعلیشاه » است . اما سفرنامه نجفقلی میرزا بنام رموز السیاحه،خوانده‌میشودکه دونسخه‌از آن‌دیده شده : یکی‌درکتابخانه‌ملی‌تهران‌ودیگری در موزه بریتانیاست . این دوسفرنامه‌شرح فرارپسران فرمانفرما را ازبوشهر به لندن نگاشته‌اند وبطوریکه از متن آنها مستفاد میشود، درسال ۱۲۵۰ هـ (۱۸۳۴) در اثر اختلافاتی که بین پنجاه و شش اولاد ذکور فتحعلیشاه روی داد ، محمد شاه دستور دستگیری همه مدعیان سلطنت و برادرانش از جمله حسنعلی میرزا را داد . پس از دستگیری وی ، سه نفر از فرزندانش بنامهای رضا قلی میرزا « نایب‌الایاله » نجفقلی میرزا ، وتیمور میرزا بتحریك سفیرانگلیس و عمال مخفی‌آن دولت در ایران و بغداد از ایران گریخته و درسال ۱۲۵۱ هـ (۱۸۳۵م) از راه بوشهر ، بصره ، بغداد ، ودمشق عازم قاهره شدند و از آنجا با کشتی به انگلستان عزیمت کردند. عمال انگلیسی در همان وقت سه شاهزاده دیگر را نیز به بغداد بردمو آنها را برای تهدید علیه محمد شاه بزنجیر کشیده بودند . اوژن فلاندن سیاح فرانسوی مینویسد « ... ظل‌السلطان (علیشاه پسر فتحعلیشاه و برادر اعیانی عباس میرزا نایب‌السلطنه) فعلاً دربغداد رحل اقامت افکنده، وتحت‌الحمایه دولت انگلیس است و بکمك این دولت در مواقع لزوم

---

۱ ـ خط محمود ابن علینقی شیرازی برای معتمد دیوان .
۲ ـ خط مصطفی شیرازی ابن حاج میرزا محمد رضا حکیم الهی .

محمدشاه را مورد تهدید قرار میدهد ومدعی تاج و تخت ایران میشود ...»[۱] میتفورد انگلیسی که از عمال کشوری دولت انگلیس ومأمور ایجاد فتنه در ایران و افغانستان بود، مینویسد: «این سه نفر فرزندان فتحعلیشاه و عموهای شاهزادگان سابق‌الذکر میباشند. من و چند نفر دیگر از انگلیسهای مقیم بغداد به دیدن آنها رفتیم وشب را مهمان آنها بودیم. برادر بزرگ‌تر امام وردی میرزا است که تقریباً چهل و پنجسال ازعمرش میگذرد وریش انبوه و درازی دارد. برادر کوچکتر، سلیمان میرزاست که جوانی بلند بالا وخوش سیما میباشد. شاهزادگان نامبرده شب را باکمال احترام از ما پذیرائی نمودند وغذاهای خوبی تدارک دیده بودند وبرخلاف سایر پیروان تشیع با ما سریک سفره غذا خوردند ونوشابه‌های الکلی‌هم بحد وفور بمصرف رسانیدند»[۲] سه پسر حسنعلی میرزا فرمانفرما که باصطلاح خودشان از «جورمحمد شاه بدولت انگلیس پناه برده بودند» پس از ورود به یکی ازبنادر انگلستان نامه‌هائی به پادشاه انگلستان ولردپالمرستون نخست وزیر آنکشورنوشته تقاضای پناهندگی‌سیاسی نمودند. آنها این نامه‌ها را بوسیله «خواجه اسعد باشی» مترجمی که انگلیسها همراهشان به انگلستان روانه‌کرده بودند به لندن فرستادند، وپس ازوصول جواب وقبول پناهندگی به‌پایتخت آنکشور سفر نمودند. دولت انگلیس‌ازشاهزادگان فراری تجلیل فراوانی‌کرد وچند روز پس از ورود آنها به لندن از آنان پذیرائی گرمی بعمل آورد. درین پذیرائی لردپالمرستون نخست وزیر انگلستان و وزیرخارجه وسفرای سابق انگلیس درایران وجمعی ازوزراء وشاهزادگان انگلیس بدیدن این شاهزادگان رفتند وبا رضاقلی‌میرزا شخصاً وهمچنین دفعات دیگر باحضور سایر برادران مذاکراتی کردند. وحتی درباره جانشینی محمد شاه و ایجاد انقلاب در ایران صحبت نمودند و یکبار نیز سه‌شاهزاده بحضور ملکه انگلستان بار یافتند وبکاخ سلطنتی رفتند.

این شاهزادگان درلندن با لباسهای آن زمان دراغلب مجامع رسمی ودعوتهای خصوصی حضور میبافتند وبطوریکه رضاقلی‌میرزا مینویسد: ازآنها پذیرائیهای شایان

۱ـ ص ۱۲۱ سفرنامه اوژن فلاندن ترجمه حسین نور صادقی.

۲ـ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد دوم ص ۳۵۲ و۳۵۳.

بعمل می‌آمد . و مهماندار آنان جیمز فریزر بود که سالها در ایران می‌زیست و زبان فارسی را خوب میدانست . فریزر آنها را بندربار ، پارلمان ، کارخانجات ، راه‌آهن ، باغ وحش ، کارخانه کشتی‌سازی ، بالماسکه ، بانك وبالاخره مجمع فراماسونری لندن برد . رضاقلی میرزا در این باره چنین می‌نویسد :

«... یوم پنجشنبه غره ربیع‌الثانی ۱۲۵۳ [۱۸۳۷] م اینجانب واخوان ومیرزا ابراهیم شیرازی و خواجه اسعد ترجمان سه ساعت بغروب مانده بمجمع فرمسیان در آمدیم تاچهار ساعت ازشب گذشته در آن‌مجمع ومحفل بوده ازاسرار وعلوم آن فن‌شریف بابهره گشته اگرچه قواعد و رسومات آن محفل عظیم را آدمی خود باید رفته باشد و دیده باشد ولیکن آنچه برما مشخص و معلوم شد چنانچه آدمی رعایت آن قواعد ورسومات را نماید منافع بسیار از دین و دنیا حاصل خواهد نمود و دو چیز لازمه فرامسین است یکی آنکه شخص باید لااقل بیست و دو سال باشد و دیگر آنکه بنده نباشد و آزاد باشد وپدرش نیز آزاد باشد و زن را در خانهٔ فرامسیان نمی‌گذارند که داخل شود و چهار مرتبه از برای فرامسین مرتب ومعین است مرتبهٔ اول باید با دویم فاصله‌اش اقلاً یکماه باشد و همچنین دویم را باسیم نیز باید یکماه فاصله داشته باشد و از مرحله سیم الی چهارم باید یکسال ونیم صبر نمود و هر یك از مراحل که بجهت آدمی حاصل میشود نوشته ونشانی به او میدهند که فلانکس فلان مرتبه را دریافت نمود ورئیس آن طایفه که مرشد کامل باشد پای آن محضر را مهر نموده جمعی از بزرگان قوم آن نوشته را مهر مینمایند و در این اوان مرشد و رئیس طایفه دوکوف میسک[۱] برادر پادشاه است که عمر او به هشتاد سال رسیده و بزرگترین فرامیسین عالم است و فرامیسن بمعنی بانی امری است که آزاده باشد چه لفظ فر بمعنی آزاد و میسن بمعنای بنّا وبانی هر امری است و هرکس راکه مرتبهٔ از مراتب اربعه فریمیسن حاصل شود آن کسی که مرتبه‌اش فوق مرتبهٔ مخاطب باشد از مرتبهٔ خود باو سخن نمی‌تواند گفت مگر اینکه از مرتبهٔ مخاطب سخن گوید و آنچه مخاطب دیده است در همان مرتبه

---

۱ ـ نویسنده نام برادر پادشاه انگلیس را غلط نوشته است ، نام صحیح او Duke of Sussex می‌باشد .

گفتگو کند زیاده از آن نمی‌تواند سخن گفت. باری حمد خدایرا که آنچه بایست از اسرار فراميسن خالی گردید و این عقده که سالها بردل بود که آیا چه خبر وچه اثر در مجمع فراميسان باشد از برکت منافع مسافرت اکنون گشاده گردید و بعداز آن مقدمات چهارساعت ازشب گذشته وارد منزل گردیدیم...'[۱]

رضاقلی‌میرزا در سفرنامه خویش بطورمبهم و مختصر شرح ورود خودو برادرانش را به لژفراماسونری نوشته و چنین وانمود کرده است که حس کنجکاوی او و برادرش را بهلژ کشانیده است. در حالیکه فریزر مهماندارآنها مینویسد که قبلاً میرزاابراهیم شیرازی برای عضویت شاهزادگان اقدام کرده بود. لندن لژ که وابسته بـه گراندلژ انگلند بوده وهست، پس از رسیدگی به تقاضای عضویت شاهزادگان و با توجه بـه توصیه‌ای که عمال دولتی انگلیس برای شرکت آنها در لژماسونی کرده بودند، بطور خارج از نوبت و بدون گذشتن مدت یکماه فـرصت و فقط با ضمانت فریزر و میرزا ابراهیم شیرازی، شاهزادگان را قبول کرد و آنها را در محفل خود پذیرفت. نجفقلی میرزادرین باره مینویسد:

«...تا یوم پنجشنبه بیستم ربیع‌الاول را (۱۲۵۱ ق) هر روز جمعی ازامراء واعیان مملکت بخدمت شاهزاده مشرف گشته از هرقسم محبت و کمال آلفت رابجای آوردند و هم در آنروز از مجمع فریمیسیان احضاریه رسید که در خانـه فریمیسیان قدم گذارم چون قبل از آنکه شاهزادگان وارد لندن شوند از خانه فریمیسیان اذن دخول خواسته بودم لهذا در آن روز برای اولین مرتبه رفتن بآنجـا حاصل گشت و بتفاق میرزا ابراهیم شیرازی داخل آن خانه شدم و آنمطالبی که سالهای سال عقده وملال بر دل داشتیم منبسط گردید اگر چه هیچ جزئی از اجزاء مشاهدات و ملاقات آنخانه را گفتن و نوشتن محال است و باشارات و عقود و قرینه ممکن نیست که احدی تواند رمزی از رموز آنخانه را بیان نماید ولیکن طریقه‌و مرسومات قبل از دخـول

---

۱ ـ نسخه خطی کتابخانه ملك بشماره ۳۷۴۸ ـ سفرنامه رضاقلی میرزا ص ۴۸۶ و ۴۸۷.

بدان خانه را با قوانینی که خارج از آنجا رعایت میشود فی‌الجمله بجهت استحضار
بعضی از دوستان در این اوراق ثبت میگردد چنان باشد که لفظ فری‌میسن لفظی است
لاتینی و فری بمعنی آزاد و آزاده باشد و میسن بنّاو بانی‌امر آمده است و مرکباً یعنی
آزاده و آزاد بنائی این امر است . این امر خطیر در چهارهزار و دویست و بیست و سه
سال قبل از این در اوان حضرت سلیمان‌ابن داود علیه‌السلام بوده است و از آن عهد تا
بحال هر فرقه‌از فرق مختلفه عالم‌که بدانخانه رفته‌اند و خوارق عادات آنجا را مشاهده
نموده‌اند احدی از آحاد ناس رمزی از رموز مشاهدات و واردات آنجا را نگفته
است و نایل بابراز آنمرحله نگشته و در قدرت نداشته است علی‌الحال فریمیان
مجمعی از خواص و فرقه خاص بوده باشند و ایشان را عمارتی بس عالی و قصوری
رفیع‌البنیان بوده باشد که آن جماعت در هر ماه یکروز در آن عمارت مجتمع شوند و
شرط آنست که آن روز پنجشنبه بوده باشد و هر گاه کسیکه بدان خانه درآمد
و آنمجمع را ملاحظه کند چهار شرط در دخول بدان خانه از جمله لوازم است
که اگر یکی از شروط اربعه مفقود باشد او را داخل بدان خانه ننمایند
اول آنکه آدمی مرد باشد و زن نباشد و مخنث در حکم زن بوده باشد دوم آنکه عمرش
اقلاً بیست ودو سال رسیده باشد سیم آنکه مجنون و ضعیف‌العقل نباشد چهارم آنکه
بنده نباشد و آزاد باشد بعد از آنکه شروط اربعه در انسان جمع باشد و بخواهد به
آن خانه رود ابتداءمکتوبی به رئیس و پیشوای فریمیسن نویسد که مرا تمنای استفاضه
فیوضات خانه‌فریمیسن است و شرایط لازم در من جمع باشد و در آن‌باب اذن خواهد
بعد از وصول مکتوبش زیاده از یکماه طول نخواهد کشید که جواب‌نوشتهٔ وی‌خواهد
رسید و او را احضار کنند و مقرر دارند که در چه ساعت بدرب خانه فریمیسن حاضر
گردد و اگر موعد اجتماع ایشان در آن مجمع قریب باشد احتمال رود که زیاده از
یکدوروز تعطیل نکنند واحضارش‌کنند چون در ساعت معینه بدرخانه فریمیسن حاضر
شودپولی معین باید داده از در آن خانه داخل‌شود و اقل آن تنخواه بیست و پنج‌اشرفی
باجقلی باشد اکابر و اعیان زیاده نیز دهند و چون درون رود حجاب و نگهبانان آن

خانه شخص را در گوشه برده تجربه کنند و امتحان نمایند که مبادا از شرایط اربعه شرطی از او مفقود بوده باشد بعد از اینکه اطمینان بهمرسید او را به محلی که لازمست خواهند برد و به درجاتی که باید برسانند خواهند رسانید و فریمیسن را چهار درجه باشد درجه اول با دوم را یکماه فاصله لازم است بهمین قسم دوم را باسیم یکماه ولیکن سیم را به چهارم یکسال و نیم لازمست که مباینت بهمرسانند و در هر مرحله که بدانخانه روند علامت و نشانی تشخیص دهند و علامات درجات فوق هر یك اعلاتر از دیگری باشد چنانچه نشان مرحله چهارم را مرصع به جواهرات دهند و اهل فریمیسن یکدیگر را از دور و نزدیك تکلم تشخیص دهند و بشناسند اگرچه مسافت و مباینت درمیان ایشان بوده باشد هر که را مرتبه و درجه فوق دیگری بوده باشد وی از مرحله خود نتواند سخنی گفت مگر از مرحله مخاطب که نازلتر از درجه وی بوده باشد و ایشان در درجات فریمیسان با یکدیگر سخنها گویند و صحبتها دارند و عشرتها و اگر یکی از فرقه فریمیسیان را فاقه و تهی دستی دهد اغنیاء آن فرقه او را باخود شریك کنند و از اموال خود نصیب دهند و اگر در معارك و غزوات با یکدیگر تلاقی کنند تیغ بر روی هم نکشند و بگذرند و اگر به چنگ دشمن افتد یکدیگر را بقدر مقدور مستخلص و در دفع آزار کوشند و دریافت مدارج مذکوره با هیچ ملت و مذهبی منافات ندارد بلکه باعث استقامت و استحکام هر مذهب و ملتی خواهد بود و چون اشخاص را به مجمع فریمیسیان درآورند اگر صد نفر بوده باشند تن به تن داخل شوند و دو نفر را در یك مرحله باتفاق نیاورند و پیشوایان آن مجمع اشخاصی باشند که بریاضت و مجاهده بدان درجه رسیده است و قابل آن مرحله گشته‌اند و درآن اوان که شاهزادگان بدان خانه رفتند ومقتدای آن جماعت برادر پادشاه آن مملکت بود که عمرش به نود و پنجسالگی رسیده مرد کهن و جهان دیده بود و در بعضی از ممالك و سواد عظیم فرنگستان خانه فریمیسیان برپای باشد وخصوصیت این معنی بسته بمکان و آن عمارت نیست بلکه بواسطه آن جماعت باشد که مجتمع در آن عمارت شوند و اسباب مهم را فراهم آورند . وچنان

است که اگر هفت تن یا زیاده از اهالی فریمیسین که همگی درجه چهارم را ادراك نموده باشند و بخواهند که مبلغی خطیر خرج کرده عمارتی عظیم بسازند و اوضاع آن کار را برپای کنند توانند و شرط آن است که از مقتدا و پیشوای عصر ماذون باشند در سور مسطوره بهرمکانی از امکنه و ممالك عالم که بخواهند بنیاد توانند نمود باری طرفه حالت و حکایت اینست که احدی از مخلوقات و موجودات که داخل در آن خانه شده‌اند و ایشان پر از فرق مختلفه و گروه متفاوته بوده‌اند هیچکس ارتکاب به ابراز این راز ننموده و شمه از آن راز را لب نگشاده چنان گویند که قبل از اینکه در ممالك روسیه خانه فریمیسین بنیاد شود پادشاه را هوس ادراك مدارج و اسرار فریمیسین به‌سر افتاده اراده نمود که به‌بلاد فرانسه رود و از اسرار آگاه گردد و بعلة مشاغل سلطنت رفتن سلطان به‌نفسه متعذر می‌بود یکی از وزراء دولت که کمال مخالصت را بخدمت سلطان داشته معروض نمود که احتیاج به‌احتجاج حضرت سلطان فی‌نفسه در این باب نیست مرا مرخص فرموده که بدان بلاد رفته و بخانه فریمیسین درآیم و بر اسرار آن جماعت مطلع گردم و در مراجعت جمیع مشاهدات و مقدمات را بعرض سلطان رسانم سلطان روس در این باب محضری از وزیر گرفته اورا مرخص نمود که به‌بلاد فرانسه رود وزیر بدان مملکت شتافته و بخانه فریمیسین رفته دیدنیها را دیده وشنیدنیها را شنیده مراجعت نمود چون سلطان از وی سئوال مقصود را نمود وزیر امتناع کرد سلطان برحسب اقرار اول وانکار درآخر وزیر را بسیاست و کشتن تهدید فرمود وزیر چون دید که سئوال ابراز اسرار یا مهالك برفراز دار شقی درکار نیست تن بهلاك خویش در داده بسلطان گفت که انسان در حیات خویش قدرت بیان این راز ندارد اکنون که رأی سلطان به‌انکشاف این راز مقرر گشته است عمده مطالب را در چیزی نویسم و در زیر زبان من بعد از قتل من خواهند یافت.

سلطان بدین راز همداستان گشته وزیر چیزی درزیر زبان‌نهاد و بفرموده سلطان سر وزیر را از بدن جدا ساخته و نوشته را از دهانش برآوردند چنین ثبت نموده بود که هرکه به‌خانه فریمیسین برود سر دهد ولی سرّ ندهد.



پسران فرمانفرما فراماسونهای اجیر شده

ز پرده‌پوشی رندان پاك طینت بود   كه ماند سرّ خرابات تا ابد مستور

لهذا پادشاه روس از فعل خویش پشیمان گشته و خود بفرانسه شتافته و بعد از ادراك مدارج فریمیسین دریافت نمود كه حق با وزیر مقتول بود ولیكن پس از ندامت اندوه وملال را چه سود خواهد بود .

چون پادشاه روس فوائد فریمیسین را دانسته مصارفی فزون از قیاس نمود در پایتخت خویش كه آن معموره را پطرس برگ خوانند خانه فریمیسین بنا نهاده ازآن روز تا حال رسم فریمیسیان وعمارت ایشان درپطرس برگ برقرارباشد بالجمله ازاین قبیل حكایات بسیار وقوع یافته ودر اغلب بلاد فرنگستان رسم فریمیسیان شیوع دارد خانه فریمیسین در بلاد فرانسه انتشار و اشتهارش را زاید ازسایر بلاد است ... [۱]»

بموجب قوانین فراماسونری انگلستان كه ازبدو تأسیس تاكنون تغییری نكرده كسانیكه بعضویت لژماسونی قبول میشوند باید دو معرف داشته باشند. وزارت خارجه انگلستان میرزا ابراهیم شیرازی راكه خود فراماسون بود وهنگام اقامت شاهزادگان درشیراز آنهارا میشناخت وهمچنین فریزر راكه اونیز قبل‌ازاین مسافرت شاهزادگان را شناخته بود بعنوان معرف به « لندن‌لژ » معرفی كرد درنتیجه شاهزادگان روز ۱۴ جولای ۱۸۳۴ (۲۰ ربیع‌الاول ۱۲۵۱) به «لندن‌لژ» رفتند وهرسه پس‌ازانجام تشریفات فقط درجه اول را گرفتند[۲] . چون منظور از بردن شاهزادگان به‌لژ فراماسونری فقط ارضای هوس آنها بوده لذا در مدتی‌كه آنها در لندن میزیستند ، شاهزادگان چندبار دیگر نیز به‌لژ رفتند ، وآماده شدند تا در مراجعت بایران هدفها ونیات استعماری انگلستان را اجرا كنند .

فریزر فراماسون

جیمزفریزر كه درسالهای ۱۸۳۳ و ۱۸۳۴ در ایران میزیست و پس از ورود به‌تبریز ، ناگهان مفقودالاثر شده بود ، درسال ۱۲۵۱ (۱۸۴۵م)كه شاهزادگان براهنمائی كنسولهای‌انگلیس بلندن‌رسیدند، ناگهان پیدا شد وبعنوان مترجم مثل سایه همه‌جا باآنها بود. فریزركه

---

(۱) ازكتاب رموزالسیاحه كتابخانه ملی
۲ ــ شماره ۹۵ سال ۲۴ مجله خواندنیها

خود ازاستادان فراماسونری وازجمله طراحان سیاست خارجی وزارت خارجه انگلیس بود، دراین سفرسه شاهزاده فراری را به لژفراماسونری برد. اودرسفرنامه‌اش مینویسد: «... روز بعد که چهاردهم جولای بود، کار مهمی باید انجام شود. گمان نمیکنم هیچکدام از تأسیسات وابداعات اروپائی به‌اندازه فراماسونری حس کنجکاوی شرقیها را تحریك کرده باشد. اسرار پنهانی این مؤسسه قوه تصور آنها را فوق‌العاده تحریك میکند، بخصوص ایرانیان که درمسائل روحی ومذهبی آزادانه‌تر وعاری از قیودات و تکلفات فکر میکنند.

داستان فراماسونریهای اروپاکه بشکل اغراق‌آمیز وشاید غیر واقع واز منابع متعدد و مختلف به‌ایران رسیده چنان بزرگ واغراض‌آمیز واحیاناً صحیح میباشد که ایرانیان تصور میکنند عضویت فراماسونری توأم با تحصیل اطلاعات ماوراء طبیعت و اسرارآمیزی است که داوطلب درآن دارای کرامات وقوای خارق طبیعت خواهد شد و فقط اعضاء فراماسونری بدان دست مییابند ودیگران ازآن محرومند.

من هیچگاه بایك ایرانی برخورد نکردم که میل نداشته باشد عضویت فراماسونری را قبول نکند. شاهزادگان ما هم از همان سنخ بودند. دوست و هموطن آنها میرزا ابراهیم که خودش نیز عضویت فراماسونری را داشت، برحسب تقاضای شاهزادگان مقدمات امر را فراهم کرده بود و امروز روزی بودکه باید مراسم پذیرفته شدن آنها انجام‌شود...»[۱]

بطوریکه از یادداشتهای جیمزفریزر استنباط میشود، در ایران بشاهزادگان گفته بودندکه در لژهای فراماسونری به‌جوانان خوش آب ورنگی که تازه وارد فرقه ماسونی میشوند دست درازی میکنند. به‌همین جهت وقتی شاهزادگان میخواستند از مهمانخانه‌ای که درآن بودند بطرف محل لژ حرکت کنند، برادر بزرگتر فوق‌العاده ناراحت بود. جیمزفریزرمینویسد «شاهزادگان فوق‌العاده تحریك شده بودند. برادر بزرگتر [رضاقلی‌میرزا] خیلی خجول بود واز هرگونه خصوصیت ورفاقتی که عاری از تشریفات

۱ـ ص ۲۳۲ شاهزادگان ایرانی درلندن.

معمول بود ، احتراز می‌جست . بنظر میرسیدکه برای رفتن به‌لژ فراماسونری نگران و مردد و مشکوك است . تصور میکنم بطور شوخی باو گفته شده بود که نسبت بتازه واردین تجاوزات واعمال ناشایستی اجرا خواهد شد. زیرا اظهار میداشت‌که درمقابل چنین تجاوزی مقاومت خواهد کرد . جیمز فریزر سپس جملات رضا قلی میرزا را در سفرنامه‌اش نقل‌کرده ومینویسد :

والله صاحب فریزر !!

اگر آنها سعی کنند که نسبت به‌من‌کار بی‌قاعده ویا بی‌ادبانه‌ای انجام دهند یا رفتاری‌که ازآن سوءظن حاصل شده عنوان‌کنند، با مشت وخنجرمن سروکار خواهند داشت . اما خوشبختانه عضویت شاهزادگان قاجار با نهایت سادگی و به‌نحو مطلوب و خوشی انجام‌گرفت ، زیرا هرسه شاهزاده نیمه مست به‌منزل‌خود مراجعت‌کردند ...[۱]

جیمزفریزر در تمام مدتیکه شاهزادگان فراری در پناه سیاست استعماری و تجاوزکارانه انگلستان در لندن بسر میبردند، همدم ومشیر ومشار آنها بود ووقتی‌هم انگلیسها خواستند محمد شاه را جداً تهدید کنند ، آنان را کشان کشان به‌اسلامبول وبغداد آورده وازآنجا تحریکات خودرا علیه ایران آغاز نمودند .

در مدتیکه جیمزفریزر بعنوان سیاح درایران بسر میبرد ، دخالت فراوانی در سیاست انگلیس درین سرزمین داشت . اوکه دردوران سلطنت فتحعلیشاه بایران‌آمده بود ، دوماه درخراسان توقف نمود واز راه درجز بمیان ایلات ترکمان رفت وازطریق استرآباد و چشمه علی و فیروزکوه بطهران رسید و از راه مازندران و گیلان به‌تبریز عزیمت کرد . فریزر در کتاب سفرنامه خود که از (استانبول بتهران) نام دارد ، فقط شرح مسافرت تا تبریز را نوشته و پس ازآن خط سیر مسافرت خودرا تعیین نکرده و معلوم نیست بکجا رفته ، تا اینکه ناگهان به‌لندن رسیده و بمهمانداری شاهزادگان

۱ــ نسخه انگلیسی این سفرنامه درکتابخانه مصطفی فاتح وبنام :

Narrative of the residence of the Persian princes In London ...یاند

ایرانی برگزیده شده است . آنچه مسلم است او در این سفر با سرگور اوزلی علیه شاه ایران فعالیت‌هائی کرد و در انتزاع قسمتهائی از ایران دست داشت . اشاره‌ای که در دائرةالمعارف فراماسونری درباره لژ فراماسونری در ایران در این موقع کرده ، ناشی از فعالیتهای این شخص نیز بوده‌است [۱].

هنگامیکه این فراماسون قدم بخراسان گذاشت تا طرح قطع راه‌های ارتباطی و نفوذی روسیه را در شرق ایران تنظیم کند [۲]، شایع کرد که شاه شجـاع (شجاع‌الملك) با کمك قشون انگلیس به افغانستان داخل شده وقندهار و نواحی اطراف آنرا تصرف کرده است . اومیگوید : « زمانیکه من در خراسان سیاحت میکردم . محمد رضاخان وزیر آنجا صاف وساده بمن گفت که برای دیدن اوضاع خراسان وجاسوسی انگلیسها باین نواحی آمده اید... من با یارمحمدخان وزیر هرات که دراین تاریخ درمشهد بوده مصاحبه طولانی کردم و این ملاقاتها خیلی مفید واقعشد...» [۳]

---

۱ ــ تاریخ فراماسونری گاولد جلد ششم .

۲ ــ از استانبول بتهران ص ۱۰۲ .

۳ـ علاوه برجیمز فریزر فراماسون ، سیاح ومهماندار شاهزادگان فراری که شرح احوال او نقل شد ، سه فریزر دیگر نیز در ایران خودنمائی ومداخلات سیاسی کرده‌اند که بترتیب عبارت بودند از :

۱ ــ جیمز فریزر مؤلف تـاریخ نادرشاه کـه در ۱۷۱۳ در « سورت » متولد شده و در ۱۷۳۰ــ۱۷۴۰ بانگلستان برگشت وکتاب نادر را نوشت که (ناصرالملك) آنرا بفارسی ترجمه کرده است . او در ۱۷۴۰ بهند برگشته وعضو شورای شهر سورت شد و در ۱۷۵۴ درگذشت .

۲ــ فریزر دیگر در دوران انقلاب مشروطیت وهنگام عزل محمد علیشاه بتهران آمد . سمت ظاهری اوخبرنگاری روزنامه بود . ولی درحقیقت یك عامل مخفی دولتی انگلیس بشمار میرفت که کتابی بنام (ایران وعثمانی درحال انقلاب) دارد .

۳ــ سومین فریزر ، که شغل رسمی او ریاست سازمان انتلیجنت سرویس درغرب ایران وخوزستان بوده در ۱۹۴۰ همراه ارتش مهاجم انگلیس بایران آمد ودرجه سرهنگی داشت . جنایات و فجایعی که این (کلنل فریزر) در صفحات غرب ، علیه حـاکمیت ایران کرد ، شهرت زیادی دارد . وی در سال ۱۳۲۵ شمسی بدستور قوام‌السلطنه نخست وزیر وقت از ایران اخراج شد .

مقرری سالیانه دولت انگلیس برای شاهزادگان

در تاریخی که شاهزادگان مدعی سلطنت ایران ، در لندن سرگرم زد و بند سیاسی و انجام تشریفات ومدارج فراماسونی بودند ، رابطه ایران و انگلیس بر سر مسئله هرات تیره وقطع شد ، و انگلیسها بکلی ازایران خارج گردیدند . دولت انگلستان با راهنمائی کنسولهای خود دربغداد ، دمشق واسلامبول دسته‌ای از مدعیان سلطنت ایران‌را در بغداد وسه‌پسر شاهزاده حسنعلی‌میرزا را درلندن نگهداری میکرد . تا رسیدن میرزا حسینخان آجودانباشی به‌لندن آنان‌را سرگرم تماشای‌مناظر مختلف از قبیل باغ‌وحش ، موزه ، لژ فراماسونری ، اپرا و تئاتر نمود و پس از ورود آجودان‌باشی ، اگرچه از حقانیت ایران برسر مسئله هرات واقف بود ولیکن با وجود توضیحات وی درباره رفتار ناشایست وزشت سفرای خود تغییرسیاست نداده و همچنان مدعیان سلطنت را تحریك میکرد .

روزیکه آجودانباشی تصمیم‌خود رامبنی برحرکت بایران اعلام‌کرد ، دولت انگلیس نیزشاهزادگان فراری راکه‌بافتخارعضویت درلژفراماسونری نائل‌گشته‌بودند همراه فریزر معروف باستانبول وازآنجا به‌بغداد فرستاد . دولت انگلیس برای هریك ازاین‌شاهزادگان فراماسون شده سالی دویست لیره مقرری‌تعیین‌کرده وآنها را دربغداد زیرنظر کلنل تایلورنماینده سیاسی‌خودقرارداده بود. علاوه براین‌انگلیسها برای‌اینکه در ایران شورش‌هائی علیه محمدشاه برپا کنند ، فریزر استاد اعظم لژ فراماسونری انگلستان وبرادرماسونی شاهزادگان‌فراری را مأمورایجاد شورش درغرب‌وخلیج‌فارس نمودند . ازطرف دیگر، انگلیسها یکی ازعوامل خود را بنام «لایارد» بلباس‌بختیاری روانه اصفهان وفلات مرکزی ایران ساخته و «ادوارد میتفورد» را نیز از راه کرمانشاه به‌افغانستان فرستادند . «میتفورد» دربغداد بدیدن سه‌شاهزاده‌ای که از لندن بآن شهر آمده بودند نایل‌آمد و با آنها مذاکره سیاسی‌کرد . وی مینویسد : «ما با شاهزادگان ایرانی‌که اخیراً درانگلستان بودند یعنی تیمورمیرزا ، والی میرزا ورضاقلی‌میرزا آشنا شدیم . اینها مدعیان سلطنت ایران میباشند وهریك سالی‌دوهزارلیره ازدولت انگلیس

مقری میگیرند[1]، دیپلماتهای اعزامی انگلستان مأموریت دیگری نیز داشتند و آن اطلاع ازمذاکرات میسیون اعزامی دولت فرانسه با ایران وبرهم زدن اتحاد ایران و فرانسه بود. دولت فرانسه بنا به‌پیشنهاد میرزا حسینخان آجودانباشی سفیر فوق‌العاده ایران‌هیئتی بریاست «کنت دوسرسی» را باصفهان‌فرستاد تاضمن ایجادرابطه سیاسی یك قرارداد بازرگانی نیزباکشورما منعقدکند. این هیئت درصفر ۱۲۵۶ هـ (۱۸۴۰ م) در اصفهان بحضور محمد شاه باریافت ولی تحریکات عمال مخفی‌انگلیس وفساد و تباهی و رشوه‌خواری‌درباریان مانع انعقاد قرارداد با اوشد. بعلاوه محمد شاه و درباریان تصور میکردندکه دولت فرانسه بخاطرایران حاضراست رابطه خودرا با انگلستان تیره‌کند ولی توضیحات هیئت اعزامی‌آنها را دلسرد کرد بطوریکه میسیون اعزامی نتیجه‌ای از مذاکرات خود نگرفت.

حسین‌سعادت نوری درشرح‌حال‌حاج میرزاآقاسی ضمن‌اشاره‌بتحریکات‌انگلیسها مینویسد: «سیاستمداران لندن‌کوشش میکردندکه‌علاوه برتوسعه اغتشاشات داخلی از عقد پیمان دوستی ایران وفرانسه ممانعت نمایند و در ضمن به‌تیرگی روابط ایران و عثمانی بیفزایند تا فیل محمدشاه یاد هندوستان نکند وبه‌فکر تجدید حاکمیت ایران درهرات‌وقندهارنیفتد. بی‌جهت نبودکه‌شهربغداددراین‌تاریخ بصورت یکی‌ازبزرگترین کانونهای فساد ومرکزعملیات تحریك‌آمیزعلیه ایران بشمارمی‌آمد...»[2] لایارد باهزار افسون وحیل‌موفق شد ازهمدان خود را به «قلعه تل» برساند و با محمدتقی سرکردهٔ طایفه چهارلنگ بختیاری طرح دوستی بریزد. اوقیام محمدتقی‌خان بختیاری‌راکه‌در همین تاریخ آغازشده بود رهبری میکرد.

اوژن فلاندن نقاش وسیاح فرانسوی‌که همراه یك معماربا هیئت اعزامی‌کنت ـ دوسرسی باصفهان رفته و سپس در تمام ایران سیروسیاحت کرده بود دراین‌باره چنین مینویسد: «دراین اوقات مأمورین بریتانیا بختیاریهارا به‌شورش برانگیخته و امیدوار

۱ـ سفرنامه میتفورد جلد اول ص ۳۱۴ و۳۱۵

۲ـ ص ۴۶۳ شماره ۱۹۸ مجله یغما

بودندکه بزودی بختیاریها ازاطاعت محمدشاه سرپیچی نمایند وسرانجام درکلیه سواحل خلیج فارس نیز اغتشاشاتی برپا شود...[۱]» محمدشاه برای پایان دادن به تحریکات انگلیسها وبرگردانیدن شاهزادگان بایران چندین بار اطرافیان واقوام خود را به بغداد فرستاده و از عموهـا و عموزادگانش خواست تا بـایران مراجعت کنند و با تصرف همه املاك ودارائیشان مشغول زندگی شوند . ولی عمال انگلیسی فراریان را اغوا کرده مانع از مراجعت آنها بایران شدند . به همین مناسبت میتفورد برای آنها دلسوزی کرده ومینویسد «اگر[آنها] بایران برگردند جانشان درخطر خواهد بود[۲]»

فریزربرای اینکه بتواند اطلاعات کافی ازوضع مشهد بدست آورد ونقاطی راکه شاهراه آسیای میانه ، تا هندوستان است بدقت بررسی کند ، احتیاج بملاقات باطبقات مختلف وحتی مسلمان شدن داشت . ازینرویك روزبدیدن میرزا عبدالجواد پسرمیرزا مهدی مجتهدمعروف آن زمان رفت وچنانکه خودگفته است. فرش اطاق میرزاعبدالجواد حصیر بود وجمعی درآنجا بودند وخیلی باواحترام میگذاشتند.

میرزا عبدالجواد ازاوسئوالات دینی نکرد اما از علوم نجوم ، جغرافیا و تاریخ سئوالاتی نمود وبعد، ببازدید وی که اظهارعلاقه به مسلمان شدن کرده بود ، رفت ودرین وقت فریزر درخانه میرزا موسی وزیر حسنعلی میرزا حاکم خراسان سکونت داشت . میرزا عبدالجواد بدیدن اورفت و ویرا بدین اسلام درآورد . اعتمادالسلطنه به نقل از فریزر مینویسد : «یکروز میرزا عبدالجواد بمنزل من آمد و قدری خصوصیت ما زیاد شد بعدها شهادتین بمن آموخت ومن آنرا برزبان جاری کردم ومعلومست که بعدها من مسلمان محسوب میشوم وگفتن شهادتین سبب شدکه با میرزا جواد باردیگر داخل صحن وحرم مطهرشدم وبآسودگی این اماکن را دیدم[۳]» فریزر قبل ازاینکه شهادتین بر زبان جاری کند نیزمحرمانه وباکمك ایادی انگلیسها و عمال جاسوسی آنهـا بصحن مطهر

۱ـ ص ۲۰۶ سفر نامه اوژن فلاندن بایران

۲ـ سفرنامه میتفورد ص ۲۰۶

۳ـ ص ۳۷ مطلع الشمس

حضرت رضا(ع) رفته بود. راهنمای او میرزا یوسف نام داشت که سالها در هند در خدمت انگلیسها بود. میرزا یوسف فریزر را بیکی از خدام حضرت بنام سیدحسین معرفی کرد و او این خارجی را بحرم مطهر برد. اعتمادالسلطنه به نقل از فریزر مینویسد: «میرزا یوسف گفت: حالا برای دیدن حرم حضرت بهترین وقت است زیرا که خلوت میباشد و خطری ندارد من فوراً بالاپوش خود را برداشته از عقب او روانه شدم و در زیر گنبد طلا داخل گردیدم و باطاق مرکزی رسیدم جائی باین قشنگی و عظمت کمتر دیده‌ام نمیدانم بزرگی وعظمت این بنا بیشتر اسباب تعجب است یا ثروت و مکنت گرانبهای تزئینات آن... بعد از تماشای این محل نزدیك شدیم بحرم مطهر در آستانه راهنمای من تعظیمی شبیه بسجده نمود و اذن دخول مفصلی خواند و آنچه گفت و کرد منهم بتقلید او نمودم اگرچه یك کلمه از آنچه گفت نفهمیدم بعد داخل حرم شدیم و در هر چهار طرف مرقد مطهر زیارتها نمودم و با آنکه راهنمای من گفته بود در اینوقت خلوتست جمعیت زیادی در دور مرقد مطهر مشاهده کردم بسیاری هم در رواقها نشسته قرآن میخواندند جماعتی با لباسهای دراز و عمامه در این اطاقهای بزرگ آمد و شد داشتند مردم همه ساکت بودند وجز صدای ملایم زیارت و تلاوت قرآن چیزی شنیده نمیشد اما این صدا یك اثر خاصی داشت خیلی میل داشتم بیشتر بمانم اما واهمه اینکه عیسوی در این مکان نباید داخل شود و اگر بفهمند دچار خطر خواهد شد مرا بعجله میانداخت و خیال میکردم که مردم بمن شك دارند کمی روشنائی برای مستور ماندن وضع حالت من نافع بود در وقت زیارت و ادای اعمال چون من خیلی نابلد بودم اگر کسی درست ملتفت من بود میفهمید که من مسلمان نیستم خادم راهنمای من نیز بهمین جهت عجله داشت که زود از حرم مطهر و صحن خارج شویم.[۱]»

تا محمدشاه زنده بود، شاهزادگان فراری از انگلستان و عثمانی حقوق میگرفتند

۱– ص ۳۵ مطلع الشمس

ودرسایه حمایت علنی دولت انگلیس وسازمانهای مختلف منجمله فراماسونری انگلند علیه ایران تحریك میکردند وحتی با ارسال پول و راهنمائی مأمورین مخفی و علنی درایجاد بلوا وآشوب میکوشیدند .

میتفورد مأمور اعزامی انگلیسها مینویسد : « شخصی از اهل کابل که همراه ما ازبغداد آمده بود پیش حاکم [کرمانشاه] رفته و ازحال ما اطلاع داده و در ضمن گفته است ، این شخص نمایندهٔ سیاسی دولت انگلیس میباشد ، حال در ایران پول تقسیم میکند و ازجانب شاهزادگان تبعید شده که دربغدادند دراینجاها مشغول دسیسه میباشد واینك عازم شیراز است که وسائل آمدن قشون انگلیس را درجزیرهٔ خارك که ازجزایر خلیج فارس است بداخله ایران فراهم آورد .»

محمد شاه در ۱۲۶۴ ه (۱۸۴۸) وفات یافت . وی که درمیان سلاطین قاجار بدرستی معروف میباشد ، زیر نظر پدرش فنون نظامی را خوب فراگرفته بود و سرباز با شهامت وجسوری بود . سلطنت او با وضع بسیارخوبی آغازشد و با حوادث ناگواری خاتمه یافت . دوران پادشاهی او با وزارت میرزا ابوالقاسم قائم مقام شروع میشود و عاقبت کاراو با صدارت حاجی میرزا آغاسی که همه سازمانهای مملکتی را متلاشی کرد خاتمه مییابد . با وجودیکه انگلیسها دشمن اوبودند و همیشه از او شکایت داشتند باز نتوانستند منکر استعداد ذاتی اوبشوند .

در اوایل سلطنت ناصرالدینشاه ابتدا تیمور میرزا پسر هلاکو میرزا فرزند شجاع السلطنه ازبغداد بتهران آمد وشکارچی باشی شاه شد .کتاب بازنامه را نوشت و همه املاکش را متصرف شد و بعد دیگران آمدند و عائله سه شاهزاده قاجار خاتمه پذیرفت .

۱ ـ سفرنامه میتفورد جلد اول ص ۳۴۵ .

سیدجمال‌الدین حسینی اسدآبادی معروف بافغانی، یکی از فراماسونهای اولیه ایران است که در ۹ لژماسونیك عضویت داشت. او در لژفراموشخانه ملکم وسپس در لژهای «کوکب‌الشرق» قاهره، لژ مازینی ایتالیائی قاهره، انجمن وطنی تابع شرق فرانسه در قاهره، لژ منتسب بمنشور اسکاتلند قاهره[1]، لژنیل قاهره «گراند اوریان پاریس»، لژفایتح Faith لندن، لژسنسرامیتیه اسلامبول وابسته به‌گراند اوریان دو فرانس، عضو، رئیس لژ و «ونرابل» بوده است.

سید جمال با ۳۱ نام و در ۹ لژفراماسونری

سیدجمال‌الدین همانطوریکه هرچند مدت دریکی از لژهای ماسونیك فعالیت مینمود، درهر کشوری نیزکه وارد میشد نامی بخود می‌گذاشت. آنچه‌که باعث تعجب فراوان وسوءظن نسبت به‌اعمال وافعال سید شده، عوض‌کردن نام ونام‌خانوادگی حتی ملیت اوست. از مجموع اسنادی که در ایران از او باقیمانده و در کتابی[2] عیناً نقل گردیده، مسلم‌شده است که او با خط خودش هفده نام ودر سایر اسناد ونشریات چهارده نام دیگر باین شرح داشته است:

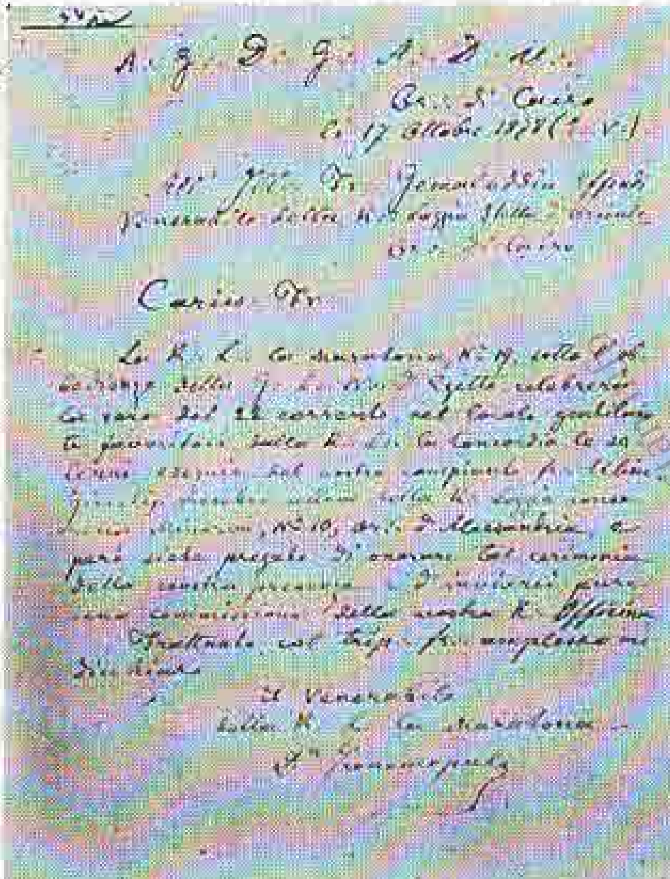

لوج کوکب الشرق

الی الاخ جمال الدین محترم

دعوت نامه برای شرکت دریك جلسه لژ فراماسونری

۱ـ فقط درمجلهٔ خواندنیها شماره ۸۳ نام سید دراین لژ نوشته شده.

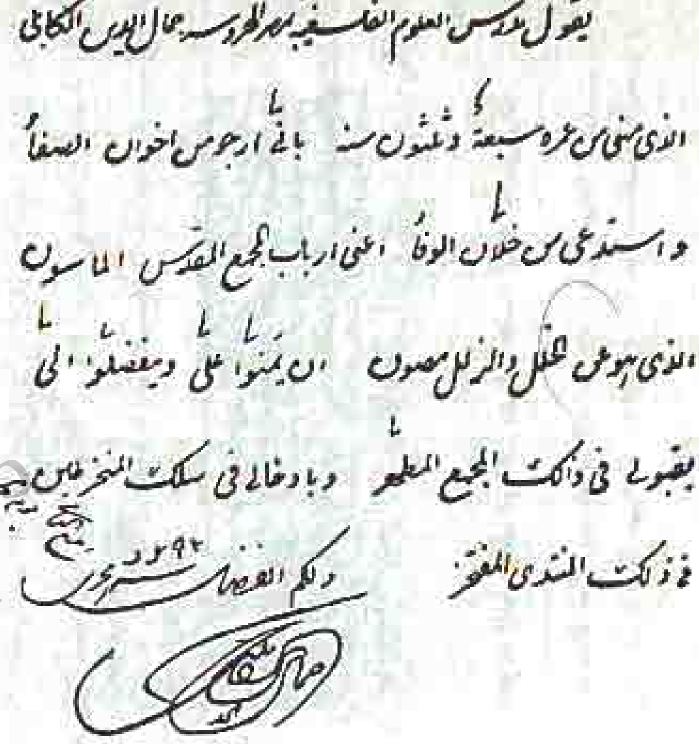
۲ـ نشریه ۸۴۱ دانشگاه تهران.


A∴ G∴ D∴ G∴ A∴ D∴ U∴

Caro Fr∴

Il Venerabile

نامه استاد اعظم لژ نبل به سید جمال


يقول مدرس العلوم الفلسفية بمدرسة ... جمال الدين الكابلى
الذى مضى من عمره سبعة وثلثون سنة بانى ارجو من اخوان الصفا
واستدعى من خلان الوفا اعنى ارباب المجمع المقدس الماسون
الذى هو عن الخلل والزلل مصون ان يمنوا على ويتفضلوا الى
بقبولى فى ذلك المجمع المطهر وبادخالى فى سلك المنخرطين
فى ذلك المنتدى المفتخر
ولكم الفضل ... ۱۲۹۲

تقاضانامهٔ ورود به لژ کوکب الشرق



سید جمال‌الدین با پیش‌بند فراماسونری و در لباس استادی

این تابلو برای اولین بار در لژ همایون تهران نصب شد و سپس به لژ مولوی منتقل گردید.



سید جمال‌الدین در ادوار مختلف زندگی با لباسهای گوناگون.



سید جمال با کلاه فینه قرمز و کراوات
«هر لحظه بشکلی بت عیار در آید!!»



توفیق پاشا استاد اعظم
فراماسونی مصر

۱ـ جمال ۷
۲ـ جمال‌الدین ۷ تا ۱۱
۳ـ جمال‌الدین الاستنبولی ۷
۴ـ جمال‌الدین اسدآبادی (اکثر جای کتاب)
۵ـ جمال‌الدین الحسینی ۵ تا ۲۰
۶ـ جمال‌الدین حسینی عبدالله‌بن عبدالله ۵
۷ـ جمال‌الدین الحسینی الاستنبولی (عبدالله) ۷ تا ۱۷
۸ـ جمال‌الدین الافغانی الکابلی ۱۳
۹ـ جمال‌الدین الحسینی الافغانی ۱۱ تا ۲۳
۱۰ـ جمال‌الدین الحسینی رومی ۱۲
۱۱ـ جمال‌الدین الحسینی طوسی ۱۹
۱۲ـ جمال‌الدین الحسینی الکابلی ۱۴ تا ۲۴
۱۳ـ جمال‌الدین السعدآبادی ۱۰۰
۱۴ـ رومی (تخلص) ۸۷
۱۵ـ شیخ افغان ۲۵
۱۶ـ جمال‌الدین افندی ۲۵[۱]
۱۷ـ الدین جمال ـ گزارش ۶ ژوئیه ۱۸۸۳ پلیس پاریس
۱۸ـ سید جمال افغانی ـ گزارش سفیر انگلیس در فرانسه ۱۹ ژوئن ۱۸۸۳
۱۹ـ شیخ جمال‌الدین ـ نامه امین‌السلطان به‌سفیر ایران درلندن
۲۰ـ شیخ‌جمال ـ نامی‌است‌که درروسیه داشت. به‌گزارش سفیرانگلیس درروسیه مقیم‌لندن. مورخ۲۷ اپریل ۱۸۹۲مراجعه شود
۲۱ـ السیدالحسینی ـ امضاء زیر مقالات عروةالوثقی وضیاءالخافقین

با توجه باسامی هفده‌گانه‌ای‌که سید جمال در نوشته‌هایش بکار برده است و با ملاحظه‌گزارش‌های سه سفیرانگلیس وپلیس فرانسه مسلم‌گردیدکه سید جمال درمدت

۱ـ از شماره یك ردیف اسم سیدجمال تا ۱۶ ازنشریه ۸۴۱ دانشگاه تهران نقل شد.

۵۹ سال عمر خویش با بیست و یك نام زندگی کرده است . پرفسور گلدزیهر آلمانی در دایرةالمعارف اسلامی معتقد است که جعل عنوان و نام سید برای رهائی از «زورگوئی و استبداد دولت ایران» بود . ولی کسانیکه سید را خوب میشناخته‌اند ، علت تغییر نام‌های فراوان سید جمال را «تلون مزاج شدید» و ایجاد آشوب ، فتنه و فساد و آتش‌افروزیهای وی در دوران عمرش دانسته‌اند . سید جمال برای رسیدن به مقام و شهرت حتی از نابودی یك شهر و تلف‌شدن هزاران نفوس مسلمان نیز امتناع و وحشت نداشت . چنانچه در شورش لشکری مصر که منجر به‌بمباران اسکندریه و تل‌الکبیر واشغال انگلیسها شد، سید راساً مسئول وعامل شورش بود وعده‌ای‌عملیات اورا بدستور انگلیسها و به‌نفع سیاست استعماری درمصر دانسته‌اند[1] .

سید جمال همانطوریکه اسم و هویت خود را مرتباً تغییر میداد و هرچند مدت عضو یکی از لژهای ماسونیك میشد ویا با یکی از سیاستهای روز (انگلیس ـ فرانسه روسیه ـ عثمانی ـ ایران) سازش میکرد ، در تغییر ملیت نیز از چنین روشی پیروی می‌نمود . چنانچه بارها خود را ایرانی، افغانی، مصری، هندی و عرب معرفی کرده و بقول سفیر انگلیس در روسیه « ... هم درکشورهای آسیا وهم در ممالك اروپا بجلدهای مختلف از قبیل افغانی ، مصري ، ایرانی و عرب درآمد ...»[2]

سید در تغییر مذهب نیز تلون مزاج داشت . گاهی خود را از خانواده شیعی ایرانی معرفی کرده و عنوان « سید » را به‌اول نام خویش اضافه می‌کرده و زمانی نیز خود را حنفی مذهب نشان میداده است . بطوریکه خواهد آمد ، او حتی خود را در انجمنهای مخفی‌مصر ، مخالف‌خدا ودرهند دشمن «طبیعیون ودهریون» معرفی می‌نمود.

در ایران خود را متولد « اسدآباد همدان» در عثمانی اهل قریه «ترمذ»[3] کنار جیحون و در مقدمه تنها کتابی که بفارسی نوشته است ، اهل « اسعد آباد»[4] واقع در

۱ـ ص ۱۹۹ سیاستگران قاجارص ۴۳ و مجله خواندنیها شماره ۸۷ سال ۲۴

۲ـ گزارش شماره۴محرمانه۷ فوریه ۱۸۹۰ ازنست ازپترزبورگ بوزارت‌امورخارجه انگلستان .

۳ـ سیاستگران قاجار جلد اول ص ۱۹۶ .

۴ـ بەشیخ محمد عبده گفته است که درقریه اسعدآباد کابل متولد شده واهل آنجاست (۱۹۶ سیاستگران قاجار)

بلوك كنار كابل معرفي نموده است[۱] . در ایران وقتی از اومی‌پرسیدند چرا کلمه افغانی را بنام خود اضافه میکنی می‌گفت « افغانی تخلص شعری من است ».[۲]

مورخین ودوستان و اقوامش درباره نام پدرش نیز گرفتار تردید واشتباه شده‌اند. یکی اورا فرزند سید صفدرابن علی اسدآبادی[۳]؛ دیگری « سید صفر » وبالاخره جرجی زیدان نام پدرش را « صفتر » متولد ۱۲۵۴ هـ (۱۸۳۸ م) و متوفی ۵ شوال ۱۳۱۴ (نهم مارس ۱۸۹۷) ثبت کرده است .

سید برای اعتمادالسلطنه نقل کرده است که درطفولیت علوم اسلامی را درقزوین فرا گرفته و سپس در تهران حکمت ، ریاضی و نجوم راتکمیل نموده است . نویسنده کتاب مردان نامی شرق او را در سن دوازده سالگی جزء شاگردان مرحوم شیخ‌مرتضی انصاری و در ۱۹ سالگی دارای درجه اجتهاد میداند ولی نه عکس اجتهاد نامه‌اش را نقل و چاپ میکند و نه مدرکی دراین باره ارائه میدهد[۴]. سید مدتی در هندوستان و افغانستان اقامت داشت و در ۱۲۸۵ هـ (۱۸۶۸م) به‌اسلامبول رفت وباعالی‌پاشا ارتباط پیدا کرد.ولی بعلت بی‌اعتنائی که دریکی‌از مجالس به حسن فهمی‌شیخ‌الاسلام عثمانی‌نمود بین او و عالی پاشا کدورتی پیدا شد . در ۱۲۷۷ هـ (۱۸۶۰ م) تحسین افندی مدیر دارالفنون اسلامبول او را برای ایراد یك سلسله سخنرانی جهت محصلین دعوت کرد. سید در اولین سخنرانی خویش مدعی شد که « خبردادن از آینده یا غیب‌گوئی جزء صنایع ملی است .» شیخ‌الاسلام و متعصبین دیگر تکفیرش کردند و او ناچار بمصررفت ودرین کشور با ریاض پاشا آشنائی پیدا کرد و در جامع الازهر به تدریس پرداخت . ضمن‌تدریس، فلسفه ابن سینا را نیز بشاگردان می‌آموخت وهمین‌امرسبب شدکه علمای سنی با او به مخالفت پردازند . او در فتنه قشون مصری برضد اسمعیل پاشا خدیومصر دست داشت و بنا به ادعای تقی‌زاده « عرابی پاشا علمدار شورش مصر نیز تحت تأثیر سید بود »[۵] پس از عزل اسمعیل پاشا وجلوس خدیو پاشا بلافاصله حکم اخراج سید از

۱ـ شیخ‌محمد عبده نیز درمقدمه عربی (الرد علی‌الدهریین) محل‌اخیر را نقل‌می‌کند.
۲ـ نامه سیدبالسلطنه کبابی به مجله کاوه چاپ برلن .
۳ـ ص ۱۸۷ سیاستگران قاجار جلد اول .
۴ـ لااعلم الغیب الاهو . ۵ـ مردان خود ساخته ص ۵۱

مصر صادر گردید و او در ۱۲۹۶ هـ (۱۸۷۸) به هند رفت و از راجه حیدرآباد پول فراوانی گرفت و نخستین اثر خود را که رساله‌ای بزبان فارسی ودر ردطبیعیون است نوشت.

حق ناشناسی و گرفتن حق‌وحساب

سید جمال‌الدین در نوشتن این رساله ودرموقعیتی که آنرا منتشر کرد، منتهای ناجوانمردی وحق ناشناسی را نشان‌داد. و هنگامی رساله مذکور را بچاپ رسانید که سه سال در هندوستان و در میان هندوها بسر برده وچندین‌هزار روپیه‌ازآنها باج گرفته بود.

اودر اواخر سپتامبر ۱۸۷۹ (۱۲۹۶ هـ) یکسره باکشتی به جده رفت ومدتی‌در آنجا ماند وبعد به مکه عزیمت‌کرد و باشخصیتهای مهم اسلامی تماس‌گرفت. و پس از دریافت چند فقره توصیه ومعرفی نامه ازآنان در اول سال ۱۸۸۰ (۱۲۹۷ هـ) رهسپار هندوستان شد و مدتی در بمبئی در منزل «علی روقای» که شخصیتی سرشناس بوده اقامت کرد و از آنجا به حیدرآباد رفت، در حیدرآباد او با «سلطان نواز جنگ» طرح دوستی ریخت وپس ازچندی بوسیله وی با سالارجنگ نخست وزیر نظام حیدرآباد ملاقات کرده و با اومفصلا مصاحبه نمود. سید جمال مدت بیست ماه درحیدرآباد ماند وطی‌مدت اقامت خود با اشخاصی که افکار آزادیخواهانه ومخالف انگلیسهاداشتند وهمگی ازپیروان «سید احمد الیکاره» بودند، آمیزش‌کرد. مخالفین‌سید، نزدیکی اورا بامخالفان انگلیسها تیزبکی دیگرازنیرنگهاوسیاست نعل‌وارونه استعمارانگلیس در هند میدانند، ودراین موقع بودکه حد اعلای نمك ناشناسی ومهمان‌نوازی را بجا آورده وبرخلاف محبتها واحتراماتی‌که هندوها وشخصیتهای حیدرآباد باونموده بودند رساله معروف خود را موسوم به «نیچریه یا دهریه» درباره ابطال‌آئین دهریین و بیان مفاسد آنان و اثبات اینکه دین اساس مدنیت و کفر باعث فساد عمران است، انتشار داد. گرچه این رساله ازنظر مسلمانان و دینداران ودفاع ازدین و خدا پرستی ازهرجهت قابل ستایش‌است، اما ازاینکه بلافاصله بعدازآنهمه پذیرائی ومهمان‌نوازی هندوها منتشر گردیده قابل نکوهش می‌باشد. بخصوص که خود او چند سال قبل باتهام بی‌دینی وکفر ازمجمع فراماسونهای مصری اخراج شده بود. این بار با نوشتن رساله «دهریه» هندوها را آزار داده و شدیداً بآئین آنان تاخت. و بخاطر نوشتن این

رساله پنجهزار روپیه از سالار جنگ نخست وزیر نظام حیدرآباد دریافت کرد و با جمع کردن پولهـای هنگفت دیگری[1] که در مدت سه سال اقامتش در حیدرآبـاد از سایر راجه‌ها و ثروتمندان گرفته بود در اوایل سال ۱۸۸۲ م (۱۳۰۰ ه) به کلکته رفت . درحدود پنجماه راجع به دین اسلام در مدارس دینی سخنرانی نمود و از دولت تقاضای شغلی کرد . ولی هندوها که اورا خوب شناخته بودند و میدانستند هدف سید جز «پول» ، «مقام» و «شهرت» چیز دیگری نیست پس از تشکر از پیشنهاد او تقاضایش را رد کردند . سید ناچار به مدرس رفت و ازآنجا در نوامبر ۱۸۸۲ م (۱۲۹۹ ه) به وسیله کشتی به لندن بازگشت .

در لژهای فراماسونری ۵ کشور

قبل از اینکه به بحث درباره سایـر اعمال و افعال حیرت‌آور سیدجمال بپردازیم ، میبایستی عضویت اورا در ۹ لژماسونیك بررسی کنیم

نخستین سندی که درباره عضویت فرامـاسونری سیدجمال‌الدین دردست است ، تقاضای ورود بمحفل فراماسونری «لژکوکب‌شرق» قاهره است . این لژ که یکی از محافل وابسته به‌گراند لژ مصر میباشد و برخلاف آنچه‌که نویسندگان و مورخین نوشته‌اند بـه سازمان فراماسونری انگلستان بستگی دارد نه فرانسه . سید حسن تقی‌زاده که خود در ایران عضو لژ بیداری ایران وابسته به‌گراند اوریان فرانسه شده ، نخستین کسی است کـه درمجله کاوه درباره عضویت سید در لژ ماسونیك ذکر مختصری کرده است . وی‌چهل سال بعد نیز در کتاب مردان خودساخته، فصلی درباره سید جمال‌الدین نوشته و بار دیـگر عضویت سید جمال را در لژ مذکور وابسته به‌گراند اوریان تصریح کرده . تقی‌زاده می نویسد : « ... و نیز درمصر شنیده شد که سید در آغاز در محفل فراماسونی داخل و درآنجا در موقعی برضد انگلیسها نطق کرده بود[2]» . سپس تقی‌زاده لژ مذکور را تشریح‌کرده ومی نویسد « فراماسونی در مصر

۱ـ شماره ۸۳ سال ۲۴ خواندنیها به‌نقل‌از اسناد بایگانی عمومی انگلستان .

۲ـ ص۴۹ مردان خود ساخته .

شعبه شرق اعظم فرانسه است یا چنین بوده است»[1] بنظر میرسدکه تقی‌زاده لژی را که بعدها خود سید درقاهره تأسیس کرد وچیزی شبیه مرام و مسلک «گراندوریان» بود با لژ کوکب شرق اشتباه کرده است. لژ کوکب شرق منتسب بمنشور انگلند است و درسالنامه سال ۱۹۵۸ گراند لژ انگلند درصفحه ۷۰ در ردیف ۱۳۵۵ نام آن Star of the East و محل تشکیل جلسات لژ مرکز فراماسونری و معبدقاهره ذکر شده است. این لژ تا سال ۱۹۵۸ دارای سازمان ماسونی دیگری یعنی Royal Arch chapter نیز بوده است. بعضی از لژهای فراماسونری دارای چنین تشکیلاتی‌می‌باشندکه ازجمله می‌توان «شاپیترمولوی» و«شاپیترخیام» وابسته به‌گراند ناسیونال دفرانس و گراند لژ اسکاتلند در ایران را، نامبرد. لژکوکب شرق در سال ۱۸۷۰ (۱۲۸۷ ه) وشش‌سال‌قبل‌ازاینکه سیدجمال تقاضای ورود به‌آنرا بنمایدتأسیس گردیده بود. بنابراین مسلم میشودکه سیدجمال «بانی ومؤسس محفل فراماسونری» مصر، چنانکه سید حسن تقی‌زاده‌ودیگر مریدان سید ادعاکرده‌اند[1] نبوده ونیست و این عنوان هم یکی دیگر از عناوین ساختگی وجعلی است که او بخود داده است و یا حواریون وعشاق او جعل کرده‌اند. متأسفانه سایر مورخان ایرانی نیز که منبع نقل آنها اکثراً مجله کاوه میباشد، اشتباه تقی‌زاده را که برای اولین بار عنوان کرده تکرار نموده‌اند. سید جمال درمحرم ۱۲۸۷ه(۱۸۷۰) وارد قاهره شد و سه سال بعد در ۲۲ربیع الثانی ۱۲۹۲ه (۱۸۷۵) تقاضای ورود به لژ کوکب الشرق را باین شرح به مرکز لژ مذکور نوشت:

جمال‌الدین‌کابلی استاد علوم فلسفی درمصر محروسه‌که ازسن وی سی‌وهفت سال گذشته است، از برادران صفاء «پاک و بی‌آلایش» و دوستان وفادار یعنی بزرگان مجمع مقدس فراماسون که ازهربدی و اشتباه منزه ومصون می‌باشند تمنی‌دارد عنایت فرمایند اینجانب را درآن گروه پاک ودرمسلک رهروان‌آن باشگاه پرافتخار بپذیرند بزرگی برای شماست سنه۱۲۹۲ هجری ربیع‌الثانی روز پنجشنبه ۲۲ امضاء ...

۱ـ مردان خود ساخته ص ۴۹.
۲ـ تصویر ۴۰ کتاب اسناد منتشر نشده سید جمال، نشریه دانشگاه تهران.

سید جمال چهارسال مرتباً در این لژ فعالیت می کند وموفق میشود که یکی از عالیترین مقامهای فراماسونری یعنی ریاست لژ را بدست بیاورد . خوشبختانه سند ریاست لژ فراماسونری کوکب الشرق انگلیس پس ازمرگ سید محفوظ مانده و هفتاد سال بعد قسمت انتشارات دانشگاه تهران آنرا منتشر کرده است . وحال آنکه هرگاه فراماسونی بمیرد ، دبیر لژی که فراماسون « مرحوم » در آن فعالیت میکرده است بخانه او میرود وبموجب وصیتنامه شخصی متوفی کلیه اسناد و مدارك ، علائم و نشانها وهمه آثار بخصوص کتب « خیلی محرمانه » فراماسونی را که منحصراً به استادان اعظم ویا رؤساء لژها داده میشود ، از وراث اوپس می گیرد و بمرکز لژ میبرد[1] . ولی اسناد فراماسونری سید جمال که قبل از فوتش درخانهٔ حاج امین الضرب بامانت گذارده شده بودهمچنان باقیمانده که درسال ۱۳۴۲ شمسی باسایر اسناد مربوط به وی منتشر گردیده است. دربین اسناد موجود نامه‌ای از « نقون سکروج » وجود دارد که بنظرمی رسد دبیر لژ کوکب شرق بوده ودر روز ۷ ژوئن ۱۸۷۸ م (۱۲۹۶ ه) خطاب به سید جمال الدین دربارهٔ ریاست کرسی لژ کوکب الشرق مینویسد :

لژ کوکب شرق نمره ۱۳۵۵ .

قاهره ـ مصر ـ ۷ ژوئن ۱۸۷۸ (و سال یهودی ۵۸۷۸)

برادر محترم جمال الدین

باستحضار شما می رساند که درجلسه ۲۸ ماه گذشته ، باکثریت آراء به ریاست این لژ برای سال جاری انتخاب شده اید ، ازاینرو این فیض عظیم را به‌جنابعالی وهمچنین بخود تبریك گفته وبدستور ریاست محترم کنونی برادران را دعوت نمودم که روزجمعه آینده ۱۱ ماه جاری ساعت ۲ شرقی بعدازغروب در محفل این لژ حضور یابند تا زمام امور را بعدازانجام آئین انتصاب تحویل بگیرید .

۱ـ سید جمال الدین هیچگاه متأهل نشد ولی چند معشوقه داشت که نامه‌ها وعکس‌های آنان در بین اسنادش مانده است ، بنابراین ورثه‌ای که بتواند اسناد ماسونیك اورا به لژ برگرداند ، نداشته‌است.

وچون روز پنجشنبه ۱۰ ماه جاری ساعت ۶ فرنگی [۱۸] مراسم انتصاب رئیس محترم لژ کونکوردیه برگزار خواهد گردید ، لذا خواهشمند است در روز مذکور جهت انجام کارها درین مراسم شرکت فرمائید . بدیهی است در هر دو مراسم لباس رسمی تمام مشکی با پاپیون و دستکش سفید خواهد بود . درود برادرانه ما را بپذیرید .

کاتب سر نقون سکروج

درمراسم تفویض ریاست لژ به سید جمال‌الدین قاعدتاً می‌بایستی نطق‌هائی ایراد شده باشد، که برای نویسندگان غیرماسون دسترسی بدانها از مشکلات است. تنها دو نطق که بعدها در نشریات عربی منتشر گردید وموجب عصبانیت وگلهٔ ماسونهای مصر از سید جمال‌الدین شد در دست است کـه مرتضی مدرسی چهاردهی آنرا بدون ذکر مأخذ در کتاب خود نقل نموده است.[۱] این نطق ظاهراً باید نطق سید درمراسم ریاست او بوده باشد، بخصوص که‌دراین مراسم اشاره‌ای نیز به‌چنین پیشنهادی شده است. سیدجمال دراین نطق چنین می‌گوید :

«نمی‌توانم تصور کنم که اوهام دراستوانهای انجمنهای فراماسون راه دارد چه هر تشکیلات آزادی ازاوست و آلات وادوات بنّایان را دردست دارد تابرای نابودی اساس کهنه وبنیاد آزادی حقیقی ، برادری ، مساوات وازبین بردن ستمکاران وجور وستم اقدام می‌کند . بمصداق کلوخ انداز را پاداش سنگ است هرگاه آزادیخواهان درراه آزادی کوتاهی روا دارند هرگز نمی‌توانند بنیاد زاویه قائمه را درجهان استوارسازند » سید پس از اشاره اجمالی درپیرامون انجمنهای فراماسون اسکاتلندی گفت « پس از تعریف و وصف منطقی صورتی درذهن آدمی جایگزین میشود. گفته‌اند انسان حیوان ناطق است وبرای اینکه تعریف مطلوب برانسان تطبیق کندکه با بعضی از جانوران اشتباه نگردد اورا بصفات دیگری هم تعریف کرده وگفته‌اند، انسان میمیرد وذاتاً خندان است ، پس از تعریف صفات مزبور چهره مخصوصی ازاو در ذهن نقش بسته وشناخته میشود که او انسان است با آنکه اکنون خود را فراماسون میدانم « جرگه بنّایان آزاد » تعریف

۱ـ ص ۲۸ زندگی سید جمال‌الدین افغانی .

مطلقی ندارد که در ذهن آدمی نقش بندد و یا وضعی که تطبیق شود که آدمی بتواند در فراموشخانه وارد شود بقول حافظ :

من بسر منزل عنقا نه بخود بردم راه　　قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم

نخستین چیزی که مرا تشویق کرد تا درجرگه بنایان آزاد شرکت کنم همان عنوان بزرگ آزادی- مساوات- برادری است که هدفش بهره‌مند شدن جمعیت بشری و جهان بشریت است که در پشت سرآن برای نابود کردن ستمکاران کوشش مینمایند تا بنیاد عدالت حقیقی را استوار سازند با این وصف هست بکار وعزت نفس واخلاق پاك وکوچك شمردن مرگ دربرابر ستمکاران را فراماسون بمن نشان میدهد واین تعریف فراماسون مرا راضی ساخت که درجرگه بنایان آزاد وارد شوم .

ای برادران ، سید جمال‌الدین ریاست را برای خود منکر است وهرگز ریاست نمیخواهد. فراماسون شریفتر از آن است که ایجاد قدرت برای رئیس آن کند و یا اغراض شخصی یا بهره های مادی و ادبی را بکار برد. مرا دعوت میکنید که فراماسون پاك و بی آلایش واز زشتی دور باشم ، باید با برو وشرف خود علاقمند باشم .

فراماسون هنگامی به برادر خود کمك میکند که علتی موجود باشد و یا یکی از اعضای بدنش نقصانی داشته باشد آنگاه اورا بسایر برادران بنی نوع خود مقدم میدارد هرگاه بی نوا وفات کند کودکان اورا پرورش میدهد ودر آموزش وپرورش آنان جدیت مینماید بدون جهت همراهی کردن در مشرب بنایان آزاد ازگناهان بشمار میرود [۱].»

از سخنان سید جمال الدین در جرگه فراماسونری مصر ، همه در شگفت شدند همهمه‌ای درانجمنها واحزاب وادارات دولتی مصر افتاد . تا این خبر بگوش « توفیق پاشا » خدیو مصر رسید و او کارهای سید را کوچك شمرد و توجهی بفراماسون نداشت بطوریکه برادران خواستند سید جمال الدین را بسمت (استاد اعظم) انتخاب کنند .

در آن روز سید ازقبول این شغل خود داری کرده درضمن خواست با (خدیو مصر) ملاقات کند ولی خدیو از پذیرفتن او خود داری کرده معهذا پس از مدتی چون دانست که

۱- زندگی وفلسفه اجتماعی وسیاسی سیدجمال الدین ص۲۸ تا ۳۲

وی نامزد « استادی اعظم جرگه بنایان آزاد » است باکمال خوشروئی او را بپذیرفت دراین جلسهٔ ملاقات بطور خلاصه مذاکرات میان آنها چنین صورت گرفت :

خدیوگفت : تمام خوبیها را برای مصریان خواهانم وشادان میشوم که کشورخود را دربالاترین درجات ودرستکاری ببینم ، بدبختانه اکثریت ملت مصر تن‌پرور ونادان هستند و ظرفیت آنرا ندارند که درسها و سخنان هیجان انگیز بآنان تلقین شود چه ممکن است دراثر آنها ملت بهلاکت ونابودی افتد .

سید جمال الدین اظهارداشت : در پیشگاه امیرکشور بآزادی و صمیمیت سخن میگویم : ملت مصرمانند سایر ملتها خالی ازتن پروری ونادانی نیست ولی خردمندانی را هم دار است که به پیشگاه امیر توجه دارند هرگاه نصیحت مخلص را قبول نمائید و هرچه زودتر ملت را دراحکام کشور شریك و همراه سازید ودستور دهید که انتخابات شروع شود تا نمایندگان ملت قوانین را بتصویب رسانند واین کار باسم واراده شما تمام گردد و انجام آن سلطنت شما را استوارتر میسازد . [۱] این بود شرحی که مدرسی چهاردهی درباره نطق سید نوشته است ولی بموجب ادعای همین نویسنده ، خدیومصر حاضر نشد نصایح سید را بکاربه بندد وتصویب قوانین را بحالت ملت مصرمضردانست ازاین پس سید نطق‌هائی در محافل ماسونی علیه خدیوکرد و همین امر باعث ناراحتی دستگاه سلطنتی مصر شد . زیرا خود خدیو نیز در سازمان دیگر فراماسونری مصر عضویت وریاست داشت .

درتمام مدت چهارسالی که سید جمال الدین درقاهره در لژ فراماسونری وابسته به انگلستان و منشور انگلند فعالیت میکرد ، درمجامع عمومی ، در جامع الازهر هنگام تدریس ، در قهوه خانه ها و در مقالاتی که مینوشت علیه انگلستان و سیاست استعماری آنکشور سخن میگفت. اوشبها درمحافل ماسونی از استاداعظم لژو برادران ماسونش که همه بموجب قوانین ماسونیك تعبداً میبایستی اوامر صادره را اجرا کنند

۱ــ صفحه ۲۹ کتاب زندگانی وفلسفه اجتماعی وسیاسی سید جمال الدین افغانی

بسر میبرد وروزها یاران ومریدانش درس آزادیخواهی ومبارزه با انگلیس رامیداد. معلوم نیست اکنون پس ازگذشت هفتاد سال باز هم کسی وجود داردکه فریب درسهائی راکه سید بمردم از همه جا بی‌خبر مصر وسایر مردم مسلمان میداد بخورد و باز هم او را معلم آزادی ومخالف سیاست استعماری انگلستان بداند یا نه؟

بنظر میرسد به جز برادران فراماسونش، هیچکس حاضر نباشد که اینهمه تقـوی وی را قبول نماید. سید جمال که چهار سال حلقه عبودیت و اطاعت محض فراماسونری انگلستان را بگردن انداخته بود چطور میتوانست علناً وبی‌پروا بجنگ انگلیس واستاد اعظم فراماسونی برود؟ مگر اینکه قبول کنیم که اومأموریت داشت که با تظاهر بضد انگلیسی‌بودن، آزادیخواهان مصررا دور خود جمع کند وافکارومقاصد وعملیات آنهارا بوسیله برادران فراماسونش برای دولت انگلیس فاش سازد. بطوریکه خواهد آمد انگلستان از شهرت «ضد انگلیسی» بودن سید استفاده فراوان برد ورژیم استعماری خود را در سرزمین مصر مستقر ساخت. نویسنده کتاب مردان نامی شرق مینویسد «... سید جمال الدین درموقع اقامت درمصر کاملاً ازاوضاع مملکت مسبوق شده بود و میدانست که تا چه اندازه نفوذ انگلیسها درمصر رویتزاید میرود[۱]» یقیناً سید بیش ازهرکس دیگرازتزاید نفوذ بریتانیا درسرزمین نیل مطلع بود زیرا اومدت چهار سال در لژ فراماسونری وابسته بانگلستان که در آن صاحبمنصبان انگلیسی و سیاستمداران جمع بودند فعالانه شرکت داشت و از همه اسرار محرمانه مطلع بود. بموجب نوشته غلامحسین نراقی[۲] وتقی‌زاده[۳]. سید در مصر موفق شده بود محمد احمد متمهدی سودانی (۱۸۸۶ ـ ۱۸۴۸م)، ادیب اسحق نویسنده مصری (۱۸۸۵ ـ۱۸۵۶) احمد اعرابی پاشا انقلابی مصر که در ۱۸۸۲ بوسیله انگلیسها تبعید شد، سعدزغلول پاشا متفکرسیاسی‌مصر ومسبب انقلاب ۱۹۱۸ (۱۳۳۶م) برای استقلال اینکشور وازهمه

۱ـ ص ۲۰۱

۲ـ ایضاً ص ۱۹۷

۳ـ مردان خودساخته ص ۵۳

مهمترشیخ محمد عبده مفتی مصر را که همه ازانقلابیون این کشور بودند باخود همراه بسازد . اگر نگوئیم که سیدآنها را با خود همراه‌کرده بود تا ازهدفهایشان مطلع گردد ودرموقع لزوم آنچه راکه انگلیس میخواهد اجراکند ، باید اعتراف کنیم که این پنج مردنامی مصر نیزیا ازکنه سیاست استعماری انگلستان وبازیهای زیرپرده ونیرنگهای آن بکلی بی‌اطلاع بودند ویا خودآنها نیزگرفتاریهائی داشتندکه مجبوربه ایفاء نقشهای تنظیمی بودند. بهرحال جزمحمداحمد متمهدی سودانی که نویسندگان ایرانی‌هیچ‌سندی مبنی برارتباط سید با او ارائه نداده‌اند وتصورمیرود تظاهر سید جمال بـه بستگی او صحیح نباشد وسعد « زغلول » متفکر سیاسی مصرکه خدمات گرانبهائی بخاطر استقلال مصرکرد ، بقیه یا نقشی نظیر سید داشته‌اند ویا «آلت فعل» بوده‌اند .

درلژهای مختلف

سید جمال درمدت چهار سالی که درلژ « کوکب شرق » فعالیت میکرده بـا لژهای دیگر فراماسونری مصر نیز تماس گرفته ودرجلسات آنها حاضرمیشد . دراسنادی که از سید جمال درایران باقی مانده ودرکتابخانه مجلس شورایملی ضبط است ، سید در این مدت در محافل ماسونی زیر فعالیت میکرده ویا عضووابسته و باصطلاح ماسونها « ویزیتور » بوده :

۱ــ گراند لژمحلی مصر Grand lodge of egypt

۲ــ لژمازینی Mazzini که‌بزبان ایتالیائی کارمیکرده

۳ــ لژنیل Nile lodge

۴ــ لژیونانی قاهره‌که به زبانهای فرانسه ویونانی کار میکرده است .

ازمجموع اسنادی‌که ازفعالیت سید درچهارلژ فوق ولژکوکب شرق باقیمانده آنچه‌که بنظرمیرسد ، مورد استفاده محققین قرارگیرد ، عیناً ترجمه میشود[1] :

۱ــ سایراسناد قابل‌توجه، مجموعه اسناد مجلس‌شورایملی که عضویت سیدجمال را در لژهای فراماسونری تائید میکند ، بدین شرح‌است :

۱ــ دعوت‌نامه‌لژکوکب‌شرق۲۴ژانویه۱۸۷۷سندشماره۵۹آرشیوکتابخانه‌مجلس‌شورایملی

۲ــ دعوتنامه اول نوامبر۱۸۷۷ لژ گرانداوریان قاهرهسند شماره ۶۰

فراماسونری جهانی طایفه ایتالیائی

دراین اسناد و یادداشتهای سید جمال الدین چهارسند و دعوت نامه خطی و چاپی بزبان ایتالیائی از لژمازینیMazzini نمره ۶۰ وجود دارد. این لژکه وابسته به سازمان «فراماسونری جهانی طایفه ایتالیائی» Massoneria Universale Familia Italiana می‌باشد، در کشور مصر و شهر قاهره فعالیت میکرده است. اسناد مذکور نشان میدهدکه شیخ جمال در سال‌های ۱۸۷۸ تا ۱۸۷۹ م (۱۲۹۵ تا ۱۲۹۶ ه) در این تشکیلات فعالیت مینمود.

در ذیل سه سند از چهار سند فوق‌الذکر، ترجمه مختصر متن ایتالیائی بزبان عربی وجود دارد و این ترجمه‌ها نشان میدهد که سید در لژ مذکور بزبان عربی یا فرانسه صحبت میکرده، درحالیکه خودلژ بزبان ایتالیائی کارمیکرده.

نخستین‌سند درباره‌تشکیل مجلس‌الذکری بمناسبت درگذشت‌دونفر ازفراماسونهای لژ مازینی است که درآن دولژ«نیل ومازینی» مشترکاً از همه ماسونهای عضوسازمانهای خود دعوت‌کرده‌اندکه درمراسم مذکورشرکت‌جویند. در دومین سند بزبان ایتالیائی سیدجمال تحت‌عنوان معماراعظم Venerable و خطاب «جمال‌الدین افندی» نامیده شده است. این دعوتنامه بافتخار فراماسونی بنام «اولیزی چیچلین» عضو فعال لژ فراماسونری ایتالیائی«کونسلرامیزوا» شماره ۱۰ دراسکندریه است‌که درروز۲۲اکتبر ۱۸۷۸ تشکیل میشد. متن این سند نشان میدهدکه شیخ‌جمال‌که‌کلاه فینه بسرگذاشته

۳ـ مرگ یکی ازرؤساء فراماسونری انگلیس سند شماره ۶۴
۴ـ دعوت نامه لژنیل ـ سند شماره ۶۵
۵ـ دعوت نامه انتوان باکوم ازلژنیل سند شماره ۶۶
۶ـ دعوت نامه لژکوکب شرق سند شماره ۶۷
۷ـ دعوت نامه لژمازینی سند شماره ۶۸
۸ـ دعوت سالانه لژکوکب شرق سند شماره ۶۹
۹ـ دعوتنامه ازلژانگلیسی درلندن سند شماره ۷۰
۱۰ـ دعوتنامه لژ فاتیح لندن سند شماره ۷۲
۱۱ـ لایحه سوگواری درمرگ برادر فراماسون درهشت صفحه سند شماره ۷۳

و خود را « افندی جمال‌الدین » مینامیده است ، در فراماسونری مصر ، مقام بزرگی داشته، بطوریکه حتی اگر دراسکندریه یك فراماسون فعال مقام و یادرجه‌ای میدادند، افندی جمال‌الدین را دعوت میکردند تا درمراسم مربوطه حضوریابد .

سندجالب دیگری که عضویت سیدجمال را درلژ ایتالیائی قاهره ثابت میکند دعوت ازاوبرای شرکت درجلسات سالانه وانتخابات کرسی لژمازینی درسال ۱۸۷۹ (۱۲۹۶م) است و با توجه بآنکه لژها مطابق نظامات فراماسونری درانتخابات سالیانه خود، که کار به‌اخذ رأی و انتخاب صاحبمنصبان میکشد ، هیچ عضو زائد و یا « مهمان » دعوت نمیکنند ، اهمیت این دعوتنامه معلوم میشود . ترجمه دعوتنامه چنین است :

۵ فوریه ۱۸۷۹

برادر ال - ا - سی شیخ‌جمال‌الدین

آرزومندیم که جمعه جاری ساعت هشت‌ونیم دراجلاسیه زعمای عالیقدر کرسی برای سال ۱۸۷۹ شرکت فرمائید . ما امیدواریم که درچنین موقعیتی .A . L قبول خواهیدکردکه با شرکت ذیقیمت وحضورخودتان ما را سرافراز بفرمائید . احساسات برادرانه ما را قبول کنید .

بدستور برادر عالیجاه ...

چهارمین سند یك دعوتنامه عادی از لژفراماسونری (مازینی) است که بوسیله لژکوکب‌الشرق برای سیدجمال فرستاده شده است . دراین دعوتنامه که بتاریخ ۹فوریه ۱۸۷۹ میباشد ، چنین نوشته شده است :

« ... در جلسه سالیانه که در شب دوشنبه ۹ نوامبر در دفتر مرکزی محفل فراماسونری درقاهره تشکیل میشود شرکت فرمائید . دراین جلسه آقایان برونو باتاگیا Bruno Battaghia که‌دارای درجه سی و بکوتا Boecana که درجه هیجده میباشند، جمع برادران فراماسونری ما شرکت میجویند ومراسم معرفی انجام میگردد وطی آن اینان نشانهائی دریافت میدارند ...»

لژ ایتالیائی وابسته به‌سازمان جهانی طایفه‌ایتالیائی

سید جمال هنگام اقامت در قاهره به‌سازمان فراماسونری دیگری نیز که وابسته به‌ایتالیائیها بود آمد وشد میکرد. این سازمان که میبایستی ازگروه «جهانی طایفه ایتالیائی» باشد بنام «لوچه دوریئته» نامیده میشده که درمتن دعوتنامه اسم آن عیناً ذکر شده. Luce D'oriente. با ملاحظه دعوتنامه مذکور و تشریفاتی که فراماسونها برای شرکت درمراسم فوت برادران خود برپا میکردند، تصور میرود که سازمان ماسونی مذکور بطورمعمول ازسید جمال‌الدین دعوت کرده است تا درآن حضور یابد. زیرا دردعوتنامه مذکورقید شده که روز ۲ فوریه ۱۸۷۷ مجلس تذکر برادر فراماسون روبرتو بریلی Roberto Brilli درمحل لژ تشکیل میشود وبرای تجلیل خاطره آن‌مرحوم تشریفاتی انجام میگردد، وخواهشمند است دراین مراسم شرکت فرمایند.

لژ نیل

لژفراماسونری دیگری که سید جمال هنگام اقامت در قاهره درآن رفت‌وآمد میکرده بنام لژ «نیل» خوانده میشد. این لژ که یکی ازسازمانهای وابسته به‌گراندلژ انگلند است درشهر قاهره فعالیت‌داشت وزبان‌رسمی آن فرانسه بود. متأسفانه درکتاب سال یونایتدگراندلژ انگلستان وبا لژهای اسکاتلند مشخصات این‌سازمان فراماسونری ثبت نشده است[1]. در بین‌اسناد سیدجمال دودعوتنامه ازلژ نیل‌ویك دعوتنامه مشترك ازلژهای «نیل‌ومازینی» وجود داردکه ازمیان آنهاسید درلژمازینی خیلی فعالیت میکرده است. در دعوتنامه ۲ مه ۱۸۷۸، «هوگ لوزینا[2]» استاد اعظم لژ نیل از سید دعوت میکند که در ۸ آوریل درساعت هشت‌ونیم بعد ازظهر در محل لژکه با علامت اختصاصی ماسونها تعیین شده شرکت کند. دراین‌مجلس‌ماسونی بدوفراماسون بنام‌های «ویلی‌جیاردی» Viligiardi وکیل‌دعاوی و«میکل بوزوکی» Michel Bojoechi که هردولقب‌عالیجناب‌دارند مقام

---

۱ - احتمال دارد این لژ وابسته به سازمان فراماسونری ایتالیا وابسته به‌گراندلژ باشد که در مصر فعالیت میکرده‌است.

Hugues Lusena - ۲

فراماسونری داده میشود و اعضای لژ آنها را بعضویت مخصوص خود قبول میکنند. دعوت لژ استاد اعظم لژ نیل از سیدجمال برای قبول و تائید ارتقاء دو نفر فوق‌الذکر، نشانهٔ مقام عالی‌سید درسازمان فراماسونری مصرولژ نیل است. نامهٔ دیگری از لژ نیل خطاب بسیدجمال برای شرکت در جلسه تذکردو تن دیگراز اعضاء وجود دارد که تاریخ آن روزسه‌شنبه ۲۱ اوت ۱۸۷۸ است.

لژ یونانی قاهره. تشکیلات ماسونی دیگری که سید جمال در آن عضویت داشت لژ یونانی قاهره بود. درکشورمصرعده زیادی یونانی از صدها سال قبل زندگی میکردند وازدیرباز برای خوددارای اجتماعات مخصوص، سازمانهای‌خیریه وتشکیلات فرهنگی‌هستند. درسازمان فراماسونری‌جهانی نیز برای یونانیان مقیم قاهره لژمخصوصی درنظرگرفته شده بود که همه اعمال وافعال آن بزبان یونانی انجام میگرفت. سیدجمال بموجب اسناد باقیمانده از او، دراین لژ نیز فعالیت داشته، چنانکه یونانیان ازو برای شرکت در جلسه ۳ فوریه ۱۸۷۹ زعمای فراماسونری لژدعوت نموده‌اند.

محفل وطنی‌مصر سیدجمال‌الدین پس ازچهار سال فعالیت در لژ ماسونی وابسته بانگلستان و رسیدن بمقام «استاد بزرگ» در سال ۱۸۷۹ (۱۲۹۷م) ازلژانگلیسی کوکب‌الشرق اخراج شد. فرانک‌لاسل نماینده سیاسی وژنرال‌کنسول انگلیس درمصردرگزارشی که در این‌باره بوزیرخارجه انگلیس‌فرستاده، علت اخراج اورا (انکارخدا) وتظاهر علنی دراین‌باره دانسته است[۱]. نویسنده ایرانی علی مشیری نیز بدون ذکر علت درین‌مورد مینویسد: «طولی نکشید [که] عذراورا ازلژخواستند[۲]» اماخود سیدیادستیاراوشیخ‌محمدعبده وباجرجی‌زیدان که‌شرح‌حالی ازوی نوشته‌اند هیچگونه توضیحی درباره اخراج اوازاین لژ نمیدهند.

۱ـ گزارش شماره ۴۹۸ محرمانه سیاسی‌ازقاهره بهلندن مورخه ۳۰ اوگوست ۱۸۷۹ «بایگانی عمومی انگلستان»

۲ـ ص ۱۷ شماره ۸۳ مجله خواندنیها سال ۱۳۲۴

اما درباره تأسیس لژ ماسونی «محفل وطنی» نویسندگان عرب و ایرانی و کسان دیگری که شرح‌حال سیدجمال را نوشته‌اند اطلاعات مشابهی داده‌اند. نویسندگان ایرانی (مدرسی- تقی‌زاده - خان‌ملک- مشیری - صفائی) همه مدعی‌هستند که لژ (محفل‌وطنی) وابسته به «گراندواوریان دفرانس» بوده است. و حال‌آنکه بموجب تقاضا نامه‌ای که سیدجمال به‌لژگراند‌اوریان درپاریس نوشته اودرسال ۱۸۸۳ (۱۳۰۱ هـ) تازه تقاضای عضویت درلژمذکور کرده‌که سال بعد باوجواب موافق داده‌اند[۱].

بنابراین نمیتوان لژ محفل وطنی سید را وابسته به‌فرانسه دانست. سید از لژ انگلیسی وابسته به‌گراندلژمصراخراج شده ودیگر نمیتوانست وارد لژدیگری بشود، تا چه رسد باینکه بشخصه مامورتأسیس لژشده باشد.

ولذا با احتیاط میتوان گفت‌که او بدون کسب‌اجازه ازمراکزماسونیك جهان‌وتنها باتکاء اطلاعات‌کاملی که ازهمه آداب ورسوم ماسونیك داشته لژ بدون قاعده‌ای کــه در عرف ماسونها به‌لژ وحشی یا Sauvages معروف است، تأسیس کرده است. و در غیر اینصورت شاید او توانسته است، ازیکی ازلژهای شناخته نشده دیگر اجازه تأسیس بگیرد، ولی تاکنون چنین مرکزی درجهان معرفی نشده است.

سیدجمال‌الدین پس ازتشکیل لژ «محفل وطنی» خود را بدروغ اولین‌مؤسس وبانی‌لژماسونیك درمصرمعرفی‌کرده وازمیان نویسندگان‌مختلف تنها سیدحسن‌تقی‌زاده است‌که این ادعای سید را با شك وتردید تلقی میکند ومینویسد «بعضی جراید عربی خود سید را بانی ومؤسس محفل فراماسونری مصری‌دانسته‌اندکه سیدعضوداشته است ولی این قول شایسته اعتماد بنظر نمیرسد[۲]»

سید جمال‌الدین ادعا میکرده‌که منظورش ازتشکیل لژ انجمن وطنی‌مصر:

۱- ایجاد اتحاد وروح صمیمیت مابین ملل وقبایل اسلامی

۲- کم‌کردن نفوذ علماء سودجو که بواسطه اعمال نامشروع خود اسباب ذلت

۱- تصویر ۴۲ و۴۳ انتشارات دانشگاه تهران

۲- ص ۴۹ مردان خود ساخته.

مسلمین را در دنیا فراهم کرده‌اند بوده است.

بنا بادعای نویسنده کتاب مردان نامی شرق «اعضاء آن مجلس هم قسم شدند که دامنه کارخود را بگیرند و به‌نتیجه قطعی که هماناعملی نمودن نقشه سید بود برسند تاشایدبدینوسیله سیاست دول اجنبی‌را درمصرزمین‌زده مسلمین شرق را ازذلت‌وخواری نجات بدهند»

سیدجمال‌الدین پس‌از تأسیس «محفل وطنی» شبکه‌ای بنام «شعبه‌نظارت‌جهاد» تشکیل داد، این شعبه سازمان‌هائی درداخل ارتش بوجود آورد وبظاهرخوددراموظف به‌رسیدگی بموضع لشکریانی که درسودان خدمت میکردند نمود. چرا سید جمال (افغانی) یا (اسدآبادی) که ازایران بمصررفته بود بفکرنجات افراد ارتش مصر افتاد و درباره «جهاد» و«نظارت» آن دراین کشورتشکیلات مخفی داد؟ این‌مسئله‌ایست که جا دارد مصریها درباره‌آن تحقیق‌ومطالعه‌کنند تا بدانندانگیزه سید درتشکیل‌این‌سازمان چه بوده!؟ مأموریت ازجانب دشمنان مصر؟ یا خدمت بمردم مصر؟

درآن زمان بموجب قانونی که ازطرف دولت مصر بتصویب رسیده بود، مدت مأموریت نظامیانی‌که درسودان خدمت میکردند برای مصریها دوسال وسودانیها چهار سال تعیین‌گردیده بود، ولی اولیاء ارتش توجهی بمقررات مذکورنمیکردند و به‌همین جهت عدم رضایت شدیدی درارتش حکمفرمائی میکرد. سید جمال‌الدین از این عدم رضایت استفاده کرده و با تشکیل «شعبه نظارت جهاد» میخواست نفوذی در ارتش بدست آورد.

اودرامورداد گستری، دارائی وبهداشت نیزکه‌شعبه «محفل‌وطنی» تشکیلاتی داد.

مدرسی چهاردهی دامنه فعالیت فراماسونهای وابسته به سید را وسعت داده و چنین می‌نویسد: «هرشعبه باکمال‌دقت ودرستی برای‌تأمین عدالت اجتماعی‌کارها را به‌بهترین وجهی انجام‌میداد وازطرف «محفل‌بنّایان‌آزاده با بیان وأسلوب خردمندانه‌ای‌ازکارهای ناشایست هیئت حاکمه انتقاد میشد و همه مردم مصراز رفتار وکردار «برادران» در

۱- ص ۳۰ زندگی سید جمال‌الدین افغانی - مدرسی چهاردهی

شگفت شدند و از جرئت و شهامت و پاکدامنی و گذشت آنان که در زیر نظر سید جمال کار می‌کردند تقدیس می‌نمود »[1] همین نویسنده معتقد است که مصریها تدوین قانون انتخابات مجلس شورا یملی مصر را نیز به سید پیشنهاد کردند ولی او در جواب آنها نطقی ایراد نموده چنین گفت: «ای برادران ـ مجلس شورا یملی قدرت حقیقی خود را هنگامی تحصیل می‌کند که از روح ملت تشکیل شده باشد و هر مجلس شورائی را که پاشا یا امیر یا قدرت بیگانه‌ای آنرا تشکیل دهد و بکار وادارد ، بدانید که قدرت موهومی خواهد بود و تشکیل اینگونه مجلس‌ها با اراده آن کسی است که آنرا ایجاد ساخته است . سیر ملتها پیروشوکت وقدرتی است که آنرا حرکت می‌دهد ولی بهدف نمی‌رساند خصوصاً هنگامی که با اراده گردانندهاش برخورد کنند . تاریخ بما نشان میدهد که هر شهریار و امیری که قدرت را در دست دارد هرگز راضی نخواهد شد که اسم بی‌مسمائی باشد تا ملتش قدرت را در دست گرفته و در تمام شئون کشور اداره کند و تمام امور در دست ملت قرار گیرد» وپس از آن سیدجمال گفت : خواهید دید که مجلس شورا یملی مصر قریباً تشکیل خواهد شد و از حیث شکل وظاهر شبیه یکی از پارلمانهای اروپا خواهد بود و احزابی را دارا خواهد شد مانند حزب شمال وحزب دست راست و دست چپ وخواهید دید که حزب شمال اثری درمجلس نخواهد داشت وکوچکترین راهش معارضه بادولت خواهد بود و نمی‌تواند کوچکترین کاری را انجام دهد وحزب دست راست هم طرفدار اوخواهد بود و امروز ازگفتارمن تعجب میکنید چه دریك امر تصوری که هنوز وجود خارجی پیدا نکرده است صحبت میکنیم وخواهید دید که مجلس شورا یملی موهومی در مصر تشکیل میشود و هریك از اعضای آن مانند آنکه از شیری ترسناك باشند از آن فرار می‌کنند «حزب شمال معارض دولت است » وبطرف حزب دست راست « دوستدار دولت »خواهند شتافت و آنگاه می‌گوئید « سید جمال الدین راست می‌گفت » آری درست می‌گویم و این هم ازفراست من نیست وبقول دانشمندان علم منطق در تصور تصدیقی کوچکترین فضیلتی نخواهد بود وهرگاه درست دقیق شویم خواهیم دانست که مقدمات درست همان

۱ـ ص ۳۱ زندگی سید جمال افغانی ،

نتیجه‌های درست را خواهد داد . مقدمات مجلس شورایملی با ایجادکننده آنست و از محیط ملت دورخواهد بود وآنکس که آنرا شناخته است قوه‌ایست که ازقدرت ملت و مجلس بیرون است تابتواند بـا اومعارضه نمایـد دراینجا منافع متضادمیشود و دارای هدفهای مختلف هستند اینگونه مجلس‌ها ارزشی ندارد و بدیهی است دوام زیادی هم نخواهد داشت وملت هم ازآن بی نیاز نخواهد شد خواهید دیدکه نماینده ملت دردهای اجتماع را نخواهدگفت و از زشتیها و بدبختی سخنی درپارلمان نمی‌گویند و چونکه تمام آزادی را ازاوسلب می‌نمایند بلکه این مجلس آلت گنگ وخاموشی است‌که در دست همان قدرتی است‌که برای بدست آوردن کشور دردست دارد وهرگاه اندکی فکر کنید این‌حقایق را درك می‌نمائید ومی‌خواهید برای شما اینگونه مجلس‌ها را تعریف نمایم تابشناسیدکه نماینده شمادرآینده مانند همان هیئت‌های مصری زمان امروزاست وهمان متولی باهروسیله‌ای ممکن است تمام ثروت‌کشاورزان را تصاحب‌کنند .

همان تنبلی و ترسی که حکام جور را ازهمت بلند سلب نمود ومردم نمی‌توانند باداشتن دلیل‌های روشن دربرابر ستمکاران اقامه دعوی‌کنند و همان‌کسیکه در اراده و زور وقدرت همه را خوب وپسندیده وحکمت آمیزی بندارند و خواهید دید که برای دفاع از وطن ومناقشه حسابی خیلی بی‌ادب و ترسو و بی‌تدبیر است و هوش و تدبیر و شجاعتی نخواهد داشت وتمام صفات پسندیده ونیکوئی کـه صلاحیت دارا بودن آنرا داشته باشد فاقد است .

هرکس بخواهد آزادی را ازبین ببرد آنرا جزو فلسفه سیاست بشمار می‌آورد، باکمال تأسف خواهیم دید که مجلس شورایملی‌موهومی شما درصورتیکه‌احلام درست باشد برخلاف قواعد فلسفی است آن وقت است که باید اعتراف کرد کـه عدمش به زوجود ا[1]»

۱ــاین نطق عیناً از کتاب زندگانی سید جمال‌الدین‌افغانی‌بقلم مدرسی‌چهاردهی نقل شده و متأسفانه منبع ومحلی که درآن نطق مذکور ایراد ویا درج گردیده ذکر نشده است.

اخراج از مصر

نطق سید درمحفل فراماسونری که خود آنرا تأسیس کرده بود، درقاهره منتشر شد. پس ازچندی مقالاتی بقلم سید علیه سیاست انگلستان نیزبخش گردید، که درآن وی مردم را به شورش وعصیان علیه انگلستان و رهائی از قید استبداد دعوت کرده بود[1]. هنگامی که عصیان سیدعلنی گردید، باطرفداران متمهدی سودانی که او نیز علیه انگلستان قیام نموده بود تماس گرفت[2] و نامه‌ای نیز بخود متمهدی سودانی نوشت که بدست کنسول انگلیس مقیم مصر افتاد. این عملیات هنگامی که باوج خود رسید، با اعتصابی که علیه منافع انگلستان درقاهره رویداده بود تکمیل وتشدید شد، وقتی خبر اعلام اعتصاب وسایر عملیات سید به لندن رسید، لرد «گلادستون» که با وی نظرخوبی نداشت[3] به سفیر انگلیس مقیم مصر اعتراض کرد تا از او بازخواست بنماید. لردکرومر[4] مستشارمالیه ومأمورسیاسی انگلستان درمصر که اعتصاب قاهره علیه اوصورت گرفته بود درجواب نخست وزیر انگلستان چنین می نویسد: «درخصوص پیش آمدن این اوضاع ناگوار ازطرف عمال دولت فویشوکت بریتانیا بهیچوجه حرکتی خلاف سیاست وضد منافع آندولت بظهور نرسیده و دراین قضیه احدی از مأمورین سیاسی را نمی‌توان مقصردانست، چه‌که باعث و سبب اصلی دست ازکارکشیدن هشتاد نفرازمأمورین جدی وزبردست مصری در ادارات دولتی وزمین زدن منافع اقتصادی حکومت انگلیس دراین مملکت انعقاد انجمن حزب الوطنی بوده است واگریکسال دیگرمجمع فوق الذکر درقاهره برقرار بماند ومرد متنفذ تاریخی وقائد مسلمین آسیای غربی ومرکزی وآفریقای شمالی، درویش ایرانی سید جمال الدین اسدآبادی دراین مملکت زیست کند، گذشته ازاینکه تجارت وسیاست بریطانیا درقاره افریقا وسایر نقاط شرق بالمره معدوم می‌گردد بلکه ممکن است که سرتاسر اروپا از

۱- ص ۱۹۹ البنایته الحره.

۲- نامه سید به بلنت به زبان فرانسه.

۳- ص ۱۹۹ البنایته الحره.

۴- Lord Cromer.

عملیات و پیشرفت‌های غیرمنتظره این جمعیت بی‌نظیر بارتعاش آید»

باوصول این گزارش وسایر اقدامائی که سید پس‌ازاخراج ازلژماسونی «کوکب الشرق» انگلیسی کرد[1] بتدریج وجودش درمصر مخالف منافع انگلستان تشخیص داده شد و انگلیسها در پی بهانه‌ای برای اخراج او ازمصر برآمدند. اتفاقاً خود سید در اینوقت بطور غیر مستقیم به مأمورین سیاسی انگلستان کمك نمود وبا بردن یك کره مقوائی بداخل جامع‌الازهر برای اثبات کرویت زمین وتدریس و بحث درباره فلسفه ابن سینا غوغائی بوسیله علماء ومدرسین‌الازهر علیه خویش برپاکرد. ویویان[2] نماینده سیاسی انگلیس‌ازاین غوغا استفاده نمودوبوسیله عمالی که داشت به «خدیو توفیق‌پاشا» که درهمانوقت بجای «اسمعیل پاشا» انتخاب شده بود اطلاع داد که سید را ازمصر اخراج کنند. خدیوپاشا وسایر پاشاهای مصری وهیأت حاکمه وقت مصرکه ازنطق قبلی اودرباره مجلس‌شورا یعنی عصبانی بودند نیزاخراج سید را بدولت فشارآوردند وانحلال لژ «محفل وطنی» وتعطیل جلسات محرمانه آنرا تقاضا کردند[3] وکار بالا گرفت.

سرفرانك لاسل نماینده سیاسی و ژنرال قنسول انگلیس درمصر در گزارش سیاسی ومحرمانه‌ای‌که برای «مارکیزاف سالیسبوری» وزیرخارجه وقت انگلیس نوشته است درباره سید مینویسد: «عالی جنابا بقراریکه خدیو توفیق پاشا بمن اطلاع داده ازچندی به اینطرف فعالیتهای یك نفرافغانی بنام جمال الدین توجه او را جلب کرده‌است. مشارالیه مردم را به انقلاب وشورش تحریك وعقاید پوچی انتشار میدهد. ازآنجائیکه علیرغم اخطارهای پی درپی اداره پلیس قاهره جمال الدین اصرار داشت

۱ـ ص ۲۰۲ و ۲۰۳ مردان نامی شرق.

۲ـ Vivian

۳ـ نویسنده کتاب مردان نامی‌شرق درباره‌اخراج سید مینویسد «درهمان ایام ویویان نماینده سیاسی انگلیس مقیم قاهره شنیدکه دریکی ازمجالس فراماسونهای مصربرضد مصالح دولت بریطانیا حرف زده. لذا بادولت متبوع خودوارد مذاکره شده وعمال بریطانیاکه از عملیات انقلابی اوقبلاً مسبوق‌شده بودند بقایش را درمصرصلاح ندیدند... عاقبت خدیو را ازنتیجه عملیات سیدبترسانید وبکاراو خاتمه داد» (ص ۲۰۴ ـ ۲۰۵)

مخفیانه جلساتی را تشکیل دهد و در آنجا تعالیم مخرب و فعاله خود را ضمن وعظ و خطابه دنبال کند، لذا خدیو توفیق پاشا مجبور گردید با اخطار ۲۴ ساعته اورا از مصر تبعید نماید. جمال الدین صاحب ذوق وقریحه سرشار ودارای قدرت عظیمی در نطق و بیان میباشد. بطوریکه درمدت کمی موفق گردید عده زیادی را تحت نفوذ وکلام خود قرار دهد وسال گذشته دربرانگیختن احساسات مردم علیه اروپائیان مخصوصاً بیشتر بر ضد انگلیسها که نسبت به آنها کینه وتنفری دردل احساس می کند فعالیتهای زیادی نمود...»[1] سید جمال الدین درلژ ماسونی که تشکیل داده بود عناصر فعال وآتشین و جوانان ناسیونالیست را بدور خود جمع کرده وتمام توجه اوبامور سیاسی بود، در حالیکه بنا بادعای علی‌مشیری «درجلسات لژ اقدامات خلاف اساسنامه‌های فراماسونی» طرح «سیاست های گوناگون»[2] ممنوع است. ابراهیم صفائی اظهار عقیده دیگری در باره اخراج سید ازمصر کرده ومعتقداست که «علاوه براقدام کنسول انگلیس برای اخراج او جمعی ازمردم نیز به انجمن وی حمله برده لانه فراماسونی اورا زیرورو نموده وبلوائی درقاهره برپا ساختند» باری، سید جمال الدین ناگزیر درحدود ماه شوال ۱۲۹۶ ه (۱۸۷۸ م) باخادم ایرانی خود «ابوتراب» که از ایران همراهش رفته بود به هندرفت و با وجودیکه باتهام قیام علیه منافع انگلستان[3] ازمصر اخراج شده بود، اجازه یافت که به بزرگترین مستعمره آندولت یعنی هندوستان برود!! معلوم نیست دشمنی سید با انگلیسها درچه‌مقام بودکه ازیکطرف وی‌را ازمستعمره جدید اخراج وازطرف دیگر به مستعمره بزرگتروزرخیزتری، تبعیدنمودند. وبدین ترتیب کسیکه بنا بادعای نویسنده «البنایته الحره» روح فراماسونری را درمدت اقامت درمصر دربین اعراب تقویت کردو طبقه حاکمه این کشور را درحلقه برادران فراماسونی جهانی درآورد، از سرزمین افسانه‌ای مصراخراج شد.

۱ـ گزارش ۴۹۸ ـ ۱۳۰ آگست ۱۸۷۹ بایگانی عمومی انگلستان.

۲ـ شماره ۸۲ مجله خواندنیها ۲۴

۳ـ گزارش ۴۹۸

درلژ گراند اوریان

ازاین پس ، هیچگونه سندی ازفعالیت سید جمال‌الدین درلژهای ماسونی ، دردست نیست . تا اینکه در سال ۱۸۸۳ (۱۳۰۰ﻫ) هنگامیکه اودرپاریس اقامت داشت ، یکبار دیگربا تقاضای عضویت اودرلژ گراند اوریان موافقت شد. بطوریکه قبلاً گفته شد، در این لژمسئله خدا ومذهب بکلی آزاد بوده وهست وهرکس هرمذهب ومسلك وعقیده‌ای داشته باشد ، حتی اگرکمونیست وبت پرست باشد ، می‌تواند ، بعضویت آن درآید .

باری ، لژگراند اوریان، کمیسیونی برای رسیدگی بتقاضای اوتشکیل داد ، ولی اعضاء این کمیسیون ، بتقاضای او پاسخ مثبت ندادند و شاید هم با عضویتش مخالفت کردند . اما سید خاموش نشد وباردیگردرماه مارس ۱۸۸۴ (۱۳۰۱ﻫ) تقاضای عضویت کرده وتقاضا نامه خودرا با نام « شیخ افغان » به لژ فرستاد . اینبارلانگاسه[1] استاد اعظم لژگراند اوریان ، شخصاً نامه‌ای به وی نوشته وازاو برای شرکت و عضویت درلژ دعوت نمود وخود نیز درکمیسیون دوم شرکت جست تا عضویت اورا بتصویب برساند . وروز ۲۷ مارس ۱۸۸۴ سرانجام نامه زیر از طرف «لانگاسه» برای شیخ افغان بآدرس روزنامه « عروة الوثقی » فرستاده شد[2] :

شما دراین اواخر تقاضای عضویت درین لژرا کرده‌اید . لازم است تذکر داده شودکه سال گذشته کمیسیونی برای رسیدگی بتقاضای عضویت شما تشکیل شده بود . چون اینك براثرتقاضای اخیرشما ناچار بایدکمیسیون دیگری بمنظور رسیدگی باین پیشنهادتشکیل گرددکه من خود نیزعضوآن خواهم بود، لذا انتظارداریم‌که اگرهمچنان در تصمیم خود باقی هستید ، نامه‌ای بمن مرقوم دارید و در آن ساعتی را که میتوانیم یکدیگررا ملاقات کنیم تعیین نمائید. خواهشمنداست آقای ا .'. س .'. اف .'. درودهای ما را بپذیرید .[3]

ز .'. لانگاسه

۱ـ Langgassez

۲ـ ترجمه ازفرامرز برزگر .

۳ـ اسناد فراماسونری سیدجمال درکتابخانه مجلس شورایملی.

در تمام مدتی کـه سید جمال‌الدین در پاریس اقامت داشت ، در لژ گراند اوریان که پایبند مذهب وخدا نبود فعالیت‌مینمود.

درلژ مستعمراتی همینکه « بلنت » شرق شناس انگلیسی به پاریس آمد و او را برای تکمیل نقشه های شیطانی خود بـه لندن برد ، سید لژ «آزاد » وبی‌قید وشرط گراند اوریان را رها کرده و بار دیگر به لژهای انگلیسی روی آورد . بموجب اسنادی که درکتابخانه مجلس شورایملی ضبط است ، سید در لندن در لژ Faith که یکصدوچهل ویکمین لژ انگلستان است ودرسال ۱۷۶۵ م (۱۱۷۸ ه) در لندن‌تشکیل‌شده، شروع بفعالیت کرد. این لژ قدیمی که‌وابسته به‌رویال‌ارچ Royal Arch انگلستان و دارای منشور قدیمی Varrant میباشد[۱] ، از جمله لژهائی است‌که مأموران مستعمرات انگلیس را تربیت کرده وبعضویت میپذیرفت . مقراین لژدر محله Sion college, Victoria embarkment لندن میباشد وروزهای تشکیل جلسات‌آن طی دویست سال گذشته لایتغیر بوده وکماکان درروزهای :

۱ـ سومین پنجشنبه هرماه مسیحی

۲ـ چهارمین سه شنبه هرماه

۳ـ چهارمین چهار شنبه هرماه

کارکرده ومیکند .

لژ فائیح تشکیلات فراماسونری انگلستان دارای ارزش و مقام فوق‌العاده‌ایست زیرا :

۱ـ دارای فرمان فعالیت صدساله « Centenary warrant » است . هریك از لژهای انگلیسی که صدسال فعالیت مداوم داشته باشند، فراماسونری انگلستان آنها را مفتخر به دریافت فرمان فوق میکند و عضویت و یا شرکت در جلسات آن ، برای یك ماسون افتخار بزرگی است .

۲ـ لژفائیح در ساختمان بنای فعلی ماسونهای انگلستان که پس ازجنگ اول جهانی ۱۹۱۴ ـ ۱۹۱۸ ساخته شد، شرکت داشت. درموقع ساختمان این بنا هریك از

۱ـ ص۴۳ Masonic year book سال۱۹۵۸ گراند لژانگلستان .

اعضاء لژهائی که بیش از شصت عضو داشتند ، هر یك ده لیره پرداخت میکردند . لژی که این پول را جمع آوری میکرد مدال مخصوص را که بنام « Hall stono » معروف است می گرفت واینهم یکی دیگر ازافتخارات لژمذکوربود .

۳ـ این لژدارای سازمان دیگرماسونی بنام « Chapter » است که در آن نیز عدمای ماسون عضویت دارند . با این ترتیب مقام واهمیت کسی که دراین لژوارد بشود معلوم است .

سید جمال‌الدین نیزدرتمام مدتی که درلندن بود در این لژکار میکرد و پس از آنکه به عثمانی رفت درلژهای فرانسوی وانگلیسی دیگری وارد شدکه در آنها نیز فعالیت مینمود .

درفراموشخانهٔ ملکم

درباره مسافرت های سید بایران واینکه او ایرانی است یا افغانی تاکنون مطالب فراوانی نوشته‌اند . ولی ظاهراً آنچه که (صفات‌الله اسدآبادی) همشیره زاده سید جمال الدین در مجله ارمغان نوشته ازهمه مدعیان که سعی درایرانی بودن‌سید دارند بهتر ودقیقتر است . بنابراین تردید در اینکه سید ایرانی یا افغانی است مورد بحث نیست بخصوص که این نویسنده جزئیات زندگانی‌اورا درایران ودرمیان‌خانواده‌اش شرح میدهد .

صفات‌الله مینویسد : « سید در۱۲۶۴ ه (۱۸۴۷ م) باتفاق پدرش به قزوین رفت و دو سال در خدمت پدرش تحصیل میکرد . در اواخر ۱۲۶۶ ه (۱۸۴۹ م) به تهران میرود وبا مرحوم‌آقا سید صادق مجتهدآشنا میشود . و او بدست خود عمامه بسر سید میگذارد[1] » اگر این ادعا صحیح باشد بایستی در « سید » بودن ، جمال الـدین هم شك کرد . زیرا درآن زمان نه تنها سادات ، بلکه‌کسانیکه بدروغ خود را سید معرفی میکردند ، نیزازکودکی‌عمامه سیاه وسبز بسرمی گذاشتند . این تردید از آنجا بوجود می‌آید که در بسیاری نوشته ها سید جمال خود را « شیخ » معرفی می کند و این‌تغییر

۱- ص-۵۹ مجله ارمغان شماره ۹سال ۱۳۱۰ .

نامها ، خود دلیل دیگر از آثار تلون درسید است . نویسنده مدعی است که سید از راه بروجرد به عتبات میرود و در خدمت شیخ مرتضی عالم و مجتهد آنشهر علوم « دینیه و ادبیه » و « معقول ومنقول » میآموزد وهنوز به سن تکلیف نرسیده ، مجتهد میشود[1] ! وآنگاه بااجازه شیخ مرتضی به هندوستان عزیمت میکند وسپس به مکه وعتبات میرود وازآنجا برای دیدارخویشان خودبه اسدآباد عزیمت مینماید[2] و سپس بمشهدمیرود[3] . بموجب همین نوشته اودرسال ۱۲۷۹ ه (۱۸۶۲ ـ م) به افغانستان میرود وبا امیردوست محمدخان همدم ومصاحب میشود . در ۱۲۸۵ ه (۱۸۶۸ م) ازراه هند بقصد مکه با کشتی حرکت میکند وپس ازچهل روزاقامت درمکه به استانبول میرود و در ۱۲۸۷ ه (۱۸۷۵ ـ م) به مصر برمیگردد .

درسال ۱۳۰۳ ه (۱۸۸۲ ـ م) اعتمادالسلطنه اورا بایران دعوت میکند وسیداز راه بوشهر بتهران میآید و درخانه محمدحسن امین الضرب اقامت مینماید وبا عوامل مختلف سیاسی و مذهبی تماس میگیرد . پس از چندی ناصرالدینشاه هزار تومان پول ویك حلقه انگشتری ویك قوطی انفیه دان الماس بوسیله میرزا علی اصغرخان صدر اعظم بطورهدیه و یادگار برای سید میفرستد و میرزا علی اصغرخان از طرف شاه باو ابلاغ میکند که فعلاً اقامت شما درتهران مقتضی نیست !

سید ناچار بروسیه میرود وبار دیگر در ۱۳۰۶ ه (۱۸۸۸ م) هنگامیکه ناصرالدینشاه در وین بود ، از او دعوت میکند که بایران سفرکند وسید مجدداً در

۱ـ خان ملك ساسانی مینویسد : «مشکل میتوان قبول کرد که مرحوم شیخ الطایفه شیخ مرتضی انصاری بکسی درسن ۱۹ سالگی اجازه اجتهاد بدهد وانگهی اگر سید جمال الدین چنین اجازه‌ای داشت ، سندباین مهمی را اقلاً چندجا عکس می‌انداختند و منتشر میکردند » (سیاستگران قاجار)

۲ـ مجله ارمغان سال ۱۲ ص ۵۹۰

۳ـ صفات‌الله اسدآبادی مینویسد : « پدرو بستگانش اصرار کردند که او در اسدآباد بماند ولی سید درجواب آنها گفت من مانند شاهبازی هستم که فضای عالم با این وسعت برای طیران اوتنگ باشد تعجب دارم ازشما که میخواهید مرا دراین قفس تنگ و کوچك پای بند کنید . »

۱۳۰۷ ه (۱۸۸۹ م) بایران میآید ودرخانه حاج محمد حسن امین‌الضرب و حضرت عبدالعظیم سکونت می‌نماید . ولی درشعبان ۱۳۰۸ ه (۱۸۹۰ م) باخفت وخواری از کشور اخراج می‌گردد .

هدایت‌الله خان گیلانشاه[۱] که سی سال در دربار سلاطین قاجار مقامهای حساسی داشته در خاطرات دوران خدماتش که نسخه خطی آنرا در اختیار اینجانب قرار داده است درباره سید جمال چنین می‌نویسد :

« آقا سید جمال شخص معروفی بود . همه برای ملاقاتش می‌آمدند و اوهم داد سخن می‌داد . از ترقیات اروپا و اختراعات محیرالعقول وخرابی اوضاع ایران و زورگوئیهای دولت روس وانگلیس که ناشی ازعدم لیاقت اولیای امور می‌خواند ، صحبت می‌داشت . بازارسخنگوئی آقا گرم شده بود وهرروز به ازدیاد اهالی درمجلسش افزوده می‌شد وازگفته‌های آقا یك پیرایه‌هائی گفته می‌شد ونقل مجالس ومحافل گشته بود[۲]... درمجالس اوعلناً ازشاه انتقاد نموده ومی‌گفت : شاه صدراعظم رادوست دارد و ملت را فدای اغراض و خوشگذرانی خود نموده است . مملکت یك مریضخانه نـدارد ، تنها دواخانه‌ئی که دارد شورین است که بافروش داروهای گران قیمت ، جیب ملت راخالی می‌کند درمملکت مدرسه نیست ، مردم نمی‌توانند تحصیلات عادی بکنند تا چه رسد بعلوم متداوله اروپا . شاه خواست جلومجالس وآمدوشدهای منزل اورا بگیرد . رئیس نظمیه عده‌ای را مأمورکرده بودکه جلواقامتگاه اوباشند و اسامی واردین را یادداشت کرده تا بدینوسیله از ورود اشخاص بخانه سیدجلوگیری شود ، ولی از اینکارهم نتیجه نگرفتند ... ناصرالدین شاه دستوردستگیری وتبعید سید را داد ولی یك مرکزپنهانی ماجرا را قبلاً به سید اطلاع داد وحاج امین‌الضرب هم خانه‌ئی برای او در نزدیکی صحن حضرت عبدالعظیم تهیه‌کرده وبمیرزا رضای کرمانی گماشته سید دستورمراقبت از اورا داد ... »[۳]

۱ــ هدایت‌الله گیلانشاه پدر سپهبد هوائی گیلانشاه وسرتیپ منوچهر گیلانشاه است .

۲ــ ص ۸۱ کتاب خطی خاطرات گیلانشاه .

۳ ــ ایضاً ص ۸۲ .

محارم سید جمال در ایران

درمدتی که سیدجمال درایران بود، درسازمان فراموشخانه ملکم فعالیت می‌کرد . سیدجمال برای اینکه پرده‌ای براسرار وفعالیت خود بکشد عده‌ای ازافراد مؤثرمملکت راجزء محارم خود قلمداد کرده وچندبادو ومستخدم سربائی نیزکه پول وتبلیغ درآنها مؤثر بود، استخدام نمودکه ازجمله فدائیانش بودند! دربین اینعدودسته محارم سید ازهمه نزدیکتر باو حاج امین‌الضرب ازطبقه تجار وحاج شیخ هادی نجم‌آبادی ازطبقه علماء بودندکه هردونفر درکارسیاست وارد بودند ودرفعالیتهای سیاسی کشورتحت تأثیر تمدن خارجی ونفوذ انگلستان قرار داشتند .حتی درجریان قتل ناصرالدینشاه مرحوم حاج شیخ هادی نجم‌آبادی بی‌اطلاع ازماجرا نبود وچنانکه درهمین کتاب خواهدآمد میرزا رضاکرمانی قبل‌از ترورشاه بانجم‌آبادی ملاقات‌کرده واورا درجریان مأموریتش گذاشته بود. علاوه براین دونفرفوق‌الذکر عناصرذیل نیزازطبقات مختلف جزومحارم سید بودند :

ازطبقه علماء ـ سید محمد طباطبائی ـ ازطبقه رجال دولت امین‌الدوله ومشیرـ الدوله ـ از اعیان آقا میرزا نصراله خان وبرادرش آقا میرزا فرج‌اله خان از شعراء ونویسندگان اعتمادالسلطنه[۱] وذکاءالملك . از اطباء دکتر مهدیخان ـ میرزا داود خان و میرزا عبداله خراسانی ـ از بازرگانان وکسبه آقا میرزا علی اکبر ساعت ساز معروف بحکیم . از ملاکین حاج میرزا آقای ارباب ، حاج‌میرزا حسینعلی پسرحاج عبدالعظیم هراتی ـ وحاجی سیاح نیز ازفعالین خانه سید درمدت اقامت در تهران وهنگام سفر به روسیه بود .

۱ـ اعتمادالسلطنه که از هواخواهان سید جمال بوده و اورا به تهران آورده در یادداشتهای روزانه‌اش که قسمتی از آنها درنشریه ۸۴۱ دانشگاه چاپ شده‌است می‌نویسد: « ... سید خیلی مرد باعلم و معتبری است دوسه زبان میداند درنوشتن اول شخص است... (ص ۱۴۹) ... باشد تاوجود این شخص اسباب فتنه بزرگی در ایران بشود که هیچ فایده بحال دولت نداشته باشد (ص ۱۵۰) ... نمی‌دانم جمالی بود یا ملکمی که برهردولعنت ... (ص ۱۵۲)

سید جمال الدین درمدت اقامت درتهران باعده‌ای ازاعضاء فراموشخانه ملکم که همه دارای علائم و رموز مخصوص بودند ملاقات می نمود وبا آنها درخفا گفتگوی سیاسی می‌کرد، میرزا محمد قمی رئیس جامع التقریب مذاهب اسلامی که سالها مقیم قاهره بود وجمعیت «دارالتقریب مذاهب اسلامی» را درآنشهر تشکیل داده وهمان راه سید جمال‌الدین یعنی نزدیک کردن شیعه وسنی را تعقیب می کند چندین سال پیش در سفری که به قاهره کردم بمن گفت: درملاقاتهائی که درسالهای ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۴ شمسی درشهر ری از شیخ صالح کاشی خادم حضرت عبدالعظیم کردم، او درباره اقامت سید جمال درمنزلش بمن گفت: بعضی اوقات ازتهران اشخاص عادی که بهیچوجه بآنها سوء ظنی نمی‌رفت بدیدن آقا می‌آمدند. آنها اکثراً دارای علائم ورمزمخصوص بودند وپس از گفتن کلمه رمزونشان دادن علامت مخصوص با سید به خلوت می‌رفتند. بارها اتفاق افتاد که من درضمن صحبتشان بداخل اطاق رفتم ولی ناگهان صحبت آنها قطع میشد. بعدها که احساس کردم در این گفتگوها حضورمن زائد است، با اشاره سید از اطاق خارج میشدم. یک روزسید بمن گفت اینها واسطه مرکزملیون تهران وفراموشخانه هستند وبرای اینکه اعضاء اصلی مرکزمزبورشناخته نشوند آنها را باعلائم ومرموزات مخصوص باینجا می‌فرستند.

سیدجمال الدین پس ازاینکه ازایران برای دومین‌بار اخراج گردید، به لندن رفت وبا ملکم خان وتشکیلات فراموشخانه همکاری کرده و درروزنامه قانون علیه‌شاه ودستگاه حاکمه ایران مقالاتی مینوشت[1].

جمعیت سرّی عروه

تشکیلات سری دیگری که سید جمال الدین در مصر و تونس وشاید فرانسه بوجود آورد، جمعیت «عروه» نام دارد که دراصل درحیدرآباد هند تشکیل شده بود. از مرام ونظام این جمعیت شبه فراماسونری که روزنامه «عروة‌الوثقی» درپاریس ارگان آن بوده است، هیچگونه اطلاعی دردست نیست تنها دربین اسناد سید جمال که در کتابخانه مجلس

۱ـ روزنامه منچستر گاردین ۱۸ دسامبر ۱۸۹۱.

شورایملی نگهداری میشود نامه‌ای ازشیخ محمد عبده از تونس به پاریس مورخ ۲۴ دسامبر ۱۸۸۴ وجود داردکه درآن درباره این جمعیت سری مطالبی نوشته شده است. شیخ‌محمد عبده دراین‌نامه می‌نویسد: «... من دراینجا به علماء وامرای‌تونس برخوردم وآنها را شناختم وشمـا را بایشان شناساندم وگفتم عروه نام جریده‌ای نیست بلکه نام جمعیتی است که سید درحیدرآباد هند تأسیس‌کرد وشعبی وردیگر ممالك دارد. اما هیچ شعبه، شعبهٔ دیگررا نمیشناسد وفقط رئیس ازآنها آگاه است. اینك مامیخواهیم یك شعبه در اینجا تأسیس‌کنیم. آنها بـپذیرفتند و من از امروز کوشش می‌کنم که این جمعیت را تشکیل دهم.

بیشتراعضاء ازدانشمندانند. یکی‌ازآنها شیخ‌ورستانی‌است ویکی شیخ‌ابوحاجب. من بزودی نام هم قسمان راشما اطلاع میدهم. دوست دارم‌که‌کسی ازنام آنها مطلع نشود. بآنها گفتم‌که‌کسی ازنام ایشان، جزشما ومن و خداوند مطلع نخواهد شد. از پول‌خبری نیست. هردری را زدم ثمری نداشت‌مگراینکه زیاد تصریح‌کنم ومن اینکار را دوست ندارم. دیروزقریب ده دانشمندکه یکی ازآنهـا شیخ سنوسی بود بخانه من آمدند. شیخ سنوسی را بخلاف آنچه که اول بمن گفته بودند دیدم. بزرگان علمامرا برای شام بخانه‌های‌خود خواندند، همچنین سنوسی، آنها بامن خوش رفتاری‌کردند. من امیدوارم شما نامه‌ای بفرستید. اگرمایلید بعنوان «العربی بمبیس» بنویسیدکه‌به‌من می‌رسد، یا بهمان عنوانی‌که من خودم نامه فرستادم. جمعیت وقتی تشکیل شد و من بشما اطلاع دادم شما دیگردرفرستادن نامه تأخیر نکنید. چه جمعیت بنام شماتأسیس می‌شود. به‌گمان من پیشرفت می‌کنیم وترسی دراینجا نیست. آنها غیرت دارندودفاع میکنند ودرنهان ازجمعیت حمایت خواهندکرد. اگربدانیدکه چقدرمردم به‌من‌اقبال کرده‌اند خوشحال می‌شوید. آنها معتقدندکه خزائنی دردست ماست وازغیب بماروزی می‌رسد. من ازهمین اعتقادآنها بیشترخوشحالم تا ازخودمان. مبادا ترك نامه‌نگاری کنی ومقام مرا ازابراهیم‌بیگ پائین‌ترقراردهی ... محمد»[1]

---

۱. مجموعه خطی اسناد سیدجمال‌الدین، کتابخانه مجلس شورایملی

تا اینجا آنچه‌مقدور بود ازفعالیتهای سید درلژهای‌ماسونری وتشکیلات‌شعبه ماسونی که اوداده‌بود پرده برداشتیم اینك فعالیتهای سیاسی سید را در دوران حیاتش تاآنجائیکه بکارهای ماسونی‌وعضویت او بستگی دارد نقل میکنیم :

اتحاد اسلام و خلافت مسلمین

ازروزیکه سیدجمال‌درعرصهٔ سیاست‌خاورمیانه وبخصوص‌هند، ایران ، عثمانی ومصرظهورکرد بظاهربرای «امراتحاد اسلام» ، «پان اسلامیسم» ، «خلافت مسلمین» و «انتخاب خلیفه» مسلمین باکمك‌انگلستان[1] فعالیت میکرد. وهنوزهم پس‌ازگذشت‌سالها ، این امر از جمله افتخاراتی است‌که طرفدارانش برای او قائل هستند . مرتضی مدرسی چهاردهی مینویسد: « سید در تمام دوره زندگانی خود باصول توصیه وحقایق اسلام معتقد بود و تنها خدای یگانه وتجدید عظمت اسلامی‌را در نظر میگرفت‌وازاختلاف‌وفرقه‌بازی‌گریزان بود ودرتمام‌گفتار وکردارخود جزخداوحقیقت اسلام چیزدیگری را در نظر نداشت .. هنگامیکه سید نام خدا واسلام را بر زبان جاری میساخت‌گوئی نیروی‌کهربائی‌آن لرزه‌براندام شنوندگان می‌افکند[2]...» هم او مینویسد: « از زمان تاریخ تألیف و انتشار رساله « نیچری » تاکنون شبهات ولاحده بصورت‌های مختلفی جلوه‌گر شده و با اینوصف هنوز نوشته های سید در جهان اسلام تازگی دارد[3]...» سید حسن تقی‌زاده‌که بوجود سید افتخارمیکندمینویسد: « بزرگترین آمال جمال‌الدین نهضت اسلامی‌واتحاد اسلام درروی اساس ترقی ونجات از تسلط اروپا

۱- دانشمند محترم محمود محمود درباره مذاکرات سیدجمال‌درلندن با اولیاء دولت انگلستان برای ایجاد اتحاد اسلام چنین مینویسد: « یکی ازآن نیرنگهای سیاسی غرب که اسباب خرابی ممالك اسلامی شد همین کلمه اتحاد اسلام بود که درهریك از ممالك اسلامی تولید اختلاف نمود ظاهراً حرف بسیارفریبنده‌ایست آیا درانجام آنهم هیچ فکرشده بودویا درنتیجه آن که مقصود عمده سیاسیون لندن بود غورکرده بودند یك اتحاد اسلامی که‌خواهان آن دولت انگلیس‌باشد وشالودهٔ آن درانگلستان‌ریخته‌شده باشد وفکرهم فکرلردسالزبوری‌ه -رچیل وولف باشد یك چنین اتحادی باید خیلی اتحاد مهم وجامع باشد»

۲- ص ۳۴ زندگی وفلسفه اجتماعی وسیاسی سید جمال‌الدین .

۳- ص ۳۷ همین کتاب .

بود ... ورفتن سید باستانبول بنا بدعوت سلطان عثمانی (اواخر سال ۱۳۰۹ یا اوایل سال ۱۳۱۰) و اقامت او با عزاز در آنجا نزدیك قصر سلطان با مقرری ماهانه ۷۵ لیره عثمانی ... برای خلافت سلطان عثمانی...[۱]» شاهد خوبی برای این قضیه است. نه‌تنها طرفداران سید در ایران ، تلاش اورا برای « خلافت سلطان عثمانی » عنوان کرده و نام « اتحاد اسلام » بآن داده‌اند ، بلکه پرفسور گولدزیهر ، شرقشناس آلمانی نیز در دائرةالمعارف اسلامی تحت تأثیر طرفداران وی قرار گرفته ودراین باره مینویسد: «فکر پان‌اسلامیك یا اتحاد اسلام بزرگترین آمال وآرزوی او بود.»

علیرغم نظر بعضی ازمورخان که اورا خداپرست ، طرفدار اسلام ومسلمان متعصب وآرزومند سرفرازی مسلمین معرفی میکنند ، اکنون که اسناد وزارت‌خارجه انگلیس منتشرشده ، معلوم میگردد که سیدجمال‌الدین نه‌تنها خداپرست نبوده ، بلکه مخالف خداپرستی ودینداری نیز بوده است تاجائیکه درلژ فراماسونری انگلستان علیه خدا-پرستی سخنرانیهائی ایراد نموده است. اربابان سیدجمال‌الدین در نوشته‌های سیاسی ورسمی خود مدعی هستندکه لژ فراماسونری مصر اورا بعلت انکارخدا ازعضویت درلژ اخراج کرده‌اند. فرانك‌لاسیل نماینده سیاسی انگلستان درقاهره درگزارش «سیاسی و محرمانه» خود که روز سی‌ام اگست ۱۸۷۹ طی شماره ۴۹۸ به‌لندن فرستاده درباره اخراج سید مینویسد : «اخیراً ازلژفراماسونها که در آنجا عضو بوده بعلت اینکه علناً منکرخدا بوده‌اخراج گردیده است[۲]»

علی مشیری که باسناد اسناد بایگانی عمومی انگلستان وکتب و مقالاتی که درباره سید در دسترس بوده است و همچنین احتمالا بعلت عضویت در لژ ماسونری انگلستان ، باسناد فاش‌نشده لژهای انگلیسی نیزدسترسی دارد، درتحقیقات‌عمیقانه و عالمانه‌ای مینویسد :

« درسال ۱۸۷۸ جزوگروه ممتازه فراماسونهای منتسب بمنشوراسکاتلندگردید،

۱- مردان‌خودساخته ص۵۲

۲- اسناد بایگانی وزارت‌خارجه انگلیس گزارش ۴۹۸

گرچه طولی نکشید که عذر اورا از لژ خواستند[۱]، وچنانکه قبلا گفته‌شد سید پس از اخراج از لژ اسکاتلند، وارد لژ گراند‌اوریان که اعتقاد بمذهب و خدا در آن اجباری نیست گردید[۲] وعقیده باطنی خود را درین لژ ظاهر کرد.

علاوه براین اطلاعاتی در دست است که نشان میدهد او قبل از اینکه وارد لژ گراند‌اوریان بشود نیز پایه دینی محکمی نداشته وحتی نماز نمیخوانده است. سیدحسن تقی‌زاده که ازمدافعان اوست، در معرفی‌اش در مجله کاوه وکتاب مردان خود ساخته، درباره نماز نخواندن سید مینویسد:

«شخص دیگری باینجانب روایت کرد که وی با حاج امین‌الضرب از راه حاج طرخان بمسکو رفت وچون بمسکو رسید مشاهده شد که امین‌الضرب که خیلی مرید وشیفته وی بود نسبت باو کم اعتقاد شده، چه میگفت که درعرض راه دیده است که سید نماز نمیخواند[۳]»

سیدجمال نه تنها نماز نمی‌خوانده بلکه‌اساساً اعتقاد صحیحی هم به مبانی‌مذهبی نداشته و آنچه را که بزبان و قلم می‌آورده تظاهر باتحاد‌اسلام و عنوان‌کردن موضوع بقصد بهره برداریهای سیاسی‌خارجی بوده است. سلیم‌العنحوری درقصیده«سحرهاروت» دربارهٔ دیانت سید می‌نویسد «سید درعلم‌الادیان تحقیق کرد وسرانجام ملحد شد وقائل بقدم عالم گردید... ومعتقد شد که اعتقاد بوجودمحرك اول‌وحکیم موهوم است...»[۴]

روزنامه اختر هنگام‌سفر سید جمال به‌لندن و همکاری او باملکم مقاله‌ای‌تحت‌عنوان «شیطان درلباس انسان»، نوشته‌ضمن شرح و زندگی سید بتفصیل چنین می‌نویسد:

«این مرد با اینکه بیگانه ازدین است وخودرا برای پیشرفت پاره‌ای مقاصد نامشروعه داخل مسلك علمای اعلام کرده است... درهنگام ورودآ نشهر مینو بهر که

۱ـ مجله خواندنیها شماره ۸۳ سال ۲۴

۲ـ رجوع شود بشرح‌حال سید درهمین فصل وهمچنین مجموعه اسناد و مدارك چاپ نشده سیدجمال در کتابخانه مجلس شورایملی.

۳ـ ص ۵۲ مردان خود ساخته.

۴ـ زعماء الاصلاح فی العصر الحدیث ـ چاپ مصر از احمد امین ص ـ ۱۱۰.

پایتخت بزرگ اسلام است [اسلامبول] نام شیخ افغانی برخود بست ودر مطبعه تعلیم و تدریس نشست ودرظرف اندک‌مدتی بسیاری ازطالبان علم درحلقه درسش جای گرفتند. چون بازار خود را گرم دید آنگاه خبث باطنش درهیجان **آمد وعلی رؤس الاشهاد اظهار زندقه و الحاد نموده حاشا و ثم حاشا نبوت را بعنوان صفت یاد نمود** ولی حکومت سنید عثمانی از راه باریك بینی اورا مجال نداد تا به اضلال مردم پردازد و اورا نفی بلدکرد و از دارالخلافه بیرون نمود بطوریکه او از اسلامبول بجانب مصر رهسپار شد... آنجا هم قفل دهان برداشته درحق اهل شرع مقدس بنای بدزبانی را گذاشت چیزی نمانده بود که آن مرد پست فطرت آشوبی بلند کند حکومت مصر نیز نفی بلد و اخراجش کرد... هرگاه این شیخ گمراه نعوذ بالله داخل سلك علما وفضلای اسلام بود هرآینه با ارامنه مفسد وباغی همدست نمیشد...»[۱] سید جمال که جمعی او را منادی اتحاد اسلامش می‌خوانند، «حتی نوکر ومستخدم مسلمان هم نداشت وروزی که در اسلامبول مرد بنا بنوشته مرید باوفایش «در آغوش خادم باوفای مسیحی خود جان سپرد»[۲]

همکاری با یهودیان

برای سید جمال‌الدین، دین و ملیت و همه چیز دیگر بی‌معنی بود. اوبهرجا که پول، توطئه و دسیسه برای کسب مقام وشهرت وجود داشت، راه‌میبافت وخودرا دراختیارصاحبان زر وزور وفساد وتباهی می‌گذاشت. او نه‌تنها مخالف اسلام وخدا پرستی بود، بلکه در مدتی که درپاریس اقامت داشت ۱۸۸۳ـ۱۸۸۵ (۱۳۰۰-۱۳۰۲ م) خود را در اختیار سرمایه‌داران یهودی پاریس وقاهره گذارده وباکمك آنها روزنامه ونشریه منتشرمی‌کرد و از این راه امرار معاش مینمود. درآن ایام یهودیان مصروفرانسه با دادن پول نزول به فلاحان فقیر مصر استفاده سرشاری می‌بردند، هنگامی‌که انگلیسها مصر را کاملاً اشغال و اقتصاد آن‌کشور را بدست گرفتند، دستجات نزول‌خوارمصری که اکثراً کلیمی مصری یا فرانسوی بودند بفکرمبارزه با انگلیسها افتادند.

۱ـ مجموعه اسناد ومدارك چاپ نشده سیدجمال ص ۱۴۴.

۲ـ مردان نامی شرق ـ مقاله تقی‌زاده ص ۳۳۷.

درمصر آنروز صرافان کوچك پول را از سرمایه‌داران بزرگ با منافع کمتری قرض می‌کردند وبعناصر فقیر وام می‌دادند. سرمایه‌داران نزول‌خوار طراز اول، بنوبه خود یا بانکداران یهودی پاریس طرف معامله بودند ویا آنان داد وستد داشتند . این دو دسته کلیمی چون منافع خود را باوضع مقررات جدید از طرف انگلیسها درخطر می‌دیدند ، باکمك «جیمس سانوا » کلیمی که ازنویسندگان معروف وباهوش بود ، با سید جمال‌الدین تماس‌گرفتند واورا برای انتشار روزنامه‌ای بزبان عربی آماده کردند. چون برای سید جمال ، یهودی و مسلمان ، انگلیسی و فرانسوی ، هیچکدام فرق نمی‌کرد و هرجا « پول » و « توطئه » بود ، سید حاضر بکار میشد ، ولذا با « جیمس سانوا »که درمصر بنام ابونظاره «یعنی بدرعینك‌ها» معروف بود، شروع بانتشار مجله‌ای بنام « ابونظاره » درپاریس‌کردند[۱] . علی مشیری می‌نویسد « ... سید جمال‌الدین با جیمس‌سانوا درتمام دورهٔ اقامت‌خود درپاریس همکاری‌می‌کرد ومشترکاً مجله ابونظاره را انتشار می‌دادند . البته انتشاراین مجله مستلزم مخارجی بود که با وضع اسفناك مالی‌آنان‌جور درنمی‌آمد وبایدبدیده اشخاصی وبرای چه‌منظور ازاین دونفرحمایت می‌کردند . تاکنون درنوشته‌ها وآثاری‌که بوسیله نویسندگان وبعضی ازمؤلفین‌خارجی دربارهٔ سید جمال‌الدین نوشته شده است ، این مطلب روشن نگردیده و کسی در این فکر نبوده‌که بفهمد بالاخره مخارج اقامت وزندگی روزانه سیدجمال وهزینه مسافرت های او ونیز مخارج مجله [وسایرنشریات او در هند ـ ایران ـ انگلستان ـ مصر که علیه سلاطین ودولت‌ها وسیاستهای خارجی]انتشارمی‌یافته ازکجا تأمین میشده‌است[۲] ».

کمك دولت فرانسه به سید جمال

سید جمال‌الدین روز ۱۷ فوریه ۱۸۸۳ (۱۳۰۱ ه) از کلکته به پاریس میرود ودرکوچه Seize ۱۶ اقامت میکند واو درماه ۵۰ فرانك کرایه‌می‌پردازد ودرموقع ورود بدین‌خانه نام خود را « الدین جمال » ثبت مینماید . در آن هنگام رابطه

---

۱. گزارش ۶۰۱ مورخ ۱۱ سپتامبر ۱۸۸۳ بلانکیت‌سفیرانگلیس درپاریس به گراند نویل وزیرامور خارجه انگلستان .

۲. شماره ۸۷ سال ۲۴ مجله خواندنیها .

سیاسی فرانسه وانگلستان تیره شده بود وطرفین علیه یکدیگرقیام می‌کردند ومسافرت سید جمال‌الدین درآن موقع بحرانی موجب تغییرات مختلف شده بود . عده‌ای عقیده داشتند که سازمان جاسوسی انگلستان اورا به فرانسه فرستاده است تا بوسیله وی از فعالیت‌فرانسویها درمصر وهند آگاه‌شود. دسته دیگر معتقدبودند که خودسیدپس‌از اطلاع از اختلافاتی که‌بین‌این‌دو کشورپیداشده‌بود بفکر استفاده‌افتاد وخودرا بدامان فرانسویها انداخته‌است. اداره‌سیاسی هندوستان درگزارشی که‌دربن‌باره بوزارت‌خارجه انگلستان فرستاده اظهارعقیده‌کرده‌است که سیدبوسیله دولت فرانسه تقویت میشود وپول نشریات و فعالیتهای مضرءعلیه‌انگلیس‌را مقامات دولتی فرانسه ازراه غیرمستقیم دراختیار وی می‌گذارند[۱].

رئیس پلیس فرانسه درگزارشی که روز ۶ ژوئیه ۱۸۸۳ برای مدیر کل ادارهٔ امورجنائی لندن درباره سید جمال تهیه‌کرده می‌نویسد: «مشارالیه‌ملاقاتهای زیادی با اشخاص دارد و وضع مالی اوخوب‌است و رفتار واخلاق او بهیچوجه نابسند نیست»

اقامت سه ساله سید جمال درپاریس وانتشارمجله ماهانه «ابونظاره» و «عروة الوثقی»[۲] ، نشانهٔ دیگری ازسیاست «غیرروشن» سید جمال‌الدین بوده است. درآخر سال‌سوم اقامت‌اودرپاریس، ویلفردبلنت[۳] مستشرق معروف انگلیسی‌ازلندن بپاریس‌آمد وپس ازچندجلسه مذاکره‌سیدرا باخود بانگلستان برد تا اورادرعثمانی وایران‌مورد استفاده دولت متبوعش‌قراردهد. وبدین‌ترتیب دورهٔ‌همکاری سید وفرانسویها تمام شد[۴].

۱- مجلهٔ خواندنیها شماره ۸۷ سال ۲۴

۲- Le Lien indissoluble ص ۲۰۹ مردان نامی شرق .

۳- wilfred Blunt .

۴- سید حسن تقی‌زاده در این باره می‌نویسد «درسنه ۱۳۰۲ بلنت سابق‌الذکر سید را بلندن دعوت کرده وسه ماه در خانه وی مانـد و ترتیبی داده شدکه سید جمال الدین با سردرومونددلف که نماینده انگلیس درمصرشده بود وقبل ازعزیمتش‌بآنجا بقصد جلب دوستی عثمانی بدوستی وحتی اتحاد آندولت وسایر دول اسلامی با انگلیس باستانبول سفری‌میکرد باستانبول برود . وجود سید را بعلت نفوذ وی در درباریان عثمانی و خود سلطان برای پیشرفت مقصود خود مفید می‌شمردند». (ص ۵۱ مردان خود ساخته)

سید و روسیه

سید جمال‌الدین درمدت شصت سال عمرخود چندین بار از روسیه طرفداری و در عین‌حال علیه آندولت فعالیت کرده است . وی در سال ۱۸۸۵ (۱۳۰۳ م) که با لرد «راندولف چرچیل»[۱] (پدر سروینستن چرچیل) وزیر امورهندوستان ملاقات‌کرد، دولت انگلیس را تشویق نمودکه در برابر روسهامقاومت‌کند و آنها را وادار بعقب‌نشینی نماید .درمصاحبه‌ای‌که در روز ۲۲ جولای ۱۸۸۵ (۱۳۰۲ م) بین او وچرچیل در وزارت هندوستان باحضور ویلفریدبلنت انجام گرفت آندوچنین گفتگوکردند :

چرچیل ـ آیا افغانها ازما بیش‌از روسها نفرت دارند ؟

جمال‌الدین ـ روسها به افاغنه آزاری نرسانیده‌اند .

چرچیل ـ آیا شما تصور نمیکنید که روسها بیش از انگلیسها بـاسلام صدمه رسانیده اند ؟

جمال‌الدین ـ بله تصدیق‌میکنم روسها بعضی ازممالك‌کوچك را ازقبیل‌کریمه چرکس وغیره‌که درمیان آنها یکعده ترکمن‌زندگی میکنند تصرف‌کرده‌اند درصورتی که انگلیسها امپراتوری بزرگ دهلی را ازبین برده وبه مصروسودان‌تجاوزنموده‌اند... سه دلیل بزرگ بـرای اینکه چرا مسلمانان هنـد از شما بیش از روسها نفرت دارند وجود دارد :

اولاً ـ برای اینکه شما امپراطوری دهلی‌را مضمحل کردید .

ثانیاً ـ شمـا مستمری و حقوق پیشوایان مذهبی مؤذنین و مستحفظین مساجد را قطع‌کردید درصورتیکه روسها باین موضوع خیلی توجه داشتند .

ثالثاً ـ شما در ارتش به مسلمانان درجه نمی‌دهید ولی‌روسها اینکار را همیشه رعایت کرده‌اند .

چرچیل ـ پس شما فکرمیکنید انگلستان برای مسلمانان ازروسیه خطرناکتر می‌باشد ؟

1- Lord Raindolph Churchil

جمال الدین ـ نظر من این نیست من از گذشته دارم صحبت میکنم گرچه در سابق انگلستان بیش از روسیه بما ضرر رسانیده است ولی درحال‌حاضر روسیه خطرش بیشتر است. هرگاه روسها در شهر مرو بیش از پنجسال بمانند دیگر از افغانستان و ایران وآناطولی وهندوستان چیزی باقی نخواهد ماندتمام این کشورهارا خواهندگرفت آنها ممکن است بعضی از شهرهای غیر مهم را ترک کنند ولی مرو را هرگز از دست نخواهندداد و درآنجا مستقرخواهند شد[1].»

باوجودیکه سید روسهارا حامی‌مسلمانان، مؤذنین مساجد و تعمیرکننده مساجد می‌داند و اقرار می‌کندکه روسها به افغانها صدمه نرسانیده اند و افسران را در ارتش خودراه می‌دهند، مع‌الوصف وزیرامورهندوستان ودولت انگلستان را تشویق مینماید که علیه روسها جبهه‌ای بوجود آورندوبا آنها از درجنگ درآیند، سید جمال‌الدین درپایان مصاحبه خودش با «راندلف‌چرچیل» باو می‌گوید «شما باید بامسلمانان‌متحد شوید وبکمک افاغنه، ایرانیان، ترکها، مصریان وعربها، روسها را از مرو تا ساحل بحرخزر برانید.[2]» توصیه‌ای که سید درسال ۱۸۸۷ (۱۳۰۴ ه) به‌وزیرامورهندوستان کرده بود، درواقع خط‌مشی سیاسی انگلیسها درقرن نوزدهم و بیستم شد وسیدجمال‌الدین که دراین ملاقات خود را دشمن روسیه و این کشور را دشمن استقلال ممالک اسلامی می‌دانست، ناگهان بفکر مسافرت بروسیه وجلب موافقت روسها برای جنگ با انگلیسها افتاد. گزارش سفیر انگلیس ازسنت پترزبورغ به «مارکیزاف سالیسبوری[3]» وزیر خارجه وقت انگلستان که درتاریخ ۲۷ آپریل ۱۸۹۲م (۱۳۰۹ ه) بلندن فرستاده شده حاکیست که مسافرت سید درآن سال ۱۸۸۵ م. (۱۳۰۲ ه) باین منظور بوده است.

سفیرانگلیس دراین گزارش می‌نویسد: «... سپس بروسیه‌رفت ودرآنجا خودرا نماینده‌مسلمانان‌هندوستان قلمداد کرد واز دولت‌روسیه تقاضا نمود علیه انگلیسها باو کمک

۱ ـ مجله خواندنیها شماره ۶۷ سال ۲۴
۲ ـ اسناد وزارت خارجه انگلیس
۳ـ Lord Salisbury .

نمایند[1]، خان ملك ساسانی به نقل از روزنامه قفقاز[2] می‌نویسد: «سید بروسیه رفت که بتوسط کاتکوف روزنامه نویس مشهورمسکو با اولیای دولت روس تماس حاصل کند. یکی ازمقاصد وی درمسافرت بروسیه این بودکه نظرمخالف دولت روس را نسبت به ولیعهدی ظل‌السلطان تعدیل نماید وخاطر اولیای دولت روس را بوی متمایل گرداند و سعی کندکه از دولت روس مأموریتی درآسیای وسطی برای تبلیغات اتحاد اسلام بدست بیاورد ولی‌موفق نشد. بالجمله سیدجمال سه سال درپطرز بورگ بماندولی وی موفق بملاقات امپراتور روس و اجرای مقاصد خود نگردید و از روسیه باگذرنامه ایرانی که بیگلربیگی روس در ۲۰ آپریل ۱۸۸۸ [ذیقعده ۱۲۲۲] تحت شماره ۱۰۸ـ ۷۸ـ۷۴۵ آنرا ویزا کرده بود به‌آلمان مسافرت‌کرد.»[3]

درسال ۱۳۰۸ هـ (۱۸۹۱) که ناصرالدینشاه درمونیخ بسرمی‌برد، امین‌السلطان صدر اعظم ازشاه تقاضاکرد تا باو اجازه شرفیابی داده شود. درآن ایام روسها ازامین‌السلطان بعلت امتیازاتی که بانگلیسها داده بود، سخت رنجیده بودند. اتابك روس مآب، که انگلوفیل شده بود، بخیال اینکه سید درمیان درباریان روسیه نفوذی دارد به وی مبلغی پول داد و او را روانه آنکشور ساخت. سید به اتابك گفته بود که با «دوگیردس» رئیس الوزرا و «زینوف» وزیر خارجه رابطه نزدیك دارد. و در مدت اقامتش در روسیه با «ایگناتیف» و مادام «نویکوف» و «ژنرال ریختر» و ملکه روسیه ملاقاتهائی نموده[4] وبعلاوه پادشاه روسیه از اوجانبداری می‌کند.

اما این بستگی‌ها با آنچه را که ادعا می‌کرد صحیح نبود، زیرا سفیرانگلیس در گزارشی که از روسیه برای وزارت خارجه دولت متبوع خود فرستاده می‌نویسد: «موقعی که شیخ در روسیه بود با آقای زینویف چندین مرتبه تماس‌گرفته وروابطی با او برقرار نموده. مشارالیه حالا در تهران چنین وانمود کرده که تحت حمایت دولت

۱. اسناد بایگانی عمومی دولت انگلستان.

۲ـ شماره هفتم می ۱۸۹۵ مطابق ذیحجه ۱۳۱۳.

۳ـ سیاستگران قاجار جلد اول ص ۱۲۷.

۴. مردان نامی شرق ص ۲۴۴.

روسیه درآمده است و بدون شك درنظر دارد به نفع روسیه فعالیتهائی انجام دهد ...»[۱]

سید بار دیگر به روسیه رفت و پس از اینکه چندین بار با صدر اعظم روس و مستشاران سیاسی و مشاورین روسها ملاقات و زد و بندهائی نمود[۲]، پس از دو ماه اقامت در پایتخت این کشور و متقاعد کردن روسها در ۱۳۰۷ ه (۱۸۹۰) پس از مراجعت ناصرالدین شاه بایران به تهران بازگشت و بار دیگر در منزل حاجی محمد حسن امین الضرب اقامت کرد. با وجودیکه بنا به ادعای سید حسن تقی‌زاده، امین الضرب درسفر قبل نسبت به سید بعلت «نماز نخواندن» کم اعتقاد شده بود، معهذا بنا به اشاره‌ای که ازمراکز مربوطه به او شده بود، سید را باجلال و شکوه پذیرفت و از او پذیرائی مجللی کرد.

سیددراین‌سفرآنچه‌میتوانست به شاه قاجاراهانت می‌کرد وچندین نامه بی‌امضاء را تا زیربالش وی رسانید. ناصرالدینشاه که او را محرك اصلی و نویسنده شبنامه‌ها می‌دانست سرانجام دستور اخراجش را صادرکرد. وغلامان و فراشان شاهی، وی را با وضع زننده‌ای ازشهرری بیرون کشیده، تبعیدکردند. ابراهیم صفائی مینویسد: «عجب اینجاست که با آنهمه نفوذ کلام سید، کسی بداد او نرسید و بعلت مقاومت او را ازته بازار چه حضرت عبدالعظیم تاجلو بازارکشان کشان بردند وچون نزد مردم متهم بود که بی‌دین است وسیدنمی‌باشد دربازار شهرری بند شلوارش‌را پاره‌کردندکه به‌بینندمختون هست یا نه؟ و او را مکشوف‌العوره سوار اسب‌کردند...»[۳]

کندی وزیر مختار انگلیس در تهران درگزارش محرمانه شماره ۱۱ مورخه ۱۲ ژانویه۱۸۹۱ این نامه‌را بوزیر خارجه انگلستان مینویسد: «بازگشت‌بنامه‌شماره۳۴ محرمانه‌مورخ۴مارس۱۸۹۰ جنابعالی پیرونامه شماره ۱۴۶ مورخه ۲۴ آپریل ۱۸۹۰

۱- گزارش محرمانه شماره ۴ ازسن پطرزبورگ - ۷ فوریه ۱۸۹۰ ضبط دربایگانی عمومی انگلستان.

۲- مردان خود ساخته، ص ۵۲.

۳- رهبران مشروطه جلد اول، ص ۱۸

جناب آقای دوروموند وولف[1] اینك احتراماً یادآور میشود که چند روز پیش شاه یك نامه سرگشاده و بدون امضاء دریافت داشت که در آن بطور شدید اعلیحضرت را بواسطه سوء اداره ایران و مداخله انگلستان در امور داخلی ایران، مورد انتقاد قرارداده و شدیداً به ایشان اهانت کرده بودند.

چون برای اعلیحضرت مسلم شد که این نامه به تحریك جمال الدین معروف نوشته شده است لذا دستور داد مشارالیه را بفوریت از کشور اخراج نمایند و در این مورد به نصیحت و تذکر امین سلطان وقعی ننهادند نظر صدر اعظم این بود که اخراج و تبعید او باید خیلی به آرامی و بدون سروصدا انجام بگیرد والا دولت ممکن است مواجه با دردسرهائی بشود علی الخصوص که سید در مقبره حضرت عبدالعظیم نزدیك تهران بست نشسته و به آنجا پناه آورده بود.

سید درباغی که متصل به حرم مطهر بود دستگیر شد. گرچه کمی از آن مکان مقدس دور بود ولی چون جزو ملك حرم بود محل بست هم محسوب میشد در موقع دستگیری مختصر مزاحمتی بتوسط سید ایجاد گردید وکسانی که ازوی حمایت میکردند مقاومت کوتاهی نمودند ولی ظاهراً مأمورین پس از زد و خورد مختصری سید را سوار به اسب نمودند بهمراهی سی نفرسوار به کرمانشاه بردند و از آنجا قرار است نامبرده را به سرحد ترکیه تبعید نمایند.

نزد سید نامه‌هائی بودکه شرکت وهمدستی عده‌ای از رجال بزرگ ایران را در توطئه علیه دولت ثابت نموده است. برجسته‌ترین آنها امین الدوله وزیر پست و رئیس دارالشورای سلطنتی است و او یکی از رقبای سرسخت امین السلطان میباشد در این نامه شاه، امین السلطان و سایر وزراء مورد حمله و ریشخند قرارگرفته‌اند. با احترامات ـ کندی.

درحاشیه این نامه بتاریخ ۱۵ ژانویه یعنی چهار روز پس از تهیه گزارش مطالب زیر اضافه شده است: «دیروز امین السلطان خبر دادکه آقای گریگورودیچ مترجم

1- Drumond wolff

سفارت روس نزد او آمد و شکایت از این داشت کـه چرا سید را دستگیر و به سرحد تبعید کرده‌اند و این عمل دولت را نتیجه اصرار سفارت انگلیس میدانست این نظر که درمحافل ایرانی نیز شیوع پیدا کرده بوسیله امین‌الدوله به‌آقای «بوتزوف» سفیر روسیه القاء شده است .

امین السلطان بصورت حق بجانب این اظهارات را بکلی انکار نمود و در ضمن اشاره کرد نه فقط بواسطه اینکه سید تبعه ایران بود شاه حق داشته است باکمال آزادی هرمعامله‌ای راکه سزای او بود ، باوی بنماید بلکه در حقیقت دخالت سفارت روسیه و طرفداری آن از سید ، این سفارت را اخلاقاً مسئول هرگونه پیش‌آمد سوئی خواهد نمود که از جمله ممکن است براثر توطئه‌های مخفیانه بدست همدستان خطرناك او برپا شود . امین‌السلطان به من اطلاع داد که‌آقای گریگوروویچ به‌محض شنیدن این حرفها موضوع حمایت سفیر روس را از سید بکلی حاشا نمود . امضاء کندی[1]»

سید درآغوش انگلیسها

سیدجمال پس‌ازتبعید ازایران ، مدتی دربصره وبغداد بسر برد و سپس مستقیماً بانگلستان رفت.اوکه یك عمرتظاهر به دشمنی و مبارزه‌علیه‌سیاست‌استعماری‌انگلستان‌درهند، مصر، ایران‌وسایر نواحی‌خاورمیانه وآسیا کرده‌بود ، این بارخودرا چنان‌بدامان‌انگلیسها انداخت که بطور علنی‌موردحمایت‌آنان قرار گرفت. وی‌چون میدانست‌که‌برای همیشه‌ازمراجعت‌بایران محروم‌شده‌ودیگردراین کشور نقشی نخواهدداشت به‌لندن‌رفت تابوسیله‌دوستان‌انگلیسی خویش، امثال‌بلنت، چرچیل، وولف وبراون نقشی‌راکه‌آنان بعهده‌اش‌میگذاشتند ایفاء نماید. تااین تاریخ‌سید همه‌جا تظاهربمخالفت باانگلستان ودشمنی باسیاست استعماری میکرد ولی دراینوقت‌که اسناد دولتی انگلستان پس ازگذشت هفتاد سال منتشر شده ودر دسترس عموم قرار گرفته است معلوم گردیده که در گرماگرم مبارزه قلمی و علنی سید جمال در مصر و سودان و شمال افریقا و انتشار بیانیه‌ها ، شب نامه‌ها و مقالات علیه

۱ــ اسناد بایگانی عمومی دولت انگلستان ترجمه علی مشیری

سیاست استعماری بریتانیا این سیاست حداکثر استفاده را از او میکرده است

علی مشیری که اسناد دولتی انگلستان را درمدت دو قرن گذشته بدقت بررسی کرده دربن باره پرده ازاعمال سید برداشته و پس از ترجمه یك‌مقاله بسیار شدیداللحن سید بفارسی چنین اظهار نظرمیکند « . . . یکی از مقالات سید بطوری زننده بود که نخواسته‌اند همه آنرا ترجمه کنند و روح خوانندگان انگلیسی را معذب سازند . در این مقاله سید انگلیسها را از قول فیلسوف معروف خودشان داروین میمون خطاب نموده و با عناوینی به افراد انگلیسی توهین‌کرده است **ضمناً مخفی نماند انگلیسها برای بعضی از مقاصد سیاسی که در نظر داشتند ، از این مقالات زننده سید جمال‌الدین نه‌تنها ناراضی نبودند بلکه قلباً نیزخوشحال وشادمان بودند . این مقالات زمینه را در مصر برای تسلط انگلیسها خیلی‌زودتر از انتظاری که داشتند آماده ساخت وتازه بطوریکه ملاحظه‌خواهید فرمود انگلیسها ازشهرت ضد انگلیسی سید چه استفاده‌هائی بعداً برده‌اند .**[1] » بی‌جهت نیست که حتی نیم قرن بعد از مرگ سید جمال هنوز، عده‌ای اصرار دارند که ویرا یك عنصر ضد استعمار انگلیس ومخالف سیاست آندولت قلمداد نمایند ، ولی اسناد سیاسی نقش حقیقی اورا آشکار ساخته است .

آیا سید جمال عامل انگلیسها بوده ؟

سیدحسن تقی‌زاده در باره ضد انگلیسی بودن سید مینویسد : « از همه ارباب سلطه جابر و جائر داخلی و خارجی وی تمام عمر را بیشتر باعلی درجه و شدیدترین وجهی برضد انگلیس مجاهدت‌کرد وتعصبی فوق‌العاده دراین باب داشت که‌گاهی حتی آثار افراط هم شاید درآن غیرت وحمیّت طبیعی ومعقول دیده میشد[2] . »

خود سید جمال‌الدین ، دربعضی از مقالاتش علیه انگلیس نظریاتی ابراز کرده وحتی در دیباچه کتاب عربی (تاریخ الافغان) انگلیسها را به گفتاری که با بلعیدن دویست میلیون مردم هند و آشامیدن آب رودخانه‌های سند و گنگ سیر نشده وبرای

۱ــ مجله خواندنیها شماره ۸۹ سال ۲۴

۲ــ مردان خود ساخته ص ۵۲

بلع باقی دنیا دهن بازکرده است ومیخواهد آبهای نیل وجیحون راهم بیاشامد ، تشبیه کرده است .

معهذا چنانکه قبلاً گفته شد ، مدارك موجود خلاف این نظر را نشان میدهد و یکی از گویاترین آنها، اظهاراتی‌است‌که ازطرف «ویلفرید‌بلنت» انگلیسی‌هنگام‌معرفی سید به «راندولف چرچیل» وزیرامور هندوستان بعمل‌آمده است . بلنت درین معرفی میگوید : «**اگرچه نام اودرلیست سیاه است وهمه اورا دشمن سرسخت‌انگلیس میدانند ولی هرگاه او دارای چنین شهرت وسوابقی نبود چگونه می‌توانست برای ماقائده‌ای داشته‌باشد .**[۱]» پس از این ملاقات چرچیل وبلنت‌که یکی درخدمت وزارت مستعمرات انگلستان و دیگری عضو سازمان جاسوسی اینتلجنت سرویس و بنام شرق‌شناس در افریقا و خاورمیانه ، تحقیق علمی ، باستانشناسی وشرق شناسی میکرده‌است، به «درومو ندوولف» مأمورفوق‌العاده‌انگلیس‌دراسلامبول‌توصیه میکنند که با سید کارکند واو را برای اجراء نظریات دولت انگلیس به عثمانی ببرد .

ویلفرد بلنت دریادداشتهای روز۶ اکست ۱۸۸۵خود مینویسد : « بعد صحبت‌از این شد که اگر جمال‌الدین موقعی باسلامبول برود که ولف هم آنجا باشد آیا سلطان عثمانی تفاهمی با وی خواهد داشت یا خیر ؟

جمال‌الدین گفت : « چون سلطان اورا دشمن سیاست انگلیس میداند ، تصور خواهد نمود که رفتن وی به‌اسلامبول برای مخالفت باسیاست ولف است . مگراینکه ولف جریان‌را بسلطان حالی‌کند»[۲] . دراثر اصرار «چرچیل وبلنت» ولف با رفتن سید به‌اسلامبول موافقت‌کرد وبلنت یك بلیط مسافرت وصد لیره طلا به‌سید داد ، ولی وقتی ولف به اسلامبول رسید و از درجه نفرت و انزجار مردم عثمانی و مسلمانان از سید مطلع‌گردید تلگرافی به‌بلنت اطلاع دادکه از حرکت وی تا آماده کردن زمینه مساعد جلوگیری کند .

انگلیسها وقتی می‌بینندکه حرکت سید به‌عثمانی صلاح نیست، تصمیم میگیرند

۱ـ یادداشت‌های بلنت ـ روز ۲۲ جولای ۱۸۸۵

۲ـ مجله خواندنیها شماره ۸۸ سال ۲۴ به‌نقل ازکتاب بلنت .

از وجود سید در انگلستان علیه ناصرالدینشاه استفاده کنند .

سید جمال‌الدین هنگام اقامت خود درلندن با کمك وهمراهی میرزا ملکم‌خان که بعلت گرفتن چهل هزار لیره رشوه ازسفارت ایران درلندن معزول شده بود ، آنچه توانست درتخفیف مقام ناصرالدینشاه کرد و درملاقاتهائی که با سیاستمداران ، سرمایه داران ، روزنامه‌نگاران و مستعمره چیان بعمل‌آورده ، درباره اوضاع خراب ایران و خلع ناصرالدینشاه تحریکاتی نمود . وبا وسائلی که در ایران داشت اوراق و نوشته‌ها ، شب‌نامه‌ها واعلامیه‌های سری وعلنی را برای شاه قاجار فرستاد .

ناصرالدینشاه که پنجاه سال درایران با قدرت تمام سلطنت‌کرده بود ، از دیدن این اعلامیه‌ها و نشریات موهن عصبانی‌گردید وبوسیله امین السلطان از دولت انگلیس خواست تا سید و ملکم را از انگلستان اخراج نماید و بمقامات رسمی ایران تحویل دهد . صدر اعظم سواد دستخط شاه را باضافه نامه‌ای بسفارت انگلیس ، درتهران تسلیم کرد . وسر لاسیل وزیرمختار وقت انگلیس درتهران که میدانست ازاین پس بایدنسبت به‌اقدامات و مکاتبات پادشاه قاجار بی اعتنائی کند ، در ملاقاتی که با صدر اعظم نمود ، قوانین جاریه انگلستان را به‌رخ اوکشید . وزیرمختاربعداً دراین باره به‌مارکیزاف سالیسبوری ، وزیر خارجه کشور خود چنین گزارش داد : « ... من به امین‌السلطان گفته‌ام که این نامه‌ها را برای ملاحظه جنابعالی تقدیم خواهم داشت ولی درعین حال به‌آن عالی‌جناب [امین‌السلطان] یادآوری‌کردم‌که برای دولت امپراطوری انگلستان غیرممکن‌خواهد بود علیه شخصی که درلندن زندگی می‌کند قدمی بردارد مگر بموجب مقررات‌قانون... » نامه‌های‌سفیرانگلیس واعتراضات‌شاه وصدراعظم‌بهیچوجه‌درتصمیمی که انگلیسها برای رفع خطر وجود ناصرالدینشاه و هتك احترام او اتخاذ کرده بودند مؤثرنیفتاد وآنها همچنان سید جمال را تشویق کردندکه با روزنامه‌نگاران انگلیسی مصاحبه کند و مقالاتی برای آنها بنویسد . حتی کار بجائی رسید که کلوبهای مختلف انگلیسی از سید جمال‌الدین دعوت میکردند تا برای آنها سخنرانی نماید . و او نیز در کلیه مقالات و مصاحبه‌ها و سخنرانیهای خود یك کلمه علیه انگلستان وسیاست

استعماری آندولت در افریقا ، خاورمیانه وآسیا بزبان نمی‌آورد ولی‌مرتباً علیه اوضاع ایران داد سخن میداد .

علی مشیری مینویسد « از مجموع مطالعاتیکه بعمل آمده است چنین معلوم میشود، پس ازاینکه رجال انگلستان ازنزدیک به روحیه وافکار سید جمال‌الدین آشنا می‌شوند نظرشان کاملاً نسبت به اوعوض می‌شود و نیز دراثر روابط نزدیک میرزا ملکم خان با سیاستمداران انگلیس هرگونه سوء تفاهمی‌که در سابق بین او وبعضی از رجال انگلستان وجود داشته بکلی مرتفع میگردد[۱] . »

بدین ترتیب، کاملاً معلوم میگرددکه ملکم‌باگرفتن‌رشوه قرارداد تنباکورا بتهران خواب‌آلود تحمیل‌کرده وکاراو بمحاکمه‌کشیده شده‌بود، ناگهان تبدیل به‌عنصری پاک و محبوب مجامع لندن شد ودرهای همه مؤسسات دولتی وکلوپها و مجامع فراماسونری بروی او وبرادرماسون دیگرش (جمال‌الدین) مفتوح‌گردید وشرایط همکاری‌کامل بین او و سید برای پیش بردن مقاصد امپراطوری تأمین‌گشت .

ناصرالدینشاه که کم و بیش متوجه تحریکات انگلیسها و دشمن ظاهریشان « شیخ‌جمال» شده بود ، دونامه متوالی به‌صدراعظم خود نوشت وازاوخواست تاسیاست انگلیس را برای او روشن‌کند . در نامه اول نوشت « اگرانگلیسها سید را مجازات نکنند ما باید ازدوستی باآنها بکلی نومید شویم»[۲] درنامه بعدی اعلام داشت ، دراین تردیدی نیست‌که این شخص شرور و منقلب باید بموجب مقررات قانون تنبیه شود و معنی‌ندارد‌که‌اودرلندن نشسته واین‌مزخرفات را علناً برعلیه‌ما ومقام‌سلطنت ما درهمه جای دنیا انتشار دهد ونیز درمجله‌ای‌که براه انداخته است [ضیاءالخافقین] مردم را برای اختلال وشورش تحریک‌نماید ما هرگز نمیتوانیم این مطلب را قبول‌کنیم‌که‌دولت انگلستان‌دوست ما می‌باشد یا حامی‌مقام‌سلطنت ماست بااینکه هیچ‌کاری‌را نمیخواهند

۱ــ شماره ۶ مجله خواندنیها سال ۲۵

۲ـ ابراهیم صفائی مینویسد « ظاهراً قسمت انگلیسی این‌مجله را ملکم و براون تنظیم میکردند ودولت‌انگلیس‌را بخلع‌ناصرالدینشاه دعوت‌مینمودند»(ص۰ ۲رهبران‌مشروطه ایران)

صورت بدهند به‌این‌شخص اجازه میدهند این‌همه مزخرفات بنویسد بازهم ادعامیکنند انگلستان‌کشورآزادی است ...»

پس از اینکه نامه دوم تسلیم سفیرانگلیس شد ، سرلاسل وزیرمختارآندولت در تهران به‌امین‌السلطان صدراعظم‌گفت :

«من باید یادآور شوم که دولت امپراطوری انگلستان راجع بحفظ و حراست اموال وتأسیسات‌کمپانی تنباکوجز با مراجعه بمقامات قضائی نباید راه دیگری‌را درنظر بگیرد» وزیرمختار انگلیس با عنوان‌کردن این موضوع ، هدف نهائی دولت انگلیس را درمخالفت با ناصرالدینشاه آشکارکرد ومسلم ساخت که همه تحریکات دولت او، در اثرلغو قرارداد تنباکوست و سید پول‌پرست وجاه‌طلب نیز مثل همیشه آلت دست این دولت قرارگرفته وتطمیع شده‌است.[۱]»

مقارن همین ایام بار دیگر وزارت خارجه انگلستان تصمیم باعزام سید جمال به‌عثمانی‌گرفت ، و اورا روانه اسلامبول ساخت . ابراهیم صفائی مینویسد : «در همین اوقات بودکه فکرقتل‌ناصرالدینشاه درلندن بین‌سید وبراون خاورشناس معروف‌ومأمور مشکوك وزارت خارجه انگلیس و ملکم مطرح شد[۲].» در نتیجه سیدجمال با تجلیل و احترام فراوان به‌استانبول رفت وباآغوش باز مورد استقبال سلطان عبدالحمید ، خلیفه ستمکر وظالمی‌که وزرائی چون اسمعیل پاشا و عالی‌پاشـا داشت قرارگرفت . با آغاز فعالیت‌سید دراستانبول علیه‌شاه ایران ، مرحله جدیدی‌ازاختلافات شیعه وسني‌وجنگ بین طرفداران مرحوم میرزای شیرازی و عمال حکومت عثمانی پیش‌آمد ،که در این جنگ شیعیان فاتح شدند ومأموران دولت عثمانی‌را مقتول ومضروب نموده واز سامره بیرون راندند . این واقعه باعث ناراحتی‌شدید سلطان عبدالحمید شد واوکه‌تصورکرده بود ، ناصرالدینشاه خیال تصرف‌کربلا ونجف وبغداد را دارد ، مضطربانه سیدجمال را ازلندن احضارنمود وبا اوبمشورت پرداخت وگفت : ناصرالدینشاه ازسلطنت با دوام و قدرت ونفوذ خود حیثیتی بدست‌آورده‌که اگرپا بر جا بماند وضع مرزهای عثمانی در

۱ـ عصر بیخبری ص ۱۲۷

۲ـ رهبران مشروطه جلد اول ص ۱۹

خطر خواهد بود و روحانیون شیعه و مردم ایران بحمایت ما (برای تشکیل خلافت مسلمین) برنخواهند خاست. بنابراین باید زودتر نقشه خود را عملی کنیم[۱]. و بسید گفت: شما هر کاری را که درباره او باید کرد اجراء نمائید و از هیچ چیز پروا نکنید[۲]. بدینترتیب نقشه قتل ناصرالدینشاه که قبلاً در لندن بین سید، براون، ملکم و بلنت از یکطرف و محفل فراماسونری در وزارت خارجه و وزارت هندوستان از طرف دیگر مطرح شده بود، با زمینه مساعدی که سفیر انگلیس در دربار عثمانی بنفع سید فراهم کرد، و بعد از مذاکره سلطان عبدالحمید و سید قطعی شد[۳].

اولیای وزارت خارجه انگلیس از اینکه سلطان عبدالحمید و سید جمال مأمور قتل شاه شده اند راضی بودند، زیرا آنها میخواستند پس از مرگ شاه مقتدر ایران، نفوذ روسیه را بهر ترتیبی که ممکن باشد و برای همیشه از دربار ایران قطع کنند. اگر انگلیسها بوسیله عوامل خود در ایران «رأساً اقدام به قتل شاه میکردند»، بعدها نمیتوانستند از جانشین ضعیف النفس او استفاده سیاسی و اقتصادی ببرند. بنابراین بهترین راه انتخاب سید جمال الدین و پشتیبانی سلطان عبدالحمید از او بود که در اینکار هم موفق شدند.

ابراهیم صفائی مینویسد «به همین مناسبت مقدم سید را که مردی خطرناك و مخالف سرسخت پادشاه ایران بود و در لندن هم بدین نیت سوء تحریك شده و برای جاه طلبی بهر کاری دست میزد گرامی داشته و بالاخره روزی او را بطور خصوصی در قصر «یلدز» بصرف نهار دعوت کرده پس از صرف ناهار در کشتی بخار روی دریاچه قصر یلدز بگردش

۱ـ سلطان عبدالحمید مقرری خوبی برای سید جمال تعیین کرده بود ابراهیم صفائی مینویسد:

«... سید ماهی دویست لیره با یك عمارت و اثاثیه و کالسکه سلطنتی با تمام مصارف در اختیار خود گرفت» (جلد اول رهبران مشروطه ص ۲۰ به نقل از انقلاب ایران براون ص ۴۵ و حیات سیاسی سید جمال الدین ص ۴۷) خان ملك ساسانی که سالها در عثمانی مأمور سفارت ایران بود، مقرری سید را ماهی سیصد لیره ترك میداند. جلد اول بازیگران قاجار

۲ـ انقلاب ایران ص ۷۶ و تاریخ بیداری ایران ص ۸۹

۳ـ گزارش سفیر انگلیس در دربار عثمانی بوزارت خارجه انگلیس. اسناد بایگانی عمومی انگلستان F.O. ۸۶ـ۱۲۲

پرداخته و در آنجا مکنونات قلبی خود را برای از میان برداشتن ناصرالدینشاه اظهار کرد، سید کینه‌توز وجاه‌طلب و تحریك شده که درافغان ومصر و ایران بعلت‌نابزدگی و بی‌پروائی ودوروئی نتوانسته بود باوج قدرت ودوره حکومت برسد، سلطان‌عبدالحمید را با بیانات مؤثر وگیرای خود نرم‌کرده قول وقراری با هم گذاشتندکه ناصرالدینشاه را از میان بردارند و سید با نفوذ خود تمام ممالك اسلامی را متحد کند و سلطان امیرالمؤمنین کل مسلمین بشود وناچار سیدهم باشا یا اعلم‌کل ممالك‌اسلامی‌می‌شد!!»[۱]

هنگامیکه‌همه مقدمات قتل‌ناصرالدینشاه‌فراهم‌شده دونفرازرؤساء فراماسونری ایران که یکی از آنها در لباس روحانیت بود، به‌اشاره لژ و استاد اعظم ملکمخان میرزا رضاکرمانی‌را که ازفدائیان سید بود و از مظالم دولت مینالید به‌عثمانی حرکت داد. میرزاکه قبلاً به‌تهمت قتل‌خواهرخود ازکرمان فرارکرده‌بود ودرتهران‌فعالیتهای سیاسی‌داشت ومدتی‌را درزندان بسر برده بود، وقتی‌باکمك خرج آقاشیخ‌هادی‌نجم‌آبادی به‌استانبول رسید وشرح بدبختیهای خود را به‌سید بازگفت، سید جمال باو جواب داد «توغیرت نداری! ظالم را بایدکشت» سپس اورا به‌بیمارستان فرانسویان فرستادتامعالجه شود وپس ازمعالجه روزها اورا درکالسکه خویش می‌نشانید وشهررا باو نشان میداد، سرانجام میرزا رضا بایران‌آمد و روز هفدهم ذیقعده ۱۳۱۳ (۱۸۹۶) ناصرالدینشاه را بضرب‌گلوله بقتل‌رسانید[۲]. سلطان عبدالحمیدوقتی‌خبرقتل ناصرالدینشاه را شنیدبسیار خوشحال شد، وچنان ذوق وشادی اورا فرا گرفت که خود را بر تخت طلائی «خلیفه مسلمین» میدید ولی غافل ازآنکه با انجام نقشه قتل ناصرالدینشاه، ناگهان و تواماً فریاد مشروطیت وآزادیخواهی درایران‌وعثمانی بلندشد، تابااستفاده‌ازموج عدالتخواهی مردم، مجریان سیاستهای استعماری‌که درلباس سیاستمدار روحانی و بازرگان فعالیت میکردند به‌نوائی برسند[۳].

۱ـ رهبران مشروطه جلد اول ص ۳۰

۲ـ ناظم‌الاسلام کرمانی‌مینویسد «ناصرالدینشاه در ۱۳۱۳ بفتوای فیلسوف اعظم سید جمال‌الدین بدست میرزا رضاکرمانی‌که ازستمدیدگان بود ازپای درآمد»

۳ـ خان‌ملك‌ساسانی مینویسد «سیاستمداران انگلیسی‌ووزارتخارجه‌آنکشور درایران‌و عثمانی‌بادست‌فراماسونها، جاسوسها‌وعمال‌شناخته‌شده‌خودونهضت‌مشابه‌ویکنواخت‌دایرکردنده

شاید سید جمال ، سلطان عبدالحمیدرا مطمئن کرده بود که باقتل ناصرالدینشاه علماء ومردم ایران بنفع عثمانی وایجاد خلافت اسلامی قیام خواهند کرد و اتحاد دو کشورعملی خواهد شد. درصورتیکه این قتل چنان مردم وجامعه روحانیت شیعه ایران واعتاب مقدس را متأثر کردکه نامه‌های زیادی حاوی نفرت وانزجار به‌سیدجمال ودربار عثمانی رسید . زیرا مردم این دونفر (سلطان ـ سید جمال) راکه هردوسنی میشناختند ، باعث بروزاین واقعه فجیع میدانستند . حتی علمای نجف وکربلا درنشان دادن انزجار خودکوتاهی نکردند . وسلطان عبدالحمید وقتی متوجه شدکه تمام وعده‌های سید پوچ وبی‌اساس درآمده است وهیچکس درایران باواعتنائی نمیکند وحتی علمای شیعه‌ازاو تنفربیشتری پیداکرده‌اند، اورا فراموش کرده واز قصری‌که دراختیارش گذاشته بودند ، اخراج نمود . بعد ازاخراج او ازقصرسلطان، سید همه‌جا به‌سلطان عبدالحمید نسبت (مالیخولیا) میداد . مأموران دربارعثمانی که‌گزارش گفته‌های‌اورا بشاه دادند ، سلطان ویرا تحت نظر قرارداد وارتباط اورا با مردم قطع کرد .

در این هنگام دولت ایران برای استرداد سید فشارهائی بدولت عثمانی وارد آورد. ولی سلطان عبدالحمیدکه می‌ترسید باتحویل‌سیدجمال‌الدین حقیقت قتل ناصرـ الدینشاه برملا شود ، دستور قتل او را صادر نمود[1]. سرانجام مرگ او در رجب ۱۳۱۴ (اکتبر۱۸۹۶)اعلام شد وبظاهرعلت درگذشت او سرطان فك اسفل وگلو قیدگردید و تشییع جنازه رسمی ازوی بعمل آمد . نویسنده کتاب مردان نامی شرق‌که خود را از مریدان سید جمال می‌داند و اورا بعنوان مراد خویش و پیغمبرآزادی و حریت شرق میشمارد اظهارعقیده‌کرده است‌که « کارکنان سفارت ایران باشخصی‌که مخصوصاً برای قتل او از ایران باسلامبول رفته بود همدست شدند و بکمك ابوالهدی دشمن دیرینه سید ، بوسیله خلال دندانی که آلوده به میکرب سرطان بود، اورا مسموم نمودند . در هرحال راجع بکسالت او ومبتلا شدنش بمرض سرطان جای تردید نیست ...[2]» وحال

۱ـ هشت بهشت ومقدمه دیوان فرصت‌الدوله شیرازی .

۲ـ مردان نامی شرق ص ۳۳۷ .

آنکه اکنون که هفتاد سال ازمرگ سید می گذرد ، هنوز دانشمندان جهان نتوانسته‌اند امراض سرطان را کشف کنند تا چه رسد به اینکه بتوان بوسیله خلال دندان آلوده به میکرب ، کسی را کشت . واینهم یکی دیگر از مهملات حواریون و معتقدین (شیخ جمال) می باشد .

خان ملك ساسانی که چندین سال در اسلامبول وزیرمختار و سفیر ایران بود و چهل‌سال برای نوشتن کتاب تاریخ روابط ایران وعثمانی مطالعه کرده با استفاده ازآرشیو سفارت ایران دراسلامبول، کتابخانه واسناد دولت ودستگاه سلطنت‌عثمانی درباره زندگی سیاسی ومرگ سید جمال‌الدین چنین نوشته است :

«... یکی از مریدان وفادار سید موسوم بـه عبدالحسین همدانی که از ایران همراه سید به استانبول رفته بود وتاروز آخر با او بود ودرهنگام توقف من دراسلامبول دلالی قالی می کرد ، گفت که سید جمال‌الدین تا روزآخر صحیح وسلامت بود وشب آخر عمرش درددندان گرفت وصبح بمن گفت که یك طبیب دندان برایش بیاورم یکی ازنوکرها که ازطرف سرای سلطان مأمور خدمتش بود دوید ورفت و جمیل‌پاشا طبیب مخصوص سلطان را خبر کرد . جمیل‌پاشا که وارد شد سید همان طرف دندانش راکه درد میکرد بادست گرفته دراطاق راه میرفت. جمیل‌پاشا نشست وسید ازدرد دندان شکایت کرد. جمیل پاشا ازنوکر خویش کیف دوا خواست و او هم بلافاصله آنرا آوردآنوقت دوائی درآورد به دندان سید زد هنوز جمیل پاشا از درخانه بیرون نرفته بودکه فریاد سید بلندشد و لختی نگذشت که دهان وحلق سید بقدری ورم کردکه خفه شد وباوجود آنکه پیش از ظهر وفات کرد جنازه‌اش را شب شستند ودونفرلالای سیاه ازسرای آمدند و تابوتش را برداشته در مزار تربت یحیی‌افندی که وصل بباغ ییلدیز است بخاك سپردند .

اینجانب، نگارنده پس از تنقیح مراسلات رسمی دولتی ونوشتجات دیگران و مرور به یادداشتهائی که ازتحقیقات خصوصی در اسلامبول کرد آورده‌ام ازآنچه‌گذشت اینطور نتیجه می‌گیرم که پس از اصرار فوق‌العاده سفیر ایران برای دستگیری وتبعید

سید جمال‌الدین سلطان دستور داده‌است که ، سید ازخانه بیرون نیاید و در همان وقت شهرت داد که مبتلا بمرض سرطان شده دندانها وچانه‌اش را بریده‌اند و بزودی خواهد مرد . این شهرت برای آن بود که از تعقیب سفارت ایران خلاص شود ازقضا همین تأثیر را هم درخارج کرد » نامه یازدهم «[1] ضمناً بسبب وحشت‌خصوصی که داشته منتظر وقت بودکه سید را مسموم‌کند شاید آوازه حمایت دولت انگلیس از سید جمال‌الدین هم بیشتر سبب اضطراب سلطان شده باشد بهرحال برای اجرای این نقشه سه ماه موقع مساعدنشده «تاریخ نامه یازدهم علاءالملك ۲۵ وفوت سید پنجم‌شوال‌است»وهمینکه‌فرصت بدست سلطان عبدالحمید مدعی‌خلافت مسلمین‌افتاد، بتوسط طبیب مخصوص‌خودسید را مسموم‌کرده وچون جلوگیری ازافشاء مسئله ممکن‌نبود، هما نوقت بازهم‌ازطرف سرای سلطان‌شهرت داده شدکه شاید ابوالهدی سید رامسموم‌کرده باشد ونویسندگان اروپائی نیزاین شهرت‌را ذکر کرده‌اند. اما باتشکیلات‌جاسوسی‌سرای وباقدرت بی‌نهایت‌سلطان آیاهرگزابوالهدی جرأت این‌را داشته که درپشت دیوار یلدیز کسی‌رامسموم‌کند یا چنین تهمتی را بدون دلخواه خداوند خانه‌بگردن بگیرد ... »[2]

این بود سرانجام زندگی یکی از استادان لژهای فراماسونری پنج کشور که بظاهر داعیه‌ای جزمسلمانی ، اتحاد اسلام ، خلافت مسلمین ویابقول ادوارد براون فراماسون انگلیسی و طراح وزارتخارجه بریتانیا در ایران جز «نظری عمیق وشور و انجذابی غریب نسبت بعالم اسلام چیزدیگری نداشت.»[3]

۱- درنامه یازدهم آرشیو اسلامبول چنین گزارش شده: «جمال بطورخیلی بدی که میتوان قطع‌امید از اوکرد گرفتار ناخوشی سرطان شده جراح و اطباء یکطرف‌چانه اورا با دندانهایش بریده «همین روزها خواهد مرد باطن شاهنشاه شهید اناراله برهانه اورا گرفت وسزای عمل‌خود را دید باوجود این‌حالت دیگراقدامات مجدانه درتسلیم اولازم ندید مردن او باین وضع بعدازآن مقدمه خیلی اهمیت پیدا خواهدکرد ۲۵ رجب ۱۳۱۴ نمرهٔ ۷۸ - »

۲- ص ۲۲۲ تا ۲۲۴ سیاستگران دورهٔ قاجار .

۳- ص ۳۴۸ مردان نامی شرق .

ولی همین مدعی مسلمانی نماز نمی‌خواند[۱]، منکر خدا بود[۲] ودرممالک مسلمان سودان ، مصر ، ایران ، عثمانی ، افغانستان هرجا فرصتی بدست می آورد. او برای رسیدن بمقام حتی ازوقایعی که به کشتار مسلمانان ختم میشد ، باکی نداشت و آنهارا فدای اغراض و شهوات وامیال خود میساخت. سیدجمال وطن نداشت وخودرا پای بند قوانین ومقررات و قیود هیچ مملکت وملتی نمیدید . درهر کشوری نامی برای خویش انتخاب میکرد و از سازش باهر سیاست و سیاستمداری روگردان نبود . بظاهر دشمن سرسخت انگلستان بود ولی هروقت فرصتی بدست می آورد باانگلستان وسیاست استعماری آن خدمت میکرد وخودرا بدامان سیاستمداران انگلیسی می انداخت[۳]. روسها هیچگاه فریب اورا نخوردند ومسلمانان روسیه را آلت اجرای مقاصد ومطامع او نساختند . بارها سعی کرد باپادشاه روسیه ملاقات کند ولی موفق نشد وفقط یکبار ملکه روسیه[۴] را دید اما باچند نفر از رجال روسی ملاقات و گفتگو کرد . یکبار فرانسویها او را آلت دست خود کردند و سلطان عبدالحمید نیز دوبار فریب گفته‌ها و وعده و وعید او را خورد ولی خیلی دیر به اشتباه خود پی برد .

درباره سید جمال الدین رسالات وکتب وفصول مختلفی درکتابها وبالسنه مختلف نوشته شده است ، که تعدادی ازآنها ذیلاً نقل میشود :

۱ـ اسناد وزارت خارجه انگلیس در آرشیو بایگانی عمومی انگلستان.

۲ـ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد ۵ و ۶ محمود محمود .

۳ـ سیاستگران دوره قاجاریه تألیف خان ملک ساسانی جلد اول .

۴ـ مردان خود ساخته.چاپ تهران مقاله سید حسن تقی‌زاده دربارهٔ جمال الدین.

۵ـ مردان نامی شرق ـ غلامحسین نراقی فرخزاد چاپ بیروت .

۱ـ ص ۵۲ مردان خود ساخته .

۲ـ نامه ۳۰ اگست ۱۸۷۹ سرلاسیل سفیر انگلیس درقاهره بوزارت خارجه انگلستان .

۳ـ رجوع کنید به مکاتبات وزارت خارجه هندوستان در سالهای ۱۷۸۴ تا ۱۸۸۸ بایگانی عمومی انگلستان

۴ـ ص ۲۴۶ مردان نامی شرق .

۶ـ زندگانی سید جمال‌الدین بقلم مرتضی مدرسی چهاردهی .
۷ـ البنایة‌الحرة ـ حنین قطنین بیروت شارع باستور .
۸ـ الماسونیة العام ـ جرجی زیدان .
۹ـ مشاهیرالشرق ـ جرجی زیدان .
۱۰ـ الرد علی الدهریین ـ مقدمه شیخ محمد عبده مصری .
۱۱ـ مآ ثروالآثار ـ محمد حسن خان اعتمادالسلطنه .
۱۲ـ مجموعه اسنادومدارک چاپ نشده دربارهٔ سیدجمال‌الدین مشهور به افغانی .
۱۳ـ گردن در خرطوم Gordon in Khartoum ویلفرد اسکاون بلنت .
۱۴ـ بیداری ایران ـ ناظم‌الاسلام کرمانی چاپ ۱۳۳۹ تهران چاپ سربی .
۱۵ـ تاریخ انقلاب ایران ـ ادوارد براون انگلیسی .
۱۶ـ آثار ملکم محیط طباطبائی ناشر کتابخانه دانش .
۱۷ـ دائرةالمعارف اسلامی ـ گلدزیه آلمانی .
۱۸ـ قصیده سحرهاروت ـ سلیم‌الخوری‌الدمشقی بیروت .
۱۹ـ رهبران مشروطه ایران ـ جلد اول ابراهیم صفائی تهران .
۲۰ـ دائرةالمعارف عرب ـ بطرس البستانی .
۲۱ـ انقلاب (یا) نهضت سید جمال‌الدین : حسین عبدالهی خوروش ، متخلص به همت اصفهانی ، اصفهان ، ۱۳۲۸ ش ، سربی ، رقعی ۸۰ صفحه .
۲۲ـ وعاظ السلاطین ـ دکتر علی الوردی « نقش وعاظ در اسلام » .
۲۳ـ اسناد ومدارک دربارهٔ ایرانی بودن سید جمال‌الدین تألیف صفات‌الله جمالی .
۲۴ـ جمال‌الدین افغانی بقلم حبوبی .
۲۵ـ اعیان الشیعه جلد ۱۶ .
۲۶ـ دفاع از سید جمال الدین حسینی اسدآبادی بقلم سید هادی خسروشاهی .
۲۷ـ الشیعه فی اندونیسیا تألیف محمد اسد شهاب چاپ عراق .
۲۸ـ شرح حال وآثار سیدجمال‌الدین چاپ برلن ـ بقلم لطف‌الله‌خان اسدآبادی

۱۳۰۴ ش ، چاپخانه ایرانشهر ، ص ۱۲۴ قطع وزیری .

۲۹ـ مقالات جمالیه مقدمه .

۳۰ـ مقدمه ترجمه حاجی بابای اصفهان بقلم جلال‌الدین حسینی مؤید الاسلام چاپ کلکته ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ هـ .

۳۱ـ زعماء الاصلاح بقلم احمد امین .

۳۲ـ تنبیه‌العقول الانسانیه بقلم کاشف الغطاء .

۳۳ـ قسمتی از خاطرات سید جمال الدین ترجمه سید غلامرضا سعیدی چاپ تهران نشریه کتابفروشی حافظ .

۳۴ـ گفتارخوش یارقلی ، بقلم شیخ محمد محلاتی غروی که به سعی سیدمحمود در مطبعه علویه نجف در سال ۱۳۴۰ چاپ شده است . اساس این گفتار بر رد دعاوی میرزا محمد باب است ولی مطالب زیادی در بارهٔ سید جمال الدین دارد .

در نشریات زیر مقاله‌هائی دربارهٔ سید جمال الدین نوشته شده :

۱ـ اختر ـ روزنامه ـ چاپ اسلامبول

۲ـ ارمغان ، مجله : آثار سید جمال‌الدین اسدآبادی ، ۱۲ : ۲۵۹ـ۲۶۲

۳ـ » » : از مقالات سید جمال الدین ، گردآوری صفات‌الله جمالی ، ارمغان ، ۱۴ : ۱۰۹ـ۱۱۱

۴ـ » » : از آثار سید جمال‌الدین افغانی ، ۱۴ : ۴۰۶ـ۴۰۷

۵ـ » » : درفوائد جرائد (از مقالات سیدجمال‌الدین اسدآبادی) ، ۲۴ : ۱۲۴ـ۱۲۹

۶ـ » » : فلسفه تربیت ازنظرسید جمال‌الدین افغانی، نوشته محمد عبده، ترجمه مرتضی مدرسی چهاردهی ، ۲۴ : ۳۵۱ـ۳۵۵

۷ـ » » : فیلسوف شرق سیدجمال‌الدین‌اسدآبادی همدانی معروف‌بافغانی ، ۱۲ : ۵۸۶ـ۶۰۱

۸ـ » » : فیلسوف‌شرق سیدجمال‌الدین‌اسدآبادی همدانی معروف‌بافغانی ،

۲۷ : ۲۴۱ـ۵۱۲

۹ـ آریانا ، مجله : سوانح مختصر سیدجمال‌الدین افغانی ، ج۳ ش۱ : ۴۵ـ۴۹

۱۰ـ « « : سید جمال‌الدین افغانی و ارنست رنان ، نوشته رشتیا ، ج ۱ ش ۶ : ۱ـ۳

۱۱ـ الدراسات الادبیه ، مجله سه‌ماهه : سید جمال الدین ، سال سوم شماره اول ، نشریه دانشگاه لبنان

۱۲ـ المصور ، مجله : سید جمال الدین بقلم دکترحسین مونس ، ش ۱۵۹۷ ، رمضان ۱۳۷۴ ه‍ ق

۱۳ـ المقطف ، مجله : سیدجمال‌الدین ، ش ۵۵ سال ۱۳۴۳ ه‍ ق

۱۴ـ ایرانشهر ، مجله : خاطرات جمالی همشیره‌زادهٔ سیدجمال‌الدین

۱۵ـ « « : خطابهٔ سیدجمال‌الدین اسدآبادی درتعلیم وتربیت ، ۳ : ۱۹۵ـ۲۰۳

۱۶ـ آینده ، مجله سیدجمال‌الدین یا یك بازی تازهٔ سیاسی ، محمود افشار ، ۳ : ۳۶۲ ـ ۳۶۶

۱۷ـ « « : سیدجمال‌الدین افغانی ، محمد تقی بهار ، ۳ : ۳۸۱ـ۳۸۴

: نامهٔ سیدجمال‌الدین اسدآبادی راجع باوضاع عمومی ایران ، ۲ : ۳۹۵ ـ ۴۰۱

۱۸ـ تهران مصور ، مجله : سه‌مقاله در بارهٔ سیدجمال‌الدین ، نوشتهٔ محیط‌طباطبائی سال ۱۳۴۲

۱۹ـ خوشه ، مجله : یازده مقاله دربارهٔ سیدجمال‌الدین اسدآبادی ، نوشتهٔ جهانگیر تفضلی (مازیار) سال ۱۳۳۴

۲۰ـ دنیا ، سالنامه : سیدجمال‌الدین اسدآبادی و اتحاد اسلامی ، ۵ : ۱۷۰ ـ ۱۷۶

۲۱ـ شوری ، روزنامه : سیدجمال‌الدین مقالهٔ عاکف افندی چاپ اورنبوک

۲۲ـ ضیاءالخافقین ، روزنامه : به زبانهای عربی و انگلیسی ، رجب ۱۳۰۹ منتشر

شده ودرشمارهٔ ۲ آن نامه سید به علماء شیعه چاپ گردیده‌است،
شیخ‌محمدعبده‌وسیدجمال‌این‌نشریه‌رادرپاریس‌منتشرمیکردند.

۲۳ـ عالم اسلام ، مجله : سید جمال‌الدین مقالهٔ پرفسور ماسیون فرانسوی سال ۱۹۱۰ شماره ۱۲

۲۴ـ عروةالوثقی ، روزنامه : نخستین شمارهٔ ۱۵ جمادی‌الثانی ۱۳۰۱ هـ آخرین شماره (شمارهٔ هیجدهم) ذیقعدهٔ ۱۳۰۲ ـ مجاناً در دنیا بخش میشده‌است چاپ پاریس

۲۵ـ فروغ‌علم، مجله: سید جمال‌الدین اسدآبادی نوشتهٔ عثمان امین ، ج ۱ : ۳۱۶ ـ ۳۲۴

۲۶ـ کابل ، مجله : تعلیمات و هدایت اسلامی سید جمال‌الدین افغانی ، ج ۹ ش ۱۰ : ۴۲ـ۵۰

۲۷ـ « « : خلق و ذات سید ، بقلم سرور گویا اعتمادی ، ج ۹ ش ۱۰ : ۴ ـ ۱۴

۲۸ـ « « : سید جمال‌الدین افغانی ، گولدزیهر، ترجمهٔ عبدالغفور ، ۶ : ۱۷۷ ـ ۱۸۶

۲۹ـ « « : سید در نظر دیگران ، احمدالله کریمی کابل ، ج ۹ ش ۱۰ : ۵۱ ـ ۶۳

۳۰ـ « « : نابغهٔ عصر نو نوزدهم یا یکی‌از مشاهیر تاریخی‌وطن سیدجمال‌ـالدین افغانی ، ج ۱ ش ۲ : ۲۱ ـ ۳۷ و ش ۳ : ۱۹ ـ ۳۵

۳۱ـ کاوه ، مجله : سید جمال‌الدین، بقلم سیدحسن تقی‌زاده، ج ۶ ، ش ۳ : ۵ ـ ۷ و ش ۹ : ۱۰ ـ ۱۲

۳۲ـ گلهای رنگارنگ ، مجله : اسباب صیانت‌حقوق ،مقالهٔ سیدجمال‌الدین‌اسدآبادی ش ۱۱ : ۲۶ـ۳۲

۳۳ـ « « : خاطرات سید جمال الدین افغانی ، ترجمهٔ مرتضی مدرسی چهاردهی ش ۱۱ : ۱۲۷ ـ ۱۳۰ و ش ۱۳ : ۸۵ـ۸۷ و ش ۱۵ : ۵۲ ـ ۵۷ و ش ۱۹ : ۹۳ ـ ۹۸ و ش ۱۶ : ۱۰۷ ـ ۱۰۹ و ش ۲۰ : ۷۰ـ۷۸ و ش ۱۲ : ۴۶ ـ ۵۲ و ش ۲۳ : ۱۱۳ ـ ۱۱۶ و ش ۲۲ : ۴۶ـ۵۴ و ش ۲۷ـ۲۸ـ۲۹ : ۸۱ ـ ۸۵ و ش ۳۱ : ۲۴ ـ ۳۶ و ش ۳۰ : ۱۲۱ ـ ۱۲۲

۳۴ـ « « : فضائل دین اسلام ، مقالهٔ جمال الدین اسدآبادی ، ۳ : ۵۱۳ ـ ۵۲۲

۳۵ـ « « : قصر مسدس الشکل سعادت ، مقالهٔ جمال الدین اسدآبادی ، ش ۷ : ۱۰۲ ـ ۱۱۴

۳۶ـ محیط ، مجله: اثر سید جمال الدین اسدآبادی در موضوع استقلال پاکستان ، دورهٔ ۲ ش ۱ : ۶ـ۷

۳۷ـ « « : مسئول اوضاع ایران کیست ؟ (یك نامهٔ تاریخی از سید جمال الدین) دورهٔ ۲ ش ۱۱ : ۱۱ـ۱۶

۳۸ـ هلال ، مجله : سید جمال الدین قهرمان اتحاد اسلامی ، بقلم منظورالحق ، ش ۳ : ۳۲ـ۳۵ و ۳۸ـ۳۹

۳۹ ـ در رسالهٔ دفاع از « سید جمال الدین اسدآبادی »[۱] نوشته شده که در مقالات و نوشته‌های زیر نیز شرح حال سید مذکور است :

۱ ـ دکتر ز ـ ن . استاد و رئیس دایرهٔ تاریخ دانشگاه آمریکائی بیروت

۲ ـ علامهٔ شهرستانی هبة‌الدین

۳ ـ قدری قلعه‌چی

---

۱ ـ ص ۱۳ چاپ دوم

مشیرالدوله ها

در دوران سلطنت ناصرالـدینشاه تا زمان الغاء القاب در ایران شش تن از رجال وسیاستمداران ایران لقب مشیرالدوله داشتند که پنج نفر آنان از مؤسسین و یا اعضاء مؤثر لژهای فراموشخانه ویا فراماسونری در ایران بودند .

ازجمله مشیرالدوله‌هائی‌که در تاریخ از او بنیکی یـاد شـده ، مهندس میرزا جعفر خان است که جزو اولین دسته محصلین اعزامی ایران به انگلستان میباشدودر آن سرزمین تحصیل کرده وبه سلك فراماسونها درآمده است بعکس او،میرزا حسینخان سپهسالار که با انعقاد قرارداد رویتر همه ایران را دربست دراختیار انگلیسیهاگذاشت ازمیان مشیرالدوله‌ها تنها کسی‌است که مطلقاً ازاوبا بدنامی‌یادنشده‌است .

شیخ محسن خان مشیرالدوله نیز باوجودی‌که از یاران ملکم وسید جمال بود، مثل آنـدو تن گرد افکار پلید سیاسی ومال پرستی نمی‌گردید و تا اندازه‌ای با خوش‌ـ نامی و نیکی از اویاد شده است . اما درباره میرزا نصراله خان مشیرالدوله قضاوتهای گوناگونی وجود دارد . عـده‌ای او را خدمتگزار ایران می‌دانند وجمعی دیگر به او نسبت مال‌پرستی و شرکت درکارهای سیاسی می‌دهند . اینك‌بمعرفی این پنج فراماسون معروف که سه تن از آنان در تأسیس فراموشخانه و فراماسونری در ایران مؤثربودند می‌پردازیم .

میرزا سید جعفر
اولین مشیرالدوله

میرزا سیـد جعفرخان مهندس، اولین‌مشیرالدوله ایست که درسال ۱۸۱۷ (۱۲۳۲ ه) درلندن بعضویت یکی ازلژهای فراماسونری این شهر درآمده است . سازمانهای فراماسونری ایران ، او را از جمله افرادی می‌دانند که عضو فراماسونری جهانی شناخته شده ودراین‌راه فعالیت‌میکرده‌است.آنچه که ذکرآن‌لازم وضروریست ، آنست که وی برخلاف پیشقدمان فراماسونری در ایران مرتکب گناهان وخیانت به ایران نگردیده و در مأموریتهای سیاسی پنجساله‌اش همیشه در حفظ منافع مملکت و مردم این سرزمین کوشش مینموده است . درحالیکه فراماسونهائی‌که در ردیف اول

قرار دارند وبویژه میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی چنانکه دیدیم در خیانت به ایران و خدمت به انگلیسیها از هیچگونه‌عملی کوتاهی نکردند .

میرزا جعفرخان نه تنها در راه استقلال وعظمت و حفظ حدود و ثغور این مرز وبوم گام برمی‌داشت، بلکه برای بدست آمدن آزادی و استقرار حکومت قانون وازبین بردن حکومت مطلقه نیز کوشش وتلاش می‌کرد وهمواره ناصرالدینشاه را راهنمائی و ارشاد می‌نموده . شناختن این سیاستمدار روشندل کـه در دوران سلطنت استبدادی ناصرالدینشاه ، نقش جالبی بعهده داشته بسیار ضروری است .

نویسندهٔ کتاب رجال آذربایجان اورا بعلت تولد واقامت در تبریز آذربایجانی‌الاصل می‌داند ، در حالیکه وی از خانوادهٔ قائم مقام و فراهانی است . بطوریکه در تواریخ نوشته شده ، پس از فوت کریمخان زند، آقا محمد خان قاجار، میرزا بزرگ قائم مقام را که در دوران زندیه سمت وزارت داشت ازشیراز به تهران آورد وهمینکه عباس میرزا به نیابت سلطنت انتخاب شد، او را بسمت پیشکار ولیعهد به آذربایجان فرستاد . میرزا بزرگ که افکار مترقیانه داشت ، به عباس میرزا نایب‌السلطنه توصیه کرد تا چند تن از جوانان با استعداد را برای تحصیل و فرا گرفتن علوم به انگلستان بفرستد و چنانکه گفته شده[۱] ، عباس میرزا شخصاً در انتخاب محصلین دخالت کرده و چند جوان با استعداد را انتخاب نمود که یکی از آنها میرزا جعفرخان پسر میرزا تقی وزیر بود که با میرزا بزرگ نسبت داشت برای تحصیل در رشته مهندسی نظام انتخاب گردید .

میرزا جعفرخان پس از سه سال و نه ماه تحصیل در انگلستان که در ضمن آن وارد لژ فراماسونری نیز شده به ایران برگشت وچند ماه پس از ورود به تبریز مأمور ساختمان یك قسمت از قلعه عباس آباد کنار رود ارس و قلعه نظامی خوی گردید . در سال ۱۲۶۴ هـ (۱۸۴۷) که محمد شاه مرد و ناصرالدینشاه بسلطنت رسید ، میرزا تقی

۱ـ تاریخ پانصد سالهٔ خوزستان ص ۱۹۳ .

خان امیر نظام، درسال اول سلطنت ناصرالدین شاه میرزا جعفرخان را مأمور سرحد عثمانی نمود و بهمراهی نمایندگان روس و انگلیس بمرزهای ایران وعثمانی رفت و قرارداد ارزنةالروم را برروی نوار مرزی پیاده کرده و نشانه‌های مرزی بین دوکشور را ساخت. مأموریت اوچهارسال طول کشید و او در این سفر رساله تحقیقات سرحدیه را نوشت که نسخه‌ای از آن درکتابخانه وزارت امور خارجه و نسخه دیگر درخانواده آن مرحوم باقی است[۱].

دراین مأموریت میرزاجعفرخان نقشه‌هائی از مرز ایران وعثمانی از سلسله جبال آرارات گرفته تا خلیج فارس کشیده و درآنها و رساله تحقیقات سرحدیه خود ثابت کرده که از شط العرب تا « فاو » وحتی در نقطه‌ای که دجله وفرات بهم متصل میشود ، کلیه مناطق متعلق به ایران است . میرزاجعفرخان پس از خاتمه مأموریت خود بسمت سفیر ایران درعثمانی منصوب گشت . و بنا بخواست امیرکبیر ، مأمور شد تا راجع به اوضاع سیاسی اجتماعی و اقتصادی اروپا تحقیقاتی بنماید . چون در آن زمان امیر کبیر نظم نوینی در مملکت برقرار میساخت،از سفراء ایران خواست تا نتیجه مشاهدات ومطالعات خودرا بصورت کتابچه‌ای برای دولت بفرستند. گزارش سفراء وقتی به‌تهران رسیدکه امیرکبیر معزول ومیرزاآقاخان صدراعظم بجای وی منصوب شده بود و درنتیجه اجراء نظریات اوفراموش شد. ناصرالدینشاه باردیگر درسال آخر صدارت میرزا آقاخان ،درصدد برآمد تا ازدفترچه تنظیمی مشیرالدوله استفاده کند. مشیرالدوله دراین دفترچه ضمن تشریح سازمانهای اجتماعی ،اقتصادی وسیاسی اروپا وعثمانی درباره فراماسونری نیز گزارش مشروح ومفصلی به شاه داده بودکه متأسفانه اصل آن در بین اسناد سلطنتی و وزارت امورخارجه یافت نشد ، ولی رونوشتی ازآن موجود است. این گزارش اولین سندرسمی بود که یکی از مقامات عالیرتبه‌دولتی ایران درباره تشکیلات فراماسونری به شاه مملکت خود داد وظاهراً ناصرالدینشاه پس ازقرائت این گزارش بسرعت تصمیم به انحلال فراماسونری گرفت . زیرا چنانکه مشاهده شد ، انحلال فراموشخانه ملکم در شرایطی انجام‌گرفت که ازتقدیم رساله تنظیمی مشیرالدوله‌مدتی بیش نمی گذشت.

۱ــ نسخه رساله دوم بخط مرحوم مشیرالدوله نزد محمد مشیری نویسنده مشهور موجوداست .

بطوریکه می‌دانیم، پس ازشکست ایران در جنگ هرات و تحمیل معاهده پاریس در ۱۲۷۳ (۱۸۵۶ م) بکشور ما، میرزا آقا خان نوری صدراعظم فراماسون ایران چنان از انعقاد این قرارداد خیالش راحت شد که اظهار داشت «خدا را شکر که دیگر انگلیسیها در عزل من اصرار ندارند»[1] ولی ناصرالدینشاه که پس از این شکست متوجه مضار حکومت مطلقه ومستبده صدر اعظمها و اختیارات مطلق امثال اعتمادالدوله شده بود، در محرم سال ۱۲۷۵ (۱۸۵۸ م) ویرا از کار بر کنار کرد و بتقلید ممالک اروپا و تحت تأثیر و تلقین دفترچه و رساله میرزا جعفرخان مشیرالدوله امر به تأسیس شورای دولتی داد و خود میرزا جعفر خان را به ریاست آن معین کرد. و وزارتخانه های ششگانه: خارجه،مالیه، داخله،جنگ، وظایف وعلوم را تأسیس نمود. وجالب توجه آنکه فرمان ریاست شورای دولتی مشیرالدوله در همان زمان صادر شد که فرمان انحلال فراموشخانه نیز در روزنامه دولتی منتشر گردید.

درابتدای تأسیس شورای دولتی امید می‌رفت که این امرمقدمه اصلاح تشکیلات اداری باشد. خود میرزا جعفر خان تصور میکرد که بتواند امور اداری و مملکتی را لااقل بسبك دستگاه دربار عثمانی، بفعالیت واوار کند. ولی از سال ۱۲۷۵ تا سال ۱۲۷۹ که سال درگذشت اوست وی نتوانست دررأس شورای دولتی قدمی در راه تحقق آرزوهای خود بردارد. زیرا فشار دستگاه دولت ودربار ناصرالدینشاه، بقدری زیاد بود که بهیچوجه اجرای اصلاحات پیشنهادی وی میسر نمی‌گردید.

فراماسونری انگلستان درآن زمان تازه متوجه شرق شده و درعثمانی موفق به تأسیس چندین لژ گردیده بود این سازمان امید داشت که با انتصاب میرزا جعفر خان بتواند نیات و مقاصد خود را جامه عمل بپوشاند.

و شاید بهمین جهت هم بود که میرزا ملکم خان «کتابچه غیبی» یا «دفتر تنظیمات» را که شامل نقشه اصلاحی و تشکیلات مملکتی بود خطاب به مشیرالدوله نوشت، ۱۲۷۶ ه (۱۸۵۹ م) و از او خواست که آنرا بنظر شاه برساند. گرچه هیچ

۱ـ مرآت البلدان ص۴۲۵ ـ ۴۲۵.

یك از این تلاشها انجام نشد ، ولی افکارمترقیانه مشیرالدوله پایه‌ای برای رشد نهضت آزادی ایران گردید و از این نظر وی در تاریخ نهضت جدید مقام ارجمندی دارد .

میرزا حسینخان سپهسالار دومین مشیرالدوله

میرزا حسینخان سپهسالار پسر میرزانبی‌خان امیردیوان مازندرانی الاصل مشهور به قزوینی درسال ۱۲۴۳ ه (۱۸۲۷م) متولد شده پدرش میرزا نبی خان موسوم به عابدین دلاك‌خاصه تراش علینقی میرزا رکن الدوله پسر فتحعلیشاه بود و بهمین سبب دشمنانش او را دلاك زاده می‌نامیدند[1]. میرزا حسینخان دومین مشیرالدوله فراماسون ایران است که با سه برادرش بقول مسعود میرزاظل ـ السلطان «حقیقتاً چهارشیطان مجسم بودند»[2] میرزا حسینخان باوجودآنکه در نشرتمدن و تجددایران سهم بسزائی دارد، ولی بعلت پوشیدن لباس فراماسونی وتابعیت از لژهای فراماسونی عثمانی بصورت بزرگترین خدمتگذار بریتانیا درآمد تا آنجا که پس از اعطاء امتیاز به رویتر انگلیسی لرد کرزن درباره او نوشت « شوق وشعف ایران برای دوستی با انگلیس و صمیمیت و وفاداری نسبت به این دولت هیچوقت تا این درجه بالا نرفته بود که در زمان صدارت میرزا حسینخان سپهسالار بالا گرفت »[3]

سرهانری راولینسون انگلیسی در کتاب « انگلستان و روسیه در مشرق » در باره رسیدن سپهسالار به مقام صدارت عظمی می‌نویسد : « در انتخاب این مرد به مقام صدارت چند موضوع کوچك ومختصر در میان بود که می‌بایست بین دولت انگلیس و دولت ایران حل وتصفیه شود . . . گاهی همین موضوعات در دست اشخاص غیرمناسب باعث اشکال می‌گردد ... در تمام مسائل و قضایا دخالت و تفوق موافقت آمیز شخص صدر اعظم فوق‌العاده مؤثر است . . . در برنامه میرزا حسینخان صدر اعظم که برای احیای مملکت ایران طرح شده بود ،مخصوصاً این نظر را داشت که منافع ایران را

۱ـ سیاستگران دوره قاجار ص ۵۹ .

۲ـ تاریخ مسعودی ص ۲۱۳ .

۳ـ عصر بی‌خبری ص ۵۲ .

با منافع انگلستان توأم کنند . درآن پروگرام دو مادهٔ اساسی وجود داشت که یکی امتیاز رویتر و دیگری مسافرت پادشاه ایران به کشور انگلستان بود . **دولت ایران بموجب امتیازی که بنا بتوصیه و تأکید وی به رویتر داد تمام منابع تولید ثروت مملکت پهناورخود را برای مدت هفتاد سال به بارون رویتر واگذار کرد ... »**

در این امتیاز ننگین که بایستی آنرا بزرگترین خیانت دلاکزادهٔ قزوینی و فراماسون مطیع استاد اعظم انگلیسی خود نامید ، همه وسائل زندگی اقتصادی وسیاسی و خلاصه همه و همه چیز ایران و ایرانی برای مدت هفتاد سال در اختیار دولت انگلستان قرار گرفت . نظیر این امتیاز تا کنون در دنیا بهیچ مملکتی در مستعمرات و مستملکات ، حتی بافراد آن ممالک داده نشده است و از این لحاظ شایان توجه است. بموجب امتیاز مزبور همه خطوط راه آهن ایرانی از بحر خزر تا خلیج فارس دراختیار رویتر قرار میگرفت . ایجاد تراموای شهری در تمام ممالک ایران بعهده او بود ، استفادهٔ بلامانع از تمام معادن مملکت ایران (باستثناء معادن طلا و نقره) احداث مجاری آب برای کشت و زرع تا هر اندازه که توسعه آن لازم باشد باختیار صاحب امتیاز واگذار میشد . تأمین بانك در سرتاسر ایران ـ حق انحصار همه کارهای عام المنفعه همه شهرهای ایران از وظائف او محسوب میشد . و بعلاوه رویتر حق داشت در همه شهرهای ایران لوله گاز بکشد ساختمانها و احداث خیابانهای پایتخت را او میبایستی آغاز کند ـ بساختن راهها و سدها وایجاد خطوط پستی و تلگرافی ـ تأسیس کارخانه‌های صنعتی بپردازد و تا مدت ۲۵ سال از عواید همه گمرکات ایران استفاده کند . درمقابل اینهمه امتیازات که استاد فراماسونری ایران به بارون رویتر فراماسون انگلیسی داده بود ، او متعهد میشد که مبلغ شش میلیون لیره انگلیسی وام با ربح صدی پنج بایران بپردازد ، و پرداخت این وام در صورتی میسر بود که دولت ایران ضمانت پرداخت و استهلاك آنرا میکرد . [1] وقتی خبر چنین بخشش عجیب و باورنکردنی در اروپا منتشر

---

۱ ـ برای اطلاع بیشتر از بخششهای استاد فراماسونری ایران رجوع شود به (عصر بیخبری) تألیف دیپلمات دانشمند ابراهیم تیموری .



میرزا حسینخان
مشیرالدوله

شد ، بقول لردکرزن بهت و حیرت خارق‌العاده‌ای بمردم اروپا دست داد ، هیچکس فکر نمیکرد که یك چنین امتیازی با این شرایط در یك کشور ، بیك بیگانه داده شود ، این امتیاز نامه که ایران را دربست در اختیار انگلیسیها قرار میداد ، آنان را مختار میساخت که تا مدت هفتاد سال کلیه منابع حیاتی کشور را تحت سلطه خویش درآورند و بدون جنگ و خونریزی و رنج وزحمت و فقط با دادن چند میلیون رشوه به‌پادشاه و مشیرالدوله استاد فراماسونی ایران ، مستعمره پر برکتی را بمستعمرات امپراطوری

خویش اضافه نمایند.

سرهنری‌راولینسون مینویسد : « وقتیکه این امتیاز بطبع رسید ودردنیا منتشر گردید و دیده شد که دارای این مزایای بیشمار است و تمام منابع ثروتی و صنعتی و فلاحتی سرتاسر ایران بدست انگلیسیها افتاده است هیچکس قادر نبود این موضوع‌را پیش بینی کند که روزی یك چنین امتیاز مهمی بدست یکی از اتباع دولت انگلیس بیافتد ... » واگذاری‌همه منابع ثروت‌وزندگی و اجتماع‌ایران بوسیله میرزاحسینخان و با کمك و همکاری میرزا ملکم‌خان رئیس و مؤسس فراموشخانه و فراماسونری در ایران به « بارون ژولیوس رویتر » حتی برای خود انگلیسیها و سیاستمداران آنان‌نیز باورنکردنی بود . اجتماع سیاسی و اقتصادی آنروز انگلستان نمیتوانست قبول کند که دو سیاستمدار طماع و پول پرستی که در سیاهچالهای محافل فراماسونی دست‌استاد اعظم انگلستان رابوسیده‌اند تا این‌حد بوطن و مردم خود خیانت کنند و بطرزساده‌ای کشور خویش را برای مدت هفتادسال به‌یك خارجی بفروشند . بهمین جهت حتی‌در طبقات عالیه دولت انگلیس نیز در مورد‌امتیازنامه مذکور تردید و دو دلی بوجودآمد و حتی در پارلمان انگلستان « روبرت‌لاو[1] » وزیر دارائی در جواب یکی از نمایندگان گفت « ما در این امر هیچ نفعی نداریم » و « لرد گرانویل »[2] وزیر خارجه نیز فقط به دادن این جواب اکتفا کرد که بگوید « چنین امتیازنامه موجود است » لردکرزن بزرگترین طراح سیاسی انگلستان در خاورمیانه که او هم مثل ملکم و میرزاحسینخان در قید بندگی ماسونهای‌انگلیسی بود ، بعدها با افسوس و تأسف در بارهٔاین امتیازنامه نوشت : « یك چنین امتیاز عظیم و بیسابقه‌ای در حکم یك بخشش‌نامه بود که ازطرف کشور ایران داده میشد و باید اعتراف کرد که اگر بریتانیا توانسته‌بود این بازی را به آخر برساندنه تنها شاه ایران‌مات شده بود بلکه تزار روسیه هم بجای خود میخکوب میشد . »[3]

قبل از اینکه این استاد فراماسونی‌روی کار بیاید وهمه عواید و تأسیسات‌ایران

---

۱ - Robertllowe

۲ - Lordgranvill

۳ - پرونده راکد وزارت امورخارجه .

را به رویتر واگذار کند ، انگلیسها و روسها امتیازات زیادی برای ساختن راه‌آهن، استخراج معادن و بانك و غیره از دولت ایران میخواستند ولی پادشاهان قاجار و صدراعظم‌هایشان که ازاجابت این تقاضاها واهمه داشتند بآنان جواب منفی‌میدادند. اما وقتی سپهسالارفراماسون آن خیانت‌بزرگ راآشکار ساخت ، روسهاو سایرخارجیان توانستند باتکای اجازه‌نامه رویتر ، امتیازات بی‌شماری تقاضا کنند و بدست آورند و زنجیر اسارت رابگردن ملت ایران‌مستحکم‌تر سازند. امتیازاتی که بعدها برای‌ایجاد خطوط آهن ، اعزام افسران روسی و تشکیل قزاقخانه ، شیلات ، ایجاد بانك استقراضی و نفت‌شمال « خوریان »که بروسها وهمچنین امتیازات مجددی که‌بانگلیسها داده شد ، همه و همه در اثر خیانت بزرگ این فراماسون دلالزاده بود که تا سالهای اخیر نتایج شوم آن دامن ایران و ایرانی را گرفته بود .

دوران‌زمامداری میرزاحسینخان‌قریب ده‌سال‌طول‌کشید، دراین‌مدت‌هر تقاضائی که دولت انگلیس از او میکرد ، وی با خلوص نیت آنرا میپذیرفت و انجام میداد و در همان حال ،انگلیسها که از استقرار وضع خویش درایران مطمئن شده بودندبرای حفظ هندوستان وتضعیف ایران در خفا با دولت روسیه در بارهٔ آسیای وسطی‌وافغانستان و ایران‌مشغول مذاکره و بند و بست شدند .آنها به روسها فشار آوردند تااز‌افغانستان صرفنظر کنند و در مقابل تعهد کردند که دست آنها را در ممالك آسیای مرکزی باز گذارند . مذاکرات انگلیسها وروسها چهار سال طول کشید و سرانجام در روزهائیکه شاه قاجار و صدر اعظمش در انگلستان مشغول عیش و نوش بودند ، قراردادی بین «گرانویل» وزیر خارجهٔ وقت انگلیس و « پرنس گورچاکف » صدر اعظم روسیه امضاء شد که در آن روسیه متعهد میشد افغانستان را از دایرهٔ هدفهای خود خارج سازد و قشونی را که به خیوه‌فرستاده است بعد از تنبیه خان آن باز گرداند . همین که خیال انگلیسها از جانب روسها آسوده شد ، ناگهان دوستی خود را با ایران و خدمات و خیانتهای سپهسالار و رفع اختلافات ایران و افغانستان و عثمانی را بکلی فراموش کردند و وعده‌هائی که باین خدمتگذار صدیق داده بودند از یاد بردند . باینجهت

وقتی شاه و صدر اعظمش میرزا حسین‌خان سپهسالار اعظم از سفر انگلستان بازگشتند، حتی عمال شناخته شده انگلستان نیز در مرز به شاه توجه دادند که اگر سپهسالار همراه او باشد در پایتخت علیه وی و میرزا حسین‌خان بلوا خواهد شد. و شاه نیز ناچار میرزا حسینخان را در رشت رها کرده بتهران آمد و او را از مقام صدارت معزول ساخت. اما چون میدید هیچ کس بهتر از خود او نمیتواند قرارداد رویتر را لغو کند، پس از آنکه سروصداها خوابید، ابتدا وی را به وزارت خارجه گماشت وپس‌ازچندی برای بار دوم بصدارت عظمی منصوب ساخت.

میرزا حسینخان در این دوره از صدارت خود، برای گرفتن انتقام از انگلیسها که او را رها کرده بودند چنان خویشتن را بروسها نزدیك کرد که شایع شد حتی‌علیه پادشاه هم مشغول توطئه است. مسعود میرزا ظل‌السلطان که در انگلیس مآب بودن او شکی نیست و عضو لژ فراماسونری بیداری ایران نیز بود، مینویسد: «منظور اصلیش و مقصود کلیش تغییر وضع سلطنت قاجار بود و خیانت بولی نعمت تاجدار و بهترین راه برای این مقصود نفرت عامه را از دولت ونفرت دولت را از عامه فهمیده بود آنچه ممکن بود میان قبله عالم با خانوادهٔ سلطنت و نوکرهای صدیق دولت و رعایای بیچاره باکیاز لاینقطع فساد میکرد ...» دوران صدارت دوم مشیرالدوله خیلی طول نکشید، زیرا هم درباریان ورجال و هم دیپلماسی انگلستان با او دشمن بودند و برای سقوطش فعالیت میکردند وسرانجام او برای بار دوم معزول گشت و برای‌عزلت گزیدن بخراسان رفت.

لژهای فراماسونری

میرزا حسینخان سپهسالار در فراموشخانه ملکم کـه در ایران تأسیس شده بـود عضویت داشت. او همیشه حـامی و پشتیبان ملکم خان بود و هنگامیکه او از ایران تبعید شد، میرزا حسینخان در برابر ناصرالدین شاه از او شفاعت کرد و نـه تنها بسفارت مصر فرستادش بلکه در نخستین روزهای صدارتش ۲۹ شعبان ۱۲۸۸ (۱۸۷۱ م) به معاونت صدارت خود منصوب نمود. در تمام مدتیکه مشیرالدوله بر کرسی صدارت تکیه زده

بود ، هادی و راهنما و حافظ اعضاء فراموشخانه بشمار میرفت . وی مدت ده سال در اسلامبول سفیر کبیر بود و در لژهای فراماسونری فعالیت میکرد . عضویت او در فراماسونری شناخته شده جهانی ابتدا در لژ گراندآوریان و سپس عضو لژ شمارهٔ ۱۷۵ وابسته به سازمان انگلند بود عکس اودر لباس استادی فراماسونری زینت اصلی درلژ بشمار میرفت .

میرزا حسینخان در دوران وزیر مختاری و سفارتکبرای خود در اسلامبول ، با عالی پاشا صدر اعظم و فؤاد پاشا وزیر جنگ و وزیر امور خارجه عثمانی روابط بسیار حسنه داشت . این دو زمامدار ترک هردو از عمال سیاست انگلیس [1] و عهده‌دار کرسی لژ فراماسونری اسلامبول بودند . میرزا حسینخان که در مأموریت اسلامبول لقب مشیرالدوله گرفت در این مأموریت باتفاق دو سیاستمدار دیگر ترک به میرزا صفا که از اجله عرفای ایران بود و در آن ایام در اسلامبول میزیست ارادت میورزید [2] . بطوریکه محمد بیک پاشا نویسنده ماسونی ترک مینویسد : « حاجی میرزا صفا ازاقطاب فراماسونری عثمانی بودو همه ماسونهای عثمانی سر بر آستان اوداشتند . وی بواسطهٔ بینائی

---

۱ ـ سیاستگران دورهٔ قاجار ص ۶۰

۲ ـ رضاقلیخان سوادکوهی معروف بحاجی میرزا صفا در۱۲۱۲ هـ ـ ق متولد شده و در نهم ماه رمضان ۱۲۹۱ ق درتهران درسن ۹۰ سالگی‌وفات یافته و در صفائیه نزدیکی چشمه علی‌ری مدفون شده است . پدرش محمد حسن خان‌بن محمد خان‌بن دادوه از خوانین سوادکوه مازندران ومادرش از اهالی سمنان است . دراوایل‌عمر برای تحصیل علوم به عتبات رفته ودر خدمت‌شیخ محمدحسن صاحب جواهرالکلام تحصیل کرد و پس از چند سال‌بالباس درویشی در مکه ، مدینه ، مصر و سودان ، دمشق و بیت‌المقدس ساکن شده و همه‌جا مردم را به تشیع دلالت و هدایت میکرد . هنگام اقامت طولانی درعثمانی بواسطه بینائی و دانائی و پرهیز کاری و شیرین‌سخنی جمعی از وزراء و درباریان عثمانی منجمله عبدالرحمن سامی پاشا از اعاظم و شعراء محمود ندیم پاشا صدر اعظم سلطان عبدالعزیز خان ـ عالی پاشاوزیر خارجه ضیاء پاشا سفیر کبیر عثمانی در واشنگتن ـ عون‌الرفیق شریف مکه و چندین هزار نفر دیگر اینها همه از مریدان دلباخته حاجی بودند و هر وقت دشمنان ایران علیه ایران تحریکاتی میکردند حاجی با نوشتن یك نامه یا یك پیام همهٔ مشکلات را برطرف میکرد (تلخیص از ص ۶۲ تا ۶۶ سیاستگران دوره قاجار)

ودانائی و پرهیزگاری و شیرین سخنی که داشت جمع کثیری از وزراء و درباریان واعیان عثمانی را به تشیع و دوستی با ایران کشانیده بود[۱] محمد بیگ مدعی است که حاجی میرزا صفا با مراکز فراماسونری انگلستان ارتباط مستقیم داشت و دردرون لژهای ماسونی بدستور او زمزمه ضدیت با خانواده سلطنتی عثمانی و مسئله آزادی و مبارزه با استبداد رایش کشیده بود ولی بعلت سر سپردگی که رجال و درباریان عثمانی با او داشتند وبعلت آنکه از تصدق سر سلطان عبدالحمید بجاه ومقام رسیده بودندبنهانی با او مبارزه میکردند و در عین حال مقدمات سقوط حکومت ششصدساله خاندان آل عثمانی را فراهم میساختند . در هفت سال اخیر سلطنت سلطان عبدالحمید بابعالی و «مابین همایون» [۲] مرکز توطئه علیه سلطان شده بود و اکثر درباریان و وزراء کهدر درون لژهای ماسونی قسم خورده بودند بدستور استادان اعظم خود موجبات سقوط حکومت وی را فراهم میکردند .

میرزا حسینخان مشیرالدوله که خودرا از مریدان خاص حاجی میرزا صفا میدانست علاوه بر مراوده‌ای که در درون لژهای فراماسونری با وزراء و درباریان عثمانی پیدا کرده بود، درخانقاه حاجی میرزا صفا نیز با کسانیکه همیشه دراموردولتی شرکت داشتند دوست شده بود و از آنها برای پیشرفت کارهای سفارت استفاده میکرد. وی در تمام مدتیکه‌در بابعالی سفارت ایران رابعهده داشت در بالا بردن اعتبارو حیثیت ایرانیان وپیشرفت کارهای ایرانیان منتهای کوشش وجدیت‌رانمود، بطوریکه هیچیک از سفراء ایران نتوانسته بودند مثل‌دوران سفارت او در حل مشکلات ایران و ایرانی قدم بردارند . در آن‌ایام دولت ایران‌مسائل لاینحل عجیب و غریبی با دولت عثمانی‌داشت که ازهمه مهمتر منافع حیاتی ایران در عراق ، اختلاف در شط‌العرب، مسئله بحرین، ازدواج سنی و شیعه ، تکفیر ایرانیان در جوامع عثمانی ، سب مولای متقیان بالای منابر ، سنگ باران‌کردن افراد ایرانی در مکه و مدینه، قرارداد مواد عشره ، تحدید

---

۱ ــ ترک ماسونلری چاپ اسلامبول ص ۵۲

۲ ــ ترکهای عثمانی به دربار سلطان «مابین همایون» میگفتند .

حدود ایران و عثمانی ، تبعید میرزا حسینعلی نوری معروف به بهاءالله از ایران بخاک عثمانی وغیره بود که درهمه مواردمیرزاحسینخان باکمک حاجی میرزاصفا اختلافات را حل کرد وسروصورتی به آن نهاد. خان ملک ساسانی مینویسد: «هرجاکه دست رفقای طریقت نمیرسید و به بدخواهی عثمانیان مصادف میشد ، میرزا حسینخان به مساعدت انگلیسها متوسل میگردید . در اوایل سلطنت سلطان عبدالعزیز خان ۱۲۷۸ (۱۸۶۱ م) که سیاست روس در اسلامبول جلو افتاد و سیاست انگلیس تحت الشعاع قرار گرفت لرد لایارد که سالها در میان طوایف بختیاری بسر میبرد و با میرزا حسینخان که در آن زمان ازطرفداران سیاسی انگلیس بود، نهایت دوستی را داشت و سیاست مخصوصی پیش گرفت . در آن زمان دربار عثمانی و پایعالی چندی بود که مقامات آن بسبب دوستی فوق العاده با روسها ، نسبت به انگلیسها و ایرانیها توجهی نداشتند و کارهای مربوط باتباع دو دولت متوقف مانده بود . لردلایارد درآن ایام متجاوز از هشتاد سال داشت . طبیب سفارت انگلیس تجویز کرده بود که باید به محل مرتفعی برود و چندی استراحت کند . چون بنای سفارت ایران از مرتفعترین نقاط شهر اسلامبول بود و تازه باتمام رسیده بود ، اطباء چنین تجویز کردند که سفیر انگلیس چندی در سفارت ایران منزل گزیند تا بهبودی حاصل کند . بر اثر این پذیرائی دوستانه و نزدیک عثمانیها بخیال افتادند که مبادا بین دولتین ایران و انگلیس اتحادی حاصل شده باشد لذا مأمورینی هر روز از طرف سلطان باحوالپرسی لردلایارد می آمدند و در مدتی که مشارالیه در سفارت ایران منزل داشت عثمانیها بوحشت افتاده و کارهای عقب افتاده دولتین راانجام دادند. وزراء عثمانی هم اغلب ازسفیر کبیر انگلیسی دیدن میکردند و میرزا حسینخان میهمانیهای مفصل بافتخارشان میداد و پذیرائی شایان از آنان میکرد ، در آن مدت هفتاد فقره کارهای عقب افتاده دولتین را عثمانیها انجام دادند ... در مدت دوازده سال سفارت میرزا حسینخان در اسلامبول صرف نظر از نتایج سیاسی آن ایرانیان سربلند بودند و کسی جرئت تعدی بآنها نمیکرد ... »[1]

---

۱ ــ سیاستگران دوره قاجار جلداول ص ۷۶ .

مشیرالدوله وشاه

اگر بگوئیم که همه ترقیات سریع وپیشرفتهای سیاسی که نصیب میرزا حسینخان شد ، در اثر علاقه ناصرالدین شاه و کمکهای ذیقیمت شخص شاه به‌وی بود، سخنی بگزاف نگفته‌ایم.

ناصرالدینشاه به میرزا حسینخان بقدری علاقه داشت که حتی طی یکی از نامه‌ها باو نوشت : « ... نمیدانی چقدر از تو راضی و خرسند خواهم شد و این خدمت عمده سالهای دراز در دودمان شما بیادگار خواهد ماند ... »[1] در جای دیگر نوشت « ... از خدمات شما آنقدر راضی و خوشنود هستیم که بوصف نمی‌آید انشاءالله چنانچه مکرر هم نوشته و وعده داده بودم تلافی خدمات شما با التفاتهای گوناگون خواهیم فرمود... »[2] و در ذیل نامه میرزا حسینخان که از سعایت و سخن‌چینی دیگران شکایت و اظهار ناراحتی کرده بود ، شاه بخط خود چنین نوشت « .. از کاردانی و عقل شما بعیدمیدانم که این نوع خیالات بکنید . من نوکر خوب را که واقعاً و ظاهراً و باطناً نوکر باشد و بکار خدمت امروزه دولت بخورد از همه چیز دنیا بهتر میدانم و چهاردستی او را نگاه میدارم میدانید که در ایران نوکر نمانده است یکی دو تا هم مثل شما پیدا میشود بحرف مردمان پوچ و بی‌معنی چطور میشود در حق او بی‌التفاتی بشود اولاً هر وقت مثل تو نوکری پیدا شد حرف او اثر دارد یقین است شما در نوکری خود حقیقتاً مثل ندارید تا امروز احدی جرئت سعایت از شما پیش‌ما ندارد و بخدا قسم نشنیدهام . . . »[3]

معهذا علیرغم این محبتها ، و با وجود آنکه شاه تمام اقدامات او را بدیده وطنخواهی و تجدد طلبی ملاحظه میکرد و حتی قرارداد ننگین رویتر را هم بخاطر او صحه گذاشت ، متأسفانه‌اسناد ومدارکی در دست است که نشان میدهد میرزاحسینخان حق نمك ولی نعمت خود را فراموش کرده و در حضور طبقات مختلف بـه شاه ناسزا میگفت . چنانچه عباس میرزا ملك آرا برادر ناصرالدینشاه که مدتها مغضوب گشته بود

۱ ــ عصر بی‌خبری ص ۹

۲ ــ ایضاً ص ۳۵

۳ ــ ایضاً ص ۲۰

و در تبعید بسر میبرد ، در کتاب شرح حال خود هنگامیکه از مراجعت ناصرالدینشاه از سفر دوم خود باروپا در سال ۱۲۹۵ ه (۱۸۷۸) وحکومت خود در زنجان واستقبال از شاه تا قزوین صحبت میکند ، مینویسد : « ... در عرض راه پیاده ایستادم . شاه در کالسکه بودند ، اظهار التفاتی نموده حکم به سواری فرمودند سوارشده نزدیك کالسکه قدری راه رفتم بعضی فرمایشات متفرقه فرمودند بعد رفته در کالسکه میرزا حسینخان سپهسالار دخول کردم واین کالسکه از کالسکه شاه تقریباً صدقدم عقب ترمیرفت وعلی الاتصال میرزا حسینخان به شاه فحش میداد وهرقدر صحبت متفرقه بمیان می آوردم ترجیع بند همه کلمات فحش بشاه بود . هرچه میگفتم مگو خوب نیست آخر حالا ما نان ونمك این مرد را میخوریم میگفت تو نمیدانی این چقدر حرامزاده است یك صفت از شاه مرحوم را ندارد هرچه دارد از ... [دو کلمه حذف شد] خودش دارد و یك کلمه حرف راست نمیگوید و با هیچکس خوب نیست وروی هیچکس را سرخ نمیتواند ببیند غالباً میلش باشخاص رذل و سفله و نانجیب است از آدم معقول بدش میآید هیچ کاری را منظم نمیخواهد مگر قورق شکارگاه و امر خوراك خودش را که کباب را خوب میزند و نارنگی و پرتقال حاضر باشد قدر خدمت احدی را هم منظور ندارد و آخرالامر من و هر کس که قاعده دان باشد یا نیکی در ذات او باشد خواهد کشت یا تمام و کالمعدوم خواهد نمود و در اطراف غیر از چند نفر جوان نانجیب رذل دنی باقی نخواهد گذاشت و ساعت بساعت نگاه بکالسکه شاه کرده میگفت کور بکور بیفتد قاسم خان سگ . . . کور قاسم خان آتش بگیرد این پسر محمد شاه نیست نمیدانم از کدام قراول در اندرون یا از کدام شاگرد بزاز یا کله پز این را بعمل آورده است من در حیرت بودم و در فکر روز سیاه خودم و با خودم میگفتم این مرد ، که شخص اول ایران و سپهسالار است و سالی زیاده از دویست هزارتومان مداخل میبرد و خیلی مقرب است اینطور دلتنگ ومتوحش میباشد پس وای بحال من که بامن عداوت سابقه دار وکینه های

دیرینه زمان شاه مرحوم در دلش باقی است ...»[۱] و این بودگوشه‌ای از حق ناشناسی و نمک بحرامی میرزا حسینخان که حتی بولینعمت خود چنین کرد وچنین میگفت :

محسن‌خان سومین مشیرالدوله

شیخ محسن خان سومین مشیرالدوله ایرانی و سفیر ایران در دربار بابعالی نیز عضویت لژ فراماسونری گراند اوریانت را در عثمانی داشت . او در مدت ۱۲ سال گراند متر لژ فراماسونری گراند اوریانت دراسلامبول بود وعکس بزرگ او تا سنوات اخیر در محفل ماسونی مذکور دیده میشد . ناظم‌الدوله دیبا سفیر ایران در اسلامبول در گزارشی که بصدراعظم وقت نوشته است مینویسد: « اوقاتی که جناب مشیرالدوله در اسلامبول ریاست فراموشخانه اسلامبول راداشت ...»

شیخ محسن‌خان معین‌الملك که آخرین لقبش مشیرالدوله بوده در تمام دوران خدمات سیاسی‌اش هیچگاه قدمی علیه منافع ایران برنداشت و سفارت ۱۸ ساله او را درعثمانی میتوان دوران درخشان زندگی ایرانیان دراین کشوردانست. «.... معین‌الملك بسیار خوش صحبت و بذله گو بود ، سه تار نیکو مینواخت دو دانگ شیرین و بامزه میخواندخطوط نستعلیق وشکسته‌را شیوامینوشت،هروقت‌حالی‌داشت شعرمیسرود وبتمام معنی هنرمند بود . چون با یکی ازدختران چرکس عثمانی ازدواج کرده بود ازهمان سالهای‌اول با حرم سلطان آشنائی‌وروابط پیداکرده ودوستی ویگانگی اوباسلطان‌حمید بحدی‌رسیدکه هفته‌ای چندشب بسرای وی‌میرفت و باسلطان شام میخورد. معین‌الملك دراوایل مأموریتش سلطان حمید را دوستدارایران میپنداشت ولی بزودی تغییر عقیده داده وحرفهای اورا درزمینه اتحاد ودوستی با ایران باور نمیداشت اما چون با اودست دوستی وصمیمیت داده بود همیشه درنهایت جوانمردی ازاودفاع میکرد .

دراین‌ایام‌آشفته دوستی‌معین‌الملك برای سلطان‌بسیارذیقیمت‌بود. زیرامشارالیه

۱ ـ یادداشت‌های عباس میرزا ملك‌آراء دردو نسخه یکی در کتابخانه مجلس‌شورای ملی ودیگری در نزد ورثه آنمرحوم (میرزا ابوالقاسم فروهر) باقیمانده است . گویا در نسخهٔ اصلی عباس‌میرزا در باره عضویتش‌در لژماسونی‌ذکری کرده است . ولی‌دریادداشتهای چاپ شده این قسمت را حذف کرده‌اند .



محمد حسنخان
اعتماد السلطنه
سمت راست
شیخ محسنخان
مشیرالدوله
سمت چپ

با خوش‌صحبتی وخوش‌روئی و بلندهمتی وگشاده دستی نسبت بهمه خدمتگزار ومشفق و طرف مشورت هرکس بود. با مقام شیخ‌السفرائی درلژماسونی (گراند اوریانت) یکی از رؤسای متنفذ بود ، اما قدمی برخلاف مصالح ایران برنمیداشت . عضومجامع عمومی، رئیس‌کلوب استانبول همیشه بیدار دل و از همه جا با خبربود و در مدت هجده سال سفارت که با او بود هیچکس نمیتوانست بخوبی او منافع ایران و ایرانیان را

ملحوظ بدارد[۱]...»

حاجی شیخ‌محسن‌خان که اکثر رجال ازاو بنیکی یاد میکنند ، درسال ۱۲۳۴ ه (۱۸۱۸ م) در تبریز متولد شده ، پدرش حاجی شیخ کاظم اهل رشت بود و در تبریز تجارتخانه بزرگی داشت . مادرش جیران خانم دختر حاجی سیدحسین تاجر معروف آذربایجان بشمارمیرفت وجد خانواده عدل بود . حاجی شیخ‌کاظم که با میرزاتقی‌خان امیرکبیر دوستی ممتد داشت در دوران سلطنت محمدشاه قاجار برای تجارت باستانبول رفته وفرزند خویش‌را نیز بهمراه برده بود و درهمانجا اورا بمدرسه گذاشت .

حاجی شیخ محسن که تحصیلات کافی کرده وزبان فرانسه‌را بخوبی آموخته بود و خط نستعلیق وشکسته را زیبا مینوشت، بتدریج جزونزدیکان مخصوص امیردرآمد ونزد اوبخدمت منشیگری ومترجمی مشغول شد ودر ۱۲۷۲ ه (۱۸۵۵ م) بلقب خانی ، در ۱۲۷۵ ه (۱۸۵۸ م) سرتیپ سوم ومستشارپاریس ودر ۱۲۸۶ ه (۱۸۶۹ م) منصب وزیر مقیمی دربار انگلستان گرفت وشارژدافر سفارت ایران درلندن شد . پس ازواقعه‌جنگ هرات ، انگلیسیها درهمه نقاط جهان علیه دولت ایران واتباع آن درکشورهای دیگر بمبارزه برخاستند واز جمله درعثمانی بتحریک آنها دسته «ژون ترکها» شروع باقدام علیه دولت ایران کردند. ازجمله محرکینی که دردرجه اول این‌جماعت را میتوان ذکرکرد «سرهانری‌الیوت» سفیرکبیر انگلیس دراستانبول بود که با دستیاری «حسین عونی» «مدحت پاشا» و «خلیل پاشا» عملیاتی علیه دولت ایران وایرانیان مقیم اینکشوراداره مینمودند ونتیجهٔ تحریکات آنان استعفای حسنعلیخان امیر نظام‌گروسی گردید . دولت ایران ناچاربتصوراینکه حاجی‌محسن‌خان مشیرالدوله سالها مأمورانگلستان بوده و با مأمورین آندولت روابط حسنه دارد اورا بسفارت استانبول فرستاد .

شیخ‌محسن‌خان بهمراه خودیك‌سفارشنامه بلندبالا ازلرد «گرانویل» وزیرخارجه انگلستان برای سفیر انگلیس برد . ولی بمجرد ورود او به‌اسلامبول با ضدیت ودشمنی علنی انگلیسیها مواجه‌گردید تا آنجاکه ۱۲ روزبعد ازورود به‌پایتخت عثمانی در ۲۱

۱- یادبودهای‌سفارت استانبول ص ۲۵۹

ربیع‌الاول ۱۲۹۰ (۱۸۷۳ م) درنامه‌ایکه بتهران نوشت ، اعلام داشت « هرچه برای بطلان اعلام‌نامه‌خلیل‌پاشا با بابعالی‌مذاکره میکنم سرهانری الیوت سفیرکبیرانگلیس که مدعی حقیقی ماست بابعالی دستور میدهد و عثمانیها را بضدیت با ایران تشویق میکنند، اصلاً خلیل‌پاشا بدستورسفارت انگلیس این اعلامیه را صادرکرده است ... » شیخ‌محسن‌خان سپس درگزارشی‌که بتهران فرستاد وفقط مسوده آن در آرشیو سفارت ایران در عثمانی موجود است درباره دشمنی انگلیسیها و روش ایران چنین نگاشت « ... سفیرکبیرانگلیس علناً حمایت عثمانیها را میکند و سفیر وی هم مابین دو دولت اسلامی کدورت میخواهد اولیای دولت باید بهتر ازبنده بدانند دراین مدت از مداخله روس وانگلیس درکارهای خودمان غیرازتعطیل وضرر حاصلی نبرده‌ایم ونخواهیم برد تا استقلال خود را ازدیگران میخواهیم‌استقلال محال‌است وتا حفظ حقوق مقدسه‌خود را ازسایرین‌منتظریم به‌ترك‌آن‌رفته‌رفته‌مجبورخواهیم‌شد... » شیخ محسن‌خان‌سرانجام با حسن‌تدبیرموفق شد ، منافع اتباع‌ایران را درعثمانی حفظ‌کند ودرمدت ۱۸سال‌که سفیربود مشکلات ذیل را حل نماید :

۱ـ مذاکرات تجدید حدود ایران وعثمانی

۲ ـ ادامه روابط حسنه ایران و عثمانی‌پس از قتل سلطان عبدالعزیز وبسلطنت رسیدن سلطان مرادخان پنجم وجلوس سلطان عبدالحمیدخان ثانی

۳ ـ مبارزه باتأسیس‌اداره اتحاد اسلام که برای‌اغفال ایرانیان بوجود آمده‌بود.

۴ ـ تأسیس و انتشار روزنامه اختر .

۵ ـ پس‌گرفتن محال قطور از عثمانیها .

۶ ـ قبول تقاضای یونانیان مقیم‌عثمانی برای‌مهاجرت بایران .

۷ ـ پایان فتنه شیخ عبیداله‌کرد و قتل وغارت درآذربایجان .

۸ ـ مهاجرت ارامنه عثمانی و ارتباط آن با ارامنه رضائیه

۹ ـ مهاجرت ارامنه عثمانی بایران .

۱۰ ـ جلوگیری از اقدامات‌سلطان عبدالحمید‌برای محو تشیع درعراق.

۱۱ ــ برقراری مراسم نوروز در دربار سلطان عبدالحمید.

۱۲ ــ جلوگیری از مسافرت ناصرالدینشاه باستانبول و مسئله خلافت و اتحاد اسلام.

در مقابل خدماتی که او بدولت و شاه کرد، در سال ۱۳۰۸ وزارت خارجه ایران بطرز موهن و زشتی، شیخ محسن‌خان را پس از ۱۸ سال سفارت در اسلامبول معزول کرد و ناگزیر او باخانواده خود بتهران آمد.

عضویت در فراموشخانه‌ملکم

تاریخ دقیق ورود شیخ محسن‌خان بعضویت فراموشخانه ملکم معلوم نیست ولی با توجه باینکه فراموشخانه بین‌سالهای ۱۲۷۲ تا ۱۲۷۵ هـ ق (۱۸۵۵ ــ ۱۸۵۸) در تهران فعالیت میکرده و در این سالها نیز شیخ محسن‌خان معین‌الملک در تهران بدون‌شغل ومقام بوده، میتوان دوران‌فعالیت اورا درفراموشخانه دراین سه‌سال دانست. شیخ محسن‌خان در۱۲۷۲ هـ (۱۸۵۵ م) در زمان سفارت عباسقلیخان نوری‌سیف الملک ملقب به‌«خانی» شده بعنوان‌مترجم فرانسه‌همراه هیئت اعزامی‌ایران به‌پطرزبورغ‌رفت و پس از ششماه‌بایران بازگشت تاسال۱۲۷۵هـ (۱۸۵۷ م)که همراه حسنعلیخان‌گروسی امیر نظام مأمور سفارت پاریس و لندن شده در تهران بدون شغل و مقام بود باحتمال قوی ظرف‌همین‌سه سال باتفاق میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله و سیدجمال‌الدین‌اسدآبادی تشکیلات فراموشخانه را بوجود آوردند. پس از تعطیل و انحلال فراموشخانه‌بهمراه میسیون‌امیرنظام‌گروسی بپاریس رفت ودرین شهر بعضویت‌لژفراماسونری (سنسرامیتیه) گرانداوریان درآمد.

بموجب مندرجات‌بولتن گرانداوریان: «درحالیکه عده‌ای از ایرانیان‌بعضویت لژهای مختلف درآمده‌بودند وگاهگاهی درکار وفعالیت لژها شرکت‌میکردند، عده‌ای از دیپلماتهای عضومیسیون اعزامی دولت ایران‌بسرپرستی حسنعلیخان‌گروسی‌امیرنظام درحالیکه‌خود وی دررأس آنها قرارداشت بعضویت لژی‌که‌قبلاً نیزایرانیان دیگری درآن پذیرفته‌شده‌بودند (Sincere Amitie) درآمدند. این عده عبارت بودند از:

۱ ـ حسنعلیخان سفیر.

۲ ـ میرزا محسن‌خان مشاور سفیر (که‌بعدها به سفارت ایران دراستانبول منصوب شد).

۳ ـ میرزا صادقخان منشی

۴ ـ نظر آقا، آشوری اهل ارومیه‌که بعدها خود او به سفارت در پاریس منصوب‌شد. اینعده همگی در لژ مذکور پذیرفته شدند ...»[۱] متأسفانه چون نسخه اصلی بولتن در اختیار ما نیست، در بارهٔ عضویت این میسیون ایرانی در لژهای ماسونی و اعمالی که انجام داده و یا نطق‌هائی که افراد آن ایراد کرده‌اند اطلاعات بیشتری وجود ندارد. ولی بطوریکه تحقیق شده، رحمت الهی نویسنده ایرانی اطلاعات و اسنادی در بارهٔ عضویت حسنعلیخان گروسی امیر نظام در اختیار دارد که باوجود مراجعات مکرر آنرا در اختیار نویسنده نگذاشته است. همچنین دلیلک بولتن گرانداوریان که صادق هدایت آنرا در پاریس خریده و به دکتر مهدوی داده و ایشان آنرا در اختیار سناتور تقوی گذاشته‌اند، نطق نظرآقا درلژ مذکور نقل شده است.

در حالیکه از فعالیت ماسونی میسیون امیر نظام اطلاعی در دست نیست، از شرکت فعالانه میرزا محسن خان مشیرالدوله در لژهای مختلف، اطلاعات پراکنده‌ای بدست آمده است.

میرزا محسن‌خان مشیرالدوله هنگامیکه بسمت سفیر ایران دراسلامبول‌منصوب گردید، درین شهر وارد لژ فراماسونری (SER) شد[۲].

اعضاء این لژ، مخلوطی از فراماسونهای ترك وارمنی بودندکه دربین آنها افراد برجسته و شخصیتهائی چون: شاهزاده مراد (که‌بعداً مراد پنجم نامیده شد)، مدحت

---

۱ ـ Bulletin du grand orient de france, X V(5860_1860), 396_397

۲ ـ شاید فراماسونری ترك نام این لژ را از کلمهٔ داسراره گرفته باشد.

پاشا ، احمد توفیق پاشا،نامق کمال و ضیاء پاشا عضویت داشتند[1] . شیخ محسنخان مشیرالدوله با کمك برادران ماسونش درپیش بردن مقاصد سیاسی و کارهای جاری سفارت و دولت ایران موفقیت‌های فراوانی بدست آورد .

حمدالکار مینویسد : « ... محسن‌خان و دیپلماتهای ایرانی همچنین با سایر لژهای فراماسونری که دراستانبول ازسال ۱۸۵۰ [۱۲۶۶ م] به‌بعد نقش نسبتاً مهمی در زندگی اجتماعی ، فرهنگی و حتی سیاسی پایتخت عثمانی بازی میکرد ، همکاری داشتند[2] ... »

لژ فراماسونری دیگری که درآن ایرانیها نقش فراوانی داشتند وآنجا رامرکز فعالیت خودقرار داده‌بودند پروودوس «Proodos» یعنی(پیشرفت) خوانده میشد . این سازمان‌فراماسونری که یکی‌ازلژهای‌وابسته‌گراندااوریان‌یونان بود درهاشوپولوس‌خان Hachopoulos kan تشکیل شده بود . وشاید بتوان گفت‌که فراماسونری یونانی آنرا برای پیشرفت امورمختلف بین جوامع ترك و یونانی مقیم دوکشورتشکیل داده بود . زیرا بطوریکه درنشریات فراماسونری ترك نوشته شده است: «این لژ واژ گراند‌اوریان یونان بایکدیگرارتباط مستقیم ودائمی داشتند وجلسات متناوبی دردوکشور تشکیل میدادند » بموجب نوشته‌ای‌که درکتاب « ماسونری ترك[3]» ضبط شده وحمدالکار استاد انگلیسی آنرا نقل‌کرده است : « ... دردورانی‌که خصومت‌های مذهبی ، ملی و زبانی ، هماهنگی این‌لژ را بخطرافکنده بود ، براثر مساعی « اسکالیه‌ری[4]» استاد یونانی لژ

۱- برای اطلاع بیشتراز فعالیت ایرانیان وبخصوص شیخ محسنخان در لژهای ماسونی عثمانی رجوع شود به :

1_ Dünyada ve Turkyede masonluk , p . 246

2 _ Türk masonluk Aleminden büyük simalari , II _ Ziya Pasha مقاله بدون امضا

Türk mason dergisi , I (1951) , 152 - 153

۲ـ مقاله فراماسونری درایران ص۲۴

۳ـ Dunyada ve Türkiyede masonluk (Istanbul , 1465) , p . 246

۴ـ Scalieri

مذکور، خصومت‌ها تبدیل به وداد و دوستی شد[۱]... »

درین لژ علاوه بر شیخ محسنخان سفیر ایران درعثمانی عده‌ای از ایرانیان دیگر نیز عضویت داشتند. همچنین در هفتم اوت ۱۸۷۳ م (۱۲۸۹ ه) میرزا نجفقلی که از ایران بعثمانی رفته بود، با معرفی مشیرالدوله در لژ « پرودوس » بذیرفته شد. و در دسامبر همانسال، جلسه‌ای بمنظور عضویت موسی انتیپا Antippa که متأسفانه هویت کامل او مشخص نیست وفقط وی را کنسول ایران درشهر « انتیوش » Antioch معرفی کرده‌اند، برگزار گردید و عضویت او مورد تصویب قرار گرفت. درجلسهٔ بذیرش « موسی انتیپا » که احتمالاً یکی از کنسولهای افتخاری ایران بوده، علاوه بر محسنخان مشیرالدوله و نجفقلی که معرفین او بوده‌اند، نریمان خان و میرزا ملکم‌خان که عبوراً بلندن می‌رفته‌اند ومیکائیل‌خان برادر ملکم نیز حضور داشته‌اند که هریك از آنها نطق‌های کوتاهی دربارهٔ اهمیت فراماسونری نموده‌اند.

پس از اینکه شیخ محسنخان مشیرالدوله از سمت سفارت ایران در اسلامبول معزول شد و بایران برگشت، بدون تردید تشکیلاتی از فراماسونهای بذیرفته شده در لژهای جهانی بوجود آورد. این سازمان ماسونی بطوریکه بعداً گفته خواهد شد وابسته به گرانداوریان فرانسه بود و نقش مؤثری در دوران دگرگونی و انقلابات ایران داشته است. نخستین کسیکه ازین سازمان نام برد سر آرتور هاردینگ وزیر مختار انگلیس در تهران بود که در گزارش شمارهٔ ۲۳۶ مورخ ششم سپتامبر ۱۹۰۱ ماهیانه خود دربارهٔ فعالیت فراماسونهای ایرانی مطالب مفصلی دراین باره نوشته است که بعقیده او و بموجب اسناد ومدارك دیگری که بدست آمده درمدت سه سالی که شیخ محسنخان بدون شغل در تهران بسر میبرد، در واقع یکی از اداره کنندگان و مؤثرین لژ فراماسونری در تهران بوده است.

هاردینگ که درباره همکاری و همبستگی مخالفان امین‌السلطان و مجامع پان اسلامیسم که سیدجمال‌الدین آنرا پایه‌گذاری کرده بود شرح مبسوطی درگزارش خود

۱- مقاله فراماسونری درایران ص ۲۴



شیخ محسن‌خان مشیرالدوله درلباس وزارت

نوشته وپس‌از آنکه‌شیخ‌محسنخان را پایه‌گزارماسونیسم درایران شمرده است‌مینویسد: «... بعقیده‌اطلاع‌دهنده انتخاب‌این‌همبستگی بالژفراماسونری که‌ازطرف مرحوم‌محسنخان مشیرالدوله سفیرایران درقسطنطنیه‌که بعداً وزیرامور خارجه‌گردیده پایه‌گذاری شده بود . محسن‌خان هنگام اقامت در قسطنطنیه ریاست لژ مسلمین را عهده‌دار بود و بآن ایمان داشت وبا شیخ‌جمال‌الدین هم مناسبات نزدیکی‌داشت. علت‌این نزدیکی‌عضویت شیخ درلژ فراماسونری بود و دیگر آنکه چون سلطان عثمانی تحت نفوذ جمال‌الدین بود ، محسن‌خان علاقمند بودکه محبت سلطان را بخود جلب نماید ... » و درجای دیگری درهمین‌گزارش مینویسد «حلقهٔ برادری فراماسونری که توسط شیخ محسنخان درایران تشکیل‌گردیده بیشتر بمنظورانجام خواسته‌های شخصی وسیاسی‌او بوده است .

در این تشکیلات حکیم‌الملک، قوام‌الدوله، نصرالملک هدایت که همگی مخالف رئیس‌الوزراء هستند و همچنین مشیرالدوله، میرزا نصرالله‌خان، مخبرالملک و مخبرالدوله عضویت داشته‌اند. گرچه پس از فوت محسن‌خان مشیرالدوله تاکنون لژی در ایران نبوده است با اینحال درمیان باقیماندگان لژ مذکور اشخاصی هستند که هنوز وابستگی خود را به لژ فراماسونری اعلام کرده و از اینراه سوءاستفاده مینمایند» و بدینترتیب زندگی سیاسی وفعالیت ماسونی مشیرالدوله چهارم خاتمه مییابد.

چهارمین مشیرالدوله

چهارمین مشیرالدوله فراماسون میرزا نصرالله‌خان نائینی است که درایام طفولیت پیاده از نائین بتهران آمد. چون او مختصری سواد خواندن و نوشتن داشت، بشغل کاغذ نویسی جلوی مسجد شاه پرداخت وپس از یکسال وارد سلك نوکران آصف‌الدوله گردید. آصف‌الدوله او را بمیرزا سعیدخان وزیر امور خارجه معرفی کرد ودرسال ۱۲۸۵ هـ (۱۸۶۸) بعضویت وزارت امور خارجه درآمد و سه سال بعد منشی ابراهیم خان نایب‌الوزاره معاون کارگزاری آذربایجان شد. نصرالله خان در سال ۱۲۹۷ هـ (۱۸۷۹) پس ازفوت نایب‌الوزاره بتهران بازگشت ودروزارت خارجه مشغول کارشد. در ۱۳۰۳ هـ (۱۸۸۵) میرزا یحیی خان مشیرالدوله وزیر خارجهٔ وقت برای او لقب مصباح‌الملك پیشنهاد کرد واورا به‌نیابت وزارت‌خارجه گماشت وسرانجام اودرسال ۱۳۰۸ هـ (۱۸۹۰) لقب مشیرالملك گرفت ومورد توجه اتابك صدراعظم واقع شد وبقول ناظم‌الاسلام کرمانی دراین مقام «سمت نوکری اتابك را داشت»[۱] وی در سال ۱۳۱۳ هـ (۱۸۹۵) بسمت وزارت امور خارجه ودر ۱۳۱۴ هـ (۱۸۹۶) بسمت وزارت لشکر منصوب گردید که جمع وخرج ارتش دراین‌مقام‌متمرکز میشد. درسال ۱۳۱۶ هـ (۱۸۹۸) که اتابك بار دیگر بصدارت عظمی رسید، مشیرالملك‌را دوباره برای وزارت خارجه‌درنظرگرفت. ابراهیم صفائی دراین باره مینویسد «... اتابك دراندیشه بودکه وزارت خارجه را بدست مرد

۱- تاریخ بیداری ایرانیان ص ۴۴۵



میرزا نصرالله خان
مشیرالدوله

مطیعی بسپارد . بخصوص که طرح قرضه‌ها و قراردادها درپیش بود . تهیهٔ قرض ظاهراً برای بهبودوضع اقتصادی کشورودرمعنا برای مسافرت شاه بفرنگستان وپرکردن جیب وتفریح اطرافیان اوبود . اتابك بهپرس ارفع الدوله داش که سفیرایران درروسیه و از بندگان وی بود دستورداد برای استقراض بادولت روسیه واردمذاکره شود، این مذاکرات موفقیت آمیز بود وبا سرعت انجام شد[۱] ...»

پس ازگرفتن قرض اول ، میرزا محسنخان مشیرالدوله وزیر خارجه وقت که شرح زندگی اوگذشت وبنوبه خود ازرؤساء فراماسونری ایران بود برای معالجه باروپا رفت ودرپاریس درگذشت. اتابك ، مشیرالملك‌را بوزارت خارجه گماشت ولقب مشیرالدوله

۱- رهبران مشروطه جزوه چهارم

را بفرمان شاه باواختصاص داد. با انتصاب پنجمین مشیرالدوله فراماسون[1] به وزارت خارجه ایران، دست اتابك در کارگرفتن قرضه از روسها بازترشد. میرزا نصرالله‌خان برای اینکه با روسها بهتر بتواند مذاکره کند، میرزا حسنخان پسر بزرگش را که در مدرسهٔ سیاسی و نظامی پطروگراد تحصیل میکرد بتهران احضار کرد و ریاست دفتر وزارت‌خارجه را باوداد و پس ازچندی لقب مشیرالملك‌را برای اوگرفت.

قرضه‌ها

بیشترقرضه‌هائی که در دوران سلطنت مظفرالدینشاه از خارج گرفته میشد، درزمان وزارت امور خارجه میرزا نصرالله خان مشیرالدوله اخذ شده است. دراولین استقراض ازروسها، نه‌تنها توازن سیاسی واقتصادی مملکت بکلی ازبین رفت، بلکه روسها عملاً برقسمتی‌ازخاك ایران نوعی حق حاکمیت بدست‌آوردند[2]. استقراض دوم‌که ۱۲ میلیون تومان بود با مساعی شخص مشیرالدوله وزیرخارجه وپسرش عملی‌شد. هم پدروهم پسردروصول آن تلاش نمودند. ابراهیم صفائی مینویسد: «ظاهراً این مبلغ هم برای بهبود وضع اقتصادی‌کشور بود ولی عملاً قسمتی‌ازآنرا بزرگان‌دولت ودرباریهاوبن‌مختلف‌خوردند وقسمتی هم بمصرف بعضی ازکارهای اداری و دولتی رسید و یك‌سوم آن برای مسافرت اروپای شاه تخصیص‌داده شد تا رجال دلسوزبا این‌پول‌که باگروگذاشتن مملکت بدست آمده بود تفریحی هم بکنند...»[3]

همین نویسنده هنگام بحث دربارهٔ مشیرالدوله پنجم وکارهای او ضمن صفات عالی وی مینویسد «ازفرصتها و مقامها باکمال احتیاط استفاده‌کرده زیرا هم باامانت و درستی معروف شده وهم درمدت نسبتاًکوتاهی‌ازتهیدستی‌وماهی‌۱۵ ریال حقوق صاحب کرورها ثروت‌گردیده، همچنانکه یکدفعه‌صدهزارتومان پول برای‌حفظ سمت وزارت

۱- گزارش سفارت انگلیس درتهران ۶۳۸-۶۰ بایگانی عمومی انگلستان.
۲- رهبران مشروطه جزوهٔ چهاردم ص ۱۲
۳- ایضاً ص ۱۲

خارجه داده است[۱].

گرچه او دراین مقام (وزارت‌خارجه) اختیار و اراده‌اش بدست اتابك بود ولی بهرحال مجری عمل، یا بقول تقی‌زاده (آلت فعل) بود و از ثمرهٔ آن فعل ملت‌متضرر و دولتیان ودرباریان مظفرالدینشاه علی‌قدر مراتبهم بهره‌مند شدند[۲]...»

حق دلالی نفت جنوب

میرزا نصرالله خان مشیرالدوله در انعقاد قرارداد دارسی سهم بزرگی را بعهده داشت. عاقد این‌قرارداد که مدتها به‌بی‌غرضی وعدم سوءاستفاده مشهور بود باگرفتن پنجهزار لیره از «ماریوت» نمایندهٔ دارسی در ایران، امتیاز نامه را امضاء کرد. دارسی هنگامیکه «کتابچی‌خان» ایرانی و «ماریوت» انگلیسی و دو کارشناس نفتی‌را بایران میفرستاد، همراه آنها ده‌هزارلیرهٔ انگلیسی ویك سفارشنامه ازوزارت خارجهٔ انگلیس برای سرآرتورهاردینگ وزیر مختارانگلیس ارسال داشت. این پول و سفارش‌نامه ضمیمه آن خیلی زودکارها را روبراه‌کرد و قرارداد معروف دارسی امضاء شد و قول و قراری‌که قبل ازامضاء برای پرداخت سهام داده‌شده بودعملی گردید. مصطفی فاتح که پنجاه سال درخدمت نفت جنوب بوده وباسناد سیاسی‌این شرکت وقوف‌کامل داشته‌است مینویسد: «... امتیازنامه دارسی دارای‌صحه شاه وامضاء ومهراتابك ومیرزانصرالله‌خان مشیرالدوله (پدرحسن پیرنیا مشیرالدوله و حسین پیرنیا مؤتمن‌الملك[۳]) و نظام‌الدین

۱ــ بعضی از مورخان ومخالفان سیاسی میرزا نصراله‌خان او را منتسب بهروسها نیز میدانند، چنانکه محمد حسنخان اعتمادالسلطنه دریادداشتهای روز ۱۱ شعبان ۱۳۱۳ خود مینویسد (... معهذا مشیرالملك که حالا وزیرخارجه ماست اصراری دارد که این‌مرد را از تهران بمشهد ببرند وبقانون روسها با اوعمل‌کنند. البته مشیرالملك ماهی پانصد تومان از سفارت روس موظف است حقش چنین خدمتگذاری است ...) (روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه صفحهٔ ۱۲۰۲)

۲ــ جزوهٔ چهاردهم رهبران مشروطه ص۱۱

۳ــ نام بازماندگان این دوخانواده عبارتند ازحسن پیرنیاشش پسربنامهای ـ داود ـ هرمز ـ باقر ـ مهدی ـ ولی‌اله و ابوالقاسم. ازبین این شش فرزند هرمزپیرنیا در لژکورش بسمت (دبیر) ودکترابوالقاسم درهمین لژدردورهٔ چهارم مقام «راهنمای‌دوم» را داشت. از حسین پیرنیا موتمن‌الملك نیزسه فرزند باقیست.

غفاری مهندس‌الممالک است ودردفاتر دیوانی به‌ثبت وضبط رسیده است . بموجب فصول هشتم ونهم وشانزدهم امتیازنامه دارسی تعهدکرده بودکه درظرف مدت دوسال‌پس‌ازعقد امتیازشرکتی‌برای‌بهره‌برداری ازآن‌تشکیل‌دهد وپس ازتشکیل شرکت مبلغ‌بیست‌هزار لیره نقد ومعادل بیست‌هزارلیره سهام پرداخت شده این شرکت را بدولت ایران تسلیم کند . البته ذکری ازسایروجوهی‌کـه نمایندهٔ دارسی هنگام مذاکرات درتهران خرج کرده وعلاوه برآنها مواعیدی‌داده بود درجائی منتشر نشده است فقط آنچه بعدهامحقق ومعلوم شد این بودکه کتابچی‌خان حق دلالی خوبی از این معامله برد وتوانست برای خود واولادش زندگانی مرفهی دراروپا تهیه نماید . وبقراریکه جراید صدرمشروطیت بکرات ذکرکرده‌اند نمایندهٔ دارسی درحدود ده هزار لیره هم باتابك و مشیرالدوله و مهندس‌الممالك نقداً پرداخت‌کرد وشاید مخارج دیگری هم‌کرده که اطلاع دقیقی از آنها دردست‌نیست[۱]...»

پس ازآنکه دارسی اولین‌شرکت‌را تشکیل‌داد وطبق مواد امتیازنامه بیست‌هزار لیره نقد وبیست‌هزارلیره سهام بدولت‌ایران پرداخت نموده ، معلوم شدکه‌جزوتعهدات خصوصی اواین بوده است‌که سهامی معادل ده‌هزارلیره بمشیرالدوله وپنجهزارلیره هم بمهندس‌الممالك بعنوان تعارف تسلیم نماید.واطلاع موثق وجود دارد مبنی برآنکه‌وی بتمام این تعهدات عمل‌کرده وسهام مزبوررا به‌اشخاص نامبرده تسلیم‌نموده است . ورثهٔ نصرالله‌خان مشیرالدوله یعنی حسن‌وحسین پیرنیا سهام‌خود را تا موقعیکه حیات‌داشتند نفروختند وهرسال‌سودآنها را دریافت میداشتند ولی‌بقرارمسموع پس‌ازفوت‌آنهاقسمتی ازسهام مزبورازطرف نوادگانشان بفروش رسید[۲].

۸۰ هزار تومان پیشکشی

اگربگوئیم براثراینگونه هدایا وپیشکشیهای داخلی وخارجی بودکه درآمد میرزا نصرالله خان ازماهی ۱۵ ریال‌حقوق‌بجائی رسید،که ناگهان هشتاد هزارتومان بمعین‌الدوله صدراعظم داد تا اورا ازپست وزارت خارجه برکنـار نسازد ، ازحقیقت دور

۱ــ پنجاه سال نفت ص ۲۵۴
۲ــ ایضاً ص ۲۵۵

نشده‌ایم. ماجرا از اینقرار است که عین‌الدوله صدراعظم، پرنس ارفع‌الدوله‌را از سفارت اسلامبول بتهران احضار و باو پیشنهاد کرد که پست وزارت امور خارجه را درمقابل یکصدهزار تومان بوی واگذار میکند. پرنس ارفع‌الدوله با این پیشنهاد موافقت کرد. عین‌الدوله درعین‌حال عین این پیشنهاد را بمشیرالدوله کرد وباو گفت در مقابل پرداخت این وجه در پست وزارت خارجه ابقاء خواهد شد. مشیرالدوله ابتدا با پرداخت چنین مبلغی موافقت نکرد ولی سرانجام بوسیله فرزندش میرزا حسنخان مشیرالملك که بعدها مانند خود او مشیرالدوله لقب گرفت، مبلغ هشتاد هزارتومان به‌صدراعظم پرداخت ودر پست وزارت‌خارجه ابقاء شد[1].

مدرسه علوم سیاسی گروهی ازمورخان ایرانی هنگام نگارش ترجمه احوال میرزا نصراللهخان مشیرالدوله وپسرش میرزا حسنخان تأسیس مدرسهٔ علوم سیاسی‌را ازکارهای نیك وبزرگ آندو میدانند. زیرا این مدرسه‌که بعدها دانشکده حقوق ایران شد، فرزندان طبقهٔ حاکمهٔ ایران را در عصر قاجاریه پرورش میداد وآنها را برای ورود بجامعه سیاسی‌واداری مملکتی آماده‌میکرد. اما خان‌ملك ساسانی تشکیل این مدرسه را با سوءظن تعبیر کرده مینویسد: «مقارن اعطای امتیاز نفت جنوب میرزا نصراللهخان مشیرالدوله وزیرامورخارجه‌که مدت سی سال ظاهراً روس‌مآب محسوب میشد وباطناً ازخدمتگذاران صمیمی دولت انگلیس بود درتحت‌نظر فرزند ارشدش‌میرزا حسنخان مشیرالملك مدرسهٔ علوم سیاسی‌را تأسیس کرد. بدواً مدرسهٔ مزبور درخیابان ارباب جمشید در خانه‌های نصراللهخان سپهسالاری دایر شد وجزو ادارات تابعه‌وزارت امورخارجه‌محسوب میگردید. درنطق افتتاحیه‌اش گفته‌شد: گفتند «هدف مدرسه اینست که از میان خانواده‌های نجیب واصیل مملکت شاگرد بپذیرد وآنها را برای آینده ایران و دیپلماتهای عالم وطن‌پرست تربیت کند تا آنکه مأمورین وزارت امورخارجه لیاقت همدوشی باسایر دیپلماتهای دنیا را داشته باشند[2]» خان‌ملك اضافه میکند: «این مدرسه ازابتدای تأسیس تاوقتیکه درسال ۱۳۱۳ شمسی

۱ـ زندگانی مشیرالدوله ـ باستانی‌پاریزی ص ۱۲۳

۲ـ مجله‌این‌هفته شماره ۵ ص ۸

ضمیمه دانشکده حقوق شد ۳۵ سال طول کشید مدیران و معلمین مدرسه اکثراً فراماسون و از یک قماش بودند و قرائن و امارات بسیار شهادت میدهند که این اشخاص را یک دست پنهانی انتخاب میکرد » وی سپس اسامی مدیران و معلمان مدرسه را تشریح کرده و ضمن اظهار این عقیده که همه آنها از فراماسونها بودند نام این عده را نقل مینماید:

مدیران مدرسهٔ عالی سیاسی :

عبدالله خان محقق الدوله

میرزا محمد حسین ذکاءالملک

حکیم اعظم ـ معاون و وزیر معارف

وحیدالملک شیبانی ـ وزیر معارف

میرزا محمدعلی فروغی

میرزا حسینخان مؤتمن الملک

سیدولی الله خان نصر

میرزا علی اکبرخان دهخدا

اسامی معلمین مدرسه :

محمدحسین فروغی ـ معلم ادبیات فارسی

اردشیرجی زردشتی ـ معلم تاریخ باستان

میرزا حسنخان مشیرالملک ـ معلم حقوق

محمد علی فروغی ـ معلم تاریخ

محمدخان صدیق حضرت ـ معلم تشریح

مسیو ویزیوز ـ معلم فرانسه

دکتر نصرالله خان ـ معلم فرانسه

سید علیخان نصر ـ معلم فرانسه

ادیب السلطنه سمیعی ـ معلم ادبیات فارسی

میرزا ابوالحسن فروغی ـ معلم تاریخ

منصورالسلطنه عدل ـ معلم حقوق

رجبعلی منصورالملک ـ معلم تاریخ مصر

سید ابوالقاسم انتظام الملک ـ معلم تاریخ یونان

ابوالقاسم نجم ـ معلم تاریخ اروپا

باقر کاظمی ـ معلم تاریخ سیاسی

مجید آهی ـ معلم استاتیک

مسیو عباسقلی قریب ـ معلم فرانسه

این مدیران و معلمین که اغلبشان فقط برای این انتخاب شده بودند که شاگردان را از طریق وطن‌پرستی منحرف و به خدمتگذاری اجنبی تشویق کنند در سر کلاس موضوع درس را کنار گذارده و راجع باصل مقصود صحبت میکردند. خوب بخاطر دارم یکروز درس تاریخ داشتیم و گفتگو از مستعمره‌های انگلیس بود که آیا خود اهالی قادر باداره‌کردن ممالک خود هستند یا نه؟ میرزا محمد علی ذکاءالملک گفت: آقایان شما هیچوقت سرداری برای دوختن بخیاط داده‌اید؟ همه گفتند آری. گفت خیاط برای سرداری شما آستین گذارده؟ همه گفتند البته. گفت: وقتی سرداری را از مغازه خیاطی بمنزل آوردید آستینهایش تکان میخورد؟ همه گفتند نه. گفت پس چه چیز لازم بود که آستینها را بحرکت در آورد؟ شاگردها گفتند لازم بود دستی توی آستین باشد تا تکان بخورد. جناب فروغی فرمودند مقصود منهم همین بود که بدانید ایران شما مثل آن آستین بی‌حرکت است که تا دست دولت انگلیس در آن نباشد ممکن نیست تکان بخورد.

روز دیگر جناب سید ولی‌الله‌خان نصر هم که تشریح درس میدادند و معلوم نبود بچه درد دیپلماتهای نامی آینده ایران میخورد درسر درس فرمودند ایران مثل خزه‌ای

است که بدیوار استخر چسبیده باشد و دولت انگلیس بمنزله آن دیوار است که اگر نباشد خزه وجود خارجی ندارد. معلوم است با این مدیران ومعلمین خلاف آنچه را که در نطق افتتاحیه گفته بودند بتدریج ایام ثابت گردید. درمیان فارغ‌التحصیلهای مدرسه کمتر با سواد پیدا شد و سطح معلوماتشان اساساً از سیکل اول مدرسه بالاتر نبود یعنی (همان اندازه که اته لیژان سرویس درمستعمرات مایل است) اما اکثر آنها بواسطه تلقینات وتبلیغات مدیران و معلمین بنوکری خارجیها تن در داده و بجاسوسی اجنبی رفتند. لیاقت همدوشی بادیپلماتهای اروپاکه تحصیل نکردند سهل است بواسطه عملیات نامشروع خود درهمه ممالک خارجی آبروی ایران را بردند ومؤسسین مدرسه بمقصود نهائی خود رسیدند.

من الاتفاق هرکدام از دانشجویان مدرسه سیاسی اگر با هوش بودند یادرخارج از مدرسه تحصیلاتی کرده و اطلاعاتی بدست میآوردند، پیشقدمان سیاستمدار مدرسه آنها را بدون چون و چرا از وزارت امور خارجه بیرون می‌انداختند. چون دستور ذکاءالملک و منصورالملک و باقر کاظمی همیشه این بود که نبایستی اشخاص باسواد، باهوش جزوکارمندان وزارت خارجه درآیند. شرکت نفت هم با این نظر کاملاموافق بود. چرا شاگردانی که دراروپا تحصیل کرده‌اند هیچکدام در ایران مرجع کاری نشده وترقی نکرده‌اند؟[1] برای اینکه درمحیط آزاد تحصیل کرده وطن‌پرستی وآزادمردی آموخته بودند اماشاگردان مدرسه سیاسی که درآن محیط فاسدکه برای نوکری اجنبی تربیت شده بودند وبوظیفه نوکری عمل میکردند شرکت نفت ترتیب ترقیشان را میداد. با کمال اطمینان میتوان گفت که مدرسه علوم سیاسی تهران خدمت خود را باجنبی به بهترین وجهی انجام داد و شرکت نفت بهدف خود کاملاً نائل آمد و یک هسته مرکزی برای خدمتگذاری شرکت در ایران تهیه کرد که همیشه مطابق میل و دستور او رفتار نمایند و هیچگاه برعلیه منافع او قدمی برندارند حق اینست که کارگزاران شرکت‌هم همیشه ازآنها طرفداری نموده وباپشتیبانی خود درمدت سی چهل سال اخیر

۱ ـ خان ملک ساسانی تحصیلاتش را در سویس تمام کرده بود ولی در وزارت امور خارجه ترقی نکرد.

همه پستهای حساس مملکت را بآنها سپرد[۱].

میرزا نصرالله خان مشیرالدوله بموجب نوشته اعتمادالسلطنه هنگام تعطیل فراموشخانه بغضب دستگاه سلطنت ودولت گرفتار شد: «... بیست‌سال قبل وقتی‌میرزا ملکم خان فراموش‌خانه را در طهران ایجاد کرده بود، او و اتباعش را از طهران به‌بغداد دوانده بودند ازجمله میرزا نصرالله خان بودکه مدتی هم دراسلامبول گدائی میکرد...[۲]»

میرزا نصرالله خان بعد از مراجعت بایران در سازمان فراماسونری، شیخ محسنخان مشیرالدوله فعالیت پنهانی میکرد و هنگامیکه بعلت نشر بخشنامه عده‌ای ازسران مملکت را گرفتارکردند، بموجب‌گزارش سرارتورهاردینگ او نیز دستگیر و زندانی شد. وبدینترتیب بشرح زندگی میرزا نصراللهخان خاتمه میدهیم وبشرح زندگی و دوران حیات سیاسی میرزاحسنخان (مشیرالدوله ششم) که او هم فراماسون بود، میپردازیم.

میرزا حسنخان پنجمین مشیرالدوله

پنجمین وآخرین مشیرالدوله‌ای که در تاریخ ایران وجود دارد نیز عضو سازمان فراماسونری ایران وفرانسه بود. وی که هنگام تحصیل در فرانسه بعضویت لژ ماسونی گراند اوریان در آمده بود، در ایران وارد لژ بیداری ایران گردید.

ادیب‌الممالک فراهانی درآخرین‌صفحه‌رساله‌ای‌که قصیده‌معروف ماسونی‌خودرا درآن سروده بخط خویش نام ۱۲۴ تن را ذکر میکند که همگی عضویت لژ بیداری ایران را داشته‌اند و از جمله در ردیف ششم نام میرزا حسنخان مشیرالدوله را ذکر میکندکه بنوبه خود واجد اهمیت است. علاوه‌براین شاهزاده ملک‌میرزا شعاع‌السلطنه نیز در یادداشتهای روزانه خود مینویسد: «... دیروز صبح مشیرالملک (مراد حسن

۱ــ مجله این هفته بمدیریت موسی خلیلی شماره سوم

۲ــ خاطرات اعتمادالسلطنه ــ ایرج افشار ص ۳۱۷ (۵ ربیع‌الثانی ۱۳۰۱)

پیرنیا مشیرالدوله) منزل آمده بودند نشانه (علامت رمز ماسونی نوشته) را اول من باوزدم او هم جواب داد ، امید است عنقریب این حوزه رونق خوبی بگیرد ...»[۱]

مشیرالدوله مردی پاکدامن بود و برخلاف پدرش که ثروت زیادی از راههای مختلف گردآورده‌بود، پیرامون جمع مال نگشت و در سیاست داخلی وخارجی کشور تفاهم وصداقت وحسن نیت خاصی نشان میداد . لیکن اشتباهات سیاسی که چندین بار مرتکب گردید سبب شد تا اورا متهم بطرفداری از انگلیس وروس سازند واین اتهامی است که بعده کثیری وارد شده است . بزرگترین اشتباه او رویه ملایمی بودکه هنگام تصدی وزارت امور خارجه ایران در برابر قرارداد معروف ۱۹۰۷ (۱۳۲۴ ه) نشان داد . اسناد وزارت خارجه انگلیس حاکیست که او درهنگام اقامت در لندن که هنوز لقب مشیرالملك نیز داشته از مفاد قرارداد ۱۹۰۷ وتقسیم ایران بدو منطقه نفوذ بخوبی مطلع بوده است . علاوه براین او بارها با سر ادواردگری وزیرخارجه وقت انگلستان و بزرگترین دشمن استقلال ایران درباره قرارداد ۱۹۰۷ ملاقات کرده که کم و کیف این ملاقاتها معلوم نشده است. نامه مورخ ۹ سپتامبر ۱۹۰۷ گری به سر اسپرینگ‌رایس وزیر مختار انگلیس در تهران حاکیست که وزیر خارجه انگلیس با مشیرالملك در این باره مشورت کرده و اورا از مذاکرات مقدماتی درباره قرارداد سال ۱۹۰۷ مطلع نموده است . در کابینه ناصرالملك قراگوزلو ، پس از اینکه پست وزارت خارجه به حسنخان مشیرالدوله محول شد ، گری درباره این انتصاب به مارلینگ نوشت :

«... دراینجا با مشیرالملك صحبت شده و اورا متقاعدکرده‌ایم که برای نجات ایران راهی بجز تقسیم این کشور نداریم . گرچه وی نگرانی خودرا ازاین قرارداد بمیان آورده ، با اینحال بنحوی اورا روشن کرده‌ایم . شما نیز مأموریت دارید درباره متن قرارداد حضوراً با وزیر خارجه ایران نیز مذاکره کنید»[۲]

انتشار قرارداد ۱۹۰۷ موجی از نفرت علیه عاملین انگلیس و روس درایران

۱ــ روزنامه دموکرات ایران ص ۸۴

۲ــ اسناد راکد وزارت خارجه انگلستان ــ F . O مجله ۴۹۸ــ۳۷۱



میرزا حسنخان ششمین مشیرالدوله فراماسون

بوجود آورد . مردم درحالیکه ازتقسیم کشور بشدت بهت‌زده وعصبانی بودند ، انتظار داشتندکه اولیای دولت ایران عکس‌العمل شدیدی علیه این قراردادنشان دهند. ولی تنها اقدامی که صورت گرفت ارسال نامه اعتراض‌آمیزی بدو سفارت بامضاء مشیرالدوله بود . مشیرالدوله دراین اعتراضیه به‌دول انگلیس وروس اطلاع دادکه متون قرارداد فقط از نظر انگلیس و روس ارزش دارد . متن این نامه چنین است :

پاسخ مورخه ۲۵ رمضان ۱۳۲۵ هجری قمری وزیر امور خارجه ایران بوزیر مختار انگلیس .

مراسله محترمه جناب جلالتماب وزیر مختار مورخه ۱۵ شهر شعبان ۱۳۲۵ و ۲۸ سپتامبر ۱۹۰۷ که متضمن سواد یك قسمت قرارداد منعقده فیمابین دولتین فویشوکتین انگلیس و روس راجع بایران و دارای یك مقدمه و پنج فصل بود واصل گردید. اینك در جواب زحمت‌افزا میشود چنانکه خاطر شفقت مظاهر آنجناب تصدیق خواهد کرد قرارداد مزبور فیمابین دولتین فویشوکتین انگلیس و روس منعقد شده. بنابراین مفاد آن‌هم راجع بدولتین مرقومتین که قرارداد مزبور را امضاء کرده‌اند خواهد بود و دولت علیه ایران نظر باستقلالی که بفضل خداوند متعال بخودی خود داراست کلیه حقوق واختیاراتیرا که ازاستقلال تام این دولت علیّه حاصل است از اثر نفوذ هرقسم قراردادی که مابین دو یاچند دولت خارجه درباب ایران منعقد شده‌یامیشود اصولاً وحتماً مصون و محفوظ میدارد واز روابط خود با دول متحابه و تشیید مبانی و داد ویکجهتی موافق اصول عهود مقدسه وقاعده درهای بازبرای تجارت بین‌المللی سعی بلیغ خواهد داشت. درباب وجوه استقراضی هم بدیهی است که دولت علیّه فصل قراردادهائیرا که دراین باب منعقد شده است بدون تخلف رعایت خواهد نمود. برای اظهار و اعلام اصولی که دراین مراسله مقید و مصرح سوادی ازآن برای نمایندگان دول متحابه مقیمان دربار علیه ارسال گردید حسن مشیرالدوله[۱]».

انتشارخبر اعتراض ایران بعدها دو دسته موافق ومخالف بوجودآورد. ابراهیم صفائی آنرا تقبیح کرده‌مینویسد: «... این نامه مشیرالدوله را بعضی از نویسندگان یك سند بزرگ برای وطنخواهی و تهور سیاسی او شناخته‌اند، درحالیکه نامه ملایم و بی‌اثریست و بایسته بود که مشیرالدوله بنام وزیر خارجه ایران بی‌اعتباری قرارداد مزبور را بگوش جهانیان میرسانید و اغراض دولت بزرگ و ستمگر وفریاد مظلومیت ایران را بهمه کشورها اعلام میداشت و برای الغاء آن قسمت از قرارداد که مربوط به‌ایران بود، با سرسختی بتمام وسائل سیاسی وغیر سیاسی متوسل میشد. درحالیکه چنین نشده و اعتراض مشیرالدوله جز یك مکاتبه ملایم و بی اثر چیز دیگر نبود و

۱- قرارداد ۱۹۰۷ - وحید مازندرانی ص ۲۹

متأسفانه قرارداد خیلی زود با مداخلات علنی روس و انگلیس بمرحله عمل درآمد و دولتهای ایران هم که مشیرالدوله در اغلب آنها شرکت داشت بناچار آن مداخلات تجاوزکارانه را بذیرفتند. درمورد قرارداد سستی وضعف نفس ناصرالملك وزیرخارجه ودیگر اعضاء دولت وی درخور سرزنش است ...»[1]

میرزا حسنخان مشیرالدوله سیاستمداری وطن‌پرست و پاکدامن بود که میتوان از او بنیکی یاد کرد. تاکنون شنیده نشده که او از عضویت در لژ فراماسونری علیه منافع مملکت و مردم این سرزمین قدمی برداشته باشد و این خود او را از سایرین ممتازتر میکند. فرزندان او هم که فراماسون هستند همچنان راه اورا پیش گرفتند.

میرزا فتحعلی آخوندزاف و میرزا آقاخان کرمانی،

میرزا فتحعلی آخوندزاف

دو نفر از صاحبان فکر وعقیده وسیاست وادب ایران هستندکه در نوشته‌های خود از «فراموشخانه» یاد کرده و بدون اینکه عضویتشان در لژهای ماسونی شناخته شده باشد ازاین انجمن سری تجلیل نموده‌اند. میرزا فتحعلی آخوندزاف درسه مکتب خودکه بنامهای شاهزاده جلال‌الدوله وشاهزاده کمال‌الدوله نوشته و۲۵ هزارکلمه است، درسه‌موردازفراموشخانه ذکر میکند. اودریکی از آنها از قول کمال‌الدوله شاهزاده هندوستان مینویسد: «... ای جلال‌الدوله اگر تو خودت نیز از دیسپوت مغضوب و از وطن مطرود و از همجنسان خود شاکی نشده بودی، من هیچوقت عیوب همجنسان ترا بتو نمی‌نوشتم و تورا مکدر نمیکردم آنها نیز در اخلاق نمیمه و فسق و طمعکاری و اخاذی و تشخص فروشی ابلهانه بشاهزادگان شبیه هستند ـ ای اهل ایران اگر تو از نشأة آزادیت و حقوق انسانیت خبردار میبودی باینگونه عبودیت و باینگونه رذالت متحمل نمی‌گشتی وطالب‌علم‌شده فراموشخانه‌ها گشادی ومجمعها بنامیمودی‌وسائل اتفاق رادریافت میکردی[2] ...» ودرنامه دوم که ازقول کمال‌الدوله به‌جلال‌الدوله‌شاهزاده ایرانی نوشته شده درهمین باره مینویسد: «... دوام سلطنت و بقای سلسله موقوفست

۱ـ رهبران مشروطه جزوه پانزدهم ص ۱۳

۲ـ نسخه خطی کتابخانه ملی خریداری شده از مرحوم بدرـ ص ۶۱

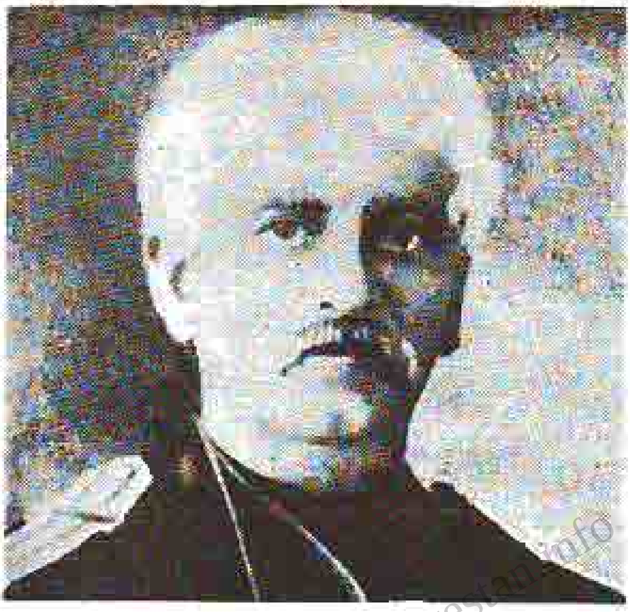
بعلم و آزاد شدن ملت ازعقاید پوچ و بعد از این شرایط پادشاه باید فراموشخانه بگشاید و مجمعها برپا نماید با ملت متفق و یکدل و یکجهت باشد ملک را تنها از خود نداند و خود را وکیل ملت حساب نماید با مداخله ملت قوانین وضع کند و پارلمان مرتب سازد[۱]...» در نامه سوم شاهزاده جلال الدوله به کمال الدوله چنین جواب میدهد: «...اگر واقعاً تو چنین فیلسوف بودی و بعقیده خود از مطالب عالیه پولیتکا بدینگونه اطلاع داشتی و میدانستی که درسبوتی بدلالت پادشاه باید فراموشخانه بگشاید مجمعها فراهم آورد با ملت اتفاق نماید و با جماعت یکدل و یکجهت باشد و خود را محبوب ابنای جنس خود سازد و تبعه خود را بخود مرید و جان نثار بکند پارلمانها ترتیب نماید و قوانین بگذارد تا اینکه ملکش زوال نیابد پس چرا بپدرت اورنگ زیب از این وعظها ندادی تا بگفته‌هایت عمل کردی و انگلیس آمده مملکتش را از دستش گرفته انگلیسها با اهالی هندوستان چگونه رفتار میکنند مگر انگلیس سویلزه یافته نیست[۲]...» باوجودیکه عده‌ای ازمطلعین اورا عضو یکی از لژهای ماسونی میدانند، ولی نویسنده درباره احتمال عضویت فتحعلی آخوند زاده درلژهای فراماسونری اسناد و مدارک معتبری مطالعه کرده و حتی بکمک یکی ازمحققین آذربایجان[۳] نامه‌های خصوصی و پراکنده «آرشیو دانشمندان شرق» باکو نگهداری میشود مورد توجه قرارداده‌ام، اما هیچگونه نشانی ازعضویت وی دراین تشکیلات نیافته‌ام.

تنها در نسخه خطی سه مکتوب او جملهٔ معروف «فراموشخانه‌ها گشادی و مجمعها را فراهم آوردی» تکرار شده است و این جمله دربین اسناد آرشیو بادکوبه در نامه جلال الدوله به کمال الدوله چنین است: «پادشاه باید فراموشخانه گشاید مجمعها فراهم آورد با ملت اتفاق نماید و با جماعت یکدل و یکجهت باشد و خود را محبوب سازد...»

۱ــ نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی ص ۶۸

۲ــ سه مکتوب نسخه خطی کتابخانه ملی ۱۹۷

۳ــ یوسف حمزه‌لو محقق آذربایجانی که درباره تاریخ ایران در بادکوبه مطالعه و تحقیق میکنند.



فتحعلی آخوندآوف

درحالیکه تحقیقات ما نتوانسته این گوشه تاریک را روشن کند، یوسف حمزه‌لو عقیده دارد که:

«... فتحعلی آخوندزاده قبل ازسال ۱۲۸۰ ه (۱۸۶۳ م) با فراموشخانه آشنائی داشته اما این آشنائی ازکجا وچگونه بوده؟ معلوم نیست[1]» درآرشیو دانشمندان باکو گفتگوئی بین میرزا فتحعلی با ملکم درباره فراموشخانه منعکس است که در ۱۸۷۲ م (۱۲۸۸ه) وهنگام عبورملکم ازتفلیس بین این دونفرانجام گرفته ومیرزافتحعلی، اورا بنام «روح‌القدس» معرفی میکند. آخوندآوف دراین‌باره مینویسد:

سئوال ـ ظاهراً این مطالب ازمطالب فراموشخانه بوده باشد؟

جواب روح‌القدس: بلی، در اثنای مواعظ فراموشخانه گاهگاه از این اصول مذاکره میشود ولی مطلب فراموشخانه خیلی زیاده است وماوراء این اصول است[2]»

آنچه راکه فتحعلی آخوندزاده به‌نقل ازگفتگو با ملکم عنوان میکند وآنرا از

۱ـ نقل ازنامه مورخ یوسف‌حمزه‌لو بنگارنده

۲ـ میرزا فتحعلی آخوندزاده ـ حمید محمدزاده ص ۲۱۵

تکالیف نوع بشر واصول فراموشخانه و فراماسونیسم میداند اینست که اگر نوع بشر: «... بعض آنها را بعمل بیاورد و بعضیش را مهمل بگذارد آدم ناقص است واگر هیچیك را از آن تکالیف هفت گانه بعمل نیاورد ازدائره بشریت خارج ودردائره حیوانیت صرف سالك است.

تکلیف اول اینست که آدم باید از بدی اجتناب کند.

تکلیف دوم اینست که آدم باید به نیکی کردن اقدام کند.

تکلیف سیم اینست که آدم باید بدفع ظلم بکوشد.

تکلیف چهارم اینست که آدم باید با جماعات همنوع خود متفقانه تعیش بکند.

تکلیف پنجم اینست که آدم باید طالب علم باشد.

تکلیف ششم اینست که آدم باید بترویج علم ساعی باشد.

تکلیف هفتم اینست که آدم باید بقدرقوه و استطاعت خود بحفظ ترتیب فیمابین جماعات متفقه هموطنان وهم مشربان خود مجاهد باشد.

هریك ازاین تکالیف هفتگانه شرح و بسط زیاد دارد وهریك باقسام بیانات و تفصیلات محتاج است که همه را در کتاب آدمیت برشته تحریر کشیده‌ام، مقام مقتضی تقریر آنها نیست واین تکلیف هفتگانه اصول مضمون کتاب آدمیت است[1] ...»

بموجب این گفتگو و تحقیقات دیگری که شده، معلوم میشود، آخوندزاف درسال ۱۸۶۳ (۱۲۷۹ م) دراسلامبول با ملکم خان آشنا شده[2] و باردیگر در تفلیس هنگام مراجعت ملکم از اسلامبول ۱۸۷۲ م (۱۲۸۸) ملاقاتی باوی بعمل آورده که گفتگوی فوق الذکر نموداری از آنست.

خود وی درباره ملاقاتهایش با ملکم مینویسد که «روزی دوبار با هم صحبت میکردیم[3]» وانگهی علاوه برمتن این گفتگو در آرشیو دانشمندان شرق باکو ۲۳ نامه از

۱ـ میرزا فتحعلی آخوند اف ـ الفبای جدید ومکتوبات ـ حمید محمدزاده ص ۲۹۷ دسترسی بدین کتاب مرهون دانشمند شوروی م. س. ایوانف میباشم.

۲ـ ایضاً ص ۲۱۶

۳ـ دفترچه خاطرات آرشیو دانشمندان شرق به نقل ازنامه یوسف حمزه‌لو.

وی خطاب به‌ملکم‌خان وجود دارد که اولین آنها مورخ سپتامبر ۱۸۶۸ (۱۲۸۵ ه)است ودیگری بتاریخ دوسال بعد، ژوئن ۱۸۷۰ (۱۲۸۶ ه)که‌در آن بملکم‌خان اطلاع میدهد: (کتابچه‌مکالمه‌را) دریافت کرده‌و با رضایت کامل مطالعه نموده است[۱]. ازمیرزاملکم‌خان به‌آخوندزاده جمعاً هفت نامه وجود دارد که اولین آنها بتاریخ سال ۱۸۷۰ (۱۲۸۷ ه) ودیگری مورخ سال بعد وبقیه بدون تاریخ است.

وجود این مکاتبات و ملاقاتهائی که بین این دو روی داده تا حدودی، دلبستگی ویا عضویت فتحعلی آخوندزاده را بفراموشخانه وبه فراماسونری نشان میدهد. بخصوص که دربین اسناد موجود درباکو به‌نامه‌هائی وجود دارد که بین شاهزاده‌جلال‌الدین‌میرزا پسر فتحعلیشاه‌ازمؤسسین‌فراموشخانه ایران به‌یوسف مستشارالدوله[۲] عضولژفراماسونری فرانسه‌ردوبدل‌شده‌است. معذالک‌درهیچیک‌ازاین نامه‌ها اشارات‌صریحی بدفراموشخانه و یافراماسونری نمیشود. این‌سکوت اسباب‌تعجب‌نیست، زیرا، فراموشخانه‌وفراماسونری از روز تأسیس تاکنون محرمانه میباشد و بعلاوه وجود سانسور در پستخانه ایران در دوران سلطنت ناصرالدینشاه خود دلیل‌دیگری برای توجیه این سکوت بشمار میرود.

سند دیگری که دردست است و میتوان آنرا دلیل بستگی میرزا فتحعلی‌خان به‌یکی ازرؤسای فراموشخانه ایران یعنی جلال‌الدین میرزا پسر فتحعلیشاه دانست،

---

۱ ــ اصول‌این‌کتابچه بخط ملکم درآرشیو دانشمندان شرق باکو، نگهداری‌میگردد.

۲ــ اولین نامه میرزا فتحعلی به‌جلال‌الدین میرزا بتاریخ ۵ ژوئن ۱۸۷۰ است که دریافت کتاب‌نامه‌خسروان را بوی‌اطلاع‌میدهد. مجموعاً رونوشت ۹ نامه او به‌جلال‌الدین‌میرزا موجود است که تاریخ‌سالهای ۱۸۷۱ــ۱۸۷۰ رادارد. دریک‌نامه خبرحرکت‌هیئت‌نمایندگی ایران به تفلیس‌نوشته ونامه دیگرراجع به‌کتاب تاتروا‌طلاعاتی‌درباره زرتشتیان‌ایران نوشته شده است.

۳ ــ ازمیرزافتحعلی به‌میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله ۱۵ نامه موجود است که اولین آن بتاریخ سوم سپتامبر ۱۸۶۸ میباشد. مکاتبه این دونفرتا مرگ میرزا فتحعلی که‌درسال ۱۸۷۸ میلادی (۱۲۹۵ ه) ادامه داشته است ازمیرزا یوسف‌خان نیز ۸ نامه بین سالهای ۷۸ - ۱۸۶۶ یعنی درمدت ۱۲ سال وجود دارد که همه آنها را به‌میرزا فتحعلی‌نوشته‌است.

معرفی یکی ازاعضای فراموشخانه بنام «میرزاتقی کاشانی» است که شاهزاده اورا (برادر) خطاب میکند ومأمور رسانیدن گزارش اوضاع ایران بهمیرزا فتحعلی مینماید.

دراین نامه بدون تاریخ جلال‌الدین‌میرزا چنین مینویسد: «برادر گرام من تاکنون دونامه بسرکار نگاشته‌ام یکی‌را با نامه‌خسروان برای سرکار ودیگری‌را با نامه نخستین برای سرکارشیخ‌الاسلام فرستادم. پاسخی ازهیچیك نرسیده است امیدوارم که نامه‌ها رسیده وآن برادر بزرگوار تندرست وشادکام باشید.

چون برای آمدن شهریار نامدارامپراطور روس‌شاهزاده حشمت‌الدوله را از این سوی به‌تفلیس نامزد فرموده‌اند، یکی ازهمراهان اومیرزا تقی‌کاشانی‌که از برادران خوب من وازجوانان آموزگارشده ایران است و درمدرسه دارالفنون پزشکی و دیگر دانشتی‌هارانیکوآموخته است‌بویژه درنویسندگی‌که شما خواهان اینکارهستید دستی دارد ویکی از کسان دستگاه انجمن‌پزشکی ایران وبزرگ پزشکان جانشین شهریار ایران است خواستم از ایشان بشما سفارش نموده‌باشم‌که چند روزی که درآنجا است از دیدار وگفتار سرکار دیده را روشن‌وفصل پژمرده را گلشن نماید وچون از رفتار وکردار و سرگذشت من وایران ومردمان آن به‌نیکوئی و شایستگی آگاه و بینا است امیدوارم‌که برخورد وگفتگوی با ایشان درپاسخ وپرسشهای آن یگانه برادر بزرگوار از برخی اندیشه‌های پوشیده و پنهان، مردی آراسته و پسندیده آن گرامی برادر باشد و از مهرورزی شما با وی مرا وایشان را از خود خورسند و خوشنود بفرمائید.

جلال[1]

دراین نامه جلال‌الدین میرزا دو بار کلمه «برادر» را درباره میرزاتقی ویك‌بار درباره میرزا فتحعلی بکار میبرد. بطوریکه میدانیم فراماسونها بیکدیگر «برادر» میگویند و شاید این خود دلیل جالبی بر وابستگی او به فراموشخانه باشد. بعلاوه دراین نامه شاهزاده جلال‌الدوله از «برخی اندیشه‌های پوشیده و پنهان» که بیگمان اشاره به فراموشخانه است نیزیادکرده‌وشاید این خود دلیل دیگری بر مطالب مخفی

۱ــ آثار خطی فرهنگستان جمهوری آذربایجان شماره ضبط ۷۷ــ۴ ارسالی محقق جوان آذربایجانی یوسف حمزه‌لو

راجع بفراموشخانه است که قطعاً خواننده نامه (میرزا فتحعلی) از آن اطلاع داشته. و بالاخره نکته دیگری که میتوان آنرا دلیل بستگی میرزا فتحعلی با فراموشخانه دانست، نامگذاری سه مکتوب او بعنوان «جلال‌الدوله» است. گرچه نام «کمال‌الدوله عاریه و ساختگی است[۱]، اما بعقیده عده زیادی مقصود او از جلال‌الدوله شاهزاده جلال‌الدین میرزا پسر فتحعلیشاه بوده است. و اگر چه این حدس را اغلب زده‌اند و درست است ... معهذا دلیلی براین معنی وجود ندارد[۲]

میرزا آقاخان کرمانی

میرزا آقاخان کرمانی ازجمله کسانی است که عضویتش در فراموشخانه و یا در فراماسونری مشکوك بنظر میرسد ولی درعین‌حال بعلت معاشرت بارؤسای فراماسونری ازقبیل ملکم، سیدجمال‌الدین وشیخ‌محسن‌خان مشیرالدوله معروف بهوابستگی به‌این سازمان است. میرزا آقاخان کرمانی دو رساله انتقادی باسامی (سه مکتوب) و (صد خطابه) دارد که در یکی از آنها عین جملات میرزا فتحعلی را درباره فراموشخانه تکرار کرده است.

تکرار این جملات در سه مکتوب او سبب شده است تا بعضی‌ها او را فراماسن بدانند. در حاشیه نسخه خطی سه مکتوب او که در مجموعه (کتب خطی کتابخانه ملی پاریس نگهداری میشود). رونویس کننده مینویسد: «تعلق آقاخان کرمانی به فراماسون هویداست. استادش سید جمال افغانی هم از فراماسونها بوده است مثل ملکم ارمنی[۳])

درحواشی سه مکتوب کتابخانه ملی پاریس همچنین دشمنی وعناد حاشیه‌نویس با فراماسونری کاملاً هویدا است. هنگامیکه میرزا آقاخان مینویسد «قید یعنی طرق حیله‌گری و تزویر را بخوبی میدانست» حاشیه‌نویس اضافه میکند: «مثل آدمهای

۱ـ مجله یغما ۱۳۴۵ ص ۳۶۵

۲ـ ایضاً ۳۶۵

۳ـ گنجینه اسناد خطی کتابخانه ملی پاریس Sup_Pers - 2091



میرزا آقاخان کرمانی

فراموشخانه که مرتکب همه‌گونه تزویر و ریا شده‌اند و میشوند[۱] ... » از توضیحات حاشیه‌ای این نسخه خطی که بگذریم ، دلایل دیگری که عضویت و یا دلبستگی او را به‌فراماسونری ثابت کند ، در دست نیست . فقط باید این نکته را ذکر کرد که اصولاً نام سه مکتوب عنوان غلطی است که باین نوشته‌های او داده‌اند . زیرا در حقیقت متن نوشته او یك مکتوب است نه سه مکتوب و تازه مکتوب مزبور از سه مکتوب میرزا فتحعلی الهام گرفته است ، ولی از نظر کمیت اقلاً دو برابر رساله اوست و از نظر معنی

۱ــ گنجینه اسناد خطی کتابخانه ملی پاریس ۲۰۹۱

نیز گفتارش گسترده‌تر وعمیقتر است[۱]. اما درعین حال هنگام بحث درباره فراموشخانه عین جملات میرزا فتحعلی را تکرار میکند. دانشمند محترم محیط طباطبائی که نخستین تحقیق را درباره میرزا آقاخان کرمانی وشخصیت‌وافکاراو کرده‌است مینویسد: «میرزا آقاخان کرمانی درایام اقامت دراسلامبول بواسطه تأثیر عوامل مختلف اجتماعی دستخوش تحول فکر عجیبی شد و از بدو ورود که با میرزا یحیی صبح ازل و پیروان او ارتباط داشت متمایل به‌حضرات ازلی ومخالف بهائیان بود و سپس بواسطه پیدایش انس با اطلاعات و معلومات طبیعی جدید و دست یافتن به‌متن ترکی سه مکتوب میرزا فتحعلی آخوندزاده در افتاد که گوئی از بنیاد براه زندقه و الحاد میرفت و با اسلام و عرب بهمان شیوه مخصوص روسی‌پسند آخوندزاده عناد وخصومت میورزد. برای تبدیل استفاده به‌افاده نخست درصدد ترجمه‌آزاد سه مکتوب ازروی متن ترکی به‌زبان فارسی برآمد و بهیچوجه‌گویا ازوجود متن دیگران بزبان فارسی که خود آخوندزاده نخست نوشته وسپس آنرا بترکی قفقازی درآورده است سابقه واطلاعی نداشت وترجمه‌آزادی ازآن بفارسی سلیس روان نوشت که چندان بامتن آخوندزاده ارتباطی جز در مقدمه واساس فکر ونحوه استدلال ندارد وگرنه در ایراد شاهد ودلیل همواره ازفکر واطلاع ومعلومات خود استمداد کرده است.

سپس درصدد برآمد که بتقلید آن خود کتابی بنویسد که مطالب آن عموماً باز به‌همان خطاب «ای‌جلال‌الدوله»آغاز میگردد وبنای آن برشالوده وطنپرستی بیش از روح زندقه و الحاد قرار دارد و ازاین تألیف دوم که امروز مشهور به صد خطابه شده باندازه چهل و چند خطابه یا عنوان را نوشت ولی کار او بپایان نرسید و ناقص ماند زیرا با ورود سید جمال‌الدین اسدآبادی به اسلامبول و نفوذ معنوی که سید در میرزا آقاخان و شیخ احمد و دوستان دیگر او پیدا کرد اسلوب تفکر او تطور کامل یافت و کم‌کم از جنبه الحاد حاد و تعصب شدید ملی و وطنی به طرفداری از دیانت و

۱ـ اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی ـ فریدون آدمیت ص ۴۳

اتحاد اسلام متوجه شده . از سال ۱۳۱۰ قمری [۱۸۹۲ م] ببعد در این وادی پیوسته قدم میزد و بوسیله نوشته‌ها و گفته‌های خود که غالباً در پیرامون فوائد وحدت اسلامی و مضرات نفاق مذهبی ومعایب حکومت استبدادی بود سید را تائید میکرد . متأسفانه از آثار مربوط بدین دوره از زندگی میرزا آقاخان جز مقدار کمی امروز در دسترس ما نیست زیرا مأمورین کنسولگری ایران در اسلامبول هنگام توقیف او اثاثیه و کتابهایش را تا جائی که بدست آوردند تاراج کردند ومختصری از آنرا ببهانه شاهد جرم وسوء قصد بتهران فرستادند وچیزی که از دسترس آنها محفوظ ماند بوسیله دو تن از آشنایان ایرانی او که اکنون یکی از آنان خوشبختانه درحیات و ناقل این روایت میباشد ازطرابوزان بهزنش دراسلامبول پیغام فرستادکه این کتب و نوشته‌های بازمانده اورا بهروسیله‌که بتوانند برای پروفسور براون به‌کمبریج بفرستند تابیکی ازکتابخانه‌های عمومی اروپا سپرده شود ... دراین شکی نیست که آنچه در سالهای اخیر از زندگی خود نوشته یاآنچه از ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۹ نگاشته تفاوت فاحش دارد وهمینطور آثار این دو دوره ببیچوجه ارتباطی با آثار قدیم اوکه در۱۳۰۴ و ۱۳۰۵ با شراکت شیخ‌احمد مینوشته ندارد[۱] ...»

و دراین جا بشرح زندگی دو مرد سیاست و ادب ایران که معروف بعضویت در لژهای ماسونی ویا فراموشخانه ایران بوده‌اند ، خاتمه میدهیم وامیدواریم درآتیه اسناد ومدارك محققین ودانشمندان این نکات تاریك را روشن کند .

فرخ‌خان امین‌الدوله

کاشی

فرخ‌خان امین‌الملك (امین‌الدوله بعدی) یکی‌ازچهره‌های جالب فراماسونری در سالهای اولیه فعالیت در ایران است . او که عاقد بزرگترین قرارداد بین ایران و انگلیس بشمار میرود . در بحرانی ترین سالهای زمامداری ناصرالدینشاه بپاریس رفت تا ترتیب مصالحه بین دولتین علیتین را بدهد و درهمین سفر بودکه او درپاریس وارد یکی‌ازلژهای بزرگ فراماسونری گرانداوریان‌که شخصیتهای فرانسوی

۱ـ مجله محیط شماره سوم و ششم .

وخارجی درآن عضویت داشتند شد.

فرخ‌خان فرزند میرزا مهدی کاشی است که نسبت خود را تا «ابوذر غفاری» (متوفی در ۳۲ هجری) میرساند. او که در ابتدا ابوطالب نام داشت بامر فتحعلیشاه نام «فرخ» برخویشتن گذاشت. و در روزهای سلام با لباس جواهرنشان کنار تخت سلطنتی میایستاد وبعدها بدرخواست عباس میرزا نایب‌السلطنه بدرجه سرهنگی رسید و در قشونکشی اول به هرات در رکاب محمد شاه بود. فرخ‌خان زمانی حکومت‌های اصفهان وگیلان را داشت و مأمور وصول مالیات فارس بود ودر شوال ۱۲۶۰ (۱۸۴۶) صندوقدار خاصه محمد شاه گردید و سرانجام در رمضان ۱۲۷۲ (مه ۱۸۵۶) لقب امین‌الملك با نشان تمثال مکلل بهالماس گرفت وپس از چندی مأمور انعقاد قرارداد صلح در پاریس شد. در مراجعت بایران منصب وزارت حضور، مهرداری مهرمبارك، ریش سفیدی وبالاخره ریاست عمله‌خلوت با گل کمری مرصع بهجواهر گرانبها وجبه ترمهٔ دو زنجیره‌ای باو اعطا گردید. در رمضان ۱۲۷۵ (اپریل ۱۸۵۹) فرخ‌خان لقب امین‌الدوله گرفت ومقرر شد که «عرایض ومطالب علما وشاهزادگان عظام رااو معروض دارد وعزل ونصب حکام ولایات هم بمشاورت و صوابدید او انجام بگیرد[۱]».

فرخ‌خان دراواخرربیع‌الاول ۱۲۷۶ (اکتبر ۱۸۵۹) عضو مجلس شورای‌دولتی، در شوال ۱۲۸۰ (مارس ۱۸۶۴) وزیر داخله و مخاطب سلام شاه شد ودر همین ایام با سپهسالار اختلاف پیداکرد ودر ۱۲۸۲ (۱۸۶۵) بکاشان رفت. او در ۲۴ شوال۱۲۸۲ (مارس ۱۸۶۶) بطهران احضار شد ومشاغل وزارت حضور همایون، حکومت کاشان، اداره ولایات اصفهان و فارس و گمرکخانه و بالاخره وزارت دربار را برعهده گرفت و سرانجام در ۱۸ صفر ۱۲۸۸ (مه ۱۸۷۱) در اثر سکته قلبی درگذشت[۲].

فرخ‌خان درمدت حیات خود چند مأموریت سیاسی با انگلیسها داشته ومعروف بداشتن تمایلات«انگلیسی‌مآبی» بوده‌است. تاجائیکه درجمادی‌الاول ۱۲۷۷(۱۸۶۰)

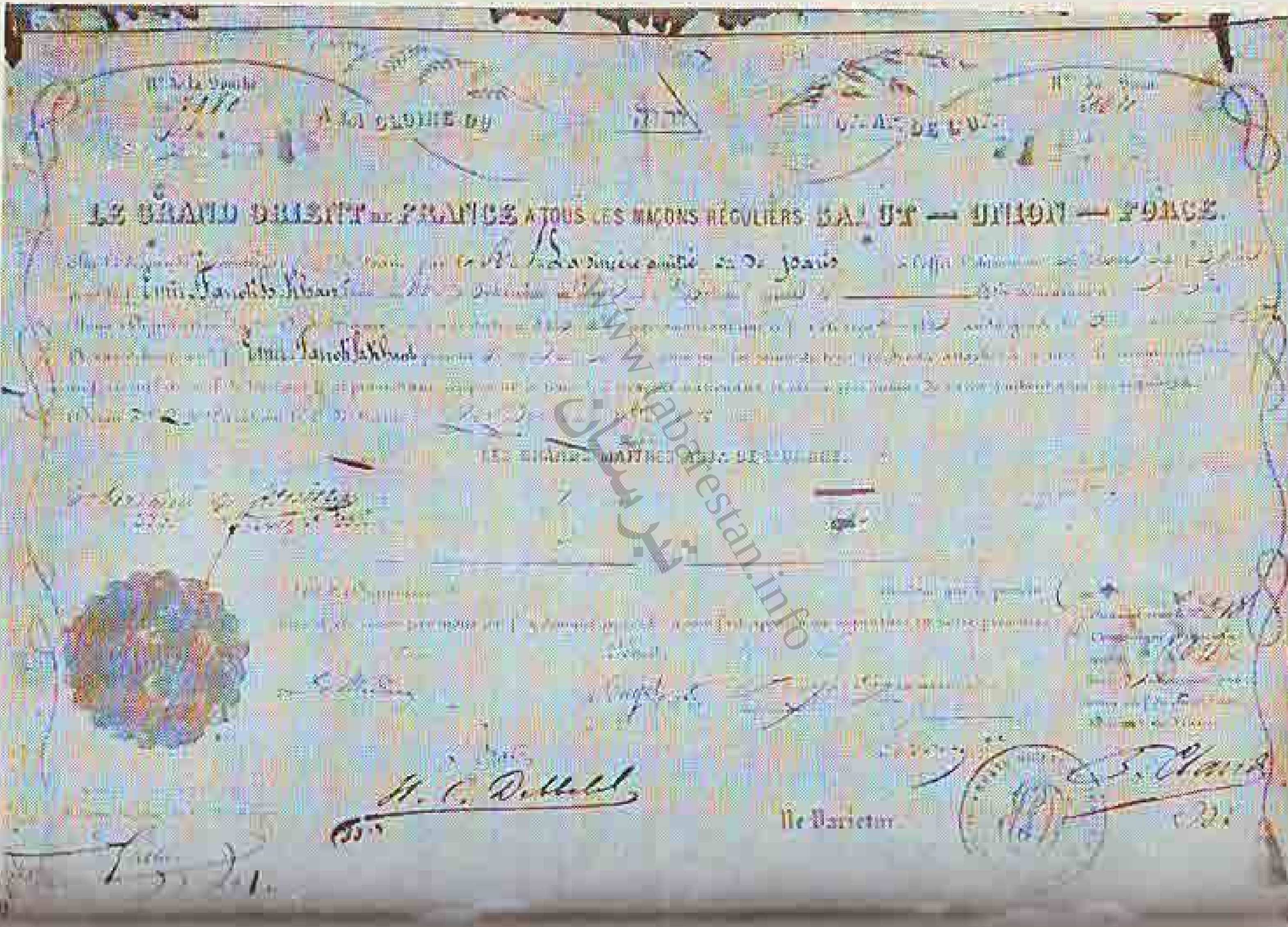
۱ــ مخزن‌الوقایع ص ۱۰

۲ــ شرح زندگی او از مقدمه مخزن‌الوقایع بقلم حسنعلی غفاری اقتباس شده است.



اعضاء سفارت و فرخ‌خان هنگام انعقاد معاهده صلح پاریس

از راست به چپ : میرزا حسین سرابی ـ میرزا ملکم خان ـ فرخ‌خان ـ میرزا علینقی حکیم‌الممالک ـ میرزا زمان‌خان غفاری ـ آخرین نفر شناخته نشد .


A LA GLOIRE DU
LE GRAND ORIENT DE FRANCE A TOUS LES MAÇONS RÉGULIERS SALUT — UNION — FORCE.

که الیسن وزیر مختار جدید انگلیس بطهران آمد اول بدیدن او رفت و پس از او، از میرزا سعیدخان وزیر خارجه دیدن کرد. بدین‌سبب باوجودیکه وی در فراماسونری گرانداوریان عضویت داشته، معهذا مخالفانش او را بداشتن تمایلات وحتی نزدیکی بانگلیسها متهم میکنند. اما عضویت او در لژ فراماسونی فرانسه بسیار جالب است. بموجب مندرجات بولتن شورای طریقت گرانداوریان فرانس روز دهم دسامبر ۱۸۵۷ (۱۲۷۳ هـ) فرخ‌خان ومیسیونی که همراه او بوده در لژ Sincere Amitié که درمرکز محفل فراماسونری گرانداوریان پاریس تشکیل شده بود، بعضویت این لژ بذیرفته شده است. همه همراهان او که بعضویت این لژ در آمدند، بموجب نوشته ثبت شده در بولتن عبارتند از:

۱ــ میرزا علینقی (حکیم‌الممالك بعدی) پسر میرزا اسمعیل پیشخدمت باشی سلام و برادر کوچك آقارضا اقبال‌السلطنه و در دارالفنون تهران تحصیل طب کرد ودر واقع برای ادامه تحصیل بهاروپا رفت ودر پاریس نایب سفارت‌کبری شد ودر مراجعت در ردیف اطباء مخصوص ناصرالدینشاه درآمد. پس از فوت پدرش پیشخدمت باشی سلام شد وبعداً رئیس معادن وصنایع وحاکم بعضی ولایات گردید.

۲ــ حاجی میرزا زمان‌خان عموی امین‌الملك غفاری که‌سمت مستشاری فرخ‌خان را درین سفارت داشت وپس از مراجعت بطهران ۱۲۷۵ هـ (۱۸۵۸ م) کارپرداز اول ژنرال قنسول ایران در مصر شد و تا پایان سال ۱۲۷۸ هـ (۱۸۶۱ م) درین سمت باقی بود. حاجی زمان خان در۱۲۷۹ هـ (۱۸۶۲م) کارپرداز اول دربغدادگردید ومدتی نیز مأموریت‌هائی در خراسان داشت.

۳ــ میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله که سمت مستشاری سفارت امین‌الملك‌راداشت وشرح حال او خواهد آمد.

۴ــ میرزا رضا غفاری عموی فرخ‌خان، از پنج نفر شاگردی بود که محمد شاه برای تحصیل بهاروپا فرستاد و پس از بازگشت از فرانسه در دارالفنون طهران بسمت معلمی اشتغال‌داشت. درسفارت امین‌الملك وی‌سمت مترجمی‌اول‌راداشت. ودرمراجعت

سمت مترجم حضور ناصرالدینشاه را پیدا کرد .

۵ـ نریمان خان پسر سلیمان خان سهام‌الدوله و برادر جهانگیر خان وزیر قورخانه و صنایع که ارمنی و نایب اول هیأت فرخ خان بود . وی درسال ۱۲۷۵ ه (۱۸۵۸ م) در معیت میرزا حسینخان سپهسالار مستشار سفارت اسلامبول شد ، در ۱۲۹۰ ه (۱۸۷۳م)کارپرداز اول درمصر بود واز ۱۲۹۶ تا ۱۳۲۰ ه (۱۸۷۸تا۱۹۰۲) وزیر مختار در وین شد وبا لقب قوام‌السلطنه درآن شهر فوت کرد .

۶ـ میرزا محمد علی آقا مترجم سفارت بود . او از جمله محصلین اعزامی محمد شاه باروپا بشمار میرفت که بعدها در اداره نظمیه مشغول کار شد و به (محمد علیخان نظمیه) شهرت یافت و ظاهراً مورد توجه میرزا حسینخان سپهسالار بوده است.

تمام‌این افراد، بعضویت‌لژی درآمده بودندکه «ناپلئون‌سوم» قدرت‌خودرا بدان لژ بعنوان «یك ارکان دوستی» حفظ کرده بود . وبرای نشان دادن درجه اقتدار خود درآن پسر عموی خود را که بنام «پرنس موسیئن‌مورا» بود بسمت «استاد اعظم» انتخاب نمود و موافقت کرد که این سمت را در لژ مذکور حفظ کند . درآن دوران فرانسه درشرق وبخصوص ایران مطامع نظامی واستراتژیك‌نداشت. درحالیکه ناپلئون اول میخواست ازراه ایران به‌هندوستان لشکرکشی کند وانگلیس‌ها را ازآنجا بیرون نماید . جانشینان او طالب این افکار نبودند و تنها به توسعه نفوذ تجاری و فرهنگی و سیاسی دلبستگی‌داشتند . «...تردیدی نمیتوان داشت که عضویت‌هیئت اعزامی ایران درلژماسونی‌درسال۱۸۵۷[۱۲۷۳ه] بخاطرنفوذ سیاسی‌وفرهنگی بیشترفرانسه‌درایران صورت گرفت . اظهاراتی که در مراسم عضویت ایرانیها بیان شد ، ثابت میکند که گراندداوریان عضویت برادران خارجی را به عنوان یك وسیله ایده‌آل برای انتشار فرهنگ وتمدن فرانسه در کشورها تلقی میکرد . منتهی به‌سختی میتوان باورکرد که ملکم‌خان هنگامیکه فراموشخانه را تأسیس کرد ، همین هدف را داشته است ...»[۱]

---

1 - Bulletin du Grand Orient de France : Supreme conseil Pour la France et les Possessions Francaises , XV (5860=1860)396 – 397

درآن ایام پیوستگی وعضویت فرخ‌خان ومیسیون همراه او در لژ فراماسونری «سنسرامیتیه» پاریس با تحسین و بزرگداشت خاصی تلقی‌شد. بولتن رسمی گرانداوریان فرانسه که درسال ۱۸۶۰ مسیحی (۱۲۷۷ ه) و سال ۵۸۶۰ یهودی منتشر شده درباره این افتخار بزرگ چنین مینویسد: «... بخوبی روشن است که حضرت والا فرخ‌خان، درزمره رهبران سیاسی کشور خود محسوب است واویکی ازسیاستمدارانی است که شاه ایران، اعتماد فراوانی به او دارد. این فکر، منطقی است که بانی و اصول فکری فراماسونری، در اندیشه و اراده شاه که عاری از منافع و مصالح آینده سرزمین خود نیست، بی‌تأثیر نبوده است؛ سرزمینی که درآن زمان به علت هیجانات روحی و غلیان انقلابی فرانسه، آبستن حیات تازه‌ای بود[1]...»

دراین بولتن، خدمات فرخ‌خان امین‌الملک بفراماسونری و ترویج این اندیشه وسازمان فراماسونری درایران ستایش شده ومورد توجه قرارگرفته است، وحال آنکه درهمان ایام ملکم برای پیش‌بردن هدف‌ها و ترویج فراماسونری درایران تلاش فراوان کرده بود. این عدم توجه را باید ناشی ازاین دانست که گرانداوریان فرانسه یا از موجودیت وتشکیلات سازمان فراموشخانه بی‌اطلاع بوده و یا چون ملکم بدون اجازه مبادرت به تشکیل لژ فراموشخانه درایران کرده است، اقدام او باحسن استقبال‌مواجه نشده‌است. درحالیکه هیچ نشانه و دلیلی دردست نیست که فرخ‌خان بعد از گرفتن لقب «استاد اعظم» در پاریس و مراجعت به ایران برای رواج فراماسونری و یا ایجاد لژ ماسونی‌درکشورکوشش کرده باشد. واین‌شائبه‌وجوددارد که‌بگوئیم‌جملات‌غرورانگیزی که درلژ فراماسونری «سنسرامیتیه» نسبت باوابراد شد درحقیقت‌اظهارات مؤدبانه‌ای بود که او را برای کوشش در ایجاد لژ و ترویج ماسونیسم تشویق و راهنمائی کرده است.

ازین به بعد هیچگونه سند و مدرکی که فعالیت فراماسونهای عضو میسیون فرخ‌خان را چه درپاریس وچه درتهران نشان دهد، بدست ما نرسیده، زیرا بطوریکه

۱ـ مقاله فراماسونری در ایران حمد الگار ص ۱۳

قبلاً نیز گفته شد ، بعلت اینکه سرفرماندهی ارتش هیتلر پس از اشغال پاریس همه اسناد و مدارک لژهای ماسونری را با چند واگن به آلمان حمل کرد ، کلیه اسناد فعالیت لژهای تابعه گراند اوریان از بین رفت . و در بین آنچه هم که باقی مانده بود و بعد از جنگ بپاریس برگردانیده شد و اکنون درکتابخانه ملی پاریس نگهداری میشود ، هیچگونه اثر و مدارکی از لژ بیداری ایران یا سایر لژها و فعالیت‌های ماسونهای ایرانی وجود ندارد. چنانکه در نشریه رسمی گراند اوریان که درسال ۱۹۶۷ (۱۳۴۶ شمسی) چاپ شده[1] و دکتر صدرالدین الهی نویسنده مشهور ایران نسخه‌ای از آنرا از مرکز گراند اوریان پاریس برای نویسنده گرفته است ، در زیر نام فراماسونری ایران چنین نوشته شده: «هیچ نشانه‌ای از فعالیت این لژ درفیش کتابخانه ملی وجود ندارد.»

بنابراین دنبال کردن فعالیت صحیح ومنظم ماسونهای ایرانی و یا فراماسونری در ایران از اینطریق مقدور نیست . و در نتیجه مجبوریم از اشارات پراکنده‌ای برای تکمیل اطلاعات خود استفاده کنیم .

بموجب نوشته حمدالگار شرقشناس انگلیسی «درجولای ۱۸۷۳ (۱۲۸۹ ه) لژ «سنسر امینیه» ضیافتی بافتخار عده‌ای از ماسونهای بازدید کننده ایرانی ازجمله : میرزا رضا خان غفاری ، نریمان خان وملکم‌خان برپا ساخت ...»[2] درآن ایام ملکمخان وزیر مختار ایران درلندن بود و دعوتنامه لژ بنام او صادر شده بود . ملکم ابتدا با شرکت در لژ موافقت نمود ولی بموجب نوشته الگار « در آخرین لحظه از حضور درضیافت عذرخواست » دراین ضیافت استاد اعظم لژ ، سخنرانی جامعی بافتخار مهمانان ایرانی ایراد کردکه خود بار دیگر بنحوی شکوه وجلال وحمایت بی‌دریغ لژ فرانسه را نسبت به تازه واردین ومهمانان خارجی دربر داشت. وی اظهار نموده‌که «... شما فرانسه را دوست دارید. فرانسه سرزمین ناشناخته ولی‌دوست داشتنی، شما بزبان مردم این‌کشور حرف میزنید . شما تحصیلات خودرا درمدارس آن‌کسب وتکمیل کرده‌اید و بالاتر از

---

۱ ـ نشریه کمیسیون تاریخ گراند اوریان سال ۱۹۶۶.

Essai de Repertoire des Loges Maconniques Francaises

۲ ـ مقاله فراماسونری درایران ص ۲۳

همه شما درخواست عضویت ماسونیك را از گرانداوریان کرده‌اید.

برادران این تنها القاب برجسته ومقامات عالیه نیست که برای خود کسب کرده‌اید وبا آنها امشب ماسونری پاریس را روشن ساخته‌اید. این بستگی برادری و علائق شما به گرانداوریان فرانسه است که حضور شما را گواهی میکند و صمیمیت شما به میثاق ماسونی است که منشور ما را منور می‌سازد. و همین علائق است که قلوب ما را تسخیر کرد و تجلیل و تشویق ما را زیادتر میکند...»[1]

به این نطق، هم تریمان خان وهم میرزا رضاخان جواب دادند و همدردی خود را به مناسبت از دست رفتن «الزاس ولرن» در جنگ فرانسه و آلمان ابراز داشتند و مرگ فرخ‌خان امین‌الملك را درماه مه ۱۸۷۱ (۱۸ صفر ۱۲۸۸) در اثر سکتهٔ قلبی در تهران باطلاع اعضای لژ رسانیدند.

کنفرانس مزبور با نطق یك فراماسون یهودی بنام دالزاس[۲] پایان یافت. وی درنطق خود از میهمانان ایرانی خواست که برای بهبود وضع جامعهٔ یهودیان درایران مساعدت کنند. این فراماسون یهودی به میهمانان ایرانی گفت «همین تقاضا هنگامیکه ناصرالدینشاه به اروپا سفر کرد بوسیله «اسحق کرمیو»[۳] که رئیس اتحادیه جهانی یهودیان (الیانس ایسرائیلی)[۴] و عضو برجسته گرانداوریان است، بعرض شاه ایران رسانیده شده است.» این تقاضای یهودیان را از فراماسونهای ایرانی بدان‌جهت نقل کردیم که نشان‌دهندهٔ همبستگی دائمی ولاینفك صیهونیسم وفراماسونیسم است. بطوریکه درهمین کتاب ملاحظه میکنید به روی بسیاری ازدیپلمهای فراماسونی، منجمله دیپلم فرخ‌خان کلمه (یهوه)[۵]

۱ــ برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به:

1 – Le Monde Maconnique : Revue de la Francmaonnerie et ethangere . xv (1873) . 174 – 181

2 – Internationales Freimaurelexikon (Zurich . Leipzig and vienna . 1932) . 469 .

3 – Encyclopedia Judaiea (Berlin . 1930) . V . 690–691 .

۲ــ Dalsace

۳ــ Issac Cremieux

۴ــ Allianc israeliec universelle

۵ــ بر روی دیپلمهای محمودی ـ مشار ـ شانگهای نیز نام «یهوه» نقش شده.

بازبان وخط عبری نقش شده که این خود نموداردیگری از بستگی یهودیان با فراماسونری میباشد . در ایران بستگی فراماسونیسم با صیهونیسم از بدو فعالیت این سازمان زیر زمینی درایران وجود داشته وهم اکنون نیز دارد. کارگردانان فراماسونیزم ازیهودیان ایران ویا نودینانی که حسب الظاهر دین آباء واجدادی خود را رها کرده‌اند ، تشکیل میگردد وهم اکنون نیز درلژهای وابسته بفرانسه و انگلیس در ایران یهودیان مهاجر بایران ویهودیان ایرانی عضویت دارند . از اینکه آنزمان فراماسونهای ایرانی تا چه پایه با یهودیان ایران همکاری داشته‌اند ، اطلاعی در دست نیست و بدین ترتیب اطلاعات ما درباره فعالیت فراماسونی فرخ خان امین الدوله وگروهی که با اوهمکاری داشتند ، خاتمه میابد واکنون بمعرفی یکی ازدرخشان ترین وآزاده ترین چهره‌های ایرانی که او نیز بنوبه خود بعضویت سازمان فراماسونری درآمده بود ، میپردازیم .

میرزا یوسفخان مستشار الدوله

یکی دیگر ازچهره های درخشان وآزاده فراماسونری ایران در ابتدای فعالیت دراینکشور ، میرزا یوسفخان مستشار الدوله نویسنده کتاب معروف « یک کلمه » است . او که از پیشروان نشر فکر ورواج آزادی درایران است در پاریس وارد لژ فراماسونری « Clemente Amitié » منتسب بگروه گرانداوریان شده است . تاریخ صحیح ورود او بایـن لژ ماسونی، در دست نیست ولی فرمان نشان روزکروا Rose croix که ازطرف استادان لژ مذکور باو داده شده بتاریخ بیست وهشتم نوامبر ۱۸۶۹ میباشد .

میرزا یوسفخان که درآن ایام شارژدافر ایران در پاریس بوده درروز ۲۹ نوامبر ۱۸۶۹ یکی ازدرجات عالیه فراماسونری را ازمعتمدین واستادان لژمذکور گرفته است. درزیر فرمان نشان او « معماران اعظم » لژ مینویسند: « ما معتمدین لژکلمانت امیتیه گواهی میکنیم که عنوان حاضر بوسیله ما ببرادر میرزا یوسفخان ، پس از آنکه در حضور ما مراتب را امضاء کرد تسلیم شده است » این نشان که باو داده شده دارای مزایائی بوده است . زیرا درمتن فرمان نوشته شده « میرزا یوسفخان میتوانند از همه



میرزا یوسف خان
مستشارالدوله

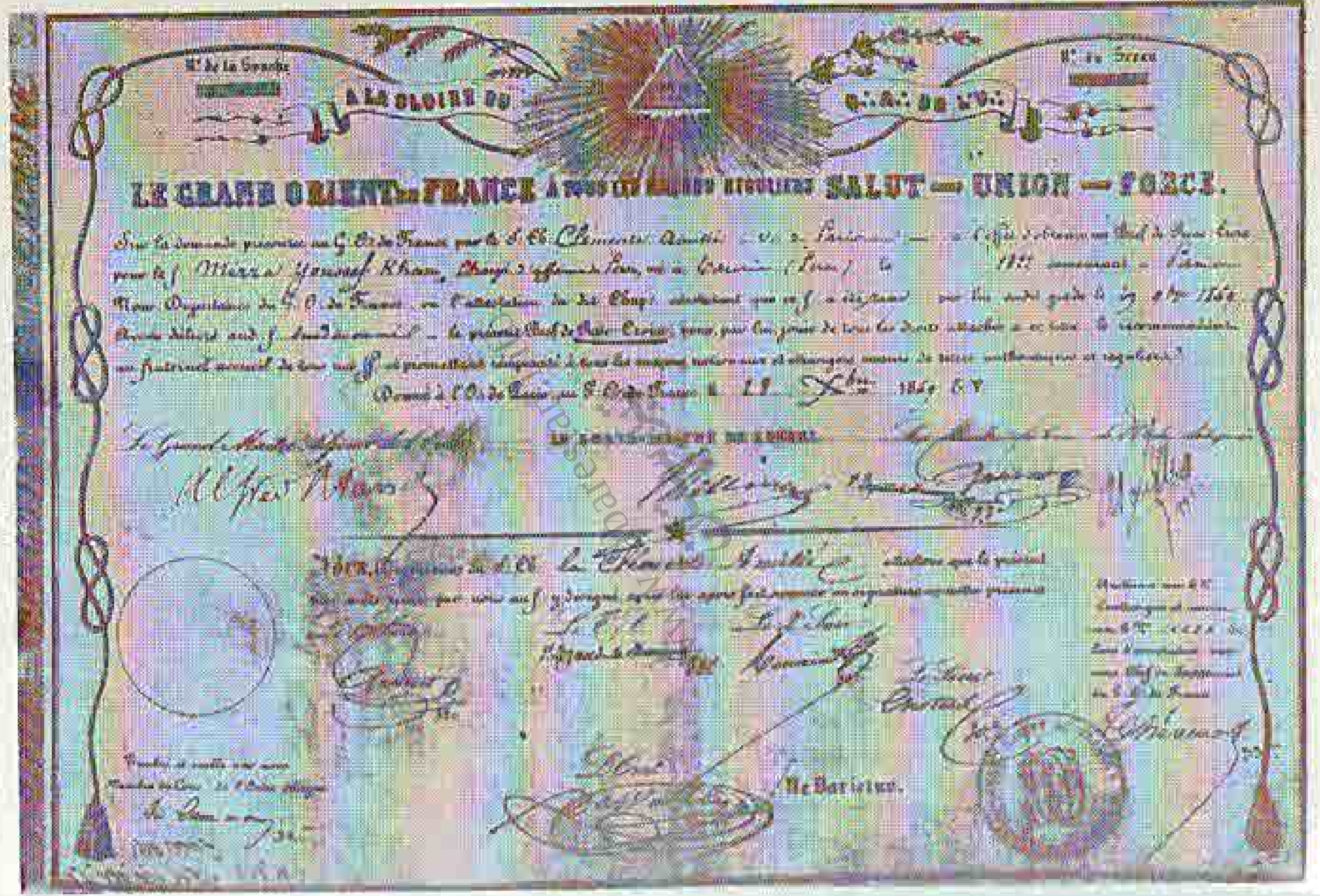
حقوق ناشی ازین عنوان ونشان استفاده کنند ، وبتمام برادران ماسونی توصیه میکنیم که اورا بپذیرند. وهمچنین به همه ماسون‌های داخلی وخارجی که دارای نشان رسمی و حقیقی هستند متقابلاً توصیه میکنیم که احترامات لازم معمول دارند » .

میرزا یوسفخان دوران خدمات سیاسی اش رادرسفارتخانه های ایران از سال ۱۲۷۰ ـ ه (۱۸۵۳ـم) درحاجی طرخان روسیه شروع کرد . اوتا۱۲۷۸ ـ ه (۱۸۶۱ـم) کار پردازی ایراندا درین شهر بعهده داشت ، سپس ازسال ۱۲۷۹ ـ ه (۱۸۶۲ ـ م) شارژدافر سفارت ایران درپطرزبورگ و ژنرال کنسول تفلیس بود و تا سال ۱۲۸۳ ـ ه (۱۸۶۶ ـ م) درمأموریت های مذکور بسرمیبرد . ازاواخرسال ۱۲۸۳ ـ ه (۱۸۶۷ـم) شارژدافرسفارت پاریس شد. درهمین مأموریت بودکه اوداخل لژفراماسونری«کلمات

امینیه » شد و تا سال ۱۲۸۷ ـ هـ (۱۸۷۰ ـ م) در مأموریت پاریس بود . پس از ورود بایران بسمت معاونت عدلیه ، میرزا یحیی‌خان مشیرالدوله منصوب شد . چون درین اوقات در روزنامه اختر چاپ اسلامبول انتقاداتی از دستگاه دیوان انتشار مییافت و همچنین ارتباطی که او با فراموشخانه ملکم داشت، مورد اتهام قرار گرفت و اورا مسبب اصلی این انتقادات داشتند « ... بعلت ارتباطش با ملکم مواجبش قطع ولقبش را به میرزا جواد خان دادند ... خود میرزا یوسفخان را زنجیر نموده به قزوین بردند . امین‌الدوله با کمال خصوصیتی که با میرزا یوسفخان داشت ممکن بود کاغذ اوراکه بست آورده بود نگذارد بنظر شاه برسد واین پیرمرد را آخر عمر بزنجیر گرفتار کند ... »[۱] او مدت پنجماه درزندان بود، تا اینکه بعداً بسمت کارگزاری مهام خارجهٔ آذربایجان به تبریز رفت . میرزا یوسفخان دردوران خدمات دولتی چندین بار بجرم فعالیت های آزادی خواهانه و انتقاد از دستگاه ناصرالدینشاه بزندان افتاد و در سال ۱۳۱۳ ـ هـ (۱۸۹۵ ـ م) درحالیکه هفتاد وسه سال داشت درگذشت .[۲] میرزا یوسفخان رساله یك کلمه را درسال ۱۲۸۷ ـ هـ (۱۸۷۰ ـ م) درپاریس نگاشت . او وقتی نوشتن رساله را آغاز کرد که تحت نظر و تعلیمات استادان فراماسونری گرانداوریان قرار داشت . به همین نظر درین رساله جملاتی ازقانون اساسی فراماسونری نیز نقل کرده است . او هنگام معرفی رساله‌اش مینویسد « ... یك کلمه‌ای که جمیع انتظامات فرنگستان درآن مندرج است کتاب قانون است که جمیع شرایط وانتظامات معمول بها که به امور دنیویه تعلق دارد درآن محرر ومستور است و دولت وامت معاً کفیل بقای آن است ... شاه و گدا و رعیت ولشکری دربند آن مقید هستند واحدی قدرت مخالفت به کتاب قانون ندارد ... » از بازماندگان او یك پسر ویك دختر باقیماندند . پسری که درقید حیات است بنام (یوسف‌مشار) میباشد که سالهاست گوشه‌گیری اختیار کرده و در ده عجب‌شیر بسر میبرد .

۱ـ خاطرات اعتماد السلطنه ص ۸۷۱ .

۲ـ درفرمان نشان بوزکروا ، تاریخ تولد او ۱۸۲۲ نوشته شده است


À LA GLOIRE DU G∴ A∴ DE L'U∴

LE GRAND ORIENT DE FRANCE À TOUS LES MAÇONS RÉGULIERS SALUT — UNION — FORCE.

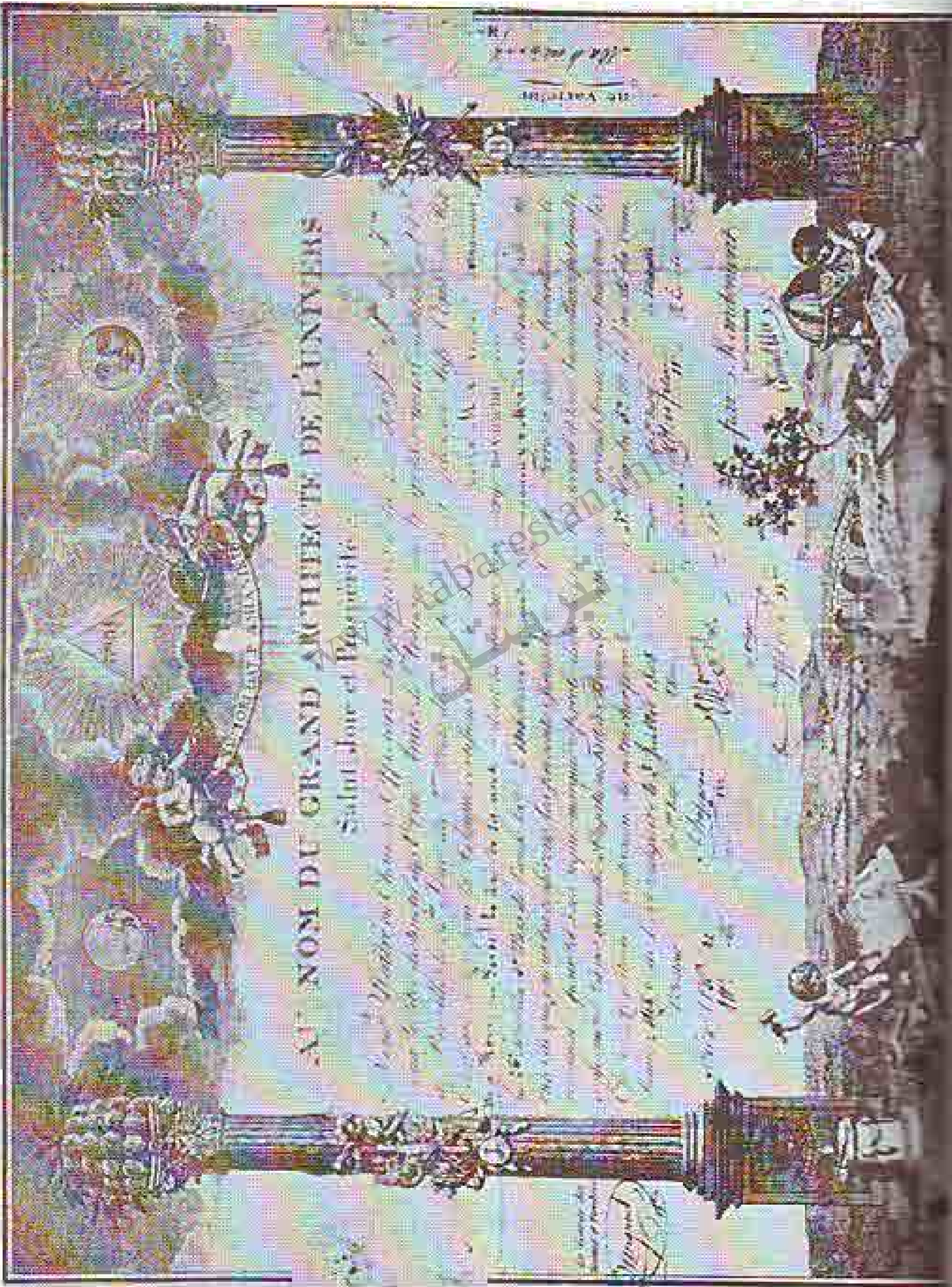
Mirza Youssef Khan

Rose Croix

Donné à l'O∴ de Paris ... le 28 Xbre 1864 E∴V∴

LE GRAND ORIENT DE FRANCE

Le Secrétaire.


AU NOM DU GRAND ARCHITECTE DE L'UNIVERS

مشاورالملک محمودی

یکی دیگر از پیشقدمان فراماسونری در ایران محمود محمودی مشاورالملک است که در لژ «ویکتوریای شرق بروکسل» عضویت داشت. مشاورالملک محمودی که در سوم ژوئیه ۱۸۶۵ (۱۲۸۱ ــ ه) بموجب دیپلم ماسونی «شورای طریقت بلژیک» بمقام استادی در لژ مذکور رسیده است، کاشف ستاره محمودی در عالم نجوم است که این ستاره بنام او به ثبت رسیده. پنجسال قبل از اینکه او بمقام استادی در لژ فراماسونری بلژیک برسد (۱۸۶۰ ــ م - ۱۲۷۶ ــ ه) پس از مدتها تحقیق ومطالعه بالاخره موفق شد که بین مریخ ومشتری ستاره جدیدی کشف کند که علمای نجوم آنرا بنام «محمودی» خواندند و نام لاتین آنرا «وانانه» گذاشتند. روزیکه بمقام استادی ماسونی رسید بموجب تاریخ متن دیپلم وی فقط بیست ونه سال داشت و در آن ایام اوجوانترین ماسون ایرانی بود. درمتن دیپلم اوجملاتی بدین مضمون نوشته شده است: «ما استادان کرسی وافسران صاحب مقام لژماسونی .·.ST .·.IN .·.IM در بیست و نهمین روز ماه دوم سال حقیقی ۵۸۶۵ (سال نیسان یهودی) وباحضور اعضاء شورای عالی آئین اکوس منتسب به اسکاتلند در .·.X آت ث .·. که دربروکسل تشکیل شده تصدیق مینمائیم که برادرخیلی ارجمند و عزیزمان میرزا محمود منجم متولد قم، در ایران، ۲۹ ساله که امضایشان در ذیل است در بیست و ششمین روز چهارمین سال .·. V درمیان ما پذیرفته شده وشاگرد وهمکار بزرگ ما درجه .·. R باو دادیم، از کلیه برادران واستادان اعظم خواهش میکنیم که اورا تحت عنوان .·. V بشناسند وباو التفات برادرانه داشته ومقدمش راگرامی بدارند. این فرمان بر اساس تعهدات متقابل ما دربروکسل، ممهور بمهر بزرگ ما وامضاء شده توسط همه افسران برجسته V وبا امضاء مجدد برادرارجمند ما «رانه» درسومین روز پنجمین هفته سال حقیقی نیسان ۵۸۶۵- ۳ ژوئیه ۱۸۶۵ تکمیل شد. استاد اعظم - Tolwa خزانه‌دار - خطیب - دبیر وامضای محمود منجم»

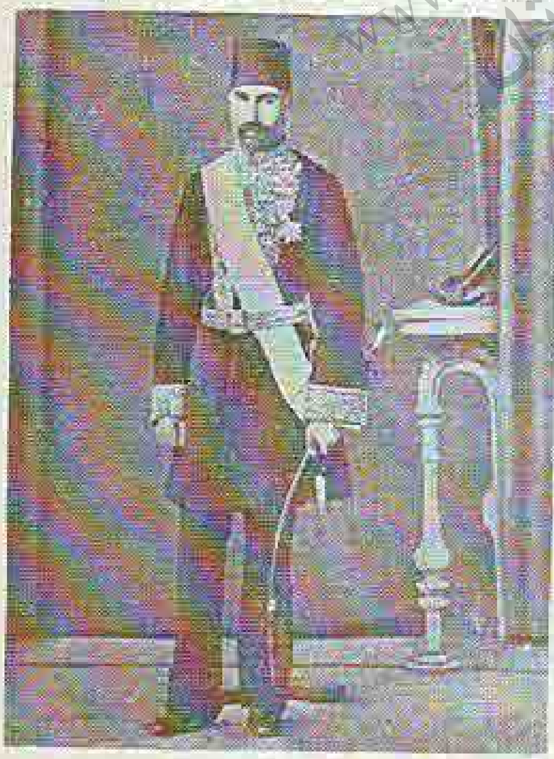
محمود محمودی مشاورالملک فرزند میرزا محمدعلی است. جدش میرزا محمد



میرزای جلوه نصیرالدوله بدر مشاورالملک محمودی



ازکشف ستاره محمودی در پاریس



مشاورالملک محمودی در لباس وزارت

. باقرمجتهد ازاهالی مازندران بوده که دردربارفتحعلیشاه صاحب مقام و اهل علم بوده . پس ازفوت محمدباقرمجتهد ، فتحعلیشاه ، فرزند اومحمدعلی‌را بکارهای دولتی گماشت واولین شغل وی ترمیم رسائل وزارت جنگ بود. چون دربن‌کار لیاقت وکاردانی ازخود نشان داد ، به‌حکومت کاشان منصوب شد . هنگامیکه میرزا محمود دوازده ساله بود ، پدرش درقم وفات یافت . چون او ازبدو طفولیت علاقه زیادی بتحصیل علوم داشت و چندین سال درقم نزد علمای آنعصر بتحصیل مقدمات و علوم حکمت و ریاضی پرداخته بود ، در سن هفده سالگی باتفاق مادرش بمشهد رفت و دو سال بتحصیل علوم تحریر اقلیدس وعلم هیئت پرداخت . در۱۲۷۱ـ ه (۱۸۵۵ـم)که بیست ساله بود بتهران آمدو معلم دارالفنون شد . مدتی تحت تعلیمات مسیو « بهلر » فرانسوی که معلم ریاضیات و مهندس عالیمقامی بود تحصیلات خودرا تکمیل کرد . چون جوان فوق‌العاده با هوشی بود ، مراتب علمی اوبگوش ناصرالدینشاه رسیدوبامرشاه مقررشد همراه چهل محصل دیگر کـه در سفارت امیرنظام گروسی بفرانسه میرفتند برای ادامه تحصیلات بپاریس برود .

محمودی درسوربن پاریس بتحصیل ریاضیات پرداخت و در رصدخانه این شهر زیر نظر پرفسور « لوریه » عالم معروف نجوم وکاشف ستاره « نپتون » بادامه تحصیل پرداخت وپس ازمدتی تحقیق بطوریکه گذشت ستاره « وانانه » راکشف کردکه بنام او « ستاره محمودی » نامیده شد .

امیرنظام‌گروسی که خود واعضاء سفارتش درپاریس وارد لژفراماسونری «ســـر امیتیه » شده‌بودند، محمودی‌را نیزوارد لژماسونی کرد . چون هنگام مراجعت بایران بمقام استادی فراماسونی نرسیده بود ، با توصیه مرکزگرانداوریان فرانسه به بروکسل رفت و « در شورای طریقت بلژیک»که منتسب ووابسته بگروه ماسونیک اسکاتلند بود، بمقام استادی رسید . هنگام مراجعت بایران در اسلامبول با میرزا حسین خان مشیرالدوله سفیر ایران که هجده سال مقام استادی در لژ ماسونی‌اینشهررا داشت

ملاقات کرد .

دریکی ازروزها که میرزا حسینخان مشیرالدوله سفیر ایران بافتخار اوضیافت داده بود ،میرزا ملکم خان سفیر ایران دردم نیز که بملاقات مشیرالدوله آمده بود در آن ضیافت حضور داشت . ملکم خان پس از تمجید ازمیرزا محمود خان با اظهار تأسف می‌گوید :

می‌ترسم با اینهمه زحمت وقتی بایران مراجعت نمائید کاری بشما رجوع شود که بهیچوجه با سوابق و معلومات شما سازش نداشته باشد و ضمناً ازاو سئوال می‌کند نسبت بکدام رشته ازفنون علمی بیگانه اید ؟

وی درجواب می‌گوید: من اگر بخواهم ازعلومی کــه بی بهره‌ام اسم ببرم باید بسیاری ازعلوم را بشمارم !

ملکم خان اظهار می‌کند مقصودم از آشنا نبودن بموضوعاتی است که در ایران فعلاً مؤسساتی درآنموضوع دائر است و شما نسبت بآن بی‌اطلاعید . مرحوم محمودی میگوید چون تلگراف از اختراعات جدید است می‌توانم بیگانه بودن خود را نسبت بآن اعتراف کنم میرزا ملکم خان اظهار می‌کندگمان نزدیك به یقین من آنست که شما را بهمین کار بگمارند !

مرحوم محمودی پس ازاینکه بایران بازمی‌گردد بملاقات اعتضاد السلطنه رفته و بعداً بحضور ناصرالدین شاه باریافته مورد تمجید فوق‌العاده واقع می‌گردد . اتفاقاً حدس میرزا ملکم خان تحقق یافته وشاه میگوید : « به نظامت تلگرافخانه منصوبش نمایند ! »

میرزا محمود خان با ناامیدی وخاطری پریشان ونگران از نزد شاه مراجعت و یکسره نزد استاد غلامرضا معروف به « جناب استاد » که درعالم ریاضت بمقامات عالیه رسیده بوده است میرود تا درقبول ورد این شغل مشورت نماید .

استاد میگوید « شاه آنچه امر می‌کند اطاعت کن و سرپیچی از اوامر شاه عاقبت

خوشی نخواهد داشت ! »

میرزا محمود خان طبق فرمان شاه به‌تلگرافخانه رفته سالها در این سمت مشغول کار میشود، تا اینکه بمعاونت وزارت تلگراف ارتقاء پیدا می‌کند.

بعداً نیز با سمت هائی ازقبیل ژنرال قنسولگری طرابوزان و سفارت ایران در بغداد ونمایندگی دوره اول مجلس شورای ملی هنگام ریاست مرحوم صنیع‌الدوله و کفالت وزارت عدلیه درزمان مستشاری مسیوبرنی «استاد اعظم» لژفراماسونری بیداری ایران ، فرانسوی منصوب میشود.

مرحوم مشاور الملک در زمان تصدی در تلگرافخانه بامر ناصرالدینشاه اغلب شبها درشمس‌العماره حضور شاه میرفت وبا دوربین های فلکی که ازاروپا واردکرده‌بود کواکب را بشاه نشان داده وحرکات وگردش آن ها را توضیح میداد.

مرحوم محمودی اصرار داشت‌که باتقویت دربار بایجاد رصدخانه‌به پردازد ولی اصراروی بجائی نرسید و بقراریکه معتصم السلطنه فرخ حکایت میکند ناصرالدین شاه گفته بود « نباید پول را روی هوا خرج کرد ! » بنابراین بجای تأسیس رصدخانه تنها استفاده‌ای که ازوجود اوبعمل آمد این بود که اجمالاً ذهن شاه را بطرز گردش و حرکات وفواصل سیارات سماوی آشنا میکرد !

تألیفاتی که بزبان‌فارسی از آنمرحوم باقی مانده‌سه‌کتاب یکی درعلم جغرافیاست که آن را بخواهش مرحوم علیقلی خان هدایت (مخبرالدوله وزیر تلگراف) تألیف‌کرده است. دیگری کتابی است درهیئت و نجوم که هنگام اقامت درطرابوزان و مأموریت دولتی تألیف نموده.

یکی هم تقویمی است درخصوص تعیین فصول وبروج سیارات هفتگانه‌که ازاین جهت‌که مربوط به هفت سیاره است اهمیت دارد.

مرحوم مشاورالملک نه پسر ویک دختر از دوزن داشته‌که فعلا دوپسر ویکدختر ازاو بجا مانده‌اند.

دانشمند مزبور درسال ۱۳۳۸ هجری درسن ۸۹ سالگی چشم ازدیدار این عالم فرو بست ومدفن اودر مسجد بالاسر قم میباشد.

فصل یازدهم

فراموشخانه میرزاملکم‌خان

از اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه ، عده‌ای از ایرانیان باروپا مسافرت کردند و پس ازمشاهده پیشرفتهای سریع دول اروپائی تصمیم گرفتند در مراجعت اقداماتی برای تغییر اصول اجتماعی و سیاسی وبخصوص طرز اداره کشور درایران بوجود آورند .

ولی حکومت مطلقه ناصرالدین‌شاه و درباریان جاهل و سودپرست او ، همواره سد بزرگی در راه اصلاحات و اجرای نظریات اروپا رفته‌ها و روشنفکران بودند .

یکی ازجوانهای اروپارفته و زباندان زمان ، میرزا ملکم پسر میرزا یعقوب ارمنی (اهل جلفای اصفهان) بود ، که در سفر دوم به پاریس بعضویت لژ فراماسونری «سینسر امیتیه» پذیرفته شده ودرمراجعت درصدد برآمده بودکه ازراه تشکیل شعبه این فرقه نظریات روشنفکران وفرنگ رفته‌های امثال خودرا بمرحلهٔ عمل درآورد .

زندگانی میرزا ملکم‌خان

میرزا ملکم ، در سال ۱۲۴۹ ه (۱۸۷۷ م) در جلفای اصفهان کنار زاینده رود بدنیا آمد و پدرش میرزا یعقوب که ترک کیش پدران گفته واسلام پذیرفته بود، سالها درسفارت روسیه به مترجمی اشتغال داشت و وقتی از روسیه بازگشت، خانواده خودرا ازاصفهان بتهران آورد ودراین شهر اقامت گزید .

ملکم ازکودکی باروپا رفت و دوره‌های ابتدائی ومتوسطه را دریکی از مدارس مربوط به‌ارامنه فرانسه طی کرد وسپس بمدرسه عالی پلی‌تکنیک پاریس راه یافت.

میرزا تقی‌خان امیرنظام چون با میرزا یعقوب پدر ملکم آشنائی داشت، او را وادار کرد تا فرزندش را تشویق بتحصیل در رشته علوم سیاسی نماید. ملکم بدینکار پرداخت و سرانجام هنگامیکه بایران بازگشت درمدرسه دارالفنون که درشرف‌افتتاح بود بسمت مترجمی دروس استادان اروپائی و تدریس جغرافیا و علوم مقدماتی بکار پرداخت.

چون ملکم از فیزیک نیزاطلاعاتی داشت، ضمن تدریس دردارالفنون، مقدمات ایجاد دستگاه تلگراف بین مدرسه و قصر شاهی را نیز فراهم ساخت و نخستین ناقل دستگاه تلگراف از اروپا بایران شناخته شد. ولی چون درآنزمان مردم عادی و حتی خواص از امور علوم شیمی وفیزیک اطلاع‌نداشتند، کارهای علمی‌ملکم بعنوان تردستی وچشم‌بندی تلقی‌گردید وحتی ناصرالدین‌شاه‌که‌خود جوانی خردسال بود، از مشاهده کارهای او دلخوش شده و ملکم را بخویش نزدیک نمود وملکم چنان از ظهور روحیه جدیددرشاه ومردم‌استفاده‌نمودکه‌وقتی بعدها شعبه‌فراموشخانه‌را درکشور تأسیس‌کرد، ازکارهای علمی خود برای جلب توجه داوطلبان تازه وارد استفاده مینمود.

ملکم علاوه برمعلمی دارالفنون، مترجم حضور شاه و مستشار و مقرب حضور میرزا آقاخان نوری نیز بود و در کارهای سیاسی از طرف اعتمادالدوله مورد مشاوره قرار میگرفت.

هنگامیکه فرخ‌خان کاشی برای مذاکره دراطراف اختلاف ایران و انگلیس با هیئتی باروپا رفت، ملکم نیز دراین سفر درمعیت وی عزیمت نمود و چون در معاهده صلح پاریس مصدر خدمات شایانی‌گردید درمراجعت ترفیع مقام ودرجه یافت. بموجب مدارکی‌که دردست‌است ملکم‌تنهادراین‌سفروارد‌تشکیلات فراماسونی شد [1] وقبل ازآن با این‌دستگاه ارتباطی نداشت.

۱- سیاستگران دوره قاجار صفحه ۱۲۸ همچنین رجوع شود به:
Le monde Maconnique، 1873

در این هنگام مملکت متشنج و دستگاههای اداری کشور و دربار قاجار فاسد بود، ملکم رساله‌ای که خود آنرا (کتابچه غیبی) نامیده است واصول و قواعدی برای اصلاح امور پیشنهاد کرد که آنرا بدون ذکر نام بوسیله میرزا جعفرخان مشیرالدوله بحضور شاه فرستاد و چون ناصرالدین‌شاه بواسطه تأثری که از قضیه هرات و تسلیم به عهدنامه پاریس بخاطرش راه یافته بود مفاد آنرا پسندید و دستور اجراء قسمتهائی از آنرا صادر کرد. ملکم خوشحال شد ولی درباریان مانع اجرای این مفاد شدند. او که در این اوقات فراموشخانه را نیز تشکیل داده بود بتلاش دیگری پرداخت. لیکن این بار درباریان، چنان شاه را از وجود او و پدرش میرزا یعقوب ترساندند که ناصرالدین شاه پدر اورا در ۱۲۷۸ ﻫ (۱۸۶۱م) به اسلامبول تبعید کرد و پس از دوسال خوداو را نیز تحت‌الحفظ تاخانقین واز آنجا بخاک عثمانی اعزام داشت.

ملکم دراسلامبول مدتی سمت مترجمی ومستشاری میرزا حسین‌خان سفیر وقت ایران را درآن شهر داشت و بعد بعنوان ژنرال قونسول ایران بمصر رفت و چون هزار تومان پول نقد از اسماعیل پاشا خدیو مصر رشوه گرفت او را به اسلامبول احضار کردند.

در ۱۲۸۸ ﻫ (۱۸۷۱ م) میرزا حسین‌خان سفیرایران دراسلامبول ازمقام‌سفارت احضارگردید وچون بتهران آمد بوزارت خارجه وعدلیه منسوب شد و چون با ملکم سابقهٔ آشنائی داشت ویرا بتهران احضار کرد وودرامور سیاسی واصلاحی مستشار صدارت عظمی قرار داد و ملکم بدین ترتیب موفق شد نقشه ایجاد مجلس دارالشورای ملی را بصورت (مجلس‌تنظیمات حسنه) از تصویب شاه بگذراند. گرچه اقدام مجدد او بسبب کینه توزی شدید معاندین و درباریان فاسد شد اما شاه او را با لقب (ناظم‌الملك) مفتخرساخت و با سمت وزیرمختاری به لندن اعزام نمود.

مدتی بعد ناصرالدین‌شاه به اروپا رفت و چون احتیاج بپول پیدا کرد، بملکم متوسل شد و مقدمات اعطای امتیاز بانك و راه‌آهن وغیره را به بارون ژولیوس‌دوروتیر را فراهم نمود. در سفردوم شاه به اروپاگرچه ملکم نتوانست دولت انگلستان حاضر



میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله درلباس سفارت

بدعوت رسمی از ناصرالدین‌شاه کند ولی درنتیجه تلاشی که در آلمان کرد و موفق به تخلیه ناحیه‌قطور از تصرف عثمانی گردید، بپاداش این حسن خدمت ازمقام وزیرمختاری به سفارت کبری ترفیع یافت وعنوان (جناب اشرف) را پیدا کرد و بعدها که خودرا «پرنس رفورماتور» یا «شاهزاده مصلح» خواند پادشاه به‌او اجازه استعمال لقب پرنس

را هم داد .

پس از مرگ سپهسالار و روی کارآمدن مستوفی‌الممالک مخالفان ملکم درصدد عزل او برآمدند ولی ملکم بتهران آمد وموفق شد اقدامات آنها را خنثی کندو باردیگر مورد محبت قرارگیرد وبلندن بازگردد .

در ۱۳۰۶ هـ (۱۸۸۸م) که ناصرالدین‌شاه برای سومین بار باروپارفت ، چون مورد استقبال انگلیسها قرار گرفت ، در مقابل دریافت ۱۰۰۰ لیره پیشکشی امتیاز تأسیس سازمان لاتاری در ایران را باوداد که بعلت مخالفت علماء وحرمت آن لغو گردید .

پس از لغو امتیاز مزبور ، امین‌السلطان موفق شد حکم عزل ملکم را از کلیه مقامات ومناصب بگیرد لیکن بمجرد عزل او خریدار امتیاز لاتار بمحکمه شکایت کرد و گرچه محکمه بضرروی رأی داد ، لیکن در جریان محاکمه بشدت از ملکم هتک احترام گردید وحملات زیادی باوصورت گرفت . بطوریکه وی علاوه بر از دست دادن مقام و منصب دولتی ، حیثیت واعتباری را نیز که سالها در ایران واروپا اندوخته بود از دست داد و برای جبران شکست در سال ۱۳۰۹ هـ (۱۸۹۱ م) بانتشار روزنامه قانون دست زد .

پس از کشته شدن ناصرالدین‌شاه ، ملکم بخشنامه‌ای بنام (اشتهارنامه اولیای آدمیت) چاپ کرد و بایران فرستاد و مقارن همین ایام امین‌السلطان صدراعظم معزول گردید وبجای وی امین‌الدوله دوست دیرینه ملکم بمقام صدارت عظمی رسید .

امین‌الدوله مظفرالدین‌شاه را نسبت بمیرزا ملکم‌خان برسرلطف آورد و او را بوزیر مختاری ایران در رم منصوب نمود و ملکم تا سال ۱۳۲۶ هـ (۱۹۰۸ م) که بواسطه عوارض پیری و کسالت ممتد در سویس رخت از جهان بست ، در این سمت باقی بود .

درباره کارهای عجیب و غریبی که به‌این شخص نسبت میدهند ، تاکنون مطالب زیادی گفته شده است . آنچه مسلم است ، چون وی از شعبده‌بازان ماهر و فوق‌العاده زبردست بود ، اورا مردی خارق‌العاده ومرموزوخطرناک میدانستند . نویسنده یکی از

نشریات فارسی درباره اینگونه کارهای ملکم مینویسد :

« میرزا ملکم‌خان که درچشم‌بندی وشعبده‌بازی مهارت و استادی کامل داشت ، با عملیات خود تمام مردم‌را بحیرت وادار میکرد . افسانه‌های زیادی درباره شعبده‌بازیهای عجیب وغریب اوشهرت دارد . فی‌المثل میگویند ، روزی شاه در اروپا بود (دربرلن یاپاریس) میرزا ملکم‌هم همراه شاه دراروپا بسرمیبرد . شاه میرزاملکم‌خان را برای حضور در یك جشن نظامی دعوت میکند ، دراین جشن سربازان و افسران و تمام افسران نظامی آن کشور چنانکه هم‌اکنون معمول است ازبرابر رئیس جمهور آن کشور رژه میروند . ضمن این رژه سربازان سایر کشورها نیزدفیله میدهند نوبت برژه کشورهای شرقی میرسد ، سربازان مصری و ترك با کلاه فینه وسایرین با لباسهای ملی خود شروع برژه مینمایند ولی ازقشون ایران خبری نبود ، زیرا ایران چنین هیئتی بآن کشور اعزام نکرده بود .

شاه بمیرزا ملکم‌خان میگوید همه‌کشورها رژه دادند ولی‌خیلی‌بد شدکه ایران دراین‌رژه شرکت ندارد وباعث سرافکندگی است . میرزا ملکم‌خان میگوید : نگران نباشید ، من درست میکنم و وقتی رژه همه کشورها تمام میشود میرزا ملکم خان با حقه بازی و شعبده بازی عجیبی یك سرباز ایرانی رابا لباس مخصوص بمیدان رژه میفرستد . این سرباز شیپور مخصوص مینوازد و یکدفعه هزار سرباز ایرانی با نظم وترتیب مخصوص و عجیبی وارد میدان میشوند وهمه حضار وحتی خود شاه را بحیرت میاندازند .»[۱]

افسانه دیگری که از میرزاملکم‌خان نقل میکنند بدین ترتیب است که «رئیس‌جمهورفرانسه روزی شاه ومیرزا ملکم‌خان‌را برای ساعت ۵ بعدازظهر بقصرخود دعوت مینماید. ساعت ۵در۴شاه بمیرزاملکم‌خان میگویدبرای‌شرکت دردعوت رئیس‌جمهوری خود را حاضر کند ولی میرزا ملکم‌خان میگوید باید ساعت ۷ بدعوت برویم . هرچه شاه اصرارمیکندکه اگربدقولی بکنیم باعث‌آبروریزی ایرانیان است میرزا ملکم‌خان

۱ـ روزنامه فرمان سال ۱۳۳۰ مقاله کریم روشنیان .

قبول نکرده ومیگوید ساعت هفت میرویم بقیه کارها با من.

سرساعت هفت ، شاه و میرزا ملکم‌خان وارد کاخ ریاست جمهوری میشوند . رئیس جمهورفرانسه با حالت گرفته وعبوس ازآنها استقبال میکند ومیگوید مثل اینست که قراربود ساعت ۵ تشریف بیاورید. شاه درحالیکه ازخجالت سرخ شده بود بمیرزا ملکم‌خان چشم میدوزد . میرزا ملکم‌خان با تبسم مخصوص میگوید ، صحیح است جناب رئیس . ماهم بوعده وفاکرده ودرست سرساعت ۵ شرفیاب شدیم وبعد ساعت خود راکه درست عقربه آن روی پنج بوده برئیس‌جمهور نشان میدهد. رئیس‌جمهور با تمسخر خاصی میگوید « ساعت شما خوابیده است » میرزا ملکم درجواب میگوید « اطمینان دارم ساعت من درست است اگر باور ندارید، بساعت خودتان نگاه کنید» رئیس‌جمهوری با قیافه‌ای که ازاعتماد اوحکایت داشت بساعت خود نگاهی میکند وبا تعجب می‌بیند که ساعت اونیز ۵ بعدازظهررا نشان میدهد، ناچارمیگوید به بخشید ساعت من هم خوابیده است ، بعد ازچند نفردیگرهم که درآنجا حضورداشتند سئوال میکند ولی می‌بیندساعت آنها هم ۵ بعدازظهررا نشان میدهد . حتی یکنفررا میفرستدکه ازمحل دیگری ساعت را بپرسد ، معلوم میشود تمام ساعتهای پاریس ساعت ۵ بعد ازظهررا نشان میدهند . همه را بهت وحیرت فرا میگیرد وموقع خدا حافظی میرزا ملکم‌خان با رئیس‌جمهور دست میدهد وناگهان رئیس جمهورفرانسه می‌بیند که دست میرزا ملکم‌خان دردست او جا مانده وخود اوبدون دست درحال رفتن است .[۱]»

بطورخلاصه میرزاملکم‌خان ازاین‌شعبده بازیها زیاد داشته واگرهمه آنها صحت نداشته باشد مهارت وتردستی خود میرزاملکم غیرقابل تردید است . این دوداستان که بیگمان افسانه‌ای بیش نیست ازآنجهت ذکرشد تا نمونه‌ای ازافکارمردم آنزمان درباره مؤسس اولین سازمان فراموشخانه وکسیکه کارهای غیبی‌وعجیب میکرد نشان داده‌شود وخوانندگان بدانندکه مردم آنزمان وحتی‌طبقات عالیه درباره ماسونها ورهبران آنها چگونه فکرمیکردند .

۱ــ روزنامه فرمان ــ سال ۱۳۳۰

وقتی ملکم‌خان و پدرش میرزا یعقوب شعبه سازمان فراماسونری **فراموشخانه ملکم** را بتقلید از گراند اوریان فرانسه در ایران تشکیل دادند ابتدا از نخبه اعیان و چند تن از شاهزادگان دعوت بعمل آوردند و انجمن خود را فراموشخانه نامیدند.

برخی از نویسندگان عقیده دارند که نام «فراموشخانه» را ملکم و پدرش ابداع و به مجمع فراماسونها داده‌اند. درحالیکه درفصول قبل یادآور شدیم که «فراموشخانه» را از دوران اشکانیان به زندان‌های وحشتناک اندیمشک میگفتند. وسپس سایر مورخان و نویسندگان این کلمه را در نوشته‌های خود بکار برده‌اند[1].

۱ــ نخستین باری که درزبان ایرانیان نام فراموشخانه وفراموشی پیدا شده دردوران سلطنت شاهان ساسانی بوده. شاپور دوم پادشاه ساسانی، زندانی درخوزستان داشته که بنام «فراموشخانه» و «قلعهٔ فراموشی» نامیده میشده. مرتضی راوندی مینویسد: «... مجرمین سیاسی وافرادی ازطبقهٔ ممتاز که مرتکب جرمی میشدند معمولاً بقلعهٔ مستحکمی درخوزستان بنام «فراموشخانه» گسیل میشدند و کسی حق نداشت نام زندانی و محل او را بزبان راند...» (ص ۵۱۰ جلد اول تاریخ اجتماعی ایران) دردوران حکومت اشکانی این زندان وسیله از میان بردن اشخاص بلند مرتبت بوده که وجودشان برای کشور خطر داشت.

مخوفترین زندانی‌که در آن ایام وجود داشته در قلعه فراموشخانه بوده‌که بنابادعای پروفسور آرتور کریستن سن (ص ۲۱۳ ایران در زمان ساسانیان) زندان «گلیگرد» و یا «اندمیشن» نام داشت.

این زندان که می‌توان آنرا شبیه قلعهٔ باستیل فرانسه دانست بنام (انوشبرد) یا «قلعهٔ فراموشی» نیز می‌خواندند. کسیکه در این محل زندانی میشد هیچکس حق نداشت نام زندان و یا زندانی را بزبان آورد. چنانچه یکی ازرعایای ایران کلمهٔ «انوشبرد» را بزبان میراند ویا ازیکی از زندانیان دراین قلعهٔ مخوف یاد میکرد، بلافاصله کشته شده ویا بسرنوشت زندانی مبتلا میشد.

فوستوس بیزانس در باره فوت ارشاك پادشاه ارمنستان در قلعه‌فراموشخانه مینویسد: خواجه سرائی که «درقسمت» نام داشت و امیر یکی از ولایات ارمنستان بود، در یکی از جنگهائی که با (کوشانیان) کرد، شاهپور دوم را از خطر مرگ نجات داد. شاهپور به پاس خدمات او فرمود. «هر چه از من خواهی بخواه» و وعده داد که مطلوب او هرچه باشد اجابت خواهد شد. درنتیجه اجازه خواست که یك روز بقلعه فراموشخانه بدیدن ارشاك ــ

درباره تاریخ تأسیس فراموشخانه درایران اختلاف نظرهائی وجود دارد. خان ملک ساسانی به‌نقل ازرساله عبرةالناظرین وعبرةالحاضرین تألیف آقا ابراهیم بدایع نگارمینویسد «درسال ۱۲۷۴ هجری قمری درسال‌آخرصدارت میرزاآقاخان نوری‌در تهران‌فراموشخانه‌ای که‌آنرافرامیـ‌ن‌می‌نامیدند دایرکرده ومردم‌را به‌آزادی‌جمهوری‌طلبی دعوت میکرده است. لژمزبور را درخانه جلال‌الدین میرزا پسرفتحعلیشاه واقع درمحله مسجد حوض‌تهران بطورسری وپنهانی‌دایرنموده است. دوره اجلاسیه این لژ فرامیسین که‌پیرمردان‌خاطرات‌اسرارآمیزآن‌را باهزاران‌آب‌وتاب‌حکایت‌میکردند هفت سال طول‌کشید ودراین‌ایام میرزا یعقوبخان‌با پسرش درتشکیلات فراموشخانه‌وتبلیغات جمهوری همکاری میکرد.[1] کم‌کم این راز پنهانی علنی شد درسال ۱۲۷۹ جمعی از شاهزادگان بر دولت بشوریدند و شاه‌را سخت نگران ساختند بامر دولت جمعی از اصحاب‌اورابگرفتند عده‌ای فرارکردند ودسته‌ای بروضات مطهرةالتجا بردند[2]...».

این مطالب هنگام تحقیق درسایر اسناد و مدارک تأسیس اولین فراموشخانه جدید درایران تطبیق نمی‌کند، زیرا بدایع‌نگار تأسیس فراموشخانه را در ۱۲۷۴ هـ (۱۸۵۷ م) و انحلال آنرا در ۱۲۷۹ (۱۸۶۲ م) میداند. درحالیکه در همین نوشته دوران فعالیت فراموشخانه‌اولیه هفت سال ذکرگردیده‌است و بنظر میرسد سایرمورخان

ـــبرود تا احترام نسبت به او بجای آورد و بوسیلهٔ موسیقی او را شاد گرداند. شاهپور باو جواب داد که اجابت این مسئول بسیار دشوار است و تو خود چون نام «فراموشبرد» (قلعهٔ فراموشی) را بر زبان رانده‌ای جان خود را بخطر انداخته‌ای ...» با وجود این شاهپور تقاضای او را اجابت کرد و او اولین و آخرین خارجی است که موفق شد بـه قلعهٔ فراموشی برود.

۱ ـ حمدالگار شرق شناس انگلیسی مینویسد: «از آن جا که در انقلاب فرانسه، مفهوم جمهوریت با برهم زدن نظم اجتماعی موجود و بی‌دینی مرادف بود، «فراموشخانه» را هم به تبلیغ جمهوریت متهم میکردند. خاصه آنکه ملکم خان، همیشه می گفت که رژیم جمهوری باید بر همان اساس نظام متداول در اغلب کشورهای اروپائی، مستقر شود واتباع مملکت باید در کلیهٔ امور کشوری و دولتی، برای تعیین مقامات و وظائف آنها، مشارکت داشته باشند» (مقاله فراماسونری‌درایران ص ۱۷)

۲ ـ سیاستگران قاجار ص ۱۱۰

نیز همین اشتباه را مرتکب شده‌اند . مگر اینکه قبول کنیم که عمر اولین فراموشخانه جدید ایران هفت سال نبوده است . نظریات مختلفی که درباره تأسیس فراموشخانه ابراز شده عبارتست از :

۱ــ محیط طباطبائی معتقد است که ملکم پس از تنظیم کتابچه غیبی فراموشخانه را بنیان نهاد . این کتابچه بین سالهای ۱۲۷۵ و۱۲۷۶ نوشته شده‌است .[۱]

۲ــ دکتر فریدون آدمیت می‌نویسد «ملکم فراموشخانه را ظاهراً درسال ۱۲۷۵ بنا نهاد .[۲]»

۳ــ ظل‌السلطان در تاریخ مسعودی می‌نویسد «ملکم پس از بازگشت از سفارت فرخ‌خان در ۱۲۷۴ فراموشخانه را تأسیس کرد[۳].

۴ــ پرفسور لمبتن تاریخ تأسیس فراموشخانه را ذکر نمی‌کند، ولی تاریخ انحلال آن را ۱۲۷۸ میداند[۴].

۵ــ ابراهیم حکیمی «حکیم‌الملك» در مصاحبه‌ای که با نویسنده کرد ، تأسیس فراموشخانه ملکم‌را در ۱۲۷۴ اعلام نمود[۵].

۶ــ یك محقق شوروی تاریخ تأسیس فراموشخانه ملکم را درایران سال ۱۸۵۷ (۱۲۷۴ ه) می‌داند و دراین باره چنین مینویسد « در آذربایجان و ایران فراموشخانه قرینه فراماسیون است . فراموش‌خانه در ایران (تهران) در سال ۱۸۵۷ (۱۲۷۴ ه) بوسیله میرزا ملکم‌خان ایجاد شد . در جمعیت فراموشخانه مسائل علمی و اجتماعی و سیاسی گوناگون بحث میشد . هدف اولیه ترویج معارف وآزادی بود . و بعد بفعالیت علیه استبداد در ایران پرداخت . برخی از اعضاء این جمعیت جزء سازمان دهندگان نهضت مشروطیت ایران بودند. اوائل سالهای شصت قرن گذشته فراموشخانه به «جمعیت

---

۱ ــ مجموعهٔ آثار ملکم ص ذ ــ د

۲ ــ فکر آزادی ص ۹۵

۳ ــ به نقل از تاریخ بیداری ایرانیان جلد اول ص ۱۱۹

۴ــ انجمنهای سری درانقلاب مشروطیت ص۱۷۲.

۵ــ مجله آسیای جوان ۲۸ خرداد مقاله (من مؤسس فراماسونری در ایران بودم).

آدمیت» تغییر نام داد . ارگان چاپی این جمعیت روزنامه قانون بود (۱۸۹۵ - ۱۸۹۱) که ملکم‌خان درلندن منتشر می‌کرد وخود مدیر واداره‌کننده آن بود . در اثر ملکم کتاب « اسرار فراموشخانه» ماهیت و مقصد این اتحادیه گفته شده است . جلسات آن مانند فراماسیونهای اروپائی در شرایط اختفا و MYSTIQUE برگذار میشد و اعضاء آنهم مانند فراماسیونها از قشرهای بالای جامعه بودند .[۱]

بنابراین ، و با توجه بنظریات فوق می‌توان گفت که تأسیس اولین فراموشخانه ایران دراواخر سال ۱۲۷۴ ه (۱۸۵۷ م) ویا اوائل‌سال (۱۲۷۵ ه) بوده است .

میرزا ملکم‌خان در روز دهم دسامبر ۱۸۵۷ (۱۲۷۳ ه)[۲] در معیت فرخ‌خان امین‌الدوله و چند عضو دیگر میسیون اعزامی ایران باروپا وارد لـژ فراماسونری «سنسر امیتیه»[۳] که‌یکی از شعبات گرانداوریان بود ، شد . اوکه خود دریکی ازشعبات فراماسونری با «قاعده» ویا « اجازه» فراماسون شده بود ، بدون اینکه فرمان تأسیس لژ ویا سازمانی نظیر لژهای فراماسونی داشته‌باشد ، در تهران فراموشخانه را تأسیس کرد . وهمین امر سبب شدکه فرخ‌خان امین‌الدوله درکار تأسیس فراموشخانه درایران از او ناراضی باشد . حمدالگار می‌نویسد : «مشهور است‌که میرزا فرخ‌خان ازرقیبان ومخالفان فراموشخانه بوده وممکن است علت اصلی مخالفت او ، آگاهی ازین‌موضوع بوده است که ملکم‌خان از لژ بزرگ « گرانداوریان » فرانسه مأموریتی برای تشکیل لژ فراماسونری درایران نداشته است . وحال آنکه ایرانیان اورا یك فراماسون می‌دانستند وبه‌احتمال‌قوی بذیرفته بودندکه فراموشخانه او، درواقع یك لژ فراماسونری است .»[۴]

۱- آثار منتخبه فلسفی اخوندااف چاپ مسکو ۱۹۶۲ ص ۳۱۸

۲- بولتن شورای طریقت گراند اوریان سال ۱۸۶۰ ص ۳۹۶-۳۹۷ .

۳- Sincere amitié

۴- مقاله فراماسونری در ایران ص ۱۳

تشکیل فراموشخانه ملکم تفأل ازحافظ

دکتر ملک‌زاده نویسنده و مورخ ایرانی هنگام بحث درباره کلمه (عدل مظفر) مینویسد: «مستبدین، آزادیخواهان و درباریان همه از خواجه شیراز (تفأل) میکردند چنانچه میرزا سلیم خان ادیب‌الحکماء طبیب محمد ولیخان سپهسالار با تفأل ازدیوان خواجه شیرازکلمه (عدل مظفر) را انتخاب وبوسیله سپهسالاربتصویب مظفرالدینشاه رسانید.»

دکتر ملک‌زاده میافزاید: «حزب فراماسون هم در ایران با تفأل از حافظ پدید آمد ... درمیان رجال دوره استبداد میرزا ملکم خان بیش از هر کس درآشنا کردن مردم بدستگاه تمدن جهان و منافع قانون و مزایای حکومت ملی سعی و کوشش کرد و تأثیر افکار او در روشن کردن ضمیر مردم وپیدایش مشروطیت بسیار گرانبها بود، حزب فراماسون را او در ایران بنیان نهاد و ازاین راه افکار نوین را تا آنجا که مقتضیات آنزمان اجازه میداد درمیان ایرانیان انتشار داد. او هنگامیکه میخواست این حزب را تشکیل بدهد از جور امناء دولت بیم داشت و ماهها در تردید بسر برده با رنج وعذاب درآغوش بود تا اینکه روزی هنگام مطالعه بیاد دیوان حافظ افتاد و با خود گفت.

«بهتر است برای درك آینده این‌کار تفألی زنم» دیوان خواجه را درکنارگرفت وباین غزل ضمیر پریشانرا جمعیت روی داد وایمنی خاطر حاصل گردید.

خیز در کاسه زر آب طربناك انداز　　　پیشتر زانکه‌شودکاسه سرخاك انداز

عاقبت منزل ما وادی خاموشانست　　　حالیا غلغله در گنبد افلاك انداز

میرزا ملکم خان پس‌ازاینکه این دو بیت را از دیوان خواجه خواند بلافاصله بفکر تشکیل «فراموشخانه» و یا بقول دکتر ملک‌زاده «حزب فراماسون» در ایران افتاد.[1]

گرچه این ادعای دکتر ملک‌زاده که بتفصیل ازآن یاد میکند دور از واقعیت

۱ــ تاریخ مشروطیت ایران جلد س ۱۱۹

بنظر میرسد ولی بهرحال درصحت آن شکی نیست زیرا ملکم برای پیش بردن مقاصد خود با هر دسته از مردم و رجال به یك طریق جداگانه صحبت میکرده و شاید این داستان شیرین را نیز برای خوش آمد کسانیکه بحافظ علاقه داشتند جعل کرده است .

ملکم کلمه «فراموشخانه» راکه از زمانهای بسیارقدیم بفرقه (ماسونری) میگفتند انتخاب کرد و چون مردی با هوش و زیرك بود ومیدانست چگونه بین مردم نفوذکند این کلمه راکه حکایت از داستانهای اسرارآمیز وهیجان‌انگیز میکرد بروی سازمان خود نهاد وجنبه رمز وابهام فراموشخانه را باسابقه تاریخی آن در ذهن مردم ممزوج ساخت .

بطوریکه مورخین مینویسند ، در زمان قدیم کسی که میخواست وارد فرقه ماسونی (بنائی) شود پس از گذراندن امتحانات سخت، استاد بزرگ جام‌آب گوارائی بدست او میداد که آنرا آب فراموشی میگفتند واو مکلف بود آبرا بنوشد وازآن‌پس هرچه در فرقه خود دیده است فراموش کند وهیچ چیزرا بروز ندهد وچنین وانمود کند که همه چیز را فراموش کرده است . اسمی را که میرزا ملکم خان روی انجمن خود گذاشت نیز ازاین حیث مناسبتی داشت و هر چند که فراموشخانه میرزا ملکم خان شعبه رسمی و مجاز فراماسونری فرانسه یا انگلیس نبود ، و شرائط خاصی که لازمه تشکیل لژ است درآن رعایت نشده‌بود لیکن چون خود وی فراماسون فعال و سرشناس بود مردم و رجال آن زمان و حتی پادشاه وقت تشکیلات او را شعبه‌ای از فراماسونی جهانی خواندند وبا این نظربآن نگاه کردند .

متأسفانه از سازمان فراموشخانه ملکم اسناد ومدارك معتبری باقی نمانده است زیرا وی و پدرش فراموشخانه خودراکاملاً سری تأسیس کرده بودند وکنترل شدیدی برای حفظ اسراراعمال مینمودند وفقط کسانی را بعضویت آن قبول میکردندکه جداً مخالف رژیم دیکتاتوری و استبداد و طالب اصلاحات و ترقیات سریع باشند . قبل از تشکیل فراموشخانه ، ترقیخواهان و شیفتگان آزادی بطور پراکنده و با احتیاط

به‌فعالیت‌های پنهانی خویش برای بدست‌آوردن آزادی وتغییر حکومت تلاش میکردند. لیکن میترسیدند که براثر فشار طبقه حاکمه وجامعه روحانیت خرد شوند. اما بتدریج این جنبه ترقیخواهی به علماء نیز سرایت کرد و روحانیون روشنفکر به‌بهانه آشنائی با فقه اسلامی شاگردان و طلاب خود را وادار بکسب علوم جدید میساختند، و این طبقه نیز بتدریج به‌ترقیخواهان و آزادگان می‌پیوستند. علاوه بر این در همین اوان دستجات وطبقات ناراضی دیگر نیز جلسات مخفیانه داشتند وبطور پراکنده فعالیتهائی در راه کسب آزادی وتغییر حکومت مطلقه واستقرار رژیم قانون مینمودند.

پرفسور لمبتن عقیده دارد که دراین موقع «... یکی ازاین مجامع دسته فراماسون‌ها بود که آنها را اصطلاحاً «فراموشخانه» می‌نامیدند. دراین سازمان عده‌ای که بعداً رهبری انقلاب مشروطیت را عهده‌دارشدند عضویت داشتند. تأسیس فراموشخانه را به‌میرزا ملکم خان نسبت میدهند واغلب اعضای اصلی آن از شاگردان قدیمی مدرسه دارالفنون بودند که درربیع‌الاول ۱۲۶۸ مطابق با ۱۸۵۱ احداث گردیده بود. سرپرست و رئیس نخستین فراموشخانه که فراماسون‌های انگلیسی و فرانسوی اصولا آنها را نمی‌شناختند، پدر میرزا ملکم خان یعنی میرزا یعقوب خان[1] بود و عده‌ای از رجال واعیان عضو این جمعیت بودند وحتی‌شایع است که خود ناصرالدینشاه نیز با فراموشخانه مزبور تماس داشت ...»

شایعه تماس ناصرالدینشاه با فراموشخانه از عریضه‌ای که میرزا حسینخان قزوینی (مشیرالدوله) وزیر مختار ایران در اسلامبول درسال ۱۲۷۹ هـ (۱۸۶۲ م)

۱ـ خان‌ملک ساسانی‌مینویسد «میرزا یعقوبخان نامبرده که ارمنی بود ودعوی مسلمانی مینمود. در سفارت روس سمت مترجمی داشت ودرتمام عمر برای انگلیسها جاسوسی میکرد وبموجب اسناد ونوشتجات موجوده‌دوفقره جاسوسی ازاو آشکارمیباشد...» نویسنده‌مزبوردر جای‌دیگر میافزاید «... بعد ازعزل میرزاآقاخان انگلیسها میرزا یعقوب‌خان‌را ملبس بعبا وعمامه کرده بخوارزم نزد خان خیوه فرستاده اورا برای تصرف مرو و شاهیجان تشویق و تحریص کرده و وعده داده بودند که دراین راه با او مساعدت نمایند...» (سیاستگران صفحه ۳۹)

بحضور وی نوشته است آشکار میشود. مشیرالدوله از قول ملکم بوزیر خارجه مینویسد: «او میگوید بدستور شخصی شاه فراموشخانه را دایر کرده و بامر او این انجمن را منحل کرده است[۱].»

این گزارش که جزء اسناد سفارت ایران در اسلامبول میباشد نشان میدهد که ناصرالدینشاه از ابتدا میدانسته که فراموشخانه چیست و دستور تشکیل آنرا به‌ملکمها (پدر و پسر) داده است، اما بعداً او را از ادامه اینکار بوحشت انداخته‌اند و برای اثبات اینکه شاه از تشکیل فراموشخانه مطلع بوده، نوشته و نظریه وزیرمختار فرانسه در ایران را نقل میکنیم که بنوبه خود بسیار جالب توجه است. این وزیر مختار که کنت دوگوبینو نام داشته است، سالها در ایران مأموریت سیاسی داشته و بتحقیق یکی از ایران‌دوستان بنام است و کتابهای متعددی درباره‌کشور ما نوشته است. او در کتاب «فلسفه مذاهب و فرق آسیا»[۲] هنگام بحث درباره فرقه بهائی علت تعطیل فراموشخانه

۱ـ برای اینکه بدانیم میرزا ملکم خان بفراموشخانه بچشم دکان‌عطاری مینگریسته قسمتی از نامه اورا که درهنگام بیکاری نوشته از آرشیو وزارت خارجه ایران نقل‌میکنیم. ملکم مینویسد «والله و بالله هریك از تکالیف را که اشاره بفرمائید قبول خواهم کرد بهمه حالت راضی هستم مگر به بی‌کاری حتی بیکاری را هم قبول خواهم کرد. اما بشرطی که اسباب گذران من مهیا باشد. اگر بخواهند هم گرسنه باشم و هم بیکار بمانم این نخواهد شد. من اگر فقط حقه‌بازی بکنم (همان‌کاری‌که در فراموشخانه میکردم) سالی هشت‌هشت هزار تومان عاید من میشود، اگر فراموشخانه بر پا کنم سالی بیست هزار تومان مداخل میکنم. اگرروزنامه‌نویسی بکنم باصطلاح قدیمی‌ها هرکس را بخواهم بزانو می‌اندازم...» ملاحظه میشود که ملکم سه شغل، حقه‌بازی فراماسونری و روزنامه‌نویسی را وسیله کسب مال وجمع‌آوری پول میدانسته است (اسناد رسمی دولتی مجموعه ۵۹-۶).

۲ـ ترجمه نوشته‌های‌کتاب گوبینو را علی‌طالقانی‌لیسانسه دانشسرایعالی بعهده گرفت و مرحمتاً به نویسنده داد. اصل کتاب که در ۱۹۵۷ تجدید چاپ شده است در کتابخانه خانم دکترعذرا غفاری دانشیار دانشسرای عالیست که در اختیار مترجم‌قرارداد‌که از لطف خانم غفاری وطالقانی سپاسگزارم. یك نسخه دیگر ازکتاب مزبور درکتابخانه خان‌ملك ساسانی است که درسال ۱۹۲۲ م در پاریس چاپ شده است. دراین سال بموجب قانون مطبوعات‌فرانسه چون چهل سال ازچاپ نوشته‌های اومیگذشت، دولت‌فرانسه چاپ کتابهای←

ملکم‌را انهامی میداندکه درباریان بفراماسونهای عنوآن‌بسته وآنهارا بهائی‌دانسته‌اند گوبینو مینویسد :

« نزدیك بدو سالست‌که دولت ناراحتیهائی راجع بمبتکرین عقاید جدیددارد اینطور که گفته میشود این یکی از ادارات اروپائی است که موجب پیدایش این‌فکر وعقاید جدید شده‌است. میان ایرانیانی‌کهدوراوبازندگی میکردند، یك‌ایرانی باهوش و لایق وجود دارد که از دوستداران و طرفداران افکار جدید است و خود اوست که سبب پیدایش انجمنی بنام فراموشخانه «فران‌ماسونری» شده است .

این شخص مدتهای مدیدیست‌که نقشه چنین انجمنی را طرح‌ریزی‌کرده است. خاور زمینی‌ها بفراهم آوردن چنین محافلی تمایل زیادی دارند و از ایجاد آنها لذت فراوان میبرند و بهمین دلیل‌که ما مغرب زمینیها هنر شرقی‌ها را از لحاظ موزیك و هم‌آهنگی آن که بی‌شباهت بموسیقی ما نیست ، ارزش قائل هستیم .

شخصی که اینك مورد بحث‌ماست خودرا بپادشاه معرفی وباو نزدیك شده این شاه مانند سلاطین گذشته بدو چیز متکی‌است . یکی تملك دارائی شخصی و دیگری قدرت وحکومت مطلقه . بنظرشاه وجود این عوامل است‌که پادشاه میتواند اعتمادملت را نسبت بخود جلب نماید .

این ایرانی (ملکم خان) در یکی از نقاط تهران انجمنی تشکیل داد و خود ریاست آنرا برعهده گرفت و سعی بلیغ مبذول میداشت که اعضای انجمن همکاری بسیار نزدیکی با خودش داشته باشند ونیز اعضای انجمن وفاداری خودرا نسبت بمرام و مبانی و رئیس فراموشخانه اعلام دارند . و نیز تعهد کرده بودند که بکوشند تا تمام افراد درجه اول مملکت باین مسلك نو بگروند .

او بشاه گفته بود : بااین‌تدبیر ماهرانه شاه در رأس ملت قرار خواهدگرفت ودر

← اورا از تملك خانواده‌اش خارج وبمطبوعات اجازه داد که کتب اورا برایگان چاپ‌کنند. کلیه کتب او تجدید چاپ شد مگر تاریخ ایران او . وقتی گوبینو فوت کرد جهودها در جراید فرانسه نوشتند : (خورشید نیمه شب غروب کرد) ولی‌آلمانها قبلاً درسال ۱۹۰۰ مجسمه اورا در برلین نصب کردند .

نتیجه قدرتها را در دست خواهد داشت و قدرت و نفوذ او در ملت بطوری استحکام پیدا میکندکه هیچکس نخواهد توانست قدرتهای باز یافته شاه را از وی سلب نماید.

البته واضح استکه پادشاه از افتتاح چنین انجمنی با طیب خاطر استقبال نمود وبتمام تجلیاتی که ممکن بود ازاین حزب بمنصه ظهور رسد خودرا علاقمند و متمایل نشان داد. ولی پس از مدتی، شاه چند روزی ازملاقات با وزراء، امراء، وسایررجال خودداری نمود وکسی اورا ندید.

او بدون آنکه بداند چه طبقاتی در حزبی که بفرمان خودش تأسیس شده عضو هستند ویا لااقل اطلاعاتی راجع بعقاید و افکار این انجمن دارند، از انجمن ترسید و مایل شد که بفراموشخانه سری بزند «گوبینو پس از تشریح کلمه فراماسونری در لغت انگلیسی وفرانسه مینویسد» ایرانیهای عضو انجمن برای سر نگهداری و بدست آوردن نتایج خوب وشایان توجه ازانجمنی که تشکیل داده بودند ازهیچگونه پشت هم اندازی وتردستی‌های ظریف برای اینکه بدیگران بگویندکه از حوادث واتفاقات انجمن کاملاً بی‌اطلاعند ابانکردند، درنتیجه رئیس انجمن به رازداری مریدان خود مطمئن شد.

فراموشخانه درزبان فارسی بمعنی (خانه فراموشی) است. ازهمان‌آغازفعالیت فراموشخانه ایرانیان ازاین تشابه وقرابت لغوی نتیجه‌ای گرفتندکه با معنی این‌کلمه بستگی داشت. اینها میگفتند پس ازاینکه ازفراموشخانه خارج میشوند آنچه را که در آنجا دیده‌اند، فراموش میکنند و همین مسئله به رؤسای فراموشخانه فرصت دادکه‌آنچه را بخواهند درلژمطرح کنندبدون‌اینکه بترسندکه درخارج افشاء میشود. در مدت چند هفته همه اطرافیان شاه و متنفذین وارد فراموشخانه شدند. مؤسس فراموشخانه درجات ونشان‌هائی‌را میان اعضاء فراموشخانه تقسیم‌کرد. وسپس درباره مرام فراموشخانه بسخنرانی پرداخت در حالیکه جلسات بظاهر مجلس چای و قلیان بود ...»

بتدریج کارفراموشخانه بالاگرفت و چون در اکثر جلسات‌آن درباره اصلاحات

مملکتی و ترقیات فرنگستان سخن بمیـان میآمد ، بالطبع درباریان و شخص شاه از این گونه صحبتها و مذاکرات ناراضی شدند . بخصوص که درباریان با هرگونه انجمن سازی مخالف بودند .

محمود عرفان نوشته است « .. درباریا انجمن‌سازی موافق نبود زیرا گاهی در انجمنها ازاصلاحات مملکت وترقیات فرنگستان سخن بمیان میآمد وبعضی هم میرزا ملکم‌خان را جاسوس دولتهای خارجی تصور میکردند . بهرحال درباریان میخواستند فراموشخانه وانجمنها را تحقیرومسخره کنند بهمین‌جهت کریم‌شیره‌ای راکه دلقك‌دربار بود تشویق وتحریك‌کردندکه اوهم فراموشخانه ترتیب دهد .

اوچند اطاق تودرتوئی درست‌کردکه چراغ‌های ضعیفی در هر اطاقی روشن بود کسی‌که میخواست درفراموشخانه‌کریم شیره‌ای پذیرفته شود ، شبـانه او را باطاق اول وارد میکردند وپس ازتأملی چند باوطاق دوم تا باطاق‌آخرکه میرسید درآنجا چراغ کم‌نورتری قرارداده‌آلات بسیارزشت وقبیحی‌گذارده برلوحه‌ای‌فحش‌های رکیکی‌نوشته بودند وحاصل‌آنها این‌بودکه‌این‌فحشها براو وارد باشد اگرآنچه‌راکه دیده است‌بکسی بروز دهد چون بیننده با حالت بهت و خجلت وپشیمانی از آنجا خارج میشد هر چه رفقایش از او سئوال میکردند کـه چه دیده چیزی نمیگفت و بهمین‌جهت همه تصور میکردند اوهمه چیزرا فراموش‌کرده است . و این مسئله بیشتر مردم را برفتن در این فراموشخانه‌وادارمیکرد وبدین‌ترتیب فراموشخانه ملکم‌خان‌را مورداستهزاء وگفتگوی اراذل قراردادند[۱] » .

با وجودیکه درباریان بتدریج با ملکم‌خان عداوت ودشمنی پیداکرده حتی‌اورا (جاسوس انگلیسها) خطاب‌کرده بودند ، معذلك او و پدرش با نهایت آرامش و بدون تظاهر وسروصدا بکارخود ادامه میدادند. شخص ملکم درحالیکه مشغول‌ترویج‌کارهای فراموشخانه بودمقالات ورسالات وکتبی درباره (اصلاح‌اوضاع ایران) و (ایجادمجالس مقننه) منتشرمیساخت‌که درآنها روشنفکران وملاها وتجار وحتی شاهزادگان‌را تشویق

۱ـ مجله یغما سال هفتم شماره ۱۷ .

به‌تغییر وضع کشور مینمود. و بطرز جالب توجهی این رسالات را گاهی مستقیماً و گاهی بطور غیرمستقیم، بنظر ناصرالدینشاه میرسانید و اورا تشویق باجرای موادآن میکرد. میگویند: ناصرالدین‌شاه هم‌کم و بیش‌ازوضع فراموشخانه ملکم‌اطلاع داشت ولی‌تصور میکرد درانجمن مزبورفقط کارهای چشم‌بندی یاتردستی وحقه‌بازی بافراد میآموزند و اینکارها صرفاً بمنظورسرگرمی است.

اعتماد واطمینانی که‌شاه ازفراموشخانه داشت، براثر توصیه‌هائی‌بود که‌اطرافیانش باو میتمودند. حلاج مینویسد: «سید صادق [طباطبائی] وسید اسمعیل [بهبهانی] پس ازمطالعه‌کامل‌ودریافت مقاصد مؤسسین‌حزب جدیدالتشکیل‌شاه‌را ملاقات‌وحضوراً برای تأمین‌خاطرملوکانه اظهارداشتند که‌آنچه ما فهمیده‌ایم تشکیل‌وتأسیس‌فراماسیون درایران‌با ترتیبات فعلی‌مضربدین ومخالف تاج وتخت ومقام سلطنت نیست...»[1] همین نویسنده معتقد است که تشکیل‌وتأسیس فراماسونری درایران برای نزدیکی‌روابط‌شرق وغرب‌وجهت تعدیل اوضاع‌سیاسی وترویج تمدن‌فرنگ درایران بود. به‌همین‌مناسبت «... جمعیت فراماسون دربدو تأسیس وتشکیل برای تسریع نفوذ مغرب وجلب دولت وعلماء دین و معاریف ملت بذل مساعی زیادی نمودند و اشخاص ذی‌نفوذ مهمی مانند مرحومین آقا سید صادق مجتهد سنگلجی‌وسید اسمعیل مجتهد بهبهانی‌را که‌ازمعاریف درجه اول علماء دارالخلافه بودند به‌محفل خاص دعوت ورازنهفته را درمیان نهادند و ازهرجهت موجبات جلب اعتمادآنان را فراهم ساختند[2]...»

جلال‌الدین میرزا یکی از شاهزادگان قاجار که سازمان فراماسونی ومخصوصاً فراموشخانه ملکم‌کمک فراوان کرده، جلال‌الدین میرزا قاجار کوچکترین‌فرزند فتحعلیشاه بود[3]. اودرسال ۱۲۴۲هـ (۱۸۲۷م) متولدشد وهشت‌ساله بودکه پدرش جهان‌را بدرودگفت. شاهزاده قاجاردوران‌کودکی و جوانی خویش‌را در دربارهای محمدشاه وناصرالدینشاه‌گذراند.

۱ـ تاریخ نهضت ایران ص ۷۷.

۲ـ ایضاً ص ۷۸

۳ـ پارسی نغز ص۴۳۳



شاهزاده جلال‌الدوله
پسر فتحعلیشاه نایب
فراموشخانه

علی اصغر حکمت درشرح حال او مینویسد: «... زیبا دلی دانا - با دانایان و خردمندان و سخنسرایان پیوسته همنشینی گزید و در آموزشگاه دارالفنون بدانش - پژوهی پرداخت.

درفرهنگ زبان فارسی دستی توانا وزبانی گویا یافت. پس‌زبان فرانسه‌بیاموخت و درشمار ترجمانان وپیوستگان دربارشهریارقاجارجای گرفت. مگراورا دامنه‌اندیشه پهن‌گشت اندك اندك ازمرزدانسته‌ها ونبشته‌های زمان پافراترنهاد. ودربن ونهاد ودین وآئین باریك‌بینی وآهوگیری آغازنمود.

ازاینرو برخی بیغاره‌کج دینی وبدکیشی براونهادند تاآنجا که بهنگام دستوری میرزا محمدخان قاجارکه‌گروهی‌را بگناه بیدینی گرفتند او را نیز بازخواستند و وی پیش ازآنکه گرفتار شودگریخته وبآستانه‌شاه عبدالعظیم به ری پناه برد نیکخواهان و بزرگان بدرگاه شاه و رفانی کردند و شاه بپاس خویشی و نزدیکی از سر گناه او

بگذشت ...»

درسال ۱۲۶۹ هـ (۱۸۵۲) فرماندداری لرستان‌را داشته است وازاین‌پس روزگاری در دربارشاه بسر آورده سرانجام بسال ۱۲۸۹ هـ (۱۸۷۲ م) در تهران در چهل و هفت سالگی بمرد. نویسنده پارسی نغز مینویسد : «... دست نوشت (خط) شکسته را درست مینوشتند و سرودهای نغزمیسروده، دیوان قاآنی را گردآوردکه درسال ۱۳۰۲ در تهران بچاپ رسید و برخی از سرودهای او را نیز در پایان آن نگاشته‌اند[1]... شاهزاده دانش‌پژوه قاجارنگارش داستان‌نامه نوین بنام «نامه خسروان» درسرگذشت شهریاران کشورایران ازآغازپیدایش تا نزدیك زمان خودکمتراستوارکرد[2]...»

نویسنده «پارسی نغز» مینویسد «شاهزاده چون همواره درپژوهش چیزهای نوین فرنگستان بود به‌پیروی وهمکاری ملکم‌خان ارمنی‌درتهران برای نخستین‌بارفراموشخانه «فرامیسن» بنیادکردند ونخستین نشست فراموشیان‌درخانه او بوده است . وگویاکه‌این خود انگیزه بیمهری ناصرالدینشاه درباره اوشده است[3]...»

نویسندگان دیگرضمن تائید صفات و کمالات شاهزاده جلال‌الدوله معتقدندکه شاهزاده میخواست باکمك ملکم و اعضاء فراموشخانه بتخت سلطنت بنشیند . اگرچه میزان صحت این ادعا معلوم نیست لیکن با توجه بعضویت دو شاهزاده دیگر ایرانی یعنی «شعاع‌السلطنه وظل‌السلطان» ، در لژ بیداری ایران میتوان تا حدود زیادی ادعای این نویسندگان‌راقبول کرد (ماجرای این دو شاهزاده‌که درعین حال مدعی ولیعهدی بودند بعداً در همین کتاب بتفصیل خواهدآمد .)

محیط طباطبائی نیزمینویسد «.. درصورت ظاهر رهبری این نهضت راگویا پدر ملکم میرزا یعقوب خان عهده‌دارگشته‌که وقتی معلم فرانسه ظل‌السلطان وانیس و ندیم برخی ازشاهزادگان بوده ومرجع صوری این‌نهضت همانا یکی‌ازشاهزادگان روشنفکر

۱- پارسی نغز ص۴۳۳

۲ - برای اطلاع ازنامه‌خسروان رجوع‌شود بصفحه ۴۱۱ تا ۴۳۴ کتاب‌پارسی‌نغز.

۳ - پارسی‌نغز۴۳۳

وتحصیلکرده دارالفنون بنام جلال‌الدین‌میرزا پسر کوچك فتحعلیشاه بوده . او که‌مؤلف (نامه خسروان) بفارسی خالص و دوست میرزا فتحعلی آخوندزاده بوده شاید سودای سروری وتاجوری‌داشته‌است[۱]... «درباریان‌آنزمان عقیده داشتندکه درباطن نقشه‌تغییر سلطنت بدست ملکم طراحی شده بود ولی‌ناصرالدینشاه خیلی‌زود از‌آن مطلع‌گشت و به‌همین‌جهت شاهزاده جلال‌الدوله را درخانه مسکونی‌اش واقع در محله مسجد حوض تهران (که ضمناً محل تشکیل لژ بود) محبوس کرده و مدتها او را مورد غضب قرار داده بود[۲].

نظریات نویسندگان درباره فراموشخانه ملکم

با وجودیکه تاکنون در حدود صد سال از تأسیس فراموشخانه ملکم میگذرد معذالک هنوز بتفصیل ازاین مؤسسه مرموز که مقدمه سازمانهای رسمی ومجاز ماسنی در ایرانست کتاب یا رساله‌ای نوشته نشده و فقط گاهگاهی بعضی از نویسندگان درباره آن مطالبی نوشته‌اند. محیط طباطبائی در مقدمه کتابی که بنام (مجموعه آثار میرزا ملکم) خان نوشته ، درباره فراموشخانه ملکم چنین مینویسد : «... ملکم بتنظیم کتابچه غیبی و تقدیم نقشه اصلاح و اوضاع اکتفا نکرده برای آنکه زمینه فکر عمومی را نیز برای قبول طرحهای جدید آماده وآشنا سازد بتقلید از اصول (فراماسونری فرانسه) فراموشخانه‌ای دایر کرد که غالباً اعضای اولیه آنرا همان شاگردان قدیم دارالفنون و اشخاص صاحب نظری تشکیل میدادند که از اوضاع عصر خویش ناراضی وبادامه پریشانی اوضاع سیاسی کشور خود بدبین بودند... طولی نکشید که عده زیادی از رجال و عمال دولت وطبقات مختلف ملت از علماء و فضلا وادبا باین نهضت متمایل و ملحق شدند.

ناصرالدینشاه شخصاً نیز بااین دستگاه که (فراموشخانه) نام یافته بود ارتباطی یافت ولی ملکم بدون آنکه او را از حقیقت امر آگاه سازد به‌ارائه برخی از تدابیر

۱ـ مجموعه آثارمیرزا ملکم خان .

۲ ـ ابراهیم وقایع نگار ص ۱۱۹

و حیل دستی که در فرنگستان یاد گرفته بود سرگرم میساخت چنانکه او می‌پنداشت دراین فراموشخانه آنچه بمردم مینمایند ومی‌آموزند همانا همین تردستی وحقه‌بازی است‌ولی بعدها‌دامنه اینکار توسعه حاصل‌کرد وعده‌بسیاری ازمردم بدان‌گرویدند...»

نویسنده درجای دیگر کتاب خود در زیر کلمه « فراموشخانه » به بحث درباره جعلی بودن این سازمان پرداخته و در اصالت آن شك کرده مینویسد « ... در اینکه ملکم خان پیش آهنگ اصلاح‌طلبی وارائه طریق برای بهبود اوضاع‌کشور ایران بوده و بسیاری از صنایع و بدایع عصر جدید را باعتراف مخالفینش او در سفر اول و دوم خویش از اروپا بایران ارمغان آورده است ، شکی نیست و شهادت کسانیکه با او ارتباط داشته‌اند منظورش از تأسیس فراموشخانه همانا تربیت يك طبقه روشنفکرولایق انجام خدمات اجتماعی در دستگاه دولت بوده است .

ولی ازلحاظ دستگاه جهانی فراماسون [یعنی تشکیل لژ با اجازه‌که فراماسنها این نوع لژها را Calandesten میگویند] چنانکه بعدها نیزبمرحله ثبوت رسید او بهیچوجه حق تأسیس محفل و رخصت تشکیل مجامع فراماسونی در ایران نداشته و پیش خود بکاری دست‌زده‌که در نظر فراماسونهای اصیل و راسخ‌العقیده خالی ازجرم و تقصیر مسلکی محسوب‌نمیشده است و هرگز تشکیلات مجمع آدمیت و فراموشخانه اورا محافل فراماسونری فرانسه وانگلیس برسمیت نشناخته و برای کار او هیچگونه ارزش اجتماعی قائل نشده‌اند ...»[1]

ناظم‌الاسلام کرمانی بنقل از ظل‌السلطان در تاریخ خود راجع بعلت تشکیل فراموشخانه ملکم چنین میگوید :

«... این میرزا ملکم خان مترجم و جزء اعظم و نایب اول ومستشار فرخ خان امین‌الدوله بود . درسفارت کبرای پاریس ، خدمات بزرگ در بستن عهدنامه میان دولت ایران وانگلیس کرده در مراجعت از برای اینکه شاید تخم نفاق وشقاق که در ایران روئیده وبقسمتی ریشه دوانیده‌که ریشه خانواده چهارهزار ساله راکنده ازمیان

۱ـ شرح حال وآثار میرزا ملکم خان .

بردارد ، مجلس فراموشخانه قرار داد که شاید مردم برادر و برابر و خیرخواه یکدیگر بشوند بیچاره ندانسته

(بدبخت اگر مسجد آدینه بسازد یا سقف فرود آید یا قبله کج آید.)

ایرانیهای مبغض و بدبخت حقیقی این بیچاره پاکباز را بکشتن دادند ، خدا نخواست نوعی به اعلیحضرت شاه خدمات پاکبازی او را خیانت قلم دادند که مجبوراً وطن عزیزش را که واقعاً بسیار دوست میداشت و ولینعمت تاجدارش را زیادتر از وطنش میخواست ترک کرد و وداع گفته بغربت رفت[1].»

بلنت مصر شناس و سیاستمدار انگلیسی راجع بایجاد فراموشخانه و تشکیل انجمن آدمیت ملکم در کتاب خود موسوم به «تاریخ اسرار تصرف مصر بدست انگلستان» از زبان شخص ملکم مینویسد:

«... هنوز بیش از بیست سال از عمر من نگذشته بود که صاحب قدرت و نفوذ مخصوص در ایران شدم . چون بدی آئین مملکتداری و عقب افتادگی وسائل زندگی مادی ایران را دیدم به اندیشه اصلاح اوضاع افتادم و به اروپا رفتم و ضمن تحصیل در آنجا بمبادی و اصول دین و اجتماع و سیاست که با عقاید عیسوی آمیخته بود آشنا شدم و کیفیت ترتیب و تنظیم انجمن‌های مخفی و سری و تشکیل محافل فراماسونری را آموختم . سپس بین فلسفه سیاسی اروپا و حکمت دینی آسیا را سازش دادم و دریافتم که سعی و تلاش برای انتظام امور ایران به‌شیوه ممالک اروپائی کاری بیهوده خواهد بود و از این جهت نقشه عمل خویش را در لفافه دین که بار و حیات مردم ایران سازگار تر بود پوشاندم و چون بکشور خویش بازگشتم بزرگان پایتخت و دوستان خودم را که احساس احتیاج به‌اصلاح ملل اسلامی میکردند پیش خواندم و به‌شهامت و شرافت معنوی ایشان دست توسل زدم؛[2]»

عده‌ای معتقدند که بازگوی این تفصیل از زبان ملکم خود بهترین گواه بر این است که غرض اصلی او از ایجاد فراموشخانه تأسیس یك انجمن مخفی بمنظور تربیت افراد و آماده کردن

۱ـ تاریخ بیداری ایرانیان ص ۱۲۰
۲ـ نسخه انگلیسی کتاب بلنت صفحه ۲۲۵

ایشان برای قبول اصلاح وتحول اوضاع بوده‌است. ناظم‌الاسلام درمقدمه کتاب «بیداری ایرانیان» راجع بتأسیس فراموشخانه ملکم مینویسد :

« در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه مشارالیه مجلسی در تهران تشکیل داد و نام آنرا فراموشخانه نهاد خواست بتوسط این مجلس اتحاد کاملی بین ارباب حل عقد اندازد و نفاق را که میان ملت ودولت وبین درباریان بود رفع سازد بلکه باین بهانه شروع در اصلاحات نماید لکن افسوس که خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود ، منافقین درباری ودشمنان ترقی اورا بدخواه دولت قلمداده مجلس وفراموشخانه‌اش را بطاق نسیان وعدم گذاردند .

اگرچه بربعضی این امر مشتبه است که میگویند میرزا ملکم‌خان خواست مجمع فراماسون را تشکیل دهد ، لکن دانشمندان وخرده بینان بخوبی میدانند که مقصود ملکم خان تشکیل مجلسی بود موسوم به فراموشخانه نه مجمع فراماسیون چه افتتاح مجلس فراماسون درشهری یامملکتی منوط وبسته به اجتماع عده‌ای ازاعضاء وصاحبان مناصب عالیه مجلس عالی است ودرآن زمان نه درتهران بلکه در ایران آنعده معهود موجود نبود وشرایط افتتاحش معدوم ونیزمقصودش از تأسیس فراموشخانه نه فقط اتحاد ایرانیان بلکه درباریان ایران بود ومعلوم‌است که مقاصد اجزاء فراماسون‌راجع باتحاد نوع بشر واجتماع انسانیت است [1] محیط طباطبائی درپایان این شرح ودر حاشیه کتاب مینویسد « ناظم الاسلام این شرح را در موقعی مینویسد که نماینده محفل شرق اعظم فرانسه درتهران محفل مرکزی را تأسیس کرده بود و چنانکه از سیاق مطلب معلوم میشود، ناظم الاسلام هم بواسطه‌ارادتی‌که بمرحوم سید محمد طباطبائی پیشوای‌مشروطه خواهان داشته بابنگونه مسائل انس خاطری یافته است » [2]

محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه ، درنامه خصوصی‌خویش بمیرزا یوسف‌مستوفی الممالک صدراعظم‌ازفراموشخانه ملکم انتقاد کرده مینویسد : « ... این رهبان‌معتکف

۱ــ جلداول تاریخ بیداری ایرانیان ص ۱۹۶ .

۲ــ صفحه (لج) کتاب مجموعه‌آثار میرزا ملکم خان .

لندن اولاً چه مایه دارد که باید اقوال اورا بمنزله وحی منزل من السماء تصور کرد ، ثانیاً چه دولتخواهی درراه مملکت وسلطنت ازاو دیده شده که به ترهات او باید دل بست . گاهی ایجاد فراموشخانه درایران میکند واساس جمهوری راکه لازمه فراماسونی است درایران فراهم میآورد ومدتهای مدید شخص سلطنت ونفس دولت وچندین هزار نفر از آحاد وافراد ملت را در زحمت و تزلزل میاندازد » [1] اعتمادالسلطنه هنگامیکه حسب الامر شاه وامین السلطان میخواهد بمندرجات روزنامه قانون ملکم در جریده رسمی دولتی پاسخی گوید در ضمن بیان ، تاریخچه زندگانی ملکم راجع به تشکیل فراموشخانه چنین مینویسد :

« میرزا ملکم جلفائی اصفهانی پسر میرزا یعقوب ارمنی پدرش چنانکه البته شنیده اید حالت شترمرغ راداشت هروقت در طمع فایده ازدولت ایران بود خود را فدوی این دولت قلمداد میکرد شخصی بود بیباك وناپاك ... چنانکه سی سال قبل این ارمنی جلفائی بی تمهید مقدمه درخفا توطئه دیده مردم را به ضد دولت علیه اغوا نموده فراموشخانه درکرسی مملکت دایر کرد که هیچوقت ربط وشباهتی به فراماسیون بلاد فرنگ نداشت ... وچون این فقره کشف شد ازتهران طرد وتفتیش کردند ... ازتقصیر پدر برپسر نگرفتند وبعضی مأموریتهائی درخارجه بمیرزا ملکم خان پسرمیرزا یعقوب خان دادند ... » محیط طباطبائی مقاله و نامه (خصوصی ودولتی) اعتمادالسلطنه را تجزیه و تحلیل کرده مینویسد : « درنامه خصوصی به صدراعظم از فراماسون باعتبار اینکه مقدمه تشکیل جمهوری است با تعرض یاد میکند ولی در روزنامه رسمی بملاحظه مقامات سیاسی خارجی چنین با احتیاط ازفراماسون یاد میکند ... و بدین ترتیب نسبت تأسیس فراموشخانه ویا بعبارت دیگر مسئولیت ایجاد این اساس را برعهده پدر اومحول میسازد که بیش ازپسر از ایران به عثمانی تبعید شد.

از مقایسه آنچه در باره کارهای ملکم بنقل از مآخذ مختلف ذکر شد معلوم میگردد که او هنگام تأسیس فراموشخانه در تهران ، چندان توجهی بتشکیل لژ

۱ــ عصر بی خبری ص ۶۹

مخصوص فراماسونی و تعقیب نظریات و تشریفات خاص این جماعت نداشت وهم منظور او از اصلاح خط وروش تحریر وانتقاد ازاوضاع و احوال عصر مااصلاح وضع مملکت ودلالت اولیای امور بشاهراه مترقی مادی و معنوی وتمسك بذیل اصول تمدن جدیده بود ... ».

کارگردانان فراموشخانه ملکم

ملکم در انتخاب اعضاء مؤثر تشکیلات خود و باصطلاح امروزی کارگردانان فراموشخانه نهایت دقت را مبذول داشت وازهرطبقه ودسته‌ای وبخصوص شاهزادگان ،چند نفررا انتخاب نمود وباکمك آنهاسازمان خودرا وسعت داد. ازجمله اشخاص مؤثری که با او همکاری داشتند و جزو دسته اصلی فراماسون‌های او بودند ، میتوان افراد زیررا نام برد :

شاهزاده جلال‌الدین میرزا پسر فتحعلیشاه

میرزا جعفر حکیم الهی

سلطان حسین میرزا پسر ظل السلطان

سلطان اویس میرزا پسرشاهزاده فرهاد میرزا معتمدالدوله

سیف اله میرزا نوه علیشاه ظل السلطان

میرسید زین‌العابدین امام جمعه

میرزا علیخان امین الدوله [۱]

میرزا رضا صدیق الدوله

میرزا حسین خان سپهسالار

مهندس الممالك میرزا نظام

سردار منصورگیلانی

نصیرالدوله بدر

۱ــ برخی ازمورخان معتقدند که میرزا علیخان امین‌الدوله ازمؤسسین فراموشخانه بوده مینویسند: « ملکم باکمك فکری و مادی امین الدوله حزبی بنام « فراماسون » که در ایران فراموشخانه خوانده شد تشکیل داد وعده‌ای ازشاگردان دارالفنون را دور خودجمع کرد (تحولات سیاسی نظام ایران ص ۷۷ وتاریخ نهضت ایران ــ حلاج ص ۷۸)

شریف الدوله کاشی

میرزا عباسقلیخان آدمیت

میرزا علیمحمد بنی‌آدم

امیر نظام گروسی

عزالدوله

حاجب الدوله

حاجی سیاح

قاسم خان والی

محسنخان مشیرالدوله

میرزا محمدخان سرتیپ ناظم دفتر تبریزی

میرزای جلوه

محمد تقی سپهر لسان الملک

مولانا

ذکاء الملک

میرزا رضا خان مقیم تفلیس

حاجی سهرابخان قاجار کرمانی مقیم تبریز

دکتر پطروسیان ارمنی که در خیابان لاله زار مطب داشته

حکیمیان صاحب دواخانه خیابان لاله‌زار

صدیق الدوله پیشکار حکومت آذربایجان

فخرالملک کفری

ادیب السلطنه کفری

حاج میرزا غفار نجم الدوله

آقا شیخ هادی نجم‌آبادی

غلامحسین صاحب اختیار

دوستعلیخان معیرالممالک

میرزا محمد تقی کاشانی پزشک .

نایب فراموشخانه‌ملکم

میرزا ملکم‌خان در تهران ازنفوذ میرزا محمد جعفرحکیم‌الهی که در سال ۱۳۲۶ ه (۱۹۰۸) ۹۸ سال داشت استفاده فراوان برد. وی‌ابتدا میرزامحمد جعفرخان رابمقام نیابت فراموشخانه رسانید، سپس از وجودش در پیش بردن افکار خویش بهره‌برداری نمود.

حکیم الهی که در۱۸ سالگی در اصفهان «حکمت‌الهی» را تمام کرده بود در بیست‌سالگی بتهران آمد و در۲۴ سالگی بدرجه اجتهاد رسید و در دربار فتحعلیشاه عنوان (مجتهد الهی) داشت ویکی ازشهود معاهده مشهورترکمانچای بشمار میرفت و مهرش زیرفرمان این معاهده ننگین مشاهده میشود.

درسال ۱۲۷۸ ه (۱۸۶۱ م)که ناصرالدینشاه امر به‌تعطیل ودستگیری رؤسای فراموشخانه داد، میرزا جعفرحکیم‌الهی تصمیم‌گرفت ازایران بگریزد وبعراق برود و دراعتاب مقدسه ملایان را علیه شاه برانگیزد. وی در یادداشتهایش مینویسد که‌مشوق او درفرار ازتهران «مجدالدوله» برادرمعاون‌الدوله بوده است واین معاون‌الدوله‌پسر فرخ‌خان کاشی است‌که با اودشمنی شدید داشته وهمیشه‌کمربقتل او می‌بسته است ولی تفاوت این دوبرادرنزد پیرمرد بقدری بودکه حکیم‌الهی اسم معاون‌الدوله را «تریاک» و «مجدالدوله» را «تریاق» گذارده بود. او دریادداشتهای خود مینویسد که وقتی معاون‌الدوله بوسیله‌کسان خویش ازفراراومطلع شد ازشاه فرمانی گرفت‌که بموجب‌آن حاکم‌کرمانشاه حق داشته باشد فوراً او را دستگیر کند ودر همان شهر بکشد. ولی مجدالدوله برادر او قبلاً بوسیلهٔ پیك سریع السیری حاکم کرمانشاه را کـه از اعضاء فراموشخانه بود از دستور شاه مطلع ساخت واورا وادار نمود کـه میرزا محمد جعفر خان حکیم الهی را ازنیمه های راه برگرداند وبحرم حضرت معصومه درقم برساند.

حاکم فوراً دست بکار شد وبوسیله چند سوار مسلح، حکیم الهی راکه خود در

۱ـ خاطرات حکیم الهی درخانواده پسری اوضبط است.

خانه خویش مخفی کرده بود بقم بازگرداند . وقتی خبر پناهندگی وی بحرم مطهر حضرت معصومه بتهران رسید . چماقداران ناصرالدینشاه، سیدرضا شمس‌الادباء را که اوهم از اعضاء فراموشخانه ودائی زاده میرزا جعفر وضمناً « ناظم فراموشخانه » بود دستگیر و زندانی ساختند ، و خانه وی را که در محله عودلاجون واقع بود ویران نمودند .

ناصرالدین شاه ازفرار و تحصن حکیم الهی بقدری ناراحت شده بود که دستور داد بتلافی او شمس الادباء را اعدام کنند وبحاکم تهران تأکید کرد که این شخص و سه تن دیگررا بدون اینکه کسی مطلع شود ازبین ببرد .

لیکن چون این خبر « به مهد علیا » مادر شاه رسید وی بلافاصله در صدد جلوگیری ازاجراء امرشاه برآمد و یك روز غروب شخصاً باتفاق دو دختر و یك زن و بطور ناشناس بخانه « حلیمه بیگم » خواهر شمس الادباءکه همه فامیل میرزا جعفر و زن وبچه‌های خود وی درآنجا سکنی داشتند رفت وپس ازاحوالپرسی و کشیدن قلیان واستمالت ازآنها مبلغی بعنوان کمك بآنان داد ، وپس ازدعای فراوان اظهار داشت که خداوند همه محبوسین‌را نجات خواهد داد . ساکنین خانه که ابتدا اورا نشناخته بودند هنگام خروج مهدعلیا ازیکی ازهمراهان وی دربارهٔ اوسئوال کردند وچون متوجه شدندکه مادرشاه بخانه‌آنها آمده چنان غرق سرور واحترام گردیدندکه از فرط تأثر خانه ویران شده شمس‌الادباء را بوی نشان دادند واز مظالم فرزندش گله کردند . »

مهدعلیاکه اززمان صدارت میرزاآقا خان نوری با سفارت انگلیس ارتباط داشته و در کارهای سیاسی و حتی بیرحمیهای شاه نسبت بآزادیخواهان دخالت میکرده است این بار درباز گشت ، علناً از شاه میخواهد که شمس الادباء را از زندان نجات دهد و خسارت خانه اورا جبران کند .

بازماندگان شمس الادباء میگویند « مهدعلیا بشاه گفته بود که هما نطوریکه جدت سیدی راکشت وخودش از بین رفت ، اگر توهم شمس الادباء را بکشی یقیناً از بین خواهی رفت . »

ولی ناصرالدینشاه به سخن مادر گوش نکرد و دستور قتل شمس الادباء را لغو نمود . مهدعلیا شش ساعت قبل از اجرای قتل سید محمدرضا ، باردیگر با فرزند خویش ملاقات کرد وضمن دادن التیماتوم سختی باو اظهار داشت که اگر دستورقتل را ملغی نکنی برهنه سوار الاغ شده درشهر میگردم. آنگاه پادشاه قاجار در اثر سماجت مادرش دستور آزادی سید محمدرضا را صادر نمود و دربار نیزطی نامه‌ای بمیرزا جعفر حکیم الهی نوشت که آزاد است ومیتواند بتهران بیاید ویا بهرجاکه میخواهد برود .

پس ازرسیدن این نامه میرزا جعفر عریضه‌ای بشاه نوشت واین بیت را که خود ناصرالدینشاه سروده بود دربالای آن آورد .

قتل این خسته بشمشیر توتقدیر نبود ورنه هیچ ازدل بیرحم توتقصیر نبود

متعاقب این امر مهدعلیا شخصاً نامه‌ای بمیرزا جعفر نوشت وکالسکه خویش را همراه آن بقم فرستاد واورا بتهران آورد . درتهران حکیم الهی مستقیماً ازقم بدربار واندرون شاهی رفت وابتدا با مهدعلیا ملاقات کرد و سپس بحضور ناصرالدینشاه رسید . شاه اورا دلداری داده ودستوردربارهٔ شغل ومقرری برایش مقرر کرد واونیزشاه را ازبروز وقایع بعدی مطمئن ساخت .[1]

با وجودیکه میرزا ملکم خان ، فراموشخانه را برای

احتشام الدوله‌در مبارزه با دربار قاجاریه و مستبدین بوجود آورده بود معذلك

فراموشخانه ملکم هیچگاه آنها را فراموش نمیکرد و تا میتوانست شاهزادگان قاجار را با انواع نیرنگ وحیل وارد فراموشخانه میساخت . یکی از شاهزادگان قاجارکه داخل فراموشخانه ملکم شده بود وشمارهٔ ردیف ۱۴۱ داشت ، سلطان اویس میرزا احتشام‌الدوله بود . اویس میرزا پسرشاهزاده فرهاد میرزا معتمدالدوله ، فرزند عباس میرزا ولیعهد است .

۱ــ آنچه درباره حکیم الهی نقل شد ازخاطرات خانواده الهی و بخصوص گفتگو با تنها دختر کارشناسه . . . . .



سلطان اویس میرزا
احتشام الدوله

او در سال ۱۲۵۵ ه‍ (۱۸۳۹) متولد شده و علاوه بر علوم قدیمه زبان فرانسه و فنون نظامی را نیز فراگرفت و بعدها بنوبت حاکم لرستان و بختیاری بهبهان، همدان، خوزستان، و فرمانفرمای فارس گردید. اویس میرزا، یکبار در سال ۱۲۹۰ ه‍ (۱۸۷۳ م) همراه ناصرالدینشاه بفرنگ رفت و از آن پس سه بار دیگر نیز برای معالجه وغیره باروپا سفر نمود.[۱] بطور کلی هیچگونه سندی در دست نیست که او چه سالی وارد فراموشخانه میرزاملکم خان شده است ولی آنچه مسلم است، اینکه وی در دو سال آخر فراموشخانه

۱ـ روزنامه شرف شماره ۸۲

وارد آن شده و تا درجه اول و دوم آن ارتقاء مقام یافته است . اویس میرزا در نامه‌ای که در سال ۱۲۹۷ ه (- ۱۸۸۰) از «گوتمبرگ» به میرزا ملکم خان وزیر مختار وقت ایران در لندن نوشت ، تصمیم خود را مبنی بر ورود به یکی از لژهای اروپائی فراموشخانه و گرفتن درجات فراماسونی بیان کرد .

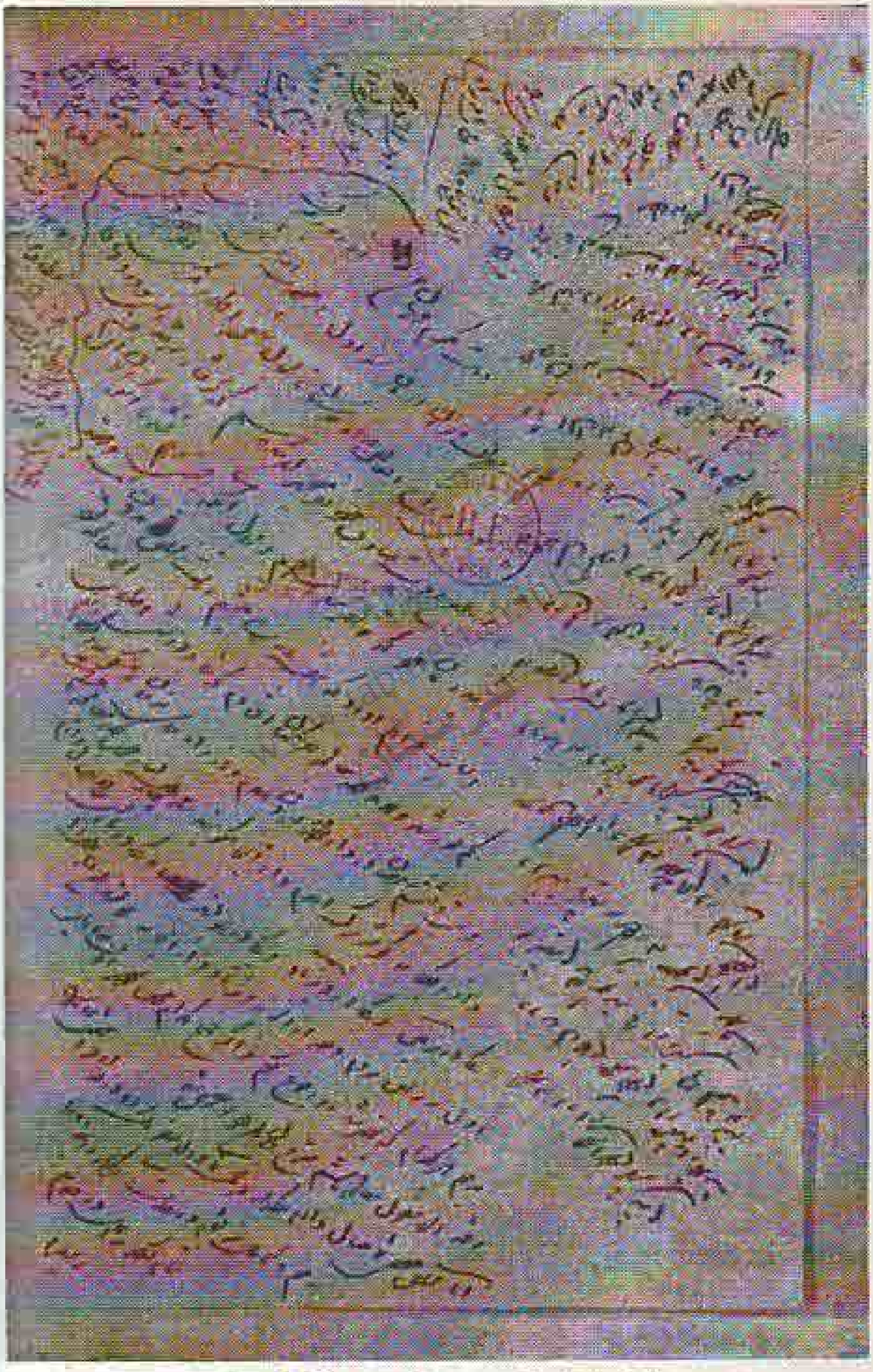
این نامه که در مجموعه نامه‌های ملکم در کتابخانه ملی پاریس ضبط است ، تا اندازه‌ای وضع پیچیده ومبهم سازمان ماسونی ملکم را روشن میکند .

در نامه مذکور که شماره ردیف ۳۹[1] از اوراق خطی ملکم‌را دارد ، احتشام‌الدوله به ملکم نوشته است :

دوست مکرم مهربان من - از روز حرکت بطرف ایران از آن سفر اول اعلیحضرت اقدس شهریاری روحی وروح العالمین فداه بفرنگستان تا بحال بهیچوجه اظهار مرحمتی نفرموده و یادی از دوست صادق خود نفرموده‌اید این بنده هم که گرفتار [یک کلمه خوانده نشده] رسمی و درد دلهای بیدرمان خود که شما بهتر میدانید بودم و مجال آنکه زحمتی بدهم نشد تا آنکه الآن این قسم اسباب فراهم آورد که هفت ماه است چشم راست مخلص بدون سبب وجهت کم نور شد ولابد بجهت معالجه بفرنگستان آمدم که شاید نزد اطبای اینجا معالجه بشود وشب ششم رمضان از دارالخلافه بیرون آمدم واز راه حاجی ترخان ومسکو به ریکا رفتم واز ریکا به گوتنبرک آمدم و از اینجا میگویند سه چهار طبیب بسیارخوب به جهت معالجه چشم هست یکی در برلین ویکی در ویزباد ویکی درهلند ویکی در پاریس حالا خیال دارم اول به برلین بروم بعد از آنجا به ویزباد واز آنجا به هولند این سه طبیب‌را به بینیم هرکدام که بهتر شد باو رجوع کنم و اگر هیچکدام خوب نبود آنوقت به پاریس رفته آنجا مشغول معالجه باشم شرح حال این بود که عرض شد .

اما مخلص حقیقی شما خیال دارم بلکه ازمرحمت شما دراین سفر یك دو درجه

۱- Suppl Persian1989 مجموعه خطی کتابخانه ملی پاریس .



نامه سلطان اویس میرزا به میرزا ملکم‌خان

ازفراموشخانه را ببینم وکاملتر بشوم . درخدمت سرکار درجه دورا تمام‌کرده اول‌درجه سیم رسیدم بحمداله ازاهل صحرا بودم شهری شدم دو سال تمام عمر کردم و از چشمه سار ثلاث نوشیدم حالا میگویند باید ازرئیس‌آن لژ نوشته داشته باشید . بر سرکارکه معلوم است خلاف عرض نکردم والحمداله خلافی هم دراینمدت نکرده‌ام دوستانه از شما خواهش میکنم‌که بهرقسم‌که صلاح بدانید ورسم است نوشته مرحمت کنید که در لج برلین یا پاریس یا جای دیگرکه مجال کردم و خواستم بروم آن نوشته سرکار در دست من باشد که ایراد نگیرند وباید انشاءاله آن نوشته را با مژده سلامتی خودتان به پست مرحمت بفرمائیدکه درهولند درشهر لاهه درپست خانه امانت باشدتااینجانب به لاهه که رسیدم از پست خانه مطالبه و دریافت کنم انشاءاله محبت خود را دریغ نخواهید فرمود مخلص شما سلطان اویس میرزا ملقب احتشام الدوله ابن معتمدالدوله فرهاد میرزا ابن ولیعهد عباس میرزا ابن فتحعلیشاه طالب‌الــه ثراه .

دوست‌مهربان‌خودمیرزامیکائیل‌خان‌را بنده‌هنتم تازندمام‌زیادمزحمت‌نمیدهم منتظر کاغذ ورسید‌آن کاغذ بخصوص‌که عرض‌کردم هستم و انشااله ورود به هلند در شهر لاهه ازپست خانــه مطالبه خواهم‌کــرد».

نامه‌شاهزاده احتشام‌الدوله این‌نکته‌راروشن میکندکه‌سازمان فراموشخانه‌ملکم با سازمان فراموسونری‌رسمی‌وشناخته‌شده دنیاارتباط ویژه‌ای‌داشته‌است ، زیرا لژهائی که بایکدیگربستگی دارند وتحت نظریکی ازگراندلژهای جهانی‌کارمیکنند بادیدن معرفی‌نامه صادره‌ازلژهای‌وابسته وباگواهی نامه استاد اعظم لژ،حاضربایجاد ارتباط و یا بذیرفتن فراموسون داوطلب میشوند . باین ترتیب نامه سلطان اویس‌میرزا نظر کسانیراکه‌میگویند فراموشخانه‌ملکم ازطرف‌سازمان هــای ماسونی شناخته شده تائید میشده تااندازه‌ای صحیح بنظرمیرسد . امامعلوم نیست‌که ملکم باوچه جوابی داده‌است وآیا اویس ازانحلال سازمان خود بازهم‌حق مکاتبه وادامه‌فعالیت‌را داشته است یاخیر؟

بموجب نوشته دائرةالمعارف فراماسونری آلمــان ، سلطــان اویس‌میرزا احتشام‌الدوله یکســال بعد از نوشتن این نامه بعضویت لژفراماسونی آلمانی کــه بنام

Blickeit ov urania zurunster درآمده است[1]. او درمدت اقامت خود در برلن و گوتمبرگ دو درجه از فراماسونی «آبی» گرفت وسپس بتهران آمد.

میرزا آقا خان نوری

یکی دیگر از افراد سرشناس فراموشخانه ملکم میرزا آقا خان نوری بوده‌است. از عضویت او درفراموشخانه مثل سایر اعضاء هیچگونه سندکتبی دردست نیست و تنها اظهار نظر چندتن از مطلعین و نویسندگان عضویت اورا در فراموشخانه تا اندازه‌ای روشن میکند.

شاهزاده ظل السلطان درباره وی مینویسد: «... میرزا آقا خان صدراعظم که عزل شد بنای فراماسیان نیز برهم خورد، زیرا «بنای فراماسیان در دارالخلافه تهران بدست یاری میرزا ملکم خان بود و برهم خوردن او نیز دراین زمان شد»[2] با توجه باینکه ظل السلطان خود عضو فراموشخانه وهمچنین عضو لژ بیداری ایران بوده، این اظهار نظر تا حدودی قابل اعتماد است. دانشمند فقید سعید نفیسی نیز بعضویت میرزا آقاخان درفراموشخانه اشاره کرده مینویسد: «... میرزا آقا خان که عزل شد، پته فراماسانی روی آب افتاد. درربیع الثانی ۱۲۷۸ هـ (اکتبر ۱۸۶۱ م) ناصرالدین‌شاه سخت آنها را دنبال کرد بدرجه‌ایکه مؤسس فراموشخانه ملکم شبانه با پای پیاده از تهران گریخت وببغداد رفت و چند سال درآنجا متواری بود. گروهی از این فراماسونهای سرشناس مغضوب و حتی چند تن زندانی شدند. میرزا محمد علیخان معین الوزراء پدر حسن وحسین علاء درمیان این جمع نرمی ومهارت قابلیت انعطاف داشتند.

چون ظاهراً وی ساده دل بود و خوب میتوانست در موقع لزوم خود را ساده دل نشان بدهد وهمیشه ازخطر برهد وبهمین جهت این کارهای غلاظ وشداد ناصرالدینشاه باو زیانی نزد...»[3]

خان ملک ساسانی نیز مینویسد: «میرزا آقا خان صدراعظم شخص اول دولت

۱ــ Internationales Freimaurer lexikn

۲ــ تاریخ مسعودی.

۳ــ نیمه راه بهشت ص ۱۵۲.

علیه ایران عضو لژ فراماسنی انگلستان شده و در سفارت انگلستان در محفلی که انگلیسها داشتند شرکت میکرد . میرزا آقا خان نوری عضو لژ گراند لژ انگلستان شده بود و تا روزیکه در سن پنجاه و نه سالگی درقم مرد همچنان عضو لژ ماسنی بود . اگر میرزا آقا خان نوری ماسن نبود ، یقیناً محمد شاه یا ناصرالدینشاه او را میکشتند ولی عضویت او در لژ مزبور وی را از مرگ حتمی و حتی دستگیری در حین جاسوسی نجات داد . چنانچه سایر فراماسونها هم از مجازات مصون بودند .»[۱]

با آنکه یکصد سال از انحلال فراموشخانه ملکم و پدرش

پایان کار فراموشخانه

میگذرد هنوز درباره علل انحلال آن و اینکه چه حوادثی سبب تعطیل لژها و تبعید میرزا یعقوب و پسرش شد ، مدرک صحیح وقاطعی در دست نیست . اما بتحقیق میتوان گفت که سر نگهداری فوق‌العاده اعضاء فراموشخانه واعتقاد و ایمانی که در بین پیروان ملکم بوجود آمده بود ، سبب شد تا ناصرالدینشاه به لژهای فراموشخانه ظنین شود . بعلاوه رقابت روسیه وانگلستان نیز در انحلال فراموشخانه تأثیر فراوان داشت ، زیرا درباریان آنزمان بیشتر متمایل به روس ودسته کوچکی نیز طرفدار انگلیس باصطلاح «انگلیس مآب» بودند . نفوذ روسها در دربار ایران درتمام دوران سلطنت قاجاریه ادامه داشت و با تحمیل قرار دادهای ننگین گلستان ۱۲۲۸ هـ (۱۸۱۳) و ترکمانچای ۱۲۴۳ هـ (۱۸۲۸) این نفوذ در بین اعضاء خانواده سلطنتی قاجار و درباریان طبقه حاکمه ایران بیشتر شد ، تا جائیکه گاه ، قدرت مطلقه‌ای در دستگاه رهبری ایران از آنجا بروز میکرد.

انگلستان تازه وارد که خود را آزادیخواه ، دمکرات ، انسان دوست وطرفدار تودهٔ مردم ومخالف ظلم وستم وحکومت مطلقه معرفی میکرد ، بتدریج عده‌ای از طبقه حاکمه ومختار ایران را درسلك طرفداران خویش درآورد وبوسیلهٔ آنها شروع بمبارزه با نفوذ روس ومظالم سلاطین مستبد قاجار وحکام وشاهزادگان طماع نمود .

یکی از دستجات متمایل بانگلیسها که چندین سال با طرفداری از روش

۱ـ تاریخ روابط فراماسونری خطی ص ۱۲۱ .

دموکراسی وازآزادی انگلستان بادرباریان مستبد وفاسد وعناصر« روس مآب » مبارزه میکرد، اعضاءفراموشخانه بود. ازروزیکه فراموشخانه ملکم درتهران تأسیس‌شده بود، روسها همواره مراقب اعمال وکردار ورفتار ملکم‌ها (پدر وپسر) ویاران آندو بودند. و نه تنها با فراماسونهای عضو فراموشخانه مخالفت شدید داشتند بلکه از بدو پیدایش افکار نو و جنبش های آزادیخواهانه با صاحبان این افکار مخالفت میکردند و حتی توسعه‌آزادی را برای مرزهای جنوبی‌کشور خویش مضر میدانستند.

وبدین جهت بناصرالدینشاه تلقین میکردندکه جنبش‌آزادیخواهانه و بخصوص افکار فراماسونری راکه مقدمه زوال قدرت وسلطنت اوست از بیش بردارد. معروفست که براثر این تلقینات ناصرالدینشاه یکی از علماء متنفذ وسرشناس را مأمور کرد که به‌لژهای‌فراموشخانه‌برود وآنچه‌را می‌بیند ومی‌شنود واستنباط میکند برای اونقل‌کند عالم مزبور بوسیلهٔ شیخ هادی نجم‌آبادی موفق شد بداخل لژ ملکم برود ولی پس از مراجعت هرچه ناصرالدینشاه از اودرباره مشاهداتش پرسید ، پاسخی نگفت . ولی صریحاً اظهار داشت‌که «آنچه من درآنجا دیدم ، مقدمه زوال سلطنت شماست و آنها بطورحتم شما را ازبین خواهند برد.»

میرزا محمد تقی‌سپهر لسان الملک صاحب ناسخ التواریخ‌که بموجب مندرجات کتاب «مکارم الآثار»[1] خود نیز عضو مؤثری در فراموشخانه بوده این مطلب را عیناً نقل میکند وصرفنظر ازآن بلونه سفیر وقت فرانسه در ایران در گزارشی‌کـه بتاریخ ۱۸ اوت ۱۸۶۱ (ربیع‌الاول۱۲۹۶) درباره ملکم وفراموشخانه به وزارت متبوع خود ارسال داشته درباره نگرانی شاه ایران ازین توسعه چنین نوشته است : « . . . بعید بنظر نمیرسدکه ببهانهٔ دفاع ازمنافع کاندیداهای خود دوقدرت بزرگ آسیائی ایالاتی راکه مناسب میدانند اشغال کنند . وسرنوشتی که نصیب ناصرالدینشاه شده بمنزلهٔ آغاز یك جنگ مسلحانه بین انگلیس‌وروسیه‌باشد . بتمام علل هرج ومرج وبی‌نظمی که در

۱ـ مکارم الاثار تألیف میرزا محمد علی معلم حبیب‌آبادی ، مقیم اصفهان ، نویسندهٔ این کتاب تحقیقات بسیار عمیق و با ارزشی درباره رجال ایران‌کرده‌که درچند جلد در اصفهان منتشر ساخته است .

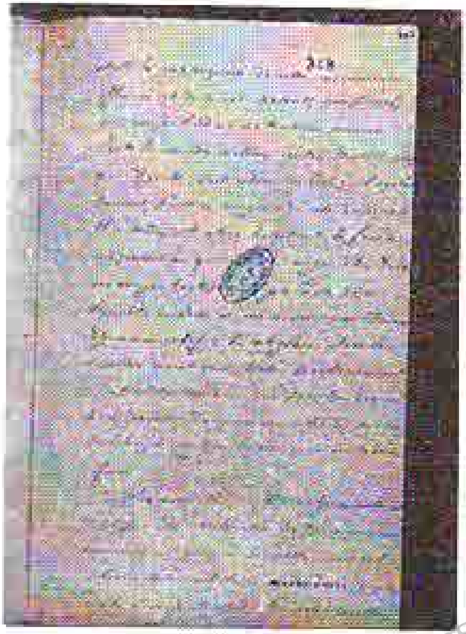
قلمرو این پادشاه وجود داشت ، عامل جدیدی نیز که عبارت ازظهور جمعیتهای مخفی بود ، برآن اضافه شد .

فراماسونری بوسیله میرزا ملکم خان وارد این منطقه گردید و در ظرف مدت کمی تمام ناراضیان بویژه ملاها وسیدها درآن گرد آمدند . پادشاه که در ابتدا با نظر تمسخر بدین تشکیلات مینگریست ، اکنون نگران بنظر میرسد . اوپس ازسئوالاتی که ازدکتر تولوزان[۱] دربارهٔ فراماسونها کرد ، وزیر امور خارجه خود را احضار نمود ، واورا شدیداً بعلت عضویت در فراماسونری توبیخ کرد . حضرت اجل احتمالاً میرزا ملکم خان راکه درکنستانتینوپل برای همراهی کردن میسیون فرخ خان و تأمین صلح به انگلستان اعزام شده بود، بخاطر میآورند . ملکم خان کـه درپاریس بزرگ شده است چنان اطلاعات کاملی ازمؤسسات مادر ایران دارد ، و دارای چنان مطالعات اقتصادی پیشرفته‌ای میباشدکه بخوبی میفهمد برای احیای کشورش چه بایدکرد . ملکم خان که مورد توجه خاص صدراعظم بود پس از سقوط او اوقات استراحت خود را بنگارش خاطرات خویش گذراند ودرآن مسائل مربوط باجرای اصلاحات در کشور را طرح و حل کرد و این مطالب بطرز مرموزی باستحضار شاه رسید و انتشار آنها هیجان مهمی رابرانگیخت .آقای بارون دوپیشون هم بیش ازاین ، راجع باو [یعنی راجع بمیرزا ملکم خان] با شما صحبت کرده است . نخستین قدم او مبارزه جوئی برای از میان بردن فساد اخلاق وتباهی بی حد وحصر ودزدی های آشکار ومستمریست کـه دستگاه دولتی ایران را بکلی درهم خواهد شکست . افکار عمومی برضد ملکم خان است که میخواست شاه را نجات دهد و او حالا برای پیوستن به مردم ، خویش را ازشاه کنار کشیده است وبدینجهت مکتب و مقررات فراموشخانه را بایران وارد ساخته و هرکس درایران که تااندازه‌ای به اصول شرافتمندانه معتقد باشد، امروز دراین مکتب درآمده وابتدا امام جمعه که رئیس مذهبی است دراین راه پیشقدم شده است . با درنظر گرفتن خصایص آسیا ، جناب عالی خوب خواهیددریافت که پیوستن امام جمعه به فراموشخانه

۱ـ دکتر تولوزان طبیب ناصرالدینشاه بود که کتاب سه سال در ایران را در پایان ماموریتش نوشته وعباس اقبال آنرا بفارسی ترجمه کرده است .



میرزا زین‌العابدین نخستین
امام جمعه فراماسون



یك صفحه از گزارش بلونه
سفیر فرانسه در تهران

چه سلاح خطرناکی خواهد بود که بدست شخص کاردان وزیرکی بیفتد و نیز تا چه پایه شاه حق دارد نسبت باین موضوع بدبین و بدگمان باشد.[۱]

اخباری که ازخراسان میرسد درخشان نیست ترکمن ها همچنان به سرخس که آنرا محاصره کرده‌اند نزدیك میشوند وگلوله های آنها حتی پای دیوارهای مشهدیافتد. شورش کوچك دیگری دریکی ازشهرهای این ایالت یعنی درقائن رخ داده است. سالم خان حاکم این شهر بیمار بود. و شاه حاج میرزا محمود خان راکه یکی از پزشکان مخصوصش بود برای معالجه او فرستاده این طبیب چنان خوب عمل کردکه بیمار در ظرف مدت کمی جهان را بدرود گفت. روز بعد مادر او بمحل سکونت طبیب رفت و

۱ـ نخستین روحانی که بفراموشخانه ملکم پیوسته حاج میرزا زین‌العابدین، امام جمعه تهران بود که ملکم از وجود او استفاده های سیاسی فراوان برد. امام جمعه که دارای مشرب سیاسی بوده و به انگلیسها نیز تمایل داشت، در نخستین روزهای تشکیل فراموشخانه باین مجمع سری پیوست.

باکارد اورا ازپای در آورد ولاشه او را به زنان حاکم مستوفی سپرد ، و آنها نیز او را قطعه قطعه کردنـد . یك ایرانی کـه درباره این ماجرا با ما صحبت میکرد گفت : « بزرگترین قطعه جسد این طبیب کوشش بود ! »

وقتی این خبر بشاه رسید بسلطان مراد والی خراسان دستور داد ـ مبلغ یکصد هزار تومان خون بهاء لورا بپردازد و زنانی را که باعث قتل پزشك اوشده‌اند دستگیر کنند . شاهزاده این فرمان را اطاعت‌کرد ویکی از پیشخدمتهای خود را بهمراهی ده نفر بقائن فرستاد . از این عده درقائن بخوبی استقبال‌شد ولی روز بعد سر تمام آنهارا بریده و برای سلطان مراد میرزا فرستاده شد ! مردم قائن قیام کرده و بطرفداری از مادر سالم خان اقدام‌کرده بودند ... »[۱]

این اوضاع وهرج ومرجی که در سایر نقاط‌کشور وجود داشت باضافه فساد و تباهی‌که در دربارناصرالدینشاه حکمفرمابود، بتدریج نارضائی‌عمومی را برانگیخت. شاید مخالفان ودرباریان بشاه‌گفته بودند که این حوادث را اعضاء فراموشخانه دامن میزنند ومقصر اصلی‌آنها هستند . به همین جهت در این ایام شاه از فراموشخانه کـه اعضاء آنرا « انگلیس مآب ها » تشکیل میدادند ظنین شده بود وبتدریج درصددبرآمد که به‌بیند ، درون سیاه چال فراموشخانه چه میگذرد .

کنت دوگبینو وزیر مختار فرانسه در تهران در کتاب « فلسفه و مذاهب و فرق آسیاء پس‌ازتشریح فراموشخانه واستقبال عموم طبقات به‌محافل ماسونی ملکم نگرانی شاه را ازاین باب چنین شرح داده است : «هروقت پادشاه ازیکی ازمقربین خودسئوال میکردکه دراین انجمن چه دیدی ؟ یا در این انجمن چه چیز بتویاد داده‌اند ؟ پاسخ داده میشد :

« قربان خاك پای مبارك‌گردیم ، ما سخنرانی شخصی را درآنجا استماع کردیم

۱ـ گزارش شماره ۱۲ سفیرفرانسه به وزیر امور خارجه کشور خود ازاسناد سیاسی راکدوزارت خارجه فرانسه سال ۱۸۶۱ صفحات ۳۴۷ و ۳۴۸ نقل شده. این گزارش‌را دکتر پرویز عدل رایزن مطبوعاتی ایران درفرانسه برای نگارنده تهیه‌کرده است .

که خیلی درباره ترقیات وتمدن کشور صحبت کرد و بعد از آنهم چای نوشیدیم و قلیان کشیدیم .» شاه ازشنیدن این جوابها ناراحت وظنین گردید . ودانست که مسائلی را از اومخفی میکنند و پنداشت که اسرار وحشتناکی درفراموشخانه وجود دارد که ممکن است موجب پیدایش حوادث وحشتناکتری گردد .

این فرقه بصورت ظاهر صادقانه وقانع کننده برای مردم فعالیت میکرد . ولی در باطن ممکن بود اعمالشان کاملاً بضرر مملکت تمام شود .

شاه برای رفع شك و تردید خود نسبت باین مرام نو ، این فکر درذهنش قوت گرفت که عده‌ای را برای مشاوره وگفتگو بحضور طلبیده وجلسه‌ای تشکیل شود. بعضیها با وقاحت تمام بشاه قبولاندندکه دراین انجمن وقایع وهرزگی های سری درجریانست وبعضیهاکه جرأت بیشتری (البته برای دروغگوئی) داشتند ، بعرض رسانیدند که این فراموشخانه چیزی بجز تجمع پیروان فرقه باب نیست . پس از این گفتگوها بلافاصله فرمانی ازطرف شاه صادر شد مبنی براینکه هیچکس حق ورود وعضویت بفراموشخانه را ندارد واعضای این انجمن مورد سوء ظن شاه واقع شده‌اند .

مؤسس وبنیانگذار این فرقه درایران (میرزا یعقوب) بلافاصله اخراج وتبعید گردید وحتی تاامروزهیچکس ازاعضاءجرأت نمیکنند که بگویند جز صرف چای وقلیان در جلسات بحث دیگری نیز بوده است . این فراموشخانه که تااین اندازه مشکوك واقعشده بود حقاً نیز چنین بود زیرا فرقه مذکور بدون وقفه واستراحت ، دائماً فعالیت میکرد ... »[۱]

کوبینو سیس به بحث دربارهٔ بابیها ونحوهٔ فعالیت آنهاکه بی‌شباهت بفراماسونها نبود ، پرداخته وعلت انتساب اعضاء فراموشخانه را به بابیها وطرز کار مخفی آنها چنین بیان کرده است : « ... ازطرفی بابیها مقالات ومطالب زیادی می نوشتند وتألیفات خود را منتشر میساختندوبا عشق و علاقه زایدالوصفی آثار خود را می خواندند واز مخالفین پنهان میداشتند وکاملاً ازآثار خود بعنوان مشاجره های قلمی علیه مسلمانان فعالیت

۱ــ تاریخ فلسفه ومذاهب آسیا .

میکردند . ازطرفی میدانیم که حضرت‌اعلا ومریدانش مانند باب وپیروانش‌همیشه‌مردم را بسکوت دعوت مینمودند وافکار خودرا بثبات ودوام رواج میدادند .

«چند ماهی‌است که محمدعلی باب مزاح تازه‌ای‌را با ایرانیها شروع کرده‌است ، که‌حکومت فعلی قابلیت وتشکیلاتش نامنظم‌است وانحلال‌آن منطقی بنظرمی‌رسد ولی هنوزموقع‌آن فرا نرسیده است ...[1]» بدین طریق با توجه بدو نظریه‌ای‌که دو نماینده سیاسی فرانسه درایران درباره پایان کار فراموشخانه داده‌اند ، میتوان گفت که سوء ظن ناصرالدینشاه نسبت به فراموشخانه ناشی ازعلل وعوامل زیر بوده است :

۱ـ بی اطلاعی اواز مسائل مطروحه ، در داخل لژهای فراموشخانه.

۲ـ راز داری فوق‌العاده اعضاء فراموشخانه وسکوت اسرار آمیز آنها .

۳ـ وسوسه روسها وروس‌مآب ها[2] .

۴ـ وازهمه مهمتر شنیدن صحبت ازآزادی ومقاومت در برابر حکومت مطلقه واقدامات شاه واطرافیانش .

۵ـ تصوراینکه فراموشخانه شعبه‌ای ازفرقه بابی است .

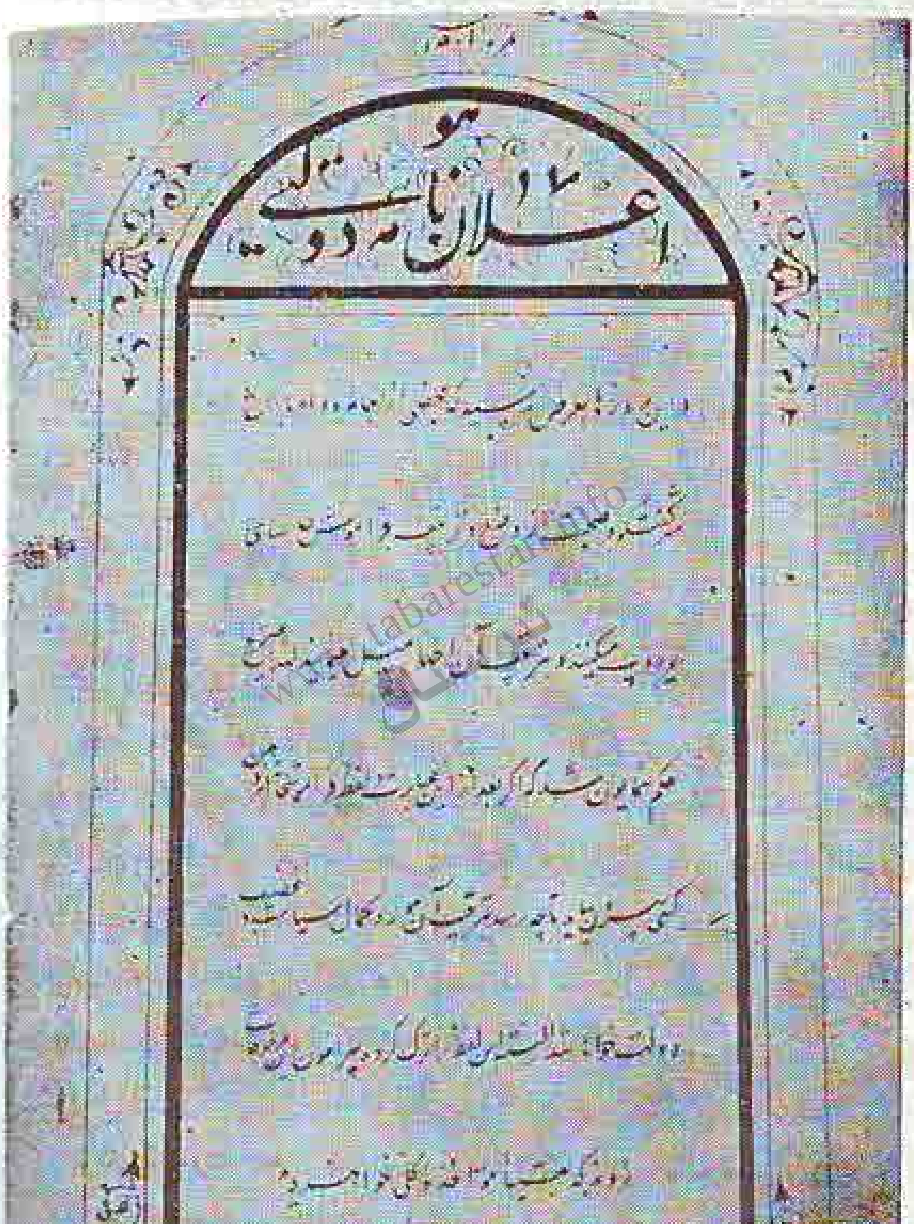
بعلاوه هنگامیکه شاه سوء ظن‌خودرا درمورد فراموشخانه بیان‌کرد، اطرافیانش نظر او را تائید نمودند . حتی بموجب نوشته گوبینو مخالفان بشاه‌گفتندکه درلژهای فراموشخانه تند رویها وفسق وفجورهای وحشتناکی جریان‌مییابد درنتیجه این‌القائات سرانجام شاه فرمان دادکه درباریان وشاهزادگان ازفراموشخانه بیرون‌آیند .

روزپنجشنبه ۱۳ ربیع‌الثانی ۱۲۷۸ ه ۱۸۶۱ فرمان زیررا در روزنامه (وقایع اتفاقیه) شماره ۵۰۱ تحت عنوان (اعلان نامه دولتی) منتشرساخت .

« دراین‌روزها بعرض رسیدکه بعضی ازاجامر و اوباش شهر گفتگو و صحبت از وضع و ترتیب فراموشخانه‌های یوروپ میکنند و بترتیب آن اظهارمیل مینمایند لهذا

۱ـ تاریخ فلسفه ومذاهب‌آسیا .

۲ـ الکساندر دوم امپراطور روس ، چهارسال بعد ازتأسیس فراموشخانه مینویسد : « انجمن سری علیه تودمن و برهم زدن آن صلاح هردو مملکت است . » (عصر بی‌خبری ـ ابراهیم تیموری ص ۶۴) .



متن فرمان انحلال فراموشخانه

صریح حکم همایون شد که اگر بعد از این لفظ فراموشخانه از دهن کسی بیرون بیاید تا چه رسد به‌ترتیب آن مورد کمال سیاست وغضب دولت خواهد شد البته این لفظ را ترک کرده پیرامون این مزخرفات نروند که یقیناً مؤاخذه کلی خواهند دید.»

در «المآثر والآثار» نیز درباره انحلال فراموشخانه تحت‌عنوان (طی بساط فراماسون) چنین نوشته شده است: «این دستگاه سخت اسباب افتراق مردم ایران گردیده ومظنه شرور ومفاسد ورواج خیالات فاسد شده بود لاجرم پس از تخریب بنیان وعدم اساس آن قدغن شدید شد ونهی جاوید گردید که سپس احدی باین اسم دهان باز نکند و زبان دراز ننماید[1]»

بعد از صدور فرمان انحلال فراموشخانه، ناصرالدینشاه بکسانیکه خود دستور ورود آنها را به‌فراموشخانه داده بود ظنین شده و مرتباً از ایشان بازخواست میکرد. وحشت شاه از فراموشخانه ومؤاخذه‌ای که از اعضاء آن مینمود بقدری بود که تا سالها بعد کسانیکه عضو فراموشخانه بودند اظهار از این مطلب وعضویت در آن وحشت داشتند.

بدنبال انتشار اعلان دولتی در روزنامه «وقایع اتفاقیه» شاهزاده جلال‌الدوله فرزند فتحعلیشاه بدین‌مناسبت مورد مؤاخذه و ملامت شاه قرار گرفته، خانه‌نشین شده ومیرزا یعقوب‌خان پدرملکم بآسیای وسطی گریخت و از آنجا باسلامبول رفت. میرزا جعفر حکیم‌الهی وشمس‌الادبا نیز تحت تعقیب قرار گرفته و سایر کارگردانان فراموشخانه نیز هر یك بنحوی درفشار واقع گردیدند. ولی عجب آنکه میرزاملکم‌خان که شخصاً ازعوامل اصلی فراموشخانه بود، هیچ مزاحمتی ندید وهیچیك از امناء دولت مصدع او نشدند وظاهراً چنین وانمود میشد که (تقصیری متوجه او نیست) وبه‌همین‌جهت وی باردیگر دنباله کارخود را منتهی بصورت محدودگرفت وپنهانی مشغول بکار شد، ودر این زمان بود که رسالاتی درانتقاد ازاوضاع وتأیید طرحی که در «کتابچه غیبی» نوشته بود، منتشرمیساخت وآنها رادردسترس رجال قرارمیداد که‌ظاهراً آنهارا بترتیب خاصی هم بنظرشاه میرسانید.

۱- صفحه ۱۱۸

تجدید فعالیت و توسعه اقدامات وعملیات ملکم که دنباله همان اقدامات اولیه بود ، مجدداً درباریان ومخالفین‌را وادار کرد که بشاه فشارآورند وترتیب اخراج اورا نیز ازایران بدهند. درنتیجه این اقدامات، ناصرالدینشاه دستور داد که ملکم را تا کرمانشاه تحت‌الحفظ ببرند ودرآنجا آزادش کنند. ملکم که پول‌ووسیله‌نداشت ، به‌بغداد رفت و در آنجا شروع بفعالیت کرد ولی چون بهیچوجه زمینه‌ای برای اقدامات خود نمیدید ازراه دیاربکر خود را باسلامبول‌رسانید وپس ازرفع خستگی بدیدن میرزا - حسینخان قزوینی « مشیرالدوله » وزیرمختاروقت ایران درآن شهررفت واظهارداشت که « مجلس‌فراموشخانه را بامرودستور شخص شاه بازکردم وراپورتش‌را هرروز بحضور همایون میدادم بعد ازمدتی رایشان بفسخ ولغو مجلس قرارگرفت . و امربحرکت من فرمودند » (عریضه میرزا حسینخان بشاه آرشیوسفارت اسلامبول سال ۱۲۹۷) میرزا - حسینخان حقیقت اظهارات ملکم راازتهران تحقیق‌کرد . وزارت امور خارجه جواب دادکه اعلیحضرت همایونی‌سرسوزنی‌ازملکم مکدرنیستند[1] نویسنده‌کتاب سیاستگران دوره قاجاریه مینویسد : «معنای این تضاد برای نگارنده حل نشده است .»

سفیرایران دراسلامبول ناچارمیرزا ملکم‌خان را نوازش داده و بتهران نوشت : « تکلیفی برایش معین‌کنندکه دراسلامبول بیکار نباشد.» دولت هم اورا مأمور جنرال کنسولگری مصر نمود . واودرجمادی‌الثانیه ۱۲۸۰ه (۱۸۶۳ م) بمصررفت وپس‌ازچند ماه باسلامبول مراجعت کرد .

گزارش به ناصرالدینشاه

ناصرالدینشاه پس از صدور فرمان انحلال فراموشخانه ملکم شخصاً درباره‌فراماسونری‌شروع به‌تحقیق نمود وابرازعلاقه‌کرد که‌ازهمه جزئیات فراماسونری‌وعملیات وآداب‌ورسوم‌آن‌اطلاع حاصل‌کند. ضمن این تحقیق یکی ازفراماسونهائی‌که تا درجه دوم را طی‌کرده بودگزارش جامعی به‌شاه داد ،که متأسفانه فقط ۱۲ صفحه‌آن باقیست. این‌گزارش که جزواسناد بیوتات سلطنتی وشایدهم‌درکتابخانه خصوصی ناصرالدینشاه

۱ـ صفحه ۱۲۸ سیاستگران دوره قاجار

نگهداری میشده، و پس از مدتی به کتابخانه سلطنتی و در دوران سلطنت اعلیحضرت رضا شاه کبیر همراه چند هزار جلد کتاب خطی دیگر به کتابخانه ملی منتقل گردید و نکته جالب آنستکه در پشت جلد آن مهر «کتابخانه دولت علیه ایران» با عدد ۲۹ ثبت شده است که تصور میرود مقارن با سال تأسیس کتابخانه یعنی (۱۳۴۹ هجری قمری) باشد. در کنار مهر مذکور سه شماره نوشته شده که بنظر میرسد گزارش مذکور سه بار تغییر محل داده تا به کتابخانه ملی رسیده است[۱]. در صفحه دوازدهم در جائیکه نویسنده شروع بدادن شرح علائم مخفی ماسونها میکند دو جا قلم‌خوردگی مشاهده میشود. این دو جا روی کلماتی است که طرز دست‌دادن و حرکات انگشتان را تشریح میکند. متأسفانه فرد ناشناسی که شاید یکی از فراماسونها بوده از صفحه شانزدهم به‌بعد آنرا از اصل گزارش بریده و بدین‌ترتیب، قسمتهای حساس آنرا از بین برده است. با جدا شدن صفحات مزبور نه‌تنها انتقادهائی که از فراموشخانه ملکم‌شده از بین رفته بلکه نام نویسنده گزارش نیز برای همیشه مکتوم مانده است.

گزارش دیگری نیز که برای ناصرالدینشاه از یکی از کشورهای اروپائی دربارهٔ فراماسونری بوسیله سفیر ایران فرستاده شده به سرنوشت گزارش فوق گرفتار گردیده است. متأسفانه اصل گزارش دوم که شماره ثبت آن در اسناد دولتی و شاهی موجود است، وجود ندارد و یا لااقل نگارنده نتوانسته است بدان دسترسی پیداکند. در بین اسناد وزارت خارجه دربار ناصرالدینشاه که پس از انقراض سلسله قاجاریه تحویل بایگانی راکد وزارت امورخارجه شده و در دوران وزارت علی‌اصغر حکمت بصورت دفترهای مجلدی درآمده چنین گزارشی مشاهده نمیشود. درحالیکه در دفتر ثبت، اوراق راکد وزارتخارجه مشخصات آن قید گردیده‌است. این اسناد بطور نامنظم جلد شده‌است مثلا درکنار گزارش سفیر ایران در اسلامبول راپورت نظمیه و یا عرضحال مرد پاک باخته‌ای که چماقداران شاهی همه چیز او را بیغما برده‌اند و یا گزارش نقاشی قبله عالم قرار گرفته است و بدینجهت برداشته شدن آن چندان جلب توجه نمیکند و بنظر نمیرسد اصولا

۱- این گزارش درکتابخانه ملی طی شماره ۱۳۹۷ نگهداری میشود.

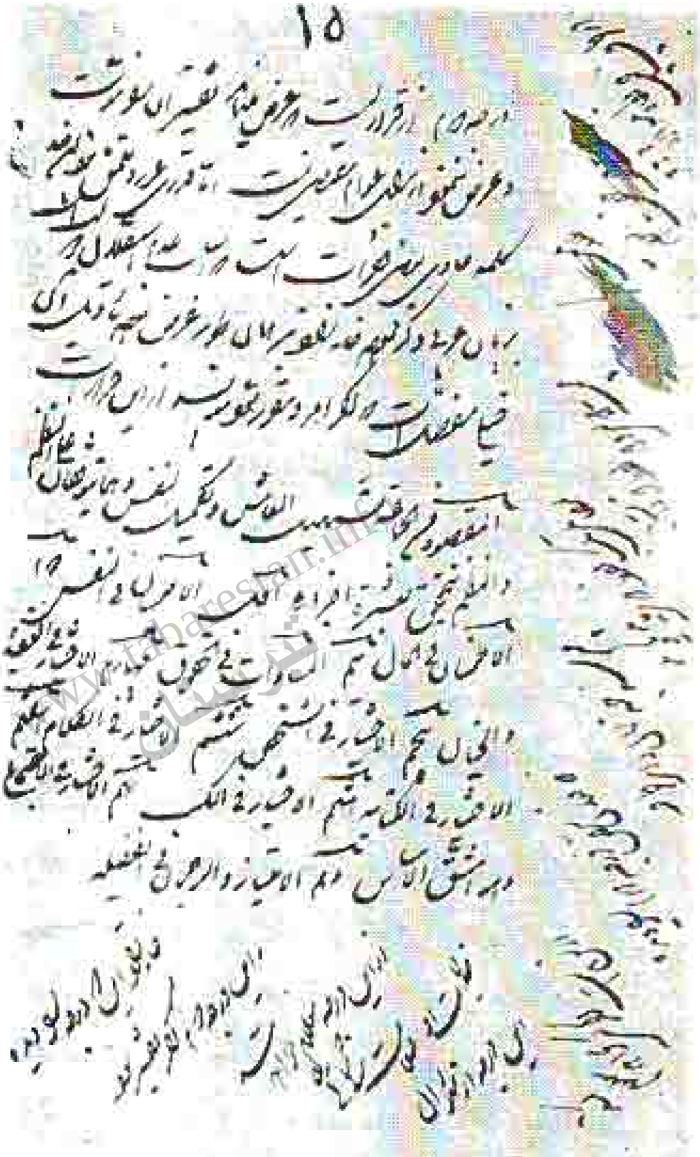
چنین گزارشی ضبط شده باشد. نگارنده با وجودیکه همهٔ این اسناد را درچندین مجلد بدقت دیده‌ام ، مع‌الوصف نتوانسته‌ام بدومین گزارشی که آنرا از خارج کشور برای ناصرالدینشاه فرستاده بودند دسترسی پیدا نمایم‌وامید است که روزی این سند جالب نیز بدست آید[۱] . بهرحال اینک بنقل اولین گزارش که درباره فراماسونری به ناصرالدینشاه داده شده بود قناعت میکنم وامیدوارم پژوهندگان آینده بتوانند بقسمتهای مفقودشده همین گزارش نیزدسترسی پیداکنند وآنرا تکمیل نمایند .

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

سپاس بیقیاس معبود بحق ومالک بملک مطلق را سزاست که انتظام دول وملل را باقتضای نظم و نسق حکمت تابه‌ترتیب داده و جناب ختمی‌مآب صلواة‌الله علیه‌را بجهة اتمام حجت وتبلیغ رسالت برعموم فرستاده امابعد برارباب بصیرت ودانش‌مخفی نماند که خداوند جل‌شانه نظم ظاهر و باطن جمیع موجودات را بقدرضرورت مقدر فرموده و کفایت احتیاج‌هر مصنوعی‌را بطوراکمل‌مرتب‌داشته پیروی احکام‌الهی که لازمه‌تدین‌است این‌شیعه اثناعشری راکافیست‌که هیچ احتیاج‌بقواعد و ملل و ادیان دیگر ندارد وآداب تعیش وزندگی وازدیکی بحقیقت وتحصیل ماحصل هردونشأة را در کلام مجید مختوم فرموده واحادیث واخبار که جامع فواید کلیه باشد بطوریکه مافوق‌آن متصورنباشددر کتب عدیده وازروایات معتبره درمیان مسلمانان شایع گردانیده پس‌دراین‌صورت‌پیروی بقواعد وقوانین الهی نکرده بعقاید دیگران تأسی نمودن‌کفرمحض‌ومحض‌کفراست . من تشبه بقوم فهو منهم اگراین دین مبین برحق وخوارج راکافر ومردود میدانیم پس چرا اقوال وافعال آنها را پیشنهاد خود میکنیم‌واسم‌آنرا حقیقت میگذاریم صاحب شریعت وملیت مسلمانی‌که آداب لباس پوشیدن وحمام رفتن و ریش شانه کردن و خوابیدن و

۱ـ دو گزارش‌دولتی‌دیگر دربارهٔ فراموشخانه‌به‌ناصرالدینشاه دادهشده‌است. گزارش‌اول را میرزا سید جعفرخان مشیرالدوله بشاه میدهد . او آنچه راکه در درون لژهای انگلیسی دیده بوده برای شاه مینویسد . گزارش دوم را میرزا محمد علیخان‌علاءالسلطنه که‌درسالهای ۱۲۶۹ـ۱۲۸۵ سفیرایران درلندن بوده برای ناصرالدینشاه فرستاده‌که ازهردوآنها اثری بدست نیامده .

برخواستن [برخاستن] ومعاشرت نمودن وبمستراح رفتن را بطوری بیان فرموده که چیزی از آداب زندگی را فروگذاشت نفرموده چراوضع فراموش خانه را ازخاطرمحو میفرمود اگر حاصل این کارمحبت واخوت است که جناب مستطاب ختمی مآب میفرماید المؤمنون اخوه وتحریص و ترغیب درتألیف بین قلوب فرموده اند وکذالك جناب مولای متقیان در اول دیوان مسائل خود میفرماید الناس من جهة التمثال اکفاء ابوهم آدم و والام حواء اگر جماعت وجمعیت رامیگویند که امر بنماز جماعت فرموده اند اگر مساوات رامیگویند خمس وزکاة و بذل مال درراه خدارا چه قدر تمجید و تأکید فرموده اند اگرعدم ظلم وتعدی را اسم اختیار گذاشته اند حدودات شرعی و تهدیدات اخروی را بایدکافی بدانیم و عمل کنیم اگر مقصود بعضی مردم بیکارمفسده جوی که خباثت باطن آنها را فروگرفته ومیخواهند منشاء بعضی اعمال شنیعه باشندومرتکب ملاهی ومناهی خداوندی شوند وطالب بعضی مراتب هستند که لیاقت آنرا ندارند وخداوندرا قادربادای مراتب وعزت دنیا نمیدانند با همدیگر درابن حال متفق گشته دین ومذهب وقواعد ملت خود راگذاشته کسب بعضی اصطلاحات بیمعنی کرده اندمقصودآنها ازجماعت وجمعیت همراهی نمودن درمعاصی است. مثلاً شخص ملائی که در دینداری تکلیف خود را امر بمعروف نمودن و نهی از منکر کردن میداند اورا آورده چشمش را بسته بطوریکه درآخر تفصیل داده خواهد شد بعضی نامربوط باو گفته ازاین سوراخ بآن سوراخ برده وچند سنگی برداشته بدر ودیوار زده اورا باین طور بقول خود بمقام امتحان آورده ساعت دیگر درپیش اوشرب نموده با زن اجنبی زنا کرده این را جماعت اسم گذارده اند معنی اختیار این است که چرا ما بایددر تحت حکم دیگری باشیم وخود بشخصه هرکاری بخواهیم بتوانیم کرد واین چیزیست محال ومنافی اسباب خداوندی اگرهرفردی از افراد را خداوند سلطنت بدهد ومختار نماید امور دنیا مختل ومعطل خواهد ماند اگربنای نظم براین بود از اول خلقت بنای راست و سلطنت مقرر نمی آمد و اگر امتیازات برداشته و مرتفع میشد وهمه مساوی بودند هیچکاری در دنیا پیشرفت نمیکرد و هیچ فردی اطاعت فرد دیگر را نمینمود میگویند هرگاه این کار بود و منافی اصل بود چرا علمای شهر که بقدس و تقوی



آخرین صفحه گزارشی که بناصرالدینشاه داده شده.

معروف هستند تمکن این را میکردند و از این فقره مردم خیلی دور افتاده‌اند و جهة این کار را نفهمیده‌اند با هر سنخی و صنفی از مردم یك زمانی برآمده بدام میکشند مثلاً بملا میگویند که شما همینکه داخل این کارشدید مرجعیت شما زیاد

میشود پنجهزار یا ده‌هزار خلق که داخل این کار هستند از مرده خواهند شد دکان شمار و نق خواهد گرفت احکام شما قبول عامه پیدا خواهد کرد اگرچه غیر ما انزل الله البته باشد صف جماعت زیاد خواهد شد ترافع بیشتر خواهد شد این است که مردم عوام محض تقلید که جناب آقا رفته است و دیده است اگر بد بود چرا میرفت ولی نمیدانند همین رفتن آقا کار را باینجاها میکشاند خود را بمخاطرات بیمعنی انداخته فراموشخانه میشوند یا فلان وزیر و پیشکار و صاحب درجه و منصب میگویند که شما احتیاج برفعت جاه بیش ازین ندارید ولی حفظ این مرتبه که دارید لازم است که فلان معاند بر شما استیلا نیابد و همیشه در این درجه و پایه که نایل هستید باقی باشید و اگر سلطان عصر بخواهد در مدارج شما تغییر و تبدیلی دهد نتواند بفلان شخص کاسب میگویند که تنها شغلتان کسب است چه عیب دارد که ده‌هزار خلق ما یحتاج خود را از شما خریده و این منافع کلی از برای شما حاصل شود و در مقام ضرورت شما هم با خیال ما همراهی نمائید و همچنین بمردم بیکار میگویند که چرا مثل شما مردم که جوهر قابلیت و استعداد هستید همچه بیکار باشید وضع ایران و دولت ایران افراط و تفریط است چرا باید یکی صدهزار تومان ببرد و شماها نبرید پس باید تغییر وضع داد و آن بسته باین قاعده است این مردم را که این طور جمع نمودند آنوقت بعضی را وعده در جمهور خیالی صاحب درجه و پایه مینمایند و از خواص قرار میدهند و میگویند که بهتر از همه چیزها اینست که ما آزاد باشیم و در تحت قاعده متداوله نباشیم خود قراری در میان خود بگذاریم و اسممان را فراموشخانه بگذاریم و این خیالات تفصیلی دارد که ذکر آنرا مناسب نمیداند و قدرت نوشتن ندارد آنوقت صدهزار قسم میدهند که شما متصدی این کار هستید و افشای مطلب نکنید مثل این است که شخص کافری آدم را قسم بدهد که ترا بفلان و فلان قسم میدهم که بیا و کافر بشو یا شخصی آدم را قسم میدهد که خود را از بام مرتفع بینداز یا بایست که من این حربه خود را بکار ببرم نمیدانم صاحب شریعت نیز همه قسمها را جزء تدین و دینداری فرموده است یا خیر در فرنگستان که مبنای این کار از آنها است و بقول اهالی این فراموشخانه که میگویند دوهزار سال است باقی مانده است هرگز کاری نکرده‌اند که بوی شرارت از آنها بیاید منتها کار بست

در تهذیب اخلاق و انسانیت ومعقولیت وامتحان غیرت نه مقصود این است که اگر من فلان
شرارت بکنم وآدم بکشم ومال مردم را بدزدم جمعی حمایت خواهند کرد و من را از
مخاطرات رهائی خواهند داد اعلیحضرت شاهنشاه کل ممالک ایران کمال اغماض را
فرموده‌اند یا ازخیالات نامتناسب این مردم مفصلاً اطلاع ندارند.نویسنده این فقرات
که ازاهل این کاراست و به قبح نتایج این کاربرخورده وجمعی‌را نیز متنبه نمود تبری
میجوید واستغفار مینماید وهیچ‌مضایقه ندارد که خود را ظاهر سازدوبرحقانیت وصدق
قول خود دلایل واضحه و براهین کافه اقامه نماید تا بیچاره مردم بدبخت که گرفتار
این گونه مزخرفات شده وخود راگرفتارمخاطرات‌نموده ازشریعت‌وحقیقت دورافتاده‌اند
پیروی نکنند ورجعت بعقاید حقه خود نمایند این کارازدوحال خارج نیست یا منافی
شرع است که خدا و پیغمبر خدا لعن کرده‌اند، کسیراکه دردین و عقاید شرعیه بدعت
بگذارد ویامنافی عرف آن نیز برسلاطین عصر لازم‌میشودکه این بدعت مرتفع فرمایند اگر
بجزاین دوفقره راه دیگرهست آن چیزیست وجدانی باید بمقام تحقیق برآیندواثبات
حقیقت اینمعنی‌راکنند بیچاره مردم که میخواهندبسهولت و بدون زحمت که محال است
این نعمت دردنیا ازبرای کسی ممکن شود گذران نمایند بحرفهای بیمعنی ازراه راست
خارج گشته‌دست ازکاروکسب خودبرداشته‌اند بامید بعضی حرفهای دروغ بی اصل که خزینه
درفراموش‌خانه ازنفری دوازده تومان پرمیشودکه بفقرای این کار داده‌خواهدشد مجاناً
وباشخاصیکه میتوانند ادای دین‌خود را بکنند بدون گرو و رهن هرقدر محتاج شوند
داده‌خواهدشد اگردراینصورت احدی روی‌معطلی‌را ندیده بی‌نیازخواهندبود مردم خام
طمع پریشان این اقوال دروغ را عین واقع دانسته ومیگویند چه بهتر از این که‌هرگز
معطل نباشیم واین وجه مبلغ خطیری خواهد شد دههزار نفر نفری دوازده تومان بدهند
چه‌قدرخواهد شد علاوه براین هرنفری بخواهند درماه صد دینار از یکنفر دستگیری
نمایند رفع احتیاج آنشخص خواهد شد ازاین مقوله حرفهاکه محض فریب عوام زده
مردم را تطمیع مینمایند دست‌کدام فقیر بیچاره راگرفته‌اند قرض کدام مدیون‌راداده‌اند
پس معلوم میشود وضع این کاراز برای آسودگی مردم نیست بلکه اسباب‌زحمت‌ومخاطره

انداختن است فلان شخص صاحب کروراست بمن و توجه بیچاره این خصوصیت و آشنائی بیمعنی بهمه قسم از برای آنان ممکن است محض اینکه فلان شخص بمن سلام کرد نباید معتقد به یك قانون احدائی بشوم این مردم در حق خود ظلم کردند نخواست بیشتر از این بنویسند واز درجات بیمعنی دیگر هم حکایت کنند آدم عاقل از این درجه بدرجات دیگر پی خواهد برد اگر اعلیحضرت شاهنشاه کل ممالك ایران خلدالله ملکه مقرر فرمایند و اطمینان مرحمت فرمایند که این چندنفر را ظاهر سازند و کماهوحقه عرض نمایند معلوم خواهد شد حاصل این کار بیمعنی و ازعقلا ومردمان با تجربه معمر خیلی قبیح است که باین تفصیل چشم خود را بسته خود را واگذار نمایند بجهال که از اینجا بآنجا بکشندو اینکه مشهوراست اهالی این کاررا ابراز مطلب نمیکنند از بابت خجلت اعمال شنیعه است که فلان وزیر یا فلان مرد ملا را بیاورند و بطوریکه ذکر خواهد شد اسباب بازیچه نمایند جای کمال تأسف و تأثر است که مردمان معقول بخواهند اغماض از این فقرات نمایند و ملتفت قبح این عمل نشوند قبل از ملاحظه چندان بحثی وارد نمی آید چیزیست که سالها است شهرت کرده انسان بخیال فهمیدن رغبت مینماید اما بعد از ملاحظه هیچ مقتضی نیست که انسان معقول با بعضی جهال که بنای آنها بهرزگی است موافقت نمایند چون بنای کاتب باسم بردن نیست ولی همسری و اخوت بقول خودشان با بعضی اشخاص که متصف بصفات مستهجنه هستند نمودن فوق الغایه جای تعجب است محض استحضار خواص و عوام تفصیل این تاریخچه را ذکر مینماید واز بن قرار است در اول مرحله مقدمات از برای این کار چیده که حاصل زندگی را اهل ایران تا بحال ندانسته اند که از برای چه خلقت شده اند وفایده این هستی چه چیز است حکمای پیش بعد از غور و تعمق بسیار این کار را فکر کرده اند وحاصل زندگی این کار است اما شخص که تابع فلان ملا یا مجتهد است هیچ التفات بکلام الهی نمینماید که فرموده است وماخلقت الجن والانس لا یعبدون و تمجید و تعریف مینماید که فی الواقع همین است که میفرماید عجب کار بزرگی است خلاصه قواعدی بقول خود در وصول بآن مراتب قرار داده اند اولاً بایستی شخص ثالث خود را مستعد فنا بکند و وصایای خود را برحسب وصیت نامچه بنویسد که اگر در این راه تلف [تلف]

شود برعهده هیچکس نباشدواین را چرا میکنندمحض اینکه آنشخص چنین تصور نماید که این کار، کار بامعنی بزرگی است وخیلی باعظم متصور شوددر این ضمن تهدیدات مینمایند که از این عزیمت برگرد مبادا طاقت ملاحظه این عالم را نداشته باشی آن بیچاره چنین تصورمینماید که از این عالم بعالم دیگرخواهد رفت این منع باعث رغبت او میشود که فرموده اند الانسان حریص علی ما منع بعد پارچه پوستی آورده چشمهای آنشخص را بسته دراین بین بازمیگویند که خود را بمخاطرات مینداز خیال را منصرف نموده برگرد آنشخص اگر آدم حریص در این کار است رجعت نخواهد کرد والا از آنجا برخواهد گشت مثل اینکه جمعی برگشتند بعد چشم اوراکه بستند درمیان محوطه آن خانه دست اوراگرفته چند دور دورآن حیاط گردانده اگر سوراخ و پله باشد از این سوراخ بآن سوراخ برده واز این پله بالا برده از پله دیگر فرودآورده که آنشخص چنین تصورمیکند اورا بآسمان یا زمین برده اند بعدنردبانی تعبیه نموده اندکه اسم آن را فلک تحقیق گذارده اند دروسط نردبان پایهٔ تعبیه کرده که آنشخص را بالای آن میبرند همینکه بوسط نردبان رسید پایه نردبان بلند خواهد شد و سر نردبان میل به نشیب مینماید آن بیچاره چنین تصورمیکند که او را بفلک تحقیق برده اند وبمقام قاب قوسین او ادنا رسیده از آنجا او را آورده داخل اوطاقی مینمایند قبل از ورود شخص در آن اوطاق را میزنند شخص دیگر ازمیان اوطاق بآواز درشت خشن سئوال مینماید که کیست این شخص و بچه کار آمده است همان شخص باز جواب میدهد که یکنفر آدم صحرائی میخواهد بمدینه علم داخل شود میگویند اورا بفلک تحقیق بیاورید بعد اورا داخل اوطاق مزبور نموده چند تخته پاره گذارده اند از روی تختهها او را برده بر صندلی مینشانند آنشخص با وجود جمعیت و ازدهام [ازدحام] چون چشم بسته و ندیده است کسی را چنین تصورمیکند که خود تنها است و این سؤال و جواب کننده چون بغیر آواز میدهند شخص چشم بسته نمیشناسد وحالت تعجب برای آن بیچاره حاصل میشود که اینجا کجا است وصاحب آواز کیست درآنجا نیز تهدیدات میکنند ومخاطرات مینماید که این کارها نیست پرخطر دور نیست که باعث اتلاف و هلاکت توباشد ولی بامید اینکه شما مردمان نجیب با غیرت

هستید احتمال میرود که بدون مخاطره و آسیب بگذرد و این مراحل را طی نمائید اگر چه من در این عالم با شما آشنائی ندارم و آشنائی من در عالم دیگر است ، اگر خوف ترسی دارید من میتوانم از اینجاهم شمارا برگردانم و این راه زحمات راه وسختی‌ها دارد دور نیست که بچاه بیفتید یا بآتش بسوزید من تکلیف خود را درامتحان شما میدانم و باید یکی ازین فقرات را قبول نمائید حالا کدام یک را قبول میکنید طپانچه بر خود خالی میکنید یا بچاه خود را می اندازید یا بآتش میروید چراغی تعبیه نموده اند که در وقت سوختن صدا مینماید و آن شخص چشم بسته چنین تصور میکند که آتش افروخته اند و میخواهند اورا بآتش بیندازند تا یکی ازاین فقرات را قبول مینماید بازمیگویند اورا بکشید بقعر زمین که درآنخانه سرداب وحمامی باشد او را بسرعت تمام بآنجا کشیده ودرآنجا نیز بعضی گفتگوها نموده بازبنای تهدید را میگذارد که این امتحان امتحانی است که اگرخوف بکنید حکماً تلف میشوید اگر خوف برشما مستولی شد دست خود را بلندکنید تا من امتحان را تمام کنم آلات واسبابی ازچوب ساخته‌اند وتعبیه نموده‌اند که بحرکت دادن صداهای عجیب ازآنها بلند میشود جمعی دست گرفته و چند نفر هم سنگها برداشته یک مرتبه آن چوبها را بحرکت می‌آورند وآن سنگها را بدرودیوار میزنند معلوم است درمیان سرداب وحمام باوجود این صداها که یک مرتبه بانواع مختلف بلندمیشود وآنشخص چنین تصور میکند که تنها است چه حالت ازبرای او دست خواهدداد ازآنجا نیز اورا بیرون آورده در اطاقی که جمعی از اهالی این کار نشسته‌اند و ساکت و ساکت [صامت] هستند آنشخص را بهمان حالت چشم بستگی حاضر میسازند و درمقابل آن جمعیت برروی صندلی مینشانند باز خیال میکند که احدی دراینجا نیست بعضی اوقات عدد مردم بهشتاد نود میرسد که درمیان حیاط واطاق بودند بعد ازگفتگوی بسیار درفواید این کار وبعضی تحقیقات که ما قافله مدینه علم هستیم وحالا رو بمدینه علم آورده‌ایم و آن سه چیز که دراول ذکر شد که عبارت ازجماعت اختیار ومساوات باشد تفصیلی برآن قرارداده صدهزارقسم دراخفای این کار داده از منافع این فقره صحبت نموده که اگرما نیز مثل وحوش وطیور درصحراها یکه وتنها بودیم نمیتوانستیم تعیش نمائیم چراکه آنها اسباب

ضروریه خود را دارند که حفظ سرما و گرما و دفع دشمن نمایند اما انسان بی اسباب خلق شده است ولا بد از جمعیت و جماعت است. هرچه جمعیت بیشتر باشد بهتر است پس باید رابطه بخصوص در میان جماعت باشد حاصل مساوات نیز معلوم است که چه‌قدر مفید خواهد بود احتیاج بکلی از میان مرتفع و برداشته خواهد شد مال و جان هریك از اهالی این کار از یکدیگر باید باشد اختیار نیز لازم است که انسان مختار خود باشد بعضی بیانات که از جمله بدیهیات است ذکر مینماید در آن مجلس معانی مزبوره را باین طور ذکر مینماید تا آنکه متدرجاً بمقام امتحان آورده از حالات باطن خود باشخاص بخصوص حالی شود و آن تفصیل علیحده است که هیچ مدخلیت باین حرفها ندارد چشم آنشخص را باز نموده درحالیکه آن اشخاص بدون اینکه نگاه بطرفی نمایند یا حرکت کنند بعد از چند دقیقه برخواسته [خاسته] با او یکان یکان مصافحه مینمایند و جزء وجود یك دیگر میشوند بقول خود و علامت شناسائی را رئیس این کار یا خلفا با آنشخص گفته آن بیچاره را رها نموده دیگری را بدام میکشند آنوقت جمعی بیکار که اسباب شرب و هرزگی آنها منقضی داشت با همدیگر در حالت جماعت مساوات مینمایند و خودرا مختار بهر نوع هرزگی میدانند تفصیل درجه اول فراموشخانه از قراریست که ذکر شد مطالعه کننده خودرا بدون این زحمات از اهل فراموشخانه بداند دیگر فقره تعجیب است که در غیبت رئیس این کار مقرر گردیده آن چیزیست بسیار بیمعنی که قابل ذکر نیست و چند نفری اسباب مداخل کرده بودند و نفری سه تومان میگرفتند جمعی از آمارد و اجامرهٔ این شهر تعجیب شده اند کاتب نمیدانند تکلیف خود راکه با آنها نیز سمت اخوت دارد و باید بطور مساوات و اختیار و جماعت حرکت نماید یا خیر این مقصودات ظاهر فراموشخانه بود مقصود باطن بعضی از اهالی فراموشخانه را طوریکه ملاحظه نمود که افشای آنرا تقصیری بزرگ از برای خود میشمارند بجهة اطلاع عموم مردم عرض نمود و این فقره اخیر محل اشتباه نشود که نکته با معنی در این کار بوده که افشای اسرار آنرا مقتضی ندیده و بجز فتنه و فساد داخله مملکت هیچ مقصود و منظوری ملحوظ نیفتاده واضع این کار با کمال مرحمت که عموم مردم شاهد و گواه هستند از شاهنشاه ولی نعمت کل ممالك محروسه ایران دیده باز بخیال خود در باره

اوکوتاهی شده است اظهاردلتنگی مینمود ومیخواست که رتق وفتق اموردرقبضه اقتدار او باشد وربدو امر بر مردم مشتبه نمودکه برحسب اذن و اجازه دولت بنای این کار را گذارده‌اند وهیچ تفاوتی با فراموش‌خانه فرنگستان ندارد چندی نگذشت که نتیجه این کار طور دیگرشد وهمه فقرات‌آن منافی با رضای دولت بظهور پیوست نه اینکه جمع مردم ازخیال کلیه ومقصود جزئیه‌ا واستحضارحاصل نمودند بعضی اشخاص که‌ازخواص‌او بودند ومردمان بیکارمفسده‌جزئیه‌شناخته بود متدرجاً حاصل‌این کاررا حالی‌نمودوهمیشه میگفت که اگرصدنفرازمیان این‌جمع با خیال من همراهی نمایند از عهده خیال خود برمی‌آیم بعدازآنکه خداوندبفضل‌خود مضمون آیه‌شریفه مقدسه ولایحیق‌المکرالسیئی الاباهله را درباره اوجاری فرمود اعمال شنیعه و خیالات مظنه [مزمنه صحیح است] اوکالشمس‌فی‌وسط‌السماء واضح‌ولایح‌گردید ازدارالخلافه‌عزیمت‌نمودکه درجای‌دیگر اسباب‌فتنه وفساد شود یا جمعی‌بیچاره‌مردم دیگرراگرفتارزحمت ومرارت نماید واین غلط مشهوراست میان مردم‌که هرکس‌ازاهل اینکارباشد دیگری را میشناسداین‌حرفی است بیمعنی علامتی چند قرارداده است‌کسیکه از اهل اینکار باشد بهرکس‌که رسید و بخواهد معین نمایدکه این شخص ازاهل اینکاراست دست راست‌بسمت راست سینه‌خود میکشد طرف مقابل اگرازاهل اینکارباشد دست خود را به‌پیشانی‌خود میکشد باز این شخص بمناسبت اطمینان‌که این‌حرکت بلکه ازروی حرکت طبیعی بوده‌است دست‌خود را بازکرده وشصت خودرا بالای‌بینی گذارده بتقریبی‌که‌کسی‌ملتفت نشود بازطرف‌مقابل پشت دست خود را بتقریبی میبوسد این علامت که گذشت بعد سؤال شفاهی مینماید که شما ازاهل‌کجا هستید میگوید یکوقتی پدران‌ما چادرنشین وازصحراها بودندحالا شهری شدیم باید اسم صحرائی ذکرشودخواهدگفت‌کدام شهرمیگوید مدینه علم‌خواهد گفت بچه دلیل میگوید بدلیل مساوات آنشخص‌خواهد پرسید شما بچه دلیل میگوید بدلیل‌اختیار بازدلیل دیگرمیخواهد میگوید بدلیل جماعت جواب‌خواهدگفت قربان جماعت این علامت شناسائی اهالی فراموش‌خانه است علامت درجات دیگرازاین‌قبیل چیزها است وازبرای هرکسی‌ممکن‌است با یکدیگرعلامت شناسائی بگذارد اگروضع

اینکار بجهة انتظام دولت بود که صاحب دولت و مملکت ازین حرفه صرف نظر فرمودند وقدغن اکید نمودند بعد از قدغن چرا باز مشغول نمودند واگر اسباب مداخل بود از حقه بازی وکارهای دیگر بیشتر میتوانست مداخل کرد واگر بنای ترویج شریعت وامت شریعتی را که شخص کافری مروج باشد چه حالت خواهد داشت اگرچه جماعتی اعتماد و اعتقاد بر عقل وافی وحزم کافی او داشتند ودر امورات از او وپدر او مشورت میکردند ولی آدم عاقل صرف نظر از نعمت کلیهٔ ولی نعمت نمینماید و در مقابل پادشاه قاهر غالب دکان فتنه و فساد نمیگشاید ای ذره تو در مقابل خورشید بیچاره چه میکنی بدین خوردی .

درجه اول از قرار این تفصیل بدون کم وزیاد است بخیال اینکه اگر مصلحت مقتضی شود وامر مقرر شود در میان مردم منتشر شود تا عموم مردم مستحضر شده وقع اینکار بکلی تمام شود عرض نمود درجه دوم را بطوریکه درصفحه دیگر عرض نموده است درجه دوم از قراریست که عرض مینماید تفسیر آنرا نوشت وعرض ننمود از برای عوام مقتضی نیست اما قدری غور وتعمق شود این چند کلمه حاوی بعضی فقرات است که اسباب عدم استقلال دولت است بزبان عربی ذکر نمود خانه‌زاد نیز همان طور عرض نمود تأویل آن خیلی مفصل است که اگر امر ومقرر شود بنویسند از این قرار است المقصود من الجماعة تسهیل المعاش و تکمیل النفس و هما یتقولون علی النظم و النظم یتحقق بعشرة اجزاء اول الاطمینان فی النفس دوم الاطمینان فی الحال سیم المساوات فی الحقوق چهارم الاختیار فی العقیده والخیال پنجم الاختیار فی الشخص ششم الاختیار فی الکلام هفتم الاختیار فی الکتابه هشتم الاختیار فی الکسب نهم الاختیار فی الاجتماع و هواس الاساس دهم الامتیاز والرجحان فی الفضیله .

خانه‌زاد این دو درجه را دیده واین درجه دوم اگر تفسیر شود ازین درجه معلوم خواهد شد خیالات او وعلامت شناسائی این درجه از سؤال ازین است اگر کسی بخواهد معلوم کند که فلان شخص درجه دوم را دیده میپرسد چند سال داری طرف مقابل یك لفظ دومی باید بگوید بیست دو و دو لفظ داشته باشد علامت دیگر [قلم خوردگی روی دو کلمه]

دست‌چپ‌جفت نموده درطرف‌چپ نگاه میدارد. . .[۱] متأسفانه ازاینجا ببعدصفحات این گزارش‌ازبین‌رفته‌وشخص یااشخاصی آنرا پاره‌کرده‌اند. بنظرمیرسد شخصی ویا اشخاصی که‌این‌صفحات را ازدفترچه‌تنظیمی جدانموده‌اند فراماسون بوده ودرمفاد آن ذی‌علاقه و ذی‌نظر بوده‌اند زیرا همینکه نویسنده شروع بشرح علائم ماسونی میکند آنرا قطع مینمایند.

رساله فراموشخانه یکی دیگر ازجالبترین اسنادی‌که درباره فراموشخانه دردست است، مربوط به سئوالی است‌که یکی ازعلمای تبریزازمیرزا ملکم‌خان درباره فراموشخانه میکند. ملکم در جواب او مطالب جالبی مینویسد. قسمتی ازین‌جوابیه‌چنین است[۲]:

جناب آقا

داستان فراموشخانه البته بعرض شما رسیده است، جمعی درتحقیق این مسئله متحیر مانده‌اند بعضی میگویند اوضاع کفر واسباب ضلالت است برخی میگویند مایه تکمیل انسان ومنشاء نظم عالم است. فرقه‌ئی رفته‌اند هیچ نمیگویند گروهی‌رفته‌اند تفاصیل غریب بیان مینمایند. ازآنجائیکه کشف دقایق علوم و تفحص ایجاب واجب شده است ومن‌این مقامات‌را وبتفصیل‌تمام‌دیده‌ام الآن‌آنچه خود یافته‌ام وآنچه‌دیگران تقریر مینمایند کلاً معروض حضورعالی میدارم اشخاصی که از حقیقت این دستگاه فی‌الجمله معرفتی حاصل‌کرده‌اند همه براین ادعا هستندکه معنی دین و قوام دولت در اسراراین‌دستگاه است ولی اشخاصی‌که ازاین‌اسراربجزمجهولات جهل‌چیزی‌نیافته‌اند منکراین اقوال ومدعی اقسام ایرادات شده‌اند اول بحثی که‌دارند این‌است‌که اولیای ما چرا ازاین مقدمه خبر نداده‌اند ودورنیست این ایراد درنظرجمعی صحیح مینماید ولی من درصحت این خبرتشکیکی دارم.

اولاً ازکجا میدانیم‌که اولیای‌ما بی‌خبرازاین سربزرگ بوده‌اند شایداین‌مطلب

۱ـ روی دو کلمه دست چپ هم بامرکب‌سیاه محوشده ، خوانده نمیشود.

۲ـ رساله خطی بدون صفحه بشماره ۳۱۱۶ کتابخانه ملک.

را بهزارقسم بیان کرده‌اند وما ملتفت نیستیم وشاید وقتی باصل معنی برسیم باخود اعتراف کنیم که این حقیقت بزرگ درنظر ارباب بصیرت همیشه مکشوف بوده است. ثانیاً بالفرض هم درکتب ما ازاین مقدمات هیچ خبری نباشد سکوت گذشته بجهت حقیقت حاضر هرگز دلیل بطلان نخواهد بود.

شکی نیست جمیع عالم بشری وکل رموز معرفت درنظر انبیاء واولیاء مشهود بوده است ولیکن این نیز مبرهن است که باقتضای حکمت بالغه نخواسته‌اند جمع معارف مخفیه را در عهد خود بروز بدهند چنانچه از تلغراف نه از تصویر عکس نه ازمغناطیس حیوانی نه ازینگی دنیا وتمازهزار حقیقت دیگر خبر نداده‌اند پس معلوم است سکوت اولیاء بریك علم دلیل تقدم آن نخواهد بود درصورتی هم ازاین سیر بزرگ هیچ اشاره نکرده باشند این معنی ابداً خللی بحقیقت ما نخواهد رسانید وآن اشخاصی که میگویند چون این دستگاه ازفرنگستان آمده است بهمین دلیل باید منکر ومعترب آن شد باعتقاد بنده دراین تحقیق خود دوسهو بزرگ دارند.

اولاً درصورتی هم این مطلب واقعاً ازفرنگستان آمده باشد این معنی بهیچوجه موجب نقص مطلب نخواهد بود زیرا که عینك را حکیم فرنگی اختراع کرده است و امروز برچشم مقدسین اسلام اسباب قرائت قرآن شده است.

ثانیاً حقایق بزرگ را نه درخاك فرانسه میکارند ونه درکارخانه انگلیسی میسازند آفتاب معرفت اقلیم مخصوص ندارد شعاع حقیقت ازهرگوشه که بروزکند اصل ومنشاء آن یکی خواهد بود و اگر مافی الجمله بصیرتی داشته باشیم خواهیم دید که حقیقت این اسرار نه مال فرنگ است نه مال هندی نه زمان معین داشته ونه مکان مخصوص.

این یك حقیقت است که ازاول خلقت عالم تا بحال طبیعت را ازانوار خود مملو دارد واگر ازما کسی ندیده است ازعدم بصیرت بوده نه ازفقدان حقیقت لکن من ازاین ایرادات وغفلت جهال چندان تعجب ندارم حیرت من در اینست بعضی اشخاص دیگر که خود را ازکملین قوم میدانند وقتی که ازتحقیق این اسرار عاجز میمانند عجز خودرا مبدل بتغیر میکنند و باکمال اطمینان حکم مینمایند که این سر کفر محض است بعلت

اینکه هرچه‌ما می‌پرسیم بما نمیگویند انصافاً بجهت ردمطلب بهتراز این دلیل نمیتوان اقامه‌کرد من تا بحال نفهمیده بودم که‌اخفای‌مطلب‌جز کفر بوده‌است ودردنیا هزارصنعت وعلم‌هست که‌تعلیم آن مشروط بکتمان است وشنیده‌بودم که جمیع انبیاء حکما حتی‌معلمین واستادان‌فنون بعضی‌ازرموزعلم‌خودرا نمی‌آموختند‌مگر بشرط کتمان وخیال میکردم که اگرعلمی داشته باشم مختارخواهم بود که علم خودرا پنهان بکنم یا بنا بیك مصلحتی در نزددیگران ودیعه بگذاریم حالا از قراریکه حضرات کملین میگویند این اعتقاد من کفر محض است ومن تعجب دارم که صاحب این اسرار بچه خوبی وبچه زودی خود را از آلایش این نوع کفر مبرا ساخت زیراکه‌می بینم‌سرّ خودرا بچندین‌هزار نفر بروزداده‌است هرگاه سرّخود را منحصر بفرقه مخصوص میساخت باز از آلایش کفر بکلی مستخلص نمیشد ولیکن ازحسن اتفاق هیچ صنفی نیست که مسئولین آنرا خواه سید خواه عالم خواه‌امیر وخواه تاجرمحرم اسرارخود ساخته باشد والآن‌هم میگوید سرّ خودرا ازهیچ کس‌پنهان نخواهم‌کرد هرکس‌میخواهد بیاید وبه‌بیند ازاطراف میشنوم که محققین‌ما فریادمیزنند که اگر صاحب این اسرار راست میگویند پس چرا جوان است چرا ریش ندارد چرا درلباس علم نیست چرا دشمن معنی ندارد سرکارآقا از خود شما میپرسم در مقابل این نوع ایرادها چه‌میتوان گفت‌صاحب‌این‌اسرار کی گفته‌است بیائید‌شخص‌مرا اسیر کنید‌ما با ظاهراوچه‌کارداریم فرض میکنم که یك چرخی که درهند ساخته‌اند و آورده‌اند اینجا حرف میزند چیزیکه برما لازم است این‌است که بحقیقت‌مطلب اوبرسیم ما به‌هیچ‌وجه حق‌نداریم که قبل‌از‌تحقیق مطلب‌ظاهرچرخ‌را دلیل بطلان معنی قراردهیم تلغراف را از فرنگستان همین شخص محقرکه ریش نداردآورده است حال اگر شخص او هزار عیب هم داشته باشد ازفوایدتلغراف چه‌کم‌خواهد شد باری معنی‌حقیقت نه‌دردفتر حراماتست نه درآلایش لباس ونه دراغلاق کلام واگرصاحب چنین‌بصیرتی باشیم‌که حقیقت‌را درهر لباسی ودرهرزمان بشناسیم خواهیم‌دیدکه هیچ صورت‌وهیچ لباسی منافی حقیقت‌نیست ودرهیچ‌مقام نباید ازروی ظاهرحکم نمود‌شك ندارم که اگرجنا بعالی دقایق‌این‌مقامات را درك نمائید ودراقوال مدعیان فی‌الجمله تأملی فرمائید از جهل این غریق حیرت و

برسالت صاحب این مقامات معلوم نرحم خواهی نمود چه بحثها و ایرادات دارد که من از اظهار آنها خجل و عاجز مانده‌ام مثلاً مؤسس این دستگاه را مورد طعن و لعن میسازند که چرا دو نفر فاضل که سابقاً تشنه خون هم بوده‌اند حال نسبت بهم محبت میکنند. فلان واعظ هزار سال جمعی از معقولین را لعن میکرد از روزی که محرم این اسرار شده دیگر از کسی بد نمیگوید پس معلوم شده است که صاحب این اسرار کافر است و مردم را بی‌دین میکند از همه غریب‌تر این است که میگویند فلان شخص مقامات شما را سیر کرده و باز معصیت میکند.

ای آقای محترم، ما کی ادعا کردیم که سیر ما اسباب معصومی است وضع حمام بجهت پاکی و طهارت است و ما روزی هزار نفر می‌بینیم که پس از غسل باز مرتکب هزار معصیت و کثافت و نجاست میشوند پس باید صاحبان حمام را تکفیر کرد.

سیر این مقامات اسباب تکمیل انسانی است ولکن هر کس باندازه استعداد بهره میبرد و بعضی خوب میشوند و برخی بهتر میشوند بعضی زندگی تازه حاصل مینمایند و اگر هم فرضاً کسی هیچ ترقی نکند قطعاً اسباب تنزل نخواهد بود وانگهی معایب اصحاب سیر چه ربطی باصل خواهد داشت یعنی در دنیا بزرگتر از اسلام حقیقتی نیست و بالاتر از تأثیر نفس و از برکت وجود جناب ختمی مآب صلی الله علیه و اله بالاتر مربی نبوده است با وصف این همان اشخاصی که شب و روز در خدمت حضرت بودند ما آنها را اخس اشقیاء میدانیم پس معلوم میشود که نقص استعداد متعلم موجب انکار حسن مدرسه نخواهد بود.

حضرات محققین بعد از آنکه از این ایرادات بی‌معنی خسته و خجل میشوند بجهت تسلی خود بامناعت تمام میگویند بلی زیاد اصرار کرده‌اند که ما را به برند ولکن ما نرفتیم زیراکه دین آدم را میگیرند بجهت خاطر آسایش ایشان عرض میکنم که در این باب بکلی آسوده باشند هیچکس در خیال آوردن ایشان نبوده است بهمین دلیل که ایشان عقیده می‌فهمند و نرفته میدانند و چیزی که محقق این دین است که چندهزار نفر از ارباب کمال با نهایت اصرار طالبان این سیر شدند و بجهت این جهات از برای ایشان میسر نشد اما آن اشخاص که بجهت دین خود نرسیدند و نزدیک آن نیز نرفتند کار بسیار بجائی کردند بعلت اینکه

دینی که بتوان در نیمساعت ضایع کرد دین نیست؛ تا کسی دین محکم نداشته باشد در این سیر راه نمییابد واقعاً ملاحظه بفرمائید اختلاف عقول انسان تا بچه پایه است دو هزار نفر عالم ومتدین وارباب هر نوع کمالات میروند یکجائی هیچ نمیفهمند که در آنجا دین وایمان خود را بباد داده‌اند و یکنفر آدم هنوز نرفته ، هنوز ندیده فی‌الفور میفهمد که آنجا دین آدمی را میگیرند واگر کسی برود کافر خواهد بود حیف که من نسبت بهیچکس حق مؤاخذه ندارم والا از این نوع اشخاص چند سؤال نموده و میگفتم آقای دیندار از کجا فهمیده‌اید که دین آدمی را میگیرند وآن اشخاص که رفته‌اند از دین ایشان چه کم شده است از حالات فلان امام چه نقص می‌بیند عقل و دین خود را بچه سند برعقل و دین اینهمه اشخاص معتبر ترجیح میدهید اگر این حضرات از اول نفهمیده رفتند پس چرا بعد از فهمیدن اولاد و دوستان خود را از این منع نکردند ما می‌بینیم که پدر هر که رفت بلاتأمل پسرش را فرستاد هر کسی شعوری ... ون آمد فی‌الفور خواست برادرش را داخل کند .

حتی جمعی را دیدیم که اول منتهای انکار وعداوت را نسبت باین سیر داشته و بعد وقتی که رفتند دیدند بیش از همه کس در تقویت آن مبالغه نمود از این دلایل مبرهن است که حقیقت اینمقام باید ورای آن باشد که شما تصور کرده‌اید وانگهی خود شما تصدیق دارید که این سیر را ندیده‌اید واز آنطرف کسانی که دیده‌اند کلاً مصدق ومقوی اینکار هستند پس حرف شما چیست؟ شما که علم قطعی ندارید چرا حکم بر مجهول مینمائید هرگاه میگوئید یک آخوند نامعروف آمده کیفیت را نقل کرده است :

اولاً از کجا که رفته باشد

ثانیاً از کجا که چیزی درک کرده باشد

ثالثاً از کجا که حقیقتش را بشما گفته باشد

رابعاً قول او از کجا ترجیح داشته باشد

بقول هزار مسلمان دیگر از یکطرف میگوئید اینعمل کفر است بعلت اینکه مطلب را بروز نمیدهند از جانب دیگر میگوئید ما از روی علم میدانیم کفر است بسبب اینکه

مطلب را بروز ندادهاند معنی و عمق این دلیل را هم بر همه‌کس معلوم است چیزی که برهیچ قسم برمن معلوم نمیشود اینستکه باین نوع دلایل چه‌قدر علم و تقدیس باید تا شخص باکمال‌آرامی فتوای قتل چندین هزارمسلمان را بدهد وآن‌هم چه نوع مسلمان اشخاصی که برحسب عقل وعلم ودیانت وهرنوع فضیلت مشهورکل ایران و نخبه اعیان دین و دولت اسلام محسوب میشوند شما که اینهمه اشخاص محترم را باین آسانی تکفیر میکنید.

اولاً بفرمائید تقصیرشان چه بوده است چه جرم وگناهی از ایشان سرزده است کدام حرام را حلال کرده‌اند وکدام حلال را حرام ساخته‌اند ازاصول شریعتی چیزی منکرشده‌اند نه خیرحرفی که خلاف شرع باشد ازدهن ایشان بیرون‌آمده است نه خیر عملی که برخلاف شرع باشد ازایشان صادرشده است نه‌خیر ازکسی بدگفته‌اند نه خیر به‌کسی بدکرده‌اند نه‌خیرپس آخرچه‌گناهی کرده‌اند؟که باین اطمینان خاطرفتوای قتل ایشانرا میدهند بلی گناه وکفربزرگی‌که از ایشان صادرشده اینستکه نفاق و عداوتهای سابق خود را فراموش کرده‌اند و حال میخواهند نسبت بهمدیگر از روی محبت رفتار نمایند.

ای‌مسلمانان متدین باین‌ایرادخود خوب تأمل‌فرمائید ببینید اگراتحادما بیشتر است یاکفران اشخاصی‌که اتحاد مسلمانان را منافی اسلام میدانند ورفع نفاق‌را اسباب تکفیرمسلمانان می‌سازند بلی هرگاه مسلمانان ما باکفاراتفاق میکردند دور نبود که ایراد شماها بجا می‌شد ولی هزارنفرمسلمان شاهدندکه اینعمل باکفرخارجه‌هیچ‌ربطی ندارد واگراتحادی است میان خود مسلمانان است ظهورکل انبیاء ووضع جمیع اولیاء بجهت تمهید مواساة و الفت عباد بوده است بنیان اسلام بخصوص بر مسالمت و اتحاد است جمع حرکات واقوال ختمی‌مآب شاهد ومقوی این حقیقت است وآن‌کارهای بزرگ که درصدراسلام بظهور رسیدکلاً ازیمن مواسات و اتحاد مسلمین بود با وجود اینحال اشخاصی‌که خود را رئیس اسلام میدانند اتحاد ومسالمت مسلمانان را مستوجب قهر و غضب دولت می‌سازند معایب و خرابیهای نفاق ما عالم را گرفته است وهیچ روزی‌که

برمصائب نفاق ماگریه نکنیم با وصف این بمحض اینکه درمیان مسلمانان بوی اتفاق می‌شنویم فی‌الفور کمر به‌قتل این‌ملاعین بمیان می‌بندیم و می‌افتیم بدر خانه حکام‌که ای وای اینها کافر شده‌اند چرا بعلت اینکه با هم متفق شده‌اند ما از روی عقل‌کاملی که خدا بما داده است و بهیچکس نداده است میدانیم که اتفاق مردم کار بسیار بدی است بلی شما درست فهمیده‌اید ولی گویا این نکته را درست ملتفت نیستید که از اتفاقی عامه ممکن نیست که بجز خیر ومصلحت عامه جمیل بروز نکند آن اتفاقی که شما شنیده‌اید بد است آن اتفاقی است که درمیان اسرار یا درمیان یك‌گروه مخصوص بجهت یك قصد مذموم حاصل شود هرگاه ذره‌های این شهر با هم متفق بشوند البته از برای ما حسنی نخواهد داشت ولی وقتی می‌بینیم درمیان یك طایفه عموم عقلا وارباب کمال و علمای دین و امرای دولت و معارف هر صنف و اخیار هر گروه با هم متفق میشوند در صورتی‌که هم اشرارکل طایفه را شریك خود بسازند باز باید قسم خوردکه مقصود اتحاد ایشان نیست و نخواهد بود مگرهرگز در دنیا اتفاق نیافتاده است که ده نفر آدم معقول شریك یك چنان فاسد بشوند و اگر مدعیان فی‌الجمله شعور و انصاف می‌داشتند بی‌آنکه ماگوئیم درك می‌نمودندکه این‌همه اشخاص معروف از برای‌قصدبد جمع نشده‌اند و بقین یك مصلحت کلی و یك خیر عامه در این مطلب دیده‌اند که با وصف سرزنش و صدمه عارضه باز این شدت مقید و مقومی این کار شده‌اند حیف که از حقیقت این مجمع نمی‌توانم رمزی بیان نمایم و الا اشخاصی که منکر این‌حقیقت شده‌اند اعتراف مینمودند که بواسطه جهل انکار خود خائن دین، خائن دولت و هم خائن شخص خود بوده‌اند در میان مدعیان یك گروهی هم هست‌که خیال می‌کنندخدا ایشان را از یك سرشت مخصوص آفریده است و چون اوضاع ولباس خود را رنگینتر از اوضاع دیگران می‌بینند چنان تصور می‌نمایند که در صفات معنوی هم بر سایرین امتیاز دارند این حضرات خود پسند که جمیع نعمات دنیا را حق خود می‌دانند توقع داشتند سر ما نیز مخصوص ایشان باشد و چون بواسطه همین حالت خود پرستی از سر این مقامات محروم و مردود واقع شدند حال بجهت رفع منقصت خود همه جا

می‌گویند خیر این سیر قابل اعتنای ما نیست بعلت فلان شخص نه صاحب‌منصب است نه پدری دارد که اسمی داشته باشد این سر را دیده است و بهمین دلیل جای بی‌معنی است عقل من در این ایراد بجائی نمیرسد تا اینقدر می‌دانیم که این دلیل حضرات صحیح باشد ما باید از نزدیکی مساجد مسیح عبور نکنیم بسبب اینکه هیچ فاسق و هیچ نانجیبی نیست که بمسجد نرفته باشد مادر فارسی شریفتر از شاهنامه کتابی نداریم هر دهاتی بلکه هر دزدی از اشعار آن حفظ دارد پس دیگر معقولین ما باید این کتاب را هرگز باز ننمایند و لکن این فقره از حسن اتفاقات پر واضح است که عیب مسیح طلبه شرف مسیح علمی را زایل نکرده است گذشته از این ملاحظات شما بفرمائید که این حضرات صاحب شأن در معنی چه امتیازی بر نوکرهای خود دارند آسمانی کی شرط کرده است که اسب عربی و لباس ترمه در هر مقام اسباب تفوق باشد بلی هرگاه معنی انسانیت موقوف بالقاب و بسته باوضاع ظاهری بود این ایراد حضرات بسیار صحیح میشد اما چه کنم که اولیای این مقامات نه حمایل سرخ نه رشته طلا نه نوکر زیاد و نه هیچیك از این اسباب را که ما مایه و دلیل عقل و قابلیت می‌دانیم سند استحقاقی قرار نداده‌اند بلکه معنی انسانیت و استعداد حقیقی را اغلب در لباس فقر و پریشانی و ذلت سراغ داده‌اند و فخر دستگاه ما در حسن این نکته است که عقل و جوهر انسانی را در هر لباس که مخفی باشد بمنصه ظهور می‌رسانند و هر نقصی که بظواهر جلال آراسته باشد فی‌الفور مکشوف و اسباب عبرت می‌سازد چنانکه از آن اشخاص که بر حسب اوضاع ظاهری از معقولین صاحب شأن محسوب میشوند در سیر این مقامات نقص قابلیت خود را بنوعی ظاهر دیدند که در کمال خفت و اضطراب فرار نمودند و جمعی دیگر که بواسطه عدم اعتبارات متداوله محل اعتنای هیچکس نبوده‌اند صفای باطن وجوهر ذاتی بقسمی جلوه نمود که موجب حیرت و محل ارادت جمعی واقع شدند با وصف این تفاصیل تصور نفرمائید که هر نوع شخص درین مجمع راه یافته باشند راست است جمیع کثیر این اسرار راسیر کرده‌اند ولیکن نه چنین است که کل ایشان واقعاً صاحب مقام واحد باشند سیر فلان حکیم و تماشای فلان جوان البته یکسان نبوده است فوائد و عظمت این

مقامات بخصوص در حکمت یك ترتیبی است که عقل در تصور آن حیران است در ظاهر چنان می‌نماید که هر نوع اشخاص وارد این مجمع میشوند و لیکن در حقیقت ورود ایشان بجهت تشخیص مراتب استعداد ایشان است چنان که بعد باقتضای استحقاق معنوی هر کس یك مقام مخصوصی پیدا می‌کند و بواسطه این ترتیب حیرت انگیز اصحاب معرفت و ارباب کمال منتخب میشوند و بتدریج بمقامات عالیه میرسند بی آنکه اصحاب مقامات باین ملتفت بشوند بی آنکه صورت وحدت مجمع خللی بیابد حال با وصف چنین ترتیب ورود فلان جوان بجمع ما از معانی درجات عالیه چه کم خواهد کرد باری من با اغراض ارباب حسد و با غفلات ابنای زمان کاری ندارم کار من با عقل و علم جنابعالی است و حال از انصاف شما یك سؤال می‌نمایم هرگاه در دنیا شخصی پیدا بشود که بدون هیچ ادعا و بدون هیچ خلاف شرع نفاق را از میان مسلمانان مرتفع بسازند و غیرت این دولت را بیافزایند کبر و نخوت بزرگانرا کم کنند عجز ضعفا را اسباب تسلی بشود بیك اشارهٔ منازعات چندین سالهرا رفع نماید و در مجلسی واحد کین و عداوت را مبدل بصفای اتحاد کند و جمعی را از آلایش معاصی مصفی بدارد و بدآنرا خوب خوبانرا خوبتر و عموم قلوب را مایل بعدل سازد و بواسطه اتحاد بزرگان و عقلای قوم اسباب نجات دین و دولت را فراهم بیاورد آیا چنین شخصی موافق مذهبی که داریم مستوجب چه نوع عقوبت خواهد بود و هرگاه کسی وقوع این نوع نظریات را منکر بشود و تمام شهر را شاهد می‌آوریم که تاثیر سیر ما بیش از اینها بوده است چنانکه جمعی ازاراذل و نتایج این نظریات بنحوی متعجب ماندند که ظهور این تاثیرات را حمل بشهر نموده و ما در این شهر گروهی را دیدیم که از یك طرف ما را تقبیح می‌نمودند که تحمل شما بی‌معنی و بی‌حاصل است و از جانب دیگر ما را تکفیر می‌کردند که چرا عمل شما این قدر تأثیر داشته باشد که عداوتهای چندین ساله رادر یکساعت مبدل کمال اتحاد نماید خلاصه مجهولات و ایرادات ارباب غرض را بیش از این شرح نمی‌دهم و بجهت ختم عرایض خود قسم می‌خورم بذات پروردگار عالم و سوگند یاد می‌کنم بدینی که می‌پرستم بحق جناب خاتم انبیاء و بحق ائمه هدی(ص) و بحق کل

انبیاء عالم که مقصود اسرار ما بقدر ذره‌ای منافات شریعت اسلام ندارد بلکه آنچه گفته‌ایم و آنچه کرده‌ایم کلاً بجهت تقویت و مزید رونق اسلام بوده است. و نیز قسم می‌خورم و بجهت اثبات قول خود پانصد نفر مسلمان عادل را شاهد می‌آورم که در این مجمع اسراری بجز معقولیت بجز دینداری و بجز دولتخواهی و بجز صلاح مسلمانان هیچ خیالی نبوده و نخواهد بود پس از همه عرایض یك نکته هم عرض می‌کنم که اگر سهل نمایید سهو خواهد بود محققاً و مسلماً آنچه از این اسرار خدمت شما عرض کرده‌اند یا دروغ است یا نفهمیده گفته‌اند که در این مطلب یك معنی است که هر وجود قابل فهم آن نیست بحق خدا که اگر رمزی از حقیقت این مطلب بسمع شما برسد هم بحکم دین وهم بحکم عقل آنچه دارید صرف پیشرفت این مجمع خواهید کرد و خیر دنیا و آخرت را در این کار خواهید دید و تا عمر دارید تأسف خواهید خورد که چرا تابحال غفلت کرده‌اید وچنین مطلب بزرگی را ازروی فهم جمال تحقیق فرموده‌اید مطلب ما مسلماً قابل تأمل والتفات شماهست شما درروش نکته چندان تعجیل نفرمائید بطلان مسئله را اندکی بشکافید وآنوقت به‌بینید ازتصویرات حکم علی‌الاطلاق چه رمزهای نگفتنی بوده است من آنچه باید بگویم گفتم حال وقت تحقیق شماست والسلام خیرختام.»

ازاین رساله «فراموشخانه» ملکم سه نسخه خطی بدست آمد، که همگی آنها از روی نسخه اصلی کپیه شده است.

یکی‌ازاین نسخه‌ها درکتابخانه ملك، دیگری درکتابخانه ملی که بشماره ۱۴۹ ا. ف. ضبط شده وسومی درکتابخانه مرکزی دانشگاه وجود داروکه بشماره ۳۲۵۷ ثبت شده است. کتابی که حاوی این جزوه است در ۳۲۰ صفحه وبقطع وزیری‌است[1] واز

[1] فهرست مندرجات رسالات خطی ملکم خان در کتابخانه مرکزی دانشگاه باین شرح است:

۱ـ جناب مشیرالدوله یا رؤیای ملکم و خواب قانونگذاری مورخ ۱۲۸۲
از صفحه ۱ تا ۴۹

۲ـ گفتگوی یك وزیر با رفیق خود که بصورت عریضه برای پادشاه نوشته
از صفحه ۵۱ تا ۷۱ ـ

یادداشتی که درپشت صفحه آخر آن مشاهده میشود ، چنین برمیآید که مندرجات آن از روی نسخه خطی ملکم استنساخ شده و نسخه‌بردارکه علی‌منشی تبریزی نام دارد ، در آخر کتاب مینویسد :

«این نسخه‌را ازمیرزا محمد حسین نایب اول ومنشی سفارت اطریش برداشته‌ایم وبخط خود میرزا ملکم‌خان بوده ... » در صفحه اول نسخه مزبور میرزا محمد حسین نایب اول منشی سفارت اطریش مینویسد « ... خصوصیات این نسخه بطوریکه از فهرست این‌نسخه برمیآید بعضی‌از آثارملکم که دراین‌مجموعه هست درسایرمجموعه‌ها دیده نشده وبرخی ازآنها منحصربفرد است و همچنین بعضی رسائل دراین نسخه هست که درجواب ملکم نوشته شده ونادروکمیابست همچنین‌اطلاعاتی که درآخر کتاب‌راجع به‌ترکمنستان ومملکت‌عثمانی‌دیده میشود درنسخ‌دیگر کلیات ملکم نیست تاریخ‌تحریر کتاب ۱۲۹۵ هجری قمری میباشد ... » درآخررساله فراموشخانه که ازصفحه ۱۶۰ شروع و به ۱۷۲ ختم میشود ، متن جوابیه‌ای وجود دارد که از سطر پنجم صفحه ۱۷۲ شروع شده وتحت عنوان : « جوابی‌است که یکنفر ازاهل تبریز بکتابچه فراموشخانه

۳ـ طهران نسبت بترکستان کمال نظم را دارد ازصفحه ۷۳ ـ ۱۳۱

۴ـ ایران نظم ندارد ازصفحه ۱۳۳ـ۱۵۹

۵ـ رساله فراموشخانه ازصفحه ۱۶۰ ـ ۱۷۲

۶ـ جواب وردی است که یکنفر ازاهل تبریزشاید علی‌المنشی‌التبریزی بکتابخانه فراموشخانه نوشته ازصفحه ۱۷۲ ـ ۱۸۰

۷ـ پولتیک ایران چیست از صفحه ۱۸۱ـ ۲۴۳

۸ـ درباب‌تنظیمات لشکرفرمایش‌رفته‌بود ومجلس انتظام‌ولشکرکشی ناپلئون‌بمصروهند از صفحه ۲۴۳ـ۲۶۷

۹ـ فرق سفهای‌کج بنیان وانجمن دیوانگان وخواندن اشعار وعبارت‌پردازی از صفحه ۲۶۷ـ۲۷۶

۱۰ـ درباب مرو وترکمان از صفحه ۲۷۲ـ۲۹۸

۱۱ـ مقداروارادات خزانه مالیه دولت عثمانی ازصفحه ۲۹۸ـ۳۰۲

در آخراین یادداشت نوشته شده است « رسائل فوق بجز رساله‌که در جواب کتابچه فراموشخانه‌وبقلم‌علی‌المنشی‌التبریزی‌است بقیه‌ازملکم‌است که‌سال۱۲۹۵هجری‌جمادی‌الاولی استنساخ گردیده است . »

نوشته است» تا صفحه۱۷۹ ادامه پیدامیکندو با کلمه (تخلف) ختم میشود. گویا نویسنده وجواب‌گوی این رساله همان (علی‌منشی تبریزی) باشد ولی بهر حال جواب او بسیار ناقص و ناتمام است ، معهذا بعلت واجد بودن‌اهمیت‌خاص، بدنیست آنرا عیناً نقل‌کنیم:

جوابی‌است‌که یکنفر ازاهل‌تبریز به کتابچه فراموشخانه نوشته است :

بسم‌الله‌والحمدلله‌والصلوة علی‌محمدوآله در این تاریخ [۱۲۹۵هجری جمادی‌الاولی) کتابچه از] میرزاملکم درباب فراموشخانه بنظر رسیدکه یکی ازعلماء نوشته چون این دستگاه مایه حسرت بسیاری ازبی‌وقوفان شده ودرنظر جمعی ازضعفا عظمی بهمرسانده وهرکس‌دربباب قصه‌میراند وافسانه‌میخواند جمعی نیرنگش‌میشمارد وقومی سحرش میپندارد لهذا دوست داشتم‌که شرحی ازاین فقره بطوراشاره دراین‌چند ورق بنگارش‌آرم تا ارباب فطانت بدانندکه اینگونه عملها ربطی بعالم انسانیت‌وکمال نفسانی ندارد بلکه اصل‌این‌اساس ماخذش‌امری‌است‌که‌درطی نگارش‌اشاره برآن‌خواهد رفت پس عرض میشودکه هرعاقلی‌راکه قایل بوجود صانعی است ناگزیر است از اقرار براینکه بایدآن‌صانع حکیم چنین عـالمی‌راآفرید بایدطریق تحصیل‌آن نتیجه‌را نیز برایشان تعلیم نماید واین‌معنی بصورت آنصانع یادگرفته بمردم تعلیم نمایند وقوانین آنرا درمیان‌آنها اجراءکنند چه جمیع مبدء بیواسطه ندارند وآن اشخاص‌کامل عقل عبارت‌ازانبیاء واولیای ایشان‌است وآنطریقه عبارت‌ازقوانینی‌است‌که بمقتضای‌استعداد هرعهدی بمکلفین‌آنعهد تکلیف عمل‌آنها را نموده‌اند و واضح است که هیچ پیغمبر و ولایت خود امرکرده باتحاد ومواخاة واتفاق ومواساة درمیان خودشان ومنافع وثمرات اینعمل برهیچ عاقلی‌پوشیده وپنهان نیست وحاجت به‌تفصیل ندارد چه هیچ ملتی‌ودولتی قوام نگیرد مگرباعمال این قانون شریف وهیچ دولتی‌وملتی‌پامال نمیشود مگر باخلال درلوازم‌آن بالجمله الفت واتحاد امراست‌که هیچ عاقلی انکارمحسنات آنرا نتواندکرد ولی درهرجا ونه با هرکس چه اگرفرضاً تأسیس این قانون بجهت حفظ دین مخصوص بوده باشد و قومی‌که مخالف با آن دین ودایم درصددو تخریب آن کیش وآئین هستند خواهند اخلالی‌دربنای‌آن نمایند بدیهی است‌که‌دراغلب مواردومصلحت حفظ‌آن‌کیش

مقتضی این خواهد بود که مخالفین را بمعارضه وجنگ وقتل ونهب وامردفع نمایند و الفت ودوستی با آنها مخل اینمعنی خواهد بود وهمین معاشرت ومؤانست با آنها از بابت المجالسة مؤثره بسا مایه‌سستی دراعتقاد با آنطریقه میشود چنانکه درجمعی ازابنای زمان خودمان که معاشرت با اهل ملل خارجه کرده ومیکنند این معنی را برأی العین مشاهده میکنیم و ظاهراست که این معنی اولاً منافات تمام با تأسیس آن کیش حق که از جانب خداست دارد وثانیاً منافات با قوانین دولتی که اساسش مبنی بر آن کیش خاص است دارد چه بعد از آنکه تعصب دینی از میان برداشته شد حکومت فلان پادشاه اسلام مثلاً با حکومت فلان پادشاه فرنگی است بحال رعیت چندان تفاوتی نمیکند واگر فرضاً بآن پادشاه اسلام دشمنی ازملت خارجه روبدهد عساکر ورعیت آنقدرجانسپاری در حفظ او نمیکنند ودراین معنی پرواضح است پس مواساة ومواخاتی که مطلوب است همان که در میان اهل خود مذهب خاص باشد مگردرمقاماتی خاصه ازبابت ضرورت که درآنحال بقدر دفع ضرورت مدارا ومماشاة ومتارکه با ملت خارجه موافق شرع وعقل هردو است پس قانون الفت واخوت ومواساة امری نیست که تازگی داشته باشد واز برای کسانیکه متدین بشریعت حقه هستند همان امر پیغمبرشان وتأکیدات ومواعظ حفظآ تشریعت در عمل باین قانون کافیست چون این مقدمه معلوم شد تعرض بامرفراموشخانه کرده عرض میکنم که اما انکاراشخاصی که اینبدستگاه را ندیده و نشنیده‌اند محض غلط و بیمعنی است زیراکه‌ازبابت تیر بتاریکی است وهمچنین حدسهائیکه میکنند ازقبیل حمل بسحر وشعبده ونیرنگ وتصرف درخیال یا چشم همه حرفهائی است لاطائل و مأخذی ندارد ولیکن بآن‌عظم واعتبار وسوری هم که‌اصحاب اینبدستگاه بنظرمردم میدهند نیست بلکه کاری‌است لغووعبث‌واگرخوف بعضی‌امور نبود این حقیر که پی بحقیقت آن برده‌بی آنکه آنبدستگاه را مشاهده‌کرده باشدوضع این‌اساس‌را بالصراحه بتحریرمی‌آوردم‌تا بیخبران ازنگرانی خلاص شده وبال این‌جور کارهای لغو نروند ولی اینجا باشاره بعضی کلمات عرض میکنم‌که اصحاب اینکاراگر نظربرآن نمایند میدانندکه بهوای نفس نیست بلکه بسرمخفی برخورده عرض میشود .

درحکمت شرع ما و سایر شرایع الهیه مبرهن است که جبن و وحشت که آنرا واهمه می نامند از جنود جهل است وهمواره معارضه باعقل دارد آیا نمی بینی که چون شخص ضعیف النفس در تاریکی داخل خانه‌ای میشود که روزدرش راخود باقفل محکمی بسته وازهیچ سمتی مدخلی ندارد وعقلش حکم می کند که دراین اطاق کسی نیست باوجود این ازآنجا وحشت می کند وتصور می نماید که کسی در اینجا قایم شود و او را صدمه خواهد زد ونظائر این بسیار است پس هرقدر که قوه واهمه بایشان غالب شود بهمان قدر عقل او درآن حین مقهور میشود وبسا میشودکه مایه استتارعقل بکلی تیره حالت جنون دائمی پیدا می کند ودائم ازآنچیز که سبب واهمه‌آن شده ترسان ولرزان میباشد چنانکه درنفوسی که باین مرض مبتلا شده‌اند محسوساً دیده میشود وبحکم این مقدمه اگر غریبی نزدیکی شهری بیاید و یکی از اهالی آنشهر درپیش دروازه باو بگوید تو که می خواهی همراه من داخل شهر بشوی و اگر آنشهری فرضاً اطمینانی باو بدهد که اختیار این شهردست من است ومن نخواهم گذاشت که صدمه‌ای بتو برود ولی اینمعنی از باب احتیاط است وآنشخص بعقول او واثق شده خواهدکورانه وچشم بسته داخل آنشهر بشود لامحاله کمال انقطاع ازهرطرف حاصل کرده امید خود را بآنشهری می بندد واو بعدازآنکه او را بدینمنوال داخل شهر کرد در آنحالت هرچه باو تکلیف کند بکمال طوع و رغبت قبول می کند چه نجات خود را دردست او می داند و چون واهمه کمال غلبه را دارد و عقل درآنحالت مغلوب است و حسن وقبح بعضی امور را درست ملتفت نیست لهذا اگر فرضاً آنشهری باو بعضی حرفهای لغو بیمعنی هم در آنحال تلقین کرده وباو بگوید که اگرعمل باین حرفها نکردی فلان صدمه مثلاً بتوخواهد خورد بدیهی است که بواسطه قوت واهمه وضعف عقل واحتیاج بوجود آنشخص آنحرفهاکمال وقع وقوت درنفس اوپیدا می کند وبمرور دهور ازعقل ونفس اوبیرون نمی‌رود خاصه اینکه ازسابق هم قدری آدم فقیر وتنگ باشد و اگرفرضاً درآنحال یا اندکی بعدازآن باو بگوید اگرتواین حرفهارا که بتوگفتم جائی بروزدهی یقین بدان که اهل این شهرمثلاً جمع شده ترا حکماً خواهند کشت یا آتشی مثلاً ازآسمان آمده ترا خواهد سوزاند

بدیهی است که آنشخص جبون تا عمر دارد آنحرفها را باحدی جسارت گفتن نمی‌کند بلی باوراً بعض نفوس که شجاعت جبله دارد آنحرفها را بیهوده دانسته وقعی بر آنها نمیگذارد ولی اینگونه نفوس بسیار کم است پس قوه واهمه مایه بسیاری از اینگونه امورمیشود خاصه درنفوس ضعیفه پس جای تعجب نیست که کسی حرف لغوی را نتواند ازشدت واهمه بروز دهد و این مقدمه بجهت تمثیل وتشخیص این معنی بود که اعتقاد بعضی در کتمان امر فراموشخانه این شده‌که این امری است که بتقریر نمی‌آید و نه چنین است بلکه اسباب امر بسیار است از قبیل ترس و ملاحظه بعضی مصالح و سوگند دربعضی مواد ونظائر اینها .

وبدان که اساس این‌عمل منافاتی باسایر اوضاع دین ومذهب ندارد و کسی که این تصور را کرده حدسی است بیجا و لیکن نه بطور کلیت چنانکه صاحب کتابچه که میرزاملکم است ادعاکرده وخواسته بتدلیس این امررا رواجی بدهد چه اساس اینعمل و نتیجه‌آن بجز اخوت ومواساة والفت و اتحاد درجمیع مواد چیزدیگر نیست وهرکس از اهل فراموشخانه چیزی غیر از این تکمیل نفوس وتحسین اخلاق وترقی درمدارج انسانیت وامثال آن ادعاکند محض‌دروغ ولاف‌وگزاف‌است ودراین اخوت اتحاد مذهب بهیچوجه شرط نیست و میرزا ملکم که‌گفته نتیجه ایندستگاه اتحاد و مواساة در میان اهل یك مذهب است و گفته اگر اتحادی هست میان خود مسلمانان است وربطی بکفر خارجه ندارد محض کذب است چه لازمه این اساس آن است که هرکس داخل آنجا شدچه مؤمن وچه کافر ازهر ملتی باشد باید با همدیگر مواخاة ومواساة داشته باشند واگر فرضاً جنگی در میان مسلمین و کفار اتفاق افتاد این دوبرادر که یکی کافر و دیگری مؤمن است باید باهم مقابله نمایند وهمچنین درمال بلکه در عرض باید باهم مواساة کنند اگرچه چنین نیست که اینعمل در اشخاصی که داخل آنجا شده‌اند جبلی شده باشند ونتوانند ترك نمایند ولی مقصود اینست که این نحوسلوك شرط این‌اوضاع است . و انکار آن محض از راه تزویر است پس در اینصورت لامحاله این سلوك کمال منافات با قانون شریعت بلکه بـا قانون شریعت جمیع ملل خواهد داشت و بالجمله

ماحصل مطلب اینست که این اساس چیزی است که مؤمن و کافر را در آن باز است و حاصل درس آنجا جز اخوت و مواساة میان برادران چیزی نیست پس اولاً این کار چیزی نیست که آنقدر عظم و شأنیت داشته باشد چه جمیع اصحاب شرایع براین متفقند که برادران دینی با هم الفت و مواساة داشته باشند و درصدد اذیت همدیگر نباشند و گفتن فلان فرنگی که بزرگ فراموشخانه است در ینباب چیزی بر علم کسی نمی‌افزاید ثانیاً اینمعنی که مقصود صاحب فراموشخانه است مخالف جمیع شرایع حقه است چه صاحبان شرایع امر باتحاد برادران دینی با همدیگر کرده‌اند و صاحب این اساس تعمیم داده و قرار صلح کل میان جمیع مذاهب حقه و باطله گذاشته و اگر این را انکار کنند محض تزویر بوده و اصحاب فراموشخانه اگر نادرستی را کنار گذارند و براستی حرف ذمه میدانند که این حقیر دروغ و بیجا عرض نمی‌کند بلی احتمال می‌رود که بعضی کم‌مغزان که بآن مجمع رفته‌اند اصلاً ملتفت این معنی نشده باشند ولی بعد از تنبیه لامحاله ملتفت شده اعتراف خواهند کرد که امر برینمنوال است که عرض شد و اما اینکه میرزا ملکم گفته که این مجور که این معنی تأثیری است ذاتی که از لوازم این سر است و انسان را مجبور براین می‌کند که التزام آن اشخاص بر اینمعنی محض ناشی از حماقت و ضعف عقل است و دلیل براین آنست که پیغمبر این اشخاص که از جانب خدای ایشان آمده آنها را امر بمثل همین معنی کرده و هیچیك عمل بفرمایش او نکرده بودند همینکه میرزا ملکم نامی که دین و مذهبش معلوم نبود ازجانب یکنفر فرنگی بر بروز آمده آنها را بخلوتی برده این درس را بآنها داد عمل بقول او را از واجبات دانسته و حال آن که در آن خلوت کسی اختیار آنها را از دستشان نگرفت و تصرفی باطنی در وجود آنها نکرد سخنی گفت بیرون آورد انصاف ده و ببین کدام حماقت و سفاهت بالاتر از این میشود اگر این اشخاص عقل کاملی داشتند از اول بقول پیغمبر خود که عقل کل است عمل می‌کردند و مواساة در میان برادران دینی را ملتزم میشدند نه اینکه مدتهای متمادی برخلاف قول او عمل کنند همینکه داخل فراموشخانه شدند به تکلیف فرنگی یاغیر او ملتزم صلح میان گبر و مسلمانان شوند وتخلف از قول او را ... دریتجا رسالهٔ «جوابیه فراموشخانه» پایان میپابد و باهمه کوششی که‌شد، نسخهٔ دیگری از آن بدست نیامد.

باشگاه اعضاء فراموشخانه

درآغازقرن‌چهاردهم هجری ، یعنی دردوره‌آخرسلطنت ناصرالدینشاه ، مکتبی ازعده‌ای ازمردان‌آزادیخواه بوجودآمدکه درآن افراد اقلیت روشنفکر زمان وعده‌ای از اعضاء فراموشخانه ملکم و فراماسون هائی کـه در اروپا بعضویت لژها قبول شده بودند ، شرکت داشتند .

این‌گروه بهیچوجه متشکل ومجتمع نبودند ، درآن زمان تنهاکسانی بودند که با اصول فلسفه آزادی وعقاید سیاسی ومدنی غربی تاحدی آشنائی داشتند . اینعده در آن دوران سیاه وسلطنت مطلقه اصول دمکراسی را ترویج می‌کردند .

هیچیك از نویسندگان ومطلعین نتوانستند ، سهم اینعده را در بدست آوردن « آزادی » و « پاره کردن زنجیر ظلم واستبداد قاجاریه » نشان دهند وآنها را معرفی کنند . به همین جهت تردید است که بتوان همه‌کارهای آزادی طلبانه‌آن زمان را به فراماسونها نسبت داد. ولی‌چون در دوران‌مزبورتنهادسته متشکل‌اجتماعی«فراماسونها» بشمار می‌رفتند ، ناگزیر هرگونه جنبشی را بآنها نسبت میدهند . و حتی تقاضای تأسیس باشگاه را نیز ازجمله کارهای ایشان میدانند . اگر به‌گزارشهائی‌که سفارت روسیه بوسیله میسیون قزاق واداره اطلاعات قزاقخانه برای شاه تهیه می‌کرد، دسترسی پیدا میشد ، شاید ممکن بود بتوان علل اصلی نسبت دادن هرگونه جنبش فـکری را به فراماسونها دریافت . لیکن یکی از افسران قدیمی قزاق‌که حاضر بافشاء نام‌خویش نبود ، بطور خصوصی بنویسنده اظهار داشت که در بیشتر اطلاعیه‌های اداره اطلاعات نظامی قزاقخانه نام « سازمان فراماسونی » و « سفارت انگلیس » بنام عوامل تحریك وآشوب وجنبش برده میشد. این افسرعالیمقام قزاق ، حتی یکبار ندیده و نشنیده‌است که در راپورتهای قزاقخانه و نظمیه ، افکار عمومی و جنبشهای مردم مبنای انقلاب و هیجان وروح افکار آزادیخواهانه شمرده شود .

بهرحال این کیفیات و طغیان فکری اقلیت روشنفکر و حتی مردم بازار سبب شد تا ناصرالدینشاه برای برانداختن عناصر آزادی طلب مصمم شود . در سال ۱۳۰۸ه

(۱۸۹۰ م) جمعی از جوانان فرنگ رفته که بیشتر درباری بودند و متأسفانه شناخته نشدند، بوسیله «کنت درمونت فرت» اطریشی رئیس نظمیه و کامران میرزا نایب‌السلطنه حاکم طهران از ناصرالدینشاه اجازه خواستند که یك «کلوب» یا باصطلاح امروزی «باشگاه»ی تأسیس نمایند. اینعده طرحی در ۴۷ ماده بنام «قانونچه تأسیس کلب» تنظیم کردند و بضمیمه نامه بدون امضاء به‌شاه تقدیم داشتند. در مقدمه‌ای که بر این طرح نوشته شده و در اختیار نگارنده است، ذکر گردیده است که «اینصورت مواد و فقرات کلوبی است که در تاریخ ۱۳۰۸ [۱۸۹۰ م] بتوسط کنت رئیس نظمیه و کامران میرزا از ناصرالدینشاه تمنای اجازه شده بود. اجازه نداده سهل است از صورت دستخط که در آخر فقرات کلب نگارش خواهد یافت معلوم میشود که تادرجه‌ی منافی میل ناصرالدینشاه بوده است...» تا آنجاکه معلوم است این قانونچه‌که نسخه‌ی از آن درمیان اسنادخانوادگی «ملکم» بدست آمد، متعلق به فراموشخانه بوده‌است و کارگردانان این سازمان شبه فراماسونی میخواستند در پشت پرده تأسیس کلوب (همانطوریکه در این ایام دربین تأسیسات فراماسونری جهانی مرسوم است[1]) فعالیت ماسونی خویش را دنبال کنند. آنها از وجودشاهزادگان ماسون و کامران میرزاکه مورد احترام بودند و یقیناً وساطت بعدی آنها سبب عدم مجازات تقاضاکنندگان شد، عریضه‌ای بدون امضاء با ترجمه‌ای از اساسنامه باشگاههای فراماسونری فرانسه، بشاه تقدیم داشتند. و در فصل پانزدهم آن، هشت مقامی راکه برای اداره باشگاه درنظر گرفته بودند، گنجاندند و این هشت مقام عیناً درآئین نامه‌های ماسنی وجود دارد. ولی باوجودآنکه در ماده سوم قانونچه قید شده است که در کلوب نباید مذاکرات سیاسی و دولتی بعمل آید و بموجب مواد چهارم و پنجم نیز صرف مسکرات و قمار و شوخی ممنوع است، معذلك ناصرالدینشاه با اجازه تأسیس باشگاه مذکور مخالفت کرد و در بالای صفحه اول آن چنین نوشت:

۱ـ در حال حاضر سازمانهای خیریه و باشگاههائی نظیر «لاینز» روتاری ـ حکومت جهانی» مرکز فعالیت سازمانهای مخفی فراماسونی است.

«نایب‌السلطنه جوانان معقول بسیار بسیار غلط کرده‌اند که ایجاد کلب می‌خواهند بکنند. اگر همچو کاری بکنند پدرشان را آتش خواهم زد حتی نویسنده این کاغذ به‌اداره پلیس باید مشخص‌شده تنبیه سخت بشود که من بعد از این نوع فضولی‌ها نکنند.» بدین ترتیب آخرین تلاش این گروه در سالهای آخر دوران سلطنت ناصرالدینشاه برای ایجاد اجتماع جدیدی جهت پیش بردن مقاصد مخفی، نقش بر آب شد. اینك بسیار بجاست که عین مواد آئین نامه و یا بقول نویسنده «قانونچه کلب» را نقل کنیم:

قانونچه کلب

فصل اول ـ کلب محلی را گویند که دوستان بجهت ملاقات و آسایش و حرفه یکدیگر ترتیب دهند نظر ببقاء واستحکام این منظور مقدس ترتیب قانونچه لازم می‌آید که ذیلاً بنگارش آن پرداخته خواهد شد.

فصل دوم ـ نظر بمقصود اصلی که درفوق ذکر شد لازم می‌آید که حتی‌المقدور در سد ابواب شرارت و هرقسم بی‌نظمی که مایه عدم آسایش اجزاء این دایره است سعی واهتمام شود.

فصل سوم ـ درمکانی که اسم کلب دارد نباید بهیچوجه من‌الوجوه مذاکرات پولتیکی و دولتی انجام شود.

فصل چهارم ـ درحوزه کلب صرف مسکرات بکلی ممنوع است و کذلك بهیچیك از انواع قمارها وجهاً من‌الوجوه اقدام شود.

فصل پنجم ـ شوخی بهیچوجه نباید کرده شود.

فصل ششم ـ کسیکه مرتکب اعمالی بشود که درفصول فوق‌الذکر منع شده اند در مرتبه اول از جانب رئیس شخصاً نصیحت خواهد شد و اگر مجدداً مرتکب بشود رئیس درحضور اجزا مؤاخذه سخت نموده و باخراجش تهدید خواهد کرد ولی در دفعه ثالث هینکه تقصیر او ثابت گردید بدون ملاحظه باید حکم اخراج ابدی او داده شود.

فصل هفتمـ اجزاء حوزه کلب از دوقسم خارج نیستند یعنی قسمی محدث و مؤسس خواهند بود واکثریت اعضاء واجزاء .

فصل هشتم ـ اعضائی که بطورداوطلبانه‌میخواهند داخل این‌دایره بشوندباید قبل ازوقت مکتوباً بوسیله یکی‌ازمؤسسین‌مجلس‌شورای ایشان معرفی‌شده درصورتیکه مرتبه بفاصله دو روز قرعه باکثریت در قبول او زده شود از جانب اداره رقعه دعوت بواسطه معرفی‌معزی‌الیه فرستاده شده و رئیس حضوراً او را بجمیع حلقه کلبی معرفی خواهند نمود .

فصل نهم ـ آحاد اجزاء این‌حوزه بایدنسبت بیکدیگرباکمال‌احترام‌وبردباری رفتار نمایند .

فصل دهم ـ اشخاصی که میل داخل شدن‌باین‌حوزه‌را دارند بایدداراى‌شرایط چند بوده باشندکه مبادا اسباب بدنامی‌وتأسف‌کلبی‌را فراهم بیاورند نظرباین‌لحاظ در تعیین‌شرایط بایدکمال دقت‌کرده شود .

۱ـ باید اقلاً بیست سال تمام داشته باشد.

۲ـ ازخانواده نجیب ومحترم باشد .

۳ـ بهیچوجه‌من‌الوجوه متهم بافعال رذیله وقبیحه نباشد .

۴ـ درگذرانیدن یومیه محتاج نباشد .

۵ ـ سواد خواندن ونوشتن فارسی‌را داشته باشد.

فصل یازدهم ـ اولاً آنچه لازمه دقت است بجا آورده خواهد شد که اشخاص داخله دراین حوزه متصف بشرایط فصل دهم بوده باشد ولی‌اگرکسی باشتباه داخل‌شده باشد بمحض بصیرت باحوالش فوراً اخراج خواهد شد.

فصل دوازدهم ـ اشخاصی که‌باسم عضویت قبول داخل دراین‌حوزه میشوند در اول وهله باید ده‌تومان بخزانه‌کلب داده ومن بعد ماهی پانزده قران بجهت‌مخارج‌کلب کارسازی‌دارند .

فصل سیزدهم ـ اگر کسی آرزومند درجه مؤسس این دایره محترم بوده باشد پس ازششماه عضویت دراین دایره وسه‌مرتبه بفاصله سه روز در قبول باکثریت میتواند نایل باین افتخار بشود واسمش درکتاب طلا ثبت گردد ولی بجهت ثبت درکتاب طلا باید یکصد تومان بخزانه کلب تقدیم نماید .

فصل چهاردهم ـ بجهت گردش اداره‌کلب چند نفراجزاء مواظب صدیق لازم است که امورات آنجا را اداره نموده و هریك برحسب قانون مسئول در عمل محوله بخود باشند .

فصل پانزدهم ـ نظر بملاحظه فصل چهاردهم اداره‌کلب ناگزیر است ازداشتن هشت‌نفرصاحبمنصب که ذیلاً مذکورمیشود :

۱ـ رئیس

۲ ـ ناظم

۳ـ نایب

۴ـ خزانه دار

۵ ـ ناظر

۶ ـ دفتردار

۷ ـ کتابخانه دار

۸ ـ رئیس تشریفات

فصل شانزدهم ـ سیاست این ادارات بعهده مؤسس محترم است که امورات اداره را درشورای مخصوص در میان خود تقسیم نموده در عهده بگیرند .

فصل هفدهم ـ رئیس با صاحبمنصبانش تا مدت یکسال تغییرناپذیرند و در رأس هردسته بواسطه قرعه جدیدی باید منتخب بشوند .

تا سه مرتبه ممکن است که قرعه باسم یکی زده شود ولی در سال چهارم باید دیگری را منتخب نمایند . اما در سال پنجم الی سه سال متوالی باز اشخاص سال اول قابل قبولند .

فصل هیجدهم ـ مخارج کلب برگردن اعضای دایره کلب است . باین معنی درصورتیکه بودجه کلب کفایت مخارجش را ننماید آنچه باقی میماند باید درمیان اجزا تقسیم شده ازعهده برآیند .

فصل نوزدهم ـ بر رئیس واجب است که درجمعه آخر ماه درب کلب را براعضا بسته و باحضور جمیع مؤسسین رسیدگی کامل باموران ماه گذشته اداره نموده واز جهت ماه آینده کلب قرار بگذارند .

فصل بیستم ـ تکلیف هریك ازصاحبمنصبان اداره ـ رئیس درخارج ودرمجالس رسمیه نماینده هیئت کلب است .

فصل بیست ویکم ـ اعلان اجتماع وتشکیل مجلس رسمی یافوق العاده باجازه رئیس است .

فصل بیست ودوم ـ نوشتجات راجعه به امورکلب باید به رئیس برسد . رئیس از باز نمودن هر یك که راجع به اداره است فرستاده ، اگر مطلبی را لازم بداند که جمیع اعضاء بدانند نبایست که بلند بخوانند .

فصل بیست وسوم ـ کلیه نوشتجات کـه از کلب خـارج میشود باید به امضاء رئیس بوده باشد .

فصل بیست وچهارم ـ اتمام و صحت امورات کلیه کلب بسته به امضاء رئیس است .

فصل بیست و پنجم ـ چون انتخاب صاحبمنصبان جزء بارئیس است بدینجهت خود رئیس در کلیه امور آنها مسئول خواهد بود لهذا باید کمال مواظبت را در جزئیات و کلیات امور داشته باشد .

فصل بیست و ششم ـ در صورتی که شخص رئیس نتواند درمجلس حضور بهمرساند باید آنمجلس را بتعویق اندازد ویا اگر تشکیل آن برای امر فوری وفوتی باشدکسی را از مؤسسین مکتوباً نایب و وکیل خود قرار بدهد .

فصل بیست وهفتم ـ صاحبمنصبان همه همشأنند .

فصل بیست وهشتم ـ ناظم کلب باید مواظب باشد که در موقع شورا و ادای مطلب

رئیس حق کلام بکسی ندهد سخن بمیان نیاورند .

فصل سی ام[1] - جمیع نوشتجات راجع به اداره کلب باید در نزد ناظم جمع شده که بواسطهٔ نایب برئیس رسانیده شود و مطالبه جواب نماید .

فصل سی ویکم - واسطهٔ فیمابین ناظم و رسانیدن نوشتجات و مطالب برئیس نایب است .

فصل سی ودوم - خواندن نوشتجات در مجلس بعهدهٔ نایب است .

فصل سی وسوم - تحریرات و ثبت صادرات کلب برعهدهٔ نایب است .

فصل سی وچهارم - آنچه پول اداره است باید تحویل خزانه دار شده و قبض خزانه‌دار بدفتردار سپرده شود .

فصل سی وپنجم - وجوهاتیکه وارد خزانه میشود باید درکتابخانه ثبت شود .

فصل سی وششم - آنچه اسباب خرید میشودباید بتوسط ناظر باشد .

فصل سی وهفتم - دفتردار باید آنچه که تحویل خزانه‌دار میشود بموجب قبوضات خزانه‌دار در دفتر مدخولی کلب ثبت نماید و مخارج ناظر را درکتاب دیگر ثبت کنند .

فصل سی وهشتم - دفتردار نباید خرجی‌که بدون اجازه رئیس‌شده‌باشد قبول نماید .

فصل سی ونهم - کتابدار باید آنچه کتاب وارد کتابخانه میشود خواه ازپول کلب خریده شده باشد خواه وقف کرده باشند تمام را ثبت بردارد و نمره بگذارد .

فصل چهلم - بکلی ممنوع است که کتاب از کلب خارج شود .

فصل چهل ویکم - ثبت مطالب واردهٔ کلب بعهدهٔ کتابخانه دار است .

فصل چهل ودوم - ضبط دفاتر و نظم و ترتیب نوشتجات وارده کلب نیز برعهده کتابخانه دار است .

فصل چهل وسوم - تهیه و فراهم کردن اسباب و لوازم مهمانی و تعزیه داری بعهدهٔ

۱- فصل بیست و نهم عین فصل بیست و هشتم است، حذف شد .

رئیس تشریفات است .

فصل چهل و چهارم ـ ضدیت مناصب با یکدیگر ـ شخص رئیس نمی‌تواند دارای مناصب نظارت و یا دفترداری بوده باشد .

فصل چهل و پنجم ـ خزانه دار نمی‌تواند دارای مناصب نظارت و یا دفترداری بوده باشد .

فصل چهل و ششم ـ ناظر نمی‌تواند دارای مناصب خزانه داری و یا دفترداری بشود .

فصل چهل هفتم ـ دفتردار نمی‌تواند دارای مناصب نظارت و یا خزانه‌داری بشود .

فصل دوازدهم

مجمع آدمیت ، دومین سازمان فراماسونری ملکم

قبلاً گفتیم که : درسال ۱۲۸۸ ـ ه (۱۸۷۱ ـ م) وقتی میرزا حسینخان سپهسالار به تهران آمد وبوزارت عدلیه وخارجه و سرانجام به صدارت رسید ، میرزا ملکمخان را از استانبول به تهران آورد . ملکم پس از ورود به تهران ، تلاش فراوانی برای اجرای نقشه‌های اصلاحی و پیشنهاداتی که در « کتابچه غیبی » و دفترهای دیگرخود مطرح کرده بود ، بعمل آورد وموفق شد نقشه ایجاد مجلس « دارالشورای ملی » را بصورت « مجلس تنظیمات حسنه » از تصویب شاه وصدراعظم بگذراند[1] . ولی‌خوی استبدادی و نقشه‌های جاه طلبانه اطرافیان شاه و خود صدراعظم و حرص آنان بجمع‌آوری مال ، مانع موفقیت او در اجرای نقشه‌هایش گردید . ملکم بعداز شکست‌طرح « مجلس تنظیمات حسنه » در صدد برآمد با ایجاد « بانك عمومی » زمینه‌ای برای اصلاحات‌اقتصادی وعمرانی‌ایران فراهم‌آورد . اما ، همانطورکه‌گفته‌شد، حرص بجمع‌آوری مال و منال و عدم استقبالی که زمامداران و ثروتمندان با این نقشه او بعمل آوردند ، باعث شد که در این راه هم شکست بخورد « ... چون این نقشه مستلزم گذشتهائی از طرف صدراعظم و رجال ثروتمند دربار بود ، قدری با اوضاع و احوال روز مناسب وموافق نیامد ...»[2]

---

۱ ـ ملکم و آثار او ـ نوشته محیط طباطبائی - ص « یا »

۲ ـ ملکم وآثار او ـ ص « یا »

در این موقع میرزا حسینخان سپهسالار برای این که شاه را با مظاهر تمدن جدید اروپا آشنا کند و باین وسیله عقب افتادگی ایران را باو نشان بدهد ، مقدمات سفر وی را بفرنگستان فراهم کرد. صدر اعظم برای اجرای نظریه خود ، میرزا ملکم خان را با لقب « ناظم الملک » بسمت وزیر مختاری لندن تعیین کرد واو را قبلاً به اروپا فرستاد تا مقدمات پذیرائی از شاه را در ممالک مختلف فراهم کند .

هنگامی که ملکم خان به استانبول رسید ، استاد اعظم لژ « پروودوس » از او دعوت کرد ، که درجلسه‌ای که بمناسبت قبول عضویت « موسی انتیبا »که گویا کنسول افتخاری ایران درعثمانی بودتشکیل میشد،شرکت‌کند.برای شرکت دراین جلسه از میکائیل خان ، برادر ملکم و نریمان خان وزیر مختار ایران در اتریش نیز دعوت شده بود ، اما این دو نفر نتوانستند در جلسه مذکور شرکت کنند . دربن جلسه بعللی که هنوز روشن نشده است ، لژ فراماسونری با خلق و خوی « موسی انتیبا » ، سازگار نیامد و در نتیجه قبول عضویت او به تأخیر افتاد . اما جلسه ، ادامه یافت « و اسکالیه ری » ، خطاب به ایرانیان حاضر در لژ گفت : « ... آری ، برادران ارجمند ، برشماست که در ایران ، در سرزمین زرتشتیان ، مشعل فلسفه‌ای را ـ که ما آن را اساس نظم تشکیلات خود می‌دانیم ـ روشن نگهدارید!...»[۱]

میرزا ملکم خان در جواب این نطق ، اصول فراماسونری را ستود و قول داد که بخاطر تبلیغ بیشتر این اصول در ایران ، حداکثر کوشش را بعمل آورد .

ملکم اضافه‌کرد : من نمی‌توانم مدت زیادی دراستانبول توقف‌کنم و درجلسات لژ « Rsoodos» شرکت داشته باشم ، در عوض قول می‌دهم که میرزا محسن‌خان مرتباً در جلسات این لژ حضور یابد ووظایف محوله را انجام دهد .

اسکالیه‌ای ری دوباره به سخن درآمد و برخلاف همکار خود در لژ Amitié Sincere خدمات فراماسونری ملکم خان را که در جهان ماسونی آنروز معروفیت یافته بود ستود ...[۲]

۱ــ Le Monde Maçonnique xv (1873) .

۲ـ ایضاً همین نشریه

حمدالگار استاد دانشگاه بهرکلی پس از نقل نطق ملکم خان در این جلسه چنین اظهار عقیده می‌کند: «... فراموش نکرده‌ایم، او بود که چندی پیش درتهران لژی را بنیان نهاد وازاین راه خسارت قابل‌ملاحظه‌ای را تحمل کرد. لازم به یادآوری است که این اعتراف به خدمت ملکم خان به تشکیلات فراماسونری، تأییدی است بر شناسائی «فراموشخانه» که بوسیله یك لژ منظم و با قاعده اعلام شده. وشایدعلت عدم تأیید پاریس از لژ ملکم، بی‌خبر بودن از تشکیلات فراموشخانه بوده است

ولی باتوجه به‌رشد نارضائی عمومی درایران ونهضت انقلابی‌که درسالهای‌آخر قرن نوزدهم و سالهای نخست قرن بیستم در ایران رویداد، خدمات فراموشخانه ملکم رانمی‌توان نادیده‌گرفت. پس ازتوقف فعالیت‌فراموشخانه، گروههای دیگرفراماسونی در ایران شروع بکار کردند که‌خدمات آنها محسوس بود.[1]

در تائید فعالیت لژفراموشخانه وفراماسونری درین سالها، اینك آنچه راکه «یوگنی ایلتین» نویسنده شرق‌شناس روس نوشته‌است نقل میکنیم. این نویسنده در گزارشی‌که بانجمن‌پادشاهی روسیه تزاری میدهد، اظهارعقیده میکندکه: فراموشخانه ایران مانند سایر سازمان‌های ماسونیك جهانی قانونی است، ولی ایرانیان نام خاصی براین سازمان خود نگذاشته‌اند. اوهمچنین‌میگویدکه فراموشخانه فعالیت وسیع‌همه جانبه‌ای درایران دارد.[2]

با اینکه اسناد فوق وجودسازمان ماسونری بدون نام‌را دربن‌سالها درایران تائید میکند، ولی هیچگونه مدرکی دردست نیست که فعالیت چشم‌گیرماسونهای ایرانی را دراین سالهاکه‌نویسندگان فوق‌ادعا میکنند، نشان بدهد. درحالیکه ازبستگی‌سازمان فراماسونی ایران با سازمان ماسونی‌جهان هیچ اثری درایران دیده نمیشود، درعوض سازمان وسیع ودامنه‌داری بنام «مجمع آدمیت» که بدون تردید، دومین فراموشخانه

۱ـ مقاله فراماسونری درایران ص ۲۵.

۲ـ «IZ istorii masonstva v persii,» Drevnosti vostochnie ، Trudy vostochnoi Kommissii Imperatorskogo Arkheologiche skogoobshchestva (Moscow , 1908, pp 17_20)

ملکم (منتهی بدون اطلاع و اجازه ناصرالدینشاه) بوده، در تهران و حتی شهرستانها فعالیت میکرده است.

«مجمع آدمیت» در تهران زیر نظر ملکم خان بوجود آمد، زیرا پس از مرگ میرزا حسینخان سپهسالار، دشمنان او در صدد عزلش از مقام وزیر مختاری بر آمدند. ناصرالدینشاه که از فعالیت ملکم در اروپا رضایت کامل داشت، با عزل او موافقت نکرد، اما وسوسه مخالفان ملکم و کسانیکه نسبت بوی نظر خوبی نداشتند، سرانجام شاه را وادار کرد تا برای استماع گزارش حضوری و کسب نظر از او در «کارهای عمده مملکتی» بتهران احضارش کنند. پس از مخابره تلگراف احضار ملکم خان بلندن، او نامه زیر را بوزیر امور خارجه ایران نوشت:

لندن - بتاریخ ۶ شوال ۱۲۹۳ - ه [۱۸۷۶ م] پاکت دهم - منحصر بریک نمره بعدالعنوان.

«... درباب احضار بنده باز تاکید فرموده بودید باینکه سفر بندگان اقدس همایون شاهنشاهی روحیفداه، در این اوقات از دایره امکان خارج است با اینکه آمدن بنده بتهران هیچ معنی و فایده نخواهد داشت و با اینکه از این قسم دربدری و انعدام من انواع غبن و تأسف را خواهید داشت، بازمحض اینکه در این خستگی عمر ثابت نمایم که بندگان اقدس شاهنشاهی روحی فداه در وجود بنده چه نوع نوکر داشته و معنی این نوکری را تا بچه درجه ضایع و پایمال کردند، پس از وصول پوسته [کذا] آینده هر طور هست از اینجا حرکت خواهم کرد - ملکم[1]»

پس از رسیدن این نامه ملکم بتهران، ناصرالدینشاه از احضارش منصرف شد و وزارت خارجه باو خبر داد که «تا دستور ثانوی در لندن بمانید.» ملکم در جواب وزیر خارجه چنین نوشت:

لندن - بتاریخ ۶ شهر ذیقعده ۱۲۹۳ - ه [۱۸۷۷ - م] - پاکت یازدهم - منحصر بریک نمره

خداوندگارا. سبب تأخیر بنده از لندن، همان بی پولی و همان دردها بود

---

۱ - اسناد بایگانی راکد وزارت خارجه

که بتفصیل عرض کرده‌ام شما از اینکه بنده را ازچنان سفر بی‌موقع معاف فرموده‌اند، کمال امتنان را دارم. زیرا که حرکت بنده با این‌حالتیکه داریم بجز تمامی و بلکه اتلاف بنده وبجزضرر تأسف دولت هیچ معنی وحاصلی نمیداشت ـ ملکم[۱]»

پنج‌سال پس‌ازاین تاریخ، بعلت خدماتیکه میرزا ملکم‌خان درکنگره برلن برای استرداد «قطور» ازعثمانی بعمل‌آورد، شاه اورا بتهران احضارکرد تا حضوراً از این اقدام او قدردانی ونسبت بوی اظهار التفات‌کند. ملکم روز۲۸ ربیع‌الثانی ۱۲۹۹ ـ ه (۱۸۸۱ ـ م) وارد تهران شد وروزبعد تقاضای شرفیابی کرد. ولی درتهران کسیکه‌موفق شده بودقسمت بزرگی ازخاك ازدست رفته‌کشورش‌را مجدداً ضمیمه مرزهای‌ایران‌کند، بجای اینکه تشویق شود، مورد استهزاء واقع‌میشود «... درسرشام‌آقا محمد خواجه[۲] ورودکرد. شاه درضمن تعریف ازاومیفرمودند: عقل این شخص از میرزا ملکم خان ناظم‌الملك زیادترست[۳]...» اعتمادالسلطنه‌که راوی این نقل است اضافه میکند: «... سبحان‌الله! عجب اعتباری رجال‌دولت درحضورهمایونی دارند! این ناظم‌الملك را جهت‌کارهای عمده ازلندن بطهران احضارکردند. شاه میفرمایندکه عقل‌آقا محمد قیصرکه طبیعت درخلقت اوتقصیرکرده ازناظم‌الملك بیشتراست[۴]...»

درحالیکه ناصرالدینشاه اورامورد تمسخرقرارداده وظل‌السلطان‌این‌عمل‌پدرش را نکوهش میکند، طرفداران انگلیس[۵] در پایتخت او را ستایش‌کرده، درباره‌اش

۱ـ اسناد بایگانی‌راکد وزارت امور خارجه ایران

۲ ـ آقا محمد خواجه قیصر یکی از زشت‌ترین و بدخوی‌ترین خواجه‌های دربار ناصرالدینشاه بود.

۳ـ روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه ـ ص ۱۸۰

۴ـ ایضاً همین صفحه.

۵ـ دربین اسناد وزارت‌خارجه انگلیس، گزارشی ازچادلزگراز C. Graz به لرد لنزداون Lans downe مورخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۰۲ وجود دارد که در آن خلاصه مذاکرات یکی ازاعضاء سفارت انگلیس درتهران بنام «گراهام» با حاج میرزا یحیی‌دولت‌آبادی‌شرح داده شده است. گراهام درباره ملاقات و ارتباطش با دولت‌آبادی مینویسد: «... این حاجی‌میرزا یحیی‌هرچند اعتبارزیادی ندارد، اما خالی‌ازارتباطات ونفوذ نیست. مثلا با همکاری پدر وبرادرش‌اومتصدی دومدرسه است ...» گزارش‌دهنده پس‌ازبحث درباره ارتباط‌ـ

چنین مینویسند :

«... ملکم‌خان صاحب کلیات که یکی از بیداران با حرارت است ، مدتها در سفارت‌های بزرگ از طرف دولت مأمور بود ، در نشر افکار تازه در ایران کوتاهی نمی کند. این ایام بتهران احضار شده ، بیشتر اوقات با امین‌الدوله است . مجمع سری تشکیل داده بنام « فراموشخانه » میخواهد آنجا را محل آزادی افکار و مرکز تولید احساسات جدید قرار بدهد. ازهمه قسم مردم وارد شده‌اند وتا یکدرجه درهیجان خیالات منجمد شده ، تأثیرات آن هویدا گشته است . میرزا یوسفخان مستشارالدوله تبریزی صاحب کتاب « یك کلمه » ازواردشدگان آن حوزه است ، « یك کلمه » یعنی«قانون». میشنوم یکی ازروحانیون بزرگ طماع ازطرف شاه تطمیع وبرای اکتشاف حقیقت امر بتزویر وارد شده ، شاه را ازعاقبت کاروحشتناك نموده است . البته دست رجال دولت ، آنها که برضد امین‌الدوله وملکم وبرضد اینگونه خیالات هستند نیز ، درین تدبیر هست تاعاقبت بکجا انجامد[۱] ...»

درچنین اوضاع واحوالی که یاردیگر گروه درباریان ودشمنانش با او بمخالفت برخاسته بودند وناصرالدینشاه نیزنسبت بوی نظرخوبی نداشت ، ملکم درصدد برآمد که بدون اطلاع شاه ، برای دومین بار ، یك سازمان شبه ماسونی دیگر بنام « مجمع آدمیت » بوجود آورد . ولی هنوز تشکیلات این سازمان داده نشده بود که شاه بوی لقب ناظم‌الدوله ومقام سفیرکبیری داد واورا به‌لندن بازگردانید . ملکم «مجمع آدمیت» را بیاران وطرفدارانش تحویل داد وخود بسوی انگلستان حرکت کرد . باید دانست که ملکم درطول هفتاد وهفت‌سال عمرخود ، فقط ۲۱ سال درایران سکونت داشت[۲] ، که در

→ملاها با سفارت انگلیس مینویسد : «اما درهرحال او گفت موجب سپاسگزاری خواهد بود ، اگرسفارت انگلیس مطالبی‌راکه میخواهد به این گروه برساند از طریق او اعلام کند ... » (بایگانی راکد انگلیس سند شماره ۱۰۷ قسمت چهارم « F.O.60 . 651 »)

۱ـ حیات یحیی جلد اول فصل هفتم ص ۴۶ - میرزا یحیی‌دولت‌آبادی

۲ـ دوران عمرملکم وخدمات اوبایں‌شرح تقسیم‌شده است:

۱ـ در۱۲۴۹ـ ه (۱۸۳۳ـم) متولد شد.

۲ـدر۱۲۵۹ ـ ه (۱۸۴۳ـم) برای تحصیل بفرانسه رفت .

۳ـدراواخر۱۲۶۷ـ ه (۱۸۵۰ـم) کهمقارن‌با اواخرصدارت میرزا تقی‌خان‌امیرکبیر—

سال از آن نیز مربوط بدوران کودکی او بوده است. هنگامیکه او وارد کار دولت گردید، هرگاه که در تهران بسر میبرد، سعی داشت تشکیلاتی بوجود آورد، تا هم درآمد مالی برای خویش کسب کند وهم شاه ودرباریان را نسبت بخود وادار بملاحظه وتفکر سازد. وشاید هم حقیقتاً نظر آزادیخواهانه و ترقیخواهانه داشته است. درمورد اول خود اودر نامه‌ای که از لندن بتهران فرستاده چنین نوشته است:

«... والله وبالله هریك از تکالیف را که اشاره بفرمائید قبول خواهم کرد. بهمه حالت راضی هستم، مگر بی‌کاری. حتی بی‌کاری را هم قبول خواهم کرد، اما بشرط این که اسباب گذران من مهیا باشد. اگر بخواهند هم گرسنه باشم وهم بی‌کار بمانم این نخواهد شد.[1] داگر فراموشخانه‌دایرکنم مبالغی درآمدخواهم‌داشت...»

با مراجعت ملکم به لندن، یاران او ـ که تا بامروز نیز هویت آنان کشف نشده است و «مجمع آدمیت» را بطور خیلی سّری اداره می‌کردند. گرچه فعالیت

۱ـ اسناد رسمی دولتی ایران مجموعه ۶۰۵۹

ـبود بعنوان مترجم دولت مشغول کارشد.

۴ـ در۱۲۷۳ـ ه(۱۸۵۶ـ م) همراه فرخ‌خان بپاریس رفت ووارد لژفراماسونی شد.

۵ـ در۱۲۷۵ـ ه (۱۸۵۸ـ م) بایران بازگشت وخط تلگراف راتأسیس کرد.

۶ـ در۱۲۷۶ـ ه (۱۸۵۹ـ م) فراموشخانه را تأسیس کرد.

۷ـ در ۱۲۷۸ ـ ه (۱۸۶۱ـ م) از ایران تبعید شد و به عراق ـ عثمانی و مصر عزیمت کرد.

۸ـ در ۱۲۸۸ ـ ه (۱۸۷۱ ـ م) بدستور میرزا حسینخان سپهسالار بتهران آمد.

۹ـ در ۱۲۹۰ ـ ه (۱۸۷۳ ـ م) وزیر مختار ایران درلندن شد.

۱۰ـ در ۱۲۹۹ ه ـ (۱۸۸۱ ـ م) بتهران آمد و پس از گرفتن لقب ناظم الدوله بلندن بازگشت.

۱۱ـ در۱۳۰۳ تا ۱۳۰۴ ـ ه (۱۸۸۶ ـ م) بتهران آمد ومجمع آدمیت راتشکیل داد و دوباره بلندن برگشت.

۱۲ـ در ۱۳۰۶ـ ه (۱۸۸۸ـ م) پس از داستان الغاء امتیاز لاتاری معزول شد و تا آخر عمر به ایران نیامد.

۱۳ـ در ۱۳۱۶ـ ه (۱۸۹۸ـ م) پس از ده سال بیکاری و فعالیت سیاسی علیه ناصرالدین شاه سفیر ایران در ایتالیا شد.

۱۴ـ در ۱۳۲۶ـ ه (۱۹۰۸ ـ م) پس از ده سال متوالی سفارت وداشتن سمت نمانتدار ایران در ایتالیا در سویس درگذشت.

آنان علیه درباریان (نه‌شخص‌شاه) وهمچنین دستگاه صدراعظم ومخصوصاً‌شخص‌امین‌السلطان چشم‌گیر نبود، با اینحال بتدریج سوءظن ناصرالدینشاه باوزیاد شد تاجائی که وی را بتهران احضار کردند.

ملکم در محرم ۱۳۰۳ ـ ه (۱۸۸۶ ـ م) بتهران آمد و در این سفر طرح راه‌آهن را بشاه عرضه کرد و با توضیحاتی که حضوراً داد، باردیگر ناصرالدینشاه راتشویق کرد که او را بلندن بازگرداند. از محرم ۱۳۰۳ تا صفر ۱۳۰۴ (۱۸۸۷ ـ م) که ملکم در تهران بود، سعی کرد «مجمع آدمیت» را گسترش دهد و با وضع بهتری درطبقات مختلف مخصوص قشرحاکمه نفوذکند. در مدت یازده ماهی که در تهران بسرمی‌برد، ملاقاتهای دیگری با شاه بعمل‌آورد واورا تشویق بجلب سرمایه خارجیان کرد. شاه که این‌بار نیز تحت‌تأثیر افکارملکم واقعشده بودوی‌را مجدداً باسمت‌سفارت‌بلندن‌فرستاد.

ناصرالدینشاه که هوای سفر بفرنگستان بسرش زده بوده درشوال ۱۳۰۶ ـ ه (۱۸۸۸ ـ م) او را بتهران خواست و باو تکلیف کرد تا زمینه دعوت دولت انگلیس را از شاه ایران فراهم سازد. ملکم قول داد که چنین کند و برای چهارمین باربلندن بازگشت. درین سفر بود که داستان لاتاری پیش آمد و ملکم با گرفتن چهل‌هزارلیره از کلنل «دوبوزیك» فرانسوی که مدیر قمارخانه «کت دو زور» بود و تقسیم آن بین شاه و اطرافیانش هم سبب محکومیت و فنای خودش شد وهم درربیع‌الثانی ۱۳۰۷ از همه مناصب معزول گشت. با عزل او از همه مشاغل و مقامات و محاکمه‌ای که در لندن علیه وی تشکیل گردید، مبارزه سری اودرسرتاسر اروپا و ایران باناصرالدینشاه و امین‌السلطان آغاز گردید. دامنه مبارزات او و دیگرمخالفان شاه که در رأس آنها سید جمال الدین اسدآبادی، دولت انگلستان و سازمانهای فراماسونری قرار داشت مجمع آدمیت نیز کانونی برای اجراء مقاصد و نیات ملکم و سید جمال وسایرمخالفان شاه و دستگاه صدارت عظمی گردید.

بنابراین، تشکیلات جامع آدمیت درین دوره بصورت

سازمان‌داخلی حربه‌ای برای برانودرآوردن شاه وامین‌السلطان وانجام‌مقاصد

مجمع آدمیت شوم استعماری انگلستان و استعمارطلبان انگلیسی که خواهان

بدست آوردن امتیازات اقتصادی و سیاسی بودند ، درآمد . طی سالهائی که ملکم درتهران توقف داشت ، سازمان داخلی مجمع آدمیت را بنا به سلیقه شخصی خویش بوجود آورد . مرامنامه این سازمان کـه جمعی آنـرا شبیه افکار و اندیشه‌های « اگوست‌کنت » فیلسوف مشهور می‌دانند [1] و جمعی نیز معتقدند که خلاصه‌ای‌از « قانون اساسی گراند اوریان‌دفرانس » می‌باشد، ازمهمترین وجالبترین مرامنامه‌هائی بود که در آن زمان تنظیم گردیده .

دراین مرامنامه رفتار وکردار اعضاء مجمع وهمچنین‌مشخصات وتشریفات ورود آنها عیناً شبیه تشکیلات فراماسونری گراند اوریان تنظیم شده و تقریباً می‌توان‌گفت در این مسائل ازآنها تقلید گردیده بود .

ملکم مرکز و محفل فراماسونری خـود را بنام « مدینه شریفه » نامید و اعضاء مجمع آدمیت را بنام (آدم) خواند و سه دسته عضو برای آن در نظر گرفت که به ترتیب عبارت بودند از :

۱ــ هادی

۲ــ امین

۳ــ آدم

این سه طبقه‌کاملا شبیه طبقات اعضاء فراماسونهاست و وظائف افراد این‌طبقات نیز درحدود وظائف سازمان‌های ماسونی فرانسه بخصوص گراند اوریان تعیین‌شده‌بود، بدین شرح :

هادی ـ هادی کسی بود که کلیه امور داخلی وخارجی مجمع را اداره می‌کرد و سیاست کلی آن زیر نظر او اداره میشد . بطوری‌که مشهود است هادی مجمع خود میرزا ملکم خان بود‌که‌کلیه امورمجمع وسیاست‌کلی آن و ارتبـاط جوامع باصطلاح فراماسونها با یکدیگر توسط شخص وی اداره میشد .

۱ـ فکر آزادی ص ۶۵

امین جامع ــ امین جامع سازمان و (لژ) آدمیت نیز خود میرزا ملکم‌خان بود و رئیس مخصوص و مباشر مطلق هر (جامع) بشمار می‌رفت.

هرگاه در یکی از شهرهای ایران، یکی از اعضاء (آدم ها) موفق میشد، دوازده نفراز اشخاصی راکه واجد شرایط بودند وارد مجمع بنماید. بلافاصله جریان را بمرکز مجمع (مدینه شریفه) اطـلاع می‌داد و با اجازه مدیر (مدینه شریفه) «جامع» شهر و محل خود را تأسیس می‌کرد.

تعداد اعضاء هرجامع بین ۱۲ تا ۲۴۰ نفر بوده ودرصورتی که این تعداد بیشتر می‌شد، جامع دیگری تحت نظر یك (امین) دیگر ولی با اجازه و صوابدید (هادی مجمع) تشکیل میشد.

جلسات جامع ماهی یکبار باشرکت ۱۲ نفراز افراد اصلی تشکیل میشد درباره ورود اعضاء جدید، تشکیل جلسات بعدی وکارها ودستوراتی که از (مرکز) و (هادی اول) می‌رسید، رسیدگی بعمل می‌آمد. امین جامع وظیفه داشت که هفته‌ای یکبار، اعضاء جامع را در محل مناسبی جمع کند با آنها درباره امور مجمع صحبت ومذاکره نماید.

هریك از امین‌ها، اگرعضو غیرمستحق و ناشایسته‌ای وارد تشکیلات می‌کردند بعنوان «خائن» شناخته میشدند، وهادی مدینه شریفه حق اخراج آنان‌را داشت.

آدم ــ بهر یك از اعضاء مجمع آدمیت «آدم» می‌گفتند، هریك از «آدم‌ها» وقتی بوسیله «امین» وارد یکی از جوامع آدمیت میشدند می‌بایستی سه شرط زیر را انجام دهند.

۱ــ ارتباط　　۲ــ اقرار　　۳ــ تعهد

آدمها از طریق ایجاد ارتباط با «امین ها» وبوسیله «امین‌ها» وارد جوامع میشدند و پس از اقرار به اینکه وارد جامع شده‌اند تعهد می‌کردند کـه دستورات و نظام و مرام مجمع آدمیت را عیناً اجرا کنند.

نخستین تعهدی که از عضو جدید گرفته میشد این بودکه بهیچوجه حق ندارد مطالب و گفتگوهائی را که با وی میشود و یا در مجامع میشود درخارج بازگو کند و بهیچوجه نباید اسم «امین» و «واسطه» خود را بروز دهد مگر با اجازهٔ «امین» خود.

هریك ازامین‌ها موظف بودند، پس از پذیرفتن «عضو» جدید اورا قسم بدهند و از او تعهد نامه بگیرند و تعهدنامه بدین شرح بود «من که آدم هستم درحضور خداوند عالم، وارواح انبیاء مرسلین وملائکه مقربین واولیاء دین دراین مکان مقدس باکمال صدق و راستی تعهد می‌کنم که همیشه آدم باشم و تکالیف آدمیت را موافق که شفاهاً وتحریراً ازمجمع مقدس بمن‌القاءشده ومیشود وخواهدشد مالاً وجاناً اجرابدارم واگرازاین تعهد خودنکول نمایم ملعون ازل‌وابد ومردود خداوند لاشریك له باشم.»

پس از نوشتن و خواندن تعهدنامه بلافاصله «امین» او این شرح را در تأیید اظهارات «آدم» می‌خواند «من که امین آدمیت هستم به آدمیت تو تصدیق دارم و بحکم اجازه که از مدینه شریفه بمن رسیده است تورا داخل اتفاق آدمیت می‌سازم.»

پس از خاتمهٔ این تشریفات «امین» علائم مشخصه ورمز مخصوص ولفظ «لیس» را که مرکب از حروف «ل ـ ی ـ س» عـدد «۱۰۰» بود باو میگفت اعضای فرقه آدمیت با این سه حرف یکدیگر را میشناختند و بمحض ملاقات پس ازادای کلمات: «یا الله، الله اکبر وحده» یکی از آنها بادست‌راست انگشت سبابه چپ خود را میگرفت وطرف مقابل او اگرعضو یکی ازجوامع بود می‌بایست پس از ادای جملات «(سبحان الله لااله‌الاالله محمد رسول الله» با دست چپ خود انگشت سبابه دست راست خویش را بگیرد.

در نوشتجات سری فراموشخانه‌علامت مخصوص کلمه «سلام» باعدد «۱۳۱» بود و بااین دوحرف مکاتبات اعضاء مجمع آدمیت همدیگر را میشناختند.

درجزوه «اصول آدمیت» کـه درحقیقت مرام نامه و نظام نامه مجمع آدمیت است راجع به وظائف آدم ها نوشته شده است که «هرآدمی را یك روز ازعمر خودرا بگذراند بدون آنکه نیکی بکند، مانند آنست که حیات خود را ازخداوند دزدیده

و مزد گرفته و کار نکرده‌است» درجای دیگر نوشته شده: «رفع ظلم در هرجا و بهر کس برآدم واجبست» میرزا ملکم‌خان دربارهٔ ترویج جامعه آدمیت چنین می‌نویسد:

«یك امین که در بمبئی بوده می‌نویسد «بهر شهر ایران که وارد شدم امناء و اخوان آدمیت بمحض دیدن من بردورمن جمع شدند وآنچه توانستند محبت ومهربانی کردند»[۱] و سپس درتأیید نوشته امین بمبئی اضافه میکند: «اعضای آدمیت همدیگر را از دور می‌شناسند و غالباً روزهای جمعه در مساجد جمع میشوند. از برای ترویج آدمیت هیچ تدبیری نیست که برعهدهٔ خود واجب نشمارند. هرآدم بایدحکماً یك امین داشته باشد و ماهی اقلا یك پول بتوسط امین خود به خزانه آدمیت برساند. هرکس آدم بشود باید اقلا ۱۲ نفر از آشنایان خود را داخل دایرهٔ آدمیت بسازد. بعضی از امنای معتبر دیدم که درقلیل مدت دو سه هزار نفر را داخل عالم آدمیت کرده و آنها را مرید خود ساخته بودند. بیشتر از امناء ازگروه ملاها هستند. بعضی از امرای عسکریه واقعاً عاشق این دستگاه و امین بسیار معتبر شده‌اند. حتماً در محارم سلطنت هم آدم های قابل پیدا شده که پیش از سایرین محرك پیشرفت کار هستند. مرکز آدمیت درکربلا، مشهد و اصفهان است. هنوز اغلب بزرگان دولت از این واقعه اصلا خبر ندارند... اصول آدمیت مطابق اسلام و بقسمی مناسب دردهای حالیه ایران است که هر مسلمان باشعور بمحض اینکه از حقایق آدمیت بوئی بشنود بی‌اختیار خود را باین دایره می‌اندازد. به اعتقاد بعضی این عالم آدمیت را انبیاء و اولیاء اسلام ترتیب داده‌اند...»[۲] و درجای دیگر هنگامیکه ملکم یك تاجر تبریزی مقیم ارضروم جواب می‌دهد در پاسخ او که می‌پرسد «من فدای قانون هستم بفرمائید چکنم» میگوید: جواب ما اینست «کتاب‌آدمیت را بدست بیاور بخوان، آدم‌شو و باندازه شعور خود در ترویج آدمیت بکوش» درجای دیگردرجواب شخصی از عراق که می‌نویسد:«... من خود را آدم می‌دانم‌از آدمیت من‌چه کارسازی‌خواهدشد»،«جواب میدهد «اگرواقعاً آدم‌هستید‌همینقدر که‌چشم‌وگوش‌خودرافی‌الجمله باز بکنیدخواهیدید

۱ـ روزنامه قانون شماره ۵.

۲ـ روزنامه قانون شماره ۴.

که در ایران تنها نیستید...»[1]

میرزا ملکم خان برای اینکه اعضاء مجمع آدمیت را با **مرامنامه و نظامنامه** نظم و ترتیب و علاقه بیشتری بسازمان مزبور بستگی دهد، **مجمع آدمیت** مرامنامه و نظامنامه ای در ۱۶ فصل بنام «اصول آدمیت» نوشته و منتشر کرده است. متأسفانه درنسخه چاپی این مرام‌نامه هم مثل روزنامه قانون هیچگونه تاریخی ذکر نشده وفقط درپایان فصل شانزدهم آن کلمات «اواخر قرن سیزدهم هجری قمری» مشاهده میشود.

متن مرامنامه اصول آدمیت که بعداً نقل میشود از صفحه ۴ تا ۳۵ چهاررساله میرزا ملکم خان آمده است. این رسالاترا عبداله تهرانی مشهور به‌کاوه در روز ۱۰ صفر ۱۳۲۶ ه (۱۹۰۸ م) در۹۸ صفحه کوچك درتهران منتشر کرده است. ناشر در پایان چهار رساله می‌نویسد «خادم وطن عبداله تهرانی مشهور به «کاوه» محض اشاعه آثار خامه جناب اشرف پرنس ملکم خان نظام‌الدوله و خدمت بفرزندان ایران این رسائل را بطبع رسانید. ۱۰ صفر ۱۳۲۶» در مقدمه چهار رساله «اصول آدمیت، مفتاح، حجت و توفیق امانت» نوشته است:

صورت اعلامی است که در این اوقات جناب اشرف پرنس ملکم خان نظام‌الدوله محض استحضار خاطر فرزندان ایران از دم نگاشته و امر فرموده اند در اول نسخ و کتب تألیف ونگارش معظم‌له درج شود.

اعلام

بحضور جنابان ترقی پرور ایران عرض میشود. بعضی از اصحاب ذوق پارهٔ از افکار پژمردهٔ مرا درمطبوعات جدید احیاء می‌فرمایند، درضمن منتهای تشکردوکلمه توضیح لازم شده است.

در این پنجاه، شصت سال متجاوز از دویست رساله بعشق ترقی ایران نوشته‌ام اغلب محرمانه بحضور شاهنشاه شهید و باقی همه را مستقیماً به اولیای دولت تقدیم کرده‌ام، چون بحضور مؤلف یك‌کتابچه نوظهور مشکل است بی‌غلط طبع بشودباکمال

۱ـ روزنامه قانون شماره ۴.

تأسف می‌بینم آنچه از تحریرات بنده منتشر شده مملو سهو وخطاست ، عنوانها همه منقلب ، مطالب همه مقدم مؤخر ، آنچه دراول جوانی محض تفنن نوشته‌ام باتحریرات دولتی مخلوط ، بعضی صفحات ناقص ، بعضی دیگر بسهو قلم مغایر .

مقصود اصلی از آنجمله فصل مسمی به « رساله غیبی » اگرچه بعضی از جاهای آن شبیه افکار بنده است ولیکن آن فصل ازمن نیست . لهذا امروز دراین عالم‌غربت در بستر بیماری از مکرمت دوستان حقایق شناس استدعا می‌نمایم که هیچیك از تحریرات بنده را منتشر نفرمایند مگر در صورتی که خط و امضای من برآن ثابت باشد ، و آن وقت هم به تحقیق مشخص فرمایند که درچه تاریخ و درچه موقع نوشته شده ، عموم تحریرات بنده در پیش وزراء و بزرگان موجود و محفوظ است . اگر اولاد حقایق شناس ایران طالب انتشار افکار این بندهٔ بیمقدار باشند مخصوصاً عرض خواهم کرد که‌نسخ‌صحیح‌رااز‌کجاجویا بشوند. از نگارشات سابق آنچه‌معلوم وثابت‌است فقط چهل پنجاه نمرهٔ جریده قانون است ؛ و البته در نظر هست که قیمت هر نمره در اول یك لیره بود بعد خیلی گران تر شد و رسید بیك ذره شعور و حالا دوشرط دیگر برآن قیمت گزاف می‌افزائیم .

اولاً از اولاد ارشد ایران که طالب طبع این رسائل بیمقدار شده‌اند این تمنا را دارم که بیك توجه کریمانه مواظب باشند که در الفاظ و مضامین رسائل هیچ سهوو غلطی باقی نماند .

واستدعای آخر این است که در ابتدای تحریرات بنده طبع همین اعلام‌حاضررا بذل عفو خطایای این بنده حق‌پرست بفرمایند. جان‌نثار ایران زنده ناظم‌الدوله‌ملکم »

این مقدمه و نامه میرزا ملکم ازآنجهت نقل‌شد تاخوانندگان بدانند که‌آنچه دربارهٔ « مجمع آدمیت » نوشته میشود از آثار و رسائل چاپی واصیل میرزا ملکم خان است که اغلب در دوران حیات خود او و با اجازه و نظر شخص وی چاپ شده است. بنابراین خواننده با اطمینان بیشتری می‌تواند اصول آدمیت ملکم خان را که شاید تقلیدی از « قانون اساسی فراماسونری فرانسه » بوده است قرائت نماید .

اصول آدمیت

بسم الله الرحمن الرحیم

۱ـ ستایش باد بر انسان که جویای علم و طالب آدمیت آمده است .

۲ـ معنی هستی نیست مگر در علم .

۳ـ معنی انسان نیست مگر در آدمیت .

۴ـ برخیز ای انسان غافل قدرت تو نه این است که در ظلمت جهل خود را مشاهده می نمائی ! برخیز داخل آدمیت شو، و در عالم انوار علم به بین در ازل چه وجود عالی بوده، و حال در قعر چه نوع پستی و ذلت افتاده‌ای !

۵ ـ انسان در اول پادشاه روی زمین بوده بجهت اینکه آدمیت را از دست نداده بود .

۶ـ انسان حال اسیر ذلت شده بجهت اینکه آدمیت را فراموش کرده است .

۷ـ ای انسان بیچاره بیچارگی تو از غفلت تست .

۸ـ اگر طالب قدرت هستی آدم بشو .

۹ـ زندگی تو در آدمیت تست ، مطلوب آدمیت تست .

۱۰ـ برخیز ای ذلیل غفلت ! برخیز مگر این رساله را بخوان ، اصول آدمیت را بدان که نجات تو میسر نخواهد بود مگر با نوار علم ، و با نوار علم تقرب نخواهی یافت مگر با اصول آدمیت .

این رسالهٔ شریفه مشتمل است بر
دوجزو بیست وپنج فصل

۱ـ حمد برخداوند عالم .

۲ـ وحده لااله الاهو .

فصل اول ـ دربیان معنی آدمیت

۱ـ انسان اشرف مخلوقات روی زمین است .

۲ـ شرافت انسان برسایرحیوانات مبتنی براین نکته است که سایرحیوانات قابل ترقی وتنزل نیستند وانسان قابل ترقی وتنزل است .

۳ـ ازبرای ترقی وتنزل انسان سه عالمست .

عالم حیوانی ، عالم جمادی ، عالم آدمیت .

۴ـ هروقت انسان درجه انسانیت خودرا دریك حالت معین نگاه بدارد داخل عالم حیوانی محسوب میشود .

۵ ـ هروقت انسان درجه انسانیت خود را ازآن مقامیکه دارد تنزل بدهدداخل جمادات میشود .

۶ـ هروقت انسان درجهٔ انسانیت خود را بدرجات بالا ترقی بدهدآنوقت داخل آدمیت میشود .

۷ـ پس آدمیت عبارتست ازعلوانسان به عوالمی که مخصوص بعوالم انسانیست .

۸ـ انسان دردنیا مأموراست که وجودخود راازعالم حیوانی بعالم آدمیت برساند .

۹ـ خداوندقادر تکالیف آدمیت را درقلب انسان ودیعت گذاشته است .

۱۰ـ جهل دنیا تکالیف آدمیت راازخاطرانسان محوکرده است ، انوارعلم تکالیف آدمیت را مجدداً درنظرانسان محسوس وروشن میسازد .

«فصل دوم ـ درتکالیف آدمیت»

۱ـ اجتناب ازبدی

۲ـ اقدام به نیکی

۳ـ در رفع ظلم
۴ـ انفاق
۵ـ طلب علم
۶ـ ترویج آدمیت
۷ـ حفظ نظام

«فصل سوم ـ در بیان تکلیف اول»
(اجتناب از بدی)

۱ـ آنچه نمیخواهی بتو بکنند آن بدی است.

۲ـ آدم باید نه بقول و نه بفعل و نه بهیچ قسم از اقسام بدیگری بد بکند.

۳ـ عقل انسان این تکالیف را اول تکلیف آدمیت قرارداده است.

۴ـ کل انبیاء بجهت استقرار و تصدیق این تکلیف مأمور بوده‌اند.

۵ـ هرکس بدیگری بدی بکند او آدم نیست.

«فصل چهارم ـ در بیان تکلیف دوم»
اقدام به نیکی

۱ـ هرگاه کسی بدیگری بدی نکند فقط باجرای این یك تکلیف آدم نخواهد بود زیراکه جمادات بالطبع بهیچکس بدی نمیکنند پس بجهت آدمیت کافی نیست که شخص بدیگری بدی نکند.

۲ـ بدی نکردن آدمی پایه آدمیت و اولین تکلیف به نیکی است.

۳ـ تکلیف ثانی آدم اینستکه درهرمقام بقدرقوه دراجرای نیکی بکوشد.

۴ـ آنچه میخواهی که دیگران درحق تو معمول بدارند آن نیکی است.

۵ـ آدم مأموراست که دردنیا بدیگران نیکی بکند.

۶ـ کسیکه یکروز از عمر خودرا بگذراند بی آنکه نیکی بکند آن کس رزق و روزی خود را از خداوند دزدیده است زیراکه مزد گرفته وکار نکرده است.

۷ـ کسیکه نیکی نکند درخت بی ثمراست وحال آنکه خدا انسان‌را از درخت با ثمر آفریده است .

۸ ـ خدا جمیع ثمرات نیکی‌را درخلقت انسانی ودیعت گذاشته است و انسان را مأمور کرده است که آن ثمرات را بروز بدهد وهرگاه انسان ثمرات نیکی‌را بروز ندهد خیانت بمأموریت خود ومخالفت باراده الهی کرده است .

۹ ـ هرکس مخالفت باراده الهی بکند ازشرف انسانیت محروم ومردود است .

۱۰ ـ شکرانسان نسبت بخدا ممکن نیست مگر باجرای نیکی .

«فصل پنجم ـ دربیان تکلیف»

سوم رفع ظلم

۱ـ آنچه خلاف حق‌است‌آن ظلم است .

۲ـ آدم باید دشمن ظلم باشد ، ودرهرجاکه ظلم به‌بیند باید با تمام قدرت خود بمقام رفع آن ظلم برآید .

۳ـ ظلم مخرب دنیاست .

۴ ـ ظلم درهرجا ونسبت بهرکس که وارد بیاید رفع آن ظلم برآدم واجبست .

۵ ـ آن ظلمی که بشخص تومیکنند وآن ظلمی که بدیگری وارد میآورند هردو یك معنی دارد ورفع هردو برتوواجب است .

۶ ـ ظلم نکردن برای آدم هنرنیست ، هنرآدم درا‌ین‌استکه نگذارد دیگری‌هم بدیگری ظلم کند .

۷ـ رفع ظلم ممکن نیست مگر بمردانگی .

۸ـ مردانگی یعنی شراکت با هرمظلوم وجهاد با هرظالم .

۹ ـ درمیان هرطایفه که مردانگی نباشد ممکن نیست که درآن طایفه منتهای ظلم نباشد .

۱۰ـ من‌ظلم نمیکنم حرف آدم نیست ، حرف آدم باید این‌باشدکه من نمیگذارم ظلم بکنند .

۱۱ـ سکوت درظلم منتهای نامردی است.

۱۲ـ ازبرای آدمی کافی نیست که دوست نیکی باشد، آدم باید حکماً دشمن بدی وبدی ظلم باشد.

۱۳ـ آدم باید اقلاً زمانی بفهماندکه منکر ظلم است.

۱۴ـ کسی که بظلم عداوت نداشته باشد چهل مرتبه ازحیوان بست تر است.

۱۵ـ هرکس یك ظلم را رفع بکند، مثل اینستکه یکدنیائی را نظم داده باشد.

۱۶ـ خوشا بحال کسیکه ظلم نمیکند، وهزاربارخوشا بحال کسیکه اسباب رفع ظلم میشود.

۱۷ـ مردانگی بنیان نظم دنیاست.

۱۸ـ بدون مردانگی زندگانی آدمیت محال است.

۱۹ـ ظلمی که بتووارد میآید مختارهستی که آن ظلم را عفوکنی.

۲۰ـ ظلمی که بدیگری وارد بیاورند ابداً نمیتوانی آنرا عفوبنمائی، و تا شرف آدمیت در وجود توباقیست باید در رفع آن ظلم و در تلافی مظلوم با تمام قدرت خود اجتهاد نمائی.

۲۱ـ بایدآدم آنقدرشعور داشته باشدکه بفهمد هرظلمیکه در یك ملك بیك نفر وارد بیاید ممکن نیست که آن ظلم بکل آن ملك راجع نشود، و آنچه راجع بکل آن یك ملك است ممکن هست که بالمآل راجع بهریك ازاهالی آن ملك بشود.

۲۲ـ چاره ظلم وقتی آسانست که راجع بدیگری است همینکه ظلم بتو رسد چه میتوانی بکنی.

۲۳ـ لعنت برظلم نیست ملعونی بالاترازظالم است.

۲۴ـ ورد دهان آدم باید این باشدکه «لعنت برظلم وآفرین بمردانگی»

«فصل ششم ـ دربیان تکلیف»

چهار دراتفاق

۱ـ اتفاق اسباب خرابی بنیان ظلم و مایه آبادی دنیاست.

۲ـ آدم مأموریت خود را در دنیا بعمل نمیتواند بیاورد مگر باتفاق.

۳ـ آدم بحکم عقل و بحکم طبیعت خود باید با آدم متفق باشد.

۴ـ درجه آسایش طوایف بسته بدرجه مردانگی ایشان است ولیکن معنی و قدرت مردانگی وقتی کاملاً بروز میکند که مردانگی آحاد یك طایفه در عالم اتفاق جمع بشود.

۵ ـ اتفاق بنیان نظم عالم است.

۶ـ کسیکه با جمعیت آدم متفق نباشد آدم نیست.

۷ـ اتفاق قلعه عدل و مأمن زندگیست، هر کس خود را از اتفاق آدمیت خارج بسازد بدیوانه میماند که قلعه شهر خود را خراب و لشکر ظلم را بخانه خود دعوت نماید.

۸ـ بدترین دشمن خدا کسی است که خلل باتفاق آدمیت برساند زیرا که اتفاق کارخانه آبادی دنیاست.

«فصل هفتم ـ در بیان تکلیف»
«پنجم در طلب علم»

۱ـ خدا بانسان دوقسم چشم کرامت فرموده است، یکی چشم ظاهربین، و یکی بصیرت معنوی چنانچه در عالم ظاهر یك آفتاب ظاهری است، در عالم معنی یك آفتاب معنوی و این آفتاب معنوی مجمع آن حقایقی است که خداوند کریم از نور حقیقت خود قسمت، بصیرت بنی آدم ساخته است.

۲ـ در دنیا آنچه فضل و معرفت و کمال بروز کرده کاملاً از پرتو آفتاب علم است.

۳ـ انسان تا انوار بآفتاب علم نرسیده است ممکن نیست که مقصد هستی خود را بتواند درك نماید.

۴ ـ رسیدن بعلم موقوف باجتهاد انسان است.

۵ ـ هر کس طالب علم نیست بکوری میماند که طالب بینائی نباشد.

۶ ـ حکماً آدم باید طالب علم باشد.

۷ـ آفتاب علم در مدینهٔ شریفه است.

۸ـ مدینه شریفه مجمع انوار حق است .

۹ـ منتهای ترقی آدمیت رسیدن بمدینه شریفه است .

۱۰ـ مدینه شریفه عالم را احاطه دارد .

۱۱ـ هیچکس آفتاب مدینه علم را نخواهد دید مگر آدم .

فصل هشتم در بیان تکلیف ششم در ترویج

۱ـ تکلیف انسان اینست که خود را آدم بکند ، تکلیف آدم اینست که دیگران را آدم بکند .

۲ـ معنی و قدرت آدمیت باید عدد آدمها را در دنیا زیاد بکند .

۳ـ آدم باید بهر وسیله که بتواند آدمیت را ترویج بدهد .

۴ـ آدم کامل آنست که مال و جان خود را وقف ترویج آدمیت بکند .

۵ـ نجات دنیا موقوف بترویج آدمیت است .

فصل نهم در بیان تکلیف هفتم در حفظ نظام

۱ـ آدم بالانفراد ضعیف است ، قدرت آدمیت در موافقت افراد آدمیت است .

۲ ـ موافقت افراد ممکن نیست مگر باستقرار یك نظام .

۳ ـ نظام آدمیت عبارتست از کل آن قواء که بجهت وصول موافقت آدمیت وضع شده است .

۴ـ در هرعهدی از برای حفظ موافقت آدمیت یك نظامی بوده است.

۵ ـ اختیار آدمیت در مدینه شریفه است .

۶ ـ بدون نظام آدمیت افراد آدمیت همیشه از همدیگر جدا و همیشه طعمهٔ بهائم انسانی خواهد بود .

۷ ـ نجات آدمیت موقوف بحفظ نظام آدمیت است .

۸ ـ حفظ و متابعت و استحکام مبانی بر هر آدم واجبست .

جزو دوم در قواعد نظام
مشتمل بر ۱۶ فصل
فصل اول در معنی قواعد نظام

۱ـ قواعد نظام یعنی معانی قدرت آدمیت .

۲ـ بدون قواعد نظام نیست ، و بدون نظام نه اتفاق است و نه آدمیت .

۳ـ خیال مکن که متابعت قواعد نظام خارج از لوازم آدمیت است .

۴ـ درهر نقطه قواعد نظام حکمتی هست .

۵ـ هر قدر در عوامل آدمیت بالاتر بروی تعاون و لزوم قواعد نظام در نظر تو بیشتر جلوه خواهدکرد .

۶ـ اتفاق آدمیت عمارتیست که بر روی این قواعد بنا شده است ، هر ایرادی که بر یك نقطه این قواعد بگیری مثل این خواهد بود که یك سمت این عمارت را خراب بکنی بی آنکه بتوانی درعوض آن خرابی یك نقطه را تعمیر نمائی .

۷ـ در ایرادات خود تعجیل مکن ، و بدان که آنچه حالا میدانی یك وقتی بیش از این خواهی دانست ، وآنچه حالا می‌بینی یکوقتی ما فوق آنرا خواهی دید.

۸ـ قواعد نظام را در مدینه شریفه معین فرموده‌اند .

۹ـ آنچه هست در مدینه شریفه است .

۱۰ـ تا نبینی نخواهی فهمید ، تا نرسی نخواهی دید و نخواهی رسید مگر به قواعد نظام .

فصل دوم در شرایط آدمیت
آدمیت در عالم نظام سه شرط دارد

۱ـ ارتباط

۲ـ اقرار

۳ـ تعهد

فصل سوم در بیان ارتباط

۱ـ آدم باید باقتضای تکلیف اتفاق باعالم آدمیت یك ربطی مخصوص داشته باشد.

۲ـ حفظ وروابط اجزاء آدمیت باعالم آدمیت محول باشخاصی است که ازجانب اولیاء علم مخصوصاً از برای خدمت معین مأمور شده‌اند.

۳ـ لقب این مأمورین «امین» است.

۴ـ ارتباط در عالم نظام یعنی داشتن یك امین مخصوص.

۵ـ هر آدم باید حکماً یك امین مخصوص داشته باشد.

۶ـ امین واسطه است میان آدم و عوالم فوق آدمیت.

۷ـ امین یکی از نقاط ارتباط اتفاق آدمیت است.

۸ـ کسیکه امین نداشته باشد از اتفاق آدمیت خارج است.

۹ـ امین در هرلباس باشد باید او را محترم داشت.

۱۰ـ بدون امین ارتباط نیست و بدون ارتباط اتفاق، و بدون اتفاق آدمیت معدوم است.

۱۱ـ آدم باید اسم امین خود را هرگز بروز ندهد مگر باذن امین.

۱۲ـ آدم باید آنچه را ازامین خود بشنود بهیچکس بروز ندهد مگر باذن امین.

فصل چهارم در بیان اقرار

۱ـ اقرار یعنی اعتراف به آدمیت.

۲ـ مضمون اقرار از این قرار است.

۳ـ من اقرار می‌کنم که آدم هستم.

۴ـ هرکس بخواهد داخل آدمیت بشود باید این مضمون را درپیش امین خود بزبان جاری نماید.

۵ـ آدم باید در هیچ موقع از اقرار به آدمیت خود مضایقه نداشته باشد.

فصل پنجم در بیان تعهد

۱ـ آدم باید اجرای تکالیف آدمیت را موافق اصول آدمیت بموجب تعهد معین برعهدهٔ خود واجب بسازد .

۲ـ مضمون تعهد از قرار ذیل است :

« من که آدم هستم درحضور خداوند عالم ، و ارواح انبیاء مرسلین ، وملائکه مقربین و اولیاء دین دراین مکان مقدس باکمال صدق وراستی تعهد می‌کنم که همیشه آدم باشم ، و تکالیف آدمیت را موافق اصول آدمیت که شفاهاً و تحریراً از مجمع مقدس بمن القاء شده و میشود و خواهد شد مالاً وجاناً اجراء بدارم ، و اگر از این تعهد خود نکول نمایم ملعون ازل و ابد و مردود خداوند لاشریک له باشم . »

۳ـ هرکس بخواهد داخل آدمیت بشود مضمون تعهد فوق را در پیش امین خود بزبان خود جاری بسازد .

فصل ششم در طریق ترویج

۱ـ در ترویج آدمیت سه طریقه است :

۱ـ طریقه تربیت

۲ـ طریقه تقویت

۳ـ طریقه مساعدت

۲ـ تربیت یعنی ترویج آدمیت بزبان

۳ـ تقویت یعنی ترویج آدمیت بمال

۴ـ مساعدت یعنی ترویج آدمیت بجان

۵ـ آدم کامل باید آدمیت خود را در هر یك از این سه طریقه بعمل بیاورد . هرگاه آدم نتواند در این هر سه طریق قدم بزند دریکی از آنها اقلاً ثابت قدم باشد .

۶ـ باید لامحاله یامساعد باشد یا مربی یا مقوی ، یا دارای هرسه مقام .

۷ـ کسی که نتواند در هیچیك از این سه مقام به آدمیت خدمت بکند او قابل آدمیت نیست و او را ابداً نباید داخل آدمیت ساخت .

فصل هفتم در طریقه تربیت

۱ـ آدم باید در هر موقع زبان و فهم و عقل و تدبیر خود را صرف خدمت آدمیت نماید

۲ـ تربیت در معنی محدود خود یعنی انسان را مستعد آدمیت ساختن و او را موافق قواعد تربیت نظام داخل آدمیت نمودن .

۳ـ آدم باید در هرجا هر کسی را که بتواند تربیت نماید.

۴ـ زنها مربی اطفال آدمیت هستند تربیت آنها بر همه کس از همه چیز واجبتر است.

۵ـ بهترین نیکی آنست که آدم دیگر برآدم بکند .

فصل هشتم در طریقه تقویت

۱ـ آدم باید بقدری که بتواند از مال خود صرف تقویت آدمیت بسازد .

۲ـ منتهای تقویت آنست که آدم از بذل مال در راه آدمیت هیچ مضایقه ننماید.

۳ ـ وجوه تقویت کلاً باید بتوسط امین به اولیای مدینهٔ شریفه برسد .

۴ـ وجوه تربیت کلاً صرف تقویت آدمیت میشود .

۵ـ مدینهٔ شریفه مستغنی از هزار دینار است، مقصود از تعیین این وجه تشخیص درجه آدمیت است .

۶ـ کسی که از ادای رسم تقویت مضایقه داشته باشد باید او را به اتفاق آدمیت راه نداد زیرا وجود او آنقدر بیمصرف است که این رسم جزئی را نمی‌تواند کسب و ادا نماید ، و آنقدر بی‌عقل است که معنی تقویت را نمی‌تواند بفهمد .

فصل نهم در طریقه مساعدت

۱ـ مساعدت حقیقی عبارت از آن است که آدم بجهت حفظ وجود آدمیت نهایت مردانگی و غیرت را بکار برد .

۲ـ اهل مساعدت محافظ آدمیت هستند .

۳ـ دفع دشمنان آدمیت مخصوصاً محول بمردانگی اهل مساعدت است .

فصل دهم دربیان جامع

۱ـ جامع عبارت است از اجتماع آدمها درتحت امانت یك امین واحد .

۲ـ اجزاء جامع در هرجا که جمع باشند جامع آنجاست .

۳ـ از ترتیب جامع باید استحکام اتفاق و ترتیب اجزاء و تهیه وصول سعادت مقصود باشد .

۴ـ در جامع باید از هیچ مطلبی گفتگو نکرد مگر از علم و آدمیت .

۵ـ کسی که آدم نیست نباید داخل جامعه بشود .

۶ـ هرجامع باید یك امین مخصوص داشته باشد .

۷ـ آدم باید داخل اجزاء یك جامع باشد .

۸ـ کسیکه داخل اجزاء یك جامع نیست از اتفاق آدمیت خارج است .

۹ـ آدم مختاراست بهرجامعی که میخواهد برود اما باید از اجزاء جامع امین خود باشد .

۱۰ ـ اجزاء یك جامع باید اقلاً ماهی یکدفعه درجامع خود جمع شوند.

۱۱ـ مطالب واقوالیکه درجامع بیاید باید درخارج بکلی مخفی باشد .

۱۲ـ عدد اجزاء یك جامع باید نه از ۱۲ کمتر و نه از ۲۴۰ نفر بیشتر باشد .

۱۳ـ عدد آدمها هرقدر در جامع باشند معنی آدمیت درآن جامع بیشتر بروز خواهدکرد .

۱۴ـ آدم هرقدردرجامع بیشتر برود بسعادت مقصود نزدیکترمیشود.

۱۵ ـ جامع مدرسه آدمیت است .

۱۶ ـ جامع مجمع ارتباط وبیان قدرت آدمیت است .

۱۷ـ جوامع باید کلاً با یکدیگر متحد ودرکل حرکات خود کاملاً مربوط ومقید عوالم فوق باشد .

۱۸ـ کسیکه معنی وفایده ومقصود جامع را نفهمد ازمعنی آدمیت هیچ نفهمیده است.

۱۹ـ امین هرجامع خادم مخصوص ومباشر مطلق آن جامع است .

«فصل یازدهم ـ ورود انسان بعالم انسانیت»

۱ـ هرکس بخواهد داخل آدمیت بشود اولاً باید یکی از امناء آدمیت را امین خود قرار بدهد.

ثانیاً باید در پیش آن امین بآدمیت خود اقرار بکند بمضمون فقره دوم در فصل پنجم.

ثالثاً باید درپیش آن امین تعهد آدمیت را بزبان خود جاری نماید.

۲ـ هرکس این سه شرط را درپیش امین بعمل بیاورد امین باید آدمیت او را تصدیق واورا داخل اجزاء خود قبول نماید.

۳ـ تصدیق امین بآدمیت شخص باید باین مضمون باشد «منکه امین آدمیت هستم بآدمیت تو تصدیق دارم وبحکم اجازهٔ که از مدینه شریفه بمن رسیده است تو را داخل اتفاق آدمیت میسازم»

۴ـ بدبخت کسیکه بعداز داخل شدن بآدمیت بواسطهٔ بی‌استحقاقی خوداز آدمیت خارج بشود.

۵ـ آدمیت مبنای کل سعادت دنیا وآخرت است.

۶ـ وای برکسی که آدم نباشد.

«فصل دوازدهم ـ دربیان اجازه سعادت»

۱ـ سعادت آدمیت رسیدن بمدینه شریفه است.

۲ـ راه این مقصد عالی مخفی است.

۳ـ یافتن این راه ممکن نیست مگر بآدمیت.

۴ـ امین درهرعالم نظام مصدق آدمیت است.

۵ـ تاآدم ازامین خود یك تذکره مخصوص نداشته باشد راه مقصد ابداً ازبرای اوباز نخواهد شد.

۶ـ اجازه سعادت، آن سعادت تذکره مخصوص است که امین بآدم میدهدکه راه

مدینه شریفه را ازبرای اوباز نماید.

۷ ـ امین اجازه سعادت را نمیتواند بکسی بدهد مگر بآدمیکه مستحق این سعادت باشد.

۸ ـ آدم تا تکلیف آدمیت را درست بعمل نیاورد ویا مدتی درطریقه آدمیت قدم نزند مستحق اجازه سعادت نخواهد بود.

۹ ـ اجازه سعادت باید سندکمال آدمیت باشد.

۱۰ ـ هرگاه امین بکسیکه مستحق نباشد اجازه سعادت بدهدآن امین خائن و ازدرجه آدمیت خارج است،

« فصل سیزدهم ـ درشناختن آدم »

۱ـ هرگاه کسی گفت که من آدم هستم باید اورا آدم دانست.

۲ـ هرکس که مضمون تعهدآدمیت را بزبان جاری کرد اورا بایدآدم دانست.

۳ ـ هرکسی که یکی از امنای آدمیت را بامانت خود قبول کرد او را باید آدم دانست.

۴ ـ هرکس که یك امین بآدمیت اوتصدیق کرد اورا بایدآدم دانست.

۵ ـ هرکس اصول آدمیت را ازاول تا بآخرخوانده باشد باید اوراآدم دانست.

۶ ـ هرکس گفت لااله‌الاالله اورا بایدآدم دانست.

۷ ـ هرکس گفت یا الله اورا باید آدم دانست.

۸ ـ شرایط فوق علامت ظاهری آدمیت است.

۹ ـ هرکس که یکی ازعلامات را ظاهرکرد باید او راآدم دانست، و مادامیکه آدمیت خودرا انکارنکرده آدم است.

۱۰ـ علامت مکتوبات که از آدم بهر جا نوشته بشود لفظ (لیس)که مرکب از (ل ـ ی ـ س) نوشته‌میشود وبا عددآنهاکه (۱۰۰) است علامت شناختن آدمها یکدیگر را، هرکس بخواهد خود را بآدمها بشناسد دراول ملاقات باید بترتیب ذیل عمل کند: یا الله، الله اکبر وحده، بعد ازکلمات فوق با دست راست انگشت سبابه یعنی انگشت

شهادت دست چپ خود انگشتان سبابهٔ دست راست خود را بگیرد در نوشتجات سلامت (سلام) است یا عدد آن (۱۳۱)

« فصل چهاردهم ـ در انکار آدمیت »

۱ـ هرکس گفت من آدم نیستم او آدم نیست.

۲ـ هرکس از اتفاق آدمیت خارج بشود او آدم نیست.

۳ـ هرکس بطور آشکار برخلاف تکالیف آدمیت رفتار کند او آدم نیست.

۴ ـ هرکس منکر آدمیت خود باشد حیوانیست کور و دیوانه باید در هر حال بر او رحم کرد.

۵ ـ هرکس بقسمی از اقسام منکر یا مخالف آدمیت باشد او آدم نیست.

۶ ـ هرکس با آدمیت اظهار عداوت کرد او مخرب دنیا و دشمن خداست.

« فصل پانزدهم ـ در تکالیف و شرایط امانت »

۱ ـ امین باید بحکم مجیت مخصوص از جانب اولیای مدینه علم معین شده باشد.

۲ـ هرکس بدون جهت خود را امین آدمیت قرار بدهد او دشمن آدمیت است و دفع او بر هر آدم واجبست.

۳ ـ امین باید در کل صفات حمیده سرمشق آدمیت باشد.

۴ ـ امین باید هم مربی هم مقوی هم مساعد باشد.

۵ ـ مأموریت مخصوص امین عبارتست از ترتیب و حفظ ترتیب جامع.

۶ ـ امین باید حکماً یك جامع مخصوص داشته باشد.

۷ـ امین در هر محلیکه اقامت کند باید در آنجا یك جامعی ترتیب بدهد.

۸ ـ در خدمات بآدمیت بالاتر از نظام و حفظ ترتیب جامع خدمتی نیست.

۹ ـ امین باید شب و روز مواظب نظم و ازدیاد رونق جامع خود باشد.

۱۰ ـ امین باید در هر جامع از یك تا سه نفر نایب داشته باشد.

۱۱ـ امین باید اقلاً هفته‌ای یکدفعه اهل جامع را در یك محل مناسب جمع نماید.

۱۲ـ امین باید مبانی اصول آدمیت را خواه درجامع وخواه درهرجائیکه مقدور باشد بزبان خوش‌حالی وخاطر نشان اهل جامع نماید .

۱۳ـ مبانی اصول آدمیت باید بتدریج مناسب حال مستمع باشد .

۱۴ـ امین باید دراعطای اجازه سعادت بقدرقوه مراقب شرایط احتیاط باشد .

۱۵ـ امین درکل مطالب آدمیت باید کاملاً تابع قوای ترتیب وازروی نهایت موافقت تابع هادی خود باشد .

۱۶ـ امین هرنوع اشیاء ووجوهیکه درطریقه ازاجزا آدمیت وصول نماید باتمام بتوسط هادی خود بخزانه مدینه شریفه برساند .

۱۷ـ امین مختاراست دراینکه هرکس مخالف آدمیت رفتار کند اورا از اتفاق آدمیت اخراج کند .

۱۸ـ هرگاه یك آدم ازامین خود اجازه بخواهدکه امین دیگراختیار کند اجازه مزبوره درصورتیکه فایده بنماید مضایقه نمیشود .

۱۹ـ امین درعالم آدمیت چه درجامع وچه درخارج هرچه گوید و هرچه اتفاق بیفتدکه متعلق بآدمیت باشد فی‌الفور باید بهادی خود اطلاع بدهد .

«فصل شانزدهم ـ درخاتمه»

۱ـ ایصاحب شعوراگراین رساله‌را بدقت ملاحظه نموده‌ای الآن تویکی‌ازاجزاء اتفاق آدمیت هستی .

۲ـ شخصی که معنی ومقصودآدمیت را فی‌الجمله درك کرده باشد محال است که مال وجان خود را وقف خدمت آدمیت ننماید .

۳ـ اگرازقبول آدمیت تردید و ایرادی داری شکی نداشته باش که ایراد تو از نقص اطلاع تست .

۴ ـ درنظام آدمیت ، نقطهٔ نیست که جامع هزارنقطه باریك نباشد .

۵ ـ در آدمیت هیچ چیز نخواهی یافت که بقدرذرهٔ خلاف عقل آدم یا خلاف شریعت خدا باشد.

۶ ـ آنچه خلاف شریعت خداست آن خلاف آدمیت است .

۷ ـ آدمیت یعنی حفظ دیانت ، آدمیت یعنی خدمت دنیا .

۸ ـ آدم یعنی طالب حیات حقیقی ، آدم یعنی نجات دنیا .

۹ ـ خدا تورا ازبرای دنیا نیافریده است خدا بتو دردنیا مأموریت مخصوص داده است مأموریت تو آدم شدن است .

۱۰ ـ اگرظالم هستی بترس ازخدا وآدم بشو ، واگرمظلوم هستی رحم کن برخود وآدم بشو ، واگر آسوده هستی ترحم کن بحالت اینهمه مخلوق وآدم بشو ، ببین دراطراف چه بلاها وچه ذلتها وچه ظلمها برپا نموده‌اند .

۱۱ ـ تغییر این اوضاع نسبت بآدمیت تست .

۱۲ ـ مگر ازآدمیت تنها چه خواهد شد اگر تو تنها هستی نظام اتفاق تورا باکل آدمیت جمع خواهدکرد ، اگرتو ضعیف هستی نظام آدمیت تورا قوی خواهدکرد .

۱۳ ـ آدم بشو زیراکه قدرت آدم درآدمیت تست .

۱۴ ـ آدم بشو که آدمیت تورا لازم دارد .

۱۵ ـ مبادا برای ملاحظات پست منکر آدمیت خود باشی .

۱۶ ـ بدانکه اگر منکر آدمیت خود باشی مخرب دنیا و ملعون ازل وابد خواهی بود .

۱۷ ـ سرنوشت جمعی دردنیا بسته بیک لفظ تست اگر بگوئی من آدم هستم قدرت آدمیت را بهمین یک لفظ بمراتب افزودهٔ و اگر بگوئی من آدم نیستم بهمین یک لفظ بی آنکه ملتفت شوی بقدر یک لشکر معظم بدستگاه ظلم امداد کرده‌ئی.

۱۸ ـ ایمسافر دریای عمر هستی اینست که توفهمیده‌ئی.

۱۹ ـ معنی ومقصد هستی درمدینه شریفه است ، سعادت دنیا وآخرت توحواله بمدینه شریفه است .

۲۰ ـ زمین وآسمان بتومژده سعادت میدهد .

۲۱ـ ادراك سعادت میسر نخواهد بود مگر از برای آدم.

انتهی ـ اواخر قرن سیزدهم هجری قمری

نخستین اقدام متهورانه

اولین اقدام مهم مجمع آدمیت در تهران، که در آنروز اهمیت فراوان داشت، اجتماع بیست و چهار نفر از رؤساء جوامع آدمیت (امنای آدمیت) در تهران بود. این ۲۴ نفر پس از شور فراوان اعلامیه محرمانه‌ای در تهران و سایر شهرهای ایران منتشر ساختند که درحقیقت نخستین عکس‌العمل مهم و اقدام متهورانه آنان نسبت به اقدامات دولت و دستگاه درباری ناصرالدینشاه، بشمار میرفت.

درمقدمه اعلامیه مزبور چنین نوشته شده بود: «بدیهی است که موکلین آدمیت منتهای دقت را بعمل خواهند آورد که مبادا این ودیعه شریعت بدست کسانی بیافتند که از حلقه آدمیت خارج باشند» اعلامیه مزبور که (کلام) نام داشت بدین ترتیب آغاز میشود[1]:

ما بیست و چهار نفر از امنای آدمیت به اقتضای یك مأموریت عظمی در یکی از اقالیم مقدسه اسلام جمع شده مطالب ذیل را بهریك از اولاد منتخبه ایران مستقیماً و محرمانه تبلیغ نمائیم.

ای برادران روحانی.

هرج و مرج امور دولت و فلاکت آحاد ملت همانست که می‌بینید. درهیچ نقطه روی زمین هیچ ایل وحشی نیست که بقدر خلق ایران از حقوق آدمیت محروم مانده باشد. فقر، قحطی، اسیری، ذلت، رسوائی هیچ بلیهٔ نمانده که برسر این ملك جمع نکرده باشند.

آنچه داشتیم گرفتند. آنچه بود خراب کردند.

آنچه توانستند فروختند و آنچه هم باقی مانده همه را یقیناً باد فنا خواهند داد بعد از پنجاه سال سلطنت و پس از آنکه ایران را مبدل بیك قبرستان ساختند حال تازه در

۱ـ روزنامه قانون شماره ۲۴

تهران میخواهند قانون بگذارند .

مقصود واضح است .

همان فریب خلق وهمان کامرانی ـ ظلم که در این مدت مدید سنت اولیای این سلطنت بوده است .

از یك دستگاهی که بنیـانش تماماً برغصب و بر ظلم باشد چه قـانون میتوان منتظر شد .

غاصبین حقوق ملت دردنیا فقط یك قانون شناخته‌اند .

پول بده والاسرت را می بریم.

غلام ما بشو والا شکمت را پاره میکنیم .

آنچه میکنیم همه را تحسین بکن والا تو را و خانه تو را و عیال تو را آتش میزنیم ...

... گوش کنید ای برادران عزیز گوش کنید .

در تحقیق امورملل اول نکته که برعموم اولیای علم ثابت شده اینست که وجود قانون درهیچ ملك ظاهر نمیشود مگربهمدستی سه قدرت جداگانه :

اول قدرت وضع قانون

دوم قدرت اجرای قانون

سوم قدرت مراقبت اجرای قانون

... این اتفاق رحمانی الان کل ممالك ایران احاطه دارد . جمیع ارواح مکرم واعاظم مرشدین دین وعموم کملین قوم وکافه اصحاب غیرت باطناً وظاهراً اعضا ومقوی و خادم این اتفـاق هستند . تمام اوضاع ملکی و کل ظهورات ارضی خبر میدهند که عنقریب اساس عالم دگرگون واقالیم این ملك مملویك نورتازه خواهد شد.

درانتظارچنان حادثه قدسی . ما پیشروان این اردوی سعادت مخصوصاً نزدشخص تو آمده بشخص تو که الان این صحیفه را میخوانی یك پیغام واجب داریم . اولاً بدان که این مجلس خود بخود فراهم نیامده است . موکلین این طریقت حالت شخص تو را

قبل ازوقت مو بموشکافته و پس ازحصول اطمینان از لیاقت فطرت تو این صحیفه‌را به‌این تدبیرطبیعی بدست تورسانده‌اند . ثانیاً بصراحت بتوخبرمیدهیم که این مجلس از برای توخالی ازنتایج کلی نخواهد بود . اگر آن شعاع آدمیت که ما دروجود توسراغ کرده‌ایم توخودت الان آن شعاع را درقلب خود بدرستی منوّر نمی بینی پس تأمل رشته‌این کلام را برهمین نقطه قطع بکن ودیگرهیچ اسم آدمیت به‌زبان نیار ، ولیکن اگر بفیض الهی تو به‌پایه‌ئی که بواسطه موکلین استنباط شده خودرا واقعاً دارای حق وشایسته شأن آدمیت می‌شناسی پس به‌سرور وجدانی بتومژده میدهیم که ازامروز جمیع آدمیان این‌ملک دوست وبرادر وهمدست فدوی توهستند .

درعوض این ارادت ومحبت عام ازتوهیچ توقعی نداریم مگرصفای آدمیت وفکر همت ورستکاری .

درمراحل این‌اتحاد نجات بخش هیچ اقدام هیچ حرف وهیچ نقطه نخواهی یافت که مطابق مصلحت عام ومؤید سعادت شخص تو نباشد .

جمیع آن نعمات که اولیای معرفت به‌اولاد بشروعده فرموده درباطن این‌اتحاد و موقوف بظهور قدرت این‌اتحاد است .

... میگوئیم دراین ملک شریف ذواتی ظاهرشده که محرم اسرار حق و در این اوقات مخصوصاً مأمورهدایت این قوم فلک زده هستند بروید آن ذوات مقدس را پیدا نمائید وتفصیل مقدرات عالم را ازانوارمعرفت ایشان بخواهید . این‌حقیقتی که در هر اقلیم و از زبان هر صاحب باطن باشد این خواهد بودکه نجات عالم در توسیع این اتفاق و فرایض دینی هرذی‌شعور درتائید ودرخدمت این حزب‌اللّٰه است ...»

جامعه آتشکده

مجمع آدمیت ازروزیکه نخستین فعالیت خود راآغاز کرد ، در تهران و هجده شهرایران مراکزی برای تبلیغ (مرام آدمیت) تشکیل داد . در تهران کـه مرکز فرقه آدمیت بود ، علاوه بر سازمانی که کلیه شعب شهرستانها را اداره میکرد شعبه‌ای بنام (جامعه آتشکده) نیز وجود داشت .

درروزنامه قانون در این باره چنین نوشته شده است « مذاکرات جوامع ایران هرروز معانی واهمیت تازه پیدا میکنند . در تهران جامعی تربیت یافته مسمی به آتشکده علم وغیرت و آتش آدمیت حقیقتاً درآنجا جمع است. علمای دین وامرای نظام ومعتبرین قوم هفته‌ای اقلا یکشب درنقاط مختلف مجمعی ترتیب میدهند و موافق قواعد آدمیت باکمال آزادی ولیکن با شرائط محرمیت برمطالب ودقایق آن امراعظم که در مد نظر کل کاینات است مباحثات وتحقیقات مفصلی مینمایند . احکام وتعلیماتی که در مدت یکماه در مجالس متعدده آن جامع آتش افروز به اکثریت آراء معین فرموده باطراف فرستاده‌اند ازقراریست که درتمام این نسخه بدون هیچ ترتیب بطورخلاصه محض نمونه قطع قطع درج مینمائیم[1].»

عدم پرداخت مالیات

موضوع مهم وقابل توجهی که مجمع آدمیت آنرا عنوان کرده و افراد مجمع موردبحث وگفتگوقراردادند، موضوع عدم پرداخت مالیات بدولت ودربار بود. اولین مقاله‌ای که میرزاملکم درباره عدم پرداخت مالیات نوشت ، بصورت دستورالعمل برای آغاز مبارزه منفی با دربار ناصرالدینشاه بود .

ملکم مینویسد « شرط دولت حسابی این است که هرسال حساب دخل و خرج خود را بیك ترتیب صحیح اعلام نمایند . این قرارعادلانه که دراین عصور رکن ناگزیر نظام دنیا شده باقتضای سایر بدبختیهای ایران دراین ملك بالمره مجهول مانده است . درکل ایران احدی نیست که بتواند بگوید این مالیات نقد وجنس و این همه سرباز و خزاین طبیعی که ازما میگیرند وبچه قانون ودرکجاها صرف مینمایند . دیوانیان ما بدون رعایت هیچ قانون وبدون ترس هیچ مؤاخذه هرقدر و هرطور که میل دارند مال مردم را میخورند وبهر نحوکه دلشان میخواهد صرف آن کارها میکنند که می بینید . در یك دولتی که دخل وخرج خزانه باین طور از اختیارقانون خارج باشد ، بدیهیست که معاملات دیوان واوضاع سلطنت وادارات دولت وحالت کلیه ملت گرفتارهمین تکبت‌ها

۱ـ روزنامه قانون شماره ۱۲

و غرق همین رسوائیها خواهد بود که الان عموم اهالی این ملت را از زندگی بیزار ساخته است[۱]»

وچون بیشتر اتکاء وتوجه مجمع بعلماء و اهل علم و مجامع دینی مشهد ، قم و سایرمراکزمذهبی ایران وشیعه بود ، نخستین اقدام برای پیروی از دستورآن ازمشهد آغازشد[۲] درمشهدعلماء ، تجار ونمایندگان اصناف جلسه‌ای تشکیل‌داده وبدون‌اطلاع عمال دولت درباره چگونگی پرداخت مالیات بحث نمودند . دستورمذاکره جلسه بر-این‌اصل استواربودکه (آیا بدولت بی‌قانون باید مالیات داد یا نه ؟) وپس‌ازمذاکرات مفصلی که صورت‌گرفت ، قرارشد ازعلماء بزرگ شیعه درسرتاسر ایران استفتاء شود و آنها درباره این مسئله نظریه بدهندکه آیا بچنین دولتی باید مالیات داد یا خیر؟

اکثریت کسانیکه ازآنها استفتاء شده بود جوابهائی باین سئوال دادند ولی‌اغلب عبارات‌آنان مغلق وبزبان عربی بود ولی چندتن ازعلماء تهران وقم و دو تن از علماء نجف جواب‌های صریح وروشنی نوشته بودندکه در آنها اظهار نظرشده بودکه وصول مالیات را باید بصورت منظم ومعین درآورد وحتی یکی دو نفر از آنان اظهار داشته بودند که وصول مالیات را باید باشخاصی واگذار کرد که سابقه ظلم و شقاوت نداشته باشند[۳] .

خود ملکم ازقول یکی ازجواب دهندگان مینویسد: « مالیات قورخانه حقوق ملت میباشد یعنی باید صرف حفظ حقوق ملت بشود لهذا وظیفه شرعی ما اینست‌که این قورخانه ملت را بسپاریم بدست مستحفظین حقوق مانه اینستکه تسلیم آن اشخاص نمائیم که غصب و اضمحلال حقوق ما را حق و پیشه مخصوص خود قرار داده‌اند[۴] ... »

۱ــ روزنامه قانون شماره ۱۲

۲ــ ایضاً

۳ــ ایضاً

۴ــ ایضاً

ودرجای دیگرمینویسد: «یك سید محترم ازآذربایجان اینطورمینویسد هزار آفرین برحکمت این قرار که بدولت بی‌قانون نباید مالیات داد واقعاً این‌چه حماقت بودکه ما جان و مال خود را بدون هیچ حساب وکتاب و بدون هیچ عوض باین دیوان بی‌قانون تسلیم بکنیم ... یکی ازآقایان کردستـان مینویسد : «کلید این کار در دست اعیان‌آذربایجان‌است اگرآنها فی‌الجمله همتی‌بکنند همه‌ایران با ایشان متفق‌خواهند گردید ... از فارس درملکی که‌آفتاب آدمیت طلوع کرده باشد درملکی که دونفر آدم معنی ترویج‌آدمیت‌را فهمیده باشندکدام دیوان اعلی جرئت خواهدکردکه بگوید‌پول بده تا من‌زوردرست بکنم وبیایم مال‌وجان وعیال وکل‌هستی‌تورا نثار رذایل‌وبوالهوسی خود بسازم[1]...»

کودتای نظامیان درتهران

کودتا بوسیله نظامیان وسرنگون کردن خانواده سلطنتی قاجار یکی ازمسائلی‌بودکه چندین‌باردرمجامع آدمیت پایتخت‌درباره آن صحبت شد . در یکی ازجلسات مجمع در تهران یکی از سرتیپ‌های افواج قشونی برئیس مجمع پیشنهادکرد تاباواجازه حمله شبانه به‌تهران و دستگیری امنای دولت داده شود . رئیس مجمع فرمانده نظامی را ازاین‌عمل منع میکند ومیگوید بجای کودتای نظامی باید بترویج وتوسعه اصول مجمع آدمیت و تزیید افراد اقدام شود . نویسنده قانون از قول مخبر خود در تهران چنین مینویسد :

«مخبرما ازتهران مینویسد : دیشب درجامع ما چندنفرازامراء وصاحبمنصبان نظام ازپریشانی‌امورحاصل‌بحدت‌حرف زدن سرتیپ‌شیردل هیچ حرف نزد تا اینکه‌در آخرمجلس بیك تغیّر آرام گفت :

این‌حرفها که زدید همه بی‌حاصل است . حقیقت حال اینست‌که زندگی آدم‌در میان لجن این اداره محال شده است . اگربمن اذن بدهید با یك‌فوج خود دریك‌شب همه این‌کثافت را جاروب و پاك میکنم .

۱ـ روزنامه قانون شماره ۱۲

جناب آقای ... که امام مجلس بود حرف سرتیپ را قطع فرموده گفت خوب میدانیم که قدرت و مردانگی جناب سرتیپ بیش از اینهاست ولیکن روح مطلب ما چنانکه میدانید برصلح و براتفاق است. علی‌العجاله همت امرای لشکر باید فقط صرف ترویج اصول آدمیت بشود وقتی عدد آدمیان زیاد شد دیگر چه احتیاجی بزور فوج و تدبیر شب خواهد بود . بطور تحقیق میدانیم که اتحاد آدمیت در هر صنف علی‌الخصوص درصنف نظام ساعت بساعت پیش‌میرود . آن روزی که به‌همت امرای حاضر صاحبمنصبان وآحاد عساکر ما مقصود وسعادت آدمیت را بقدر کفایت بفهمند همه مقصودات در کمال مسالمت بعمل خواهد آمد . پس بدون حرفهای بی‌موقع آنچه درقوه داریم قبل از همه چیز صرف شیوع آدمیت نمائیم .

اهل نظام و همه حضار این فرمایشات را بالاتفاق تصدیق نمودند و هر کدامی یک مأموریت و دستورالعمل مخصوص از مجلس مرخص شدند [1]

در حالیکه ملکم سعی داشت اعمال زورها برای تغییر وضع و رژیم موجود ، غیر لازم جلوه دهد، چند ماه بعد اعلامیه‌ای ازطرف (صاحبمنصبان عسکریه) درروزنامه قانون چاپ و منتشر گردید .

گرچه روزنامه قانون مخفی‌الانتشار بود ، و در آن هیچگونه اسم و مشخصات مجمع آدمیت ذکر نمیشد، معذالک از خلال سطور نوشتجات ملکم چنین استنباط میشود که در مجمع آدمیت و سازمان شبه فراماسونری او افسران ودرجه داران ارتش مقام حساسی داشتندوشاید وجود همین افسران سبب شد که در تاریخ فراماسونری «گاولده» نوشته شود که اکثر درباریان و محافل حاکمه ایران فراماسونها بودند . [2]

در مقدمه اعلامیه‌ای که در آن روزگار افسران قشون منتشر کرده‌اند ملکم چنین مینویسد : « به اهل قانون مژده میدهیم که این روزها خیالات ایران همه جا در جوش و خروش است حرفها میزنند و مردانگی ها ظاهر میسازند که چند سال قبل بعقل محال میآمد .

---

۱ ـ شماره ۸ روزنامه قانون

۲ ـ تاریخ فراماسونری درجهان جلد پنجم صفحه ۴۸۲

موافق اخبار صحیح جمعی از امرا و صاحبمنصبان عسکریه متفقاً این شرح ذیل را باولیای دولت ابلاغ کرده‌اند.[۱]

این چه اوضاع، این چه محشریست که در ایران بر پا
ای اولیای دولت کرده‌اید. چرا این خلق بیچاره را باین بیرحمی تعاقب میکنند.
اینطور حبس و شکنجه و قتل و غارت با کدام دین با کدام قانون درست میآید؟ ما اهل نظام تا کی باید در دست شما اسباب شقاوتهای ملت‌کش بشویم و در ازای این اطاعت و بردباری ما این چه ننگها است که بر سر ما جمع کرده‌اید. مناصب و مواجب و حقوق نظامی ما را ببینید بچه رذالتها آلت رسوائی این ملت سیاهروزگار قرار داده‌اید.

ببینید ما اهل نظام را چه قدر بی‌غیرت و بیعار میدانید که فراش های رذل خلوتهای خود را نه تنها بر صاحبمنصبان و امرای نظام بلکه برخود وزیر جنگ، برخود پسر پادشاه باین تسلط سوار میکنید. در میان ما آدمها هست که هفت‌پشتشان در خدمت این دولت شهید شده و حالا شما بدون هیچ شرم آنها را مجبور میکنید که از برای تحصیل چند شاهی مواجب کثیف خود بروند و کفش غلام بچه‌های آبدارخانه را روزی هفتاد دفعه ببوسند.

ما تا امروز کور و از حقوق و تکالیف خود بکلی بیخبر بودیم، چنان تصور میکردیم که این مواجب را بصد نوع فرمسافی از شما گدائی میکنیم همه را از خانه پدرتان آورده‌اید و محض مرحمت بما تصدق میدهید حالا تازه میفهمیم که این مواجب از همان مالیات است که ما خلق ایران بجهت حفظ حقوق خودمان میدهیم و شما بآن رسوائی صرف اسیری این خلق میسازید.

گذشت آنوقتی که ما شما را ولی‌نعمت خود تصور میکردیم و بفریب وعده‌های شما مال و جان و دین ملت ما را اسباب آن قسم هرزگیهای سفیهانه شما قرار دادیم سیل ظلمهای شما وزرای خلق ایران و آواز قانون ما را بیدار کرده. حالا خوب

---

۱ ــ روزنامه قانون شماره ۱۴

می‌بینیم که پروردگار رحیم ما را از برای عبودیت امثال شما نیافریده است .

حالا کاملا مطلع هستیم که موافق قانون خدا ما اهل نظام باید مستحفظ حقوق ملت باشیم نه اینکه در دست شما مثل حیوانات سبع برادران دینی و ابنای وطن‌خود را بجهت رضای خاطر شما در زیر لگد افواج زجرکش نمائیم .

حالا بدرستی فهمیده‌ایم که همه این بدبختیهای ایران از غفلت واز عدم اتفاق ما بود . حالا بشما خبر میدهیم که معنی و قدرت اتفاق را فهمیده وآدم شده‌ایم. حالا دیگر تنها نیستیم که شما بدلخواه خود ما را اسباب اسیری همدیگر و میرغضب ملت قرار بدهید . بعد از این عوض اینکه غلام بچه فراشهای شما وآلت شکنجه این ملت بشویم چاکر با شعور ملت ایران و مستحفظ حقوق آدمیان خواهیم بود . بعد از این جان خواهیم داد اما از برای حقوق آدمیت خودمان نه‌از برای رونق این رذالتهای شقی که شما تیول ابدی‌خود قرار داده‌اید .

بیدار شوید ای اولیای نکبت ایران بیدار شوید زیرا که ما اهل نظام آدم شده‌ایم .

توجه سفرای خارجی مقیم تهران بسازمان‌مجمع آدمیت

دولتهای خارجی و فعالیتی که اعضاء مجمع تهران میکرده‌اند ، یکی از مسائل **و مجمع آدمیت** قابل توجه آن زمان بوده است .

در نوشتجات ملکم و آثاری که از فعالیت مجمع‌آدمیت پایتخت بدست آمده ، [۱] شواهدی دارد که سفرای خارجی مقیم تهران ، فعالیت این مجامع و اقدامات آنها را مورد دقت قرار میداده‌اند و حتی یکی از سفرای خارجی در ملاقاتی که با یکی از رجال عضو مجمع‌آدمیت کرده، این موضوع را بیان داشته است . [۲]

در ملاقاتی که سفیر مزبور با عضو برجسته مجمع آدمیت کرده بالصراحه گفته است که « بنا بگزارشات و عقیدهٔ شخصی او مجمع آدمیت میخواهد بنیاد دولت ایران

---

۱ ــ روزنامه قانون شماره‌های ۸ و ۱۷

۲ ــ روزنامه قانون شماره ۸

را سرنگون کند » همان سفیر گفته است « هرگز بخیال نمیرسید که چنین دستگاهی تا این حد و درجه در ایران قوام گرفته باشد » بعد از توضیحاتی که (آن دجل تهرانی) بسفیر مزبور می‌دهد ، سفیر هنگام خداحافظی میگوید « این بیداری ایران را از جانب دولت خودم و از جانب عموم هواخواهان ترقی بمسرت تمام تبریك میگویم»[1]

چند ماه بعد یعنی دراوایل ماه صفر سال ۱۳۰۷ اعلامیه‌ای ازطرف مجمع تهران خطاب بسفراء خارجی باین شرح درروزنامه قانون چاپ شد :

در اوایل ماه صفر گذشته آدمهای ایران بتوسط امنای خود این اعلام نامه ذیل را به سفرای دول متحابه ابلاغ کردند ،

ای سفرای کرام :

پریشانی امور ایران ممکن نیست که حواس جنابان شما را بر خطرات این وضع جلب نکرده باشد یك ادارهٔ خود پرست و بی‌رحم جمیع قوانین شرعی و عرفی را برچیده اساس زندگی تمام ملت را در میان یك هرج و مرج هولناك بکلی منهدم ساخته است . چه ضرور در اینجا شرح بدهیم که اختیار امور دولت در دست چه نوع جهال آلت چه رذالتهای عجیب و موجب چه خرابیهای وسیع شده است . و اگر هم فرضاً ما بتوانیم صدیك اعمال این دستگاه را بیان نمائیم واضح است که در خارج احدی قبول نخواهد کرد که در این عصر اجرای چنان شقاوتهای نگفتنی ممکن شده باشد.

حقیقتی که در این دریای مصائب تصریح و آنرا واجب میشماریم اینست که به تصدیق عموم علماء و بزرگان ما حفظ این دستگاه بکلی محال شده و اصلاح حال این ملك ممکن نخواهد بود مگر به استقرار قانون .

و چون این نیز به هزار قسم تجربیات تلخ برعموم عقلای ما محق شده که ظهور قانون هرگز صورت نخواهد بست مگر بقدرت اتفاق لهذا ما یعنی کلیه آدمهای ایران به ارشاد علمای دین ما در یك اتفاق ، هم عهد و هم‌افکار شده امید نجات این ملك را در توسیع و استحکام این اتفاق قرار داده‌ایم .

---

۱ ــ گفتگو با سفیر در شماره ۸ روزنامه قانون بتفصیل نقل شده

اگر چه پیشرفت و قدرت این اتفاق را تا این اواخر از انظار خارجه پوشیده داشته‌ایم ولیکن جنابان شما البته به تحقیق مطلع شده‌اند که امروز در ایران آنچه عقل و علم و نجابت و غیرت هست در این سلسله اتحاد جمع و از روی یك طرح علمی یکدل و یك جهت عازم یك مقصد واحد هستند. مقصد و طرح ما همان است که در اعلانات سابق منتشر ساخته‌ایم. روح افکار و معنی جمیع اقدامات ما منحصر به این دو کلمه است. استقرار اصول آدمیت و اجرای قوانین عدل الهی... اصلا لازم نمیدانیم که رجوع بقوانین خارجه نمائیم. ما انوار شرع اسلام را برای آسایش و ترقی این ملل کاملا کافی میدانیم و در طرح تنظیم ایران هیچ تدبیری قبول نداریم مگر اجرای آن قوانین مقدس که دین ما از برای زندگی و سعادت ما مقرر و واجب ساخته است. ما آدمیان ایران در این موقع مهم از طرف خارجه اصلا نه طالب مداخله دولتی هستیم نه منتظر معاونت مادی. جنابان شما باآن تسلطی که بر دستگاه ملت‌کش پیدا کرده‌اند البته قادر هستند که بدون هیچ وسیله رسمی فقط به‌اعتبار شخصی نسبت بنجات ایران مصدر خدمات عمده بشوند.

در این اواخر چنانکه خوب میدانید غربای نانجیب محض جلب بعضی منافع متعفن به تعلقات وهمدستی نامردانه خودحسادت ورذایل اطوار وزرای مارا بقدری که توانستند بر این ملك سنگین‌تر و سخت‌تر ساختند. از برای جنابان شما چه اشکالی خواهد بود که برخلاف چنان شیوه‌مکروه اولیای نکبت‌مارا بروخایم مقدمات خود متنبه نمائید.

در ختم کلام به امید خیرخواهی بصیرانه از آن جنابان گرام این تمنای عاجزانه را داریم که باحترام قدمت تاریخ ملت و به ترحم مذلت بی‌پایان این خلق این اعانهٔ معنوی و این توجهات دوستانه که شایستهٔ آن مقامات عالیست دریغ نفرمائید از یك ملت واژگون بخت که فغان و اشك و خونش خاك ایران را غرق عزا کرده است». ۱

---

۱ ــ روزنامه قانون

جواب یکی ازسفراء

یکی از سفراء در جواب این اعلامیه ، نامه دوستانه‌ای به امین مجمع آدمیت تهران نوشته ودرآن چنین نگاشته است:

« ترتیب جماعت آدمیت وصفای مقصود شما خیلی پسندیده است لیکن در یك فقره یك خبط کلی می‌بینیم . شما ملاها را تحریك کرده میخواهید آنها را پیشوای ترقی این ملك قرار بدهید . اما میدانید که ملاهای شما از مقتضیات ترقی دنیا بی‌خبر هستند . اگر حضرات را واقعاً رئیس جماعت آدمها قرار بدهید بـالطبع تعصب مذهبی مسلمانان را مستقل و اهل ایران را در نظر ملل خـارجه مورد اقسام اعتراضات ناگوار خواهند ساخت .[۱]

و ملکم خان در پاسخ باین سفیر چنین نوشته است: « ملاها گر چه در ملاقات با خارجیها خشك و عبوس هستند ولی اکثر آنها بر طبق قوانین اسلام همگی مروج روح و اصول آدمیت هستند.»

تشکیل مجلس شورای کبرای ملی

در اواخر سال ۱۳۰۷ ه (۱۸۸۹ م) تشریـه‌های سری متعددی که خطاب (باولیای دولت ایران) بود ازطرف رؤسای لژهای آدمیت تهران بین مردم منتشر شد که درآنها خطاب به کارکنان دولت وبخصوص کسانیکه اطراف شاه و در دربار بودند مطالبی عنوان گردید و برای اولین بار موضوع تشکیل (مجلس شورای کبرای ملی) مطرح شد .

اعلامیه‌ای که (مجمع آدمیت تهران) در سال ۱۳۰۷ ه (۱۸۸۹ م) در ایران منتشر کرده حائز اهمیت فراوان است وباید این اعلامیه و مقالاتی را که ملکم‌خان‌در بارهٔ تشکیل (مجلس شورای کبرای ملی) انتشارداد منشاء تحولات سالهای بعددانست ، متن این اعلامیه‌که به عریضه امنای‌تهران به اولیای دولت موسوم‌میباشد چنین‌است :

ای اولیای دولت

این اوضاعی که در ایران بر پاکرده‌اید زندگی این ملت را محال ساخته‌است.

---

۱ ــ روزنامه قانون شماره ۱۱

باید این اوضاع را تغییرداد، ما به‌اشخاص‌شما هیچ‌عداوتی نداریم حرف‌ما فقط بر سر چهار مطلب است ،

اولاً میخواهیم امنیت مالی و جانی‌داشته باشیم .

ثانیاً میخواهیم اسبابی فراهم بیاوریم که عنان امور دولت در دست افاضل ملت باشد .

ثالثاً میخواهیم همانطور که در عموم دول معمول است مالیات ما صرف حفظ حقوق ملت و اسباب آبادی ملک بشود نه اینکه مثل امروز بدترین اسلحه خرابی‌دین و دولت باشد .

رابعاً میخواهیم درایران یك مجلس شورای‌کبرای ملی ترتیب بدهیم که درآن مجلس اعاظم‌علما و مشاهیرعقلای ملك حقوق دولت و ملت را موافق اصول شریعت خدا مستقلا معین و حفظ حدود مقرره‌را دائماً مراقبت نمایند .

ما یعنی عموم آدمیان‌ایران این چهار مطلب را‌چهار رکن زندگی ایران‌میدانیم و از شما که امروز اولیای دولت ما واقع شده‌اید مستدعی هستیم که این چهار شرط حیات ما را تا زود است در این ملك مجری بدارید . اگر شما از اجرای این مطالب حقه عاجز هستید ما به جنابان شما اطلاع میدهیم که اتفاق جماعت ما از برای‌اصلاح کل امور ما کاملا کافیست . ملکم درباره تشکیل مجلس شورای ملی چنین مینویسد:

« باید اقلا صدنفر مجتهدین نامی و عقلای معروف ایران را در پایتخت دولت در یك مجلس شورایملی جمع کرد و با نها مأموریت و قدرت کامل داد که اولا آن قوانین و آن اصولی که از برای تنظیم ایران لازم است تعیین و تدوین و رسماً اعلام نمایند . ثانیاً موافق یك قرار مضبوط خود را یعنی این مجلس شورایملی را مواظبت و مراقبت و موکل‌اجرای قانون قرار بدهند . بدون این‌شرط اخری یعنی‌بدون وجود یك‌مجلس ملی که‌دایم مراقب اجرای قوانین باشد بهترین قوانین‌دنیا بی اثرو‌بی‌معنی خواهندماند.

اگرپادشاه ما چنانکه مکرر‌می‌گوئید واقعاً طالب نظم ایران است پس چرا این مجلس شورایملی را یك روز زودتر فراهم نمی‌آورد .

سببش همان است که خود پادشاه مکرر بیان فرموده از برای تنظیم یك دولت میل پادشاه کافی نیست باید خود خلق هم اینقدر شعور داشته باشند که بمقام طلب قانون برخیزند...»[1]

درشماره دیگر قانون ملکم دربارهٔ وظایف نمایندگان مجلس می نویسد:

«احیای ایران موقوف به اجرای قوانین عدل الهی است. ترتیب قوانین برعهده مجلس شماست.

اجرای جمیع قوانین دولت و اداره کلیهٔ امور مملکت برعهدهٔ وزارت است.

عدد وزراء را شما باید مشخص نمائید.

نصب وزراء دراختیار پادشاه است.

یکی از وزراء رئیس مجلس وزراء خواهد بود.

همهٔ وزراء درحضور مجلس شما مسئول باشند یعنی مجلس شما حق خواهد داشت که هر وزیری که در ادارهٔ امور دولت برخلاف قانون حرکتی کرده باشد اورا بمقام محاکمه بیاورد و پس از اثبات تقصیر اورا موافق قانون تنبیه نمایند...

وقتی قرار امور دولت براین شد که وزراء نتوانند بدون اجازهٔ مجلس شما نه یك پول از رعیت بگیرند و نه یك دینار ازخزانه خرج بکنند. آنوقت مجدداً وزراء تابع قوانین شما وکل اموردولت لابد بروفق مصالح تمام خواهد بود.... اگراین اختیار درتحت مراقبت مجلس شما نباشد آنچه بگوئید وآنچه بکنید بی اثر ولغو خواهد بود.

ازبرای استقرارقوانین فوق شرط مطلق اینست که اول حقوق اعضای این مجلس را به نهایت دقت و استحکام مشخص ومقرر بدارید.

باید نصب شما در این مجلس مشیران به حکم قانون وانفصال شما ازاین مجلس به حکم قانون باشد.

انتخاب رئیس مجلس ومحل ترتیب ومشورت شما باید موقوف به صوابدید شما باشد...»[2]

۱ـ شماره ۱۸ روزنامه قانون.

۲ـ ایضاً.

« ملکم سپس دربارهٔ مصونیت نمایندگان مجلس صحبت کرده ، می نویسد : « به هیچیک ازشما نباید هیچ حرفی زده ومؤاخذه‌ای کرد مگر بحکم قواعدی که شما وضع کرده‌اید و اگرشما مقصر باشید احدی نباید دست بزند مگر به اجازهٔ مخصوص مجلس شماواضح است که بدون این حقوق اصلی وبدون‌چنان امنیت شخصی درایران نه‌مجلس خواهد بود نه مشورت و نه قانون .»[1]

میرزا ملکم خان برای نشرافکارخود ومجمع آدمیت،در

روزنامه قانون . سال ۱۳۰۷ (۱۸۸۹ م) روزنامه قانون را درلندن بطورماهانه منتشرمی کرد . این روزنامه در « دفترخانه کمپانی اتطباعات شرقی درکوچه لومبارد نمرهٔ ۳۸ درلندن » چاپ میشد ومحل توزیع آن درایران ، در تهران وتبریز کتابخانه تربیت بود .

روزنامه قانون که بقطع وزیری وقیمت شماره اول آن یك عباسی بود در شمارهٔ دوم یك لیره و بتدریج یك ذره شعور، « فهم کافی » ویك ذره « غیرت » شد .

ملکم شمارهٔ اول قانون را همراه عریضه‌ای برای ناصرالدینشاه فرستاد . عباس میرزاملك آرا،برادر ناصرالدینشاه درکتاب خود متن این نامه را چنین نقل می‌کند :

« ...چون مسموع قبله‌عالم ارواحنافداه میل به اجرای‌قانون دارید، ماجماعتی از ایرانیان که درخارجه هستیم ، قانونی بجهت‌ایران نوشته هرماه قدری ازآنرا چاپ کرده و انتشارخواهیم‌داد. نمره اول‌آنرا بحضور مبارك فرستادیم هرگاه پسندیده است مشغول کارشویم والا موقوف داریم »[2]

ازشماره اول تا چهل ودوم روزنامه قانون بحث قانون ، مجلس شورایملی ، حکومت دسته جمعی ، دفع ظلم ، رفتارهای ظالمانه وزراء و عمال دولت و حکام در میان بود . ودربعضی ازشماره‌ها نیزصحبت ازتشویق مردم بسرنگون‌کردن وبرهم زدن حکومت وسلطنت مطلقه وخارج شدن از قید عبودیت واینکه نباید خلق یك مملکت

۱ـ روزنامه قانون شماره ۱۸ .

۲ـ جلد چهارم تاریخ جراید و مجلات ایران ص ۹۶ .

تابع رأی ومیل یکنفر باشد، مطالبی منتشر گردیده است.

چون از شمارهٔ اول این روزنامه صحبت از مجلس شورایملی و محدود کردن اختیارات شاه واعمال‌اوشده بود، ناصرالدینشاه ورود آنرا به ایران قدغن‌کرد. ولی آزادیخواهان وکسانیکه ازدست دربار مستبد دلی پرخون داشتند، «قانون» را بهر صورتی بود تهیه می‌کردند و درمجامع مخفی آدمیت برای دوستان و هم مسلکان خود می‌خواندند.

عبدالحسین نوائی دراین باره می‌نویسد: «وقتی بناصرالدینشاه خبردادند که مجمعی ازآزادیخواهان تشکیل شده وروزنامهٔ قانون ازاینجا به اطراف منتشرمیشود، بلافاصله انجمن‌را محاصره وغارت نمودند وافرادش راکه بالغ بر۱۲ نفرمیشدند اسیر نمودند ودرخانهٔ کامران میرزای نایب‌السلطنه حبس کردند.

یکی ازآنان بنام حاج سیاح محلاتی (پدر حمید سیاح) خود را از بالاخانه پرت‌کرد وپایش شکست، نویسنده درجای دیگرمی‌نویسد: «ملکم درنوشتن روزنامه آلت وواسطه‌ای‌بیش نبوده، بلکه انگلیسهاچون با امین‌السلطان، صدراعظم ناصرالدین‌شاه‌که شدیداً به سیاست تزارروس تمایل نشان می‌داد میانه‌خوبی نداشتند می‌خواستند بدست ملکم و با روزنامه قانون ازشاه و دربار انتقام‌گیرند[1]. ولی بهر صورت روزنامه قانون اثرخود را دربیداری مردم بخرج داد و درآگاه ساختن آنان بطرز کار و فکر اولیاء دولت تأثیر و اهمیت فراوان داشت.»[2]

روزنامه قانون برای عده‌ای مستقیم و به نشانی خود آنها ارسال میشد و برای پیروان ملکم وافراد فراموشخانه محرمانه ویا واسطه‌افراد موردااطمینان فرستاده‌میشد

۱ـ مجلهٔ یادگار.

۲ـ این نظریه صحیح بنظرمیرسد، زیرا بطوری‌که خود ملکم در شماره اول قانون نوشته‌است، روزنامه مذکور درچاپخانه (شرکت انطباعات‌شرقی) که یکی‌ازمؤسسات وزارت مستعمرات انگلستان و وابسته به شرکت هند شرقی بود، طبع و توزیع و در ایران مجاناً توزیع می گردید.

ودرتهران توزیع می‌گردید. نخستین شماره درروز ۱۰ ذیحجه‌سال ۱۳۰۷ درست پنجاه و دو روز بعد بتهران رسید. پس‌از اینکه هفت شماره روزنامه بوسیلهٔ پست و قاصد به تهران رسیده وتوزیع شد، ناصرالدینشاه درصدد توقیف و جلوگیری از توزیع آن بر می‌آید. اعتمادالسلطنه درخاطرات روز ۲۳ رجب ۱۳۰۸ که یك سال از انتشارقانون می‌گذشته چنین می‌نویسد: «... شاه مجدداً با دست اشاره فرمودند جلو رفتم. ازجیب مبارك روزنامه نمرهٔ هفتم قانون که از لندن برای من آورده بودند و دیروز من بجهت شاه فرستادم بیرون آوردند. اول ازمن سئوال فرمودند که این روزنامه به چه واسطه به تو رسیده عرض کردم اوانس‌خان‌مترجم بتوسط برادرخود برای من فرستاده. قدری معاندین امین‌الدوله فرصت بدست‌آوردند به اوتاخت بردندکه برای اوممکن است که نگذارد پست این روزنامه را بیاورد[1]. من عرض کردم پست وجهاً من‌الوجوه مسئول این فقره نیست. دولت روس با آن قوت وقدرت ونظمی که دارد نمی‌تواند مانع شود که روزنامه نهلیس «نیهیلیست» را به روسیه وارد نکند. جز قوام‌الدوله احدی با من همراهی نکردند بلکه تاخت و تازغریبی به امین‌الدوله می‌کردند. در هرحال مأمورشدیم برویم بنشینیم یك ارتیکل در روزنامهٔ رسمی ویکی در روزنامه اطلاع در خدمت میرزا ملکم‌خان بنویسیم. حضرات‌که قابل نوشتن نبودند، مصباح‌الملك را به کمك خواستند. اوهم عجزآورد ... خانه آمدم. هردومسوده را نوشتم. بعد به‌میرزا فروغی دادم‌پاکنویس‌کرد...»[2]

روزنامه قانون در تهران چون ورق زر، دست بدست میشد. امین‌السلطان در سفرهای فرنگستان شنیده بودکه ازنوشتن انتقادات روزنامه‌ها نباید ترسید، بلکه‌آن را بایستی‌دلیل اهمیت ونفوذ ومقام دانست[3]. برعکس شاه فحشهای ملکم را مستقیماً به خودش می‌دانست تاجائی‌که دستور داد ورود روزنامه قانون به‌ایران منع شود. امین-

---

۱ــ در این ایام میرزا علیخان امین‌الدوله پست ایران را در اختیار داشت و آنرا اداره میکرد.

۲ــ روزنامــه خاطرات اعتمادالسلطنه ص ۸۴۳.

۳ــ خاطرات سیاسی امین‌الدولــه ص ۱۴۷.

الدوله مسئول پست ودشمن صدراعظم دراین باره چنین می‌نویسد :

«...شهرت روزنامه قانون را منع دولتی بیشتر کرد وحرص مردم بدیدن وداشتن آن از امتناع دیوانیان بیشترشد . تا اینکه امین‌الدوله بحکم شاه در پستخانه‌های ایران اوراق قانون و کاغذهائی را که بتضمین این روزنامه مظنون بود ضبط و توقیف می‌کرد بازچه ازممالك عثمانی، چه‌از نواحی قفقاز، چه ازسمت عراق‌عرب بدست تجار ومسافرین آنقدرکه جمعی بمطالعه روزنامه تسکین اشتیاق کنند باطراف ایران داخل میشد و از این تشریبات داغدیدگان مملکت که حقوقشان در خرجین آبداری بوسیله شامشان ازگندم سرگین قاطرخانه‌آزرده شده بود هیجانی گرفته مضامین روزنامه را کم‌کم نقل هرمجلس ونقل هرمحفل می‌کردند ...»[۱]

دستگیری نویسندگان قانون

توقیف قانون وسانسوری‌که برروی نوشته‌ها درپست‌خانه اجراء گردید نتوانست جلو پخش این روزنامه را درپایتخت بگیرد . دررمضان ۱۳۰۹هـ (۱۸۹۱ م) نامه‌هائی بی امضاء و شبنامه‌هائی از ولایات بپایتخت برای شاه فرستاده میشد . حتی بعضی از نامه‌ها وشبنامه‌هارا درعمارات سلطنتی خود شاه پیدا کردند که درهمهٔ آنها از دولت شکایت شده وشاه را تهدید نموده بودند .

ناصرالدینشاه دستور داد شورائی از : امین‌السلطان صدراعظم امین‌الدوله نایب‌السلطنه مخبرالدوله وکنت دمونت فورت رئیس نظمیه تشکیل شود. نامه‌ها را به شورای سلطنتی بردند . درآنجاخواندند حضار ازصدراعظم پرسیدند نامه‌ها ازکیست؟ امین‌السلطان گفت نامه‌ها بتحریك ملکم خان نوشته شده ویاران اوآنها را درتهران و ولایات بخش‌می‌کنند.درحالی‌که اعتمادالسلطنه می‌نویسد : «... مقصودش ازاین‌عرض هم تحریك عداوت شاه است به میرزا ملکم وهم بروزعداوت دوستان ملکم خان است. اما غافل از اینکه اینکارها از معاندین خود امین‌السلطان است کـه درتهران هستند . می‌خواهند شاه را به وحشت بیاندازند شاید به امین‌السلطان تاختی ببرند اورا معزول

---

۱ ـ خاطرات سیاسی امین‌الـدوله ص ۱۴۸ .

کنند ...»[1]

درشورا ازصدراعظم میپرسند چه کسی این نامه‌ها را مینویسد؟ اومیرزا محمد علیخان فرید «فریدالملك» منشی سابق ملکم درلندن را معرفی می‌کند. مأموران دولتی بخانه او هجوم میکنند. اوراق واسناد او را برداشته بخانه نایب‌السلطنه میبرند. نایب‌السلطنه که دراین ایام ازلحاظ گرانی پایتخت مورد بی‌مهری شاه بود، سواد یکی ازمقالاتی که بقلم سیدولی وتحریرمیرزا فروغی بود پیدا میکند. فریدالملك وسیدولی را دستگیرمیکنند، ولی فروغی فراری ومخفی میشود. نایب‌السلطنه که بااعتمادالسلطنه روابط خوبی نداشته اورا هم از خبرنگاران ملکم و نویسندگان مقالات قانون معرفی میکند. پس ازاین حادثه میرزا یوسفخان مستشارالدوله والی آذربایجان را هم باتهام نامه نویسی وخبرنگاری معزول وبقزوین میبرند. محسن‌خان معین‌الملك (مشیرالدوله سوم)را هم از سفارت اسلامبول احضار میکنند ولی اوبسلطان عثمانی متوسل میشود و بطوریکه درپایتخت شایع کردند تقاضای تابعیت عثمانی میکند. ولی سرانجام باوساطت امین‌الدوله بتهران میآید. و بدینترتیب شاه مدتی خوشحال میشود. اما بار دیگر روزنامه قانون بایران رسید ودرمحافل آزادیخواهان وروشنفکران توزیع شد.

باوجودیکه تاکنون عده زیادی از نویسندگان ومورخان درباره نثرفارسی وسبك وشیوه خاص ملکم سخنها گفته‌اند، با اینحال اعتمادالسلطنه که دریك جا ملکم را (معلم و مرشد) منتهی (دیوانه)[1] میخواند در روزنامه خاطراتش درباره مندرجات قانون و نوشته‌های ملکم شك کرده آنهارا بقلم دیگران میداند. اعتمادالسلطنه‌مینویسد: «... نمره‌های اول فحش و بی‌احترامی و نامربوط بود. امـا اینکه حالا نوشته میشود الفاظ مستهجنه ندارد وفارسی بسیارخوب سلیس است. خیالاتش اگرازملکم‌خان باشد انشایش ازاو نیست. ملکم‌خان قابل اینطورچیز نوشتن درفارسی نیست. سالها معلم من بود ومدتهای مدید آشنا ودوست من. پایه سواد وفهم اورا میدانم. بلکه‌میتوانم بگویم که خیالات هم ازو نیست[2]...»

۱ـ روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه ص۱۹۳.
۲ـ ایضاً ص ۱۰۲۸

گرچه این اظهار نظر نمیتواند مورد استناد قطعی واقع شود ولی چون شاگردی درباره (استادش) سخن میگوید آنرا نقل کردیم . آنچه میتوان گفت اینست که ملکم چه در ایران و چه در اروپا همکارانی داشته که در نوشتن مقالات روزنامه قانون با او همکاری میکرده‌اند چنانچه در پایتخت عده‌ای بجرم نوشتن مقالات دستگیر و مدتها زندانی شدند[۱].

ابوالقاسم لاهوتی و روزنامه قانون

تأثیر نوشته‌های ملکم وروزنامه قانون نه‌تنها دربین طبقات مؤثر وروشنفکران تأثیرداشت، بلکه دربین طبقه جوان آن عصر نیز بطور مستقیم اثرمیگذاشت . ابوالقاسم لاهوتی شاعر و انقلابی معروف ایران نیز دراثر خواندن روزنامه قانون ، دارای افکار انقلابی شده‌است. لاهوتی در «اتوبیوگرافی» خودش مینویسد: «هنگامیکه جوان بودم اشعار اولیه‌ام تحت تأثیر افکار پدرم قرارداشت. اشعاری که درآن هنگام میسرودم شهرت یافت ومردم روشن‌بین کرمانشاه بخصوص تشکیلات محلی فراماسونری که تحت نام (جمعیت آدمیت) فعالیت میکرد ، متوجه روح انقلابیم شد. آنان مخارج تحصیل مرا در تهران فراهم کردند واز کرمانشاه روانه پایتخت شدم[۲].

ابوالقاسم لاهوتی درآخرین کتاب خودکه بزبان تاجیکی نوشته درابتدای فصل که بدان نام (تصادف نجات‌بخش) داده ، درباره شناسائی‌اش با جمعیت فراماسونری آدمیت ، چنین مینویسد : « یك روز پدرم بمجلس دوستانش رفته بود ، از منزلی که موعود بود پسر صاحب‌خانه را بخانه ما فرستاد و بوسیله او بمن پیغام داد که آخرین شعر

۱ــ میرزا علیخان امین‌الدوله مینویسد: « درتبریز میرزا یوسفخان مستشارالدوله بتهمت مکاتبه وخبر نگاری بملکم گرفتار وپس ازغارت اثاث‌البیت وضبط تمام نوشتجات تحت‌الحفظ بحبس آهران فرستاده شد وبوالعجب که اینحکم بدست حسینعلیخان امیرنظام مجری گردید که اوخود مسلماً با ملکم دراین شایبه همداستان بود لاجرم شرایه خیالات و اقدامات ملکم بجان جمعی‌افتاد. برای نایب‌السلطنه وامین‌السلطان رشته نووسیله‌تازه بدست آمد که اغراض خودرا با بدبختان مملکت‌ازاین‌راه مجری دارند . هرروز خاطره شاه را ازیکنفر اندیشه‌ناك وقومی‌را ازپادشاه مهربان رمیده ونومید میکردند .» (خاطرات‌سیاسی امین‌الدوله‌ص۱۴۸)

۲ــ کلیات ابوالقاسم لاهوتی جلد ششم‌شهر دوشنبه تاجیکستان ۱۹۶۳ ص۱۶۴ــ۱۶۵



ابوالقاسم لاهوتی

اورا پیداکرده برایش بفرستم . من زود آن شعر را پیدا کرده فرستادم اما درین ضمن ناگهان بروزنامه قانون ملکم برخوردکردم . بطوریکه بعدها شنیدم این روزنامه در لندن چاپ میشد وپنهانی برای اعضاء جمعیت آدمیت به‌همه نقاط ایران منجمله کرمانشاه میفرستادند . مندرجات اولین شماره قانون مرا مفتون وبخود مشغول کرد . وقتی بخود آمدم که پدرم را بربالای سرم دیدم . او تبسم‌کنان مرا مینگریست . معلوم شد که من ساعتها غرق خواندن قانون بودم تا جائیکه آمدن پدرم را حس نکرده بودم از اینکه بدون اجازه روزنامه را برداشته وخوانده بودم ، عرق ریزان بپدرم التماس کردم که گناه مرا ببخشد. پدرم گفت : پسرجان من گناه دارم که تاکنون ترا ازوجوداین روزنامه آگاه نکرده‌ام .

« آنگاه پدرم بتفصیل درباره قانون با من سخن گفت . او از مسلك ماسونیك و مندرجات مجله توضیحات کافی بمن داد واضافه کرد که قانون خیلی سری وخطرناك است درهرخانه‌ای که آنرا بیابند آن خانه و ساکنان آنرا نابود میکنند . پروبالم از شنیدن جملات پدرم گشاده شد وخستگی ونومیدی ازمن دوری گرفتند ، بخود گفتم :

« این همان آتشی است که درطلبش بودم ، باید هرچه زودتر باین جمعیت داخل شوم . همه شماره‌های قانون‌ملکم مرتباً و بطور مخفی برای پدرم میرسید . هرشماره‌ای که میرسید درنیمه دوم شب میخواندیم و بعد ازچندروزمخفیانه‌آمده آنرا می بردند . من هنوزنمیدانم که‌آورنده وپس گیرنده آنها که بود . شاید پدرم ازجای مخصوصی آنها را میگرفت ! ... »

نه‌تنها خود لاهوتی درباره عضویتش درجمعیت ماسونی وآدمیت درشرح حالش نوشته ، بلکه برتلس‌دانشمند وایرانشناس‌فقید شوروی[۲] ومیکائیل‌زند ایرانشناس‌معاصر وعضوآکادمی علوم تاجیکستان واستاد شعبه ادبیات انستیتوی ملل آسیائی آکادمی علوم اتحاد شوروی نیزدراین‌باره اطلاعات ذیقیمتی نوشته‌اند[۳]. بنابراین تأثیر نوشته‌های‌ملکم را درقانون میتوان درحوادث بعدی وحتی انقلابیونی که در مشروطه وبعد از برقراری حکومت مشروطه شرکت داشته‌اند جستجوکرد .

یاران ملکم‌که با نظم بیشتری درایران کارمیکردند چند سال سرنوشت یاران ملکم متوالی‌درغیاب او ، جامعه‌آدمیت را اداره میکردند . وروزنامه قانون را ناشرافکارخود قرارداده بودند . درایران

ناصرالدینشاه‌که خطررا احساس میکرد دستور جدی برای متفرق‌کردن آنان داد وپلیس تهران ۱۲ نفرازآنها را دستگیرو همه را در خانه کامران میرزا نایب‌السلطنه محبوس‌نمود . حاجی سیاح که عامل مؤثری دراین‌میان‌بود

۱ــ کلیات ابوالقاسم‌لاهوتی‌صفحه ۹۹ــ ترجمه‌آنچه‌که‌فوقاً ذکرشد مرهون ایرانشناس ودانشمند شوروی میکائیل‌زند میباشدکه برای‌نگارنده ازمسکوفرستاده‌اند.

۲ــ برتلس دیوان لاهوتی مسکو۱۹۳۹ ص ۱۳ و۱۴ بزبان روسی .

۳ــ میکائیل‌زندکتب زیررا درباره لاهوتی نوشته :

۱ــ ابوالقاسم‌لاهوتی‌ــ شهردوشنبه ۱۹۵۷ص۷ بزبان روسی.

۲ــ داوجرك ابوالقاسم لاهوتی‌ــ تاریخ ادبیات سویتی تاجیك قسمت ۱۱ شهر دوشنبه سال۱۹۵۷ص۸۶ بزبان تاجیك

۳ــ تاریخ مختصرادبیات شوروی تاجیکی‌مسکو ۱۹۶۱ ص ۲۷۵ بزبان روسی.

بقصد فرار خود را از بالای خانه‌ای که در آن سکونت داشت بپائین پرت کرد ولی دستگیر شد و با ۲۰ سرباز مسلح و یک گاری بقزوین اعزام گردید و مدت ششماه در آن شهر در زندان ماند.

هدایت‌اله‌خان رشتی بدنباله شرح دستگیری و تبعید ۱۲ نفر از اعضاء فراموشخانه منجمله حاجی سیاح چنین مینویسد:

«... سفر اول که آقا سید جمال‌الدین تبعید شد و با حاج محمدحسن بسرحد رفت مختصر انقلابی در خواص بعمل آمد. بامر شاه ۱۲ نفر دستگیر شده بقزوین بردند با آقا باقر سعیدالسلطنه حاکم قزوین تحویل شده محبوس شدند. که از آنجمله یکی هم حاج سیاح بود، اینعده پس از ششماه آزاد شدند.

مرتبه دوم که مجدداً آقا سید جمال‌الدین تبعید شد، برای جلوگیری از مشروطه‌خواهان و دستگیری آنها بنام بابیگری جمعی دستگیر و تحت تعقیب قرار گرفتند که ازجمله یکی هم حاج سیاح بود که مخفی شده و تحت تعقیب بود چون هوا گرم شده بود، شاه برای رفتن به ییلاق پشت کوه، بسلطنت‌آباد نقل مکان کرده و طرف دیگر خیابان راه شمیران حیاطی برای صدراعظم بناشد. وایشان هم در این محل بودند. روزها قبل از اینکه شاه از اندرون بدربار بیاید و مردم بحضورشان بروند همه در حیاط صدراعظم منتظر میماندند در یکی از روزها که همه منتظر بودند ناگهان حاجی سیاح بخانه صدراعظم آمده تقاضای ملاقات صدراعظم را کرد.

همه تصور میکردند او مخفی یا دستگیر شده است ولی با پای خودش بخانه صدراعظم آمده بود و بصدراعظم گفت «آقا بالا خان رئیس نظمیه بی‌جهت مرا تعقیب میکند درحالیکه بی‌تقصیر هستم و بهمین جهت بخودتان پناهنده شده‌ام» حاج سیاح گفت «در اینموقع که جمعی دستگیر و تحت تعقیب هستند راضی نیستم در ایران بمانم اجازه بدهید تا به‌هندوستان بروم» صدراعظم باو ملاطفت کرده وگفت همین امروز که به‌حضور شاهنشاه شرفیاب شدم اجازه مسافرتت را میگیرم.

جون من در سفر پشت کوه همراه شاه می‌رفتم، برای تهیه لوازم سفر از جلوآ بدار...

خانه‌که‌گاهی شاه عصرانه‌را درآنجا صرف می‌کرد می‌گذشتم، حاجی‌سیاح‌را دیدم که به درختی تکیه داده ومتحیرانه ایستاده‌است، بی‌اختیارهردوبهم نزدیک شدیم وعلت‌توقف اورا پرسیدم .

حاجی گفت : ماجرای تعقیب و سفرم را بصدراعظم گفته‌ام اوماجرای را بعرض رسانیده وشاه فرموده بعدازنهارمرا احضارخواهندکرد ولی‌تاکنون خبری‌نشده نمیتوانم بشهر بردم وتاکنون هم خبری نشده اوپایش را بمن نشان داده که درسفر قزوین از بام مجلس افتاده وصدمه دیده بود .

ازحال او خیلی متأثرشدم باوگفتم لابد شاه فراموش کرده و همین الان میروم و جریان را بعرض می‌رسانم .

ابتدا ترسیدم ، شاه بمن سوءظن برده مرا ازجمله آنها بداند بفکرم رسید به بهانه‌ای‌شرفیاب شده درضمن ماجرای توقف‌حاجی‌سیاح را عرض‌کنم . وقتی شاه چای صرف می‌کرد باحالت تعجب عرض‌کردم حاج‌سیاح‌را دربیرون باغ دیدم ، شاه فرمود: اه، این‌بیچاره معطل مانده فراموشم شده بود برو اورا بیاور.

چون لحن شاه محبت‌آمیزوحالت دلسوزی داشت ، یقین‌کردم‌که احضاراو برای دلسوزی است. وقتی نزدحاج‌سیاح برگشتم وشرفیابی را باطلاعش رسانیدم ضمن‌اظهار امتنان‌متوجه شدم بغض‌گلویش گرفته دانستم‌که متوحش است .

باوگفتم من بوضع روحی شاه آشنا هستم وباکلماتی‌که می‌گفت یقین دارم نظر مرحمت دارد ، متوحش نباش .

حاج سیاح بحضورشرفیاب شد ازخیلی دور ایستاده تعظیم می‌کرد ، شاه با دست اورا بجلوخواند ، قدری نزدیک شد وباز سرفرودآورد . شاه مجدداً فرمود « سیاح‌جلو بیا » جلوترآمد عرض‌کرد :

شه اگرلطف بی عدددانَد	بنده بایدکه حد خود داند

شاه فرمود « میدانم‌تملق‌گوئی میکنی ولی‌با اینحال متهم بدم نمی‌آید » فرمود: « سیاح صبح صدراعظم عرض‌کرد می‌خواهی بهندوستان سفرکنی » عرض‌کرد : «منوط

بامرمبارک است ؟ فرمودند « خوب فکر کردی ، منهم مایلم چندی درتهران نباشی ولی این سفری است پرخرج پول آنرا داری ؟ عرض کرد « قربان توشه درویش و سیاح توکل بخدای بزرگ است ، لقمه نانی خداوند می‌رساند» شاه فرمود « توسیاح وشخص فاضل ومعروفی هستی باید پول خرج کنی من بصدر اعظم می‌گویم پانصد تومان پول‌داده بتوکمک کند ، راستی درغیبت وضع خانواده ات چه میشود ؟ سیاح سر زیر انداخت و شاه فرمود «میدانم این سفرضروری پیش آمده‌است ، دستورمیدهم ماهی پنجاه تومان به خانه‌ات بدهند » حاج سیاح که ساعتی قبل خود را بیچاره می‌داشت حال در مقابل تقصیراتش تا این درجه طرف توجه ومرحمت شاه واقعشده حالت انقلاب باودست داد دستها را بسوی آسمان بلندکرد و ازصمیم قلب شاه را دعا کرد .

این اقدام شاه بدون مقدمه و اول دفعه نبود . شاه همیشه مایل بود مقصرین را بالطاف‌شاهانه مجذوب نماید ومکررگفته‌است، زبان بدگویان‌رامی توان باپول‌طلاقطع نمود ، بایستی درب بهشت وجهنم راهردوبروی مردم بازنمود ولی حال شاه درآنوقت خیلی ناراحت وعصبانی بنظرمی‌رسید ، بطوری کـه خودداری را ازدست داده رنگش برافروخته شده فرمود « سیاح من سه سفربه اروپا کرده‌ام . درهرجا هرچیزی تازه‌ای بود باتشریفات مرا برده نمایش دادند . شهرهای زیبا دیدم مریضخانه‌های بزرگ‌دیدم که هریک درماه بقدر درآمد مملکت ماخرج برمیداشت . برخلاف جاده‌های تنگ و وحشتناك مملکت ما که هنوز زنگ دلیجان بگوش میرسد دیدم ترن ازشکاف کوهها عبورمی‌نماید . ترن دیدم که ما را ازکوهی عظیم درپیچ وخم بقله مرتفع برد و سپس بهمین طریق سرازیر نمود بقدری‌کارخانجات دیدم‌که بحساب نمی‌آیـد . باغات ملی مشاهده‌کردم به‌سینماها وتماشاخانه‌های مجلل رفتم همه جادرهمه حال مملکت‌خودم را درنظرمی‌آوردم‌که بجز شهرخراب وویران و مردمانش سخت وپریشان غوطه‌ور در کثافات هستند . میتوانی تصورکنی آرزو نمی‌کردم ملتم‌را ترقی‌وتربیت‌کنم تا پادشاهی خوش نام شده درتواریخ نام مرا بخوبی ثابت‌کنند .

این‌سید بیچاره (غرض شاه سید جمال بود) چون مردمان عادی دربعضی شهر-

های اروپا رفته ازسیاست‌وجهت‌واوضاع واحوال این دول بزرگ بی‌خبر است . می ـ گوید من روس و انگلیس را بزانو درآورده شما را پادشاه مشرق زمین میکنم . این عبارت اوجز بی‌خبری وعدم اطلاع ازسیاست جهان چیز دیگر نیست .چه میداند ما در چه وضعی گرفتاریم . البته نمیداند زیرا او وارد نیست . بمیرزای شیرازی می‌نویسد: مالیات با فشار ازمردم می‌گیرم وبا بولهوسی خرج میکنم یا بعبارت دیگرمعلوم نیست کدام‌مالیات. دومیلیون ونیم ملت مالیات میدهد درمقابل یکدنیا مخارج را منتظراست بعمل آید با این درآمد و جیب خالی ملت و سیاست دانیهای همسایه ها می‌خواهد این مملکت ما را اروپا کند .

این سید ، مردم را دعوت بمشروطیت می‌نماید تو و امثال تو هم باین عبارتهای توخالی دامن می‌زنید در حالیکه خودتـان هم پی بمعنای آن نمیبرید . ملت ما که عبارت ازعشایر وحشی است ، سراسر خاک ما را فرا گرفته‌که هنوزخانه بکول هستند و می‌گویند شاه کسی است‌که ریش او را با عسل ترکرده و با تیغ الماس می‌تراشند . می‌خواهید افسار از سر این وحشیها بردارید مملکت رامنقلب کنید تابهانه بدست دشمن دین و مملکت ما بدهید .

سالدات روس بایران آمد ناموس این ملت بدست آنان افتاد . سیاح قـدر این سلطنت وآزادی را نمی‌دانید . برو بهندوستان مشاهده‌کن این‌گاوهای سه من شیر بده انگلیسها را که درتحت چه فشاری زنـدگی میکنند و استقلالشان را از دست داده‌اند د شاه با اشاره‌ولی باغضب حاج سیاح را مرخص کرد وفرمود « برو نزد صدراعظم تـا قرار خرجی تو را بدهد . در راه نیز اگر پولت تمام شد تلگراف کن تا داده شود از محلهای تاریخی آنجا عکسبرداری‌کن و برای ما بیاور «حاج سیاح را درآخر امر با سردی مرخص‌کرد . پس ازآن برخاست بکلی متغیر بود ، بنا این بود در دربار نماز گذارد ، باندرون رفت و آرام با خود گفت «این اشخاص باید مجازات شوند» .[۱]

قضیه لاتاری وخلع ملکم‌خان ازمقام‌سفارت ومحاکمه‌اودرلندن وگوشه‌گیری‌اش

۱. یادداشتهای خطی هدایت اله خـان وشتی ص ۹۶ .

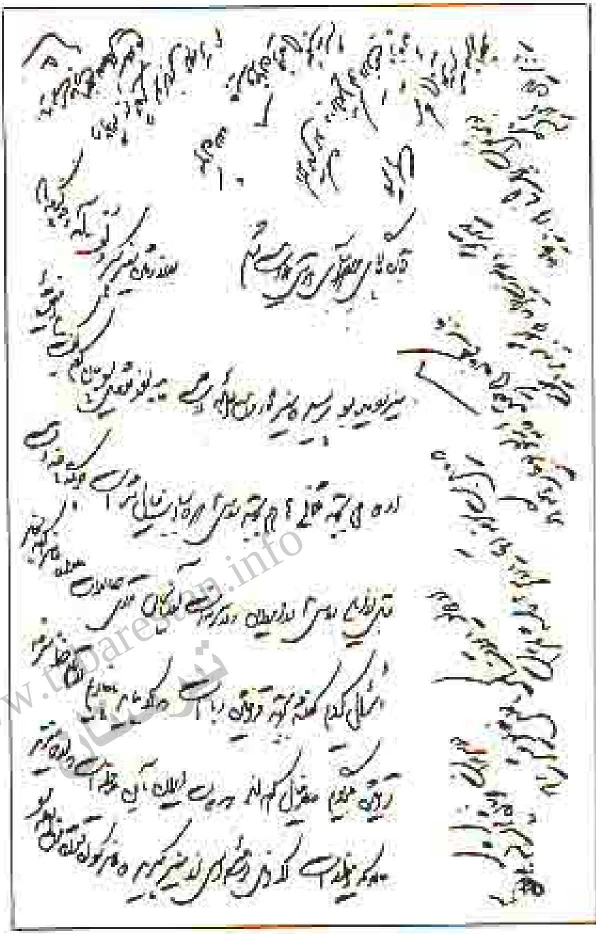
که جمعاً ده سال طول کشید ۲۲ ذیقعده ۱۳۰۶ (۱۶ مارس ۱۹۸۰) اورا برای همیشه از ایران وسیاستی که دنبال می کرد طرد نمود . پول پرستی او و سوء استفاده‌ای که وی با داشتن مقام سفارت درلندن نمود ، سبب شد تاحتی اربابان انگلیسی‌اش نیز نسبت به او تغییر عقیده بدهند .

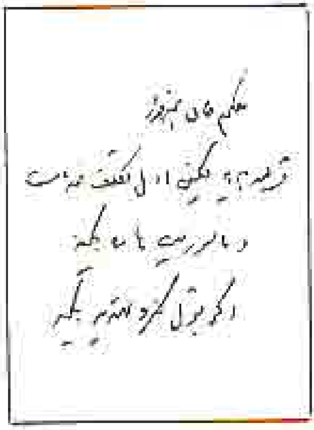
سندی که بخط امین السلطان در این مورد باقی مانده است گوشه‌ای از مذاکره سر « دراموند ولف » وزیر مختار انگلیس درتهران را با صدراعظم وقت ایران در باره ملکم روشن میکند . در این سند امین‌السلطان بشاه می نویسد «... درباب ملکم‌خان هم عقیده خانه زادرا ازبابت اینکه اول تهدید شود وبعد سفارت ایتالیا داده شود پسندیده ومیگفت ، او بنده پول است ، مواجب کافی بدهید بایتالیا یا ببرلین مأمور کنید به‌آمریکا هم بفرستید ضرر ندارد و اگر قبول نکرد و باز فضولی کرد آنوقت باز چاره آسان دارد ...»

ناصرالدینشاه درحاشیه گزارش اتابك چنین نوشته است «با ملکم‌خان همینطور قرار بدهید ، لیکن اول تکلیف خدمات ومأموریت‌ها را بکنید اگرقبول نکرد تهدید بکنید .»

این نامه هنگامی برای شاه نوشته شدکه ملکم درلندن بکاغذ پرانی و چاپ اعلامیه و روزنامه‌نویسی علیه ناصرالدینشاه و امین‌السلطان مشغول بود . از گزارش اتابك اولا نظربه «ولف» را درباره ملکم می‌فهمیم و میدانیم که اوهم به پول پرستی «خادم سابق» اعتقاد داشته است. ثانیاً گذشت وحسن نیت ناصرالدینشاه را درباره ملکم درمییابیم ومعلوم میشودکه بیکاری ملکم ازسال ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۵ بواسطه افزون طلبی خود اوبوده است والا سفارت ایتالیا را که درسال ۱۳۱۵ (زمان صدارت امین‌الدوله و سلطنت مظفرالدینشاه) باودادند ودر اثر تنگدستی پذیرفت درزمان ناصرالدینشاه نیز (بیکسال پس‌ازکار تقلب در امتیاز لاتاری وخلع ازمناصب و امتیازات دولتی) به او پیشنهاد کرده بودند .

بقیه نامه امین‌السلطان چون سندی جالب وروشن کننده سیاست خارجی ایران





میباشد عیناً نقل میشود : «قربان خاکپای جواهر آسای اقدس همایونت شوم بعد از رفتن سفیر کبیر ولف آمد و در کوچه هم سفیر را دیده بود پرسید که سفیر کار فوق العاده داشت خانه‌زاد تفصیل را بیان کردم گفت [خوانده نشد] اردو هم بجهت شمائی‌ها هم بجهت روس‌ها هر دو اسباب خیال شده است چونکه چند وقت قبل از این روسها درا بروان و در سر حدات آذربایجان قدری سالدات علاوه حاضر کرده بوداند ما سئوال کردیم گفتند بجهة قرانتین وبا است که اگر بیاید ناچاریم در تمام خط سرحد قرانتین بگذاریم حالا خیال کرده‌اند که دولت ایران با آن ملاحظه است که اردو میزند حالا که اینطور است اگر اول نوشتهٔ رسمی از سفیر بگیرید که حاضر کردن قشون فوق العاده را در سرحدات خودشان تکذیب کند

بعدازآن اردو را یا موقوف کرده یا محلش را تغییر بدهیدکه مایل بسمت سرحد آنها یا روسها نباشد بهتر است ...» درباب خراسان هم صحبت شدکه انشاءالله بعد تفصیل را بعرض خواهد رسانید ...»

ولی ملکم درآن زمان ازسلب امتیازات وقطع حقوق خود چنان روح عصیانی بهم زده بود وجیبهایش از مداخل چندین ساله سفارت لندن چنان پر پول بودکه جز بهسفارت لندن بکاردیگر راضی نمیشد.

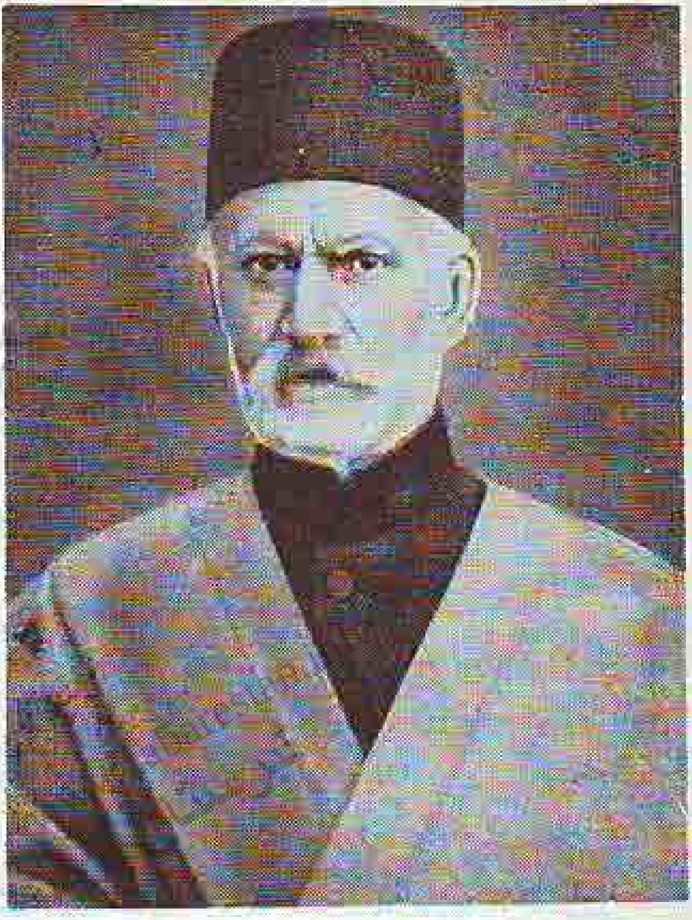
باین ترتیب باوجودیکه ملکم منفور ومطرود بود ، یاران او در ایران تا چند سال کار « مجمع آدمیت » را تعقیب کردند ولی متأسفانه براثر تعطیل روزنامه قانون وعدم دسترسی باسناد ومدارک بعدی از فعالیتهای اینددوران « مجمع آدمیت » اطلاعی بدست نیامد . و ازاین به بعد ، فعالیت دوسازمان شبه ماسونی وغیرقانونی دیگر آغاز میگرددکه بشرح آنها میپردازیم .

فصل سیزدهم

جامع آدمیت

افکار نو

پس از آنکه ملکم از سفارت ایران در انگلستان معزول شد، دشمنانش که در دربار صاحب نفوذ بودند، با طرفداران افکار وی به مخالفت ومبارزه برخاستند. از جانب دیگر فکر اصلاح طلبی وآزادیخواهی که در اواخر سلطنت ناصرالدینشاه درایران راه یافته بود قوت میگرفت، شاه را بمقاومت دربرابرخواستهای آزادیخواهان وترقی‌طلبان وادار نمود. درنتیجه در سالهای آخرسلطنت ناصرالدینشاه استبداد شدیدتری از لحاظ مبارزه علیه آزادیخواهی درایران حکمفرما گردید. البته تردید نیست که نشرفکرآزادی درایران مانند جنبش‌های دیگرمدنی وسیاسی بکندی پیش‌میرفت ولی‌چون باسیرعمومی‌تاریخ همآهنگ بود، علیرغم همه مخالفتها توسعهٔ آن حتمی می‌نمود. هواخواهان اصلاحات وترقی‌ازمیان رجال ودرباریان وبیشتر کسانیکه بادنیای اروپا آشنائی داشتندبرخاستند ومؤسسین فراماسونری و فراموشخانه هم که یك عده‌شان از افراد همان طبقه بودند، طبیعتاً دربارراکانون فعالیت‌خود قراردادند وازهمین‌نقطه مخالفت با اصول «حکومت مطلقه» و «استبداد» را شروع کردند. علاوه براین مؤسسین فراموشخانه، همچنین فراماسونری مخصوصاً به‌نمایندگان سیاسی ایران درکشورهای خارجی وبالاخص‌افراد تحصیلکرده وجوانان فارغ‌التحصیل دارالفنون توجه داشتند وآنها را واردجمعیت‌خود



میرزا عباسقلیخان
آدمیت



سلیمان میرزا اسکندری



میرزا محمودخان احتشام‌السلطنه



میرزا ابراهیمخان عون‌الممالک



عبدالحمیدخان یمین نظام



میرزا عباسقلیخان و فرزندانش



سلطان جنید میرزا معتمدالدوله



میرزا علیخان انتظام‌الحکماء

می‌کردند ومقاصد «محافل» و «لژ»ها را بوسیلهٔ آنان انجام میدادند.

پس ازشکست فراموشخانه ملکم و مجمع آدمیت، سومین سازمان سیاسی شبه فراماسونری ایران که بنام «جامع آدمیت» نامیده میشد، بوسیله پیروان ملکم بوجود آمد. این جمعیت که باید فراموشخانه سوم نامیده شود، اصول ودکترین مشخص سیاسی داشت وتعالیم ملکم وفراموشخانه اورا ترویج میکرد، وفلسفه سیاسی ومرام نامه‌ی آن که شبیه سازمانهای فراماسونی اروپا بود، افکارجدیدی را بین اعضاء خود نشرمی‌داد. چنانکه می‌دانیم چند سال بعداز صدور فرمان مشروطیت در دورهٔ دوم مجلس بود که احزاب اعتدالی و فرقه دمکرات وچند حزب منظم ونامنظم دیگر تشکیل شد. بهمین جهت اکثرمورخین ونویسندگان احزابی راکه دراین دوره ازتحول ایران بوجود آمد نخستین سازمانهای منظم سیاسی ایران می دانند. در حالیکه این نظرصحیح نیست و بایدگفت قبل از تشکیلات احزاب مزبور «فراموشخانه ملکم»، «مجمع آدمیت» و «جامع آدمیت» سه سازمان سیاسی بودند که آرمانها وافکارجوانان وتحصیلکرده‌های سرگردان وظلم کشیدهٔ کشوررا رهبری می نمودند. اما دراینکه گردانندگان سازمانهای

یادشده راهی را که درپیش داشتند ، درست می‌رفتند یا نه جای بحث و تأمل است . زیرا که آنان‌گاه خادمان اجانب میبودند وگاه بندگان سیم وزر وبیشتر اوقات نیز در بیداری افکارونشرعقاید سیاسی‌جدید وترویج تمدن اروپائی‌می‌کوشیدند . تمدن‌جدید وعقاید فلسفی وسیاسی اروپائی که در ایران ترویج میشد بنام افکارملکم نامیده میشد وازطریق جزوه‌ها ونامه‌ها وگزارشهائی که خطاب به ناصرالدینشاه ووزراء ودرباریان‌او نوشته میشد ، بخش میگردید واین خود درنشرعقاید اجتماعی وسیاسی درجامعه خفته وبی‌خبر ایران وسازمانهای دولتی کاملاً مؤثر بود . درخارج ازدستگاه رسمی ودولتی همکاران وپیروان‌ملکم بنوبه خود مروج افکارجدیدآزادیخواهی وپخش‌کنندهٔ رساله‌ها ونوشته‌های اودرمیان مردم بودند و اینکاردر ایجاد دسته تجددخواه وروشنفکر ایران درآن عصر اثرقاطع بخشید . پس ازآنکه ملکم روزنامه قانون را تأسیس‌کرد ، عدهٔ زیادی باعقاید و افکار تازهٔ فرنگی آشنائی یافتند . درعین‌حال همان همفکران و همکاران ملکم در فراموشخانه وسائل انتشارقانون رادر میان مردم ایران فراهم میساختند .

مؤسس جامع آدمیت

پیش از این گفته شدکه افکارمشروطه خواهی و حکومت قانون درطول‌قرن سیزدهم هجری بوسیلهٔ نویسندگان‌مختلف درایران نشریافت . اما به مسئله تأسیسات حزبی وتشکیلات جمعیتهای سری سیاسی خیلی‌کم توجه میگردید وازاین‌اندیشه‌ها بندرت‌گفتگومیشد . بی شگفت‌آورنخواهد بود اگردانسته شود دردوره اول مجلس شورایملی هیچ حزب سیاسی درپارلمان وجود نداشت واساساً نمایندگان‌آندوره ، بجزچند نفرتحصیلکرده ، بامفهوم حزب آشنائی نداشتند . به همین‌جهت فراموشخانه ملکم ، مجمع آدمیت و جامع‌آدمیت ازنظرتاریخ نظم حزبی وتشکیلات فرقه‌های سیاسی وسری‌جدید درایران حائز اهمیت بسزائی است ومتأسفانه نویسندگان تاریخ مشروطیت ایران از این نظر هیچ توجهی به‌آنها نکرده‌اند . اگراین سازمانها گرفتارآلودگیهای‌سیاسی ، مالدوستی وتفع پرستی نمی‌شدند ، شاید افکار سیاسی و اصول حزبی در این کشور راه دیگری

می‌پیمودند واصول مملکت‌داری با نظم صحیح‌تر و بر پایه‌های محکمتری استوار میگردید. ملکم فراموشخانهٔ شبیه تأسیسات فراماسونری برپا کرده بود و بعد از او نیز مجمع آدمیت و جامع آدمیت برهمین اصول بوجود آمد. مطلب جالب اینکه ملکم و برخی از یاران او خود در لژهای فراماسونری فرانسه و دیگر کشورهای جهان عضویت داشتند. اما تشکیلات ماسونی جهانی فراموشخانه و مجمع آدمیت و جامع آدمیت را به رسمیت نمی‌شناخت و آنها را از جمعیتها و فرقه‌های «غیرمجاز» و باصطلاح ماسونری Clandeten میشمرد. نکته دیگر اینکه ملکم سعی داشت افکار غربی را در قالب نیازمندیها و مقتضیات جامعه و بشکل سری ومخفی در ایران عرضه کند و بهمین جهت ایجاد فراموش-خانه و ترویج فراماسونری را برای از پیش بردن چنین رویه وافکاری در ایران ضروری میدانست. ولی عده‌ای از مخالفانش فراموشخانه وی و پدرش را دکان سیاسی وجاسوسی انگلیسیها و بمنظور پیش بردن مقاصد سفارت انگلیس در تهران میدانستند.[۱]

مجمع آدمیت وسپس جامع آدمیت نیز بر روی تشکیلات فراموشخانه وسازمان-های شبه فراماسونری وغیرقانونی آن، تأسیس شد. بنظر بعضی از اعضاء ومؤسسین این تشکیلات، جامع آدمیت:

اولاً – نمونه یك فرقه سیاسی وسری جدید ایرانی در قالب اندیشه‌ها و افکار فراماسونری وبه تقلید از این فرقه جهانی بود.

ثانیاً – درمرحلهٔ بلافاصله پیش از مشروطیت یکی از سازمانهای حزبی ایران بشمار میرفت.

ادارهٔ این جمعیت را یك هیئت دوازده نفری بعهده داشت که ریاستش با میرزا عباسقلیخان قزوینی معروف به آدمیت بود، ودرآن روزگار هیچکس بجز بعضی حواشی فراموشخانه ملکم نمی‌دانستند که میرزا عباسقلیخان چه مقامی را درسازمان سری فراماسونری مذکور دارد.

نام اعضاءاولین هیئت مدیرهٔ جمعیت آدمیت را دردست نداریم، چه مقدار زیادی از

۱ـ سیاستمداران قاجار ـ جلد اول ص ـ ۱۰۲

اسناد آن از بین رفته است. ولی میدانیم که در سال ۱۳۲۲ ـه (۱۹۰۴ ـم) هیئت مزبور که بآن اعضای دوازده نفری میگفتند ، از این عده تشکیل میگردید :

میرزا عباسقلیخان آدمیت قزوینی ـ میرزا ابراهیم خـان عون الممالک ـ عبدالحمیدخان غفاری یمین نظام ـ سلطان جنید میرزا ـ یحیی میرزا (اسکندری) ـ سلطان میرزا (اسکندری) ـ میرزا علیخان انتظام الحکماء ـ میرزا جـوادخـان سعدالدوله ـ میرزا محمد ناظم العلماء ملایری ـ میرزا محمود خان احتشام السلطنه ـ میرزاعبدالله خان مصدق الممالک ـ شاهزاده محمد علی میرزامعروف بهشاهزاده علیخان.

استاد محیط طباطبائی که در نوشتهها ومقالات خویش همیشه ازمیرزا عباسقلیخان به بدی یاد میکند درباره اومینویسد:

« عباسقلیخـان قزوینی که سابقـاً سمت خدمتگزاری به سعدالدوله و برخی از دوستان دیگرملکم را داشت و دراواخر سلطنت ناصرالدینشاه و زمان مظفری برای اینکه نام ونشان هواخواهان حقیقی ملکم ازبلیس وخفیه نویس شاه مستوربماند اورا طرف وصول و ایصال ملکم قرارداده بودند وآخرین نوبتی که ملکم بتهران آمده بود سمت مهمانداری اورا برعهده داشته وبا سخنان ملکم آشنائی پیدا کرده بود ... چند رساله ملکم را راجع به ترتیبات فراماسون ملکمی بچاپ رسانید وخود را ازطرف ملکم مأمورهدایت وارشاد داوطلبان دخول بهمجمع آدمیت معرفی کرد[۱] ... »

برای شناختن عباسقلیخان آدمیت باید کمی بهعقب برگردیم. جد میرزاعباسقلیخان اهل گنجه بود وپس از آنکه آن شهرازخاک ایران جدا شد به کوچصفهان آمد و بعد در قزوین متوطن گردید. میرزاعباسقلیخان در ۱۲۷۸ ـه (۱۸۶۱ ـم) متولدشد ودر ۱۳۵۸ ـه (۱۹۳۹ ـ م) درگذشت . درکودکی پدرش را ازدست داده وخود نزد شوهر خواهرش میرزا محمد قزوینی منشی باشی (پدرمیرزاکاظم خـان اعلم السلطنه) تعلیم وتربیت یافته بود . منشی باشی ابتدا دردستگاه میرزا یحیی خان قزوینی مشیرالدوله (برادر میرزا ـ حسینخان سپهسـالار) بود سپس درزمان وزارت کامران میرزا وزارت داخله را بعهده

---

۱ ـ مجموعه آثار ملکم خان

گرفت. میرزا عباسقلیخان خدمتش را در دستگاه میرزا یحیی خان شروع کرد و در ۱۳۰۳ هـ (۱۸۸۷ م) که ملکم با یران آمد و مدت ششماه در خانه میرزا یحیی خان اقامت کرد، سمت مهمانداری اورا داشت. پس ازمرگ یحیی خان میرزا محسن خان مشیرالدوله که خود بنیان گذار عدلیه ایران بود، میرزا عباسقلیخان را بعضویت آن وزارتخانه درآورد و میرزا یوسفخان مستشارالدوله نیز سمت معاونت آن وزارت را کسب کرد. دراین شرایط بود که عباسقلیخان با عناصر اصلاح طلب و آزادیخواه محشور گردید و فعالیتهای سیاسی خود را شروع کرد.

بموجب اسناد موجود از ۱۳۰۳ هـ (۱۸۸۴ م) که عباسقلیخان وارد جرگه فعالین سیاسی شد و در نشر اصول آدمیت که ثمر فکری ملکم بود مجاهدت داشت، سعی می کرد محمد علیشاه قاجار را که در دوران سلطنت خویش کینه و عناد وافری نسبت به آزادی و آزادیخواهان کشور نشان میداد وارد سازمان خود کند. محمد علیشاه هم باو اعتقاد داشت، چنانکه در نامه‌ای بتاریخ ۲۸ شوال ۱۳۲۵ هـ (۱۹۰۷ م) به ملکم نوشته است:

«شرافت آدمیت که ثمره علم دنیا واثر خامه شما است دراین قرون اخیره بمجاهدت کثیره وهم مردانه یکنفر اولاد غیرتمند ایران میرزا عباسقلیخان که خود را از روی حقیقت فدوی وخادم اتفاق آدمیت وحافظ امنیت وناشر معارف شما و ترقی ایران میداند و وظیفه آدمیت را از بیست ودوسال قبل تا کنون بتدریج دراین مملکت شایع و منتشر کرده است ...»

ازسال ۱۳۰۷ هـ (۱۸۸۹ م) که ملکم روزنامه قانون را تأسیس کرد و مخفیانه با یران فرستاد، میرزا عباسقلیخان ویارانش مروج قانون ودیگر رساله‌های ملکم بودند ازطرف همین گروه، معدودی ازجزوه‌ها وشب نامه‌ها درانتقاد ازسلطنت استبدادی و تشریح مبانی حکومت ملی واندیشه‌های آزادیخواهی منتشرمیشد، که براثر آن بتدریج هسته یك جمعیت سیاسی که به‌آرامی توسعه و تکامل یافت بوجود آمد.

باکشته شدن ناصرالدینشاه درسال ۱۳۱۳ هـ - (۱۸۹۶ م) اوضاع عمومی مملکت

نیز تغییر کرد ، و آزادیخواهان زمینه مساعدتری برای فعالیتهای خود یافتند و افکار اصلاح طلبانه وآزادیخواهانه قوت گرفت . تأسیس جامع آدمیت که مقدمه آن ازسالهای قبل بنیان نهاده شده بود ، محصول همین دوران است. گروه معدود اعضاء فراموشخانه بتدریج بصورت جمعیت بزرگی درآمدند و بسیاری از افراد طبقه حاکمه که هواخواه سلطنت محدود و حکومت قانون بودند و یا بدان تظاهر میکردند ، باین تشکیلات پیوستند وبك فرقه سیاسی که درحقیقت نماینده هیأت روشنفکر ، اصلاح‌طلب، دستگاه حاکمه ومستبدینی که بعدها با مشروطیت ستیز کردند ، بود تأسیس گردید .

ازاوراق عضویت جامع آدمیت سیصد وچند « تعهدنامه ویا قسم‌نامه[1]» بدست آمده که بیش‌ترین آنها شماره ۱۴۹ ثبت گردیده و آن ورقه عضویت محمد پسرمحمد حسن مازندرانی بتاریخ ششم جمادی‌الاول ۱۳۲۲ هجری قمری است و مصدق‌الممالك نوری یکی ازامنای جامع آدمیت ضمانت اورا کرده است . یکی ازآخرین تعهدنامه‌هاعضویت میرزا احمدخان معزنظام پسرعبدالحسین‌خان سرتیپ است که تاریخ آن ربیع‌الثانی سال ۱۳۲۶ میباشد .

درباره نام این جمعیت که مرام ونظام‌نامه‌اش عین فراموشخانه ملکم‌بود ومیتوان آنرا سومین‌فراموشخانه‌ایران وفراماسونری غیرقانونی نام نهاد اختلافاتی‌موجوداست. مؤلف تاریخ بیداری ایرانیان از آن بنام « انجمن مخفی آدمیت » یاد کرده و حاج ـ مخبرالسلطنه هدایت آنرا«انجمن آدمیت» نامیده[2] ودربعضی اسناد بنام مجمع آدمیت و حزب آدمیت» خوانده شده است . عباس‌میرزا اسکندری ازآن بنام « انجمن آدمیت»

۱ـ کلیه تعهد نامه‌ها دراسناد خطی کتابخانه دکترفریدون آدمیت ضبط شده است که برای نمونه چندتای آنها گراورشده است .

۲ـ درکتاب خاطرات وخطرات نوشته شده: «... باتفاق (حاج میرزا یحیی‌دولت‌آبادی) بقیطریه محل‌سکونت اتابك رفتیم حاج میرزایحیی بکنایه وصراحه مطلب‌را عنوان کرد ، فرمودند امروز دوازده نفرازانجمن‌آدمیت پیش‌من بودند رفع سوء ظن ازآنها شد اطمینان دادند اشتباه درلفظ‌آدمیت بودکه جایش‌خالی‌است اتابك هنوز انجمن‌چی را درست نمیشناسد انجمن آدمیت بخصوص‌ازعمال‌شاه است برای من شبهه نیست که جماعت‌برای‌خواب کردن اتابك مأموریت داشته‌اند یا نیت او...»

اسم برده[1] ولی در تعهدنامه‌های عضویت سازمان مذکور معمولاً بنام « جامع آدمیت » ذکر گردیده است. مرامنامه جامع آدمیت، اصول آدمیت فراموشخانه ملکم بود که بعقیدهٔ عده‌ای ترجمه ناقصی ازقانون اساسی گراند اوریان فرانسه است .

تشکیلات جامع آدمیت درتهران ازچهارمجمع مرکب بودکه آنها را « مجامع اربعه » میگفتند . هیئت رئیسه آن را یك عده دوازده نفری بنام « امنای آدمیت » تشکیل میدادند . رؤسای مجامع آدمیت درزمره امنای دوازده‌گانه بودند . در بعضی ولایات نیز حوزه جامع آدمیت تأسیس گردید . به‌اعضاء جامع « اخوان » میگفتند ، چنانچه امروزهم فراماسونهای ایران همه خود را برادرخطاب میکنند . ریاست هیئت امنای آدمیت را میرزا عباسقلیخان داشت[2] . گاهی ازاو بعنوان « رئیس و مدیر مجامع آدمیت » نامبرده شده‌است[3] . دستورهای صادره ازمجامع بنام اوست و با امضاء ومهروی « خادم آدم »[4] یا « اولاد ایران » بود وگاهی فقط به‌عدد ۲۷۳ که بحروف ابجد « عباسقلی » باشد امضاء میکرد . دربالای نامه‌ها ودستورهای صادره ازجامع اغلب عدد ۱۳۱ ثبت‌شده‌که بحروف ابجد « سلام » میباشد .

ازمجامع اربعه تهران یکی همان مجمع آدمیت بود که ریاست مستقیم آنرا میرزاعباسقلیخان داشت ومجمع دیگری که بعداً عنوان « انجمن حقوق » یافت، دومین سازمان ازمجامع سازمان چهارگانه است. مدیریت مجمع سوم‌را حاج میرزاغلامرضا نامی بعهده داشت که مقرآن باقابوق بود و مجمع چهارم شناخته نشده است .

تصمیمات هیئت امنای آدمیت براساس « مشاوره » اتخاذ میگردید واجرای آن برهمگی « فرض متحم » بود . این تصمیمات براساس رأی اکثریت گرفته میشد . در این خصوص میرزا عباسقلیخان ضمن نامه‌ای به سعدالدوله درجمادی‌الثانی ۱۳۲۵ ق

---

۱ ـ نفت وبحرین ص ۴

۲ ـ فکر آزادی ومقدمه نهضت مشروطیت ص ۲۱۰

۳ ـ این‌عنوان درکتابچه‌های یادداشت‌عون‌الممالك ذکرشده است‌که پرویزصدیقی آنرا دراختیارنگارنده گذارده‌است.

۴ ـ خادم‌آدمیت ازاصطلاحاتی‌است که درنوشته‌های میرزاملکم‌خان دیده میشود .

(ژوئیه ۱۹۰۷ م) نوشته است « اغلب اخوان محترم کارکن آزموده مصلحت را در نمایش آشکار نمی‌دانند و در یك نقطه مجتمع نخواهند بود [یعنی جمعیت سری و اجتماعات علنی نیست] بنده نیز در این مورد تابع رأی جماعتم . بعلت تبعیت از جماعت تشرف حضور تقدیم معذرت میکنم »

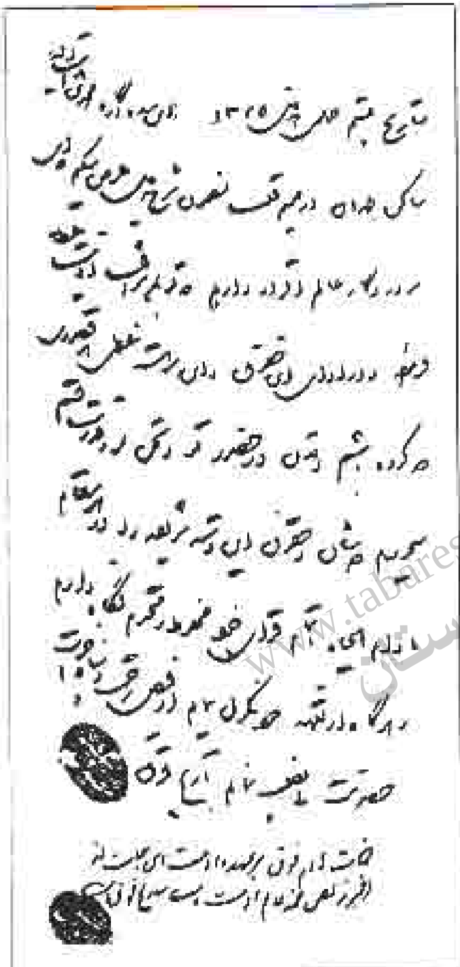
مراسم قبول عضویت چنین بود که داوطلب عضویت در حضور رئیس جامع سوگند یاد می‌کرد که اصول آدمیت را نصب‌العین خود قرار دهد و تعهد نامه عضویت را نیز امضاء می‌کرد .

ذیل هر تعهد نامه را یك یا دو عضو جامع دستینه نهاده ضمانت تازه وارد را بعهده میگرفتند . در تعهد نامه (که می‌توان نام قسم نامه هم بدان داد) نام شخص و نام پدر و تاریخ عضویت ذکر میگردید . اکثر متون تعهد نامه‌ها تقریباً شبیه این مضمون است :

این بنده « یا » اینجانب و « یا » این بنده درگاه .. فرزند ... ساکن ... از صمیم قلب تعهد می‌نماید :

ای پروردگار عالم من اقرار می‌کنم که تو بمن شرافت آدمیت عطا فرموده‌ای . در ادای حقوق این موهبت با عظمت خدائی هر قصوری که کرده باشم الآن در حضور تو و به حق تو و به قدرت کبریائی تو قسم می‌خورم که شأن و حقوق این رتبه شریفه را در هر مقام مادام الحیات با تمام قوای خود محفوظ و محترم نگاه بدارم . هرگاه از این تعهد خود نکول نمایم از فیض و رحمت لایتناهی کبریائی حضرت تو در دنیا و آخرت بی‌نصیب بمانم . (محل امضاء و مهر عضو و متعهدین) حق تعهد نامه ثابت و برای تمام مدت عضویت ده تومان بود .

هزینه تهیه و نشر جزوه‌ها و شب نامه‌ها و دیگر مخارج جوامع اربعه از محل همین وجوه تأمین میگردید . مخالفین جامع آدمیت و میرزا عباسقلیخان مسئله گرفتن ده تومان ورودیه را دستاویز کرده ، درباره آن رسالات مختلف و مقالات و حتی شب نامه‌هائی منتشر کردند . وقتی فهمیدند جامع آدمیت با فراماسونری جهانی بستگی ندارد و باصطلاح ماسنها فراموشخانه دوم « غیر مجاز » است ، کتابچه‌ای تحت عنوان « تقلب



متن قسم نامه فراماسونری دکتر محمد مصدق

در متن قسم نامهٔ فراماسونری دکتر محمد مصدق چنین نوشته شده:

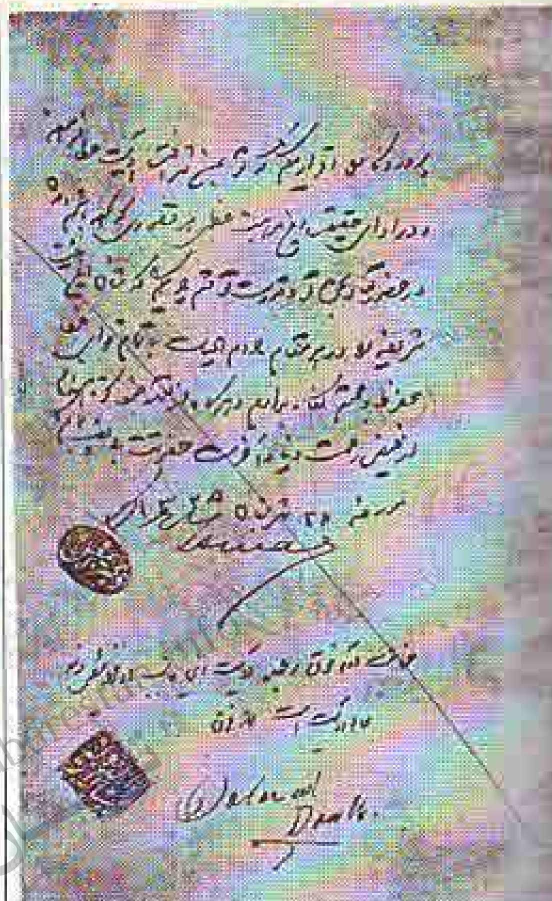
بتاریخ بیستم جمادی الاول ۱۳۲۵ این بنده درگاه محمد بن هدایت الله ساکن طهران از صمیم قلب بمضمون شرح ذیل عرض می کنم که ای پروردگار عالم اقرار دارم که تو بمن شرافت آدمیت عطا فرموده و درادای این حقوق و این موهبت عظمی هر قصوری که کرده باشم الآن در حضور تو و به حق تو و قدرتت قسم می خورم که شأن و حقوق این دسته شریفه را در هر مقام مادام الحیاة باتمام قوای خود محفوظ و محترم نگاه دارم و هر گاه از تعهد خود نکول نمایم از فیض رحمت و پناه آخرت حضرتت بی نصیب بمانم تاریخ فوق مصدق السلطنه ـ ضمانت آدم فوق برعهدهٔ آدمیت این جانب از فرائض ضمه عالم آدمیت است بتاریخ فوق یا ابوالفضل (گویا ابوالفضل نام مستعار شاهزاده عضد السلطان فرزند مظفرالدینشاه بوده است).

پروردگارا اقرار می‌کنم که تو بمن شرافت آدمیت عطا فرموده و در ادای حقیقت این موهبت عظمی هرقصوری که کرده باشم درحضور تو وبحق‌تو وقدرت تو قسم یاد می‌کنم که شأن این هیئت شریفه را در هرمقام مادام‌الحیات باتمام قوای خود محفوظ و محترم نگاه بدارم وهرگاه ازتعهد خود کوتاهی‌نمایم ازفیض رحمت دنیا و آخرت حضرتت بی‌نصیب بمانم مورخه ۲۸ شهر شعبان ۱۳۲۵

دکتراسماعیل.

ضمانت آدم فوق برعهدهٔ آدمیت‌اینجانب ازفرائض ذمه عالم آدمیت است.

سالارالدوله



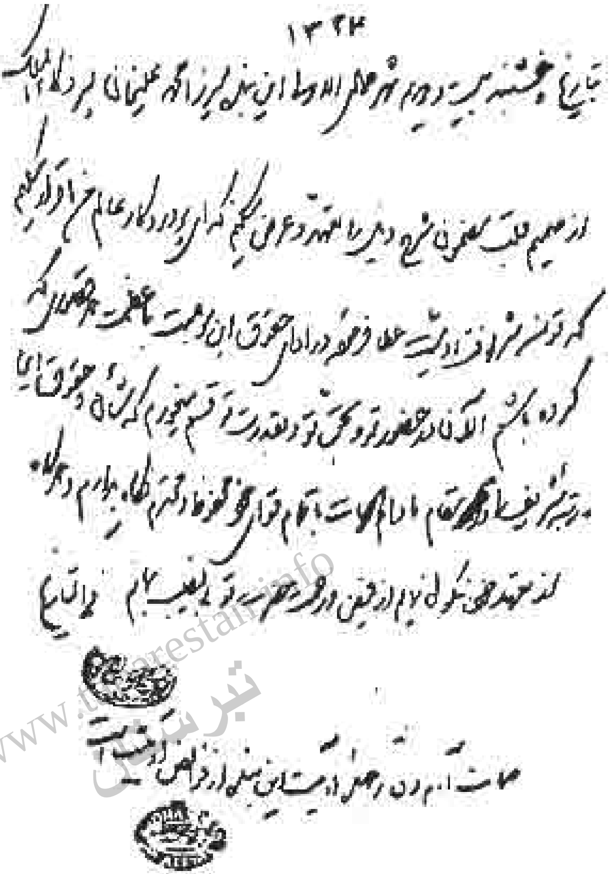
قسم‌نامه دکتر اسماعیل مرزبان

قسم‌نامهٔ فراماسونی فوق را دکتر اسماعیل مرزبان که از دوستان وفادار سیاست انگلیس درایران بود ، باخط خود نوشته وامضاء کرده است. قسم‌نامه اودرسازمان فراماسونی آدمیت‌راشاهزاده سالار الدوله که از دشمنان سرسخت مشروطیت و مشروطه خواهان و از مستبدین معروف بود ، امضا کرده‌است. این‌شاهزاده میخواست باکمک‌فراماسون‌های ایران شاه بشود و پس از فرار از ایران درلژ یهودیان فلسطین در بیت‌المقدس تامقام «استاد اعظم» نیز رسیده

رجوع شود به فصل هیجدهم همین کتاب.



دکتر اسماعیل مرزبان



قسم نامه محمدعلی فروغی
ذکاءالملک

طرح جدید » انتشاردادند . راجع به نویسنده اصل آن کتابچه اقوال مختلفی وجود دارد عده‌ای آنرا منسوب به « عبدالله کاوه » می‌دانند و جمعی عقیده دارند که انجمن آذربایجان درتهیه وانتشار آن دست داشته است . بهرحال دراین کتابچه که با پشت جلد سفید وبوسیله یکی ازکتابفروشهای معروف تهران منتشر شده است[1] . عبدالله کاوه می‌نویسد :

« ... یکی ازجوانان بی‌تجربه و بی‌اطلاع تهران و سایر نقاط را بعنوان داخل کردن درانجمن آدمیت یا فراموشخانه وارد نموده وازهریك مقدمتاً ده تومان وچهل قران باسم سرمایه صندوق جامع آدمیت میگرفت . متدرجاً بازار تقلبش رونقی تازه

۱ــ تعداد زیادی از این کتابچه در کتابخانه خاور موجود بود که چند سال قبل در حراج عمومی بقیمت ۱۰ ریال فروخته شد .

یافت و نهال شیادی و شیطنتش میوه نوظهور بار آورد. جوانان بی‌تجربه وطن هر یک در کوچه و برزن بهر کس از همجنسان خود می‌رسیدند، قبل ازهمه اظهار آدمیت می‌کردند وبعضی علائم ظاهر ساخته همین که می‌فهمیدند طرف از این علائم بی‌خبر است فوراً بنای تحقیر و تکذیب می‌گذاشتند. بیچاره طرف بتصور اینکه آدمیت فقط بدخول درجرك و انجمن حاصل خواهد آمد، هرکس بهرتدبیری که بود ولو بفروش پارچه‌ای ازاسبابهای شخصی، ده‌تومان فراهم نموده بخریداری مقام منیع آدمیت حاضر میشد افسوس وهزار افسوس که هیچیك از این چندین هزارجوانان بی‌تجربه وپیروان جاهل بزیارت جمال عدیم المثال فائض نشدند و ازمقام منیع آدمیت استفاضه واستفاده ننمودند ـ همین که میرزا عباسقلیخان اندکی حوزه جامع آدمیت را مملو ازجوانان و جیب خود را که صندوق جامع آدمیت بود پرازمبلغ معتنابه دید عنوان مسئله‌را اینطور مطرح نمود که هرآدم برای خدمت بعوالم آدمیت وارتقاء رتبه و رسیدن بمقام نیابت اقلاً باید دوازده نفررا داخل در جامع آدمیت نماید تا بتواند ادراك مقامی را کند. چندی هم باینطور تحصیل وجوه میره نمود یعنی بترتیب سابق ازهریك ده‌تومان وچهار قران وصول نموده بشرف مقام آدمیت داخل میکرد دراین‌میان صندوق جامع آدمیت با اینکه مبالغ خطیری پول تحصیل میکرد دینـاری بهیچ اسم و رسم بتصرف آدمیت نمیرساند[۱]...»

همین نویسنده الحاق محمد علیشاه را بجامع آدمیت وموضوع دریافت سه‌هزار تومان‌را درجای دیگر توسط عباسقلیخان‌عنوان میکند[۲] ومحیط طباطبائی‌نیزمینویسد: «... با محمد علیشاه ارتباط یافت و با دریافت هزار اشرفی حق ورود اورا هم «آدم» ساخت[۳]...» مخالفان آدمیت دراخطاریه‌ای که به‌امضاء عده‌ای از اعضاء مستعفی جامع آدمیت رسیده، نوشتند : «... بانجمن سری میرزا عباسقلیخان رشتی نروید که

---

۱. تقلب طرح جدید ص ۱۳
۲. ایضاً ص ۱۷
۳ـ میرزا ملکم‌خان ص یط ـ

باید اتحاد ودوستی را فراموش کنید وده‌تومان پول بدهید وفحش زیادی بشنوید وپس از چندی مردود شوید وجمعی‌مردمان ساده‌لوح را با خود دشمن کنید چون دربیست‌وپنج انجمن قسم خورده‌ام که نگذارم به‌برادران دینی ظلم بشود محض‌اطلاع عموم برادران معروض‌گردید واین‌انجمن تا بحال متجاوز ازپانزده هزارتومان از مردم گرفته بعنوان ترویج معارف ومعلوم نیست‌کجا صرف‌شده است ودستورالعملی که دردست دارد وبمردم میدهد خودش بهیچکدام‌آنها عمل نمیکنند ومیگویند مردم [یك‌کلمه حذف شده] است وراست‌میگویند باید اول پول داد وبعدازچندی مردود شد زیرا اگر بپرسید که‌آقاپولها را چه‌کردی فوراً مردود میشوید. درهرانجمنی اگریك‌نفری‌یك‌قران داده‌باشیدهروقت حساب بخواهید فوراً حساب نوشته پرداخته ارائه میدهند بدون‌اینکه دیناری‌زیر ورو شودبرخلاف‌اینجا وحال‌آنکه دردستورالعمل مقرراست‌که وجوه را باید بتصویب‌جامع آدمیت وحکم امیرصرف‌تقویت‌آدمیت ومعارف عمومی شود. اگرهم فی‌الحقیقه صرف معارف‌کرده‌اند خوب است بتوسط جرایدیا اوراق‌مطبوعه علیحده صورت جمع وخرج را منتشرسازندکه اسباب اطمینان‌گردد[۱].»

نه‌تنها در تهران صدای مخالفان ازگرفتن پول بلند بود، بلکه بنام ولایات نیز شکایاتی میرسید. به‌نوشته روزنامه حبل‌المتین‌چاپ تهران: «... درمازندران‌مصدقین وامنای جناب میرزا عباسقلیخان پول زیادی ازمردم‌گرفته‌اند و از هر نفری ده تومان گرفته‌اند با این تفاصیل‌که فریادهای علنی‌جراید ازتقلبات مشارالیه هنوزامنای‌ایشان برعکس حجت میدادند میگویند این‌صحبتهاافسانه است وکمیته با میرزا عباسقلیخان است مردم را وعده باین هفته وآن هفته میدهندآنچه‌بنظر میرسد اینست‌چون‌شنیده‌اند مشارالیه درتحت استنطاق است وپولهائیکه ازمردم باسم انجمن آدمیت گرفته‌اند پس خواهند داد این‌حرفها میزنند که ازسایر ولایات سروصدائی بلند نشود وولایات‌دیگر مطالبه پول ننمایند! ...[۲]» درمقابل این‌اعتراضات دکتر‌آدمیت فرزند میرزا عباسقلیخان مینویسد:

۱ـ روزنامه حبل‌المتین سال اول شماره ۱۶۸

۲ـ روزنامهٔ حبل‌المتین سال‌اول شماره ۲۶۹.

بموجب اسناد موجود جلسات عادی جامع روزهای دوشنبه عصر منعقد میشد و هزینه پذیرائی مخصوص آن نیز که مرسوم همه جا بود ازصندوق ویژه جامع پرداخت میگردید[1] واین یك رقم هزینه بود.

اسناد موجود و شکایات مندرج در روزنامه‌های مخالف واخبار جراید موافق حکایت از این میکند که دامنه فعالیتهای جامع بولایات نیز بسط یافته بود. هر چند اطلاعات ما در این باره ناقص است ولی میدانیم که میرزا عبدالله خان مصدق‌الممالك شعبه جامع‌را درمازندران وفتح‌الله‌خان سردار منصور گیلانی (سپهدار رشتی) شعبه آنرا درگیلان برپا ساخت. فعالیتهای جامع درگیلان ومازندران وسعت داشت ومعزالسلطان رشتی معروف به‌سردارمحی که درتاریخ مشروطیت ودوران بعد، کراراً باسم اومیرسید از فعالترین کارکنان شعبه گیلان بود. همچنین ناظم‌العلماء ملایری که بعداً وکیل دوره اول مجلس گردید، مدیرحوزه ملایر بود وسلیمان میرزا که بعدها از اعضاء مؤثر حزب دموکرات ومؤسس حزب سوسیالیست گردید، حوزه کرمانشاهان را تشکیل داد. آخرین اظهار نظری که‌درباره میرزاعباسقلیخان آدمیت وجامع آدمیت شده، نوشتهٔ دکترملك‌زاده است. نامبرده چنین نوشته است: «... درمیان کشمکش انقلاب مردی مرموز ناطق زبردست و ظاهرالصلاح که دیر زمانی در جرگه مشروطه‌خواهان داخل شده بود، انجمنی بنام انجمن آدمیت تأسیس نموده و مردم را بعضویت آن انجمن مرموز دعوت کرد. برخلاف سایر انجمنها که علنی بود، این انجمن سری بود و برای عضویت در آن اشخاص داوطلب مجبور بودند مبلغی پول طلا که حداقل آن ده اشرفی و حداکثر آن هزار اشرفی بود بخزانه انجمن بپردازند. این شاهکاری که مرد مذکور از خود نشان داد بطوری نظر اشخاص را جلب‌کرد و سروصدائی در اطراف انجمن بلند نمود که همه تصور میکردند که کلید سعادت در دست این انجمن مرموز است و باعضویت در آن تمام درهای بسته باز خواهد شد و مشکلات حل خواهد گردید. شرط عضویت در این انجمن مشروطه‌طلب بودن نبود وهرکس میتوانست باپرداخت وجهی که معین

۱ـ فکرآزادی فصل جامع آدمیت.

شده بود در آن انجمن عضویت پیدا کند .

اکثر رجال که در آن روزهای طوفانی درعقب راه چاره میگشتند چنان مجذوب تظاهراتیکه از طرف رئیس مرموز انجمن میشد ، شدند و با پرداخت حق دخول عضویت انجمن را بدست آوردند و کار شهرت این انجمن و اهمیت باطنی آن بجائی رسید که محمد علیشاه با وجود خست فکری و مخالف بودنش با لفظ انجمن با پرداخت هزار اشرفی طلا عضویت انجمن آدمیت را بدست آورد . ولی چندی نگذشت که معلوم شد این انجمن با آن ظاهر فریبنده جز دامی برای پول بدست آوردن و کسب شهرت و اهمیت پیدا کردن چیز دیگری نبود . بعضی از مطلعین عقیده داشتند که رئیس انجمن با آن زرنگی ذاتی و حسن بیانی که داشته موفق شده بود محمد علیشاه را مجذوب کند و اورا قانع نماید که با تأسیس و پیشرفت انجمن آدمیت موفق خواهد شد مجرای انقلاب را تغییر داده و جریان کارها را در راهی بیندازد که با از میان رفتن مشروطیت خاتمه یابد . بعد از این تیر رنگ حنای آدمیت در میان جامعه مشروطه‌خواهان رنگی پیدا نکرد و تا آخر عمر با این همه زرنگی و استعداد چون مردی ورشکسته میزیست و نتوانست مقام و موقعیتی را که انتظار داشت نه در میان مشروطه‌خواهان و نه در میان مستبدین بدست آورد .[۱]

عقاید سیاسی جامع آدمیت

فراموشخانه جامع آدمیت در وقایع قبل و بعد از مشروطیت نقش اساسی داشته که بعلت اختفائی که در کارهای آن بکار میرفت ، تا کنون اعمال و کردار آن واقعاً افشا نشده است . قبل از آنکه در باره خدمات جامع آدمیت ذکری بمیان بیاوریم ، بسیار بجاست که عقاید سیاسی و آرمان آنرا تشریح نمائیم . همانطوریکه قبلاً گذشت «اصول آدمیت» و «دفتر حقوق اساسی فرد» که از نوشته اگوست کنت اقتباس شده ، دو اصلی بود که فراموشخانه ملکم بآن تکیه میکرد و در برابر مردم از آن دفاع مینمود . در این دو قانون اساسی فراموشخانه ملکم ، موضوع شناسائی حیثیت و عزت آدمی و اصول حقوق مدنی و آزادی

۱ــ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران جلد سوم ص ۱۹۳

انسان تشریح شده بود. بعلاوه در دو رساله‌ای که برای این دو اصل برشته تحریر در آمده، مبارزه علیه ظلم و استبداد ـ دفاع از امنیت جانی و مالی ـ آزادی بیان وقلم و عقیده ـ آزادی جمعیت ـ مساوات افراد از لحاظ نژاد و گهر و دین بعنوان اصول حقوق اجتماعی فرد ذکر گردید. سلیمان میرزا اسکندری که مأمور تشکیل شعبه جامع در کرمانشاهان گردیده بود درمورد این اصول ضمن نامه‌ای به عباسقلیخان مورخ ۲۴ شعبان ۱۳۲۵ نوشته است «... به فریادها و مطالبی که در جامع آدمیت آموخته بودم بقدر امکان معنی مساوات و مشروطیت و آزادی و برادری و آدمیت را بقدر فهم ناقص خود بیان کردم و آدمیان را بهیجان آوردم ...»[۱]

اختلاف و مبارزه بین لژفراماسونری و فراموشخانه

با اصول عقاید و برنامه فکری جامع آدمیت آشنا شدیم. رویه و نحوه عمل آن در پیشرفت و اجرای این اصول و برنامه کار آن غیر انقلابی بود. از لحاظ عملی، جامع آدمیت افکار ملکم و اعضاء فراموشخانه او را در باره وضع روز مملکت عیناً اجراء میکرد و معتقد بود که کارهای افراطی و بسیار تند کمکی به تقویت اساس مشروطیت که درآن روزها جنبش‌های تازه‌ای بشمار میرفت نخواهد کرد، بلکه اثر معکوس خواهد بخشید و مانع ریشه‌دارشدن حکومت پارلمانی خواهد گردید و حتی اساس آنرا هم برهم خواهد زد، و بدین جهت جامع آدمیت در حقیقت دارای نحوه عمل اعتدالی بود و اعضاء آن میگفتند، حال که فرمان مشروطیت تحصیل شده و مجلس ملی تأسیس یافته است باید مردم را بحقوق اساسی و مسئولیت مدنی آنها آشنا کرد و دراجراء این منظور با از حد معمول فراتر نهاده بر سر آن بودند که مقام سلطنت را نیز با خود همراه کنند و بعبارت دیگر میخواستند محمد علیشاه را وادار باطاعت از قوانین و مجلس نمایند. گرچه این نحوه فکر اصولاً معقول بود و رویهم گامی به پیش شمرده میشد و جریان حوادث مجلس یکم نیز مؤید این نظر است ولی با اینحال نمیتوانست بـه آرمانها تحقق بخشد. زیـرا در این جامع مستبد و دشمن

۱ـ نقل از نامه او که در اختیار دکتر فریدون آدمیت است.

مشروطه‌ای چون سالارالدوله و دیگر درباریان دشمن آزادی فعالانه شرکت داشتند و عده‌ای از کارگردانان این جمعیت نیز با آنان همراه بودند.

با وجود این دسته‌ای از اعضای جامع آدمیت که معتقد بآزادی بودند سعی داشتند :

اولاً محمد علیشاه را از درباریان مستبد جدا کرده بطرف خود بکشند.

ثانیاً بکمك یاران درباری و اعضاء خود که در اطراف شاه بودند ویرا هدایت کنند حتی چنانکه خواهد آمد اوراهم فراماسون و باصطلاح خودشان « آدم » کردند. اما شاه و شاهزادگان و درباریان طماع خیلی زود با همه ـ روشنفکران و آزاده‌طلبان بمبارزه برخاستند و قسم‌هائی راکه خورده بودند فراموش کردند.

باری ، در این اوان لژفراماسونی « بیداری ایـران » از طرف گراند اوریان فرانسه ، رسماً در ایران تشکیل یافته وشروع بکار کرده بود . وجالب اینـکه فراماسونهای این لژ در دو جبهه میجنگیدند . از یکطرف با جامع آدمیت که آنرا یك نوع فراماسونی‌غیرقانونی میشمردند،سرسختانه ـ مبارزه میکردند وازطرف دیگر تلاش‌می‌کردندتا اداره وهدایت‌دسته‌انقلابی‌مشروطه‌را برای بدست‌گرفتن‌قدرت‌همچنان بخود منحصر کنند و خواستهای لژ رااجراءنمایند.

مبارزه با جامع‌آدمیت با بودن عده زیادی متنفذ عضوجامع درداخل تشکیلات دربارمظفرالدینشاه ومحمد علیشاه‌کارآسانی نبود ولازم بودکه بتدریج فعالیت‌آن‌خنثی و اعضـاء جامع آدمیت عضولژ فراماسونی بیداری ایران شوند . اما کارگردانـان این سازمان فراماسونری غیرقانونی‌نیزکه اغلب ازاعضاءآن با مراکزقدرت واستبدادنزدیك بودند ، سعی درخنثی‌کردن فعالیتهای رقیبان عضو لژبیداری ایران میکردند . دراین میان ، میرزا علی‌اصغرخان اتابك‌که بنا بنوشته عون‌الممالك درسفر آخر خود باروپا ۱۳۲۵ ﻫ (۱۹۰۷ م) در کارلس‌باد بعضویت لژ فراماسونری درآمده بود ، بایران بازگشت .

پس‌ازبازگشت میرزا علی‌اصغرخان‌جامع‌آدمیت خود را باونزدیك‌کردوچنانکه

خواهد آمد، اورا وارد تشکیلات کردند. سران جامع آدمیت، از او تعهد گرفتند که در راه حکومت مشروطه و تنظیم متمم قانون اساسی این تعهدات را نیز بنماید:

۱ـ خواستن قانون اساسی جدا و خیلی خیلی زود

۲ـ خواستن مجلس سنا حتماً و آنهم خیلی زود

۳ـ ایجاد و تأسیس بانك ملی آنهم بطور صحت

عون‌الممالك اضافه میکند: «بعد از این معاهدات همگی برادرانه با هم دست داده خداحافظی کردیم[1]»

متأسفانه چگونگی فراماسون شدن اتابك و تعهداتی که جامع آدمیت از او گرفته، درهیچ‌جا منعکس نیست. فقط دکتر فریدون آدمیت به‌نقل از یادداشتهای عون‌الممالك آنها را نقل کرده است و بنابراین صحت و سقم آن بعهده راوی خبر است.

مبارزه پنهانی جامع آدمیت و لژ فراماسونی بیداری ایران

قتل اتابك و دستگیری میرزا عباسقلیخان همچنان ادامه داشت. تا اینکه شب هنگام ۲۱ رجب ۱۳۲۵ (۳۱ اوت ۱۹۰۷) اتابك درصحن مجلس نزدیك در ورودی هدف گلوله قرار گرفت و همینکه اورا بخانه بردند جان سپرد.

قاتل نیز درهمان محل و درحال فرار کشته شد. با کشته شدن اتابك، نظمیه بدستور رئیس مجلس عده‌ای ازاشخاص مورد سوء ظن از جمله میرزا عباسقلیخان را دستگیر وزندانی ساخت و دراین‌میان علت دستگیری عباسقلیخان، شهادت فرزند بزرگش علیه او بود. جریان ازاینقرار بودکه عباسقلیخان اززن سابق خود دو پسر داشت که یکی از آنها صادقخان نامیده میشد. اوماهها قبل، این پسر را از خود بکلی رانده بود و وی علیرغم پدربا انجمن آذربایجان یعنی با دسته مخالفان پدرش همکاری میکرد.

شبی‌که اتابك‌کشته شد، صادقخان به‌مجلس آمده بود تا با یاران قاتل همراهی کند و پس ازوقوع سوء قصد مأمورین اورا نیز با عده‌ای دستگیر کرده بنظمیه بردند. درنظمیه صادقخان بمأمورین گفت «من قاتل اتابك را میشناسم او بدستور پدرمن و جامع

۱ـ فکر آزادی ص۲۶۷

آدمیت کشته شده ، صادقخان شرحی درباره تشکیلات سری جامع آدمیت و اعضاء آن بیان نمود . وقتی این خبر به صنیع‌الدوله وزیر مخصوص وحاکم تهران رسید ، چون شخصاً با انجمن آذربایجان ارتباط داشت وازطرفی رئیس مجلس نیز ازمیرزاعباسقلیخان رنجیده بود ، دستور توقیف اورا صادر کرد . بهرحال پاسی از نیمه‌شب ۲۲ رجب گذشته بود که عده‌ای ازمأمورین انتظامی میرزا عباسقلیخان را درخانه‌اش دستگیر کردند ودر لباس خواب بمجلس بردند . مخالفان جامع آدمیت اورا متهم کردند که توقیفش نیز توطئه‌ای بیش نبوده است . مؤلف کتاب « تقلب طرح جدید » درباره این واقعه چنین اظهار نظر کرده است :

« ... در این بین قتل امین‌السلطان بتوسط عباس آقای آذربایجانی واقع گردید ... برای اینکه بجامع آدمیت که ابداً اهمیتی نداشت ، اهمیتی قرار دهد پسر دیوانه خود را تحریک کرد که در بعضی نقاط انتشار داده اظهار داشت که انجمن سری بدرم سبب قتل امین‌السلطان شده درصورتیکه روح عباس آقا شاهد وگواه است که ابداً اودرجزو انجمن آدمیت نبوده ... بهرحال این انتشار سبب شد که میرزا عباسقلی را اداره پلیس توقیف کردند[1] ... » مؤلف اضافه میکند ، طرفداران او تکیه برقانون اساسی مینمودند که مقصر متهم را نباید بیش از ۲۴ ساعت درمجلس نگاهداشت پس از تحقیقات کامله اگر چنانچه مقصر نیست البته نگاهداشتن اوخارج ازقانون ومتهم بتقصیر نیزمیتواند ادعای شرف نماید[2] ... »

درحالیکه مخالفان میرزا عباسقلی‌خان اورا بیرحمانه متهم میکردند اظهار نظرهای طرفداران او نیز جالب بود . « ... بامداد روز دوشنبه خبر توقیف میرزاعباسقلیخان منتشر شد . عده‌ای ازاخوان آدمیت ازجمله شاهزاده علیخان ، میرزا مهدی خان گرگانی منشی ناصرالملک ومشیرحضور در منزل انتظام‌الحکماء جمع شده واوطلب ملاقات با رئیس جامع گردیدند . ضمناً خبرمتواتر میرسید که دستوردستگیری چند نفر دیگر از

۱ـ تقلب طرح جدید ص ۱۵

۲ـ ایضاً ص ۱۶

جمله عون‌الممالک، یحیی میرزا، انتظام‌الحکماء صادر شده است. اسداله میرزا (شهاب‌الدوله) همت کرده گفت من هم میآیم. یکدست لباس و مقداری سیگار برداشته، اول رفتیم به‌وزارت عدلیه آنجا نبود. رفتیم به‌نظمیه، او در اطاق، ما را بیرون اطاق باکمال شهامت ملاقات کرد. به‌اهل نظمیه گفتم: من عون‌الممالک، منزلم فلان محل، خودم باین اسم ورسم هستم. هرکس مرا میخواهد خبر بدهد، حاضرم. ولی اگرکسی بخواهد شبانه بیاید سرخانه من غیرازمرگ وگلوله‌جواب دیگری ندارم بدهم. خون من شریك این شخص است ودرتمام امورات شریك آقا میرزا عباسقلی‌خان هستم. میرزا عباسقلیخان لباس‌را پس داده فقط سیگارها را گرفت. روز بعد اخوان درانجمن حقوق جمع شده کاغذی به‌شورایملی وبه‌انجمن مرکزی نوشتیم، عصرروز ۲۵ رجب به‌انجمن آذربایجان رفتیم... فردا صبح رفتیم بمیدان بهارستان، جمعیت بهزار رسید. توسط آقا شیخ علی و بدیع‌الحکماء ورقه‌ای به‌مجلس نوشتیم که: «امروزیا مرگ یا میرزا - عباسقلیخان، تعیین جهت گرفتاریش واستنطاق، یاگرفتن کفیل ورهاکردنش هنگام‌ظهر مجلس دستور آزادی اورا به اجلال‌السلطنه صادرنمود. ضامن خواستند، گفتم پنجهزار نفر بالاخره دوازده‌نفر ضامن شدیم. تقریباً یکصدنفراز اخوان به‌نظمیه آمدند، با آن جلال ازاطاق جناب آقا میرزا عباسقلیخان پیش آدمیت بیرون‌آمده حرکت کرده به‌منزل ایشان[1]...» میرزا عباسقلیخان نیز درخاطرات خود مینویسد «... دستگیری و تعرض برمن هیچ برهانی نداشت مگرعناد وخصومت صنیع‌الدوله. خصومت صنیع‌الدوله بامن برای این بودکه سعدالدوله را چون‌آنوقت در حزب‌آدمیت بود اغلب تمجید میکردم واز بی‌حالی صنیع‌الدوله در ریاست مجلس مقدس دارالشوری حمایتی نداشتم. همین مسئله اسباب شد که درموقع تهمت دقیقه‌ای بدون مشاوره با وکیل بمیل خود بمهر مجلس بوزیرمخصوص که حاکم دارالخلافه بود نوشت که فلانی‌محل ظن‌قتل اتابك‌است. خلاصه چهارشب بدون استنطاق محبوس بودم. عاقبت بی‌گناهی‌من‌محرك غیرت‌اخوان من شده، ایرادات قانونی وارد‌آورده، امر باستخلاص من صادرشد[2]...»

۱ــ ازیادداشتهای عون‌الممالک که دراختیار پرویزصدیقی است.

۲ــ از یادداشتهای میرزا عباسقلیخان که دراختیاردکتر فریدون‌آدمیت است.

گزارشهای سفارت انگلیس و قتل اتابک

میرزا عباسقلیخان در یادداشتهایش ذکری از صنیع الدوله میکند و او را یکی از عوامل توقیف خود میداند. دشمنی صنیع الدوله با میرزا عباسقلیخان علت دیگری هم داشت و آن همکاری وی با سعدالدوله بود. سعدالدوله که با صنیع الدوله دشمنی دیرینه داشت و سالها خانواده او و صنیع الدوله باهم مبارزه میکردند، در این هنگام داوطلب مقام ریاست مجلس شورایملی بود و از این لحاظ نیز بین آنها مبارزاتی جریان داشت. پس از قتل اتابک، صنیع الدوله زمینه‌را برای نابودی میرزا عباسقلیخان وسعدالدوله آماده دید و علاوه بر دستوری که برای توقیف میرزا عباسقلیخان صادر کرد با سفارت انگلیس در تهران نیز تماس گرفت، تا از این راه نیز لطمه‌ای بمخالفان خود وارد کند. جرج چرچیل دبیر شرقی سفارت انگلیس در تهران در گزارش بسیار محرمانه‌ای که بتاریخ سوم دسامبر ۱۹۰۷ (ذیقعده ۱۳۲۵ ه) به «سرسیسیل اسپرینگ رایس» وزیر مختار انگلیس در تهران داده، ماجرای ملاقات خویش‌را با صنیع الدوله در این باره باطلاع وزیر مختار رسانیده است. گزارش چرچیل که ضمیمه گزارش وزیر مختار انگلیس برای (سرادوارد گری) وزیر خارجه انگلستان فرستاده شده، متضمن صورت مذاکرات (چرچیل) و (صنیع الدوله) رئیس مجلس شورایملی ایران بوده که در آن چرچیل چنین نوشته است:

بسیار محرمانه

بنا به تقاضای صنیع الدوله رئیس مجلس پریروز برای صرف ناهار بمنزل ایشان رفتم. بعد از ناهار مذاکره بسیار طولانی و خصوصی درباره بحران کنونی کشور با هم داشتیم. صنیع الدوله اظهار داشت که قتل اتابک براساس مدارکی که شخصاً دیده و بر-اساس شواهدی که در اختیارش هست بیگمان کار حزب مرتجعان مخصوصاً دشمن خونی وی سعدالدوله بوده است و مدارک موجود جای کمترین شبهه در این موضوع باقی نمیگذارد، که همین عده پشت سر قتل بوده‌اند. یکی از سوء قصدکنندگان جوانی کم‌سن وسال و بی‌تجربه بوده[1] است که پس از ارتکاب عمل گرفتار شده و مدارکی که پیش وی

۱ــ اشاره به صادقخان پسر میرزا عباسقلیخان است که از خانه پدرش رانده شده بود.

بود و بدست مأموران افتاده هویت یکی ازانجمن‌های مخفی تهران را که این جوان و سایرهمکارانش عضو رسمی آن انجمن بوده‌اند فاش کرده است.

پدرهمین جوان که رئیس آن انجمن بود عجالتاً گرفتارشده است[۱].

اسنادی که در خانه آنها کشف شده نشان داده است که سپهدار، فرمانفرما، علاء الدوله، امیربهادرجنگ، نایب السلطنه[۲] وسعدالدوله همگی پول دراختیارانجمن گذاشته ونیزعده‌ای ازعمال خود را بعنوان مشروطه‌چی وارد آن انجمن کرده بودند. عمال شخص اخیر «سعدالدوله» مخصوصاً در آن انجمن فعالیت فوق‌العاده داشتند و سایر اعضاء را معتقد کرده بودند باینکه «رئیس‌الوزراء اتابك» و رئیس مجلس «صنیع‌الدوله» هردو خائنند که دست بدست هم داده میخواهند ایران‌را به‌بیگانگان بفروشند».

چرچیل درگزارش خود می‌افزاید «... صنیع‌الدوله اظهار داشت از آنجائیکه ایمان قطعی داردکه اشخاص مذکور محرکان حقیقی این سوء قصد هستند وازآن بدتر چون مطمئن است‌که همه‌آنها با پشتیبانی محرمانه شاه دست باین عمل زده‌اند ونیزاز آنجائیکه خود این اشخاص کاملاً میدانندکه توطئه‌آنها عنقریب در زیر پرتو اسنادی که بدست وکلا وریاست مجلس افتاده است فاش‌وعلنی خواهد شد، لذا او «صنیع‌الدوله» حق دارد ازعواقب این جریانات که رشته‌اش منتهی به‌دربارسلطنتی میشود بترسد[۳]...»

باری، همانطوریکه قبلاً نوشته شد، پس‌ازدستگیری میرزا عباسقلیخان نامه‌ای بامضاء دویست نفرازاعضاء جامع آدمیت خطاب به‌مجلس‌شورایملی‌ودولت نوشته شده‌که درآن امضاءکنندگان‌خود را شریك اتهامات وارده به‌میرزاعباسقلیخان دانسته‌وتقاضای استخلاصش را نموده بودند. دو روز بعد ازرسیدن این نامه عباسقلیخان اززندان‌آزاد گردید وازشدت تأثرمدتی خانه‌نشین شد.

۱ــ منظورمیرزاعباسقلیخان است.

۲ــ اینان اغلب درباریان مستبد ودشمن مشروطه بودند.

۳ــ اسناد بایگانی راکد وزارت خارجه انگلیس F . O . 371 - 311 .

سفر ایتالیا

پس از قتل اتابك و توقیف میرزا عباسقلیخان و دست یافتن نظمیه ومجلس شورای‌ملی به‌اسناد ومدارك جامع آدمیت، نظر درباریان و شاه، نسبت باین تشکیلات شبه فراماسونری تغییر کرد.

جامع آدمیت گرچه ازنظام و مرام فراموشخانه ملکم پیروی مینمود و عده‌ای از سرجنبانان آن نیزدرلژهای اروپا وهند «ماسون» شده بودند، معهذا همانطوریکه قبلاً گذشت سازمان مزبوربستگی رسمی با فراماسونی جهانی نداشت، وصرفاً تقلیدی ازاین‌فراموشخانه وتشکیلات ملکم وتعقیب کارهای‌گذشته بود. این گسیختگی جامع آدمیت ازسازمانهای ماسونی جهانی ازیك‌سوگروهی‌را بعضویت‌آن میکشانید وازسوی دیگربرخی ازاعضای جامع را ازآن رویگردان‌کرده بعضویت درلژ بیداری متمایل میگردانید و کم‌کم کار به آنجا کشیده شدکه همین‌گروه زمزمه مخالفت را با جامع سازکردند.

امنای جامع آدمیت هم‌پس‌ازآنکه‌مشاهده‌کردندکه دفاترواسنادشان بدست نظمیه افتاد، تصمیم به‌علنی‌کردن‌سازمان سری‌خودگرفتند وباروش‌جدیدی شروع بکارکردند. آنچه مخصوصاً در این دوره قابل توجه است اظهار تمایل محمدعلیشاه به ورود در جامع پس ازدسترسی نظمیه به اسناد آن میباشد. شاه بقید سوگند شفاهی وکتبی دائر بر قبول اصول مشروطیت، بعضویت این جمعیت پذیرفته شد: «... همینکه میرزا عباسقلی ازمجلس خارج شد درقلیل مدتی جمیع شاهزادگان و امرا وبزرگان ووزراء راداخل درانجمن‌آدمیت نمود. هرکس بخیالی دهرآدمی بهوائی. ازاین پس برقیمت آدمیت افزود...

از قرار تحقیقات مکتسبه اعلیحضرت هم وارد شد وسه‌هزار تومان برای دخول به مجامع آدمیت بذل فرمودند...» (۱)

وازاین پس جامع آدمیت فعالیت نیمه علنی خویش را آغاز کرد و تشکیلات

---

۱ ــ طرح تقلب جدید ص ــ ۱۸ و۱۶

سری فراموشخانه وطرز ورود درمحافل و تشکیلات وجلسات وآئین عضویت آن تغییر نمود و جامع نفوذ سیاسی فراوان بدست آورد بطوریکه میرزا عباسقلیخان تصمیم گرفت برای دیدن میرزا ملکم خان ،که سالهای آخر زندگی را درمقام سفارت ایران درایتالیا میگذراند باروپا سفر کند . قبل ازعزیمت وی ، محمد علیشاه نامه‌ئی برای ملکم نوشت واز میرزا عباسقلیخان ستایش کرد :

جناب پرنس ملکم خان - خالق ذوالجلال تکالیف آدمیت را ازاول ایجاد عالم برکل انسان واجب فرموده وتمام انبیاء و اولیاء و پیران هرصنف و راشدین هرقوم‌را برای تفسیر وتصدیق آن فرستاده است .

سعادتمندکسیکه براسرار خلقت خود ووظیفهٔ مأموریت بشری خود واقف‌گردد زیراکه این جوهر ذاتی وتوفیق آسمانی درکمون وبطون خلقت انسانی از بدو خلقت الهی الی انقراض عالم بودیعه نهاده شده است و برهر انسانی واجب است‌که شرافت ذاتی خود رابشناسد . حمد میکنم خدا راکه‌آن جناب نظر بسعادت‌آسمانی و شرافت ذاتی و تجارب متمادی عمر درکل معظمات امور دنیا مدخلیت تامه داشته حاصل تمام عمر خود راآشکار و پنهان صرف ترقیات وطـن مقدس و حفظ استقلال دولت ایـران کرده‌اند و مابذات مقدس شاهانه تشکر نعمت وجود و تصدیق خدمات بزرگ‌ومراتب علم ودانش‌آنجناب را می‌کنیم . بدیهی‌است‌کمال تأسف را داریم‌که پیشینیان ازماجرا پی به اسرار وعشق دانش وعلم و اطلاع و خیالات عالیه و افکار منوره شما آنطوریکه هستید نبرده‌اند . اینك برسعادت بخت ایران به‌اعلا درجه خدا را شاکریم‌که شرافت آدمیت‌که ثمره علم دنیا واثر خامه شمااست دراین قرون اخیره به مجاهده‌کثیره وهم مردانه یکنفر اولادغیرتمند ایران میرزاعباسقلیخان‌که خود را ازروی‌حقیقت فدوی‌و خادم اتفاق‌آدمیت و حافظ‌امنیت وناشرمعارف شما وترقی ایران‌میداند و وظیفه‌آدمیت را ازبیست وشش‌سال قبل تاکنون بتدریج شایع و منتشرکرده است ، سهل‌است جـدّبه درستکاری وصداقت وکمال‌خیرخواهی و نوع‌پرستی و فداکاری مشارالیه درسمع‌شاهانه از مخصوص‌کرده‌است . چون‌ذات مقدس‌ما ازبدایت‌سن جویای‌معارف ، مراقب نجات

ایران وشایق نشر عدل بوده‌ایم لذا طلوع آفتاب آدمیت راکه ثمره مشقت اولاد ایران میرزاعباسقلیخان است درعصر سلطنت خود یکنوع تفضل الهی و سعادت آسمانی نسبت به‌خود میدانیم و بهمان شرایط دستورآدمیت راآن‌دستور دانشمند فرزانه و فیلسوف یگانه بتمام وظایف وفرایض آدمیت مادام‌الحیات باتمام‌قوای ملوکانه خود تعهد واقرار میکنیم . بل‌خود را اول حافظ حقوق‌آدمیت و سالار قوم و علمدار استقلال وآدمیت میدانیم و امیدواریم ازشدت مراقبت‌به فرایض و حفظ‌شرایط‌آدمیت همیشه شاه متدین اسلام وایران باشیم . حالا بر آن جناب است که‌آنچه از ذخایر معارف و اسباب‌ترقی‌در مخزن عمرخود نهفته داریم بتوسط‌اولاد ایران نصیب‌آدمیت‌ایران سعادتمند تازه خود بنمائیم و یقین بدانیدکه هیچیك ازنکات دقایق فرایض‌آدمیت را فراموش و بلااجرا و مهمل نخواهیم‌گذاشت وخودراخیرخواه‌کل بنی‌انسان خاصه‌اهالی ایران میدانیم ودر حفظ اعتبار و امضاءشاهانه‌با تمام‌قوای خود خود داری‌نخواهیم‌کرد اینك بر آن جناب است که‌آن طرحهای نگفتنی‌که درخاطر نهفته دارید برای نجات‌ایران سعادتمند خود بدون‌هیچ ملاحظه‌صاف و پوست کنده بگوئیدواجرای همه‌آنها را ازذات مقدس‌شاهانه در تمام امور انتظامیه‌ایران منتظر ومترصد باشید ۲۸ شوال ۱۳۲۵ محمدعلیشاه‌قاجار .

میرزا عباسقلیخان روز ۲ ذیقعده سال ۱۳۲۵ بقصد ایتالیا ازتهران رفت . مخالفانش عزیمت اورا بصورت‌فرار جلوه داده درپایتخت شایعاتی علیه او پراکندند . او روز ۲۵ ذیقعده واردشهر رشت شد وبخانه نصرت‌اله‌خان امیراعظم گیلانی‌رفت‌خودش در این‌باره چنین مینویسد : ((... غریب‌تر ازهمه این بودکه درساعت ورودمن به‌رشت در محضر حکومت نیم ساعتی نگذشته میرزا مهدیخان گرگانی‌الاصل ملایری‌المسکن که منشی جناب‌ناصرالملك بوده از بدرقه‌آقای خود ازبادکوبه وباطوم مراجعه میکرد و با من‌شناختگی داشت ، واردمحضر حکومت‌گردید وآهسته بگوش من گفت ازخاك روسیه نروید . علت پرسیدم . گفت میرزاصادق‌آقای تبریزی‌که در هنگامه قتل اتابك اورا هم گرفته بودندو حبس‌بود ، ازطرف‌طایفه‌ای ازقبیل‌آقای تقی‌زاده وملك‌المتکلمین و جمعی از مجاهدین‌که درتهران هستند مأمور شده‌است‌که دربادکوبه و باطوم‌شمارا به

مجاهدین آنها نشان بدهد تاشما را بقتل برسانند. گفتم با این حرفها نباید اعتماد کرد. اصرار کرد، قسم داد فردای آن روز باخضور سید، ندیم باشی آمد دست مرا بوسید و من روی او را بوسیدم. بسمت تهران عازم شد و من برای تدارک مایحتاج سفر در رشت ماندم. در آن چند روز اقامت یك شب در خانه معین همایون رشتی ویك شب در خانه معزالسلطان رشتی میهمان بودم. در آن مهمانی از اعاظم گیلانی از جمله جناب محتشم السلطنه آنوقت و سردار معتمد حالیه، که پسر عموی جناب سردار منصور است، حاضر بود. و نیز دو نفر از مجاهدین قفقازیه که برای اصلاح امور فیمابین مجاهدین رشت از طرف مجلس مرکزی خود مأموریت داشتند در هردو مهمانی حاضر بودند باکمال ادب ازمن سئوالات میکردند و باکمال راستی به آنها جواب گفتم. نتیجه بعضی از اقدامات را امیر اعظم برای آنها بدون اطلاع من ذکر کرده بود. درمجلس دوم دیدم آن آقایان قفقازی با یکدیگر زمزمه و نجوی دارند. عاقبت امیر اعظم گفت حضرات از اقدامات عالیه شما که مبنی بر نجات ایران و ترقی نوع بود داست، تشکرات فوق العاده دارند ولی بدبختانه از طرف آقای تقی زاده و جناب ملك المتکلمین به مرکز مجاهدین و از مرکز مجاهدین به تمام مجاهدین گیلان وقزوین وتهران وبادکوبه وباطوم بخط قرمز حکم صریح صادر شده است که هرجا شما را بیابند خوب پذیرائی نمایند. اما منکه امیر اعظم هستم صلاح میدانم که به قزوین و تهران هم نروید. به لباس مبدل به عربستان و نقاط دیگر فرار نمائید. برای این شاهزاده برومند خندیدم، وچون مسافرت فرنگ را بکلی فسخ عزیمت کرده بودم کالسکه کرایه ای خواسته یکسره به تهران رفتم. همه مدت مسافرت ۱۲ روز طول کشید. برای من این مسافرت مختصر اسباب معرفی خیلی ازمردم شد و بر تجارب و مردم شناسی من افزود...))[۱]

مراجعت به تهران و انشعاب

بدین ترتیب در بدو ورود میرزا عباسقلی به رشت، خبر احتمال وقوع سوء قصد علیه وی را باو دادند. از طرف دیگر اطلاع رسید که در جامع آدمیت انشعاب حاصل شده و انجمن حقوق انزاع خود را از جامع اعلام کرده است. بعلاوه مخالفان او شایع کردند، که میرزا

۱ – یادداشتهای فوق نقل از دفتر خاطرات سال ۱۳۲۵ – میرزا عباسقلیخان است.

عباسقلیخان وجوهات خزانه جامع‌را برداشته به‌منظورخوش‌گذرانی درفرنگستان قصد فرار ازایران را کرده‌است.[۱]

عباسقلیخان وقتی ازاین اخبار مطلع شد، تصمیم به مراجعت گرفت و یا بقول مخالفانش اورا برگردانیدندو بهرحال اوپس از چهارده روز بتهران برگشت و بلافاصله در خانه معتمدالدوله، کارگردانان جامع را احضارکرد و جلسه‌ای تشکیل دادند. عون‌الممالك دراین‌باره چنین مینویسد: «... شب دوشنبه هشتم ذیحجه۱۳۲۶ جامع در منزل معتمدالدوله منعقدگردید. همه‌حاضر شدیم.صبح‌زوده‌رفتیم‌بخانه معتمدالدوله گفت یك پرده بشما نشان میدهم مخفی بماند. وارداطاق شدم آقا میرزا عباسقلیخان و پسرش[۲] رادیدم مات شدم‌آن‌روز جلسه چهارده نفری تشکیل گردید. روسیاهی برای اشخاص‌ماندکه شب و روز درصدد اخلال‌امورات بودند، تا امروزکه یازدهم ذیحجه است بحمدالله امورات‌وجوامع درکار واخوان بانهایت قوت‌قلب‌استوار وپابدار هستند..» در این جلسه عده‌ای از تشکیلات مطرود و بعضی‌که تقاضای تجدید ورود کردند، پذیرفته شدند. وبدین ترتیب بحرانی‌که آغازشده بودموقتاً فرو نشست.

درحالیکه میرزا عباسقلیخان بار دیگر میخواست فعالیت سیاسی خود راآغاز کند، ناگهان‌حادثه‌پرتاب‌بمب بوسیله افراطیون‌وقفقازیها وسوءقصدبمحمدعلیشاه‌صورت گرفت که‌چنانکه‌همه میدانندبه‌بمباران مجلس‌منتهی‌گردیدو ناگزیرفعالیت‌اونیز متوقف گشت. محیط‌طباطبائی‌دراین‌زمینه مینویسد: «... حادثه‌پرتاب‌شدن نارنجك‌به اتومبیل

۱ــ محیط‌طباطبائی مینویسد: «مشارالیه درصدد برآمد باپولهائی‌که‌ازاین راه‌به‌دست آورده بود ازایران خارج‌شود ولی‌کسانیکه اغفال‌شده اوبودند در رشت‌وسیله بازداشت اورا فراهم‌آوردند ویحیی میرزا کارهای‌اوراکه جنبه‌کلاهبرداری داشت بـه‌مجلس‌شورا نوشت و درخواست کردکه قبل ازتفریق محاسبات مردم‌اغفال‌شده،اورا نگذارند ازایران‌برود وبدین طریق فضیحتی‌که دامن‌عباسقلیخان آدمیت‌را گرفت بطور غیرمستقیم بحسن‌شهرت ونام نیك ملکم‌هم لطمه وارد آورد...» ملکم و آثارادس ـ یط.

۲ــ میرزاعباسقلی خان از همسراولش دوپسر داشت‌که اولی‌را ازخانه‌اش‌طردکرد و دومی بنام تقی‌خان بودکه دربن جلسه‌همراه پدر بود.

شاه ازطرف حیدر عمو اوغلی واعضای حزب‌سوسیال‌دمو‌کرات پیش‌آمد . نظر به سابقه آشنائی که شاه بااو[میرزاعباسقلیخان] پیداکرده بود ، دستورداد عباسقلیخان راتوقیف کردند ودفترهائی راکه مشتمل براسامی اعضای مجمع آدمیت بود بدست‌آورد واسباب زحمت مردم از این راه فراهم آمد ولی عباسقلی راپس از دو روز باز داشت آزاد کردند...» (۱)

باوقوع این‌حادثه مبارزه‌همه جانبه‌شاه باهمه‌دستجات‌سیاسی حتی جامع‌آدمیت که خود شاه مستبد عضو آن بودآغاز گردید . انداختن بمب به‌کالسکه شاه واقداماتی که مجلسیان برای دستگیری بمب‌اندازان ومتهمین بسوء قصدکردند ، سبب‌شد تا محمد علیشاه ودرباریان مستبد بتلافی‌ومقابله باآزادیخواهان وهمه‌دستجات سیاسی برخیزند درباریان موفق شدند ، محمدعلی‌شاه را اغوا کنندکه مجلسیان با اودشمنی دارند، و سودای برانداختن و اعدام‌اورا درسر می‌پرورانند . دراین‌ماجرا عامل سیاست‌خارجی را نیز نباید نادیده‌گرفت . عمال روس درسفارت و قزاقخانه نیز در برانگیختن شاه دست‌داشتند . در مقابل‌حمایت‌روس ازشاه، انگلیسها بااومخالفت‌و دشمنی‌میورزیدند و بهمین‌جهت عوامل ملیون ضد دربار را تقویت میکردند . خان ملک ساسانی ضمن شرح ملاقاتش بامحمد علیشاه در اسلامبول مینویسد:

«... محمدعلیشاه میگفت : ملک‌المتکلمین که اززمان شاه شهید با انگلیسها ارتباط داشت وجیره خوار ظل‌السلطان بود وبرای رسیدن ظل‌السلطان بسلطنت هم‌کار میکرد[ملک‌المتکلمین وظل‌السلطان هردو عضو لژ ماسونی بیداری ایران بودند] و توسط اوسید جمال‌الدین اسدآبادی رابهمین منظوربه‌پطرزبورغ فرستادند وامپراطور روس نپذیرفت ، بعدازمردن پدرم بازهم ظل‌السلطان بخیال سلطنت افتاد وازهیچگونه تحریک و دسیسه خود داری نمیکرد . یکروزملک‌المتکلمین در باغ‌مجلس بالای میز خطابه رفته وفریاد کرده بودمحمدعلیشاه فلان‌فلان شده فرارکرد وایران‌جمهوری‌شد. من ازآن روز سخت عصبانی شدم وکینه این مشروطه طلبهای مزدور را در دل گرفتم

۱ــ ملکم وآتاداوس ــ لج .

همینکه روسها فهمیدندکه ازکارکنان انگلیسها رنجیده‌ام به‌آتش دامن زدند..»(۱)

عناد انگلیسیها بامحمدعلیشاه منحصراًبامنافع‌سیاسی آنها بستگی داشت یعنی درواقع انعکاس رویه روس مآبانه شاه ودربارش بود. درتعیین‌جهت سیاست دول‌بزرگ‌منافع‌خاص آنها برتمام عوامل وملاحظات دیگرحکومت میکند، ودر منطق خشك‌سیاسی‌جزاین نیز نمیتوان انتظاری‌داشت. دولتها هرچندجابرو ستمگروفاسد وبدخواه‌ملت‌باشند چنانچه منافع ممالك‌بزرگ را مرعی‌دارند، ازجانب آنها ایمن‌خواهند بود ونسبت به کردار پلیدشان عکس‌العملی بروزنخواهدکرد. ولی‌همان دولتهاحتی اگرصمیمانه داعیه آزادیخواهی داشته‌باشند، هرگاه دولت‌های بزرگ را زیرپاگذارند مورد بی‌مهری آنان قرارمیگیرند واین‌است سیاست واعمال‌سیاستمداران بزرگ.

برخورد این‌عوامل مختلف داخلی وخارجی وفعل و انفعال آنها محیط متشنج وپرماجرائی‌رابه وجودآورد. تندروان برستیزه‌جوئی‌خود بادربارافزودند ومحمدعلیشاه نیز درایستادگی خود سخت‌ترگردید. عامه‌مردم ابزاربدون اراده پیشوایان خودبودند که‌آنهارا هرگونه که میخواستند بکارمیانداختند وهمین امرباعث شدکه‌تا امروزمردم به مشروطه بادیده شك‌وتردید وبی‌علاقگی بنگرند. درآن زمان آنچه پیشرفت‌نداشت منطق‌و استدلال بود. هرکس از مدارا و اعتدال‌سخن‌میگفت یامورد‌خشم محمدعلیشاه قرارمیگرفت و بجرم آزادیخواهی مطرود میگردید و یا ازجانب تندروان افراطی به جرم اتهام سازش بادربار محکوم میشد.

درچنین کیفیات هیجان‌آور قضیه میدان توپخانه دراوایل‌ذیقعده ۱۳۲۵ (دسامبر ۱۹۰۷م) پیش‌آمد. انبوه مردم درمیدان توپخانه‌اجتماع‌کردند وبه‌شعاردادن «مشروعه» خواهی در مقابل «مشروطه» طلبی برخاستند. درنهم ذیقعده (۱۵دسامبر) گروهی از مستبدین به‌سوی مجلس هجوم آوردند وچندگلوله شلیك‌کرده وعربده‌کشان بازگشتند. شایع گردید که محمدعلیشاه قصد بمباران‌کردن مجلس را دارد. قبل‌از آغاز بمباران مشروطه‌خواهان خود را برای دفاع و زدوخورد آماده‌کردند. اکنون باید دید درآن شرایط جامع آدمیت‌که محمدعلی‌شاه مستبدراعضوخودکرده بود، چه‌میکرد. درخاطرات

۱ـ اطلاعات ماهانه سال‌اول شماره ۵ ص۲۶

دست‌نویس میرزا عباسقلیخان، نامه‌ای نقل شده که نویسنده مدعی است آنرا بوسیله یکی ازشاهزادگان برای شاه فرستاده‌است:

«... به‌فروعات نمی‌پردازم، موقع‌خطر است چاره جز ادای حق کلمه و عرض حسابی ندارم. بقای ایران‌را منحصر به‌ایفای عهود ملوکانه میدانم ورفع انقلاب‌راواجب میشمارم، تفرقه مفسدین خانه برانداز را فریضه ذمه شاهانه قرارمیدهم.

برای رفع انقلاب باعزم خیرخواهانه مقررفرمائید چندنفر ازعلماء و چند نفر از وزراء ازطرف اعلیحضرت همایونی و چند نفر از وکلا و علماء ورئیس دارالشورای ملی شیدالله ارکانه بنشینند و آنچه درنجات و فلاح عامه و بقای ایران رأی دادند، دولت و ملت و سلطنت بدون تخلف اجراء نمایند واین بلای مفسدین را ازعموم‌اهالی مرتفع گردانند...»[1]

درهمین دفترچه خاطرات نویسنده جوابی را که‌گویا محمد علیشاه درزیر نامه نوشته چنین نقل‌کرده است «... من ابداً سبقت نخواهم کرد، آسوده باشید...»[2] اصل این نامه و جوابی را کــه شاه درذیل‌آن نوشته بدست نیامد وفقط رونوشتی که میرزا عباسقلی نوشته است، در دفترخاطرات او ضبط شده‌است. بهرحال‌کار محمد علیشاه با مشروطه‌خواهان از ایـن نوع سئوال و جوابها گذشته بود و شاه مستبد و اطرافیانش برای نجات خود جزجنگ وستیز با مشروطه‌خواهان راه‌دیگری نداشتند. و شدآنچه که میبایست میشد.

انجمن حقوق تشکیلات سری جامع آدمیت، چون تقلیدی از سازمانهای داخلی فراماسونری بود،[3] برای اجرای فعالیتها ومبارزات‌خود

۱ــ نقل از دفترچه خاطرات عباسقلیخان آدمیت.

۲ــ ایضاً همین دفترچه.

۳ــ فراماسونهای جهان از روزیکه فعالیت سیاسی آغاز کردند در کنار سازمانهای مخفی خود، چندین انجمن، کلوپ، باشگاه جمعیت خیریه، انجمن‌تعاونی‌تشکیل‌دادند وهنوز هم چنین سازمانهائی دارند. در این سازمانها فراماسونها جلسات نیمه‌رسمی خودرا برگزار میکنند وفعالیتهای روزانه را هدایت مینمایند. درتهران و شهرستانها هم‌اکنون تعدادزیادی انجمن، باشگاه، وجمعیتها بنام‌های مختلف وبااجازه‌نامه رسمی مقامات دولتی تشکیل شده‌که در جای دیگر ازآنها یاد میشود.

تشکیلاتی بنام «انجمن حقوق» بوجود آورد. قبلاً گفته‌شدکه انجمن حقوق نام یکی ازارکان چهارگانه جامع بود، ولی برای اینکه مأمورین نظمیه و دربار مانع فعالیت آن نشوند، ظاهراً سازمان مزبور بصورت تشکیلاتی مستقل معرفی گردید. انجمن حقوق را سلیمان میرزا اسکندری، شاهزاده علیخان اسکندری و انتظام‌الحکماء تشکیل دادند و ریاست آن کماکان با میرزا عباسقلیخان آدمیت بود که در روزنامه حقوق مقالاتی بامضاء «اولاد ایران۲۷۳» مینوشت.

عباس میرزا اسکندری در این باره چنین مینویسد: «...انجمن آدمیت‌که در واقع هسته مرکزی انقلاب مشروطیت ایران بشمار میرود، با همت شامرحوم‌شاهزاده علیخان و چند تن از آزادیخواهان دیگر تأسیس یافت و یکی از اقدامات اساسی آن انجمن این بود که پس‌ازورود اتابك به‌ایران به‌وی نزدیك شد وبمنظور اعتلای‌ایران و حفظ اساس مشروطه پیشنهادهائی به‌اتابك داد، اتابك هم تعهداتی‌کرد. محمد علیشاه از این قضیه مستحضر شد و بوسیلهٔ موقرالسلطنه پسرعموی امیرعلائی وسائل‌قتل اتابك فراهم گردید ولی دیری‌نگذشت که خود موقرالسلطنه نیزبدست مشروطه خواهان در تهران به‌دار آویخته شد.

اما سرنوشت انجمن آدمیت چنان بودکه با نیرنگ درباریان افراد نامناسبی‌به انجمن راه یافتند. ناچار بهمت شاهزاده علیخان و سران انجمن آن مؤسسه تعطیل گشت وانجمن دیگری باافراد صالح بنام انجمن حقوق‌تأسیس یافت‌که یکی‌ازنشریات آن روزنامه حقوق میباشد و یحیی میرزا وسلیمان میرزا آنرا منتشر میکردند...»[1]

درمدارك جامع‌آدمیت نامه‌ای بخط سلیمان میرزا بتاریخ۲۴شعبان ۱۳۲۵ (۱۹اکتبر۱۹۰۶) وجود دارد که این در باره تشکیلات جامع آدمیت و انجمن حقوق درشهرکرمانشاه چنین نوشته است:

«قربانت‌گردم امیدوارم‌که مزاج مبارك درکمال صحت و استقامت بوده باشد شرحی درکاغذ جناب معتضدالدوله مرقوم شده بود که شیر را سه روزی[2] محترماً نگاه

۱ــ نفت و بحرین ص ۴

۲ــ اشاره بدستگیری میرزا عباسقلیخان در واقعه قتل اتابك است.

۱۳۱

قربانت گردم   امیدوارم که مزاج مبارک در کمال صحت [illegible]

شرحی در کاغذ جناب مستطاب اجل [illegible] مرقوم شده بود [illegible]

[illegible]

[illegible] آدمیت [illegible]

باز آدم [illegible] خلاصه [illegible]

[illegible]

اخوان انجمن حقوق تشکیل بدهیم [illegible] انجمن

حقوق و اعانه ایشان [illegible] اخوان آدمیت

حضرت جناب مستطاب اجل [illegible]

[illegible]

آدمیت آموخته [illegible] مشروطیت و آزادی

نامه سلیمان میرزا اسکندری به عباسقلیخان آدمیت ۲۴ شعبان ۱۳۲۷ هجری

داشته‌اند معلوم است همیشه شیردر زنجیر بوده اما الحمدالله که شیرمشروطیت وآدمیت و بعد تمام آدمیان راکه میتواند زنجیر نماید . الحمدالله دانستندکه شیر در حبس‌هم باز آدم سازد و خلاصه بنده در ورود به‌کرمانشاه شش روز سخت ناخوش شدم و هنوز بقیه‌کسالت باقی است با وجود این بهمت شیرآدمیان و سایر اخوان انجمن تشکیل نمودم ومدرسه‌هم باسم‌کرمانشاهان بتصویب انجمن حقوق واعانه ایشان امروز پنجشنبه بود افتتاح شد اخوان‌آدمیت مخصوصاً جناب‌معتضدالدوله وقوام‌التجاربی اندازه‌همراهی فرمودند بنده که کسی را در اینجا درست نمی‌شناختم لیکن بفریادها و مطالب‌که در جامع آدمیت آموخته بودم بقدر امکان معنی مساوات ومشروطیت وآزادی و برادری و آدمیت بقدر فهم خود بیان‌کردم و آدمیان را بهیجان آوردم و تاکنون عده‌آدمیان به پانزده رسیده وتمام اهالی‌کرمانشاهان خودرا درهر کار مثلاً درانتخاب بلدی بحکمیت مجلس حقوق راضی شده‌اند ومستبدین بهمت اخوان آدمیت بکلی متزلزل هستند .

خدمت تمام اخوان آدمیت مخصوصاً آقا میرزا داود خان وآقا میرزا غلامعلی‌خان وحضرت والاعضدالسلطان وسایراخوان‌آدمیت‌عرض‌بندگی وارادت دارم.مستدعیم که تقریباً سی جلد ازکتابهای جلد سبز[۱] اجازه بدهیدکه بفرستند و از برای انجمن‌هر دستوری لازم است مرقوم فرمائید . اسامی اخوان کرمانشاهان از اینقرار است :

۱ــ جناب معتضدالدوله

۲ــ جناب قوام‌التجار

۳ــ جناب میرزا رفیع خان

۴ــ اخوی میرزا عیسی (برادر سلیمان میرزا)

۵ــ مصطفی خان

۶ــ ابوالقاسم میرزا

۷ــ میرزا عبداله خان

۸ــ میرزا فرج‌اله خان ناظم پست

۱ــ منظور مرامنامه و نظامنامه فراموشخانه ملکم بنام (اصول آدمیت) است .

۹ـ لطف‌اله میرزا

۱۰ـ محمد هادی میرزا اخوی مرآت‌السلطان

۱۱ـ میرزا حسین علیخان

۱۲ـ میرزا حسن خان

۱۳ـ میرزا سید خلیل خان

۱۴ـ رضی‌الملك

۱۵ـ بنده سلیمان میرزا

این اخوان که بتوسط معتضدالدوله و میرزا رفیع خان و میرزا عبداله‌خان و قوام‌التجار وارد شده‌اند وعیسی میرزا بمصداق و انذر عشیرتك‌الاقربین بتوسط بنده وارد شده صورت تعهدات و وجوه گمان میکنم که مستقیماً بتوسط آنها رسیده‌یا خواهد رسید . بنده هم انشاءاله اگر اجازه دادند و مجلس حقوق و آدمیان تصدیق کردند بعد از رمضان شرفیاب خواهم شد .

حالیه کـه اهل کرمانشاهان از اخوان وغیره تمام این مطالب را بتوسط بنده منتشر مینمایند وبنده از صبح تا غروب مشغول دوندگی وکارهستم تا چه پیش آید.تمام اخوان کرمانشاهان خدمت آدمیان تهران عرض سلام بسیار میرسانند راستی بدیع ـ الحکماء بمیرزارفیع‌خان نوشته بودکه‌میرزامهدی‌خان ومحمدعلی‌خان کتابفروش مردود شدند . تجدید امانت نمائید ،بنده که باور نکردم مستدعیم اگر زحمت نباشد شرحش را مرقوم فرمائید زیاده بقربان تمام اخوان آدمیت ـ سلیمان آدم »

کارت عضویت انجمن حقوق یا همان الفبائی که میرزا ملکم خان برای اصلاح خط فارسی ساخته بود به طبع رسیده و روی آن مصرع «بنی‌آدم اعضای یکدیگرند» درج گردیده است .

چنانکه گذشت «انشعاب» و آغاز مبارزه با عباسقلیخان بوسیله انجمن‌حقوق و سایر مخالفان جامع آدمیت ، از روز عزیمت وی ازتهران بقصد ایتالیا شروع شد وکار بدانجا کشید که میان منشعبین و هیئت مدیره جامع ستیزگی و اختلاف شدید افتاد .

منشعبین بامخالفان سابق جامع که مترصد فرصت ووارد آوردن آخرین ضربت بجامع بودند، همدست شده جبهه متشکلی بوجود آوردند و بمبارزه و تبلیغات منظم و دامنه داری پرداختند . درنتیجه وقوع این انشعاب ضربه شدیدی به تشکیلات ومقام معنوی جامع آدمیت وارد آمد که به آسانی جبران پذیر نبود . انجمن حقوق روز ۲۴ ذیقعده ۱۳۲۵ اعلامیه‌ای در روزنامه حبل‌المتین باین شرح منتشر کرد:

به عموم ملت اخطار و اعلام میکنیم ازقرارمسموع این انجمن محترم را نسبت میدهند به میرزا عباسقلیخان. ما اعضای این جمعیت محترم از این تاریخ شخص او را نمی‌شناسیم و اورا خائن دولت وملت ومخل اساس مشروطیت میدانیم وهریك ازاعضاء کمیته که مربوط است به آن دستگاه از انجمن حقوق خارج و آنها را به عضویت نخواهیم پذیرفت .[1]

۲۲ ذیقعدةالحرام انجمن حقوق

متن این اعلامیه را انتظام الحکماء نوشت و عبداله کاوه مأمور درج آن در جراید گردید. بدنبال این اعلامیه ، اعلان دیگری بدین شرح انتشار یافت :

«هیئت محترم انجمن حقوق کـه در مقام حفظ مراتب مشروطه خواهی از بذل مال وجان خود دریغ نداشته و ندارند و به همت و همراهی متحدانه خویش بهیچوجه قصوری در وظیفه انسانیت ننموده‌اند ، این اوقات بواسطه بعضی حرکات قبیحه کـه از کمیته میرزا عباسقلیخان بروزکرده همچه تصور و مشهور افتاد کـه اعضاء این انجمن جزوکمیته هستند .

چند روز قبل اعلانی در روزنامه مقدسه حضورمبارك آقایان عظام عرض واظهار شد . محض تصریح و توضیح مجدداً اعلان و اخطار می‌شود کـه اعضاء متحده انجمن حقوق تبری ازآن کمیته می‌جویند ووجهامن‌الوجوه بااشخاص که حالیه نیابت از طرف

۱ـ در اعلامیه چاپ شده در حبل‌المتین جمله «... واو را خائن دولت وملت و مخل اساس مشروطیت میدانیم » حذف شده ولی در متن اصلی که در اختیار نگارنده است جمله فوق نوشته شده .

میرزا عباسقلی خان دارند ارتباط ندارند و آنها را جزو انجمن حقوق نمی‌شناسند. بخصوص بلیط سابق اعضاء را تغییر داده از غره ذی‌الحجه الحرام ۱۳۲۵ بلیط اعضاء جدید داده می‌شود و پشت بلیط بمهر مخصوص مدیر انجمن ممهور است. هرکس قبل از این تاریخ بلیط انجمن را مستمسك عضویت قرار دهد از درجه اعتبار ساقط خواهد بود- انجمن حقوق» و باین ترتیب ضربه قطعی دیگری به جامع آدمیت وارد آمد و آن انجمن متلاشی شد.

محمدعلیشاه هم فراماسون شد

چنانکه گفته شد، محمدعلیشاه نیز برای تحکیم پایه‌های متزلزل سلطنت خود بجامع آدمیت روی آورده بود و خیال میکرد بمحض اینکه عضو این جمعیت شد، درهای سفارت انگلیس بروی او باز خواهد شد و یا انگلیس مآبها دست از مبارزه با او برخواهند داشت. از اینرو ابتدا با وساطت اعضاء جامع آدمیت شفاهاً تقاضای عضویت آن‌را کرد و بعد تقاضای خود را کتباً عنوان نمود. میرزا عباسقلیخان درجواب وی نوشت: «... تومیخواهی آدم بشوی به من سر بسپاری ولی من نمی‌خواهم به تو تسلیم بشوم، هرچه میگویم همان است و بس. گفتیم وزیر مخصوص را تبدیل به سردار منصور بکن، قبول فرمود...»[۱] البته این جملات را عباسقلیخان عیناً در دفتر یادداشتهای روزانه خویش نقل کرده است، ولی آیا حقیقتاً چنین جمله‌ای را می‌توان به‌شاه مستبدی چون محمدعلیشاه نوشت یا نه؟ سئوالی است که جواب آنرا دراسناد محمد علیشاه اگر باقی مانده باشد می‌توان جست.

عون‌الممالك در یکی از دفاتر خاطرات خویش می‌نویسد: «... این روزها ترتیب جامع در رونق است. همه به‌التماس حاضر می‌شوند چنانچه علاء‌الملك در منزل سردار منصور گیلانی مرا به‌اطاق دیگر خواسته تملقات فوق‌العاده کرده است که من مشروطه طلبم. کاغذی که پرنس ملکم خان در اسلامبول باو نوشته بود بمن داد که ببین، من با او اتحاد دارم... حتی از شاه چندی است که واسطه می‌آید. میرزا

۱ـ خاطرات آدمیت از آرشیو دکتر فریدون آدمیت.

عباسقلیخان بعد از چند جور رد کردن وعذرآوردن و اتمام حجت قبول کرد به شرطها و شروطها . همه را حاضر شده از هرصنفی دونفر مأمور کرد ، بعد از دو روز انکار و تحاشی قبول کرد ...[۱] ».

میرزا عباسقلیخان در دفترچه خاطراتش شرح ورود محمد علیشاه را بجامع آدمیت وفراماسون شدن اورا نوشته است که خلاصه آن نقل میشود :

« ... پس از آنکه محمد علیشاه این دستخط را [منظور دستخط ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ است] داد وحاضر شد بهدارالشورای ملی برود وقسم یادکندکه بامشروطه هرگز مخالفت نکند وتمنی کردکه با دادن این دو امتحان تغییر ناپذیر مرا به آدمیت قبول نمائید . این خادم هم تشکیل جامع فوق‌العاده‌ای داده باجمعی ازاشراف اهالی ایران که داخل حزب آدمیت بودند شوری نمودم . عموماً گفتند منتهای آرزوی اهالی ایران همین است که پادشاه تااین درجه خودرا حاضر کند زیرا تاکنون چنین اقدامی ازهیچ پادشاهی ظاهر نشده است . تصور میکنم این پادشاه خیلی خوشبخت باشد که معنی خلقت خودراکه باسایرافرادنوع بشر شراکت دارد فهمیده‌است وخود را از یك سرشت مخصوص تصور نمیکند . خادم آدم نیزصورت فرمانی از جامع مقدس آدمیت نگارش داده وچهارده‌نفر ازآدمیان‌را مأمور کرده‌که درسلخ رمضان ۱۳۲۵ بحضور پادشاه بروند وهرگاه به‌اقدام و اجرای تمام کلمات و نکات مفاد مندرجه فرمان مزبور خودرا حاضر میکند آنوقت اصول مقدس آدمیت‌را به‌پادشاه القاء نمایند والا ایشان به‌پادشاهی‌خود مغرور و ما به آدمیت خود قانع باشیم[۲] » دستوری‌که از جامع صادر شد مبنی براین بودکه هیئت مزبوربه‌حضورشاه‌برساند.شاه‌قرآن‌را بدست بگیرد وایستاده قسم‌یادکندکه «به‌حقایق منوره‌قرآن مجید با ایمان پاك ونیت صادق قسم میخورم‌که ازتاریخ‌ذیل الی پایان‌عمر به‌خلاف دستور مقدس‌آدمیت رفتار نکنم ، واجرای تمام‌نکات ودقائق‌مندرجه اصول‌آدمیت‌راجز ئاًجزءبرذمه شاهانه‌خودواجب بدانم وهرگاه‌خدای‌ناخواسته‌دراجرای

۱ـ خاطرات عون‌الممالك از مجموعه اسناد پرویزصدیقی

۲ ـ دفترچه خاطرات میرزا عباسقلیخان سال‌های ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ از اسناد خانوادگی آدمیت .

تعهدات خود تکول کنم در دنیا و آخرت از حول وقوه خداوند قادر منقسم بی بهره و نصیب باشم» بعد از ادای سوگند حاجی ندیم باشی [پدر دکتر غلامحسین خوشبین] اصول آدمیت را از اول تا الی آخر القاء نماید و نیز در نزول این برکات خاصه که موجب استقلال ابدی سلطنت مشروطه ایران است هریك جداگانه با پادشاه دست مواحدت ابدی دائمی حقیقی بدهند وشهادت خودرا درهمین صفحه بنویسند ومهر کنند»

میرزا عباسقلیخان سپس مینویسد: «... برحسب دستور صادره هیئت مزبور بحضورشاه رفتند ایشان را برای اجرای دقائق فرمان حاضر دیده بمأموریت خود عمل کرده علاوه بر امضاء پادشاه همگی شهادت خود را نگارش داده سند دیگری اخذ و مراجعت کردند.» از قول پدر دکتر غلامحسین صدیقی نقل میکنند، هنگامیکه محمد علیشاه برای قسم دادن حاضر میشد، میرزا عباسقلیخان بیش از پانزده دقیقه او را معطل کرد. محمد علیشاه بشدت عصبانی گشت و بمصطفی خان وزیر تشریفات با تغیّر و تشدّد گفت «چقدر باید صبر کنم» قبل از اینکه شاه را باطاقی که برای قسم دادن آماده کرده بودند ببرند، میرزا عباسقلی خان پارچه سیاهی روی خود انداخت چنانکه در ظاهر بهیچوجه دیده نمیشد و فقط قرآنی که دردست او بود قابل رؤیت بود. وقتی شاه با غرور و نخوت وارد آن اطاق شد، ازدیدن شخصی که لباس سیاه پوشیده و قرآنی بدست داشت، ناگهان تغیر حالت باو دست داد. عون الممالك درباره این واقعه چنین مینویسد:

«... شب سلخ رمضان ۱۳۲۵ مأمورین هنگامیکه در خدمت «جناب والی ولایت»[۱] حاضر شده، ساعت دو و نیم حرکت کردند و به قرار ذیل:

ندیم باشی، میرزا محمد باقرمجتهد مازندرانی، ناظم العلماء ملایری، سردار منصور گیلانی، وزیر تشریفات مصطفی خان، میرزا محمود اصفهانی وکیل مجلس، یمین نظام، نصرالملك، عون الممالك، مصدق الممالك، انتظام الحکماء، معتمدالدوله،

---

۱ ـ در کتاب فکر آزادی نوشته شده (والی ولایت) اصطلاح اصول آدمیت برای رئیس جامع آدمیت یا امین کل (منظورمیرزا عباسقلیخان است) بود.

رکن‌السلطنه ، شیخ ابراهیم وکیل خمسه و موقرالسلطنه از محارم شاه . هیأت مزبور با درشکه رفته درب اندرون در آنجا پیاده داخل عمارت شدند . از آنجا وارد تالار محقری شده همه ایستاده، شاه هم ایستاده بطرز مرقوم دردستورالعمل مشغول قسم شدند بعد ازادای قسم روی صندلی حصیری محقری نشسته همه را امر به جلوس دادند ، همه نشستند. حاجی ندیم‌باشی اصول آدمیت [که‌همان کتاب‌قانون‌اساسی فراموشخانه‌ملکم‌بود] ازابتدا تا انتها قرائت کرد . بعد شاه در حاشیه نیم ورقی دستخط کردندکه القاء شده است. شاهزاده رکن‌السلطنه ضامن آدمیت شاه شد . درحاشیه ندیم باشی شرحی نوشت که بمأموریت خود عمل کردم . عموماً شانزده نفرسوای شاه پانزده نفر مهر کردند .

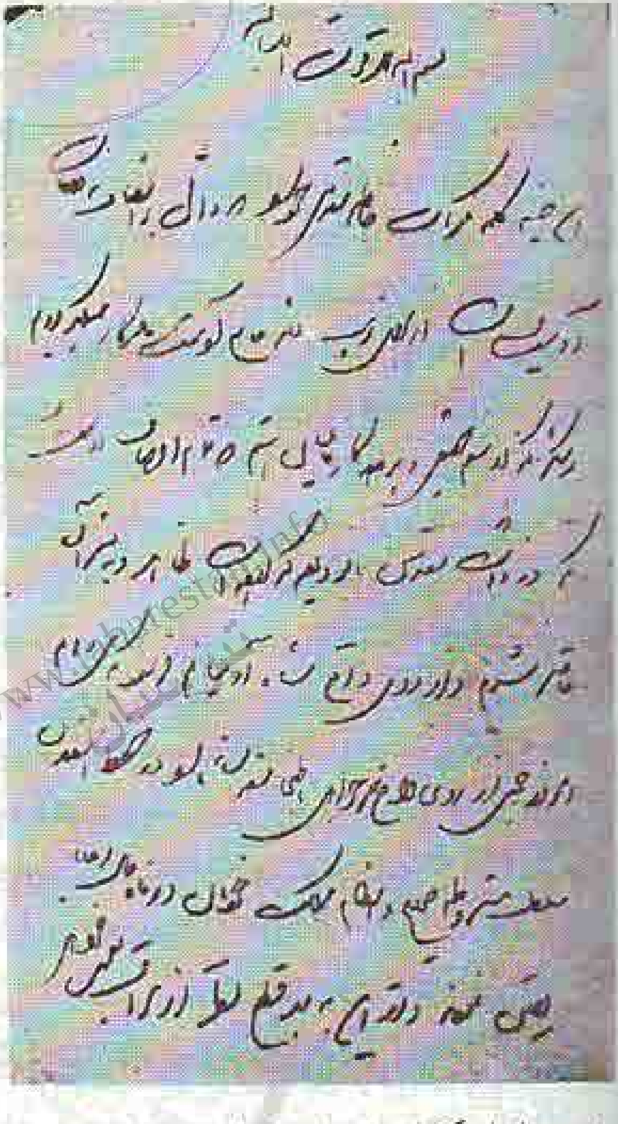
ساعت چهار برخاسته به منزل میرزا عباسقلیخان مراجعت کردیم ...»[۱] محمد علیشاه شرح ذیل را نیز در تأیید قبول اصول آدمیت و پشتیبانی از سلطنت مشروطه بخط خود نوشت و توسط امناء نزد رئیس جامع فرستاد :

بسم‌اله لاقوت الا باالله

این چندکلمه‌مکنونات خاطرمقدس‌خودراکه دال براتصاف به صفات آدمیت است از برای زیب دفتر جامع آدمیت را یادگار میگذاریم و شکر منعم حقیقی و پروردگار عالمیان هستیم‌که تمام اوصاف‌آدمیت راکه درذات مقدس‌ما بودیعه‌گذاشته است‌ظاهر وبه‌نشر آن‌حاضر شدیم وازروی‌واقع شاه‌آدمیانم فرمودکه‌میدانیم‌امروز جمعی‌ازروی‌واقع خیرخواهی باطنی‌ومقدسانه‌مارا درحفظ‌استقلال‌سلطنت‌مشروطه صحیح وانتظام‌مملکت خودمان‌دررفاه حال رعایا تعیین‌نمودند وازاین‌به بعدقطع‌ نظرازمراتب نعمت خواهی‌جداً خود رافدوی این‌مکنونات مقدسانه خاطرشاهانه وشخص ماکه‌حامی ومقوی‌این اساس‌هستیم میدانند. ازپادشاه مطلق وباطن اولیای حق‌تشریف‌شریف‌آدمیت‌رابرقامت‌ملت‌خواه‌خودابدالدهر پایدارواز‌خداوندتوفیق آدمیان‌رادرمساعدت‌فدویانه‌واقعی بااین‌نیات‌مقدس ملتمس‌هستیم. اللهم‌اجعل‌عواقب امورنا‌خیرأبه‌محمدوعلی‌وعترتهاالطاهرین وصل‌الله‌علیهم‌اجمعین لیله‌الفطر ۱۳۲۵،

---

۱ ـ خاطرات عون‌الممالک .



اعتراف نامه محمد علیشاه
بعد از فراماسون شدن

شاه پس از اینکه این قسم‌نامه واعتراف‌نامه‌را نوشته وبدست ندیم باشی داد ، از حضار خداحافظی کرد وتالار را ترک نمود .

امنای آدمیت سپس صورت جلسه فراماسون شدن محمد علیشاه را نوشته بدست مصطفی خان وزیر تشریفات دادند تا بامضاء او برساند . شاه در بالای صورت جلسه (ماسون) و (آدم) شدن این جمله را نوشت : «بطوریکه نوشته شده رفتار و القاء شد

محمد علیشاه قاجار، اینک متن سند فراماسون شدن محمد علیشاه !!

فریضه امناء ومأمورین ازجامع مقدس آدمیت است پس ازشرف اندوزی حضور مبارك بندگان اعلیحضرت اقدس شهریاری خلدالله ملکه و سلطانه بدون تخلف عموماً خود را در اجرای شرح ذیل مکلف دانسته بعد از القاء تمام نکات و دقائق مشروحه پادشاه را علمدار استقلال ایران و شاه آدمیان بدانند - و باید قرآن مجید را با عظمت منصوره در شرع مقدس به دست مبارك شاهانه گرفته رو بقبله اسلام بایستند و بفرمایند که در آن بشهادت ارواح مقدس انبیاء مرسلین و ملائکه مقربین و به عظمت خداوند ذوالجلال جل اله و به حقایق منوره قرآن مجید با ایمان پاك ونیت صادق قسم میخورم که از تاریخ ذیل الی پایان عمر به خلاف دستور مقدس آدمیت رفتاری نکنم و اجرای تمام نکات ودقائق مندرجه اصول مقدس آدمیت را جزءاً جزء برنمه شاهانه خود واجب بدانم و هرگاه خدای ناخواسته در اجرای تعهدات حضرت خود نکول نمایم در دنیا و آخرت از حول و قوه خداوند قادر منتقم بی بهره و نصیب باشم - بعد از ادای قسم فوق باید جناب مستطاب ندیم باشی با کمال ادب شمرده و اصول آنرا از اول الی آخر به ذات مقدس شاهنشاه ایران القاء نماید ووجه تعهد شاهانه را که یکهزارمثقال طلاست اخذ نموده با نهایت تعظیم و تکریم تبریك عرض کنند - و نیز در نزول این برکات خاصه الهیه که برحسب استقلال ابدی سلطنت مشروطه دولت علیه ایران است عموماً دست مبارك شاهنشاه را ببوسند وهریك جداگانه بپادشاه آدمیان دست مواحدت دائمی حقیقی بدهند و شهادت خود را درهمین صفحه امضائیه بنویسند و مهرنموده و مرخص شوند - اسامی حاضرین بحضور اقدس شاهانه از قرار شرح ذیل است :

جناب حاجی ندیم باشی - جناب آقا میرزا محمد مجتهد - جناب ناظم العلماء - جناب آقا شیخ ابراهیم زنجانی - جناب وزیر تشریفات - جناب سردار منصور - جناب نصرالملك - جناب عین النظام - جناب مصدق الممالك - جناب انتظام الحکماء - جناب عون الممالك - جناب آقا میرزا محمود تاجر اصفهانی - نواب اشرف والا رکن السلطنه که ضامن وجود مقدس شاهانه در مقام آدمیت خواهند بود - نواب اشرف والا معتمد -

الدوله ـ اعلیحضرت اقدس شاهنشاه ایران خلدالله ملکه وسلطانه ـ یکنفر از مخصوصین و محارم پاکیزه نهاد شاهانه که موقرالسلطنه خود بود . برای توضیح جسارت میشود که غیر از امناء و مأمورین محترم جامع مقدس آدمیت احدی در آن محضر مقدس حق شرف آندوزی و حضور ندارد فی لیله غره شهر شوال المکرم ۱۳۲۵» .

در حاشیه نامه نوشته شده است که «تاریخ لیله غره شهر شوال ۱۳۲۵ این بنده حاجی ندیمباشی که مفتخر به آدمیت هستم القاء مراتب مقرره اصول آدمیت را برذات ملکوتی صفات اقدس شاهنشاهی ارواحنافداه نمودم بتمام مراتب اقرار فرمودند و با انوار مقدسه آدمیت که امناء و مأمورین جامع مقدس آدمیت بودند شهادت بر مراتب مرقوم دادند» در ذیل این جمله چهارده ، نفر از امناء آدمیت سند فراماسون شده محمد علیشاه را مهر کرده‌اند و در کنار قسم نامه این جمله نیز نوشته شده است «ضمانت آدمیت دائمی اعلیحضرت اقدس همایونی خلدالله مزمدآدمیت اینجانب از فرائض عالم آدمیت است ـ رکن السلطنه»[1] .

پس از انجام این تشریفات و گرفتن یکهزار مثقال طلا از محمد علیشاه خسیس، میرزا عباسقلیخان دستوری نوشت و برای همه یاران خود فرستاد و از همه اعضاء جمعیت و پیروان خود خواست تا از محمد علیشاه حمایت کنند . متن دستور چنین بود :

«خدمت عموم آدمیان قرب سلطنت کبرای تصدیع القاء میدهد که برحسب تعهدات اصول مقدس آدمیت که هریك بزبان خود بقصد انشاء جاری فرموده‌اید برهمه فرض متحتم و بر بنده یادآوری آن از فرائض حتمیه است که ازقرب سلطنت کناره مجوئید که مبادا خدای ناخواسته وسوسه برخی بی‌خبران از عرصه پلتیك وقت و نابینایان انوار نیکنامی رأی پادشاه را از منهج حقیقی عدل و ترقی ایران و حفظ استقلال دولت و سعادت خدا داده منحرف نمایند که گفته‌اند :

بنیوت‌الله ملوك اندرین پنج سرای   کنون که نوبت توست ای ملك بعدل گرای

حوزه خادم آدم ـ اولاد ایران ۲۷۳»

۱ـ اصل این سند درمیان اسنادجامع آدمیت بدست‌نیامد. اما دربین اسناد مرحوم عباس اقبال فتوکپی آن موجود بود که سالها قبل نسخه‌ای از آن تهیه شد است .



این سند تاریخی که برای نخستین بار نقل می‌شود حاوی دستور جامع آدمیت، مهر و امضاء چهارده نفر از حاضرین و امضاء محمد علیشاه میباشد.

در همین ایام برای مدت کوتاهی بین شاه و درباریان مستبد ومشروطه خواهان «آشتی موقت» روی داد. در هفدهم ذیقعده ۱۳۲۵ شاه و نمایندگان هریك قسم‌نامه‌ای امضاء کردند که «شاه از مشروطیت و قانون اساسی پشتیبانی کند و نمایندگان هم در مقابل حقوق سلطنت را محفوظ و محترم دارند» این آشتی موقت سبب شد تا شاه «اعلان نامه‌ای» در پایتخت منتشر کند. این اعلان که بصورت (تعهد نامه کتبی) بود روز ۲۹ رمضان ۱۳۲۵ انتشار یافت.

این‌است مکنونات خاطرمقدس ما ـ ازبرای‌اطمینان عامه‌ملت. جرایداجازه طبع دارند

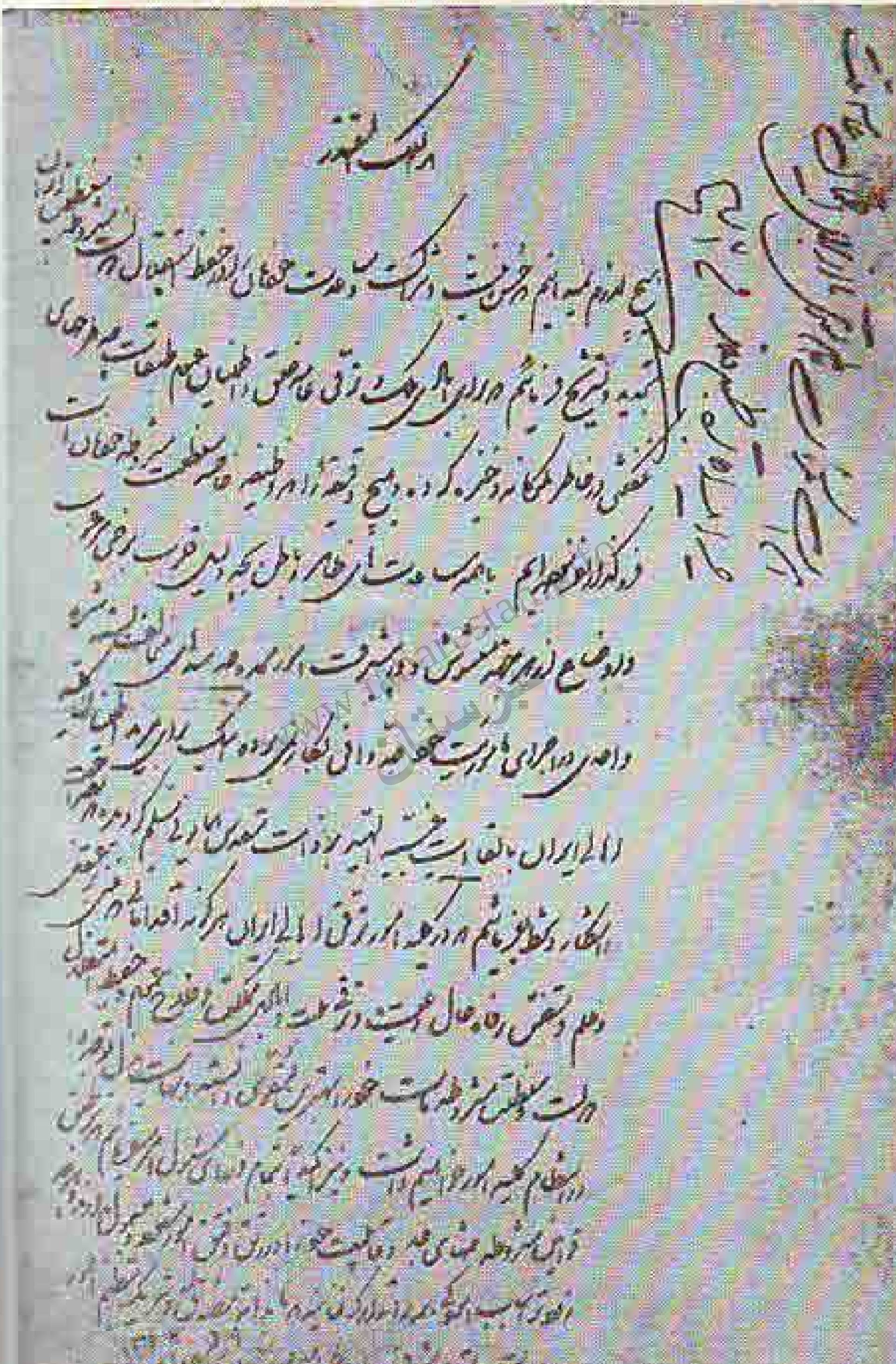
هوالملك المقتدر

هیچ لازم نمیدانیم‌که حسن‌نیت وشراکت ومساعدت خودمان را درحفظ استقلال دولت مشروطه سلطنت ایران تجدید وتشریح فرمائیم ـ که برای آبادی ملك و ترقی عامه خلق و اطمینان عموم طبقات چه طرحهائی نگفتنی درخاطر ملوکانه ذخیره کرده و هیچ دقیقه را که وظیفه خاصه سلطنت مشروطه خودمان است فروگذار نفرموده‌ایم.

با همه مساعدتهای ظاهر و باطن بچه دلیل برخی مرعوب و اوضاع از هر جهة مغشوش درپیشرفت امورممدوحه سدهای مخالف‌بسته شده واحدی دراجرای مأموریت خود جد وافی بکار نمیبرده.

اینك برای مزید اطمینان کلیه اهالی ایران بالقائات غیبیه الهیه برذات مقدس همایونی مسلم گردیده که بصراحته آشکار دستخط بفرمائیم ـ که در کلیه امور ترقی اهالی ایران هرگونه اقداماتی که مبنی بر عقل و علم و رفاه حال رعیت و ترقی ملت و آبادی مملکت و فلاح عموم و حفظ استقلال دولت و سلطنت مشروطه ماست خود را بهترین مقوی دانسته و نهایت بذل توجه را در انتظام کلیه امور خواهیم داشت.

و نیزاکیداً بتمام وزرای مسئول امر میفرمائیم‌که برطبق قوانین مشروطه منتهای جد و قابلیت خود را دررتق و فتق امورمشهود و معمول بدارند ـ وهرچه زودتراسباب آسودگی همه را تدارك نمایند که ما بذاته مصدق و شریك تنظیم امور همه ادارات و



تعهدنامه‌کتبی محمد علیشاه درحمایت ازمشروطیت وقانون اساسی

مقوی پیشرفت آن خواهیم بود . بتاریخ رمضان ۱۳۲۵ محمد علیشاه»[1]

اما انتشار این دستخط شاهانه نتوانست کمکی به پایداری قول وتعهدات شفاهی و کتبی محمد علیشاه بنماید . شاه بعد از مدت کوتاهی بار دیگر با مشروطه خواهان به ستیز پرداخت و حتی از دشمنی با جامع آدمیت هم دریغ نکرد .

عباسقلیخان در دفترچه خاطراتش نوشته است : «... در تاریخ سه شنبه بیست و سوم جمادی الاول ۱۳۲۶ هـ (۲۳ ژوئن ۱۹۰۸) محمد علیشاه که نقض عهد با عموم اهالی ایران را روا دید وقسم‌ها ومواثیق خود رافراموش کرد، مجلس شورایملی ومسجد سپهسالار مرحوم را به راهنمائی روس واقتضای پیشرفت سیاست انگلیس به توپ بست ، عیتی را مقتول وجمعی را محبوس و برخی را نفی بلد کرد ، وعده‌ای ازمجلسیان به دست میرغضبها سپرد و جمعی ازجلادان و نظامیان بی‌علم و خبرازمقدرات امروزی دنیا را به حکومتهای ولایات منصوب و به غارت مال وهتك ناموس مردم ایران مأمور کرد ...»[2] و بدین ترتیب دوران فراماسون شدن محمد علیشاه پایان یافت .

اسامی اعضاء جامع آدمیت

دربین اسناد جامع آدمیت قسم نامه ۳۱۴ نفراز کسانیکه بعضویت فراموشخانه سوم و سازمان شبه فراماسونری درآمده بودند ، ضبط شده است . هرعضوی دو یا سه وبدفعات ضامن و معرف داشته که ذیل قسم نامه او را امضاء و مهرمیکرده‌اند . ازروی اوراق قسم نامه‌ها با توجه به مشاغل وحرفی که این افراد داشته‌اند ، میتوان اعضاء جامع را بدین طریق طبقه بندی کرد :[3]

۱ ـ نمایندگان دوره اول مجلس شورایملی	۱۶ نفر
۲ ـ رجال و سرشناسان	« ۱۳۵

---

۱ ـ یك نسخه ازین اعلان نامه شاه در اختیار نگارنده است .

۲ ـ نقل از دفترچه خاطرات سال ۱۳۲۵ درمیان اسناد خانوادگی آدمیت .

۳ـ کلیشه اوراق قسم نامه و تعهدات کتبی که بخط و مهرو امضاء اعضاء آدمیت است، در اسناد خانوادگی آنمرحوم نگهداری میشود .

۳ ـ شاهزادگان	۲۰ نفر
۴ ـ اطباء	۱۱ »
۵ ـ هنرمندان	۳ »
۶ ـ نظامیان	۱۲ »
۷ ـ بازرگانان	۱۳ »
۸ ـ روحانیون	۱۴ »
۹ ـ افراد طبقه متوسط	۹۰ »

در بین اعضاء جامع آدمیت عده‌ای از آزادیخواهان و روشنفکران، جمعی از مستبدین بنام مثل سالارالدوله، عین‌الدوله و دیگر شاهزادگان دشمن آزادی و مشروطیت و غیره، و بالاخره بعضی از طبقات مختلفی که در اداره مملکت و یا صنوف مختلف مؤثر بودند، وجود داشتند که اینک برای نخستین بار اسامی آنها را نقل میکنیم:

ابراهیم زنجانی ـ شیخ (پسر محمد هادی زنجانی)

ابراهیم خان طبیب طائی (پسر میرزا سید علی طبیب)

ابراهیم خان ـ (پسر عبدالله خان)

ابراهیم خان ـ میرزا (پسر حاج حسنعلی خان)

ابراهیم ـ میرزا (پسر میرزا داود تفرشی)

ابوالحسن خان ـ میرزا (پسر میرزا اسماعیل خان)

ابوالحسن خان ـ میرزا (پسر میرزا زین‌العابدین مستوفی نوری)

ابوتراب خان لرستانی ـ میرزا (پسر ؟)

ابوالقاسم خان ـ میرزا (پسر؟)

ابوالقاسم خان علی آبادی (پسر میرزا جعفر علی آبادی)

ابوالقاسم خان ـ میرزا (پسر مصدق الممالک)

ابوالقاسم ـ میرزا (پسر حاج سید مرتضی تبریزی)

ابوالقاسم میرزا قاجار (پسر؟)

ابوالقاسم خان ـ میرزا (پسر میرزا زین‌العابدین خان)
ابوالقاسم طباطبائی ـ میرزا سید (پسر میرزا سیدمحمد طباطبائی)
احمدخان ـ میرزا (پسر میرزا علی‌اصغرخان منتخب‌الممالك)
احمدخان ـ میرزا (پسر حاج میرزا عبدالباقی طبیب)
احمدخان ـ میرزا (پسر؟)
احمدخان ـ تفرشی ـ میرزا (پسر؟)
احمد ـ سید (پسر حاج سیدحسن)
احتشام‌السلطنه ـ میرزا محمودخان (پسر رحیم‌خان قاجار دولو)
احتشام‌الملك ـ میرزا غلام حسین خان (پسر حاج امجدالدوله)
اسمعیل خان ـ آجودانباشی توپخانه (پسر میرزا علی‌اکبرخان آجودان باشی)
اسداله‌خان ـ میرزا (پسر میرعبدالحمیدخان کردستانی)
اسداله خیاط ـ میرزا (پسر میرزاعباسقلی تهرانی)
اسداله خان ـ میرزا (پسر خدامرادخان)
اسداله اصفهانی (پسر؟)
اسدالله میرزا (پسر شاهزاده محمدحسن میرزا)
اسعدالسلطان ـ میرزا ابوتراب خان (پسر میرزا ابوالقاسم قزوینی)
اسکندر میرزا (پسر؟)
اعتصام‌السلطنه ـ دوستعلی خان (پسر دوست محمدخان اعتصام‌السلطنه)
اعتماد دیوان ـ میرزا هدایت‌اله خان (پسر عباسقلی خان ارباب)
اعظام‌السلطنه ـ حسینقلی‌میرزا (پسر؟)
آقا محمد ابراهیم تاجر (پسر خداداد)
اقتدارالدوله ـ میرزامحسن خان علی آبادی مازندرانی (پسر میرزامحمدباقر مستوفی)
آقاخان ـ میرزا آجودان همایون (پسر میرزامحمدخان)
امجدالذاکرین ـ مصطفی (پسر؟)

امین‌السلطان ـ میرزا عبداله خان (پسر میرزا علی‌اصغرخان اتابک)

امین‌الملک ـ دکتر اسمعیل خان (پسر ؟)

امین خلوت ـ میرزا حسینعلی خان (پسر میرزا ابراهیم خان معاون الدوله)

امین‌العداله ـ میرزا حسینخان (پسر میرزا کاظم خان امین‌العداله)

امیراعظم ـ نصرت‌اله خان (پسر وجیه‌الله میرزا سپهسالار)

انتخاب‌السلطنه ـ میرزا ابوالحسن خان (پسر میرزا محمد خوش نویس گلپایگانی)

انتظام الحکماء ـ میرزا علی خان ـ (پسر ؟)

باباخان تفرشی ـ میرزا (پسر میرزا عبدالمجید)

باصرالسلطنه ـ میرزا علی اکبرخان (پسر قوام دفتر)

بدیع‌المتکلمین ـ سید رضا (پسر حاج سید حسن واعظ)

بدیع‌الممالک ـ سالار جنگ (پسر صارم‌الدوله)

برهان‌الدوله ـ میرزا ابوالقاسم خان (پسر حیدر قلیخان)

بشیرالسلطنه ـ میرزا یوسف خان (پسر میرزا مهدی خان لشکر نویس)

بقراط الدوله ـ میرزا مهدی خان (پسر حاج میرزا یحیی طبیب)

بنان‌الدوله ـ میرزا کریم خان (پسر میرزا فضل‌الله مازندرانی نوری)

ترجمان‌الدوله ـ میرزا آقاخان (پسر میرزا باباخان)

جعفرقلی سرتیپ ـ حاجی (پسر محتشم السلطان سالار مکرم)

جلال‌الدین میرزا (پسر شاهزاده مرآت‌الدوله)

جلال الحکماء ـ میرزا اسداله خان نوری (پسر ؟)

جمشید ـ میرزا (پسر حبیب خان ساعدالدوله)

جهانشاه ـ میرزا (پسر سیف‌الملوک میرزا)

حبیب‌اله خان (پسر میرزا شیخ علی رشتی)

حبیب‌اله خان ـ میرزا (پسر میرزا ابوالحسن خان کرمانی)

حبیب‌اله خان ـ میرزا (پسر ؟)

حبیب‌الله خان عراقی ـ میرزا (پسر میرزا سید رضا عراقی)

حسن خان (پسر محسن خان از طایفه زندیه)

حسن ـ شیخ (پسر شیخ محمدباقر یزدی)

حسن‌خان ـ سید (پسر آقاسید محمد طاهر تویسرکانی)

حسن‌علی‌خان ـ میرزا (پسر کربلائی جعفر تاجر)

حسن‌خان طبیب ـ میرزا (پسر حاج میرزا محمودخان)

حسن خان ـ میرزا (پسر میرزا معصوم ممیزالممالک)

حسن خان ـ میرزا (پسر میرزا ابوطالب مازندرانی)

حسن‌خان ـ میرزا (پسر رجبعلی خان)

حسن خان قزوینی ـ میرزا (پسر؟) دائی نصرالملک

حسین ـ میرزا (پسر میرزا مهدی کاشانی)

حسین‌خان (پسر آقا اسماعیل تهرانی)

حسینعلی میرزا (پسر نصرالله میرزا)

حسین‌خان ـ میرزا (پسر حاج محمد حسین کاشانی)

حسین تویسرکانی ـ میرزا (پسر محمد طاهر تویسرکانی)

حسین خان میرپنج ـ میرزا (پسر میرزا علی‌اکبرخان آجودان باشی)

حسین قزوینی ـ میرزا (پسر ابوتراب)

حسین خان ـ میرزا (پسر میرزا محمودخان مستوفی گرکانی)

حسین خان سرهنگ (پسر ؟)

حسین خان ـ میرزا (پسر ؟)

حشمت خلوت ـ میرزا علی اصغرخان (پسر انتصارالسلطان)

خان باباخان کلانتر (پسر میرزا ذکی خان کلانتر)

خبیرالصنایع ـ میرزا مهدی خان (پسر میرزا سلیمان خان)

خلیل ـ میرزا (پسر آقا سیدمهدی)

داود خان علی‌آبادی ـ میرزا (پسر میرزا محمد حسین) .

داود خان ـ میرزا (پسر میرزا حسن‌خان) .

دبیر خلوت ـ میرزا یوسف خان (پسر میرزا مصطفی خان وقارالدوله) .

دبیر همایون ـ میرزا محمد علی خان (پسر میرزا هاشم خان) .

ذکاءالملک ـ میرزا محمد علی‌خان فروغی (پسرمیرزا محمد حسین فروغی‌ذکاءالملک).

رضاخان ـ میرزا (پسر میرزا محمدخان) .

رضاخان تبریزی ـ حاجی میرزا (پسر میرزا عبدالجلیل) .

رضی‌الملک (پسر ؟) .

رفیع‌خان ـ میرزا (پسر حاج‌محمدحسن) .

رکن‌السلطنه ـ محمدرضاخان (پسر ناصرالدین شاه) .

سالار اسعد ـ محمدحسین‌خان (پسرسردار امجد طالقی) .

سراج لشکر ـ ابراهیم‌خان (پسرمحمدخان) .

سردارمحتشم ـ عباسقلیخان جلایر (پسر ؟) .

سردار مفخم ـ محمدخان لاریجانی (پسر عباسقلی‌خان سردار) .

سردار منصور ـ فتح‌الله‌خان (پسر محمدعلیخان سردار منصور سپهدار) .

سعدالملک ـ میرزا مهدی‌خان (پسر محمدحسن‌خان ساعدالملک) .

سلیمان‌خان ـ میرزا (پسر میرزا علی مستوفی آشتیانی) .

سلیمان‌خان ـ میرزا (پسر فرج‌الله کجوری) .

سلیمان میرزا قاجار (پسر شاهزاده محسن میرزا) .

سیدالحکماء ـ میرزا سید یحیی (پسر میرزا علی‌محمد لاریجانی) .

سیف‌الله‌خان (پسر سالارمنصور) .

شجاع‌الدیوان ـ میرزا ابوالقاسم‌خان (پسرمهدی شجاع‌دیوان بختیاری تفرشی‌الاصل).

شرف‌الدوله ـ میرزا ابراهیم‌خان تبریزی (پسر ؟) .

شریف‌العلماء ـ سید ولی‌اله (پسر آقا سید احمد خلخالی) .

شمس‌الدین (پسر علی).

شوکت‌الوزراء ـ میرزا اسدالله‌خان (پسر لطفعلیخان).

شهاب‌الممالک ـ میرزا امان‌الله‌خان (فیض‌الله‌خان اصفهانی).

صادق میرزا (پسر بهرام میرزا معزالدوله).

صحت‌الدوله ـ محمداسمعیل‌خان (پسرمیرزا عبدالباقی).

صدرالمعالی مازندرانی (پسر ؟).

صدق‌السلطنه (پسر حاج میرزا عبدالله).

طاهر تنکابنی ـ میرزا (پسر ؟)

طاهرخان مازندرانی ـ میرزا (پسر میرزا محمود).

عباسخان ـ میرزا (پسر ندیم باشی).

عباسخان ـ میرزا (پسر عبدالله‌خان طالقانی).

» ـ » (پسر میرزا ابوالقاسم).

» ـ » (پسر ؟).

» ـ » (پسر سید جعفرخان مازندرانی).

عباسقلی‌خان ـ میرزا (پسر امان‌الله بیک).

عباسقلیخان (پسر میرزا مهدی‌خان تبریزی).

عباسقلی میرزا قاجار (پسر شاهمراد میرزا).

عبدالله‌خان ـ میرزا (پسر میرزا ابوالقاسم وزیر کرمانشاهی).

عبدالله ـ سید میرزا (پسرحاج آقابابا تهرانی)

عبدالرحیم کاشانی ـ سید (پسرحاج سیدمهدی کاشانی)

عبدالرحیم‌خان (پسر ملامحمد علی)

عبدالکریم ـ میرزا (پسرآقا غلامعلی تاجر مازندرانی)

عضدالسلطان ـ ابوالفضل میرزا (پسر مظفرالدین‌شاه)

علاءالدوله ـ میرزا احمد خان (پسرامیرنظام محمد رحیم خان)

علی‌اصغر ـ میرزا (پسر میرزا زاده کردستانی)

علی اص ـ خان ـ میرزا (محمدحسین شیرازی)

علی اصغر خان ـ میرزا (پسر میرزا باقرخان)

علی اصغرخان ـ میرزا (پسر ؟)

علی اصغر خان زرین کفش ـ میرزا (پسر میرزا زمان کردستانی)

علیرضا ـ میرزا (پسر محمد علی)

علی زرندی ـ شیخ (پسر ؟)

علی خان ـ میرزا (پسر حاج مؤیدالحکماء)

علی خان تنکابنی ـ میرزا (پسر؟)

علی‌خان ـ میرزا (پسر محمدحسین)

علیخان ـ میرزا (پسر محمد ولی خان سپهدار تنکابنی)

علی خان ـ میرزا (پسر رجبعلی خان)

علیخان ـ میرزا (پسر آقا لطفعلی)

علیخان ـ میرزا (پسر میرزا حسنخان)

علیخان ـ شاهزاده (پسر شاهزاده محمد طاهر میرزا)

علیقلی ـ میرزا (پسر شاهزاده محمد میرزا)

علی محمد تاجر ـ حاجی میرزا (پسر حاج محمد تقی شاهرودی)

علی محمدخان ملایری ـ میرزا (پسر ناظم‌العلماء ملایری)

عماد خلوت ـ میرزا غلامحسین‌خان (پسر ؟)

عمیدالحکماء ـ میرزا ابراهیم خان طبیب (پسر میرزا سیدعلی طبیب)

عون‌الممالک ـ میرزا ابراهیم‌خان (پسر میرزا محمدخان)

عیسی خان ـ میرزا (پسر رجبعلی خان)

عیسی میرزا ـ (پسر شاهزاده محسن میرزا)

غلامحسین خان شریف رازی ـ میرزا (پسر ؟)

غلامحسین خان غفاری صاحب اختیار ، پسر ؟ ،

غلامحسین خان ، پسر حاج غلامرضا وکیل الرعایا ،

غلامحسین خان ، پسر حاج میرزا حسنعلی خان ،

غلامحسین خان ـ میرزا ، پسر میرزا معصوم ممیزالممالک ،

غلامحسین خان ، پسر حاج میرزا علی مرندی ،

غلامرضا خان ، پسر برخوردارخان ،

غلامرضا ـ حاج ، پسر ؟ ،

غلامرضا خان میرزا ، پسر ؟ ،

غلامرضا ـ حاجی ، حاج محمدحسن اصفهانی ،

غلامعلی خان ، پسر نصراله خان ،

فاخرالدوله ـ میرزا علی اکبرخان ، پسر میرزا حسن وزیر ،

فتح السلطنه ـ میرزا حسنعلیخان ، پسر جلال الملک همدانی ،

فتح اله خان ـ میرزا ، پسر آقا میرزا علیخان مستوفی ،

فتح اله خان ـ میرزا ، پسر میرزا ولی خان ،

فخرالممالک ـ میرزا احمد علیخان غفاری ، پسر آقا خان ،

فرج اله خان ناظم بست ، پسر ؟ ،

فرصت الدوله شیرازی ـ میرزا آقا فرصت ، پسر میرزا محمد جعفر بهجت ،

فیروزخان تهرانی ـ حاجی ، پسر ؟ ،

قربان علیخان ، پسر میرزا خان انزلی الاصل ،

قوام التجار ـ میرزا اسمعیل کرمانشاهی ، پسر حاج محمد علی مشیرالتجار ،

قوام الوزاره ـ میرزا علی اکبرخان ، پسر علی محمد خان سرهنگ لواسانی ،

قوام همایون ـ میرزا مهدی خان ، پسر حسن آقای کردخوردی ،

کاظم خان ، پسر معین همایون ،

کمال الملک ـ میرزا محمد خان ، پسر میرزا بزرگ غفاری ،

کمال الوزاره ـ میرزا احمد خان ، پسر ؟ ،

لسان الملک ـ میرزا عبدالحمید خان « پسر میرزا هدایت اله لسان الملک »

لطف اله میرزا « پسر ؟ »

لطف علیخان « پسر میرزا عبداله کلارستاقی »

مبشرالسلطان ـ اسداله میرزا « پسر ؟ »

مبصرالدوله ـ میرزا عبدالحسین خان « پسر محمودخان احتساب الملک کاشی »

مبین الدوله ـ میرزا باقرخان « پسر ؟ »

مبین الدوله ـ میرزا سیف اله خان « پسر میرزا علی اکبرخان ندیم باشی کاشی »

معتمدالخاقان «قوام الدوله» ـ میرزا شکراله خان « پسر محمدحسین خان »

مجدالاطباء ـ میرزا لطفعلی طبیب « پسر آقا غلامعلی ساروی »

محقق الدوله ـ میرزا عبداله خان

محمد ابراهیم ـ میرزا « حاج محمد کریم شیرازی »

محمد اسمعیل امین اصفهانی ـ میرزا « پسر حاج محمد صادق تاجر اصفهانی »

محمد اسمعیل تاجر قزوینی ـ حاجی « پسر حاج محمد رضا تاجر »

محمد اصفهانی ـ میرزا سید « پسر حاج سید محمد حسین »

محمد باقر ـ میرزا « پسر آقا رضا »

محمدباقر مجتهد آملی ـ آقامیرزا « حجة الاسلام آقامیرزا عبدالکریم لاریجانی »

محمدتقی ـ میرزا « پسر میرزا محمد حسین مستوفی »

محمد تقی خان تفرشی ـ میرزا « پسر ؟ »

محتشم الملک ـ میرزا صادق خان گیلانی (حاج مهدی گیلانی)

محمد جعفر میرزا « پسر شاهزاده سیاوش میرزا »

محمد حسن « پسر علی اصغر »

محمد حسن ـ حاجی « پسر حاج محمد علی کاشانی »

محمدحسن خان آجودان مخصوص میرزا ـ « پسر محمد مهدی غفاری وزیر همایون »

محمد حسن خان « پسر میرزا تقی خان »

محمد حسین «پسر میرزا باقر بارفروش»

محمد خان ـ میرزا «پسر میرزا ربیع‌خان گرگانی»

محمد خان میرزا «پسر رمضان طالقانی»

محمدخان ـ میرزا «پسرمیرزا ابراهیم‌خان»

محمد ـ میرزا «پسر خسرو»

محمد ـ میرزا «پسر میرزا جعفر علی‌آبادی»

محمد ـ سید «پسره پسر سید جعفر بارفروش»

محمد رضا «پسره حاج محمد حسن بارفروش»

محمد رضا ـ حاجی «پسرحاج میرزا احمد تاجر اصفهانی»

محمد علامه مجتهد ـ میرزا «پسرمیرزا محمد حسن علامه مازندرانی»

محمد علی بهجت دزفولی ـ شیخ «پسر حاج‌میرزا محمد حسن دزفولی»

محمدعلی ـ میرزا «پسر میرزا محمد خان تفرشی»

محمد علی ـ میرزا «پسرحاج فتح‌اله تهرانی»

محمدعلی «پسرحاج آقاکوچك تاجرمازندرانی»

محمدعلی خان ـ میرزا «پسر میرزاموسی‌خان رشتی»

محمد علیخان ـ میرزا «پسرمیرزامعصوم ممیزالممالك»

محمد قلیخان مهندس راه‌آهن «پسرمرتضی قلیخان میرپنج»

محمدکاظم ـ میرزا «پسرمیرزامحمدعلی»

محمدکریم تاجراصفهانی ـ حاجی «پسر حاج‌محمدجعفر»

محمدکبیر تدیم‌باشی‌خراسانی ـ سید «پسرحاج سیدمحمدنظام‌العلماء خراسانی»

محموداصفهانی ـ میرزا «پسرمیرزا احمد»

محمود ـ شیخ «پسر؟»

محمود ـ میرزا «پسر حاج‌محمد»

محمود خان ـ میرزا «پسر میرزا ابوطالب‌خان شیرازی»

محمد ناصر میرزا قاجار « پسر ؟ »

محمدهادی خان ـ میرزا (پسر قهرمان)

محمدهادی‌میرزا قاجار ـ پسر محمدجواد میرزا قاجار

مختارالدوله ـ میرزا ابوتراب‌خان طباطبائی (پسرا بوالقاسم‌خان کاشانی)

مدیرالممالک ـ محمدیوسف‌خان ملایری (پسر میرزا عبدالکریم)

مرآت‌السلطان ـ محمدمهدی‌میرزا قاجار (پسرمحمدجواد میرزا)

مرتضی‌خان ـ میرزاسید (پسرمیرزا محمدتقی جلال‌الاطباء)

مرتضی ـ میرزا

مستشار نظام (پسر؟)

مستعان‌الملک ـ میرزا سیدزین‌العابدین‌خان (پسرسید ابراهیم شیرازی)

مسعودنظام ـ میرزا محمد خان (پسر)

مشیرالتجار ـ میرزا غلامعلی (میرزا محمدحسین مازندرانی)

مشیرالسلطان ـ میرزا موسی‌خان (پسرسعیدالحسینی)

مشیراکرم ـ میرزا عبدالحسین خان (پسر؟)

مشیراعظم ـ میرزا احمدخان (پسرامین‌السلطان)

مشیرحضور ـ میرزا احمدخان (پسریوسف خان) نوه باباخان سردار

مصباح‌السلطان ـ میرزا عباس‌خان (پسرمیرزا علیخان)

مصدق‌السلطنه ـ میرزا محمدخان(پسر میرزا هدایت‌الله)

مصطفی‌خان وزیر تشریفات ـ میرزا (پسر؟)

مصطفی‌خان (پسرمیرزا محمدخان اصفهانی)

مصطفی‌قلی (پسرمحمدرضا)

مظفرالملک ـ میرزا غلامرضا خان پسر (حاج حسن‌خان تبریزی)

معتضدالدوله ـ حاج عبدالوهاب‌میرزا (پسر؟)

معتضد دفتر ـ میرزا احمدکرمانشاهی (پسر میرزا ابوالقاسم کرمانشاهی)

معتمدالدوله ـ سلطان جنید میرزا (پسر عبدالعلی میرزا معتمدالدوله)

معتمدالسلطان ـ میرزا ابراهیم خان (پسر حبیب‌الله سلطان کالج کجوری)

معزالسلطان سردار محی ـ عبدالحسین‌خان (پسر حاج کاظم وکیل‌الرعایا)

معز نظام ـ میرزا احمدخان (پسر میرزا عبدالحسین‌خان سرتیپ)

معصوم ـ میرزا (پسر میرزا محمدعلی)

معظم‌السلطنه ـ میرزا آقاخان غفاری (پسر) ؟

معین‌التجار ـ حاجی محمدحسین (پسر؟)

معین دیوان ـ محمدخان (پسر حاج آقاموسی)

معین همایون ـ میرزامحمدخان (پسرمیرزا نصرالله خان)

ملک‌التجار ـ حاج نصرالله‌اصفهانی (پسرآقا محمدعلی)

ملک‌التجار ـ یوسف آملی (پسرحاج غلامرضا)

منتصرالملک ـ حاجی پرویز خان ملایری (پسر؟)

مؤتمن دفتر ـ میرزا کریم خان(پسرمیرزا علی‌خان خبیرالسلطنه نوری)

موفق‌السلطنه ـ میرزا اسداله خان (پسر میرزا جعفرخان یمین‌الممالک)

موقرالسلطنه ـ میرزا حبیب‌اله خان (پسرناظم‌السلطنه)

مهدی‌خان گرگانی ـ «پسر میرزا موسی‌خان سرتیپ ملایری»

مهدی ـ میرزا «پسر فرخ غفاری

مهدی خان ـ میرزا (پسر مجدالاطباء همدانی)

مهدی خرازی ـ حاج (پسر ؟)

مهذب‌السلطنه ـ میرزا علیرضاخان (پسرمیرزا ابوالحسنخان)

مهذب‌الملک ـ میرزا عبدالحسین خان (پسر؟)

مؤیدالسلطان ـ ذوالفقارخان (پسرغلامعلی‌خان)

ناصرخان ـ سید (پسر آقا سیداسماعیل)

ناظم‌العلماء ـ میرزا محمد ملایری (پسرحاج محمد جعفر ملایری)

نصرالتولیه ـ میرزا عباسخان و پسر علی اکبرخان منتخب السلطان،

نصرالملک ـ میرزا محمد نبی خان (پسر میرزا نصراله خان)

نصراله خان (پسر خان بابا)

نصراله تقوی ـ سید (پسر سیدرضا سادات اخوی)

نصراله ـ سید (پسر میرزا سیداسدالله بارفروش)

نصراله ـ میرزا (پسر میرزا جلیل نوری)

نصراله ـ میرزا (پسر محمد کاظم شیرازی)

نصراله خان ـ میرزا (پسر محمدخان)

نصراله خان علی آبادی ـ میرزا (پسر؟)

نصراله خان شیبانی ـ میرزا (پسر میرزا آقاخان کاشانی)

نصراله خان ـ میرزا (پسر باباخان)

نصراله گیلانی (پسر ملاحسین رشتی)

نصرت الممالک ـ عزیزخان خواجه (پسر؟)

نصیرالسلطان ـ میرزا رضاقلی خان (پسر میرزا حسن خان)

نصیرهمایون ـ میرزا محمد حسین خان (پسر ؟)

نظم الدوله ـ میرزا ابوتراب خان (پسر حبیب اله خان نوری نظم الدوله)

نظام السلطان (پسر موقرالدوله)

نظام الممالک ـ میرزا فضل اله خان نوری (پسر ؟)

نظام خان ـ میرزا (پسر میرزا علی اکبرخان)

نیرالسلطان ـ میرزا قهرمان خان (پسر حاجب الدوله)

وثوق حضور ـ میرزا عبدالکریم خان (پسر آقا نصراله)

وکیل السلطنه ـ میرزا محمدقاسم خان (پسر آقا ابراهیم امین السلطان) برادر اتابک

هادی خان ـ میرزا (پسر سیداحمدخان نوری)

هاشم پسر حاجی سید احمد ـ میرزا (پسر حاج احمد ترشیزی)

هاشم ـ سید «پسر حاج سید احمد»

یارمحمدخان افشار قاسملو «پسر ؟»

یحیی‌خان ـ میرزا «پسر صدیق‌الدوله»

یحیی میرزا «پسر شاهزاده محسن میرزا»

یداله‌خان ـ میرزا «پسر عبدالوهاب تفرشی»

یعقوب علی‌آبادی ـ میرزا «پسر میرزا یوسف علی‌آبادی»

یمین‌السلطنه ـ میرزا کاظم‌خان «پسر میرزا سید جواد»

یمین نظام ـ عبدالحمیدخان غفاری «پسر میرزا علی‌اکبرخان»

یوسفخان ـ میرزا «پسر ملاباشی»

فهرست نام کسان

پ

ت

ج

چ

ح

ش

ص

ض

ط

ظ

ع

ق

ك

گ

ل

م

ن

و